بسم الله الرحمن الرحيم

هوالحیّ

آیتِ نور

یادنامهٔ

سیّدالطّائفتین، عارف باللّه و بأمرالله

حضرت علامّه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

أفاضَ اللهُ علینا مِن برکاتِ تُربته

جلد اوّل

مؤسّسهٔ ترجمه و نشر دورهٔ علوم و معارف اسلام

آیت نور : یادنامهٔ سیّد الطّائفتین ، عارف بالله و بأمر الله ، حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ... ـ مشهد : علّامهٔ طباطبائی ، ۱٤۳۳ هـ ق .

... ج . : عکس رنگی .

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱ . حسینی طهرانی ، سیّد محمّد حسین ، ۱۳٤٥ ـ ۱٤۱٦ هـ ق . ـ یادنامه‌ها .

۲ . عارفان ـ قرن ۱٤ . الف . عنوان : یادنامه ... سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی .

BP۲۸۰/۸/ ٥ ح ۲۹۷/۸۹۲٤/ ٥ح

شابک با جلد أعلا (سلفون) ۰ ـ ۷۹ ـ ٦٥۳۳ ـ ۹٦٤ ـ ۹۷۸ ISBN 978 - 964 - 6533 - 79 - 0

شابک با جلد زرکوب ٦ ـ ۸۰ ـ ٦٥۳۳ ـ ۹٦٤ ـ ۹۷۸ ISBN 978 - 964 - 6533 - 80 - 6

آیت نور

جلد اوّل

گردآوری و تدوین : جمعی از فضلا

طبع دوّم : جُمادی الثّانی ۱٤۳۳ هجری قمری

تعداد : ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ : چاپخانهٔ دانشگاه مشهد

ناشر : انتشارات علّامهٔ طباطبائی ، مشهد مقدّس ، صندوق پستی ۳٥٥۹ ـ ۹۱۳۷٥

تلفن ٥٥۹۲۱۲٥ ـ ۰٥۱۱

این کتاب تحت إشراف «مؤسّسهٔ ترجمه و نشر دورهٔ علوم و معارف إسلام» از تألیفات حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینیّ طهرانیّ بطبع رسیده و کلّیّهٔ حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسّسه می‌باشد .

Email:info@maarefislam.com

هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلى حَقيقَةِ البَصيرَةِ وَباشَروا رُوحَ اليَقينِ
وَاستَلانُوا ما اسْتَوعَرَهُ المُترَفونَ، وَأنِسُوا بِما اسْتَوحَشَ مِنهُ الجاهِلونَ
وَصَحِبُوا الدُّنيا بِأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الأعلى.
أُولئِكَ خُلَفاءُ اللهِ في أرضِهِ، وَالدُّعاةُ إلى دينِهِ
آهِ، آهِ، شَوقاً إلى رُؤيَتِهِم!

امواج علم براساس حقیقت ادارک وبصیرت برآنها هجوم بردو به یکباره آنان را احاطه نمود؛
وجوهرهٔ ایمان ویقین را به جان ودل خود مسّ کردند؛ وآنچه راکه خوشگذرانها سخت وناهموار داشتند
نرم وملایم وهنجار انگاشتند؛ وبه آنچه جاهلان ازآن در دهشت وترس بودند اُنس گرفتند.
فقط بابدن خاکی خود همنشین دنیا شدند باروح هائی که به بلندترین قلّه از ذروهٔ قدس عالم ملکوت آویخته بود
ایشانند درروی زمین جانشینان خدا، ودا عیان بشر به سوی دین خدا.
آه آه، چقدر اشتیاق زیارت ودیدارشان را دارم!

(نهج البلاغه ـ حکمت ۱۴۷)

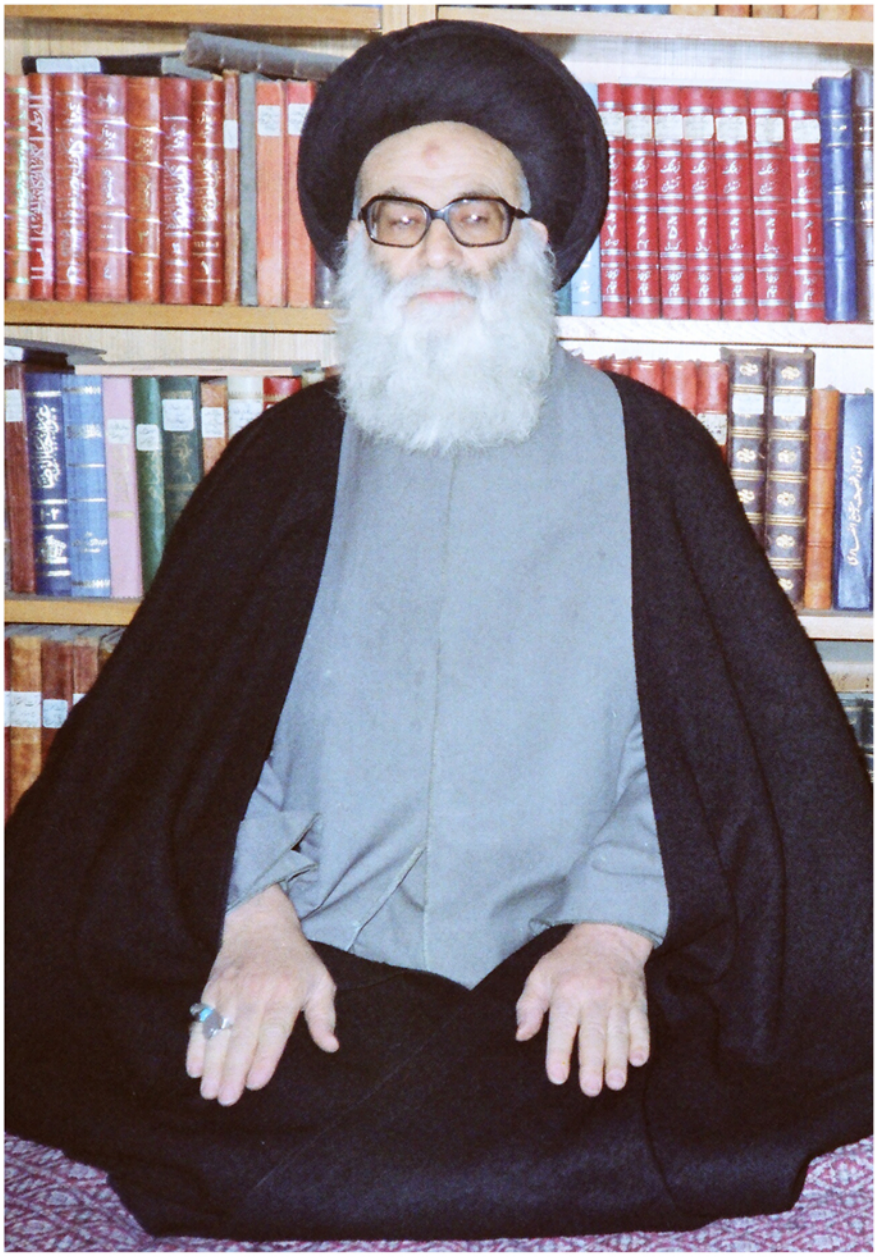

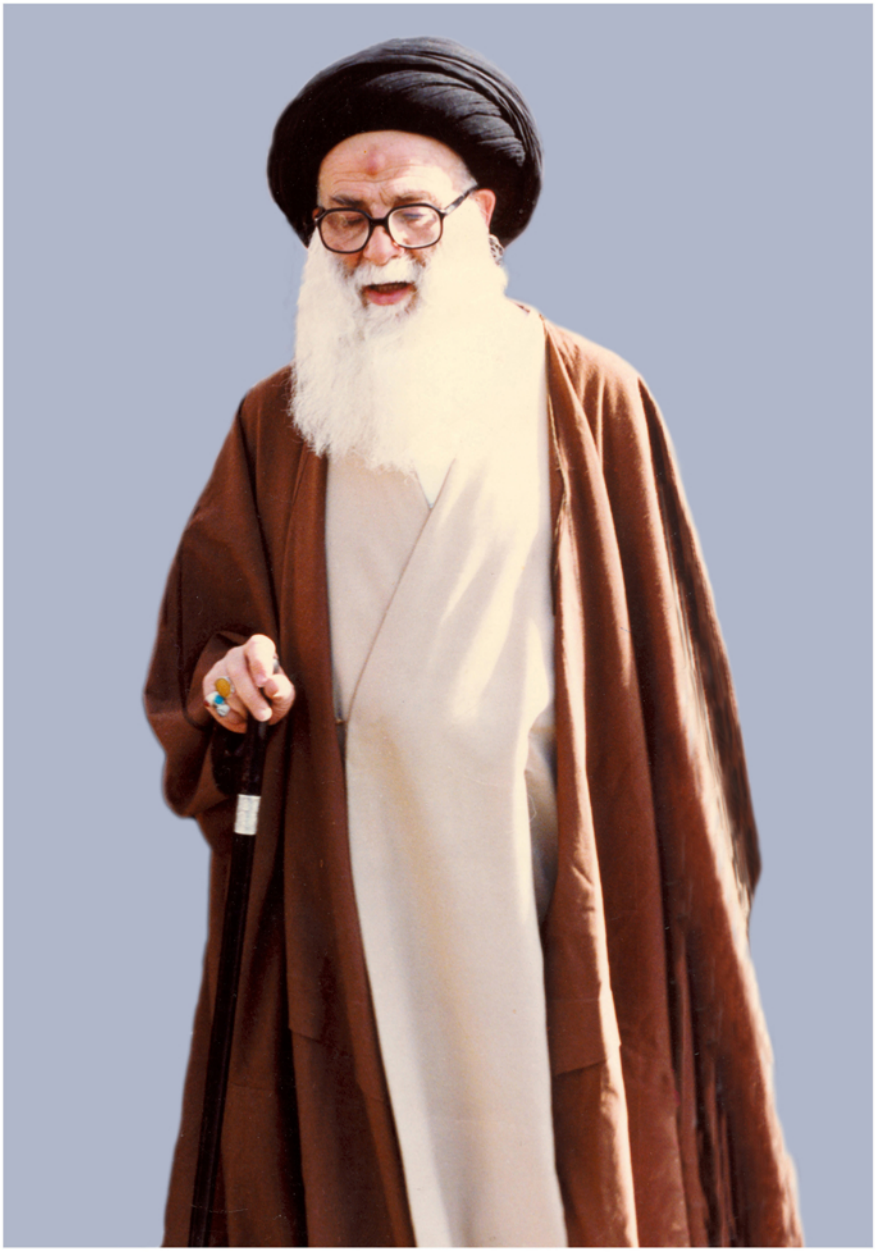

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه مرحوم آیت الله حاج سید هاشم حداد روحی فداه

نسبت بکبیر از روی حسن ظن ایشان اللهم ارحمنی حسن خاتمتنی

واغفر لنا ما لا یعلمون ولک الحجة الا و الآخرة

بسم الله الرحمن الرحیم هو الحی الذی لا یموت

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

اینجانب حقیر سید هاشم حداد وصی و جانشین قرار دادم

از طرف خودم چه در حال حیات و چه در حال ممات در امور شریعت

و در امر طریقت و تربیت افراد برای وصول بحق آقای آقا سید محمد حسین

حسینی طهرانی را و ایشان لسان من است و ایشان مورد اعتماد

من میباشد و بدیگری اعتمادی ندارم

۶ شهر ربیع الاول ۱۳۹۷ هجری قمری والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید هاشم

سید محمد

فهرست

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات

آیـت نـور

جلد اوّل

عنوان	صفحه
مطلع	از صفحهٔ ٢٦ تا صفحهٔ ٢٨
تقریظ	از صفحهٔ ٣١ تا صفحهٔ ٣٩
دیباچه	٤٠

مقدّمه

شامل مطالب :

از صفحهٔ ٤٣ تا صفحهٔ ٥٨

درخشش شخصیّتهای ممتاز در تاریخ بشریّت	٤٥
تذکّر چند نکته	٤٨
نگاهی گذرا به زندگانی مرحوم حضرت علّامه قدّس اللهُ نفسَه الزّکیّة	٥٢

فصل اوّل

خاندان و عشیره

از صفحهٔ ٦١ تا صفحهٔ ٩١

شامل مطالب :

« **خاندان پدری** »	٦١
آقا سیّد علی اصغر	٦١

عنوان	صفحه

آیة الله سیّد ابراهیم طهرانی ٦٢
استفاده از محضر میرزای بزرگ ٦٣
شرح حال مرحوم آیة الله میرزا محمّد حسن شیرازی (ت) ٦٣
شرح حال مرحوم آیة الله سیّد محمّد فشارکی (ت) ٦٣
شرح حال مرحوم آیة الله میرزا محمّد تقی شیرازی (ت) ٦٤
همراه با میرزای بزرگ ٦٦
سیمای ظاهری و سیرهٔ عملی ٦٧
رحلت و مدفن ٦٨
آیة الله میرزا محمّد طهرانی عسکری ٦٩
دور اندیشی و غیرت دینی ٦٩
رد نمودن آیة الله طهرانی درخواست مستشرق اروپائی را نسبت بـه فـروش کتاب «الدّرّ النّظیم» ٧٠
سفر به ایران ٧٣
رحلت و مدفن ٧٥
آیة الله سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی ٧٦
هجرت به طهران ٧٨
سیمای ظاهری ٧٩
سیرهٔ عملی ٨٠
بینش سیاسی و مبارزه با پهلوی اوّل ٨٠
مقابلهٔ جدّی با تهاجم به لباس پیامبر ٨٢
برخورد صریح و قاطع با مسألهٔ کشف حجاب ٨٣
شرح حال مرحوم آیة الله آقا شیخ علی مدرّس (ت) ٨٣
شرح حال مرحوم آیة الله امام جمعهٔ طهران (ت) ٨٤
شرح حال مرحوم آیة الله شریعتمدار رشتی (ت) ٨٤
عکس العمل هنگام سقوط رضاخان ٨٨
نمونه‌ای از هوشیاری و دقّت نظر هنگام ثبت شناسنامه ٨٨

عنوان	صفحه
ذوق هنری	۸۸
همسران و فرزندان	۸۸
رحلت و مدفن	۸۹
« **خاندان مادری** »	۸۹
رحلت و مدفن والده	۹۱

فصل دوّم

تولّد ، کودکی و نوجوانی

از صفحهٔ ۹۵ تا صفحهٔ ۱۰۶

شامل مطالب :

« **میلاد نور** »	۹۵
« **دوران کودکی و طفولیّت** »	۹۶
اندیشه و تدبّر	۹۸
ذوق و ادب	۹۹
« **دوران تحصیل و نوجوانی** »	۱۰۰
دفاع از اسلام و قرآن	۱۰۴
رسم و طرح‌ها	۱۰۵

فصل سوّم

آغاز طلبگی و دوران تحصیل در قم

از صفحهٔ ۱۰۹ تا صفحهٔ ۱۴۹

شامل مطالب :

« **سرآغاز طلبگی** »	۱۰۹
« **هجرت به قم** »	۱۱۰
سیرهٔ تحصیلی	۱۱۱
کارهای جنبی	۱۱۲

عنوان	صفحه
روشن بینی و اندیشهٔ سیاسی	۱۱۲
« **اساتید** »	۱۱٤
علّامهٔ طباطبائی	۱۱۵
سرآغاز آشنائی	۱۱٦
شروع تحصیلات و تعمیق روابط	۱۱۸
پیوند علمی و تربیتی	۱۱۹
تحصیل عرفان اسلامی	۱۲۰
مکاتبات عَلَمین : آیة الله حاج سیّد احمد کربلائی و آیة الله حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی	۱۲۲
تأثیر پذیری علمی و عملی	۱۲٤
استمرار ارتباط در طول زندگی	۱۲۷
ارتباط با مرحوم علّامه در نجف أشرف	۱۲۸
نامه‌ای از مرحوم علّامه	۱۲۹
ارتباط با مرحوم علّامه در طهران	۱۳۳
ارتباط با مرحوم علّامه در مشهد مقدّس	۱۳٤
تواضع مرحوم علّامه	۱۳٤
گستردگی استفاده	۱۳٦
اجازهٔ روائی	۱۳٦
ادب و احترام متقابل	۱۳۸
تعابیر حضرت آقا از مرحوم علّامه	۱٤۰
علّامه : اوّلین استاد سلوکی	۱٤۲
نمونه‌ای از مکاشفات علّامه	۱٤۳
مراوده با آیة الله حاج شیخ عبّاس طهرانی	۱٤٤
نامه‌ای از آیة الله طهرانی	۱٤٦
« **پایان دوران قم و آغاز هجرت به نجف** »	۱٤۸
ازدواج	۱٤۸

عنوان	صفحه
فصل چهارم	
هجرت به نجف أشرف و تحصیل علوم ظاهری و باطنی	
از صفحهٔ ۱۵۳ تا صفحهٔ ۲٦٤	
شامل مطالب :	
رحلت پدر	۱۵٤
عشق به علم و معرفت	۱۵۵
« **هجرت به نجف اشرف** »	۱۵٦
« **اساتید** »	۱۵٦
آیة الله حاج شیخ حسین حلّی	۱۵۷
تواضع آیة الله حلّی در عین قوّت علمی و فقاهتی	۱۵۸
نمونه‌هائی از قدرت اجتهادی و سعهٔ تحقیقات مرحوم حلّی	۱٦۰
اجازهٔ اجتهاد مرحوم آیة الله حلّی به حضرت علّامه	۱٦۲
آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی	۱٦۳
مسؤولیّت سنگین زعامت	۱٦٦
آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی	۱٦۸
آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی	۱٦۹
اجازهٔ روائی به حضرت آقا	۱۷۲
اجازهٔ روائی و شهادت به اجتهاد ایشان	۱۷۷
روابط نزدیک	۱۷۹
« **شیوهٔ تحصیل در نجف أشرف** »	۱۸۱
اندیشهٔ إحیای حکومت اسلام	۱۸۳
« **سیرهٔ عملی و سلوک إلی الله** »	۱۸۳
مراوده با مرحوم آیة الله حاج سیّد جمال الدّین گلپایگانی	۱۸۵
شخصیّت آیة الله گلپایگانی و ارتباط مستمرّ حضرت آقا با ایشان	۱۸۵
نمونه‌هائی از احوال مرحوم آیة الله گلپایگانی	۱۸٦
مشاهدهٔ ملائکهٔ عذاب	۱۸٦

عنوان	صفحه
مشاهدهٔ صور برزخی و ملاقات با ارواح	۱۸۸
حالات والای توحیدی	۱۸۹
مکاشفهٔ رحلت آیة الله حاج شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی	۱۹۲
آشنائی با مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری	۱۹۳
دفاع از مرحوم انصاری و دعوت به ایشان	۱۹۵
عنایت متقابل آیة الله انصاری به حضرت آقا	۱۹٦
نامه‌ای از آیة الله انصاری به حضرت آقا	۱۹۷
شرح حال اجمالی مرحوم آیة الله انصاری	۲۰۰
قضایائی از مرحوم انصاری ، ملکوت جنازهٔ حاکم جائر	۲۰٤
پذیرائی حضرت سلمان از مرحوم انصاری	۲۰۵
نماز جماعت فرشتگان	۲۰٦
مکاشفهٔ تلاوت قرآن از صدای سگ	۲۰۷
مکاشفه‌ای راجع به محیی الدّین	۲۰۷
نمونه‌هائی از اشعار مرحوم آیة الله انصاری	۲۰۹
آشنائی با موحّد عظیم و عارف کبیر ، حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد	۲۱۲
اشاره به شخصیّت حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه	۲۱۲
سابقهٔ آشنائی	۲۱۳
تشرّف به محضر حضرت حدّاد	۲۱۵
حدیث عشق و ولایت	۲۱۵
یک درس تربیتی	۲۱۵
طیّ بیابان عشق	۲۱۷
زیارت نیمهٔ شعبان	۲۱۸
در طلب مقصود	۲۱۹
اوّلین دیدار با حضرت حدّاد	۲۲۰
هجرت إلی الله	۲۲۲
پذیرائی معنوی	۲۲۳

عنوان	صفحه
خواب و خوراک حضرت حدّاد	۲۲۵
امر به ملازمت مرحوم انصاری	۲۲۶
استمرار حدیث عشق و ارادت	۲۲۹
« **سرآغاز بازگشت به طهران** »	۲۳۰
داغ فراق نجف	۲۳۱
« **بحثی پیرامون استاد کامل** »	۲۳۲
ضرورت استاد کامل	۲۳۲
اقسام استاد	۲۳۵
نیاز به استاد در همهٔ مراحل	۲۳۸
شرائط استاد عام	۲۴۰
راه شناخت استاد عام	۲۴۳
ارجاع به استاد دیگر	۲۴۶
پاسخ به شبهات	۲۴۷
اشکال اوّل و پاسخ آن	۲۴۸
اشکال دوّم و پاسخ آن	۲۵۳
اشکال سوّم و پاسخ آن	۲۵۷
اشکال چهارم و پنجم و پاسخ آن دو	۲۵۸
مطالب حضرت علّامه دربارهٔ افراد مجذوب سالک و اُویسی (ت)	۲۶۱
جمع بندی مطالب گذشته	۲۶۲
در آستانهٔ بازگشت به طهران	۲۶۳

فصل پنجم

بازگشت به طهران و تجلّی شخصیّت علمی و عملی و سیاسی

از صفحهٔ ۲۶۷ تا صفحهٔ ۳۵۰

شامل مطالب :

« **اندیشهٔ حکومت اسلامی** »	۲۶۸

عنوان	صفحه
جایگاه حکومت اسلامی	۲٦۹
اقدام عملی برای تشکیل حکومت اسلامی	۲۷۰
مقابله با استبداد و استعمار	۲۷۱
تفکّر تشکیلاتی و مبارزهٔ منسجم	۲۷٤
رعایت مسائل امنیّتی	۲۷٦
استمرار جلسات سرّی علماء	۲۷۸
رحلت آیة الله بروجردی و تشدید حرکات فاسد شاه	۲۸۰
اوّلین اقدام رسمی و علنی : إعلامیّهٔ علماء و روحانیّون طهران	۲۸۲
اقدامات اساسی و کلیدی	۲۸٤
« همکاری جدّی و نزدیک با مرحوم آیة الله خمینی »	۲۸۵
استمرار نهضت و تداوم همکاری‌ها	۲۸۷
اوج گیری نهضت و تلاش جدّی برای بسیج علماء	۲۹۱
تلاش گسترده برای جلوگیری از اعدام رهبر کبیر انقلاب	۲۹۵
آزادی آیة الله خمینی و ملاقات با ایشان	۲۹۷
رمز گرفتار نشدن حضرت آقا به دست ساواک	۲۹۸
گفتگو دربارهٔ آیندهٔ نهضت	۳۰۰
پیشنهاد حضرت علّامه برای تداوم و موفّقیّت نهضت	۳۰۲
توجیه نظریّهٔ رهبر انقلاب	۳۰٦
تثبیت ضرورت تشکیلات	۳۰۷
یک سؤال	۳۱۰
شرط اساسی برای کار تشکیلاتی	۳۱۱
« حرکت معرفتی و تربیتی در سالهای سرد خفقان »	۳۱۲
رمز تداوم فعّالیّت‌های معرفتی و تربیتی	۳۱۵
امر اوّل : پرهیز از پرداختن به جزئیات و اشخاص	۳۱٦
تبریک‌نامهٔ نیمهٔ شعبان	۳۱۷
امر دوّم : اختفاء کامل در سایهٔ لطف الهی	۳۲۱

عنوان	صفحه
« اوج گیری نهضت و سقوط نظام شاهنشاهی »	۳۲۲
بازگشت رهبر انقلاب و طلیعهٔ پیروزی	۳۲۳
بهترین نوع حکومت	۳۲٦
حاکمیّت رهبر انقلاب به عنوان ولایت فقیه	۳۲۷
ارائهٔ طرحهای حیاتی و اساسی در آغاز پیروزی	۳۲۸
فهرست موادّ پیشنهادی به رهبر انقلاب	۳۳۰
تأکید بر نماز جمعه	۳۳۱
سرنوشت طرحها و نماز جمعه	۳۳۳
« تلاش جدّی برای تدوین قانون اساسی »	۳۳۵
تدوین نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی	۳۳۷
تلاش برای انتشار نامهٔ پیش نویس قانون اساسی	۳٤۰
اقدام برای ورود به مجلس خبرگانِ قانون اساسی	۳٤۲
تأکید رهبر فقید انقلاب بر عدم بروز اختلاف در تعیین کاندیداها	۳٤۵
تلاش برای اسلامی نمودن موادّ قانون اساسی	۳٤٦
فعّالیّت عملی گسترده در ساماندهی امور	۳٤۷
تشکیل کمیته‌های اجتماعی ، فرهنگی ، رفاهی	۳٤۹
روزهای آخر اقامت در طهران	۳۵۰

فصل ششم

تداوم سیر إلی الله در عین انجام وظائف سیاسی و اجتماعی

از صفحهٔ ۳۵۳ تا صفحهٔ ۳۸٦

شامل مطالب :

« تداوم ارادت و اطاعت از مرحوم آیة الله انصاری »	۳۵۵
ادامهٔ سیر إلی الله پس از رحلت مرحوم آیة الله انصاری	۳۵٦
« استمرار سلوک إلی الله در خدمت حضرت حدّاد »	۳۵۹
عظمت و اوج مراتب عرفانی و توحیدی حضرت حدّاد	۳٦۰

عنوان	صفحه
سفرهای زیارتی و استفاده از محضر استاد	۳٦۲
در خانهٔ پدر واقعی	۳٦۳
ارشادات راهگشا	۳٦٤
روح ادب و بینش سلوکی	۳٦۷
موقعیّت والای حضرت آقا در نزد مرحوم حدّاد	۳۷۲
سیّد الطّائفتین ، همانند کوه	۳۷۳
یکی از نامه‌های مرحوم حدّاد	۳۷٤
وصایت شرعی و سلوکی	۳۷۵
دیدار با بانو علویّهٔ اصفهانی	۳۷٦
تفسیر سورهٔ توحید در محضر آقای حدّاد	۳۷۸
آخرین دیدار	۳۸۰
زمان وداع و فراق	۳۸۳

فصل هفتم

هجرت به مشهد مقدّس

از صفحهٔ ۳۸۹ تا صفحهٔ ٤۰۹

شامل مطالب :

هجرت‌های حضرت علّامه در طول زندگی	۳۹۰
عوامل ظاهری و باطنی	۳۹۰
ملاقات با مرحوم حضرت حدّاد در شام و استفسار از ایشان	۳۹۲
« آثار و برکات هجرت به مشهد »	۳۹٤
تدوین «دورهٔ علوم و معارف اسلام»	۳۹٤
عدم فراغت کافی در طهران ، برای تدوین آثار	۳۹۵
سپردن صلاح و فساد امور به حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام	۳۹۷
تدوین قسمت‌های مختلف دورهٔ علوم و معارف اسلام در مشهد مقدّس	۳۹۹
تعلیم و تربیت طلّاب	٤۰۰

عنوان	صفحه
دیدگاه حضرت آقا راجع حوزه‌ها و طلّاب	٤٠١
لزوم تحمل زحمات علمی و عملی برای رسیدن به مقصد	٤٠٢
انتظارات از حوزه و حوزویان	٤٠٣
ضرورت همراهی عرفان الهی با علوم ظاهری	٤٠٤
تربیت و تهذیب سالکان الهی	٤٠٧

فصل هشتم

گوشه‌هائی از بُعد علمی

از صفحهٔ ٤١٣ تا صفحهٔ ٤٩١

شامل مطالب :

« **علم جوئی و معرفت طلبی** »	٤١٤
توجّه به علوم اصلی	٤١٥
استنساخ کتب علمی	٤١٦
سفرهای علمی تحقیقی	٤١٨
سعه و عمق أبعاد علمی	٤١٩
« **علوم آلی و مقدّمی** »	٤٢٠
ادبیّات عرب ، لغت	٤٢٥
ذوق ادبی	٤٢٧
فهم اشعار عرفانی	٤٣٠
علم اصول	٤٣٦
« **علم فقه** »	٤٣٨
آثار و آراء فقهی	٤٤٠
ولایت فقیه در حکومت اسلام	٤٤٠
رسالهٔ بدیعه	٤٤٢
رسالهٔ نکاحیّه :کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین	٤٤٢
رسالهٔ نوین	٤٤٣

عنوان	صفحه
رسالةٌ حول مسألة رُؤية الهلال	٤٤٤
وجوب نماز جمعه	٤٤٥
جواز طواف به دور قبور مطهّر ائمّه علیهم السّلام	٤٤٧
جواز بوسیدن عتبهٔ حرم ائمّه علیهم السّلام	٤٤٧
مشروع بودن حقّ التّألیف	٤٤٧
عدم جواز احتیاط در مسائل دینی به شیوه‌ای که امروزه متداول است	٤٤٧
حرمت سکونت و توطّن در بلاد کفر	٤٤٨
تهیّهٔ فهرست مباحث علمی فقهی	٤٤٨
یک نکته	٤٥٦
« **علوم قرآنی و تفسیر** »	٤٥٧
امتیازات دهگانهٔ تفسیر «المیزان»	٤٥٧
کارهای تفسیری مستقل و ضمنی	٤٦١
« **علم کلام** »	٤٦٤
آثار مستقل و ضمنی کلامی	٤٦٥
الله شناسی	٤٦٥
امام شناسی	٤٦٦
معاد شناسی	٤٦٨
« **فلسفه و حکمت** »	٤٧٠
« **عرفان** »	٤٧٢
عرفان نظری و عرفان عملی	٤٧٢
آثار عرفانی مستقل	٤٧٤
توحید علمی و عینی	٤٧٥
رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم	٤٧٨
رسالهٔ لبّ اللباب	٤٧٩
رسالهٔ سرّ الفتوح ، ناظر بر پرواز روح	٤٨١
آثار عرفانی ضمنی	٤٨٢

عنوان	صفحه
مهرتابان	٤٨٢
روح مجرّد	٤٨٣
« **علم الحديث** »	٤٨٤
نکتهٔ مهم	٤٨٦
ردّ بر «الأخبار الدّخيلة»	٤٨٧
انکار جزيرهٔ خضراء	٤٨٧
انکار انتساب تتمّهٔ دعای عرفه به حضرت امام حسين عليه السّلام	٤٨٨
جريان ازدواج حضرت امّ کلثوم	٤٨٩
عملکرد حضرت امام سجّاد عليه السّلام در جريان حملهٔ مسلم بن عقبه به مدينه	٤٩٠

فصل نهم

گوشه‌هائی از بُعد عملی

از صفحهٔ ٤٩٥ تا صفحهٔ ٥٨٥

شامل مطالب :

عابد زاهد و عارف عاشق	٤٩٦
نکتهٔ اساسی	٤٩٧
« **توجّه به توحيد** »	٤٩٧
رابطهٔ توحيد و ولايت	٤٩٧
عشق حقيقی	٥٠١
عشق متقابل خدا و خلق	٥٠٢
عشق به آموزگاران عشق	٥٠٤
« **توجّه تام و عشق به اهل بيت عليهم السّلام** »	٥٠٥
سفرهای زيارتی	٥٠٩
تشکيل مجالس اعياد و وفيات	٥١٣
تعظيم عيد غدير	٥١٥

آیت نور (۱)

عنوان	صفحه
عشق دیدار مولی الموحّدین	۵۱۶
غلام حیدری	۵۱۸
« **عشق به اساتید سلوکی** »	۵۱۹
« **توجّه به قرآن** »	۵۲۱
جایگاه قرآن در قرآن	۵۲۲
مهجوریّت قرآن	۵۲۷
مظلومیّت قرآن در حوزه‌ها	۵۲۸
مقدّمه بودن تمامی علوم برای قرآن	۵۳۰
تأکید بر حفظ قرآن	۵۳۲
« **پافشاری بر حدود الهی** »	۵۳۴
زنان در میدان مبارزه	۵۳۴
زنان در عرصهٔ سخنرانی	۵۳۷
تشخیص صحیح موارد	۵۳۸
« **تجلّی اخلاق اسلامی** »	۵۴۱
نمونه‌ای از عفو و بخشش	۵۴۲
« **مسجد داری و سیرهٔ تبلیغی** »	۵۴۴
موفّقیّت‌ها ، سختی‌ها و مقاومت‌ها	۵۴۷
نمونه‌ای از مشکلات دوران مسجدداری	۵۴۸
دستورات حیات بخش قرآن	۵۵۰
رعایت حال مادر	۵۵۳
رعایت حال خانواده	۵۵۴
شفقت و عطوفت الهی	۵۵۵
« **نشر علم و معرفت** »	۵۵۷
عالم ناطق ، تدریس	۵۵۹
منبر و تبلیغ	۵۶۱
تعلیم ، موعظه و انذار	۵۶۲

عنوان	صفحه
جمع بین دیانت و سیاست	٥٦٣
« **تدوین آثار** »	٥٦٦
تقریرات	٥٦٧
جُنگ‌ها	٥٦٨
« **نشر آثار و سیرهٔ تدوین** »	٥٦٩
نکات محتوائی (ده نکته)	٥٦٩
نکات ظاهری (دوازده نکته)	٥٧٤

فصل دهم

دوستان ، فرزندان ، ابتلائات ، وصیّت‌نامه ، ارتحال

از صفحهٔ ٥٩٣ تا صفحهٔ ٦٣١

شامل مطالب :

دوستان	٥٩٣
فرزندان	٥٩٧
ابتلائات	٥٩٨
استنکاف حضرت علّامه از رفتن به خارج جهت عمل جرّاحی	٦٠٢
نامهٔ حضرت آقا در جواب نامهٔ مرحوم آیة الله گلپایگانی	٦٠٨
وصیّت‌نامه	٦١٠
متن وصیّت‌نامهٔ حضرت آقا	٦١٣
ارتحال	٦٢٣
پیام مقام معظّم رهبری	٦٢٧
مجالس و محافل	٦٢٨
آخرین کلام	٦٢٨

مطلع

بِسْـمِ اللّهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحِيمِ

ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ فِـيهَا مِـصْبَاحٌ ٱلْـمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّـهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَـٰرَكَةٍ زَيْـتُونَةٍ لَا شَـرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىٓءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِى ٱللَّـهُ لِـنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ وَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَـٰلَ لِلنَّاسِ وَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ * فِى بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلْغُدُوِّ وَ ٱلْأَصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَ إِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَ إِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَ ٱلْأَبْصَـٰرُ * لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِن فَضْلِهِۦ وَ ٱللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ . (سورة النّور ، آيات ٣٥ ـ ٣٨)

حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام در تفسير آيهٔ مباركهٔ : **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ** ، دربارهٔ صفات و علامات اولياى خدا ميفرمايند :

... وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ ـ عَزَّتْ ءَالَآؤُهُ ـ فِى الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِى أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ ، عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِى فِكَرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِى ذَاتِ عُقُولِهِمْ ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِى الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْئِدَةِ . يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللّهِ ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِى الْفَلَوَاتِ .

مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِـالنَّجَاةِ ، وَ مَـنْ أَخَـذَ يَـمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ ، وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ .

وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا ، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ ؛ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَوةِ ، وَ يَهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللّهِ فِى أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ .

وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ .

فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْأَخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا ، فَشَاهَدُوا مَاوَرَآءَ ذَلِكَ . فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِى طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ ، وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا ، فَكَشَفُوا غِطَآءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا ، حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ .

فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِى مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ ... ، لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى ، قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَـئِكَةُ ، وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ ، وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَآءِ ، وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِى مَـقَامٍ اطَّـلَعَ اللَـهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ ، فَرَضِىَ سَعْيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ ...[1]

«... و همیشه برای خداوند ـ عزّت آلاؤه ـ در طول زمان‌های دراز از دهور و ایّام یکی پس از دیگری و همچنین در ایّامِ فَترتی که بین قیام دو پیامبر بـزرگ بـوده است ، بندگانی خاصّ و صالح بوده‌اند که خداوند با الهام و القاء مطالب و مهمّات با افکار و اندیشه‌های آنان بطور راز تکلّم میکرده است و با بنیاد عقول و ریشه و اصل نفوس آنـها سـخن مـی‌گفته است . پس آنـها بـا دیـدهٔ بـصیرت و نـورِ بـیداری ، در گوش‌های خود و چشمهای خود و دل‌های خود چراغ هدایت و معرفت افروختند .

به یاد می‌آورند روزهای خدا را برای مغتنم شمردن اعمال ، و می‌ترسانند از مقام حقّ تعالی در مواقف حساب . این بندگان به منزلهٔ راهنمایانی هستند که در وادی ظلمات مردم را به هدایت و عالم نور رهبری کنند .

کسی که طریقهٔ اعتدال و راه راست و مستقیم را در پیش گرفت ، او را در آن راه ستایش گویند و راهش را امضاء نموده و تأیید کنند و او را به نجات و رستگاری بشارت دهند ؛ و کسیکه از راه مستقیم انحراف ورزد و به راست و چپ بگراید ، او را مذمّت نمایند و از هلاک و نابودی برحذر دارند و بیم دهند . این بندگان خدا به منزلهٔ چراغ‌های درخشان وادی‌های ظلمتند ، و راهنمایان شبهه‌ها و شکّ‌ها در میان مردم .

۱ـ «معاد شناسی» ج ۲ ، ص ۷۹ ، از «نهج البلاغة»

آری ، برای ذکر خدا و یاد خدا مردمی هستند که به عوض اشتغال به دنیا و زینت‌های دنیا به ذکر خدا اشتغال ورزیده و آن را بدل از تعیّنات دنیویّه گرفته‌اند ، و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از خدا و ذکر او به خود مشغول نمی‌کند . با یاد خدا ایّام زندگانی خود را می‌گذرانند ، و با صدای بلند مردم را از معاصی و گناهان منع نموده و آواز میدهند و درگوش‌های مردم غافل طنین می‌اندازند . مردم را به عدالت امر می‌کنند و خود نیز به عدالت رفتار می‌نمایند ، و از کار زشت باز می‌دارند و خود نیز بکار زشت دست نمی‌آلایند .

چنان با اراده‌ای متین در راه وصول به مقام قرب قدم گذارده‌اند که گوئی تمام عالم زندگی و دنیا را در هم پیچیده و در دلِ آخرت قرار گرفته‌اند ، و آنچه در پس پردهٔ دنیاست از امور عقبی و بهشت و جهنّم همه را در مقابل دیدگان خود می‌بینند . و مثل آنکه آنان بر پنهانی‌ها و خفایای اهل برزخ در دوران مَکث در آن عالم اطّلاع دارند ، و قیامت با تمام خصوصیّات و وعده‌ها و وعیدها بر آنها متجلّی شده و به تحقّق رسیده است ، و در آن هنگام آنان پردهٔ غیب را برای مردم دنیا پس زده و آنها را بر امور واقعه اطّلاع میدهند. مثل آنکه آنها می‌بینند چیزهائی را که مردم دنیا نمی‌بینند ، و می‌شنوند چیزهائی را که مردم دنیا نمی‌شنوند .

اگر تو آنها را در عقل خود تمثیل کنی و در فکر خود تصویر نمائی در مقام‌ها و موقف‌های پسندیدهٔ آنها و در مجلس‌های شایسته و عبادت آنها ... ، در آن تمثیل عقلی و تصویر فکری ایشان را خواهی دید که حقّاً آنها عَلَم‌ها و نشانه‌های هدایتند ، و چراغ‌های درخشنده در تاریکی‌های جهالتند که فرشتگان رحمت الهی گرداگرد آنها را فراگرفته و مقام سکینه و آرامش و امن و امان بر آنها فرود آمده است ، و درهای آسمان به روی آنان گشوده شده ، و مراتب وصول به درجات عالیه و منازل فوز و کرامت در مقام منیعی که خداوند در آن مقام بر آنها مطّلع است برایشان مهیّا گردیده است. پس ، از سعی و کوششی که آنها در دنیا نموده‌اند خدا راضی شده است و آنرا پسندیده و امضا کرده ، و مقام محمودِ آنان را ستوده و ستایش کرده است...»

تقریظ آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین لاسیما ابن عمه ووصیه ووزیره علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وسید الوصیین وقائد الغر

المحجلین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه

فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا» . قال مولانا امیر المؤمنین علیه افضل صلوات المصلین: هجم

بهم العلم علی حقیقة البصیرة وباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وأنسوا بما

استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه

والدعاة إلی دینه آه آه شوقاً الی رؤیتهم . بهترین سلامها و پاکیزه ترین درودها بر روان پاک و مطهر رسول اکرم

اسلام و خاندان گرامی او که باب توحید و طریق ولایت را بر جویندگان سبل سلام و پویندگان صراط مستقیم

گشودند و با بذل جان و مال خود شاگردانی را پرورانیدند که هر یک از آنان دریای مواجی از حقایق توحید

و چشمهٔ جوشانی از عرفان و یقین بودند که از صدر اسلام تا کنون تشنگان معرفت و طالبان لقاء حضرت حق

را از ماء معین ولایت سیراب نموده اند .

بدون شک یکی از برجسته ترین شاگردان مکتب نورانی اهل البیت سلام الله علیهم اجمعین در عصر

حاضر مرحوم سید العرفاء الکاملین وعماد العلماء العاملین آیة الحق والعرفان وسند الایمان والایقان

فرید العصر و حسنة الدهر السابح فی بحر احدیته و المتحقق لعظمة و هیبته انسان العین و عین الانسان الذی لم یأت
بمثله الزمان آیت عظمای الهی حضرت علامه حاج سید قمر حسین حسینی طهرانی افاض الله علینا من برکات تربته
بودند که عمری را در اعتلای کلمهٔ توحید و تبیین و تثبیت ولایت کلیهٔ الهیه صرف نموده و با تألیفات قیمهٔ دورهٔ علوم
و معارف اسلام و نیز تربیت سالکان و شوریدگان راه خدا سهمی بسزا در تدوین و نشر معارف حقهٔ الهیه
و دستگیری از نفوس مستعده ایفا فرمود. ناطقهٔ لسان در بیان شخصیت والای ایشان کلیل و عقل از ادراک
معانی و معارف متحققهٔ در نفس شریفش علیل است چگونه ممکن است کسی را که از دائرهٔ حد و رسم بیرون جسته و خیمه و
خرگاه خویش را در لامکان زده است توصیف نمود؟! سدره نشینی است که طائر فکر بدانجا راه ندارد. امام صادق
علیه السلام میفرماید: العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله، لو سها قلبه عن الله طرفة عین لبان
شوقاً الیه و العارف أمین و دائع الله و کنز اسراره و معدن نوره و دلیل رحمته علی خلقه و مصباح علمه
و میزان فضله و عدله، قد غنی عن الخلق و المراد و الدنیا فلا مونس له سوی الله و لا نطق و لا اشارة
و لا نفس الا بالله و لله و من الله و مع الله فهو فی ریاض قدسه متردد و من لطائف فضله الیه
متودد. آری این است مقام و مرتبهٔ عارف بالله و عالم به امر الله، علی ای حال به مقتضای ما لا یدرک کله
لا یترک کله چند سطری در این مقام قلمی گردید. حضرت علامه آیة الله والد معظم اعلی الله مقامه الشریف از معدود

احاطهی بودند که توانستند در عصر غیبت به لطف الهی و عنایت ولی الله الاعظم ارواحنا له الفداء و به برکت متعلمین نزد او در

علماء و فقهاء و اولیاء کامل پروردگار چنان بر قلّه فقه و اصول ظهور یافته و در آن تمام منابع تمکن گردند که حتی

تصدّی آن برای غیر اهل آن میسور نخواهد بود. در یک سفری که در سن شباب در معیت ایشان به کربلای معلّی مشرّف

شدیم روزی از محضر استاد بی‌نظیرشان حضرت آیة‌الله حاج سید هاشم حدّاد سؤال کردم آیا پدر ما به تمام فناء رسیده‌اند

ایشان در جواب با حدّت و شدّت مکرّراً فرمود از فانی هم بالاتر است و این در حالی بود که سن مرحوم علامه والد معظم

قدّس سرّه حدود چهل و هفت سال بود و بر اهل بصیرت و بارپافتگان حرم امن الهی پوشیده نبود که ایشان در سنوات

آخر عمر به تمام معنی الکلمه در مقام بقاء بالله متمکن بوده و جمیع استعدادات نفس نفیسشان به مرتبهٔ فعلیت تامّه رسیده بود

کما اینکه بارها به بنده فرمودند: کار من در این دنیا تمام است و ماندن و رفتن برای من تفاوتی ندارد. آنچه در مدّت

حیات نورانی حضرتشان بالعیان از ایشان و از سیرهٔ مرضیهٔ آن بزرگوار مشاهده نموده‌ام در هیچ کتاب نمی‌گنجد

ولی بنحو اجمال دوری از هوا و توجّه تام به حقیقت توحید و عدم تنازل از مقام وحدت و احیاء سنّت و سنّهٔ رسول

خدا و بذل وجود و همّه شئون وجودی برای احیاء حقّ و تبیین شریعت حضرت سیّد المرسلین و اثبات و تثبیت

خلافت بلافصل مولانا امیرالمؤمنین و ارشاد و دستگیری از نفوس مستعدّه و دلسوزی خالصانه جهت آحاد از شیعیان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهود سیره و روش آن بزرگ مرد الهی بود. فلله درّه و علیه اجره و سلام علیه یوم ولد

ویوم یموت ویوم یبعث حیاً . بحمدالله والمنّة اینک در دوازدهمین سال از ارتحال جانگداز مرحوم علامه والد معظم
رفع الله درجته با تلاش و همت جمعی از فضلاء و ارادتمندان آن فقید سعید حفظهم الله و شکر الله مساعیهم الجمیلة
اولین قدم در جهت معرفی شخصیت بی بدیل ایشان برداشته شده است که گرچه این مقدار برای حسن هدف بسنده قاصر
و قلیل است ولی در نوع خود کاری است متقن و قابل استفاده علی الخصوص که همهٔ مطالب منقوله از حوزهٔ علوم و معارف
اسلام و سائر مکتوبات ایشان استخراج شده است . امیدواریم به عنایت حضرت حق و تأییدات تمام ولایت
کلیهٔ الهیه حضرت حجة بن الحسن ارواحنا له الفداء و مدد باطنی آن رادمرد الهی هرچه زودتر مجلدات
بعدی این یادنامه تدوین شده و به طالبان علم و معرفت عرضه گردد ، انشاء الله . و آخر دعوانا ان الحمد
لله رب العالمین ، اللهم أعل درجته و احشره مع أجداده الطاهرین و آبائه المعصومین و اجعلنا
فی الدنیا من المتمسکین بهم و فی الآخرة من الواردین علیهم و عجّل لولیک الفرج و اجعلنا من أخص أعوانه
و انصاره بجاه محمد و آله الطاهرین آمین یا رب العالمین . مشهد مقدس رضوی علی ثاویها آلاف التحیة و الثناء
بیست و هشتم صفر الخیر ۱۴۲۷ هجری قمری مصادف با واهمهٔ عظمای رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
و انا العبد الحقیر الراجی رحمة ربه الغنی السید صادق الحسینی الطهرانی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

و صلَّى اللهُ على محمّدٍ و ءَاله الطّاهرين

لاسيَّما ابنِ عَمِّه و وصيِّه و وزيرِه عليِّ بنِ أبى طالبٍ أميرِالمؤمنين

و سيّدِ الوصيّين و قآئدِ الغُرِّ المُحجّلين

و لعنةُ الله على أعدآئهم أجمعين من الأَن إلى قيام يوم الدّين

مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَـٰهَدُوا ٱللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا[1]

قال مولانا أميرُالمؤمنين عليه أفضلُ صلوات المصلّين :

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ ، وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ ، و صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى ؛ أُولَٰئِكَ خُلَفَآءُ اللَهِ فِى أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ ؛ ءَاهِ ءَاهِ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ .[2]

۱ـ آیهٔ ۲۳ ، از سورهٔ ۳۳ : الأحزاب

۲ـ «نهج البلاغة» ج ۲ ، حکمت شمارهٔ ۱٤۷ :

«امواج علم بر اساس حقیقت ادارک و بصیرت بر آنها هجوم برده و به یکباره وجودشان را احاطه نمود ، و جوهرهٔ ایمان و یقین را به جان و دل خود مسّ کردند ،و آنچه را خوشگذرانها سخت و ناهموار داشتند نرم و ملایم انگاشتند و به آنچه جاهلان از آن در وحشت و ترس بودند اُنس گرفتند . فقط با بدن خاکی خود همنشین دنیا شدند و ارواحشان به بلندترین قلّه از ذروهٔ قدس عالم ملکوت آویخته بود ؛ ایشانند در روی زمین جانشینان خدا و داعیان بشر به سوی دین خدا ؛آه آه ، چقدر اشتیاق زیارت و دیدنشان را دارم.»

بهترین سلامها و پاکیزه‌ترین درودها بر روان پاک و مطهّر رسول مکـرّم اسلام و خاندان گرامی او که باب توحید و طریق ولایت را بر جویندگان سُبل سلام و پویندگان صراط مستقیم گشودند ، و با بذل جان و مال خود شاگردانی را پروریدند که هر یک از آنان دریای موّاجی از حقایق توحیدیّه و چشمهٔ جوشانی از عرفان و یقین بودند که از صدر اسلام تاکنون تشنگان معرفت و طالبان لقاء حضرت حق را از ماء معین ولایت سیراب نموده‌اند .

بدون شکّ یکی از برجسته‌ترین شاگردان مکتب نورانی اهل‌بیت سلام‌الله علیهم أجمعین در عصر حاضر مرحوم سیّد العرفآء الکاملین و عـماد العـلمآء العاملین آیة الحقّ و العرفان و سند الإیمان و الإیقان فرید العصر و حسنة الدّهر السّابح فی بحر أحدیّته و المتحقّق لعظمته و هیبته إنسان العین و عین الانسان الّـذی لم یَأتِ بِـمثلِه الزّمـانُ آیت عـظمای إلهـی حـضرت عـلّامه حـاج سـیّد محمّد حسین حسینی طهرانی أفاض اللهُ علینا من برکات تُربته بودند کـه عـمری را در اعتلای کلمهٔ توحید و تبیین و تثبیت ولایت کلّیّهٔ إلهیّه صرف نموده و با تألیفات قیّمهٔ «دورهٔ علوم و معارف اسلام» و نیز تربیت سالکان و شوریدگان راه خدا سهمی بسزا در تدوین و نشر معارف حقّهٔ إلهیّه و دستگیری از نفوس مستعدّه ایفا فرمود .

ناطقهٔ لسان در بیان شخصیّت والای ایشان کلیل ، و عقل از ادارک معانی و معارف متحقّقه در نفس شریفش علیل است . چگونه ممکن است کسی را که از دائرهٔ حدّ و رسم بیرون جسته و خیمه و خرگاه خویش را در لامکان زده است توصیف نمود؟! سدره نشینی است که طائر فکر بدانجا راه ندارد .

امام صادق علیه السّلام میفرماید :

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَهِ ، لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ . وَالْعَارِفُ أَمِينُ وَدَآئِعِ اللَهِ ، وَكَنْزُ أَسْرَارِهِ ، وَ مَعْدِنُ نُورِهِ ، وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَ مَطِيَّةُ عُلُومِهِ ، وَ مِيزَانُ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ . قَدْ غَنِيَ عَنِ الْخَلْقِ وَ

الْمُرَادِ وَ الدُّنْيَا ، فَلَا مُونِسَ لَهُ سِوَى اللَهِ ، وَ لَا نُطْقَ وَ لَا إِشَارَةَ وَ لَا نَفَسَ إِلَّا بِاللَهِ وَ لِلَّهِ وَ مِنَ اللَهِ وَ مَعَ اللَهِ ؛ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ ، وَ مِنْ لَطَآئِفِ فَضْلِهِ إِلَيْهِ مُتَزَوِّدٌ .[1]

آری این است مقام و مرتبهٔ عارف بالله و عالم به أمر الله . علی أیّ حال به مقتضای ما لایُدرک کُلُّه لایُترک کُلُّه چند سطری در این مقام قلمی گردید .

حضرت علّامه آیة الله والد معظّم أعلی الله مقامه الشّریف از معدود اعاظمی بودند که توانستند در عصر غیبت به لطف الهی و عنایت ولیّ الله الاعظم أرواحنا له الفدآء و به برکت تتلمذ نزد نوادر علماء و فقهاء و اولیاء کامل پرودگار چنان بر قلّهٔ فقه الله الأکبر ظفر یافته و در آن مقام منیع متمکّن گردند که حتّی تصوّر آن برای غیر اهل الله میسور نخواهد بود .

در یک سفری که در سنّ شباب در معیّت ایشان به کربلای معلّی مشرّف شدیم روزی از محضر استاد بی نظیرشان حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد سؤال کردم : آیا پدر ما به مقام فناء رسیده‌اند ؟ ایشان در جواب با حدّت و شدّت مکرّراً فرمود : از فانی هم بالاتر است ! و این در حالی بود که سنّ مرحوم

۱ـ «بحار الأنوار» ج ۳ ، ص ١٤ :

«جسم و ظاهر عارف با خلق است و قلب او با خدا ؛ اگر چنانچه طرفة العینی قلب او از خداوند منصرف شود از شدّت شوق به حق جان میدهد . عارف امین ودایع الهی ، و گنجینهٔ أسرار ، و معدن نور ، و دلیل و راهنمای رحمت خداوند بر خلق او ، و مرکب راهوار علوم ، و میزان فضل و عدل خداست . تحقیقاً از همهٔ مخلوقات ، و هر خواسته و طلبی ، و از تمام دنیا بی‌نیاز شده است ؛ بنابراین هیچ مونسی جز خدا نداشته ، و هیچ سخنی و اشاره و نَفَسی جز بواسطهٔ خدا و برای او و در او و با او ندارد . عارف در باغهای عالم قدس إلهی در تردّد و رفت و آمد است ، و از لطائف فضل و إنعام خداوند در مسیر لقای او توشه برمیدارد .»

علّامه والد معظّم قدّس سرّه حدود چهل و هفت سال بود . و بر اهل بصیرت و باریافتگان حرم امن إلهی پوشیده نبود که ایشان در سنوات آخر عمر به تمام معنی الکلمه در مقام بقاء بالله متمکّن بوده و جمیع استعدادات نفس نفیسشان به منصّهٔ فعلیّت تامّه رسیده بود ؛کما اینکه بارها به بنده فرمودند :کار من در این دنیا تمام است و ماندن و رفتن برای من تفاوتی ندارد .

آنچه در مدّت حیات نورانی حضرتشان بِالعیان از ایشان و از سیرهٔ مرضیّهٔ آن بزرگوار مشاهده نموده‌ام در یکی دو کتاب نمی‌گنجد ؛ ولی به نحو اجمال دوری از هوا ، و توجّه تامّ به حقیقت توحید ، و عدم تنازل از مقام وحدت ، و إحیاء سنّت سنیّهٔ رسول خدا ، و بذل وجود و همهٔ شؤون وجودی برای إحیاء حقّ و تبیین شریعت حضرت سیّد المرسلین و اثبات و تثبیت خلافت بلافصل مولانا أمیرالمؤمنین ، و ارشاد و دستگیری از نفوس مستعدّه و دلسوزی خالصانه جهت آحاد از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام ؛ مشهود سیره و روش آن بزرگ مرد الهی بود . فلِلّه دَرُّه و علیه أجرُه ، و سلامٌ علیه یومَ وُلد و یومَ مات و یومَ یُبعثُ حیًّا .

بحمد الله والمنّة اینک در دوازدهمین سال از ارتحال جانگداز مرحوم علّامه والد معظّم رفع الله درجتَه با تلاش و همّت جمعی از فضلاء و ارادتمندان آن فقید سعید حفَظهمُ الله و شَکر الله مساعیَهُم الجمیلة اوّلین قدم در جهت معرّفی شخصیّت بی بدیل ایشان برداشته شده است ،که گرچه این مقدار برای چنین هدف بلندی قاصر و قلیل است ولی در نوع خودکاری است متقن و قابل استفاده ، علی الخصوص که همهٔ مطالب منقوله ، از «دورهٔ علوم و معارف اسلام» و سائر مکتوبات ایشان استخراج شده است . امیدواریم به عنایت حضرت حقّ و تأییدات مقام ولایت کلّیّهٔ إلهیّه حضرت حجّة بن الحسن أرواحُنا لِترابِ مَقدمه الفِدآء و مدد باطنی آن رادمرد الهی هر چه زودتر مجلّدات بعدی

این یادنامه تدوین شده و به طالبان علم و معرفت عرضه گردد ، إن شآء الله .

و ءَاخِرُ دَعوانا أنِ الحمدُ لِلّهِ ربِّ العالَمین .

اللهُمّ أعلِ درجتَه و احشُرهُ مع أجدادِه الطّاهرین و ءَابآئِهِ المعصومین ، واجعَلنا فی الدّنیا مِن المُتمسّکین بهم و فی الأَخرةِ مِنَ الواردین علَیهم ، و عجِّل لِولیّك الفرجَ واجعَلنا مِن أخصِّ أعوانِهِ وأنصارِه ، بِجاهِ محمّدٍ و ءَالِه الطّاهرین ءَامینَ یا ربَّ العالَمین .

مشهد مقدّس رضوی علی ثاویها آلاف التّحیّة والثّنآء ، بیست و هشتم صفر الخیر ١٤٢٧ هجریّهٔ قمریّه مصادف با داهیهٔ عظمای رحلت رسول مکرّم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم ، و أنا العبد الحقیر الرّاجی رحمةَ ربِّه الغنیّ السّیّد محمّد صادق الحسینیّ الطّهرانیّ .

دیباچه

هو النّور

ای آیت نور ، و ای شاهد بزم حضور !

ای جـــــلوهٔ حـــق ! و ای نـــور مـــطلق !

عقل از فهم حقیقتت علیل است ، و زبان از بیان مدیحتت کلیل !

بـهتر آنکـه حسـن تـو را در مـرآت کـلمات اسـتاد بـی‌بدیلت حضرت حدّاد به تماشا بنشینیم که در آن شب نورانی : شب عرفه ، در جمع یاران طریق **£** با بهجتی هر چه تمام‌تر فرمود :

سیّد محمّد حسین ، **سیّد الطّائفتین** است

(یعنی هم مجتهد در امر شریعت ، و هم مجتهد در امر طریقت)[1].[2]

۱ـ این توضیح ، عبارت خود حضرت آقا است که تواضعاً به حدّاقل اکتفا نموده‌اند ؛ و إلاّ این جـمله آقـائی و والائـی ایشـان نسـبت بـه هـمهٔ مجتهدین در امر شریعت و مجتهدین در امر طریقت را میرساند .

۲ـ همین کتاب ، ص ۳۷۳

مقدّمه

أعوذُ بِاللَهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم

بِسْـمِ اللَهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحيم

الحمدُ للَّهِ ربِّ العالَمينَ وَ صلّى اللهُ على محمّدٍ و ءَالِه الطّاهِرينَ

و لَعنةُ اللهِ عَلَى أعدآئِهم أجمَعين

عن الرّضا عليه السّلام أنّه قال : **قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) :**

... الرَّجُلُ كُلُّ الرَّجُلِ نِعْمَ الرَّجُلُ ، هُوَ الَّذِى جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَـهِ ، وَ قُوَاهُ مَبْذُولَةً فِى رِضَآءِ اللَهِ ، يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِى الْبَاطِلَ ـ إلى أن قالَ :

فَذَلِكُمُ الرَّجُلُ نِعْمَ الرَّجُلُ ؛ فَبِهِ فَتَمَسَّكُوا ، وَ بِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا ، وَ إِلَى رَبِّكُمْ بِهِ فَتَوَسَّلُوا ؛ فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ ، وَ لَا تُخَيَّبُ لَهُ طَلِبَةٌ .[1]

«از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت است که فرمودند : حضرت امام زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرمودند :

... مرد تمام عیار وکامل ، مرد خوب و پسندیده ، آن کسی است که میل و هوای خود را تابع امر الهی قرار داده و قوای خویش را در رضای حضرت حق

۱ـ «وسآئل الشّیعة» کتاب الصّلوة ، أبـواب صـلوة الجـماعة ، بـاب ۱۱ عـدم جـواز الاقتداء بالفاسق ، ح ١٤ ، و از طبع ۲۰ جلدی : ج ٥ ، ص ٣٩٤ ، از «احتجاج» طـبرسی ، ص ۳۲۰ ؛ و متن کامل این حدیث را حضرت علّامه در آخر جلد هفتم «معاد شناسی» به نقل از «احتجاج» آورده‌اند .

صرف میکند . ذلّت وکوچکی درکنار حق را از عزّت و بزرگی همراه با باطل ، به عزّت ابدی نزدیک‌تر میداند ـ تا اینکه فرمود : اینست مرد کامل و پسندیده ؛ پس به او متمسّک شوید ، و به سنّت و روش او اقتداء نمائید ، و او را وسیلهٔ قرب به پروردگارتان قرار دهید ؛ چرا که دعای چنین انسانی رد نمی‌شود ، و طلب و خواست او بی‌نتیجه نمی‌نماند .»

خداوند علیّ أعلافطرت انسان را به‌گونه‌ای قرار داده است که برای رسیدن به رشد و کمال همیشه بدنبال مشاهدهٔ نمونه‌های عینی و خارجی است ، و میخواهد مصادیق زنده و مجسّم رشد و تعالی یا رکود و سقوط را در شخصیّت‌های مختلف ببیند و موفّقیّت‌ها و شکست‌هایشان را تماشا کند و ثمرات تربیت‌های مثبت و منفی و تحقّق ارزشها و ضدّ ارزشها را بطور ملموس ادراک نماید .

آری خداوند بزرگ ، آدمی را الگو طلب آفریده است و به همین جهت از یک سو ادیان إلهی توسّط انبیاء علیهم السّلام آورده شده تا هر یک از آنان به منزلهٔ تجسّم عینی شریعتی که آورده‌اند اقناع کنندهٔ روح الگو طلبی و سرمشق خواهی انسان باشند ؛ و از سوی دیگر در تعالیم إلهی مخصوصاً قرآن کریم مرتّباً از سرنوشت امّت‌های پیشین و انبیاء عظام علیهم السّلام و دشمنانشان یاد می‌شود تا نمونه‌های عینی مثبت و منفی در برابر انسانها مجسّم شوند و آنان پیش از تجربهٔ امتثال یا مخالفت أوامر و نواهی و ارزیابی اثرات آن در زندگی خود شاهد ثمراتش در زندگی دیگران بوده و از آن درس لازم را بگیرند ؛ و این است رمز تأکید مکرّر قرآن بر تدبّر در تاریخ گذشتگان ، و این است رمز تکرار داستانهای قرآنی از زوایای مختلف که خود بر آن تصریح نموده و میفرماید : **وَ تِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ.**[1] «و ما این روزگاران را در بین مردم

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۱٤۰ ، از سورهٔ ۳ : ءَال عمران

به گردش در می‌آوریم .»

و أمیر مؤمنان سلام الله علیه در ارزش تدبّر در تاریخ گذشتگان و درس‌گیری از آن و در مقام بیان سیرهٔ عملی خود در این زمینه به فرزندشان امام مجتبی علیه السّلام می‌نویسند :

... أیْ بُنَیَّ ! إنِّی و إنْ لَمْ أکُنْ عُمِّرْتُ عُمْرَ مَنْ کَانَ قَبْلِی ، فَقَدْ نَظَرْتُ فِی أَعْمَالِهِمْ وَ فَکَّرْتُ فِی أَخْبَارِهِمْ و سِرْتُ فِی ءَاثَارِهِمْ حَتَّی عُدْتُ کَأَحَدِهِمْ ، بَلْ کَأَنِّی بِمَا انْتَهَی إلَیَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إلَی ءَاخِرِهِمْ ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِکَ مِنْ کَدِرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخْلَصْتُ لَکَ مِنَ کُلِّ أمْرٍ نَخِیلَهُ وَ تَوَخَّیْتُ لَکَ جَمِیلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْکَ مَجْهُولَهُ ...[1]

«پسرم ! من اگر چه به اندازهٔ پیشینیان خود عمر نکرده‌ام أمّا در رفتارشان نظر کردم و در أخبارشان اندیشه نمودم و در آثارشان به سیر و مطالعه پرداختم تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم ، بلکه بالاتر :گویا در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده با همهٔ آنها از اوّل تا آخرشان زندگی نموده‌ام ؛ پس قسمت زلال و مصفّای زندگیشان را از قسمت تاریک و کدرش شناختم و سود و زیانش را دانستم و از هر أمری غربال شده‌اش را برای تو انتخاب کردم و زیبایش را برایت برگزیدم و مجهولات آنرا از تو دور داشتم .»

اگرچه در تاریخ گذشتگان شخصیّت‌های مثبت و منفی مهم و شاخصی وجود دارند که نگاه انسان را بیش از سائرین به خود جلب می‌کنند ولی قطعاً نگاه اصلی متوجّه چهره‌های مثبت و دریافت رمز موفّقیّت آنان در زندگی پر ثمرشان میباشد ؛ و نگاه به زندگی و تاریخ انسانهای منفی نظری است فرعی

۱ـ «نهج البلاغة» نامهٔ شمارهٔ ۳۱ ، نامهٔ حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السّلام

برای شناخت پرتگاهها و لغزشگاههای مسیر و عوامل سقوط و اثرات خطرناک انحراف از مسیر حقّ و فضیلت و اجتناب از آن ، از سوئی ، و شناخت دشمنان خدا در عصر و زمان خود جهت مقابله با ایشان از سوی دیگر . و این است رمز بیان سرگذشت شیطان و فرعون‌ها و قارونها و نمرودها و أبولهب‌ها و کفّار و منافقین در قرآن و پرداختن به شیوهٔ حرکت و زندگی آنان .

و البتّه در تاریخ گذشتگان هستند ستارگان درخشانی که در آسمان علم و معرفت و کسب کمالات و فضائل انسانی الهی خوش درخشیده‌اند و انسان را بطور طبیعی مجذوب خویش می‌سازند ولی بسیار اندک هستند آنانی که خورشید فروزان آسمان توحید و ولایت شدند و به اصطلاح قرآنی «رجل الهی» گشتند : **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ**[1]؛ که قطعاً آشنائی با زندگانی این رادمردان الهی که در مسیر حرکت إلی الله از خود گذشته و به او پیوستند و به همین جهت تمامی زوایای زندگیشان نورانی و درس گرفتنی است ، از ضرورتی غیر قابل انکار برخوردار است .

براساس همین دیدگاه است که حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله و سلّم در معرّفی بهترین کسی که میخواهد همنشین انسان باشد و آدمی با او طرح دوستی بریزد میفرمایند :

مَنْ ذَكَّرَكُمْ بِاللَهِ رُؤْيَتُهُ وَ زَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ ذَكَّرَكُمْ بِالأَخِرَةِ عَمَلُهُ[2].

او باید کسی باشد که «دیدارش شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش بر

۱ـ صدر آیهٔ ۳۷ ، از سورهٔ ۲٤ : النّور : «مردانی که هیچ تجارتی و هیچ خرید و فروشی آنان را از یاد خدا باز نمیدارد .»

۲ـ «بحار الأنوار» ج ۷٤ ، ص ۱۸٦ ، حدیث سوّم به نقل از «أمالی» شیخ طوسی

علم و معرفتتان بیفزاید و رفتار و کردارش شما را متوجّه آخرت سازد» .

بر اساس آنچه به اجمال اشاره شد و انبوه آیات و روایات در شعاعی وسیع بدان تأکید دارد ـ که بر اساس رعایت اختصار حتّی از بیان فهرست گونهٔ آنها صرف نظر نمودیم ـ مطالعه و تدبّر و درس گرفتن از زندگی بزرگانی که عمری را بر عشق و عرفان الهی طی نموده و به مراحل بالای توحید و ولایت و تشرّف به حرم امن الهی موفّق شده و سر مست از تقرّب الهی گشته‌اند ، ضرورتی مضاعف می‌یابد .

از این رو در این یادنامه به بررسی گوشه‌هائی از زندگی شخصیّت کم نظیر و بلکه بی‌نظیر دورهٔ معاصر **مرحوم حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی أعلی اللهُ مقامَه الشّریف** می‌پردازیم ؛ شخصیّتی که از خصوصیّات و صفات ممتازی برخوردار بوده و در جمع بین علوم ظاهری و باطنی در اوج قرار داشت و محضر بزرگان وادی معرفت و سلوک إلی الله را ادراک و در تحت تربیتشان آنچنان به منتهای کمال الهی خویش نائل آمد که زبان نورانیشان را به تمجید و تحسین باز نمود :

علّامهٔ طباطبائی ایشان را پاسدار مکتب تشیّع دانسته و بعنوان انسان کامل معرّفی نمودند . و حضرت حدّاد با بهجتی هر چه تمامتر ایشان را به «سیّد الطّائفتین» ملقّب فرمودند و مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری رحمة الله علیه در جواب نامهٔ ایشان مرقوم فرمودند : «هرکس (از شما) جلوتر رفته بیاید مسابقه دهد ؛ این گو و این میدان !»

از این روست که رهبر فرزانهٔ انقلاب در پیام تسلیت رحلت جانگداز این رادمرد الهی به گوشه‌ای از جایگاه رفیعشان چنین اشاره فرمودند :

«... ایشان از جمله فرزانگان معدودی بودند که مراتب برجستهٔ علمی را با درجات والای معنویّت و سلوک توأماً دارا بودند ، و در کنار فقاهت فنّی و

اجتهادی به فقهُ اللهِ الأکبر نیز که از مقولهٔ شهود و محصول تجربهٔ حسّی و مجاهدت معنوی است نائل گشته بودند ...»[۱]

شخصیّتی که لحظه‌ای از عمر پر فروغ خود را به غفلت و بی‌خبری طی نکرده و برای رشد معارف الهی و سیر و سلوک إلی الله بهترین استفاده‌ها را از عمر پر برکت خویش نمود و سرمشقی برای همه مشتاقان معرفت و لقاء خداوند گردید .

در پایان این گفتار به چند نکتهٔ لازم اشاره می‌کنیم :

نکتهٔ اوّل : با توجّه به شخصیّت الهی مردان خدا و گستردگی ابعاد وجودیشان و عجز و ضعف ما واماندگان از وصال کوی دوست و اسیران هوای نفس و شیطان از شناخت تمامی ابعاد زندگی نورانیشان ، در این یادنامه سررشته سخن را به دست خود حضرت آقا می سپاریم و آنچه در لابلای آثارشان به تناسب مقام ، مطالبی پیرامون شخصیّت خویش بیان فرموده‌اند را استخراج و در خطّ سیری تاریخی ثبت نموده و نشانی همهٔ موارد را در پاورقی ذکر خواهیم نمود .

البتّه در برخی مواضع کتاب ، مطالبی بطور پیاپی از یک مصدر نقل میشود ، که نشانی آنها فقط بصورت کلّی و در ابتداء یا انتهاء مطلب آورده شده است .

نکتهٔ دوّم : اولیاء الهی که از مدار نفس خارج شده و به مقام فناء فی الله رسیده‌اند هرگز سخنی از خود ندارند و آنجا که از خویش سخنی می‌گویند جز به إذن الله و برای بیان نعمت الهی و گرفتن درس لازم و ابلاغ پیامی ضمنی نیست ؛ که اصولاً اینان در تحت تربیت قرآن و عترت صلوات الله علیهم

۱ـ پیام رهبر معظّم انقلاب به مناسبت ارتحال حضرت آقا در فصل آخر همین یادنامه می‌آید .

أجمعین از أنانیّت رهیده و براساس حدیث متّفقٌ علیه فریقین که به حدیث قرب نوافل معروف است به مقامی رسیده‌اند که پروردگار ، خود دست و پا و چشم و گوش و زبان آنها میشود یعنی أفعالی که از آنها سر میزند خدائی است. در حدیث قدسی قرب نوافل پروردگار عالمیان فرموده است : **مَا تَقَرَّبَ إِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیْءٍ أَحَبَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ . و إِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّی أُحِبَّهُ ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّذِی یَبْطِشُ بِهَا ...**[1]

نکتهٔ سوّم : آنچه مرحوم حضرت علّامه در لابلای آثارشان راجع به خود مطرح فرموده‌اند تنها گوشه‌ای از حقائق و وقایع است که آنهم با هدفی که در مطلب دوّم اشاره شده مطرح گردیده است ؛ و صد البتّه از همین مقدار میتوان تا حدودی شخصیّت ایشان را شناخت و درسهای لازم را برگرفت .

نکتهٔ چهارم : اگر چه همانطورکه در نکتهٔ اوّل ذکر شد ما از شناخت اولیاء خدا در همهٔ أبعاد وجودیشان قاصر و عاجزیم ، ولی کوتاهی دستمان از نخل بلند مقامات توحیدی و عرفانی و مراتب سلوکی و عبادیشان نسبت به جهات دیگر بیشتر است . با این حال آن مقداری هم از این بُعد که قابل شناخت است در این مجموعه منعکس نشده است ؛ زیرا همچنانکه گذشت بنای این جلد از

۱ـ «الله شناسی» ج ۱ ، ص ۲۸۳ ، از «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۳۵۲ ، حدیث ۷ از کتاب ایمان و کفر ، بابُ من أذی المسلمینَ و احتقرهم : «هیچ بنده‌ای به سوی من تقّرب نمی‌جوید به چیزی که در نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر وی واجب نموده‌ام . و به طور حتم و یقین بندهٔ من به سوی من تقّرب می‌جوید با بجا آوردن کارهای مستحبّ تا جائی که من او را دوست دارم ؛ پس چون او را دوست داشتم ، من گوش او می‌باشم که با آن می‌شنود و چشم او می‌باشم که با آن می‌بیند و زبان او می‌باشم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌باشم که با آن میدهد و می‌گیرد ...»

یادنامه ، معرّفی آقا از قلم خودشان و از لابلای آثار خودشان است و ایشان همچون سائر أولیای إلهی در کتمان این جنبه از شخصیّتشان اهتمام بیشتری داشتند . لذا بار دیگر به نارسائی این یادنامه ، مخصوصاً دراین زمینه ـ که بُعد غالب شخصیّت ایشان هم است ـ اعتراف می‌کنیم .

نکتهٔ پنجم : آنچه در این مجموعه می‌آید ما را در شناخت ابعاد وجودی حضرت آقا مستغنی از راه‌های دیگر نمی‌سازد ؛ بلکه سرآغازی است برای تدوین مجلّدات بعدی یادنامه بر اساس محورهای دیگر ، که إن شآء الله در استمرار همین مجلّد عرضه خواهد شد .

نکتهٔ ششم : اسلام دارای تقویم رسمی است و آن هم بر اساس سال قمری میباشد و نه شمسی ؛ و مرحوم علّامه قدّس سرّه نیز این مطلب را درکتاب مستقلّی به نام «رسالهٔ نوین» با استناد به آیات و روایات تثبیت فرموده و خطّ سیر تاریخی تبدیل تقویم قمری به شمسی توسّط دولت طاغوتی رضاخان پهلوی به دستور اربابان پلید او و استعمارکافر که یکی از روشن‌ترین مظاهر دین ستیزی و نفی ارزشهای الهی بود را به زیبائی تشریح و تجزیه و تحلیل می‌نمایند ، و مضرّات این حرکت را در گسیختگی از سابقهٔ تاریخی و اسلامی و سقوط در وادی بی‌هویّتی و تحقّق شعار شوم جدائی دین از سیاست ، و همچنین لزوم احیاء سالنمای قمری و برکات آن را به خوبی بیان می‌کنند . و ما در بخش آثار علمی ایشان در همین یادنامه بدان اشاره خواهیم نمود ، إن شآء الله .

باری ایشان بر اساس همین حقیقت و پای‌بندی به آن ، در تمامی آثارشان از تاریخ قمری استفاده کرده و بر آن تأکید دارند ؛ به همین جهت ما نیز در نقل کلمات ایشان بر اساس رعایت امانت بدون هیچگونه دخل و تصرّفی عمل نموده‌ایم . ولی چون فعلاً برای اکثر مخاطبان سالنمای شمسی آشناست و حوادث تاریخی را در این ظرف زمانی می شناسند در مواردی که لازم بوده‌است

معادل آن را به تاریخ شمسی در تعلیقه آورده‌ایم تا خوانندگان گرامی با سهولت بیشتری در حال و هوا و فضای زمانی وقوع حوادث قرار گیرند .

نکتهٔ هفتم : حضرت آقا رضوان الله علیه کراراً میفرمودند : ما در سیرهٔ أئمّه تشویق و ترغیب به تصویر برداری نمی‌بینیم ، و با وجودی که در آن موقع نقّاشان ماهری هم بوده‌اند عکسی از أئمّه باقی نمانده است ، و اصولاً انبیاء و اولیاء إلهی آمده‌اند تا ما را از عالَم صورت به عالم معنی سوق دهند . بر همین اساس ایشان توجّه و گرایش به ظواهر را برای همگان علی الخصوص سالکین إلی الله مضرّ میدانستند و به همین جهت از تهیّه و تکثیر تمثال خویش نهی میفرمودند . لذا از درج عکس‌های متنوّع از ایشان در این کتاب خودداری و با اقتداء به سیرهٔ خودشان در تدوین یادنامهٔ اساتیدشان : مرحوم علّامهٔ طباطبائی و حضرت حدّاد رضوان الله علیهما صرفاً به درج دو تصویر در ابتدای کتاب اکتفا گردید . و تکثیر و انتشار این تصاویر نیز شرعاً مجاز نمی‌باشد .

نکتهٔ هشتم : نام شخصیّت‌های فراوانی بطور طبیعی و به مناسبت‌های مختلف در این یادنامه برده میشود که رعایت ادب گفتاری و بیان القاب احترامی در همهٔ موارد به علّت کثرت یاد آنان مقدور نیست و مطلب را از حال و هوای نقل تاریخی می‌اندازد ، بدین جهت ضمن احترام و ارج نهادن به تمامی آن بزرگواران بدین نکته تأکید می‌نمائیم که شخصیّت والای آن عزیزان مورد احترام بوده و حذف القاب متداوله فقط به سبب علّتی که ذکر شد میباشد . و بر این نکته نیز تأکید می‌نمائیم که برخی از تعابیر مخصوصاً در مورد رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی أعلی اللهُ مقامَه الشّریف با توجّه به فضای زمانی آن حوادث بکار رفته است .

نگاهی گذرا به زندگانی
مرحوم حضرت علّامه قدّس اللهُ نفسَه الزّکیّة

علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی فرزند مرحوم آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی در بیست و چهارم محرّم الحرام سال ۱۳٤٥ هجری قمری در طهران در خانواده‌ای اصیل و از اهل علم و تقوی دیده به جهان گشودند . ایشان از طرف مادرِ پدر از خاندان مجلسی که دارای ستارگان پر فروغی همچون آیات بزرگ الهی : علّامه ملّا محمّد تقی مجلسی و علّامه ملّا محمّد باقر مجلسی و آیة الله مجدِّد وحید بهبهانی و آیة الله علّامه سیّد مهدی بحرالعلوم و آیة الله بروجردی قَدّس اللهُ أسرارَهم می‌باشد و از طرف مادرِ مادر از خاندان ارزشمند حاج ملّا مهدی و حاج ملّا أحمد نراقی رضوان الله علیهما میباشند .

دوران کودکی و نوجوانی را تحت تربیت‌های دلسوازنهٔ پدر بزرگوارشان گذرانیده پس از طیّ تحصیلات ابتدائی ، دورهٔ آموزش متوسّطه را در رشتهٔ مکانیک و ماشین‌سازی با درخششی فوق العاده به إتمام رسانیدند ، و با وجود پیشنهادهای بسیار برای ادامهٔ تحصیل در خارج و پذیرش مسؤولیّت‌های مهم در رشته‌های مختلف ، سربازی إمام زمان عجّل الله تعالی فرجَه الشّریف و تحصیل علوم دینی را برگزیدند . و پس از آنکه در مشهد الرّضا علیه السّلام بدست مرحوم آیة الله آقا میرزا محمّد طهرانی ـ صاحب «مستدرك البحار» که از بزرگان عصر و دائی پدرشان بود ـ عمامه گذاری نموده و به لباس علم و تقوی ملبّس گردیدند ، برای شروع علوم حوزوی در نوزده سالگی ـ در سال ۱۳٦٤ هجری قمری ـ عازم شهر مقدّس قم شده و در مدرسهٔ حجّتیّه اقامت گزیدند .

و در همان سال‌ها به جمع اوّلین شاگردان علّامهٔ طباطبائی رضوان الله علیه پیوسته و از خواصّ اصحاب ایشان گردیدند ، و در عرفان عملی و تفسیر و

حکمت از خرمن پر فیض این رَجُل الهی بهره‌ها بردند ؛ که این ارتباط نزدیک و بهره‌وری علمی و روحی تا پایان عمر نورانی ایشان استمرار داشت .

همچنین در حوزهٔ مقدّسهٔ قم از محضر بزرگانی مانند آیة الله حاج شیخ عبدالجواد سدهی و آیة الله حاج سیّد رضا بهاءالدّینی و آیة الله حاج شیخ مرتضی حائری و أعلامی همچون آیة الله سیّد محمّد داماد و آیة الله سیّد محمّد حجّت و آیة الله حاج آقا حسین بروجردی رضوان الله علیهم أجمعین در سطوح مختلف استفاده‌های شایانی بردند و پس از هفت سال تلاش علمی و مجاهدات عملی به کسب درجات بالای علم و معرفت و رشد روحی نائل آمدند .

در آغاز سال ۱۳۷۱ هجری قمری در بیست و شش سالگی با نظر و توصیهٔ بزرگانی چون علّامهٔ طباطبائی و آیة الله شهید شیخ محمّد صدوقی یزدی أعلی الله مقامهما برای تکمیل تحصیلات خود عازم شهر عشق و ولایت ، مدفن پاک باب علم نبوی : نجف اشرف گردیده و به آستان بوسی و استضائه از دریای بی‌کران نور مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه و علی أولاده أفضل صلوات المصلّین نائل آمدند ، و در فقه و اصول و حدیث و رجال از بزرگان والامقامی همچون آیة الله حاج شیخ حسین حلّی و آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی و آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی و آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی قدّس اللهُ أسرارَهم استفاده‌های فراوانی برده و کمال علمی خویش را رشدی عظیم بخشیدند .

در همین دوران بنا به سفارش علّامهٔ طباطبائی که اوّلین استاد سلوکی ایشان بود با آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی وصیّ مرحوم آیة الحقّ و العرفان حاج سیّد علی آقای قاضی قدّس الله نفسه الزّکیّة در مسائل سلوکی حشر و نشر داشتند و به مؤانست و مراوده با آیة الله حاج سیّد جمال الدّین گلپایگانی و

تثبیت پایه‌های عرفان عملی خویش پرداختند ، و در طول مدّت اقامت در نجف اشرف از بیتوتهٔ هر شب پنجشنبه در مسجد سهله بهره‌ها بردند .

مجاهده‌ها و مراقبه‌های مستمرّ و ریاضتهای شرعیّه تحت فیوضات حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام و عنایات خاصّ حضرت سیّد الشّهداء سلام لله علیه سرانجام ایشان را به حضور انسان کامل و روح مجرّد و نادرهٔ دهر مرحوم حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد رضوان الله علیه که از اقدم و افضل شاگردان مرحوم آیة الله حاج سیّد علی آقای قاضی أعلی الله مقامه الشّریف بود ، رسانید و فصل نوینی در زندگیشان پدید آورد که موجب به ثمر نشستن زحمات و مجاهدت‌های سلوکی و تحقّق به حقیقت توحید و ولایت إلهیّه بود .

در سال ۱۳۷۷ هجری قمری در سی و سه سالگی پس از اتمام تحصیلات عالیه و رسیدن به درجهٔ اعلای اتقان در علوم عقلی و نقلی و کسب فضائل ظاهری و باطنی ، جهت ادای تکلیف و اقامهٔ شعائر الهی و ترویج و گسترش توحید و ولایت در امتحانی سخت و دشوار به اشارهٔ مرحوم حضرت حدّاد رضوان الله تعالی علیه و امر حضرت آیةالله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رحمة الله علیه به طهران بازگشتند و در مسجد قائم خیابان سعدی در سنگر محراب و منبر به نشر أحکام اسلام و ارشاد مردم و تهذیب و تزکیهٔ نفوس مستعدّه و تبیین معارف الهیّه و دعوت به توحید و ولایت و تصحیح و تعمیق ارتباط مردم با قرآن و عترت پرداختند .

تلاش مخلصانه و مستمرّشان با توجّه به ابعاد گستردهٔ عملی و شدّت درجهٔ اخلاص و نظم و پشتکار خستگی ناپذیر و روحیّهٔ تشکیلاتی کار کردن و ابتکاراتی که در ادارهٔ مسجد بکار میگرفتند و جلسات پر باری که شخصاً اداره می‌نمودند تأثیری شگرف در یاران و شاگردانشان بجاگذاشت و مسجدشان را در آن سالهای سرد و سیاه حکومت طاغوتی همانند پناهگاهی روشن و پر فروغ

و زنده و پویا اسوهٔ مساجد دیگر ساخت .

در خلال این سالها ارتباط خود را با مرحوم آیة الله شیخ محمّد جواد أنصاری و مرحوم حضرت آقای حدّاد از طریق مکاتبات و مسافرتهای متعدّد استمرار بخشیدند و در سایهٔ دستورات إلهی این بزرگواران مراحل ترقّی را یکی پس از دیگری پیمودند تا نهایةً به بالاترین درجات معنوی رسیده و در اوج قلّهٔ توحید استقرار یافتند .

ایشان در آغاز ورود به طهران و استقرار در سنگر هدایت مردم اساسی‌ترین کار را تشکیل حکومت اسلام دانسته و در راستای حرکت به سمت تحقّق آن به ایجاد جلسات همفکری با علمای بزرگ و طرح و پی‌گیری مسائل مختلف و مشکلات این مسیر طولانی پرداختند که با رحلت آیة الله بروجردی و تحرّکات اسلام ستیزانهٔ حکومت شاه و قیام مردم به زعامت عالمان دینی و درخشش فوق‌العادهٔ حضرت آیة الله خمینی در این صحنه حضرت آقا که با ایشان سابقهٔ آشنائی داشتند ارتباطی دقیق و محکم را پی‌ریزی نموده قدم به قدم در مسیر شروع و اوج‌گیری نهضت به هم فکری و همکاری گسترده پرداختند ، و ضمن جذب یاران مطمئن و متعهّد برای فداکاری در مسیر حذف حکومت طاغوت و تحقّق حکومت اسلام از هیچ تلاشی دریغ نکردند ، و در مواقع حسّاس برای نجات رهبری نهضت از زندان و اعدام فعّالیّتی وسیع و همه جانبه و مؤثّر را طرّاحی و اجرا نمودند .

در ادامهٔ نهضت با توجّه به اصرارشان بر لزوم کار تشکیلاتی و منسجم و به دنبال تبعید آیة الله خمینی به نجف اشرف ، حرکات روشنگرانه و مبارزات سیاسی خویش را در قالبی دیگر و با پوشش‌های لازم ادامه داده و سالهای تلخ و نفس‌گیر دورهٔ حکومت سیاه طاغوت را با جنگی فرهنگی علیه طاغوتیان بسر آوردند و با ناکام گذاشتن نیروهای اطّلاعاتی دشمن و نهایت استفاده از

فرصت‌های مناسب ، اهداف معرفتی و تربیتی خویش را به کرسی نشاندند .

هنگامیکه با الطاف خاصّ الهی و عنایات حضرت بقیّة الله الأعظم أرواحنا فداه و توجّهات و أدعیهٔ خالصانهٔ اولیاء الله و از جان‌گذشتگی و ایثار و اتّحاد مردم در پیروی از علمای دین برای تحقّق حکومت اسلام و تلاش پی‌گیر و مخلصانهٔ رهبر کبیر انقلاب آیة الله خمینی أعلی الله درجته و مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله ، حکومت طاغوت سرنگون و نهضت پیروزگشت و جمهوری اسلامی تأسیس گردید ؛ ایشان نیز در استمرار فعّالیّتهای قبلی خود نهایت تلاش خویش را در شکل گیری صحیح قانون اساسی بکار بستند و با تدوین و نشر نامه‌ای روشن وگویا و جامع ، خطاب به رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی پیرامون پیش‌نویس قانون اساسی بر حاکمیّت اسلام و محوریّت ولایت فقیه تأکید و برای تصویب آن در مجلس خبرگان از راههای مختلف کوشش نمودند .

همچنین برای تحقّق آرمان‌های بلند حکومت اسلام و حلّ مشکلات آیندهٔ نظام به ملاقاتهای خصوصی با رهبر فقید انقلاب روی آوردند که چون ملاقاتها کوتاه و فرصت ناچیز بود نظرات و طرح‌های خویش را در قالب بیست پیشنهاد مهمّ وکلیدی به مرحوم آیة الله شهید مطهّری رضوان الله علیه که از دوستان قدیمی و شاگردان سلوکی ایشان به شمار می‌آمدند برای ابلاغ به محضر آیة الله خمینی ارائه نمودند .

باری ایشان پس از بیست و سه سال تلاش مستمرّ و مخلصانه در سال ۱٤۰۰ هجری قمری به امر استاد سلوکیشان مرحوم حدّاد قدّس الله سرّه به منظور مجاورت و آستان بوسی حضرت ثامن الحجج علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء به مشهد مقدّس مهاجرت نموده و در مدّت پانزده سال پایانی عمر نورانی و پر برکت خویش لحظه‌ای از تلاش بی‌دریغ برای ترویج

توحید و ولایت و تربیت نفوس مستعدّه ، و دستگیری از شوریدگان و عاشقان کوی دوست و تربیت طلّاب فاضل و عامل ، و تدوین و نشر «دورهٔ علوم و معارف اسلام» فروگذار ننموده و آثار گرانقدری در زمینهٔ علوم و معارف اسلام بجای گذاشتند همچون :

الله شناسی (سه جلد)

امام شناسی (هیجده جلد)

معاد شناسی (ده جلد)

تحقیق و شرح «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم»

رسالهٔ لبّ اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب

توحید علمی و عینی

مهر تابان

روح مجرّد

رسالهٔ بدیعه

رسالهٔ نوین

رسالةٌ حولَ مسألة رؤیة الهلال

وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام

ولایت فقیه در حکومت اسلام (چهار جلد)

نور ملکوت قرآن (چهار جلد)

نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر سروش

رسالهٔ نکاحیّه : کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین

نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

لَمعاتُ الحسین

هدیّهٔ غدیریّه : دو نامهٔ سیاه و سپید

آری ، این عالم ربّانی و بزرگ مرد الهی با پشت سر گذاشتن چندین بیماری سنگین و خطرناک که آثار برخی از آنها تا پایان عمر مبارکشان استمرار داشت ، لحظه‌ای از تلاش خدائی خود آرام نگرفت و سرانجام پس از هفتاد و یکسال مجاهدهٔ فی سبیل الله در صحنه‌های مختلف ، در روز شنبه نهم ماه صفر سال ١٤١٦ هجری قمری قالب بدن را رها کرده و به ملکوت اعلی پیوست .

مقام معظّم رهبری حضرت آیة الله خامنه‌ای مدّ ظلّه العالی ضایعهٔ رحلت ایشان را در پیامی بلند و رسا و با تعابیری کم نظیر تسلیت گفتند ، و پیکر مطهّرشان پس از تشییع با شکوه علماء و طلّاب و با نمازی که آیة الله بهجت در صحن آزادی بر ایشان اقامه نمودند ، در قسمت جنوب شرقی صحن انقلاب (عتیق) در آستانهٔ کفشداری شمارهٔ ٤ حرم مطهّر بخاک سپرده شد ؛ و همانگونه که آرزوی قلبی خود را از قبل ابراز نموده بودند ، مرقدشان در ناحیهٔ پائین پا و پشت سر حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء زیر پای زائران بارگاه ملکوتی آن حضرت قرارگرفت . والسّلامُ علیه یومَ وُلِد و یومَ مات و یومَ یُبعَث حَیًّا .

اینک با اعتراف به اینکه ترسیم همهٔ ابعاد وجودی ایشان آنگونه که لازم و شایسته است کاری سخت و دشوار و در عین حال ضروری و سازنده میباشد ، اوّلین گام در معرّفی چهرهٔ پاک و نورانیشان را به قلم شیوا و بیان زیبای خودشان سپرده‌ایم ، و در این یادنامه در ضمن چند فصل اساسی به گوشه‌هائی از زندگی پر فروغشان که در آثارشان بدان اشاره دارند خواهیم پرداخت .

فصل اوّل

خاندان وعشیره

«خاندان پدری »

علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی فرزند آیة الله معظّم حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی فرزند آیة الله العظمی سیّد ابراهیم طهرانی فرزند آقا سیّد علی اصغر بن میر ابراهیم بن میر طاهر أعلی الله درجتهم، در زمینهٔ معرّفی شخصیّت ارزشمند خاندان پدری خویش و اتّصال آن به بزرگان علمای شیعه مطالب مفیدی دارند که به گوشه‌هائی از آن اشاره می‌کنیم :

آقا سیّد علی اصغر

ع ... مرحوم سیّد علی اصغر طهرانی تاجر مقیم طهران و اصلاً طهرانی و از سادات دَرَکه[1] ، دو فرسخی طهران بوده ، و نسب ایشان منتهی به حضرت امام زاده سیّد ولیّ است[2] که در درکه مدفون و مزار عامّ است ...»

۱ـ در «لغت‌نامهٔ دهخدا» از «فرهنگ جغرافیائی ایران» نقل کرده است که : **ع** درکه دهی است از بخش شمیران شهرستان طهران واقع در ۱۲ هزارگزی باختر تجریش با ۷۴۲ تن سکنه (طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هـ . ق) . آب آن از رودخانهٔ محلّی سرچشمهٔ توچال و راه آن فرعی است . در کوه آن سنگ‌های الوانی وجود دارد که برای موزائیک مورد استفاده است .»

۲ـ حضرت آقا در «جنگ خطّی ۱۳» ص ۹۸ می‌نویسند : **ع** مرحوم پدر ما آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی میفرمود : ما از اولاد حسن بن زید بن علیّ (بن الحسین علیهما السّلام) هستیم .»

ایشان از چهار عیال دارای اولاد بودند . از یکی فرزندی بنام آقا سیّد حسین و خواهرش بنام زهرا[1] ، از دیگری دو پسر بنامهای سیّد أبوالحسن و سیّد جواد و یک دختر ، و از دیگری فرزندی بنام آقا سیّد علی اکبر فخر فاطمی فخر التّولیه که در آستان مقدّس حضرت ثامن الأئمّه علیه السّلام عنوان تولیت داشتند ، و از مرحومه جدّهٔ بزرگ ما که از سادات أخوی[2] بوده‌اند دو پسر بنامهای آقا سیّد ابراهیم و آقا سیّد محمّد آوردند .

آیة الله سیّد ابراهیم طهرانی

ایشان در سال ۱۲٦۲ هجری قمری در طهران تولّد یافت و پس از فراگیری مقدّمات و سطح ، در سال ۱۲۸۳ به نجف اشرف هجرت نموده و در رتبهٔ درس اساتید بزرگ قرار گرفت ، و پس از مهاجرت تاریخی میرزای بزرگ مرحوم آیة الله مجدِّد : حاج میرزا محمّد حسن شیرازی رحمة الله

۱ـ زهرا خانم به نکاح مرحوم فخر العلماء و الفقهاء آیة الله سیّد میرزا فخرالدّین سیّدی قمّی در آمد که عالمی جلیل و فقیهی نبیل بود . ایشان فرزند شیخ الإسلام آقا سیّد میرزا أبوالقاسم قمّی ـ امام جمعهٔ قم ـ فرزند آقا سیّد میرزا محمّد رضا فرزند آقا سیّد أبوطالب فرزند آقا سیّد میرزا أبوالمحسن بوده‌اند . مرحوم آقا سیّد أبوطالب امام جمعهٔ قم سوّمین داماد مرحوم آیة الله محقّق و فقیه و اصولی عظیم آقا میرزا أبوالقاسم جیلانی شفتی قمّی عالم علّام و صاحب «قوانین» و «جامع الشّتات» و «غنائم الأیّام» و کتب دیگر بوده‌اند . و بنابراین عمّه زادگان پدر ما ، از ناحیهٔ پدر از أسباط صاحب قوانین میباشند . (برگرفته از تعلیقهٔ ص ۹۰ «امام شناسی» ج ۱۵ ؛ و «جنگ خطّی ۷» ص ۱٦۳ و ۱٦٤)

۲ـ دربارهٔ علّت نامگذاری این سادات به «أخوی» در کتاب «اختران فروزان ری و طهران» ص ۳۹۸ گوید : « در اثر بروز دو کرامت از سر سلسلهٔ این سادات : سیّد حسن تقوی ، این لقب را سلطان محمّد شاه قاجار پدر ناصرالدّین شاه به ایشان داده و با او عقد اخوّت بسته است .»

علیه[1] به سامرّاء ، ایشان نیز در سالهای پیش از ۱۳۰۰ هجری قمری به سامرّا مهاجرت و سالیان دراز در آنجا توطّن و از مکتب او استفادهها نمود و از شاگرادان معروف و أصحاب خاصّ وی گردید .

ایشان در این دوران ، هم بحث با آیة الله آقا سیّد محمّد فشارکی[2] و

۱ـ آیة الله میرزا محمّد حسن شیرازی در سال ۱۲۳۰ هجری قمری در شیراز تولّد یافت و پس از طیّ مقدّمات در نوجوانی به حوزهٔ عظیم اصفهان آمد ، و پس از استفاده از محضر بزرگان برای تکمیل علوم خویش در سال ۱۲۵۹ به نجف اشرف هجرت نموده و ضمن استفاده از بزرگان علم و ادب ، از خواصّ صاحب جواهر و شیخ انصاری گردید و پس از وفات شیخ زعامت عالم تشیّع را بعهده گرفت .

وی برای اجرای مقاصد اصلاحی خود در سال ۱۲۹۱ به سامرّا مهاجرت نمود و با علم و تدبیر الهی خویش خدمات شایستهای انجام داد و در قضیّهٔ تنباکو که ایران در خطر سقوط کلّی قرار گرفته بود با فتوای تاریخی خود ضربهای مهلک بر پیکر استعمار کافر انگلیس وارد ساخت و قدرت مرجعیّت شیعه را متجلّی ساخت . در زمان او اسلام و تشیّع بار دیگر اقتداری عظیم یافت و از این رو به «مجدِّد» لقب گرفت .(اقتباس از کتاب «هدیّة الرّازی» تألیف شیخ آقا بزرگ طهرانی که دربارهٔ مرحوم میرزای شیرازی تألیف شده است .)

۲ـ فقیه محقّق آیة الله سیّد محمّد فشارکی در سال ۱۲۵۳ هجری قمری در قریهٔ «فشارک» از توابع اصفهان به دنیا آمد . در شش سالگی پدر را از دست داد و در یازده سالگی به کربلا مشرّف شد و تحت تکفّل برادر عالمش سیّد ابراهیم کبیر قرار گرفت و ادبیّات و منطق را نزد وی و سپس فقه و اصول را نزد عدّهای از علماء کربلا همچون فاضل اردکانی فراگرفت .

در حدود سال ۱۲۸٦ به نجف اشرف مهاجرت نموده و در درس آیة الله مجدّد حاج میرزا محمّد حسن شیرازی حاضر شد ، و در سال ۱۲۹۱ که میرزا به سامرّاء مهاجرت نمود وی نیز استاد را همراهی کرد و از بهترین شاگردان و خواصّ میرزا گردید تا بدانجاکه هنگامیکه اشتغالات میرزا بواسطهٔ ریاست عامّهاش زیاد شد امر تدریس و تربیت شاگردان را بدو سپرد.

پس از رحلت میرزا ، افاضل از تلامذهٔ آنمرحوم که وی را أعلم میدانستند از او خواستند که متصدّی أمر مرجعیّت شود ، ولی وی نپذیرفت و ایشان را به آیة الله میرزا ⇦

آیة الله آقا میرزا محمّد تقی شیرازی[1] بود و بنا به نقل حضرت آقا از قول مرحوم والدشان این سه تن پیوسته با هم ملازم و مباحث بوده‌اند .

ونیز در این أثناء ایشان به همسری ربیبهٔ (دختر زن) میرزا در آمد و در حکم داماد وی شد .

توضیح آنکه مرحوم مجدّد با وجود عیال اوّل خود (والدهٔ آقا سیّد محمّد) و عیال دوّم خود (والدهٔ آقا سیّد علی) با علویّه خانم ناظر[2] که شوهر خویش مرحوم رجبعلی طهرانی را از دست داده و به همراه برادران عالم و

⇦ محمّد تقی شیرازی ارجاع داد و خود به نجف مهاجرت نموده و مشغول به تدریس شد ، و أفاضل طلّاب به درس ایشان روی آوردند تا بدانجا که شکست در سائر مجالس درس آشکار شد . و سرانجام در ذوالقعده الحرام سال ۱۳۱٦ هجری قمری رحلت نمود . («وقایة الأذهان» ص ۱٤۳ تا ص ۱٤٥ ؛ «الرّسائل الفشارکیّة» ص ٥ تا ص ۷)

۱ـ آیة الله میرزا محمّد تقی شیرازی در سال ۱۲٥٦ هجری قمری در شیراز متولّد شد و در سال ۱۲۷۱ به کربلا مهاجرت نموده و در حائر شریف حسینی نشو و نما کرد و پس از گذراندن مقدّمات علوم ، در درس فاضل اردکانی حاضر و نزد وی به حدّ کمال و براعت رسید . و سپس در اوائل مهاجرین همراه با صدیق و شریک بحث خود ، علّامه سیّد محمّد فشارکی اصفهانی به سامّرا مهاجرت نموده و از أعاظم تلامیذ و أرکان بحث آیة الله مجدّد شیرازی قرار گرفت و پس از وی عهده‌دار زعامت آن حوزه و نهایةً ریاست عامّه گردید . و در سال ۱۳۳۷ به کربلا مراجعت و با فتوای جهاد در برابر استعمار انگلیس نقش اساسی در استقلال عراق را ایفا نموده و در سال ۱۳۳۸ با مرگی مشکوک و ناگهانی رحلت نمود . («نقبآء البشر» ج ۱، ص ۲٦۱ ، شمارهٔ ٥٦۱ ؛ «علماء معاصرین» ، طبع بهار ۱۳۸۲ ، ص ۲۰٦ ؛ «الأعلام» زرکلی ، ج ٦ ، ص ۲۸۸)

۲ـ علویّه خانم ، امین و مورد اعتماد میرزای بزرگ و مسؤول نظارت بر مخارج داخلی خانهٔ میرزا بود ، و به همین جهت به لقب «ناظر» معروف گشت . وی در ۱۳۳٤ رحلت نمود . («نقبآء البشر» ج ۲ ، ص ۷۹۸ ، شمارهٔ ۱۲۹۸)

فاضل خود آقا سیّد زین العابدین طهرانی (معروف به آقا سیّد آقا)[1] و آقا سیّد محمّد تقی طهرانی و آقا سیّد مصطفی قنات آبادی و نیز به همراه فرزندان یتیمش ـ دو پسر و دو دختر ـ به نجف اشرف مهاجرت نموده بود ازدواج می‌نماید و فرزندان یتیم وی را در دامان پر مهر خود می‌پرورد و آنان را همچون فرزندان خود تحت سرپرستی و تربیت می‌گیرد ، به گونه‌ای که برای آقا میرزا محمّد طهرانی (یکی از پسران علویّه خانم) و پسر خودش آقا سیّد علی درس خصوصی مستقل قرار میدهد ،[2] و همچنین شهربانو خانم ، یکی از دختران مخدّرهٔ علویّه را که ربیبهٔ اوست به نکاح شاگرد مبرّز خویش آقا سیّد ابراهیم طهرانی در می‌آورد ؛ و بدین لحاظ ایشان داماد میرزا محسوب می‌شوند .

ثمرهٔ این ازدواج مبارک پنج پسر بنامهای آقا سیّد محمّد صادق (پدر حضرت آقا) ، آقا سیّد محمّد کاظم ، آقا سیّد محمّد رضا ، آقا سیّد محمّد تقی ، و آقا سیّد علی نقی ، و سه دختر بوده است .

از سوی دیگر علویّه خانم و سه برادرش فرزندان مرحوم مبرور آقا سیّد أبوالقاسم طباطبائی زواره‌ای اصفهانی هستند که ایشان نوادهٔ امیر محمّد صالح حسینی خاتون آبادی (داماد مجلسی دوّم و همسر دخترش فاطمه بیگم)

۱ـ اجمالی از شرح حال و آثار ایشان را مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در «نقبآء البشر» ج ۲ ، ص ۷۹۸ ، شمارهٔ ۱۲۹۸ بیان کرده است .

۲ـ میرزا دارای دو درس خصوصی و عمومی بودند که هر دو ، تا زمان وفاتشان ادامه داشت . در مجلس خصوصی برای فرزند خود ، میرزا علی آقا و آقا میرزا محمّد طهرانی درس می‌گفتند . پس از مدّتی حاج میرزا محمّد (فرزند بزرگ میرزا) و آقا سیّد ابراهیم طهرانی نیز در این بحث شرکت میکردند ؛ و این در زمانی بوده که درسهای حاج میرزا علی آقا و آقا میرزا محمّد طهرانی به قدری بالا آمده بود که تدریس میرزا به آنان برای مرحوم آقا سیّد ابراهیم و آقا حاج میرزا محمّد با وجود تفاوت سنّی بسیار ، قابل استفاده باشد .

میباشد ؛ و از این رو نسب حضرت آقا از طرف مادر پدرشان شهربانو خانم به مرحوم علّامهٔ مجلسی منتهی می شود و مجلسیّین: ملّامحمّد تقی و ملاّمحمّد باقر رحمة الله علیهما جدّ مادری پدر حضرت آقا میباشند که بدین امر در آثار خود تصریح نموده‌اند .[1] و چون سادات طباطبائی بروجردی نیز از طرف مادر ، فرزندان ملّا محمّد صالح مازندرانی (داماد مجلسی اوّل و همسر دختر عالمه و فاضله‌اش آمنه بیگم) هستند رابطهٔ نسبی با آیة الله بروجردی و آیة الله سیّد مهدی بحرالعلوم هم بر قرار می شود.[2]

همراه با میرزای بزرگ

باری آیة الله آقا سیّد ابراهیم طهرانی سالیان متمادی از محضر پر فیض میرزای بزرگ بهره می‌بَرد و مدارج عالیهٔ علم را طی نموده از أفاضل علماء و أصحاب بحث وی میگردد و پس از ازدواج با ربیبهٔ میرزا جزء مقرّبان و اهل بیت ایشان گردیده متصدّی امور شخصی و اموال مرحوم مجدِّد نیز میگردد ، به گونه‌ای که منازلی را که میرزای بزرگ در سامرّاء برای برخی فضلا بنا میکردند همه با مهندسی و نظارت و تقویم و مدیریّت او انجام می‌گیرد ، و این همیاری و همراهی با استاد که از زمان هجرتشان به سامرّاء شروع شده بود تا زمان ارتحال میرزا در سال ۱۳۱۲ هجری قمری استمرار می یابد .

۱ـ «مهرتابان» ص ۵۵ ؛ «روح مجرّد» ص ۲۰۰ ؛ «امام شناسی» ج ۱٤ ، ص ۲۰۵

۲ـ حاج میرزا أبوالحسن شریف عسکری ـ دائی زادهٔ پدر حضرت آقا ـ می‌گفتند : آیة الله بروجردی هر وقت مرا میدیدند میفرمودند : ما با شما از طرف مادر قوم و خویش هستیم و شما بنی أخوال ـ پسر دائی‌های ـ ما هستید .

و همچنین قرآن مرحوم مجلسی بعنوان میراث گرانبهای ایشان در این خاندان بوده است که در سفر خراسان توسّط راهزنان به همراه اموال دگری غارت می شود. (اقتباس از «رسالة بدیعة» ص ۱۱۰ ، تعلیقهٔ ٤ ؛ و «جُنگ خطّی ۷» ص ۲٤)

ایشان پس از رحلت استاد بزرگ خود هشت سال دیگر نیز در سامرّاء می‌مانند و به تلاشهای علمی و عملی و رسیدگی به امور ادامه میدهند و در سال ۱۳۲۰ برای زیارت حضرت ثامن الحجج علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء به ایران باز میگردند ، و بجهت عواملی که مانع بازگشت ایشان به عتبات عالیات می‌شود در طهران اقامت نموده و به رسیدگی به امور شرعیّهٔ مردم می‌پردازند . مدّت توقّف ایشان در عتبات عالیات (نجف اشرف و سامّراء) مجموعاً سی و هفت سال بوده است .

سیمای ظاهری و سیرهٔ عملی

حضرت آقا در معرّفی سیمای ظاهری و بیان گوشه‌هائی از سیرت عملی جدّ بزرگوار خود چنین می‌نویسند :

«... مرحوم جدّ ما آقا سیّد ابراهیم مردی بلند قامت ، قویّ الهیکل ، بسیار زیبا و با جلالت و ابّهت ، و متعبّد و زاهد و مُعرض از دنیا و بلند نظر و کریم الطّبع و واسع الصّدر بود . اهالی طهران از پیرمردها که ایشان را زیارت کرده‌اند داستانهائی نقل می‌کنند...»

آنگاه نمونه‌هائی را که هر کدام نشانهٔ روح والا و نفس دنیا گریز ایشان است بیان می‌کنند :

... ایشان برای حفظ آبروی مؤمن ورشکسته‌ای مبلغ پنج هزار تومان آن دوران که شاید معادل چند میلیون الآن بوده است را جهت تصفیهٔ حقوق مردم به وی پرداخت می‌کنند ، و در حالیکه همان شب چراغ منزلشان بعلّت نداشتن لوله خاموش بوده ، ایشان برای خرید لولهٔ چراغ لامپا حتّی صد دینار (معادل یک دهم ریال) هم از این پول کلان که از وجوهات شرعیّه بوده بر نمی‌دارند .

و دیگر آنکه : تمام منازلی را که در سامّرا برای فضلاء طلّاب ساخته بودند و تمام ملک ایشان بوده و حتّی منزل شخصی خود را در سفر اخیرشان به سامّرا

همه را به فرزند مرحوم میرزای بزرگ ـ آیة الله حاج میرزا علی آقای شیرازی ـ به یک سیر نبات مصالحه می‌کنند .

و دیگر آنکه : چون با هم شاگردی و هم مباحثهٔ خود الفت و صمیمیّت فوق‌العاده‌ای داشتند و حقّاً مردی دور از شهرت و سُمعه و شخصیّت طلبی بودند کتاب «حاشیه بر مکاسب» و بحث‌های «خلل صلوة» و «صلوة جماعت» مرحوم آقا میرزا محمّد تقی شیرازی را ، با آنکه گفته می‌شود اغلب به قلم ایشان است ، جمع‌آوری نموده و همه را به نام رفیق صدیق خود طبع می‌کنند ، و برای خود فقط نام «ساعی در جمع‌آوری» میگذارند ،کما اینکه در پشت اوّلین صفحهٔ حاشیه بر مکاسب مرحوم شیرازی مطبوع است.

رحلت و مدفن

باری آیة الله آقا سیّد ابراهیم طهرانی پس از عمری پر برکت و تلاش و بجای گذاشتن آثار قلمی متعدّدی شامل تألیف بسیاری از مباحث اصول فقه و بعضی از مسائل فقهیّه ،که البتّه هنوز هیچ کدام به طبع نرسیده است ، و استنساخ چندین اصل از اصول شیعه مانند کتاب «عروس» و «مصادقة الإخوان» صدوق ، و پس از سالها کار علمی و تربیتی در نجف و سامرّاء و پس از دوازده سال تبلیغ اسلام و نشر معارف و رسیدگی به امور مردم در طهران در سال ۱۳۳۲ هجری قمری پس از هفتاد سالگی روحش به ملکوت أعلی پرواز میکند و خواصّ از اهل علم و تودهٔ مردم را به داغ می‌نشاند ، و جنازهٔ ایشان پس از تعطیل عمومی طهران با شکوه فراوان با عماری وکالسکه به قم حمل شده و در وسط ایوان آئینهٔ صحن بزرگ حضرت معصومه سلام الله علیها بخاک سپرده می‌شود . رحمة الله علیه رحمةً واسعةً .[۱]

۱ـ مطالب این فصل تا اینجا برگرفته از «جُنگ خطّی ۷» ص ۱٦۱ تا ص ۱٦٤ و ⇦

آیة الله میرزا محمّد طهرانی عسکری

پدر ایشان مرحوم رجبعلی طهرانی و مادر بزرگوار ایشان علویّه خانم ناظر میباشد . وی در سال ۱۲۸۱ هجری قمری متولّد شد و پس از ازدواج مادرش با میرزای بزرگ در دامان پر مهر و لطف او قرار گرفت و چهارده سال از محضر پر فیض و سازنده‌اش بهره برد و مدارج تربیتی و علمی را پشت سر گذاشت . او با اینکه هنگام رحلت استادش میرزای شیرازی سی و یک سال بیشتر نداشت ، ولی بخاطر عنایت ایشان و تشکیل درس خصوصی و توجّه فوق‌العاده به وی زمنیه‌های رشد و تعالی در ایشان به بهترین وجه فراهم شد تا آنکه مراحل عالی علمی و عملی را طی نموده و با تشکیل کتابخانه‌ای عظیم و تدوین آثاری ارزشمند و کارآمد به نشر معارف الهی پرداخت و در حفظ آثار بزرگان تلاشی ستودنی نمود . و با تربیت فرزندان عالم و وارسته و انتخاب دامادهای عالم و عامل نسلی نورانی و پر برکت بجای گذاشت .[1]

همانگونه که گذشت ، ایشان دائی پدر حضرت آقا و مورد علاقه و توجّهشان میباشند که در آثارشان از ایشان به عظمت و بزرگی یاد می‌کنند ؛ و اکنون به نمونه‌هائی از آن اشاره می‌کنیم :

دور اندیشی و غیرت دینی

آیة الله میرزا محمّد طهرانی عسکری از بزرگان علم و عمل است که در حفظ آثار اهل بیت علیهم السّلام همّتی عالی داشت و از این رو به تکمیل کتاب

⇦ ص ٢٤ و ص ٩٦ و «جُنگ خطّی ٢٥» ص ٣٦٨ و ٣٦٩ میباشد .

١ـ از آن جمله است علّامه حاج سیّد مرتضی عسکری عالم و محقّق بزرگ معاصر و صاحب آثار فراوانی همچون «عبدالله بن سبا» و «صد و پنجاه صحابهٔ ساختگی» و «نقش عایشه در تاریخ اسلام» و ... که نوهٔ دختری محدّث عظیم آیة الله میرزا محمّد طهرانی میباشد . («امام شناسی» ج ١٣ ، ص ١٧١)

ارزشمند جدّ أعلای خویش مرحوم مجلسی أعلی الله مقامه الشّـریف هـمّت گماشت وکتاب «مستدرك بحار الأنوار» را تألیف نمود .

مرحوم علّامه دربارهٔ دوراندیشی و تیزبینی او در حفظ آثار علمی بزرگان وفهم خطر مستشرقان در غارت آثار علمی وکتب ارزشمند شیعی داستانی را به مناسبت ذکر کتاب «الدُّرّ النَّظیم» در جلد نهم «امام شناسی» ، نقل می‌کنند که دیدنی و درس گرفتنی است . ایشان پس از نقل سخن شیخ آقا بزرگ طهرانی راجع به نسخ خطّی «الدّرّ النّظیم» و اینکه یکی از آنها درکتابخانهٔ مرحوم کُبّه بود و او را میرزا محمّد طهرانی در سامرّاء خرید می‌نویسند :

ع أقول : چون مطلب به اینجا رسید ، داستانی را خوبست ذکر کنیم .

گویند : از صدر اسلام تا به حال در سیرهٔ رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم کتابهای مختلفی نوشته شده است ولی در سیرهٔ ائمّهٔ دوازده‌گانهٔ شیعه کمترکتابی تألیف شده است . وکتاب «الدّرّ النّظیم فی مناقب الأئمّة اللهامیم»[1] از آن کتابهای نادر و نفیس است که در این رشته تحریر شده است . و نسخ ایـن کتاب به تدریج از بین رفته وفقط چند نسخه از آن در دست است که یکی از آنها متعلّق به کتابخانهٔ کُبّه بود که بعد از رحلت آن مرحوم به کتابخانهٔ مرحوم دائی پدر ما آیة الله علّامه آقا میرزا محمّد طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ نزیل و مقیم سامرّاء منتقل شد .

دائی زادهٔ پدر ما حجّة الإسلام آقای حاج میرزا أبوالحسن شریف عسکری

۱ـ «الدّرّ النّظیم فی مناقب الأئمّة اللهامیم» نوشتهٔ شیخ جمال الدّین یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقّق حلّی متوفّای ٦٧٦ و مُجاز از سیّد رضیّ الدّین علیّ بن طاووس حلّی متوفّای ٦٦٤ است . این کتاب در باب خود بسیار جلیل است . و در آن از دو کتاب «مدینة العلم» و «النّبوّة» شیخ صدوق که فعلاً موجود نیست نقل میکند ،که معلوم می شود نسخه‌ای از این دو کتاب نزد او بوده است . («الذّریعة» ج ۸ ، ص ٨٦)

دام توفیقه برای حقیر نقل کرد که :

بعد از ارتحال مرحوم کبّه میخواستند کتابخانهٔ او را حراج کنند . مرحوم پدرم از سامرّاء مرا برای خریدن بعضی از مخطوطات از جمله همین کتاب به کاظمین فرستاد و فرمود : به هر قیمتی که شده است این کتاب را بخر . من به کاظمین آمدم و در موقع حراج کتابخانه این کتاب را به قیمت گزافی خریدم و با سائر کتابهای خریداری شده به سامرّاء آوردم و جزء کتابهای کتابخانهٔ پدرم شد .

مدّتی زیاد نگذشته بود که یک روز کلید دار حرم عسکریّین علیهما السّلام که مردی سنّی مذهب بود به من گفت : «یکی از مستشرقین آمده است و در منزل ما وارد شده که از پدر شما سؤالاتی دربارهٔ علوم دارد . شما از پدرت اجازه بگیر تا به خدمتش برسد.» من به پدرم مرحوم آیة الله آقا میرزا محمّد طهرانی گفتم . پدرم فرمود : مانعی ندارد ، هر وقت میخواهد بیاید . من به کلیددار گفتم و فردا صبحِ آنروز ، کلید دار در معیّت آن مستشرق به منزل پدرم آمد و در کتابخانهٔ پدرم که محلّ مطالعه و کتابت او بود وارد شدند و نشستند . و آن مستشرق دربارهٔ بعضی از علوم و کتب ، مطالبی پرسید و ایشان جواب گفتند ؛ و در آخر الأمر از کتاب «الدّرّ النّظیم» و مؤلّف آن و خصوصیّات محتوای آن پرسید و ایشان جواب دادند ؛ و سپس گفت : آیا شما آن کتاب را دارید ؟ پدرم فرمود : آری . گفت : آیا می شود من ببینم ؟

پدرم فرمود : آری ! أبوالحسن برخیز و فلان کتاب را که در فلان نقطه از قفسهٔ فلانی است به ایشان بده . من برخاستم و کتاب را برداشتم و در برابر او گذاردم .

او کتاب را برداشت و صفحات آن را به دقّت ملاحظه کرد ، و کاغذ جدول کشی شده و صفحات و جلد آن را به دقّت دید و سپس کتاب را بست و روی زمین گذارد و گفت : این کتاب را میفروشید ؟ پدرم فرمود : نه .

گفت : من از شما خواهش میکنم به هر قیمتی که شده است به من بفروشید ! پدرم فرمود : نه ، نمی‌شود !گفت : شما ملاحظهٔ قیمت آن را نکنید ، به هر قیمتی که بفرمائید و به هر میزان که بالا باشد من خریدار این کتابم .

پدرم فرمود : این کتابخانه را می‌بینید ؛ اگر از فرش تا سقف آن را از اِبریز صافی (طلای خالص) کنید نمی‌فروشم !

آن مرد مأیوس شد و برخاست و با کلید دار رفت ، و من کتاب را برداشته و در جای خود گذاردم . فردای آن روز کلید دار به من گفت : این مرد طالب این کتاب است و از مغرب اروپا برای خریدن این کتاب آمده است و چون میدانسته‌اند که این کتاب جزو مکتبهٔ مرحوم کبّه است و اینک به مکتبهٔ آقا میرزا محمّد طهرانی انتقال یافته است لذا با توسّط مقامات بغداد یکسره به سامرّاء آمده و در منزل ما وارد شده است و از من تقاضا کرده است که این کتاب را وساطت نموده و برای او بخرم ، و مطمئن باشید که هر مقداری که شما بخواهید و بگوئید ، او خریدار است .

من در جواب کلیددار گفتم : این کتاب ناموس است ؛ ناموس اسلام است . آیا کسی ناموس خودش را به اجنبی میفروشد ؟! آیا شما حاضرید ناموس خود را ، زن و حرم خود را بفروشید ، گرچه به گزاف‌ترین قیمت‌ها باشد ؟! گفت : نه !گفتم : اهمّیّت این کتاب از ناموس خانوادگی بیشتر است ؛ چون این ناموس دین و شریعت و ناموس اسلام است و کتاب خطّی منحصر به فرد است .

کلیددار از خریدن این کتاب مأیوس شد و به مستشرق قضیّه را گفت . او هم فهمید که پدرم تعصّب دین دارد و به هیچ وجه کتاب را نخواهد فروخت فلهذا از سامرّاء رفت .

من که این گفتگوی خود را با کلیددار برای پدرم بازگو کردم ، فرمود : اینک باید جای این کتاب را تغییر داد ، آن را در فلان قفسه و فلان نقطه بگذار ، چون

ایشان جای این کتاب را دانسته‌اند و بعید نیست در اوقاتی که در اینجا رفت و آمد است با لطائف الحیلی کتاب سرقت شود .

باری بعد از رحلت مرحوم میرزا دائی : آقا میرزا محمّد طهرانی ، ورثهٔ آن مرحوم تمام کتابهای وی را وقف کردند و مهر وقف بر آنها زدند ، و اینک همین کتاب با سائر کتب به کاظمین منتقل شده و ادارهٔ اوقاف باستان شناسی عراق بر آنها نظارت دارد و از کتب ممنوعة الخروج از کشور عراق شناخته شده است .»[1]

سفر به ایران

آیة الله میرزا محمّد طهرانی جهت زیارت حضرت امام رضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء سفری به ایران داشته‌اند که حضرت آقا به آن در جلد سوّم «معادشناسی» اشاره و به دنبال آن قضیّه‌ای را بیان می‌کنند که چون حاوی نکات و لطائفی است آنرا نقل می‌کنیم .

« در سنهٔ ١٣٦٤ هجریّهٔ قمریّه ، مرحوم شیخ الفقهاء و المحدّثین ، مجلسی زمان خود ، آیة الله آقا میرزا محمّد طهرانی أعلی الله تعالی مقامه الشّریف که دائی پدر ما بودند ، و از علماء برجستهٔ اسلام و مقیم سامرّاء ، و صاحب تألیفات نفیسه از جمله «مستدرك البحار»[2]، که بعد از علّامهٔ مجلسی

١ـ «امام شناسی» ج ٩ ، ص ٢٨ تا ص ٣٠

٢ـ در کتاب «علماء معاصرین» ص ٤٢٠ پس از شرح حالی از مرحوم آیة الله آقا میرزا محمّد طهرانی دربارهٔ این کتاب می‌گوید : « سالهاست که «مستدرك البحار» می‌نویسند . سنهٔ ١٣٤٥ در خزانهٔ کتبش شش مجلّد کبیری فقط در مستدرک اجازات «بحار» دیدم و آن کتاب عجیب ظریفی است و در مدّت سه روز نبذی از درر بحارش التقاط و غرر جواهرش اختلاس نمودم . و در این اجازات مستدرکه و روایات مستطرفه آنچه از فوائد و فرائد و طرائف و لطائف ودیعه نهاده ، در هیچ اجازه و ترجمه یافت نمی‌شود که از کتب طریفه و اسفار نفیسه تتبّع و تصفّح فرموده است .»

کتابی مانند آن تا به حال نوشته نشده است ، با تمام اقرباء خود برای زیارت حضرت ثامن الأئمّه علیه السّلام به ایران مسافرت کردند .

ایشان در آن وقت سنّشان ۸۵ سال بود و بسیار مرد متعبّد و متهجّد و پارسا و خوش اخلاق بود .

اولاد ایشان و دامادها همه عالم و صاحب فضل وکمال و تقوی بودند .

البتّه به مناسبت قرابت و خویشاوندی در منزل مرحوم والد ما آیة الله آقا حاج سیّد محمّد صادق طهرانی که از علمای طهران بودند وارد شدند و هر روز جماعتی از علماء أعلام و محترمین از تجّار و اصناف به دیدن ایشان می‌آمدند و منزل مملوّ از جمعیّت و آمد و رفت بود .

چندین نفر مختصّ به پذیرائی از واردین بودند ، از آن جمله اعمام ما که همشیره‌زادگان ایشان بودند : حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد تقی ، و حاج سیّد محمّد کاظم و حاج سیّد محمّد رضا که اوّل وقت چاشتگاه می‌آمدند و تا پاسی که از شب میگذشت بعد از صرف شام مراجعت به منزل‌های خود مینمودند.

چند روز که از این قضیّه گذشت یک روز آقا میرزا نجم الدّین ـ آقازادهٔ بزرگ مرحوم آقا دائی : آقا میرزا محمّد ، که او خود نیز از علمای برجسته و دارای تألیفات عدیده است[1]، روکرد به یکی از عموهای ما (آقای حاج سیّد محمّد رضا) وگفت : من دیشب عمّه‌ام را خواب دیدم [یعنی شهربانو خانم والدهٔ مکرّمهٔ آقا سیّد محمّد رضا و مادر بزرگ حضرت آقا] و در عالم رؤیا به من گفت : به محمّد رضا بگو : چرا چند شب است غذای ما را نفرستاده‌ای ؟

۱ـ ایشان در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در طهران به دنیا آمدند و پس از تحصیلات علمی به به تألیف کتب ارزشمندی پرداختند که میتوان به کتب «علیٌّ و الوصیّة» ، «علیٌّ و الشّیعة» و «منتخب گنج العالم» اشاره کرد . ایشان پس از سالیان طولانی تلاش علمی در سال ۱۳۹۵ هجری قمری دیده از جهان فرو بستند.

(این جمله را آقا میرزا نجم الدّین به عموی ما گفت .)

عموی ما هر چه فکر کرد چیزی به نظرش نرسید ، تا فردای آن روز که در منزل ما آمدند گفتند : معنی خواب را پیدا کردم . من سی سال است عادتم این است که پس از نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز والدین میخوانم و ثوابش را به روح پدر و مادرم هدیّه میکنم ؛ چند شب است که بواسطهٔ پذیرائی از واردین نتوانستم بخوانم ؛ و اینک مادرم به خواب آقا میرزا نجم الدّین آمده و از من گلایهٔ نفرستادن غذای ملکوتی خود را میکند .

آقا میرزا نجم الدّین ساکن سامرّاء و تازه وارد به طهران و عموی ما ساکن طهران بوده و أبداً آقا میرزا نجم الدّین از این عمل عموی ما مطّلع نبوده است ؛ و این خواب موجب تعجّب همهٔ حضّار شد .»[1]

باری ، آیة الله آقا میرزا محمّد طهرانی در سال ۱۳۷۱ هجری قمری پس از عمری تلاش علمی و عملی و بجای‌گذاشتن آثاری ارزشمند در سنّ نود سالگی لباس بدن را خلع و روحش به ملکوت أعلی پرگشود و پیکر مطهّرش در حرم مطهّر عسکریّین سلام الله علیهما در رواق شرقی بخاک سپرده شد .[2] رحمة الله علیه رحمةً واسعةً .

حضرت آقا همواره به ایشان با دیدهٔ احترام می‌نگریستند و لذا در همان سفری که ایشان در ۸۵ سالگی برای زیارت حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء به ایران آمده بودند در معیّت ایشان به مشهد الرّضا مشرّف و در همان جا بدست ایشان عمامه‌گذاری نموده و به لباس علم و تقوا مخلّع گردیدند که در خطّ سیر زندگیشان به این مطلب اشاره خواهیم کرد ، إن شآء الله .

۱ـ «معاد شناسی» ج ۳ ، ص ۱۹۸

۲ـ «جُنگ خطّی ۷» ص ۱۶۱ ؛ و «جنگ خطّی ۱۹» ص ۸۸ و ۸۹

آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی

آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی أعلی الله مقامه الشّریف عالمی عامل ، مدیری مدبّر ، مربّی ای آگاه ، سخنوری شجاع و خداترس ، فقیهی زمان شناس و دقیق ، مجاهدی قویّ النّفس و خستگی ناپذیر ، و در تحمّل أعباء شریعت غرّاء و رسالت فقاهت فرید عصر خود بود .

وی در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در سامرّاء متولّد شد ، و در دامان پر مهر پدری عالم و عامل تربیت یافت ، و مراحل کمال علمی و عملی را پشت سر گذاشت و به درجهٔ اجتهاد نائل آمد .

وی مدارج عالیهٔ علمی خود را از محضر میرزای دوّم آیة الله محمّد تقی شیرازی بهره‌مند شد و از خواص و اکابر فضلای حوزهٔ درس ایشان قرارگرفت ، و در مهاجرت به کربلا و تا پایان عمر همراه استاد خود بود و ایشان را بسیار می ستود . حضرت علّامه در این باره می‌نویسند :

E مرحوم والد حقیر آیة الله حاج سیّد محمّد صادق طهرانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمّد تقی بوده است ؛ و از دقّت نظر در مطالب علمیّه و دقّت نظر در امور عملیّه و اجتناب از هوی و هوس و تحرّز شدید از حبّ ریاست و احتیاط کامل و توسّل عجیب ایشان به حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام و شب زنده‌داری‌ها و عبادات و زیارات ایشان مطالبی بس نفیس برای ما بیان میکرد ، و ایشان را بالاتر از عدالت بلکه مصداق حقیقی «صَآئِنًا لِنَفْسِهِ تَارِكًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» میدانست.»[۱]

نکتهٔ جالب اینستکه در یکی از اجازه‌های اجتهاد و روایتی که مرحوم آیة‌الله آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی رحمة الله علیه به ایشان داده‌اند و در آن إشاره

۱ـ «توحید علمی و عینی» ص ۲٦ ، تعلیقهٔ شمارهٔ ۱

به طول مدّت آشنائی و ارتباط علمی خود با ایشان دارند مشابه همین تعابیر را در مورد خود ایشان بکار برده‌اند :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء والمرسلین

محمد وآله الطاهرین وبعد فقد ذاکرنی مدة مدیدة مع العالم العامل

العادل والفقیه البارع الکامل حجة الاسلام والمسلمین السید محمد صادق الطهرانی

نجل المرحوم آیة الله السید محمد ابراهیم اعلی الله مقامه فوجدته فاضلاً عالماً مجتهداً عادلاً

فیها جامعاً مانعاً لدینه تارکاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فله العمل بما استنبطه من الاحکام

علی النهج المعروف بین الاعلام ویحرم علیه التقلید وعلی الناس الرجوع الیه فی الحوادث

ولقد استجازنی فوجدته اهلاً لها فاجزته ان یروی عنی کل صحیح لی روایة من الاصول

المعتمد علیها المودعة فی الکتب المعول علیها التی مدار الشیعة علیها فی دین الله بعینه من

اسانیدی المتصلة الی ارباب العصمة صلوات الله علیهم اجمعین والمرجو من جنابه ادام الله

ایام افضاله ان یأخذنا لحائطة لدینه واسئل الله عز وجل ان یوفقنا لما یحب ویرضی

الاحقر ابوالحسن الموسوی

الاصفهانی

و از دوستان دوران تحصیلشان که سوابق ممتدّی با هم داشتند می‌توان

به مرحوم آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی اشاره کرد .[۱]

هجرت به طهران

آیة الله حاج سیّد محمّد صادق در سال ۱۳٤۰ هجری قمری ـ دو سال پس از رحلت استادش آقا میرزا محمّد تقی شیرازی أعلی الله مقامه الشّریف ـ به طهران مهاجرت و ابتداء در مسجد پدر بزرگوار خویش به تعلیم و ارشاد و تربیت مردم همّت گماشت .

ایشان در آن عصر خفقان رضاخانی که ظلم و تباهی و فساد همه جا و مخصوصاً طهران را در بر گرفته و در سیاهی و غفلت فرو برده بود ، با تلاشی گسترده به تأسیس مساجد متعدّد و تشکیل جلسات فراوان إقدام نمود و با رشادتی کم نظیر به نشر معارف الهی و احیاء روح مذهبی و غیرت دینی در مردم پرداخت و از پذیرش هیچ خطری روی گردان نشد .

وی نهایةً در مسجدی که خود در خیابان لاله‌زار تأسیس کرد فعّالیّت خویش را متمرکز نمود . خیابانی که مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی آن را پایگاه تمدّن دین ستیز غربی و مظهر نمادهای فریبندهٔ فرنگی معرّفی میکند ، ایشان مسجدی در آن خیابان تأسیس کرد که در قلب پایگاه دشمن و در مرکز طهران آن روز حضور جدّی و فعّال داشته باشد ، و آنچنان در این مسجد به نشر معارف اسلام و تربیت اهالی پرداخت که نهایةً در سطحی وسیع موفّق و پیروز بر آمد و مردم آن محل را به نماز اوّل وقت و تأدّب به آداب دینی مقیّد و پای‌بند نمود .[۲]

۱ـ «معاد شناسی» ج ۱ ، ص ۱۸۹

۲ـ «نقبآء البشر» ج ۲ ، ص ۸۵۸ ، شمارهٔ ۱۳۸۸ در ذیل حرف ص ، تحت عنوان السّیّد الصّادق الطّهرانی به معرّفی سیمای پر فروغ وی می‌پردازد و گوشه‌ای از مقام علمی و عملی و نقش ارزشمند تربیتی‌اش را بیان میکند .

البتّه قابل ذکر است که مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی نامی از استاد ارجمندش میرزا ⇦

سیمای ظاهری

آیة الله آقا سیّد محمّد صادق طهرانی سیمائی پر فروغ و با ابّهت و جلالی خاص داشتند ،که نور تقوی و خداترسی بعلاوهٔ جلالت سیادت حسینی و اتّصال به خانوادههای والامقام علمی و عملی شیعه جذبهٔ ظاهری آن را بیشتر ساخته بود. وآمیختگی آن همه جلال و عظمت با خضوع وفروتنی نسبت به تودهٔ مردم و هیمنه و اقتدار نسبت به رجال حکومتی ترکیبی زیبا و بدیع بدست داده بود که شیفتگان تعالی روح دینی را بسوی وی جذب نموده و به همراهی و همکاری با او سوق میداد . تصویری که از ایشان در دست است گوشهای از آن ابّهت و قاطعیّت را نشان میدهد : صلابت و قاطعیّتی که وی آنرا در برخورد با حکّام جور سلطنت سیاه رضاخانی بکار می‌بست و برای دفع شرّ آن نابخردان از سر اسلام و مسلمین بی‌پروا به میدان می‌آمد ؛ که نمونههائی از آن را خواهیم دید .

حضرت آقا پیرامون این وجههٔ ظاهری قضیّهای شنیدنی از استاد والامقام سلوکیشان مرحوم حدّاد أعلی الله مقامَه نقل می‌نمایند که قابل توجّه است . ایشان در سفری که به ایران جهت زیارت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء داشتهاند وقتی در طهران به منزل یکی از ارحام آقا دعوت می‌شوند و چشمشان به عکس مرحوم پدر آقا می‌افتد توجّه و عنایت خاصّی به آن نشان میدهند . ایشان در این باره می‌نویسند :

ع حضرت آقا(مرحوم آقای حدّاد)که در اطاقشان وارد شدند چشمشان در

⇦ محمّد تقی شیرازی نبرده و تحصیلات مفصّل او در عتبات عالیات و رسیدن به مقام اجتهاد را ذکر نمی‌کند ، و دیگر اینکه مسافرتی را برای ایشان به طهران به همراه پدر در سال ۱۳۲۰ ذکر میکند ولی هجرت ایشان به طهران راکه در سال ۱۳٤۰ دو سال پس از رحلت استادشان آقا میرزا محمّد تقی شیرازی واقع شده است ذکر نمی‌نماید ،که ما در متن این دو مطلب را از یادداشتهای حضرت آقا آوردیم .

روی طاقچهٔ بخاری به عکسی افتاد که نسبةً بزرگ و قاب کرده بود . با دقّت تمام به او نگاه کردند و سپس به حقیر فرمودند : سیّد محمّد حسین ، این عکس کیست ؟!

عرض کردم : عکس پدرم است ! فرمودند : عجب عالَمی است . یکی از روی آن درست کن من با خود به کربلا ببرم ! عرض کردم : چشم .

حقیر از روی آن عکس توسط عکّاسی نسخه‌ای برداشتم و قاب کردم و در وقت رفتن در میان اثاثیّه‌شان گذاردم . در سفرِ بعد از این ، که حقیر به کربلا مشرّف شدم آن عکس را در اطاقشان ندیدم . فرمودند : در نسخه برداری ، در حکایت تصویر تغییر صورت گرفته است . آن عکس چیز دیگری بود ، و من این را در اطاق پائین گذارده‌ام .»[۱]

سیرهٔ عملی

برای پی بردن به موقعیّت اجتماعی و روحیّهٔ طاغوت ستیزی و اسلام گستری ، و تلاشی که برای نشر معارف الهی در برخورد با اسلام ستیزان داشتند نگاهی به نمونه‌هائی که حضرت آقا در برخی از کتابهای خود به مناسبت مطرح کرده‌اند کافی است . قوّت قلم و قدرت تصویر سازی ایشان ما را از هر توضیح اضافی بی‌نیاز می سازد .[۲]

۱ـ بینش سیاسی و مبارزه با پهلوی اوّل :

٤ مرحوم پدر ما مقیّد بودند در ایّام ماه مبارک رمضان پس از اقامهٔ جماعت در مسجدشان خودشان منبر بروند و صحبت کنند . در اوائل زمان رضاخان پهلوی که من خیلی کوچک بودم و آن وقت را بیاد ندارم (که پس از ایّام نهم آبان ۱۳۰٤ شمسی و تاجگذاری موقّت بود) ایشان در بالای منبر گفته بودند :

۱ـ «روح مجرّد» ص ۳۰۳ و ۳۰٤

۲ـ مطالب این قسمت ، از کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» درس اوّل ، نقل شده است .

ای مردم دینتان را حفظ کنید ! بیدار باشید ! خطرات عجیبی به سوی ما در حرکت است و پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمودند که : «بترسید از آن زمانی که باد زردی از طرف مغرب بوزد و شما صبح از خواب بیدار شوید و ببینید همهٔ دین و ایمانتان از دست رفته است!» امروز آن روز است ! **گِلادستون** انگلیسی در صد سال پیش قرآن را برداشت و بر روی تریبون کوفت وگفت : «ای أعیان زبدهٔ انگلستان ! تا این کتاب در جامعهٔ مسلمین است اطاعت از ما در سرزمین‌های استعماری انگلستان محال است ! باید این قرآن را از روی زمین بردارید!»

در منبر مطالبی شبیه به این ایراد می‌کنند و پیشگوئی‌ها و پیش‌بینی‌هائی را در جریان واقعه و حملهٔ مفاسد و استعمار مُدهِش و موحِش را شرح میدهند و در آخر منبر هم دعا می‌کنند به افرادی که بیدارند و دینشان را در مشقّات و مشکلات حفظ می‌کنند ، و بعد نفرین می‌کنند بر دشمنان آل محمّد وکسانی که به دین قصد خیانت دارند . بعد ایشان می‌آیند منزل در حالی که روزه بودند .

والدهٔ ما برای ما تعریف میکردند که بعد از یکساعت چند مأمور و پاسبان به منزل آمدند و یک دستوری آوردند که خلاصه باید جلب بشوید و به کلانتری بیائید ! ایشان به عموی ما آقا سیّد محمّد کاظم اطّلاع میدهند که بیایند منزل سرپرستی کنند ، و به اهل بیتشان می‌گویند من میروم جائی وکاری دارم . ایشان را میبرند به کلانتری و از آنجا ایشان را یکسره میبرند برای نظمیّه در حبس شماره یک ، و یک شبانه روز در همان سلولها ایشان را حبس می‌کنند . حالا نه استنطاقی ، نه حرفی ؛ هیچ هیچ ؛ همینطور بلا تکلیف و بدون ارائهٔ جرم .

کم کم از طهران سر و صدا بلند می‌شود و افرادی شروع می‌کنند به اقدامات ، از جمله آیة الله آقای میرزا محمّد رضای شیرازی فرزند مرحوم آیة الله آقا میرزا محمّدتقی شیرازی رحمة الله علیه که پدرش استاد پدر ما بود ، تلگرافی به شاه میکند ، و همچنین بعضی از همین مردم محلّ وکسانیکه قدری

غیرت دینی داشتند جمع می‌شوند که همان وقت بروند منزل شاه را سنگباران کنند . که ایشان را بعد از یک شبانه روز آزاد می‌کنند .»

۲ ـ مقابلهٔ جدّی با تهاجم به لباس پیامبر :

٤ ... دولت بی حجابی را رسمی کرد . بعد دانشکدهٔ معقول و منقول را برای برانداختن طلّاب و حوزه‌های علمیّه تشکیل داد و منبرها را محدود کرد و گفت هیچکس حقّ منبر رفتن ندارد . چون همهٔ عمامه‌ها را پاره کرده بودند مگر آنانکه از دولت اجازهٔ رسمی میگرفتند ؛ و بدون استثناء مردم را می‌بردند به کلانتری و التزام میگرفتند که تا فلان روز باید عمامه‌ات را برداری یا خودشان بر می‌داشتند ، و قباها را هم می‌بریدند .

مرحوم پدر ما گفت : من عمامه‌ام را بر نمی‌دارم و اجازه هم نمی‌گیرم . من عمامه‌ای که با اجازه باشد سرم نمی‌گذارم . در آن وقت علمای طهران بدون استثناء اجازه گرفتند ، آن کسانی که عمامه بر سر داشتند ، چاره نداشتند چون با اهانت عمامه‌ها را برمی‌داشتند . ایشان گفت : من بدون عمامه هم کار خود را میکنم و وظیفه‌ام را انجام میدهم . اگر عمامهٔ مرا هم بردارند من با همین قبا و لبّاده یک «شب کلاه» سرم میگذارم و صبح تا غروب در خیابانها فقط راه میروم . گفتند : خوب چرا راه می‌روی ؟ گفت : فقط برای اینکه مردم مرا ببینند ! همین ! در آن وقت همین تبلیغ من و وظیفهٔ من است و همین کار را هم میکنم !

ایشان مقیّد بودند که حتماً هر سالی یکبار مشرّف بشوند برای کربلا و دههٔ عاشورا را آنجا باشند . چند سال شهربانی تذکره وگذرنامه راکه میخواست به ایشان بدهد می‌گفت : لباس باید بی‌عمامه باشد و ایشان می‌گفت : من بی عمامه اصلاً کربلا نمی‌روم و عکس بی عمامه نمی‌اندازم . گفتند : اگر میخواهی بروی این است . گفتند : نمی‌روم . و نرفتند کربلا ، تا هنگامی که تمام آن دستگاه بهم خورد و آقایان هم با عمامه عکس‌برداری کردند و اجازه دادند

که با عمامه عکس بردارند .»

۳ـ برخورد صریح و قاطع با مسألهٔ کشف حجاب :

«... در طهران و بقیّهٔ شهرستانها وقتی میخواستند بی‌حجابی کنند امر کردند که رئیس هر صنفی یک مجلس ضیافت و میهمانی تشکیل بدهد و افراد آن صنف را دعوت کند که با خانمهایشان مکشّفه و با کلاه ـ زنها هم با کلاههای فرنگی ـ در آن مجلس شرکت کنند . این مجالس خیلی تشکیل شد ؛ در میان ادارات ، شهربانی ، دادگستری ، مجلس ، کسبه ، تجّار ، اصناف ، در همهٔ شهرستانها برگزار شد .

آن وقت در طهران ، برای آقایان علماء که اجباراً باید مجلسی تشکیل دهند و آقایان علماء همه در آن مجلس شرکت کنند ، چهار نفر را مشخّص کردند که از سرشناسان درجهٔ یک طهران بودند و اینها بایستی که مجلس درست کنند و علما را با خانمهایشان دعوت کنند . یکی از آن چهار نفر پدر ما بود ، یکی مرحوم آیة الله آقا شیخ علی مدرّس[1]، یکی مرحوم آیة الله

۱ـ در «نقباء البشر» ج ٤ ، ص ۱۵۳۵ ، ذیل شمارهٔ ۲۰٤۸ آورده است :

الشّیخ علیّ المدرّس الطّهرانیّ ، هو الشّیخ علیّ بن الحاجّ المولی محمّد بن أبی الحسن ابن محمّد المدرّس الطّهرانیّ ، عالمٌ فاضلٌ و مدرّسٌ بارعٌ ـ تا اینکه میفرماید: هنگامی که در دامان مادر و عموی خود نشو و نما پیدا کرد و از تحصیل علوم ابتدائی فارغ گشت به نجف اشرف مهاجرت و در محضر علماء شرکت نمود تا فضل و کمالی شایسته و ستودنی را حائز گشت و پس از وفات عموی خود شیخ محمّد صادق به طهران مراجعت نموده و در جای وی قرارگرفت و در مدرسهٔ معیّر به تدریس پرداخت و مرجع امور شرعیّهٔ مردم گردید . او در مسجد قندی که جدید التّأسیس بود اقامهٔ جماعت می‌نمود و در صلاح و تقوی رتبه‌ای بلند داشت . ـ تا آنکه میفرماید : در شب جمعه ۲۷ ربیع الثّانی ۱۳۷٤ وفات یافت و در مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری مدفون گردید .

امام جمعهٔ طهران[۱]، و یکی مرحوم آیة الله شریعتمدار رشتی[۲]. این چهار نفر را

۱ـ در کتاب «اختران فروزان ری و طهران» ص ٤٢١ آورده است :

ع امام جمعهٔ پنجم ، حاج سیّد محمّد فرزند آقا میر سیّد زین العابدین سابق الذّکر و برادر ارجمند میرزا سیّد ابوالقاسم امام جمعه است که پس از فوت برادر عزیزش به منصب امام جمعه‌ای مستقرّ و به امامت و تولیت مسجد سلطانی منصوب گردید . بسیار کریم النّفس و منیع الطّبع و بلند همّت و دارای مقام علم و عمل و تقوا و ورع بوده و این کمالات را بالوراثة و الاکتساب بدست آورده بود . سالهای متمادی در نجف اشرف از محضر مرحوم آخوند خراسانی و علّامهٔ یزدی و دیگران استفاده نموده و با مقام اجتهاد و دانشمندی به طهران مراجعت و به وظائف شرعی و اجتماعی قیام نمود .

آن مرحوم جهادی فرمود که مزید بر حیثیّت و تشخّص و شخصیّت بارز خانوادهٔ جلیل القدر امام جمعه‌های طهران شد و آن این بود که در موقع کشف حجاب اجباری و مجالس جشن حسب الامری ، از معظّمٌ له دعوت نمودند که با عیالش در مجلس جشن علماء و عمومی شرکت کند با تهدید بر اینکه اگر نیامد از امامت مسجد سلطانی و امام جمعه معزول باشد . پس آن عالم ربّانی و سیّد جلیل القدر حقّاً که مبارزهٔ با نفس کرده از همه شؤون کذائی گذشت و گفت : هرگز در امری که بدعت محض است شرکت نمی‌کنم و مخالفت با آیات محکمه و احادیث اجداد گرامم نمی‌نمایم گرچه به قیمت جانم تمام شود .

پس با این مجاهدت نفسانی چنان مورد توجّه و ارادت عموم مردم طهران شد که در همه جا صحبت جهاد و فداکاری و از خودگذشتگی او در میان بود و عموماً او را ستوده و دعا میکردند ، تا در سال ١٣٦٣ قمری هجری که از دنیا رفته و در مقبرهٔ «سر قبر آقا» مقبرهٔ خانوادگی مدفون و با اجدادش محشور گردید .»

۲ـ در «نقبآء البشر» ج ١ ، ص ٤٦ ، ذیل شمارهٔ ١٠١ آورده است : **ع** الشّیخ المیرزا أبوالحسن شریعتمدار ، هو الشّیخ المیرزا أبوالحسن بن المیرزا مهدیّ بن المولی رفیع شریعتمدار الرّشتیّ عالمٌ فاضلٌ جلیل» و فرموده است : او در نجف اشرف از تلامیذ مرحومین آقا سیّد محمّد کاظم یزدی و آخوند خراسانی و شیخ الشّریعهٔ اصفهانی و آقا سیّد أحمد کربلائی بود . وی ١٦ شوّال ١٣٦٨ در طهران وفات یافت و جنازه‌اش به نجف ⇦

معیّن کردند که بعنوان رئیس ، تمام علماء را با خانمهایشان بی حجاب و مکشّفه در چهار مجلس در خانه‌های خود دعوت کنند .

و آن زمان غیر این زمان بود . آن زمان حتّی غیر از زمان این محمّد رضا هم بود . زمان محمّد رضا شدّت و فشار و مشکلات خیلی بالا بود ولی حساب شده و کلاسیک بود و از راه بود . امّا در آن زمان فقط فحش و قدّاره و تفنگ بود . اگر کسی این کار را نمیکرد یک پاسبان می‌آمد و او را می‌کشید و می‌برد . اینطوری بود و خود آن رضاشاه بارها خودش از ماشین در هنگام عبور از خیابانها پیاده می‌شد و به شکم زنها لگد می‌زد و چادر از سرشان می‌کشید ، بله خودش همچنین آدمی بود ...

به هر حال عرض شد یکی از افرادی که مأمور شده بودند آقایان علما را دعوت کنند پدر ما بود . و رئیس نظمیّه هم در آن وقت سرتیپ محمّدخان درگاهی بود که او را باید از أشرار روزگار محسوب داشت ؛ در شرارت‌ها و جنایت‌ها داستانهائی دارد که از تصوّر بیرون است . از همان هم پیاله‌های رضاخان بود . هر کسی را که میگرفتند و می‌بردند ، دیگر برده بودند . و اصلاً کسی برود حبس و برگردد معنی نداشت . هر کس میرفت ، میرفت . آنقدر افرادی راگرفتند وکشتند و سرها را در انبانهای آهک آبزده گذاشته و بستند ، الی ماشاءالله که گفتنی نیست .

در آن وقت پدر ما مریض بود ؛ حصبه داشت و در منزل بستری بود . یکی از مأمومین مسجد ایشان ـ مسجد لاله‌زار ـ که دکّانش در خیابان اسلامبول بود و از برای نماز به مسجد می‌آمد ، ساعت سازی بود به نام سیّد علیرضا صدقی‌نژاد . او فرد متدیّنی بود ولی از طرفی هم با همان سرتیپ محمّدخان

⇦ حمل گردیده و در وادی السّلام بخاک سپرده شد .

درگاهی به مناسبت همین امور تعمیرات ساعت سلام و علیک داشت .

یک روز که من از مدرسه به منزل آمدم ظهر بود ، کیفم دستم بود و کوچک بودم ، آمدم در قسمت بیرونی خدمت پدرمان نشستم و ایشان هم در بستر افتاده بودند ، دیدم در زدند و این سیّد علیرضا صدقی‌نژاد آمد منزل و سلام کرد و نشست و شروع کرد به احوالپرسی و پدر ما هم افتاده بود . در بین احوالپرسی و سخنش گفت که : سرتیپ محمّدخان درگاهی آمده در دکّان ما و گفته که تو به آقا این خبر را بده به اینکه ایشان هم یکی از چهار نفری هستند که در طهران معیّن شده‌اند برای اینکه مجلس تشکیل بدهند . ولی من به اوگفتم : آقا مریض‌اند ، الآن توی رختخواب افتاده‌اند . سرتیپ گفت : ما صبر می‌کنیم تا ایشان حالشان خوب شود ، ما صبر می‌کنیم .

تا این جمله را پدر ما شنیدند بلند شدند و در رختخواب نشستند وگفتند: تو ... خوردی گفتی فلان کس مریض است . من کجا مریضم ؟ من سالمم ! این پدر سگ ولد الزّنای بی غیرت دیّوث خیال می‌کند که ما مثل خودش هستیم . و شروع کردند به فحش دادن ، یک فحش‌هائی که تا آنوقت من نشنیده بودم و شاید تا بحال نشنیده باشم . از کجا پدر ما یادگرفته بود ؟! از آن فحشهای بسیار قبیح و زشت نه از این فحش‌های عادی ؛ که این پدر سوخته چه هست و چه هست و ... این مَلوط ، این بی پدر (اشاره به رضاخان) را که از مازندران آوردند ، اطّلاع داریم که در سخنرانی ها گفتند : والدهٔ ماجدهٔ او ایشان را از مازندران آورد ! یعنی پدرش معلوم نیست . این پدر ندارد ، این لوطی است ، این فلان است ، که دست دخترانش اشرف و شمس را گرفته در ۱۷ دی و برده نشان سربازها داده بعنوان جشن . او خیال میکند ما مثل خودش دیّوث هستیم که دخترهای خودمان را به مردم نشان دهیم ؟! زن خودمان را نشان دهیم ؟!

ایشان شروع کرد به فحش دادن و رنگش شده بود مثل توت سیاه و آن

بیچاره سیّد علیرضا رنگش مثل لیمو زرد شده بود . اصلاً داشت می‌مُرد !

برو بگو به این ولد الزّناها (اشاره به سرتیپ درگاهی) که عین این پیغام مرا برای این غول بیابانی ببرند . ما دین داریم ، شرف داریم ، عزّت داریم ، مسلمانیم ، حیا داریم ، زنهای ما عفیف‌اند ، نجیبند ؛ این خیال را از سر خودت دور کن !

و امّا من ، یک سر دارم و اگر خیلی بیشتر از این هم سر میداشتم حاضر بودم در این راه بدهم ؛ حالا متأسّفم چرا یک سر دارم ! امّا زن و بچّه‌ام هم بعد از اینکه من کشته شدم اینها را هم نمی‌توانید ببرید مگر اینکه طناب به پایشان ببندید و توی کوچه بکشید ، و وسط کوچه هم آنها جان میدهند .

برخیز ! برخیز برو !

صدقی نژاد گفت : آقا من چطور این حرفها را به سرتیپ بگویم ؟ چطور من این حرف را بزنم ؟ عین اینها را من بروم بگویم ؟! من چطوری بگویم ؟!

گفتند : از شفاعت جدّم در روز قیامت محروم باشی اگر یک کلمه از اینها را که به تو گفتم کمتر بگوئی !

سیّد علیرضا صدقی نژاد برخاست و با حالی افسرده و ناراحت رفت .

و بعد مرحوم پدر ما به ما گفتند که : سرتیپ محمّد خان رفته دکّان سیّد علیرضا و او هم ماجرا را گفته که ایشان چنین پیغامی داده‌اند . سرتیپ هم سر تکان داده و گفته : هان ، هان ، تا ببینیم ؛ تا ببینیم ! ما می‌بینیم ، ما می‌بینیم ! (یعنی اینها دروغ می‌گویند . ما می‌بینیم که آیا واقعاً راست می‌گویند یا نه ؟!)

در دنبالهٔ کاری که پدر ما کرد آقای شیخ علی مدرّس هم گفته بود : من این کار را نمی‌کنم . آقای شریعتمدار رشتی هم گفته بود : من این کار را نمی‌کنم ! مرحوم امام جمعهٔ طهران هم گفته بود : من یک سر دارم آن را هم در این راه میدهم ! ما این کار را نمی‌کنیم . آن سه تا هم نفی کردند ."

٤ ـ عکس العمل هنگام سقوط رضا خان :

٤ مرحوم پدر ما وقتی که رضاخان از ایران رفت ، در همان وقتی که انگلیسی‌ها و روس‌ها آمده بودند ، نُقل خرید و آورد در منزل ما و به اندازه‌ای خوشحال بود که کم وقتی من ایشان را آنقدر شاداب دیدم . سوگند یاد کرد که چندسال است (یا ده سال) که یک شب نشده که من بیایم خانه با فکر راحت بخوابم و امید داشته باشم که تا صبح زنده هستم ."

٥ ـ نمونه‌ای از هوشیاری و دقّت نظر هنگام ثبت شناسنامه :

وقتی در زمان رضاخان تهیّهٔ شناسنامه الزامی شد ، و در فضائی که اکثر مردم در این صحنه بی‌خبر بودند و بعضاً نام خانوادگی نامناسب یا منتخب مأمور ثبت را بر می‌گزیدند ، ایشان با هوشیاری و دقّت نظر خود ، نام خانوادگی و شهرت با معنی و هدفدار «حسینی شیعی امامی حجازی» را برای خود برگزیدند که إقدامی بسیار قابل دقّت و در خور توجّه است .

ذوق هنری

آیة الله حاج سیّد محمّد صادق از ذوق هنری خوبی برخوردار بودند . خطّ شکستهٔ نستعلیق و خطّ نسخ را بسیار خوش می‌نوشتند ؛ مانند نمونهٔ جالبی که دور تا دور تصویری از بیت الله الحرام ، آیهٔ حج را با خطّ خوش نسخ ، و امضاء وتاریخ تحریر (بیست و دوّم ربیع الثّانی یکهزار وسیصد وپنجاه وهفت) را با خطّ زیبای شکستهٔ نستعلیق نوشته‌اند که پختگی و قوّت قلم نویسنده در آن بخوبی مشهود است . همچنین به خوش خطّی فرزندانشان نیز اهتمام داشتند که نمونه‌هائی از سرمشق‌هایشان به حضرت آقا در دفتر خطّشان موجود است .

همسران و فرزندان

ایشان از همسران خویش دارای پانزده اولاد بودند : نه پسر و شش دختر که در میان همهٔ آنها حضرت آقا بیش از همه مورد توجّه ایشان بوده‌اند همانگونه

که خودشان می‌نویسند :

ع ... مرحوم پدرم به من علاقهٔ وافری داشت ، و نزد همه تمجید و تحسین میکرد ، و مرا وصّی خود قرار داد ، وکتابخانه‌اش را نیز در زمان حیاتش به من بخشید ...»[1]

رحلت و مدفن

آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی أعلی الله مقامه الشّریف پس از عمری تلاش در راه کسب معارف قرآن و عترت و پخش و نشر آن و تربیت انسانهای مؤمن و بجای گذاشتن آثار فراوان در هفتاد سالگی رحلت نمودند ،که حضرت علّامه در همین زمینه در یادداشتی می‌نویسند :

ع ... مرحوم پدر ما آیة الله حاج سیّد محمّد صادق طهرانی در روز دوشنبه ١٦ صفر الخیر ، مقارن طلوع آفتاب ، سنهٔ یکهزار و سیصد و هفتاد هجریّهٔ قمریّه در طهران وفات کردند . و جنازهٔ ایشان را به قم حمل و در محلّ معروف به مسجد بالا سر حضرت معصومه سلام الله علیها در قسمت جنوب شرقی قبر مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری دفن کردند . بعداً در قسمت شمالی قبر والد ما بدون هیچ فاصله‌ای حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی را دفن کردند ، بطوریکه این دو قبر به یکدیگر متّصل است.»[2]

«خاندان مادری »

حضرت آقا از ناحیهٔ مادر نیز دارای سلسله‌ای پاک و ممتاز می‌باشند .

١ـ «نور ملکوت قرآن» ج ١ ، ص ٦٨ (و این در حالی بود که تفاوت سنّ ایشان با برادر بزرگترشان حدود ٢٠ سال بوده است .)

٢ـ «جُنگ خطّی ١٤» ص ٨١

والدهٔ ماجدهٔ ایشان بانو رقیّه فرزند سیّد محمّد تقی طهرانی بوده‌اند ، که از طرف پدر از سلسلهٔ سادات و نسل مطهّر رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم و از خاندانی صالح و با تقوا بوده‌اند . حضرت آقا در پشت تصویر پدر ایشان نوشته‌اند :

ع بسم الله الرّحمن الرّحیم

تصویر مرحوم جدّ مادری حقیر : سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی است یعنی والد مادر . نامشان سیّد محمّد تقی طهرانی بوده است . وفاتشان در سنهٔ ۱۳۳۲ هجریّهٔ قمریّه بوده و تولّدشان معلوم نیست . ولی آنچه مشخّص است در حدود سنّ همین سنواتی که تصویر نشان میدهد رحلت نکرده‌اند .

ایشان از تجّار محترم و مشهور به صدق و امانت طهران بوده‌اند و مرحوم والد ما رضوان الله علیه از ایشان بسیار تمجید میکرد و می‌ستود . شغلشان خرید و فروش چرم و سرّاجی بوده و در بازار سرّاجها دو دهنه دکّان متّصل به هم داشته است .

و امّا از طرف مادر نیز والدهٔ حضرت آقا برخاسته از بیت علم و فضیلت و تقوا یعنی خاندان نراقی بوده‌اند . خود در این مورد می‌نویسند :

ع حاج ملّا مهدی نراقی یکی از پنج نفر مسمّای به مهدی هستند که در یک زمان واقع و از أعلام و أساطین شیعه در أقطار عالم بشمار می‌آمدند و به «مَهادی خمسه» مشهور بودند ؛ و آنان عبارتند از : سیّد مهدی بحر العلوم و سیّد مهدی قزوینی و حاج ملّا مهدی نراقی و حاج میرزا مهدی شهرستانی و آقا سیّد مهدی خراسانی شهید .

و مرحوم حاج ملّا مهدی نراقی جدّ أعلای مادری ماست از طرف مادر ، یعنی پدر مادر مادر مادر مادر حقیر است . و بنابراین فرزندش ملّا احمد نراقی دائی جدّهٔ أعلای ما و فرزند او حاج ملّا محمّد ، دائی‌زادهٔ جدّهٔ أعلای

ماست.»[1]

رحلت و مدفن

این مادر فداکار پس از سالها خدمت و تلاش در منزل آیة الله حاج سیّد محمّد صادق طهرانی و تربیت فرزندانی پاک و صالح ، پانزده سال پس از رحلت ایشان در چهل سالگیِ فرزند برومندشان حضرت آقا ، پس از آنکه مدّتی مدید به کسالت قلب و سینه مبتلا بودند ، در روز بیست و هشتم ماه شعبان المعظّم یکهزار و سیصد و هشتاد و پنج هجری قمری دو ساعت از ظهرگذشته در طهران از دنیا رحلت نمودند . غسل و تکفین در منزل انجام و فردای آن روز جنازه به قم حمل شد و پس از طواف بر دور مرقد مطهّر بی‌بی حضرت معصومه سلام الله علیها در قبرستان قریب به صحن مطهّر ، معروف به قبرستان حاج شیخ عبدالکریم دفن شدند .[2]

۱ـ «مهر تابان» طبع دوّم ، تعلیقهٔ ص ۸٦ و ۸۷ ؛ (و نیز در «معاد شناسی» ج ۲ ، ص ۲۲۲ ؛ و «رسالة حول مسألة رؤیة الهلال» ص ٥٦ ؛ و «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۳ ، ص ۱٥ ؛ و غیر اینها از آثارشان به مناسبت ذکر نموده‌اند .)

۲ـ «جُنگ خطّی ۱٤» ص ۸۱ ؛ و «روح مجرّد» ص ۱٤۷

فصل دوّم

تولّد، کودکی، نوجوانی

« میلاد نور »

أوائل سال یکهزار و سیصد و چهل و پنج قمری بود ، خانهٔ عالم بزرگ طهران حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی شاهد شور و حال دگری بود . همه انتظار قدوم فرزندی را داشتند که مادر مکرّمه‌اش روزهای آخر حمل خود را سپری میکرد . و سرانجام در شب بیست و چهارم محرّم که زمین و زمان رنگ و بوی حسینی داشت پسری مه جبین به دنیا آمد . پدر بزرگوارش نام زیبای «محمّد حسین» را بر او نهاد تا همچون جدّ فداکارش سیّد الشّهداء علیه السّلام پاسدار حریم توحید و ولایت باشد ، و کنیهٔ «أبوالفضل» را برایش برگزید تا همانند عمّ با وفایش حضرت أبوالفضل العبّاس علیه السّلام سرباز رشید اسلام و مدافع ارزشهای الهی بوده و در عمر پر برکت خویش «پدر فضیلت» گردد .

پدر تاریخ ولادتش را در پشت جلد قرآن خود چنین ثبت نمود :

«إن شآء الله تعالی به مبارکی و میمنت و طول عمر و ایمان کامل تولّد یافت نورچشمی امیر سیّد محمّد حسین المکنّی بأبوالفضل لیلهٔ بیست و چهارم محرّم الحرام ۱۳٤٥ هجریّهٔ قمریّه ، در پناه امام زمان حجّة بن الحسن العسکری بالیُمن و العِلم .»

و به حق ، خدای بزرگ دعای خیر پدر را در حقّ او مستجاب فرمود و این

روشنی چشم را در پناه بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف از عمری با برکت و پر میمنت و سراسر علم و نور بهره‌مند ساخت ، و او را ایمانی کامل عطا فرمود تا در میان ستارگان تابناک خاندان خویش ماهی درخشان و خورشیدی پر فروغ گردد و مسیر توحید و ولایت را برای خیل عظیم مشتاقان و شوریدگان راه الهی و طالبان معرفت و سیر و سلوک الی الله روشن و آشکار ساخته و آنان را به سر منزل مقصود رهنمون گردد .

« دوران کودکی و طفولیّت »

دوران طفولیّت را در دامان پر مهر مادری طی نمود که با یاد خدا و عشق محمّد و آل ، او را شیر داد و خمیرهٔ جانش را با قرآن و عترت پیوند زد و او را برای غلامی آل رسول پرورش داد ؛ به گونه‌ای که خود ایشان در کتاب شریف «روح مجرّد» می‌نویسند :

E والدهٔ حقیر در زمان کودکی گوش راست مرا سوراخ کرده و در آن حلقه‌ای عبور داده بودند به نام «حلقهٔ حیدری» و مرا هم غلام حیدری میخواندند . یعنی این طفل ، غلام حلقه به گوش حیدر است . و تا این زمان گوش راست من سوراخ است و دیگر قابل التیام نیست . زیرا کسی که نطفه‌اش و شیرش با ولایت حیدر بسته شده است و گوشش را به نام و مُهر حیدر سوراخ کرده و حلقه گذرانده‌اند کجا میتواند ظاهراً و باطناً ، سرّاً و علناً از غلامی خود دست بردارد ؟!»[۱]

و پدر بزرگوارش نیز او را پا به پای خود در مساجد و محافل به همراه می‌برد و اندیشه و روح تعبّد و تدیّن را بر جان مستعدّش حاکم می‌ساخت .

۱ـ «روح مجرّد» ص ۷۸

خودشان در این رابطه می‌نویسند :

ع ... وقتی کوچک بودم بخصوص آن سال‌هائی که سنّم بین شش سال و هفت سال بود مرحوم پدر ما رحمة الله علیه در طهران مجالسی داشتند و در مسجدی اقامهٔ نماز میکردند ، که کم‌کم قضیّهٔ کشف حجاب پیش آمد و مجالس عزاداری و وعظ در طهران و سائر جاها ممنوع شد . و از همان کوچکی پدر ما دست ما را میگرفت و در این مجالس با خودش می‌برد .»[1]

و صد البتّه این رفتار تربیتی پدر و آن حرکات مادر در این زمینهٔ مستعد کارساز شد و آثار و برکات فراوانی بر جای گذاشت و از جمله آنکه حق‌مداری و ستم ستیزی در دل و جانش نقش بست و تا آخر ادامه داشت .

در این باره می‌نویسند :

ع از همان کوچکی این فکر در ذهن ما بود که آخر یعنی چه ؟ مثلاً پدر ما یک آدمی است که ما او را دیده‌ایم و شناخته‌ایم ... حرفش درست است و صحیح . آخر این دستگاه (طاغوتی رضاخانی) چرا با اینها مخالفت میکند ؟ چرا کلاههای معمولی و محلّی را از سر مردم بر میدارند و کلاه شاپو بر سر مردم میگذارند ؟ چرا کشف حجاب می‌کنند ؟ پاسبانها چرا زنها را با لگد میکوبند و چادر از سرشان می‌کشند و پاره می‌کنند ؟

این فکر همینطور در ذهن ما بود و خلاصه در باطن به اینها لعن میفرستادیم که آخر این چه زندگی است که انسان را با سر نیزه مجبور کنند و بگویند چادرت را بردار یا لباست را کوتاه کن ! ...»[2]

و در امتداد همین خطّ سیر تربیتی است که پدر ایشان بر پوشیدن لباس رسول الله بر تن فرزند خود از همان کودکی ، علاقه نشان میدادند ،

---

۱ و ۲ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۲٤

و تصاویری از آن دوران در دست است که وی را با لباس بلند و عبا و عمامه مزیّن ساخته‌اند .

اندیشه و تدبّر

ایشان از همان کودکی اهل دقّت و تفکّر و توجّه عمیق به مسائل پیرامون خود بودند و از چیزی به سادگی نمی‌گذشتند .

می‌نویسند :

حقیر در سنّ طفولیّت با مرحوم پدرم شبی در یک مجمع علمی که میهمان بودند رفتیم ، در آنجا در ضمن مذاکرات سخن از این موضوع به عمل آمد که در کتب علمی نوشته شده است که «پینه دوز» سمّی است ... این معنی در ذهن ما بود که خداوندا چرا یک موجود سمّی را خلق فرمودی ؟ ـ که در لابلای سبزی‌ها و انگورها ممکن است نادانسته خورده شود و ایجاب خطر کند ـ تا بالأخره بعد از کاوش در سنّ جوانی معلوم شد که این حیوان جنساً سمّی نیست ؛ خداوند آنرا برای دفع سموم از گیاهان آفریده است و برای میکرب زدائی خلق کرده است که دائماً روی دانه‌های انگور و بر ساقه‌های سبزیجات حرکت میکند ... و سمومات را میخورد و گیاه را استرلیزه میکند و بالنّتیجه بدنِ خودش مجمع سموم می‌شود...[۱]

همچنین در آن سنین کودکی به پرورش کرم ابریشم و دقّت در احوال آن علاقه‌مند بودند که در کتاب «معادشناسی» در مباحث مربوط به مرگ ، مراحل و حالات مختلف انسان در مرگ و برزخ و قیامت را طیّ چند صفحه بطور مشروح و با دقّت و ظرافت ، به حالات مختلف کرم ابریشم و مرگ ابتدائی این حیوان و دفن وی در پیله و حیات مجدّدش در قالب پروانه تشبیه می‌نمایند ؛ و در ضمن

۱ـ «معاد شناسی» ج ۵ ، ص ۲۷٦

به این خصلت دوران طفولیّت خود اشاره کرده می‌نویسند :

ع حقیر در سنّ طفولیّت علاقه‌ای به پرورش این حیوان داشتم ، و سالیان متوالی در فصل بهار در منزل مقداری از آنرا تربیت می‌نمودم ...»[1]

ذوق و ادب

ایشان همواره از دوران کودکی و نونهالی با توجّهی خاص به نکات ذوقی و ادبی عنایت داشتند که نمونه‌ای از آن را در یادداشتهای خود چنین آورده‌اند :

ع حقیر طفلی بودم ده دوازده ساله که روزی مرحوم حاج آقا دائی ما : صدیق الذّاکرین که روضه‌خوان بودند و در منزل ما برای روضه آمدند اشعار زیر را در بالای منبر قبل از روضه با صدای بسیار شیوا و دلربائی که داشتند قرائت نمودند :

بر سر مژگان یار من مزن انگشت
کآدم عاقل به نیشتر نزند مشت
پیش لبت جان سپردم این به که گویم
بر لب آب حیات تشنگیم کشت
پشت مراگر غمت شکست عجب نیست
بار فراق تو کوه را شکند پشت
مؤمن و کافر گر ابروان تو بینند
وآن به کلیسا و وین به کعبه کند پشت

پس از ختم روضه حقیر از ایشان این أشعار را طلب نمودم و با خطّ شریف خود نوشتند و به من دادند ، و بعداً من ندانستم این ابیات از کیست

۱ـ همان مصدر ، ج ۱ ، ص ۱٦۸

و ایشان هم در سنهٔ ۱۳۶۳ هجریّهٔ قمریّه یعنی در سن هجده سالگی حقیر فوت کردند . و اینک که بیشتر از پنجاه سال میگذرد و دیوان مرحوم شاطر عبّاس صبوحی تجدید طبع یافته است این اشعار را بطور کامل که مجموعاً ده بیت است ـ البتّه با اندک تغییر در بعضی الفاظ ـ در آنجا یافتم ...»[۱]

« دوران تحصیل و نوجوانی »

دوران سیاه حکومت رضاخانی بر اساس دستور العمل‌های دیکته شدهٔ اربابان استعماری او و عمدةً انگلیس ، به دوران خفقان شدید و إرعاب و سرکوب برای محو اسلام و فرهنگ قرآن و عترت تبدیل شده بود و در این راه سرمایه‌گذاری‌های کلان و برنامه‌ریزی‌های دقیق به اجرا گذاشته می شد ، و از آن جمله کار شدید فرهنگی بر روی افکار عامّهٔ مردم بود که با تبلیغات وسیع ، تودهٔ مردم مخصوصاً جوانان را از تعالیم اسلام و مظاهر دین روی گردان سازند ؛ مسجد و منبر و مجالس وعظ را مهجور و ممنوع کرده علماء را به گوشهٔ عزلت بکشانند ، که البتّه بی اثر هم نبود و کم‌کم تحقیر ارزشهای دین و توهین و دهن کجی به مقدّسات و مظاهر اسلامی جزئی از فرهنگ متداول و کوچه بازاری بسیاری از مردم عامی و بی‌تقوی گشت .

در این حال و موقعیّت بود که عالمان متعهّد برای نجات اسلام و مسلمین دامن همّت به کمر زدند و هر کدام بقدر وسع خویش به میدان آمدند ، و مرحوم آیة الله حاج سیّد محمّد صادق طهرانی از یکسو در سنگر محراب و منبر تعارض رو در روی با نظام طاغوتی را سامان میداد و تعمیق فرهنگ دینی در مردم را دنبال میکرد ؛ و از سوی دیگر در محیط خانه فرزندانش را برای

۱ـ «جُنگ خطّی ۱۳» ص ۱۳۷

سنگرداری از ارزشهای اسلام تربیت میکرد تا هر جاکه هستند مدافع نیرومندی در برابر تهاجم استعمار کافر باشند و از اسلام و ایمان دفاع کنند .

معظّمٌ له فرزندانش را چنان با علم و ادب تربیت میکرد که هیچ احساس عقب ماندگی از دیگر فرزندان جامعه نکنند ؛ بلکه بخاطر داشتن مزایای علمی و اخلاقی ، دیگران را نیز شیفتهٔ خود سازند . نه تنها مقهور و مرعوب جوّ دین ستیز نشوند بلکه جو شکن نیز بوده و راهگشای دیگران برای باورکردن خویش و رجوع به اسلام و قرآن باشند . و در این میان حضرت آقا چشمگیرتر از همه به صحنه آمدند . نمونه‌های ذیل نکات فراوانی را بدست میدهد :

٤ ... در مدرسه هم که می‌رفتیم ، چه مدرسهٔ ابتدائی چه دوران نهائی ، معلّم‌ها ، ناظم ، بچّه‌ها پیوسته ما را مسخره میکردند . می‌گفتند : تو آخوند زاده هستی ! آخوندها مفت خورند ! آخوندها چنین ، آخوندها چنان ! پولها را میدهند این عربهای سوسمار خور میخورند . چرا حج می‌کنند ؟ چرا پولهایشان را نمیدهند مردم بروند انگلیس ؟ چرا نمیدهند بچّه‌هایشان بروند فرانسه تحصیل کنند ؟ (آنوقت فرانسه هم خیلی آبادتر از انگلستان امروز بود ، لسان فرانسه هم رواجش بیشتر بود ، عنوان فرانسه هم بیشتر بود .)

دیگر شما هیچ متلکی را باور نکنید که ما از اینها نشنیده باشیم ! و حالا چکار هم بکنیم ؟! چاره‌ای نداشتیم . در مدرسهٔ ابتدائی خیلی بچّه‌ها غلبه داشتند و اذیّت میکردند . معلّم‌های تربیت شده در دانشسرای عالی و ادبیّات درکلاسها چه زخم زبانها که نمیزدند و چه إبطال حقوقها که نمی‌نمودند . **ولی ما در وجدانمان میدیدیم که بی‌جا می‌گویند ، این متلک‌ها و این حرفهایشان درست نیست .**»[1]

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۳۲ و ۳۳

دورهٔ دبستان تمام می‌شود و ایشان برای ادامهٔ تحصیل به دبیرستان می‌روند . در شرائطی که مدارس دولتی ، از فرهنگ کفر مبرّی نبودند ، ولی دست تقدیر الهی ایشان را به دبیرستان می‌کشاند تا بسیاری از حقائق را بطور ملموس ببیند و مسیر صحیح خود در آینده را با چشمانی باز انتخاب کنند . و البتّه در دوران دبیرستان نیز بخاطر تربیت صحیح پدر و مراقبت او و جوشش درونی خود بسیار خوش میدرخشند : از نظر علمی در اوج می‌نشینند و از نظر رفتاری نیز دقیق و منضبط جلوه می‌کنند به گونه‌ای که همه را متوجّه خود می‌سازند :

٤ وقتی که رفتیم به قسمتهای بالاتر دیگر بچّه‌ها مسخره نمیکردند ، ما خیلی در دروس زرنگ بودیم ، درکارها و درسها هم‌شاگردی‌ها محتاج درسهای ما بودند ، لذا از این جهت به ما احترام می‌گذاشتند ...

در همین دوران هنرستان و تخصّص در قسمتهای فنّی که طی شد ، من تا آن روز آخری که از مدرسه بیرون آمدم زلف نداشتم ، به کلّی سرم را با ماشین می‌زدم ، و لباسم کوتاه نبود . و معلّمین ما همه تحصیل کردهٔ آلمان و چه و چه بودند ، رئیس مدرسه هم ابتدا امیر سهام الدّین غفّاری (ذکاء الدّوله) و سپس دکتر مفخّم بود با چه وضعیّاتی ! امّا اینها به من بنظر تقدیس نگاه میکردند ؛ میدیدند که نمی‌توانند بگویند فلان کس از نقطهٔ نظر اینکه یک بچّهٔ کودن و نفهم و عقب افتاده‌ای است این کارها را میکند .

مثلاً معلّم آلمانی ما آقای علی اصغر صبا که شاید الآن حیات داشته باشند ، این مرد عجیبی بود ، او هیچ وقت در دفتر کلاس نمره نمیداد بلکه دفترش یک دفتر بغلی بود توی جیبش و در آن نمرهٔ بچّه‌ها را یادداشت میکرد و معدّل آن نمره‌ها را میگرفت و آنرا نمرهٔ امتحان میداد ؛ و امتحان هم نمیکرد . یک آدمی بود بسیار ساعی و کوشا و از بچّه‌ها درس میخواست .

افرادی را که درس نمی‌خواندند سخت تنبیه میکرد . خلاصه خیلی جدّی بود . زبان آلمانی او هم بسیار خوب بود ، و ما در تمام این دورانی که در آنجا بودیم حتّی یکبار ندیدیم که در یک جمله یا در یک آرتیکل اشتباه کند . ابداً .

او بقول امروزی‌ها ماکزیمم و حدّ أعلای نمره‌اش هفده بود . اصلاً در عمرش دیده نشده بود که به کسی نمرهٔ هجده بدهد . و آن نمرهٔ هفده را حتماً به من میداد . همیشه نمرهٔ من در دفترش هفده بود . خیلی هم مرا دوست داشت . یک روز به من گفت : بیا فلان حکایت را بگو . ما رفتیم و آن حکایت را به آلمانی گفتیم از اوّل تا آخر ، و او یک اشتباه کوچک نتوانست از ما بگیرد ، حتّی یک اشتباه کوچک ، یک اشتباه کوچک کوچک : مثلاً یک «دِ» را «دن» بگوئیم . و در این چیزها که نمی‌شود انسان اشتباه نکند ؛ بچه‌ای که مدرسه‌ای است .

آنروز به من نمرهٔ هجده داد در کتابچه‌اش ، وگفت : حسینی ! قسم بخدا پانزده سال است نمرهٔ هجده به کسی نداده‌ام !

خلاصه این دوران را هم ما گذراندیم . ولی همان وقتی که ما قسمت ماشین سازی و تکنیک را طی میکردیم و آن دروس را میخواندیم **عشق این را داشتیم که این کارهایمان تمام بشود و برویم دنبال خودمان ! ببینیم چه خبرها هست ؟!**»[1]

حضرت آقا از هوشی سرشار و استعدادی قوی و حافظه‌ای نیرومند برخوردار بودند . و به همین جهت در تمام دوران تحصیل همیشه فرد اوّل کلاس می‌شدند . خودشان میفرمایند :

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۳۳ و ۳٤

٤ ... اینکه من در قسمتهای فنّی هر ساله شاگرد اوّل بودم ، به جهت این نبود که در منزل درس بخوانم ، بلکه همینقدر که از منزل میخواستم به مدرسه بروم یکی از کتب دروس را در راه مطالعه میکردم و همیشه شاگرد اوّل می شدم . فقط من رسم فنّی ، حساب فنّی ، و ریاضیّات را در منزل حل میکردم ، که آن هم نمی شد رسم را در بین راه کشید ...»[۱]

نکتهٔ مهم آنست که حضرت آقا از این موقعیّت علمی حدّاکثر استفاده را در فضای ضدّ اسلامی آنروز اجتماع می‌بردند و در محیط مدرسه که اسلام زدائی در اوج خود شایع بود با شاگردان و اساتید و حتّی بالاتر نیز به مناظره و گفتگو می‌نشستند . خودشان میفرمایند :

٤ ... در تمام مدّت دوران تحصیل علوم جدید ، برخوردها تصادمها مجادله‌ها احتجاجات بحث‌ها با بچّه‌های مدرسه با معلّمین با بالاترها با کمونیست‌ها با بی دینها و با لامذهبها داشتیم . و بالأخره در تمام این مسائل به عنوان **مدافع از مذهب و اسلام و اصالت دین و قرآن** غوطه‌ور بودیم .»[۲]

و در قضیّه‌ای دیگر نمونه‌ای مشخّص از این دفاع را به مناسبتی اشاره می‌نمایند که دیدنی است :

٤ بهترین برهان بر وجوب وجود ، برهان صدّیقین است که مفادش ، مفاد «بِكَ عَرَفتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِی إِلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ» است ، و مفاد «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ» و مفاد «أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» است . مرحوم حکیم عالیقدر : صدرالمتألّهین شیرازی قَدّس الله نفسَه الشّریف در «أسفار» طبع حروفی جلد ٦ ، ص ۱۲ تا ۲٦ بحث کافی فرموده است ، و این برهان را أسدُّ البراهین و أشرفُ البراهین شمرده است .

---

۱ و ۲ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۳۵

و این حقیر به خاطر دارم در وقتی که در مدارس جدید درس میخواندم و شاید سنّ من در أوان بلوغ بود ، یک روز در ضمن بحث با یکی از منکرین خداوند ، بدون مقدّمه و بدون سابقهٔ ذهنی از این برهان ، بدین گونه او را محکوم کردم ، به این جمله که : آیا تو وجود خودت را قبول داری ؟ گفت : آری ! گفتم : دیگر مطلب تمام است !

چون بعداً در کتب فلسفه و حکمت به برهان صدّیقین برخورد کردم ، دیدم همان برهان است غایة الأمر در این کتب بطور تفصیل و عالی بیان شده است و من بطور ساده آورده بودم . و اجمال این برهان بدین تقریب است که ...»[1]

باری ! ایشان در همان دوران تحصیل در هنرستان در ابعاد مختلف عقیدتی ، اخلاقی ، علمی آنچنان درخشیدند که در بین همگان چشمگیر بودند ، گوشه‌ای از روش اخلاقی و تفکّر دینی ایشان را دیدیم . به قدرت علمی و تحصیلی ایشان نیز اشاره‌ای نمودیم . نگاهی به دفترهای رسم ایشان ، بیانگر دقّت و نظم و پشتکار ستودنی و تحسین برانگیزشان میباشد . به فرمودهٔ خودشان نقشه‌ها را پس از ترسیم کامل در دفتر مربوطه می چسباندند و سپس زر ورقی نازک در همان صفحه قرار میدادند که مانع تماسّ مستقیم دست بر روی نقشه‌ها که با جوهر کشیده شده بود بشود . واقعاً در این چند دفتری که از ایشان بجای مانده نهایت دقّت و انضباط دیده می شود آنهم با نبودن امکانات تحریری مجهّز در آن زمان . نگاهی به ظرافت رسمها و طرحها انسان را شگفت زده می سازد بطوری که گاهی انسان تصّور میکند به یک طرح چاپ شده نگاه میکند یا اینکه این قطعه از جائی بریده و در دفتر الصاق

۱ـ «توحید علمی و عینی» ص ۲٤۰ ، تعلیقهٔ ۱

شده است .

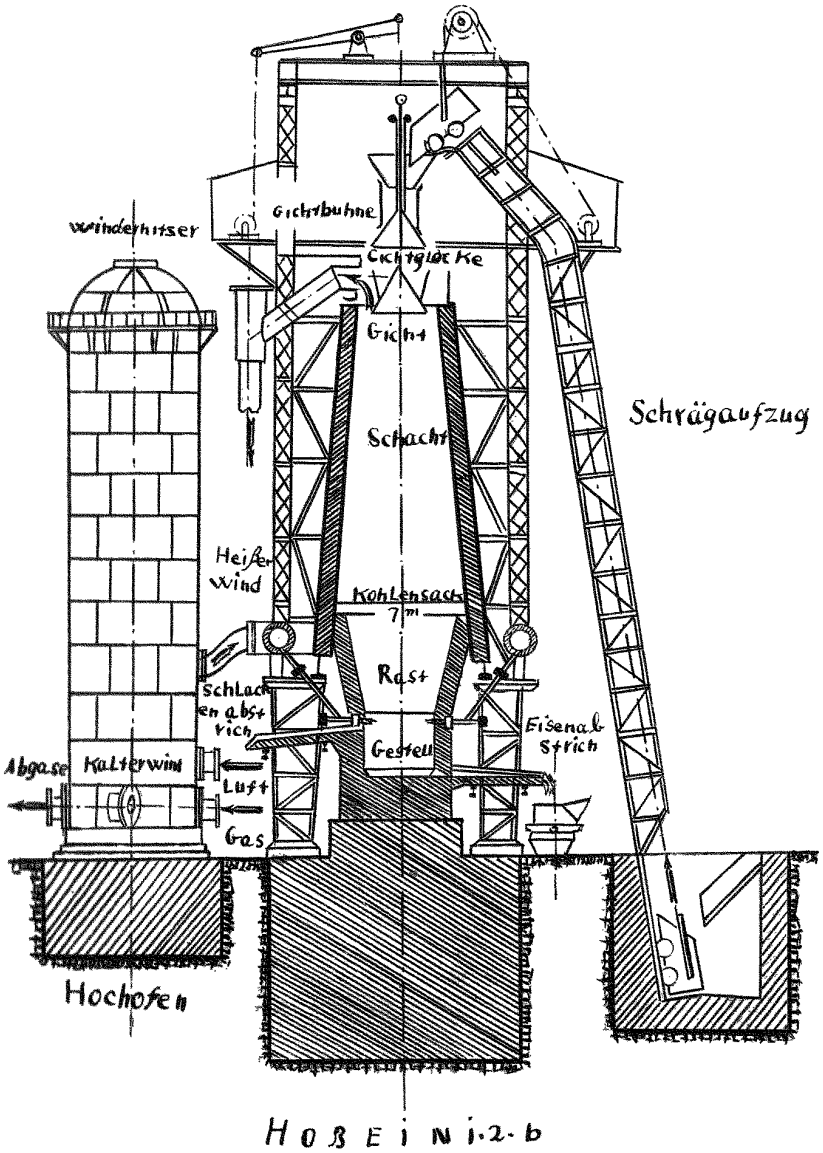

نکتهٔ قابل توجّه اینکه ایشان در همان دوران یک ماشین تراش صنعتی را هم ابداع می‌کنند و به ثبت می‌رسانند که هنوز در یکی از مراکز علمی ، بنام خودشان موجود است .

فصل سوّم

آغاز طلبگی و دوران تحصیل در قم

« سرآغاز طلبگی »

حضرت آقا دوران تحصیل علوم را آنچنان با موفّقیّت طی می‌کنند که در همان دوران ، هیجده کار به ایشان پیشنهاد می‌شود ، و با اینکه پدر هیچ اجباری بر طلبه شدن ایشان نداشتند ، ولی بگونه‌ای روح و جانشان پرورش یافته است که هدایت غیر مستقیم پدر برای پذیرش سربازی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف مؤثّر می‌افتد . خودشان در این زمینه میفرمایند :

ع ... عشق این را داشتیم که این کارهایمان (تحصیلات جدید) تمام بشود برویم دنبال خودمان ! ببینم چه خبرها هست ؟!

چون فکر میکردم پدرمان یک آدمی است مجتهد و با آنکه ما را اجبار بر تحصیل علوم دینی نمی‌کند و این کار را هم نکرد ، ولی معذلك از مشوّقات و مرغّبات بسیاری ما را بهره‌مند می‌نمود ، فلهذا خودمان با رغبت آمدیم و از اوّل هم ما دنبال همین مسائل بودیم .

وقتی که آن دوره تمام شد برای ما هیجده کار پیدا شد : تحصیل در آمریکا ، تحصیل در شوروی ، معاونت مهندس سالُور در کارخانهٔ سیمان حضرت عبدالعظیم ، یک سری چاه‌های آرتزیَن می‌کندند در لار ، گفتند تو برو آنجا . خلاصه هیجده تا شغل بود که ما از میان تمام اینها رشتهٔ طلبگی را برای

خودمان انتخاب کردیم ؛ بدون اینکه هیچکس به ما الزامی بکند .»[۱]

آنچنان آگاهانه و عاشقانه سربازی امام زمان أرواحنا فداه را پذیرفتند که ابتدا لباس مقدّس رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم را به تن می‌کنند و سپس به حوزهٔ علمیّه قدم میگذارند . (با اینکه برخی طلّاب سالها پس از تحصیل ، از پوشیدن این لباس پر فیض و پذیرش مسؤولیّتهای عظیمی که به دنبال می‌آورد طفره میروند .) همچنین قابلیّت و لیاقتی که عالم بزرگواری همچون آیة الله میرزا محمّد طهرانی قدّس سرّه در ایشان مشاهده می‌نموده‌اند موجب شد این امر به دست آن عالم بزرگ و در جوار مرقد منوّر ثامن الحجج حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة والثّناء صورت پذیرد .

خودشان میفرمایند :

ع مرحوم آیة الله آقا میرزا محمّد طهرانی صاحب کتاب «مستدرك البحار» که از اعاظم علمای عصر و دائی پدر ما بودند در همان وقت از سامرّاء آمده بودند به طهران . بعد مشرّف شدند به مشهد ، ما هم در خدمتشان آمدیم مشهد . و بدون اینکه به کسی اطّلاع بدهیم به دست ایشان عمامه گذاشتیم و قبا پوشیدیم . و رفتیم طهران که پدر ما ، ما را با عمامه دید . و هشت روز طهران ماندیم تا اینکه برای ما وسائل اوّلیّه‌ای درست کردند ؛ بعد رفتیم قم در مدرسهٔ مرحوم آیة الله سیّد محمّد حجّت رحمة الله علیه حجره گرفتیم .»[۲]

« هجرت به قم »

حضرت آقا در سنّ نوزده سالگی در سال ۱۳٦٤ هجری قمری به قم هجرت کردند و در حوزهٔ علمیّه به تحصیل پرداختند و تا سال ۱۳۷۱ که به نجف اشرف هجرت نمودند مدّت هفت سال بطور تمام وقت با پشتکاری

---

۱ و ۲ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۳٤ و ۳۵

عجیب و تلاشی استثنائی به تحصیل علوم و معارف اسلام همّت گماشتند و اساتید گوناگونی دیدند و مدارج علمی را به سرعت طی کردند .

اینک به گوشه‌هائی از حیات علمی و دوران سراسر تلاش و نشاط طلبگی ایشان در قم اشاره می‌کنیم :

میفرمایند :

« در سنهٔ یکهزار و سیصد و شصت و چهار هجریّهٔ قمریّه این حقیر برای طلبگی و تحصیل علوم دینیّه به بلدهٔ طیّبهٔ قم مشرّف شدم و در مدرسهٔ مرحوم آیة الله حجّت که بعداً به مدرسهٔ حجّتیّه معروف شد حجره‌ای گرفته و به درس و بحث و مطالعه ادامه میدادم .»[1]

سیرهٔ تحصیلی

ایشان با وجود داشتن استعدادی شگرف و حافظه‌ای قوی و موقعیّت بالای علمی در دروس غیر طلبگی ، تنها به حضور در دروس و استماع درسها و مطالعهٔ آن و حرکت بر اساس شیوهٔ متداول تحصیل اکتفا نمی‌کردند ؛ بلکه با جدّیّتی تمام در پیدا کردن اساتید زبده تلاش می‌نمودند و آنگاه در بهره بردن از آنان بسیار ساعی و کوشا بودند ، و همچون تشنه‌ای که به آب حیات رسیده باشد با هیجانی فوق العاده در فراگیری علوم همّت بخرج میدادند و ساعتهای متمادی وقت خود را در مطالعه و ثبت و ضبط دروس سپری می‌ساختند . خودشان در این زمینه می‌نویسند :

« ما که در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ قم مشغول کار شدیم خیلی خوب کار میکردیم . من در شبانه روز علاوه بر اوقاتی که درس میخواندم ده ساعت تمام هم مطالعه میکردم ... و باز هم می‌گفتم : خدایا ای کاش به من یک وقت بیشتری

۱ـ «مهر تابان» ص ۱۲

میدادی و شبانه روز را قدری امتداد میدادی تا ما آنطور که میل داریم بتوانیم به کارها و نوشتجات و دروسمان برسیم ...»[۱]

کارهای جنبی

حضرت علّامه در طول دورهٔ تحصیل قم فقط بـه درس و بـحث اکـتفا نمی‌کردند بلکه تلاشهای علمی دیگری نیز داشتند که یکی از آنها استنساخ کتب با ارزش بود . در آن دوران کـه وسـائل زیـادی بـرای تکـثیر وجـود نـداشت و متداول‌ترین راه آن استنساخ دستی بود ، عاشقان علم و معرفت از روی آثـار ارزشمند دیگران نسخه برداری میکردند . ایشان هم با پشتکار بسیار و همّتی والا از نسخه‌های نفیسی از آثار دیگران که در نزد اساتید خود می‌یافتند و هنوز طبع نشده بود ، نسخه برداری میکردند . و در همهٔ آنها دقّت ، زیبائی ، خوش خطّی ، یکدستی و امانت‌داری را در سطحی عالی رعایت می‌نمودند که به حق ، یادگاری ارزشمند در این زمینه از خود بجای گذاشته‌اند ؛ و به برخی از آنها در نوشته‌های خود اشاره نموده‌اند که به تفصیل در فصل هفتم بدان خواهیم پرداخت .

روشن بینی و اندیشهٔ سیاسی

با اینکه در آن دوران در دید ساده‌اندیشان و اغلب متدیّنین ، داشتن تفکّر سیاسی برای یک عالم دینی امری منفی تلقّی می شد و وی متّهم به بی سوادی یا بی‌تقوائی می‌گشت ، و پرداختن به سیاست مخالف علم و تقوی قلمداد می شد و بسیاری از عالمان در یک غفلت عمیق از جریانات سیاسی بسر می‌بردند و فرهنگ جدائی دین از سیاست درگستره‌ای وسیع همه جا را فراگرفته بود ؛ ولی عالمان دلسوز و متعهّد ، همچون سراسر تاریخ پر افتخار حیات عالمان دینی که مملوّ از فداکاری و ایثار در راه تحقّق سیاست الهیّه و پیاده شدن أحکام نورانی

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۳۵

اسلام است ، با شعار «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست» و «منشأ سیاست ما دیانت ماست»[1] در صحنه حاضر بودند و به مبارزهٔ بی‌امان علیه کفر و نفاق و جهل و تباهی ، و قطع أیادی شیطان از فکر و جان مردم ادامه میدادند .

معظّمٌ له نیز بخاطر نشو و نما در دامان پدری که علاوه بر علم و ورع ، مرد میدان جهاد و سیاست بود ، از همان آغاز با اندیشهٔ سیاسی اسلام آشنا بوده به شناخت جوّ سیاسی زمانه و سیاستهای شیطانی استعمار و نحوهٔ برنامه‌ریزی آنان در جهان اسلام و پیداکردن راه‌های مقابله با سیاست دشمنان دین مبادرت می‌نمود . حتّی در دوران طلبگی در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ قم هم از این قسمت غافل نبود ؛ در کنار تحصیل علم و معرفت و تزکیهٔ نفس و پرورش جان و خودسازی و تهذیب ، در ارتقاء سطح بینش سیاسی خود تلاش می‌نمود . خودشان بعنوان نمونه میفرمایند :

« اگر کسی می‌خواهد درست از تاریخ اینها (سلسلهٔ پهلوی) اطّلاع پیداکند اجمالاً، تاریخی دارد حسین مکّی بنام «تاریخ بیست سالهٔ ایران» در سه جلد ؛ آن وقتی که بنده در قم بودم این کتاب ممنوع بود ، تقریباً سه جلدش ۱۵۰۰ صفحه است . بنده آنرا از یکی از آقایان علماء : آیة الله حاج سیّد احمد زنجانی گرفتم و مطالعه کردم و به ایشان برگرداندم ولی بعد آنرا تهیّه کردم و الآن آنرا دارم ؛ که در آن طریق ورود کودتائی که نرمان انگلیسی بدست سیّد ضیاء و رضاخان کرد و همچنین عواقب آن و پایان دورهٔ احمد شاه و کیفیّت پیدایش پهلوی و رضاخان شرح داده شده ...»[2]

داشتن این نگرش سیاسی و دنبال نمودن تحقّق سیاست الهیّه در امّت

۱ـ از سخنرانی آیة الله شهید مدرّس در دورهٔ چهارم مجلس شورای ملّی

۲ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۲۸

اسلامی مطلب مهمّی بود که روح و جان ایشان را بخود مشغول داشت و نهایةً پس از بازگشت از نجف به طهران در میدان اندیشه و عمل خود را نشان داد ، که در استمرار خطّ سیر زندگی پر برکتشان بدان خواهیم پرداخت ، إن شآء الله .

« اساتید »

یکی از نکات دقیق تربیتی اسلام آنست که طالب علم و معرفت باید برای کسب علم و دانش در برابر استادی زانو به زمین بزند که نه تنها در رشتهٔ علمی خود کار آمد و خبیر باشد بلکه به لحاظ تربیتی و رفتاری نیز انسانی وارسته و خود ساخته باشد که دیدارش دل را زنده کند و انسان را بیاد خدا بیندازد ؛ تا آموزش از محضر او فقط انسان را به یک صندوق علمی صرف تبدیل نسازد بلکه آدمی پس از مدّتی شاگردی ، علم و عمل ، معرفت و تربیت ، دانش و بینش را یکجا فراگرفته باشد و جان خود را لبریز از هر دو عنصر بیابد . و این اصلی است اساسی ؛ چراکه نفوس نسبت به یکدیگر تأثیر و تأثّر دارند ، و نفس شاگرد از نفس استاد بر اساس عوامل مختلفی متأثّر میباشد .

و به همین جهت در تعالیم الهی بر این امر تأکید شده است . امام باقر علیه السّلام در ذیل آیهٔ شریفهٔ : **فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِ**[1] «باید انسان به غذایش نگاه کند» آنرا به «علم» تفسیر میفرمایند : عِلْمَهُ الَّذِی یَأْخُذُهُ ، مِمَّنْ یَأْخُذُهُ . «باید آدمی به علم خویش بنگرد که آنرا از چه کسی دریافت میکند .»[2]

و بر همین اساس غالباً در حوزه‌های علمیّه رسم بر این بوده که طالبان علم و دانش بیشتر بدنبال اساتیدی بوده‌اند که محفل گرمشان کانون پخش نور علم بوده و رفتارشان نمودار سیرهٔ صالحان ، و طبعاً استادانی اینچنین

۱ـ آیهٔ ۲٤ ، از سورهٔ ۸۰ : عبس

۲ـ «بحار الأنوار» ج ۲ ، ص ۹٦ ، به نقل از «اختصاص»

جاذبه‌های دو چندان و مجالس علمی گرم ، روح بخش و پرباری داشتند .

همچنین از نعمتهای بزرگ الهی که برای برخی از طالبان علم پیش می‌آید برخورد با اساتید وارسته و خودساخته‌ای است که در بُعد علم و عمل در اوج قرار دارند . حضرت آقا در طول حیات علمی خویش گرچه اساتید فراوانی را تجربه کرده‌اند ولی به لطف و مشیّت الهی در بین اساتید خود به گوهرهای تابناکی برخورد کرده‌اند که نه تنها استاد علمی ایشان گشته‌اند بلکه چراغ پر فروغی برای نشان دادن راه الهی و در مقاطعی مربّی سلوکی ایشان در پیمودن مسیر الهی گردیده‌اند ، که بررسی آثار ایشان گوشه‌هائی از این مهم را نشان میدهد .

معظّمٌ له در قم دروس سطوح متوسّطه را از اساتید بزرگواری همچون حضرات آیات و حجج إسلام : حاج سیّد عبدالجواد سدهی ، حاج شیخ عبدالحسین وکیلی ، حاج شیخ مرتضی حائری و ... فراگرفتند و در سطوح عالیه از محضر بزرگانی عالیقدر چون آیة الله بروجردی و آیة الله حجّت و آیة الله محقّق داماد بهره بردند و بیش از همه در آثارشان از علّامهٔ طباطبائی نام میبرند ، که با هم گوشه‌هائی را نگاه می‌کنیم :

علّامهٔ طباطبائی

گرچه حضرت آقا در طول زندگی ، از اساتید خود که به لطف الهی همه در درجات عالیه‌ای از علم و عمل بوده‌اند با تعظیم یاد نموده و به تمامی آنان به دیدهٔ احترام می‌نگریسته‌اند ، ولی راجع به علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف که استاد علوم ظاهریّه و باطنیّهٔ ایشان بوده‌اند به گونه‌ای دیگر سخن می‌گویند ؛ آنچنان که هر کسی با مراجعه به کتاب «مهر تابان» که بعنوان یادنامهٔ علّامهٔ طباطبائی نگاشته‌اند به خوبی به عمق رابطهٔ این شاگرد و استاد پی

می‌برد ؛ که به گوشه‌هائی از آن اشاره می‌کنیم .[۱]

سرآغاز آشنائی

٤ ... بنای این مدرسه (حجّتیّهٔ قم) کوچک بود و آیة الله حجّت چند هزار متر از زمین مجاور را تهیّه و در نظر داشتند مدرسه را توسعه دهند و بنای عظیمی که به سبک همان مدارس اسلامی میباشد و حاوی حجرات بسیار و مَدرس و مسجد وکتابخانه و سرداب و آب انبار و سائر مایحتاج طلّاب باشد به طرز صحیح و بهداشتی و با فضای بزرگ و روح‌افزا برای طلّاب بسازند .

هر چه مهندسین از طهران و غیر طهران آمدند و نقشه‌های متنوّع و مختلفی کشیدند مورد نظر آیة الله واقع نشد ، تا بالأخره شنیدیم سیّدی از تبریز آمده و نقشه‌ای کشیده است که مورد نظر و تصویب ایشان قرارگرفته است ؛ ما بسیار شائق و مترصّد بودیم که این سیّد را ببینیم .

و از طرفی نیز بسیار شائق بودیم که درس فلسفه بخوانیم .

... در همین احوال شنیدیم آن سیّدی که از تبریز آمده و نقشهٔ ساختمان را کشیده است بنام «قاضی» معروف و در ریاضیّات و فلسفه زبردست ، و نیز درس فلسفه‌ای در حوزه شروع کرده است .

اشتیاق ما برای دیدار و ملاقات با او زیاد شد و مترصّد بودیم به منزلش برویم و به بهانه‌ای از او دیدار کنیم . تا آنکه یکی از دوستان ما که در مدرسه رفت و آمد داشت و فعلاً از علمای رشت میباشد یک روز به حجره آمده و گفتند : آقای قاضی[۲] از زیارت مشهد برگشته بیا به دیدنش برویم . چون به منزل

۱ـ مطالب این قسمت تا ص ۱۲٦ که از کتاب «مهرتابان» نقل شده است از طبع دوّم ص ۱۲ تا ص ۲۰ میباشد .

۲ـ حضرت علّامهٔ طباطبائی در ابتدای ورودشان به قم به «قاضی» معروف بودند چون از سلسلهٔ سادات قاضی مشهور در آذربایجان هستند ، لیکن از نقطهٔ نظر آنکه ایشان ⇦

ایشان وارد شدیم دیدیم که این رجل معروف و مشهور همان سیّدی است که ما همه روزه در کوچه‌ها در بین راه او را میدیدیم و ابداً احتمال نمیدادیم که او از اهل علم باشد ، فضلاً از تبحّر در علوم . با عمامهٔ بسیار کوچک از کرباس آبی رنگ و تکمه‌های باز قبا و بدون جوراب ، با لباس کمتر از معمول در کوچه‌های قم تردّد داشت ؛ خانه نیز بسیار محقّر و ساده .

ما معانقه کردیم و نشستیم ، و گفتگو و سخن از اطراف و جوانب پیش آمد ، دیدیم : نه ؛ واقعاً این مرد جهانی است از علم و درایت و ادراک و فهم و برای ما خوب مشهود شد که :

هر آن کو ز دانش برد توشه‌ای جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

در همان مجلس شیفتگی و ارادت به ایشان یکباره اوج گرفت و تقاضا نمودیم یک درس خصوصی فلسفه برای ما بیان کنند که آزادنه بتوانیم در بین درس به بحث و گفتگو پرداخته ، و إشکالی در مطلب باقی نماند .

ایشان با کمال بزرگواری پذیرفتند . و چون از حضور ایشان بیرون آمدیم و به سائر دوستانی که بنا بود با آنها فلسفه بخوانیم رسیدیم ، گفتند : آقای قاضی چطور بود ؟ گفتم : در پاسخ شما باید همان رباعی را بخوانم که أبوالعلاء مَعَرّی نابینا دربارهٔ سیّد مرتضی گفت . در آنوقتی که از ملاقات سیّد به وطن بازگشته و از او دربارهٔ سیّد پرسیده بودند که او را چگونه یافتی ؟

یا سآئلی عنه لمّا جئتُ أسألُه ألا هو الرّجلُ العاری مِنَ العارِ

⇦ از سادات طباطبائی هستند خود ایشان ترجیح دادند که به «طباطبائی» معروف شوند .

و أخیراً برای حقیر چنین منکشف شده است که : شاید ایشان خواسته‌اند لقب قاضی منحصراً به یگانه استاد ارجمندشان مرحوم حاج سیّد علی آقا قاضی منحصر گردد و ایشان جهت تکریم و تجلیل از مقام استاد ، در شهرت و معروفیّت با وی شریک نباشند . (منه قدّس سرّه)

لو جِـئتَه لرأیتَ النّـاسَ فـی رجـلٍ و الدّهرَ فی ساعةٍ و الأرضَ فی دارِ

«ای پرسش کننده از احوالات و کیفیّات سیّد مرتضی آگاه باش که مـن چون به خدمتش رسیدم که از او سؤالهائی بنمایم او را دریافتم مردی که از انواع عار و ننگ و قذارت مبرّی و پاکیزه بود .

اگر تو به نزد او بروی هر آینه خواهی دید که تمام افراد بشر در یک مرد گرد آمده و تمام روزگار در یک ساعت و تمام بساط زمین در یک خانه جمع شده است .»

شروع تحصیلات و تعمیق روابط

ع ... باری ایشان درس فلسفه را برای ما در مدرس مدرسه شروع کردند ، و با آنکه بنا بود خصوصی باشد طلّاب مطّلع شدند و در روز اوّل قریب یک صد نفر مدرس را پر کردند و ایشان درس را شروع کردند .

در عین حالی که در بین درس نیز بقدر کافی بحث وگفتگو به عمل می‌آمد ولیکن بعلّت تراکم جمعیّت صلاح نبود که اشکالات و ایرادات از سطح معمولی درس بالا رود ، بنابراین برای روشن شدن بعضی از مطالب پیوسته مـا پس از خاتمهٔ درس تا در منزل به همراه ایشان میرفتیم و در راه همواره گفتگو بود .»

از آنجا که علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف به جدّیّت و استعداد و هوش و پشتکار حضرت آقا واقف گشته بودند نه تنها برای اجابت دعوت وی درس فلسفه خصوصی راه انداخته و به سؤالاتشان توجّه می‌نمودند بلکه بسیار دقیق و پر حوصله و با پی‌گیری خاص هر روز به حجرهٔ او سر می‌زدند و باب مراودات علمی را مفتوح میداشتند ، و زمینهٔ معارف قرآنی و مباحث تربیتی و عملی را آماده می‌ساختند . در این باره میفرمایند :

ع عشق و علاقهٔ ما به ایشان زیاد شد . و چون مردی ساده و بزرگوار و خلیق و با حیا و بی‌آلایش بودند عیناً مانند یک برادر مهربان و رفیق شفیق با ما

رفتار میکردند ؛ عصرها در حجره می‌آمدند و هر روز یکی دو ساعت را علاوه بر درس رسمی برای ما گفتگوهائی از قرآن مجید و معارف إلهیّه داشتند .

علاوه بر درس فلسفه ، یک دوره از هیئت قدیم را برای ما درس دادند .[1] و درس تفسیر را نیز برای ما شروع کردند . وگهگاهی از حالات بزرگان و اولیاء خدا و مکتب‌های عرفانی برای ما بیاناتی داشتند . بالأخص از استاد نجف خود در معارف الهیّه و اخلاق ، مرحوم سیّد العارفین و سند المتألّهین آیة الله الوحید آقای **حاج میرزا علی آقای قاضی** رضوان الله علیه برای ما بیان مفصّلی داشتند که بسیار برای ما دلنشین و دلپسند بود .

و مجالس ما با ایشان علاوه بر اوقات دروس رسمی در شبانه روز گاهی به دو و سه ساعت می‌رسید .

٤ ... شیفتگی و عشق و علاقهٔ ما به حضرت ایشان به حدّی رسید که برای انس و ملاقات بیشتر و استفاده و استفاضهٔ افزون‌تر حجرهٔ مدرسه را ترک نموده و در قُرب منزل ایشان اطاقی اجاره کردیم و بدانجا منتقل شدیم ؛ و بطور مدام و مستمر یکی دو ساعت به غروب مانده و بعضی از اوقات تا پاسی از شب

۱ـ صدیق ارجمند جناب حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمّد علی آیة الله زاده میلانی گفتند : روزی ما در معیّت پدرم و عموهایم یک درشکه از تبریز برای دهی که علّامه در آن سکونت داشت ـ شاد آباد یا غیر آن ـ گرفته سوار شده و می‌رفتیم ، و قبلاً عموهایم با پدرم سخنی از قبله به میان آورده بودند و هنوز قبله‌نمای رزم‌آرا به میان نیامده بود . در بین راه که در درشکه می‌رفتیم عموهایم به پدرم گفتند : این شخص مگر چه شخصیّتی است که شما با درشکه از تبریز بسوی او و به آن ده میروید ؟ پدرم گفت : همان کسی که در حلّ این مسأله (قبله که قبلاً مورد سخن بوده است) استاد و فرید است .

و در غالب از موارد و اوقات مرحوم پدرم می‌گفت : علّامهٔ طباطبائی علومی دارد که ما نداریم . و منظور پدرم از آن علوم ، علوم باطنی و غیبی بوده است . (منه قدّس سرّه)

گذشته ایشان برای ما از مواعظ اخلاقی و عرفانی بیاناتی داشتند . و در فصل بهار در باغ قلعه که در قُرب منزل بود می‌آمدند و برای ما و یکی دو نفر از رفقای دیگر از سیره و روش فلاسفهٔ الهیّهٔ اسلامیّه ، و از مسلک علمای اخلاق ، و سیر و سلوک عرفای عالیقدر بالأخصّ از احوال مرحوم آخوند ملّاحسینقلی همدانی و شاگردان مبرّزش چون آقا سیّد احمد کربلائی طهرانی و آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی و آقای حاج شیخ محمّد بهاری و آقای سیّد محمّد سعید حَبّوبی ، و از سیره و روش مرحوم سیّد ابن طاووس و بحر العلوم و استاد خود مرحوم قاضی رضوان الله علیهم أجمعین بطور مشروح بیاناتی داشتند که راهگشای ما در معارف إلهیّه بود .

تحصیل عرفان اسلامی

حضرت آقا وقتی وجود نازنین علّامهٔ طباطبائی راکشف کردند لحظه‌ای از او جدا نشدند و از فیوضات علوم ظاهری و باطنی بی‌کران او بهره بردند . و علّامه نیز که تلمیذی چنین مستعدّ و قابل یافته بودند از هیچ همراهی دریغ نمی‌فرمودند ؛ و حکمت و عرفان و تفسیر و اخلاق و غیرها را برایشان تدریس می‌نمودند :

٤ باری تا سنهٔ یکهزار و سیصد و هفتاد و یک که به نجف اشرف برای ادامهٔ تحصیل و استفاده از مدینهٔ علم حضرت مولی الموالی أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشرّف شدیم پیوسته ذکر و فکرمان علاوه بر دروس رسمیّهٔ حوزه از فقه و اصول ، استفاده از محضر پر برکت ایشان بود ؛ چه از نقطهٔ نظر فلسفه و چه اخلاق و عرفان و چه تفسیر قرآن کریم که به سبک بدیعی بیان می‌نمودند .

و در این مدّت از ایشان تقاضا نمودیم که «شرح فصوص» قیصری و «شرح منازل السّآئرین» ملّا عبدالرّزّاق کاشانی را به ما درس دهند ، و ایشان نیز پیوسته وعده میدادند ولی بجای آنها همیشه از آیات قرآن و شرح و بسط در

پیرامون آن سخن به میان می‌آمد ، تا بالأخره ما دانستیم که علاقهٔ زیادی به تدریس آنها ندارند .

ولی یک دورهٔ تمام از سیر و سلوک بیان کردند که بر نهج و سبک «رسالهٔ منسوب به آیة الله علّامهٔ بحرالعلوم» بود و برای ما بسیار جالب و دلنشین بود . و نیز در ایّام تعطیل برای طلّاب خصوصی که تعداد آنان بین ده تا پانزده نفر بود ، مکاتبات آیتین و عَلَمَین: سیّد العرفاء الإلهیّین سیّد أحمد کربلائی و شیخ الفقهاء الرّبّانیّین حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی کمپانی رضوان الله علیهما را بیان میفرمودند ، و پس از تنقیح بحث ، نظریّهٔ خود را مفصّلاً بیان میکردند .

به لطف الهی و بر اثر توجّه و اهتمام حضرت آقا محصول جلسات عرفانی و تربیتی علّامهٔ طباطبائی از دست نرفت ، و ایشان مطالب استاد را دقیق وگویا ثبت می‌نمودند و همچون گوهری گرانبها از آن حراست کرده و در مواقع لازم مطالعه نموده و بهره‌ها میبردند تا سرانجام بر اساس عنایات الهیّه و امداد روح شهید آیة الله مطهّری رضوان الله تعالی علیه که سابقهٔ ممتدّ رفاقت و مراوده را داشتند ، به مناسبت سالگرد شهادت وی آن یادداشتها به طبع رسیده و به نام «رسالهٔ لُبّ اللُباب ، در سیر و سلوک اُولی الألباب» در دسترس طالبان حق و پویندگان سُبل سلام قرارگرفت . ایشان در مقدّمهٔ این کتاب می‌نویسند :

E اصل این رساله ، اُسّ و مُخّ اوّلین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی است که حضرت استادگرامی ما علّامهٔ طباطبائی روحی فداه در سالهای یکهزار و سیصد و شصت و هشت و شصت و نه هجریّهٔ قمریّه در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ قم برای بعضی از طلّاب بیان فرموده و این حقیر به عنوان تقریرات درس به رشتهٔ تحریر درآورده بودم ، و قرائت و مرور به آن را در اوقات قبض وکدورت و خستگی موجب تنویر روح و تلطیف جان خود میدانستم . اینک یک دوره بر آن مرور نموده با تنقیحات و اضافاتی مهیّا ، و پاداش و ثواب آن را به روح

فقید سعید مطهّری ـ أعلی الله مقامَه الشّریف ـ اهداء میکنم .»[۱]

همچنین تدریس مکاتبات عَلمین (مرحوم آیة الله حاج سیّد أحمد کربلائی و مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی کمپانی) که پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها برقرار بود ، به همّت والای آقا ، به همراه «تذییلات و مُحاکمات» علّامهٔ طباطبائی و تکمیل مباحث باقیمانده توسّط خود ایشان به نام «تذییلات» ، در اثری بسیار گرانبها به نام «توحید علمی و عینی» طبع و منتشر گردید .

در مقدّمهٔ این کتاب آورده‌اند :

« ... چون در این مکاتیبی که بین دو علمین : حضرت سیّد و حضرت شیخ ردّ و بدل شده است ، بسیاری از مطالب عالیه و نفیسه آورده شده است که هم حفظ آنها دارای اهمّیّت است و هم فهمیدن آنها نیز از عظمتی برخوردار است ، زیرا قابل فهم همه نیست و بلکه علمای وارد در فنّ حکمت و فلسفهٔ الهیّه باید از آن بهره گیرند و ارباب شهود و ولایت باید از آن متمتّع گردند ، فلهذا استاد گرامی ما حضرت علّامهٔ بی‌بدیل آیة الحقّ و نمونهٔ بارز عقل و فهم و حکمت و عرفان در همان ایّامی که این حقیر در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّه قم ـ صانَها اللهُ عن الحَدَثان ـ تحصیل میکردم ، در روزهای پنجشنبه و جمعه که تعطیل بود برای بعضی از شاگردان خود تدریس میفرمودند ، که الحقّ درس‌های عالی و فراموش نشدنی بود .

حضرت علّامه رضوان الله علیه بنا گذاشتند که آراء و نظریّات خود را مرقوم فرمایند ، و در پایان هر مکتوبی آنچه به خاطر مبارک خطور نموده است را به عنوان تذییلات و محاکمات بنویسند تا نفع آن عام باشد ، و للّه الحمد و له الشّکر موفّق آمدند تا شش تذییل : سه تا بر مکاتیب حضرت شیخ و سه تا بر

۱ـ «لبّ اللُباب در سیر و سلوک اُولی الألباب» ص ۱۸

مکاتیب حضرت سیّد مرقوم نمایند .

در این حال تعطیلی تابستان پیش آمد و حقیر هم برای ادامهٔ تحصیلات به نجف اشرف : آستانهٔ مبارکهٔ مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه أفضل صلوات المصلّین مشرّف شدم ، و ایشان هم در سال جدید تحصیلی مجال ننمودند که در ایّام تعطیل دنبالهٔ دروس و کتابت بقیّهٔ سلسله مکاتیب را ادامه دهند ، و بنابراین در تذییلات به همین مقدار اکتفا شد .

حقیر پس از مراجعت از نجف اشرف تا تقریباً زمان رحلت ایشان چندین بار با حضرت ایشان دربارهٔ اتمام تذییلات به قلم مبارکشان گفتگو و تقاضا داشتم ، و اهمّیّت آن را که خودشان نیز قبل از بنده و بیش از بنده واقف بودند ، متذکّر می‌شدم و ایشان هم وعده میفرمودند ، ولیکن چون نیاز به فراغت و مجال واسعی داشت و حضرت ایشان اهتمام شدید به اتمام دورهٔ تفسیر «المیزان» داشتند فلهذا تمنّای حقیر صورت عمل نپوشید تا ایشان به صورت ظاهر لباس تن را خلع و به خلعت بقاء مخلّع شدند ، رحمة الله علیه و رضوانه .

چون حضرت استاد علّامه نَفَعَنا الله مِن تُرابِ مرقده الشّریف از این سرای اعتبار و مجاز به عالم خلود و بقاء ارتحال نمودند ، بعضی از دوستان از حقیر خواستند تا تذییلات را دنبال کنم و با مقدّمه و تعلیقه‌ای ، این مکاتیب نفیسه را در اختیار أنظار افکار عالی قرار دهم تا شاید خداوند از برکت انفاس قدسیّهٔ سابقین ، لاحقین را به سر منزل مقصود برساند و از زلال معین چشمهٔ علم و ینبوع حکمت سیراب کند .

حقیر فقیر نیز دریغ ننمودم ؛ و لیکن بواسطهٔ تراکم مشاغل و شواغل علمی و بالأخص برای اتمام دوره و سلسلهٔ معارف و علوم اسلام که مجال را ضیق کرده بود ، وعده را به وقت تمکّن و زمان فرصت دادم .

للّه الحمد و له المنّة اینک که در تحت رعایت حضرت ثامن الحجج :

علیّ بن موسی الرّضا علیه و علی آبآئه آلاف من التّحیّة و السّلام در شهر مقدّس مشهد قسمت «معادشناسی» و «امام شناسی» به پایان رسیده است و هنوز مشغول به نوشتن دورهٔ «الله شناسی» نشده‌ام ، در این فَترتْ موقع را مغتنم شمرده و حفظًا لأدآء حقّهم العظیم بدین سطور مبادرت کرده و توفیق و تسدید را از حضرت منّان مسألت دارم . و ما تَوفیقی إلّا بالله ، عَلیه تَوکَّلتُ و إلیه اُنیب .»[۱]

تأثیر پذیری علمی و عملی

علّامهٔ طباطبائی رضوان الله تعالی علیه در میدان علم قهرمانی کم نظیر بود ، و نه تنها در علوم اسلامی چون فقه و اصول و تاریخ و تفسیر و روایت و رجال و فلسفه و عرفان و کلام ، متخصّص و صاحب نظر بود بلکه در صحنهٔ عمل و سیر و سلوک إلی الله و مراقبه و تهذیب نفس و تزکیهٔ روح و عرفان عملی نیز استاد دیده و راه پیموده و متخلّق به آداب دینی و مؤدّب به ادب الهی بود . آنگونه که دیدارش انسان را بیاد خدا می‌انداخت و هر کسی را شیفتهٔ خود می‌ساخت . و از اینرو بود که آقا به ایشان به چشم دگری می‌نگریستند و رفتار و کردارشان را بدّقت زیر نظر داشتند و از آن سرمشق می‌گرفتند . جلواتی از این معنی را در گفتارشان می‌بینیم :

«باری ، عظمت و ابّهت و سکینه و وقار در وجود ایشان استقرار یافته و دریای علم و دانش چون چشمهٔ جوشان فوران میکرد و پاسخ سؤالها را آرام آرام میدادند و اگر چه بحث و گستاخی ما در بعضی از أحیان بحدّ اعلا می‌رسید ، أبداً أبداً ایشان از آن خطّ مشی خود خارج نمی‌شدند و حتّی برای یک دفعه تُن صدا از همان صدای معمولی بلندتر نمی‌شد ! و آن ادب و متانت و وقار و عظمت پیوسته بجای خود بود و جام صبر و تحمّل لبریز نمی‌گشت.»

۱ـ «توحید عینی و علمی» ص ۱۵ و ۱٦

٤ ... باری ، حضرت علّامه آیتی بود عظیم ؛ نه تنها از نقطهٔ نظر فلسفه و احاطهٔ به تفسیر قرآن کریم و نه تنها از نقطهٔ نظر فهم أحادیث و پی بردن به حاقّ معنی و مراد (چه از روایات اصولیّه و چه از روایات فروعیّه) و نه تنها از نقطهٔ نظر جامعیّت ایشان در سائر علوم و احاطهٔ به عقل و نقل ، بلکه از نقطهٔ نظر توحید و معارف الهیّه و واردت قلبیّه و مکاشفات توحیدیّه و مشاهدات الهیّهٔ قدسیّه و مقام تمکین و استقرار جلوات ذاتیّه در تمام عوالم و زوایای نفس .

هر کس با ایشان می‌نشست و زبان خاموش و سکوت مطلق ایشان را می‌نگریست ، می‌پنداشت که این مرد در مُفکّره خود هیچ ندارد ، ولی چنان مستغرق انوار الهیّه و مشاهدات غیبیّهٔ ملکوتیّه بودند که مجال تنازل پیدا نمی‌کردند .

و عجیب جامعیّت ایشان بود بین تحمّل آن کوههای أسرار و بین حفظ ظاهر در مقام کثرت و اعطاء حقّ عوالم و ذَوی الحقوق ، از تدریس و تربیت طلّاب و محصّلین و دفاع از حریم دین و سنّت الهیّه و قوانین مقدّس اسلام و سنگر ولایت کلّیّهٔ الهیّه .

آیة الله علّامهٔ طباطبائی گذشته از جامعیّت در علوم ، جامع بین علم و عمل بود . آنهم عملی که از تراوشات نفسانیّه صورت گیرد و بر اساس طهارت سرّ تحقّق پذیرد . جامع بین علوم و کمالات فکریّه و بین وجدانیّات و أذواق قلبیّه و بین کمالات عملیّه و بدنیّه بود . یعنی مرد حقّی بود که شراشر وجودش به حق متحقّق بود .»

حضرت آقا پس از این بیان که نمایانگر علّت جذب ایشان به علّامه است به بیان تشریحی ابعاد علمی و عملی استاد خود مرحوم علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف می‌پردازند . و در جائی دیگر تأثیر گذاری شخصیّت

کم نظیر ایشان بر زندگی خود را در یک جملهٔ کوتاه و رسا چنین بیان می‌کنند :

ع حقّاً اگر ما به چنین مردی برخورد نکرده بودیم خسر الدّنیا و الآخرة دستمان از همه چیز خالی بود . فللّه الحمد و له المنّة.»

و در جای دیگر روشن و صریح میفرمایند :

ع من چه گویم دربارهٔ کسی که عمرم و حیاتم و نفسم با اوست . من اگر خداشناس باشم یا پیغمبر شناس و یا امام شناس ، همهٔ اینها به برکت رحمت و لطف اوست . یعنی از وقتی که خداوند او را به ما عنایت کرد همه چیز را مرحمت کرد.»[۱]

و در مورد روش صحیح تربیت علمی عملی استاد خود میفرمایند :

ع او همه چیز بود ، بلند بود وکوتاه بود ؛ در عین بلندی کوتاه ، و در عین اوج و صعود ، در حضیض و نزول . با ما طلبه‌های عجول وگستاخ نرم و ملایم ، مانند پدر بلند قامتی که خم می‌شود و دست کودک را می‌گیرد و پا بپای او راه می‌رود ، استاد با ما چنین میکرد . او با ما مماشات می‌نمود و با هر کدام از ما طبق ذوق و سلیقه و اختلاف شدّت و حِدّت و تندی وکندی او راه میرفت و تربیت می‌نمود .

و با آنکه أسرار الهیّه در دل تابناک او موج میزد سیمائی بشّاش وگشاده و وارفته و زبانی خموش ، و صدائی آرام داشت . و پیوسته به حال تفکّر بود و گاهگاهی لبخند لطیف بر لبها داشت .»[۲]

ع آنقدر متواضع و مؤدّب ، و در حفظ آداب سعی بلیغ داشت که من کراراً خدمتشان عرض کردم : آخر این درجه از ادبِ شما و ملاحظاتِ شما ما را بی‌ادب می‌کند ! شما را بخدا فکری به حال ما کنید !»[۳]

---

۱ و ۲ و ۳ـ «مهرتابان» ص ۷۹ تا ص ۸۱

استمرار ارتباط در طول زندگی

آشنائی افراد با یکدیگر بر اساس معیارهای مختلف و قابلیّت طرفین آغاز شده و استمرار پیدا میکند . بعضی آشنائی‌ها زودگذر و چند روزه یا چند ماهه هستند ولی برخی دیگر مدّت زمان بیشتری استمرار می‌یابند وگاهی تا آخر عمر پایدار می‌مانند و میدان تأثیر و تأثّر طرفین بر یکدیگر همچنان باز است .

حضرت آقا از روزی که قدم به حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ قم نهادند و با مرحوم علّامهٔ طباطبائی آشناگشتند و او را مرد میدان علم و عمل و بحر موّاج معرفت و مخزن أسرار الهیّه یافتند ، دل درگرو محبّت و سر بر آستان تربیتشان گذاردند و روز به روز ، به آن کانون مهر و صفا نزدیکتر شدند . از خرمن پر فیض علم و ادبش بهره‌ها بردند و باگذر ایّام نه تنها این روابط سرد و بی روح نگشت بلکه تشدید و تقویت گردید ، و نه تنها تمام دورهٔ قم که تمام طول عمر را زیر پوشش گرفت ، و در دوران نجف با آن همه شواغل علمی و عملی ، و دوران طهران و آن همه مسؤولیّتهای خطیر ، و دوران مشهد و آن همه تلاش پی‌گیر در راستای تدوین آثار ؛ همچنان آن ارتباط روحی عمیق بین استاد و شاگرد که بر اساس عشق الهی وفضائل علمی و سلوک عملی پایه‌گذاری شده بود استمرار داشت .

شاگرد سراپا شوق و ادب و استضائه از محضر استاد بود ، و استاد نیز توجّهی شایسته به این شاگرد مستعدّ و لایق معطوف و مبذول میداشت .

از این رو شخصیّت مرحوم علّامه در طول زندگی حضرت آقا مطرح و تأثیر گذار است و در تمامی آثار ایشان خود را نشان میدهد . در تمامی کتابهایشان مکرّراً مطالبی را از استاد خود نقل می‌کنند و عکسشان جزء معدود عکس‌هائی است که بر دیوار کتابخانهٔ خود نگهداری می‌نمودند . به گوشه‌هائی از این ارتباط در طول مدّت حیات آقا از زبان خودشان اشاره می‌کنیم :

٤ ... از قریب چهل سال پیش تا بحال دیده نشد که ایشان در مجلس به

متّکا و بالش تکیه زنند . بلکه پیوسته در مقابل واردین ، مؤدّب قدری جلوتر از دیوار و زیر دست میهمانِ وارد می‌نشستند .

من شاگرد ایشان بودم و بسیار به منزل ایشان میرفتم و به مراعات ادب میخواستم پائین‌تر از ایشان بنشینم ، أبداً ممکن نبود ؛ ایشان برمی‌خاستند و میفرمودند : بنابراین ما باید در درگاه بنشینیم یا خارج از اطاق بنشینیم...»[۱]

٤ علّامهٔ طباطبائی که رضوان خدا بر او باد ، برای مخلِصین از شاگردان و ارادتمندان خود ملجأ و پناهی بود که در حوادث روزگار بدو روی می‌آوردند ، و او چون چراغ تابان روشنگر راه و مبیِّن خطرات و مفرِّق حق از باطل بود ، و در کشف مسائل علمیّه و رفع مجهولات دستگیر و راهنما بود .

این حقیر نه تنها در همان ایّامی که در قم مشغول تحصیل بودم از کانون فیض و علمش بهره‌مند می‌شدم و تا سر حدیّ که خود را بنده و خانه‌زاد میدانستم ، بلکه پس از تشرّف به نجف اشرف نیز پیوسته باب مراسلات مفتوح بود و نامه‌های جذّاب ، روشنگر راه بود .»[۲]

ارتباط با مرحوم علّامه در نجف أشرف

ارتباط تربیتی و علمی استاد و تلمیذ پس از هجرت حضرت آقا به نجف اشرف ـ که با مشورت و نظر خود استاد انجام شد و إن شآء الله ذکر آن خواهد آمد ـ در قالب نامه‌هائی از طرفین همچنان استمرار داشت که از خلال این نامه‌ها اوج روابط مهر و محبّت از دو طرف و عنایت و اهتمام حضرت علّامه رحمة الله علیه به تربیت حضرت آقا به خوبی روشن می‌شود .

در یکی از نامه‌ها که علّامهٔ طباطبائی قدّس سرّه آنرا در چهاردهم ربیع الثّانی ۱۳۷۱ (یعنی اوائل ورود حضرت آقا به نجف اشرف) برای

---

۱ و ۲ـ «مهرتابان» ص ۸۱ و ۸۲ ، و ص ۱۰٦ و ۱۰۷

ایشان ارسال داشته‌اند آمده است :

۱۴ ربیع الثانی ۷۱

ع

عرضی بارک بیرنگ اسدالله دارم در جهو سود و تزیین شخصیت و موفقیت بوده

و عدلی نداشته و غرق الطاف بی‌پایان و عنایتهای شایان حق سبحان و تمتع

تربیت صاحب و مدیت مطلقه علیه آنحضرت اسلام بوده و از نعمت حضور و محظوظ باشید

خدای تعالی بر توسعه شریفه حاکیه از تفقد و مهر آوری خداوندی تربیت گردیده و تفخر شدم

کمالات طبعی بنده خدا نیز بر تقید این مدت نزد حضرت گردیده ولی با وجود

خدا نیز قلب تان هم قاعدةً باید شهادت بدهد ایکاه صورت پر مهر خداوندی

فراموش بنده نگردد و مولد آنکه بر ضوء آن عرش بنیان حضرت دیده بود

شد بنده همگونه راه‌ی بحضرت خداوندی نه در مقام شود و نه کسب تصور نمیدادم

بهره‌ای و اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است اگرچه راه تقرب جسمانی

ندارم و لکن باز با این وسیله بر از سرائی و توصیه که خود ادا میدهم

اسدالله داشته و صفیت هوای آنجا بر وفق مزاج خود و خانواده

بوده و از این جهت گرفتاری و دلتنگی نداشته باشید

۱ — همیشه موضوع مسکن و خوراک را خیلی اهمیت داده و البته هم غفلت نکنید

۲ — از درسها درسی را موافق ذوق و سلیقه تان می باشد انتخاب کنید

اگرچه اکثر کتب ها از حیث اهمیت و شهرت مقتبس بوده باشد و اگر با چند

نوشته مکمل است یکی از درسهای بخوانید حاضر شده و دیگر تا درس تحقیقی داشته

باشید بیشتر از سه درس هم مجوز ندارد

۴ — با بعضی از دانشمندان مهذب و مردان خدا نیز رابطه داشته باشید

درس و تهیه غذا شیوه ای است که از جاده پرت بیفتید مدیر و تیر نخورید

و در این باب نوبت از مباحث علم ها بکلی بگیرید و از با تجربه گان

مرحوم حاج میرزا علی آقا زاده ها بسیار تحقیق رابطه داشته باشید

و البته کتابهای از آقا زاده هم یاد آوری کرده از حدیث شریفه سوم کتاب

بهره ها را خیلی نخوانید است و غرق نفسید تقدیر شرر رسد زید و البته این

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته محمد حسین طباطبائی

رفقا عرض سلام دارند خدمت رفقا عرض سلام دارم

٤ هو

به عرض مبارک میرساند : امیدوارم که وجود مسعودْ قرین عافیت و موفّقیّت بوده و ملالی نداشته ، و غرق ألطاف بی‌پایان و عنایتهای شایان حقّ سبحان ، و تحت تربیت صاحب ولایت مطلقه علیه أفضلُ السّلام بوده ، و از نعمت جوار محظوظ میباشید .

چندی قبل مرقومهٔ شریفه حاکیه از تفقّد و یاد آوری جنابعالی زیارت گردیده و مفتخر شدم ؛ کسالت طبعی بنده چنانچه مسبوقید این مدّت مزید خجلت گردیده ولی با اینهمه چنانچه قلبتان هم قاعدةً باید شهادت بدهد هیچگاه صورت پر مهر جنابعالی فراموش بنده نمیشود .

و لولا اینکه موضوع آستانِ عرش بنیانِ حضرت أمیر علیه السّلام بود ، بنده هیچگونه رأی به مسافرت جنابعالی نه در مقام شور و نه بحسب تصوّر نمیدادم . به هر حال و اجمالاً ، دل بنده پیوسته پیش شما است اگر چه راهی به قرب جسمانی ندارم . اینک باز با این وسیله به راز سرائی و توصیه‌های خود إدامه میدهم . امیدوارم إن شاء الله وضعیّت هوای آنجا موافق مزاج خود و خانوادهٔ گرامی‌تان بوده و از این جهة گرفتاری و ابتلا نداشته باشید .

۱ـ پیوسته موضوع مسکن و خوراک را خیلی اهمّیّت داده و البتّه هیچ غفلت نکنید .

۲ـ از درسها درسی که موافق ذوق و سلیقهٔتان میباشد اختیار فرمائید ، اگرچه استاد بحسب ظاهر از حیث ابّهت و شهرت عقب‌تر بوده باشد . و اگر ناچار شوید ممکن است به یکی از درسهای با عنوان حاضر شده و یکی دو تا درس حقیقی داشته باشید . بیشتر از سه درس هم مجوّز ندارد .

۳ـ با بعضی از اشخاص مهذّب و مردان خدا نیز رابطه داشته باشید . درس و تحصیل بی خدا مثل راهی است که از جادّه پرت بیفتد ؛ لا یزیدُ السَّیرُ

فیه إلّا بُعدًا . [حرکت در آن جز دوری چیزی نمی‌افزاید .]

و درین باب خوبست از آقایان عظام با آقای گلپایگانی ، و از باقیماندگان مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی (رحمة الله علیه) با آقای آقا شیخ عبّاس قوچانی رابطه داشته باشید . و البتّه گاهگاهی از ارادتمند هم یادآوری کرده از حالات شریفه مسبوقم فرمائید .

به هر حال آخرین سخن ما اینست که : غرق نعمتید قدرش را بدانید ؛ والله المُعین .

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته ـ محمّد حسین طباطبائی

رفقا عموماً سلام دارند ، خدمت رفقا عموماً سلام داریم .»

حضرت آقا در کتاب «مهرتابان» به نمونه‌ای از ارتباط خود با مرحوم علّامه اشاره میفرمایند :

« علّامهٔ طباطبائی پس از تدریس یک دوره فلسفه در قم از «أسفار أربعه» مرحوم صدر المتألّهین قدّس سرّه ، در صدد بر آمدند بین فلسفهٔ شرق و فلسفهٔ غرب را تطبیق و توفیق دهند . و معتقد بودند که بحث‌ها اگر بر پایهٔ برهان و شکل‌های قیاسات صحیحه پایه گذاری شود محال است دو نتیجهٔ مختلف دهد ، در هر مکتبی که بخواهد بوده باشد ؛ و بنابراین باید بدنبال سرّ اختلاف فلسفهٔ شرق و غرب رفت و مواضع ضعف را روشن ساخت ...

برای این منظور جلساتی در شب‌های تعطیل پنجشنبه و جمعه دائر نمودند که چند نفر از طلّاب که بعضی از آنها نیز آشنائی با علوم جدیده داشتند در آن شرکت داشتند ، و به حقیر نیز امر فرمودند که در آن جلسات حضور داشته باشم . این جلسات مدّتی طول کشید و نتیجهٔ بحث در مجموعه‌ای بنام «متافیزیك» بنا بود منتشر گردد که این حقیر

به نجف اشرف مشرّف شدم و آن جلسه کار خود را ادامه می‌داد . و بعداً نیز بعضی از دوستان با کمال علم و ادب چون مرحوم حاج شیخ مرتضی مطهّری رحمة الله علیه بدان پیوستند و بالنّتیجه کتابی بسیار نافع که حلّ بسیاری از مسائل خلافی را می‌نمود و جلوی مغالطات بسیاری از فرنگی مآبان را میگرفت تنظیم و بنام «اصول فلسفه و روش رئالیسم» آماده ، و جلد اوّل و دوّم را با پاورقی‌های مفید و آموزندهٔ آن شهید مغفور طبع ، و خود حضرت استادِ مؤلّف ، برای حقیر به نجف اشرف ارسال فرمودند .»[1]

ارتباط با مرحوم علّامه در طهران

معظّمٌ له پس از بازگشت از نجف به طهران و انجام وظیفه در زمینه‌های مختلف و خطیر که بطور مفصّل از آن سخن خواهیم گفت ، همچنان ارتباط با علّامهٔ طباطبائی را حفظ نمودند[2] و در مواقع تشرّف به قم و تشریف فرمائی مرحوم علّامه به طهران از محضرشان مکرّراً استفاده می‌نمودند و باب مراسلات بین این دو بزرگوار باز بود که نامه‌های متعددّی از مرحوم علّامه طباطبائی به حضرت آقا در این دوره باقی مانده است .

حضرت آقا خود در این باره می‌فرمایند :

« پس از مراجعت از نجف (به طهران) تا بحال وقتی نشد که خود را بی‌نیاز از تعلیم و محضر پر فیضش ببینم . در هر مجلسی که خدمتشان می‌رسیدم آنقدر افاضهٔ رحمت و علم و دانش بود و آنقدر سرشار از حال و وجد و سرور و توحید بود که از شدّت حقارت در خود احساس شرمندگی مینمودم .

۱ـ «مهرتابان» ص ٦١ و ٦٢

۲ـ نمونه‌ای از این ارتباط در فصل هشتم ، سفرهای علمی تحقیقی ، آمده است .

و معمولاً هر دو هفته یکبار به قم شرفیاب می شدم و ساعات زیارت و ملاقات با ایشان برای من بسیار ارزنده بود .»[۱]

ارتباط با مرحوم علّامه در مشهد مقدّس

حضرت آقا پس از سالها جانفشانی در راه دین و تربیت انسانهای مستعدّ و تحمّل سختی‌های فراوان و بجا گذاردن آثاری پر برکت در طهران به مشهد مقدّس هجرت می‌کنند ؛ و در این دوران نیز روابط با استاد همچنان گرم و صمیمی پا برجاست و رفت و آمدها برقرار ، که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم :

« از همان زمان طلبگی ما در قم که من زیاد به منزلشان می‌رفتم ، هیچگاه نشد که بگذارند ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم و این غصّه در دل مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده‌ایم ؛ و از آن زمان تا بحال ، مطلب از این قرار بوده است . تا در ماه شعبان امسال (یعنی آخرین ماه شعبانی که گذشته است و آن در ۱٤۰۱ هجریّهٔ قمریّه میباشد)[۲] که به مشهد مشرّف شدند و در منزل ما وارد شدند ، ما اطاق ایشان را در کتابخانه قرار دادیم تا با مطالعهٔ هر کتابی که بخواهند روبرو باشند . تا موقع نماز مغرب شد . من سجّاده برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود پهن کردم و از اطاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند و سپس من داخل اطاق شوم و به جماعت اقامه شده اقتدا کنم ؛ چون میدانستم که اگر در اطاق باشم ایشان حاضر برای امامت نخواهند شد .

۱ـ «مهرتابان» ص ۱۰۷

۲ـ با توجّه به اینکه رحلت مرحوم علّامه در هیجده محرّم ۱٤۰۲ می‌باشد این واقعه مربوط به حدود پنج ماه مانده به آخر عمر پر برکت ایشان است .

قریب یک ربع ساعت از مغرب گذشت . صدائی آمد ، و آن رفیق همراه مرا صدا زد ، چون آمدم گفت : ایشان همینطور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانند .

عرض کردم : من اقتدا میکنم !گفتند : ما مقتدی هستیم !

عرض کردم : استدعا میکنم بفرمائید نماز خودتان را بخوانید .

فرمودند : ما این استدعا را داریم .

عرض کردم : چهل سال است از شما تقاضا نموده‌ام که یک نماز با شما بخوانم تا حال نشده است ، قبول بفرمائید .

با تبسّم ملیحی فرمودند : یکسال هم روی آن چهل سال .

و حقّاً من در خود توان آن نمیدیدم که بر ایشان مقدّم شده و نماز بخوانم و ایشان به من اقتدا کنند ، و حال شرم و خجالت شدیدی به من رخ داده بود .

بالأخره دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و به هیچ وجه من الوجوه تنازل نمی‌کنند ، من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست خلاف کنم و به اطاق دیگر بروم و فُرادی نماز بخوانم .

عرض کردم : من بنده و مطیع شما هستم ، اگر امر بفرمائید اطاعت میکنم .

فرمودند : امر که چه عرض کنم ! امّا استدعای ما این است .

من برخاستم و نماز مغرب را بجای آوردم و ایشان اقتدا کردند . و بعد از چهل سال علاوه بر آنکه نتوانستیم یک نماز به ایشان اقتدا کنیم امشب نیز در چنین دامی افتادیم.»[1]

۱ـ «مهرتابان» ص ۸۲ تا ص ۸٤

گستردگی استفاده

آنچه در اینجا میخواهیم بدان اشاره کنیم استفاده‌های سرشاری است که ایشان از محضر علّامهٔ طباطبائی برده‌اند که غیر از علوم و دروس رسمی حوزوی است و دامنه‌های بیشتری را در بر میگیرد ، به گونه‌ای که در هر دیداری ایشان مطالب مهمّی را سؤال کرده و جوابها را یادداشت مینموده‌اند . بخشی از این سؤال و جواب‌ها را در کتاب ارزشمند «مهر تابان» در قسمت دوّم آورده‌اند که حاوی نکات فراوانی است ؛ و در ضمن میتواند معرّف روحیّهٔ علمی و ادب رفتاری علّامهٔ طباطبائی در مباحث علمی باشد .

خود ایشان در رابطه با این استفادهٔ انبوه و گسترده از علّامه ، در پایان کتاب «مهر تابان» می‌نویسند :

ع باری ، در این جا «مُصاحبات» حقیر با حضرت استاد علّامه خاتمه می‌پذیرد . البتّه این مصاحبات بطور رسمی بوده و بنده بعنوان مصاحبات در نوشته‌های خود ضبط کرده بودم ، و الّا آنچه از حضرت علّامه در مجالسشان استفاده شده است و بطور متفرّق ـ چه یادداشت شده و چه نشده ـ بسیار است . و این ناچیز در بسیاری از مؤلّفات خود آنها را بالمناسبه آورده‌ام . شَکَرَ اللهُ مَساعیَه‌الجمیلةَ ، و حشَرهُ معَ محمّدٍ خَیرِ البَریّة ، و ءَالِه الغُرِّ الکِرامِ حَسَنِ السّجیّة .»[۱]

اجازهٔ روائی

علّامهٔ طباطبائی رضوان الله علیه از شیوخ اجازهٔ حضرت آقا نیز می‌باشند ؛ و در اجازه نامهٔ روائی خود به ایشان مشایخ اجازهٔ خود را نیز به تفصیل ذکر کرده‌اند :

۱ـ «مهرتابان» ، ص ٤٣٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

اما بعد فقد اجزت لحجة الاسلام والمسلمين وعماد الفقهاء والمجتهدين سيدنا المحقق السيد محمد حسين الحسيني الطهراني أدام الله تأييداته وافاض عليه توفيقاته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته عن العلماء الأعلام والمشايخ العظام رضوان الله عليهم بطرقهم المتصلة بأهل بيت العصمة والطهارة سلام الله عليهم اجمعين.

وهي ما اروي عن الآية العظمى شيخي واستاذي الآية الميرزا محمد حسين النائيني طيب الله رمسه بطريقه الروائية وما اروي عن الآية العظمى البروجردي عظم الله قدره عن شيخه الآخوند محمد الخراساني صاحب كفاية الاصول عن السيد محمد مهدي القزويني عن السيد محمد باقر القزويني عن آية الله بحر العلوم بطرقه المذكورة في آخر المستدرك وما اروي عن الشيخ العابد الزاهد المجتهد الحاج شيخ علي النجفي النجفي عن الحاج المدرس كتاب المستدرك قراءة وسماعا

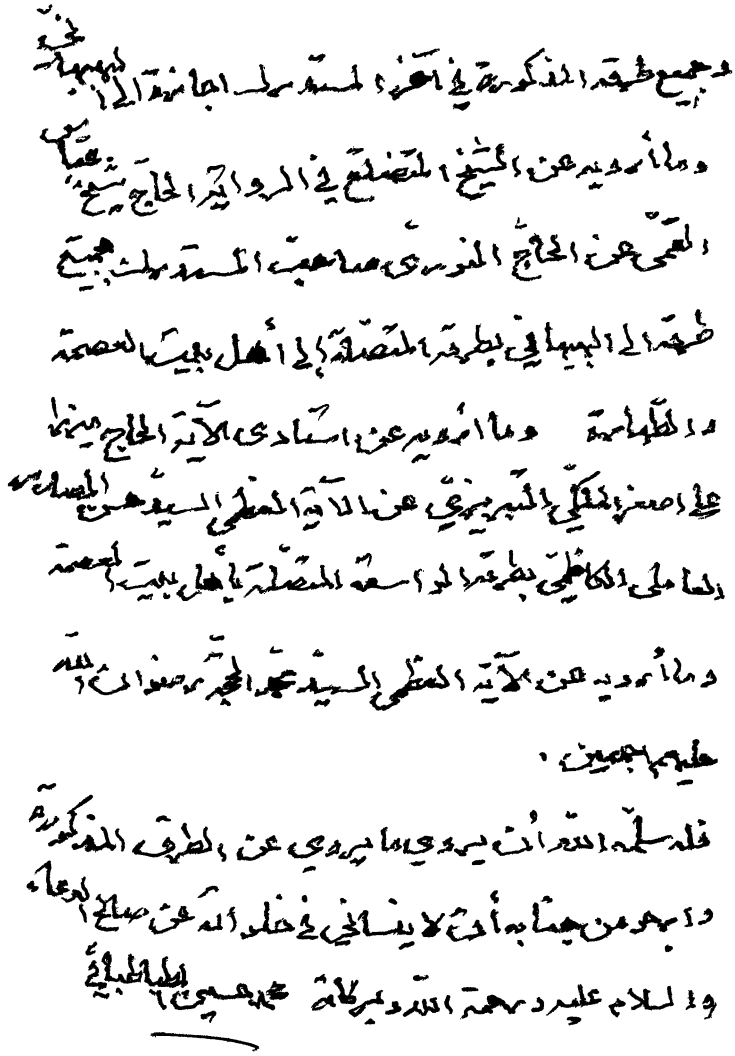

ادب و احترام متقابل

اگرچه مرحوم علّامهٔ طباطبائی کوه علم و معرفت و اخلاق و ادب بودند و هر کس حتّی برای یکبار هم که ایشان را زیارت نموده است به عظمت این قلّهٔ رفیع اعتراف نموده ، ولی توجّه به این نکته هم ضروری است که ادب و احترامی که علّامهٔ طباطبائی برای افراد قائل بود هرگز در یک سطح نبوده و طبعاً شخصیّت

الهی افراد مختلف در میزان توجّه و نحوهٔ رفتار ایشان تأثیر بسزا داشته است .

از این رو نحوهٔ برخورد استاد با شاگردان خویش علاوه بر آنکه معرّف روح بلند و پرورش یافتهٔ ایشان است میتواند معرّف خوبی برای شناخت احوال شاگردان نیز باشد .

گوشه‌هائی از این رفتار فوق‌العادهٔ مرحوم علّامه با حضرت آقا نشان میدهد که نگرش استاد به ایشان نگرشی دیگر بوده است که نه تنها در مقام تعلیم از بذل هیچ امری دریغ نداشته‌اند ، و نه تنها در مقام تربیت تمام همّت خود را صرف پرورش چنین شاگرد بی‌نظیری نموده‌اند ؛ بلکه رفتار ایشان با او بگونه‌ای بود که وی را ممتاز از دیگران می‌نمود .

شدّت علاقهٔ متقابل استاد و شاگرد ، ارتباط عمیق علمی و عملی در طول هفت سال تحصیل آقا در قم ، استمرار مراودات در طول اقامت در نجف ، و تداوم و تعمیق روابط در دورانهای بعدی زندگی ایشان در طهران و مشهد ، نحوهٔ سخن گفتن و رفتار و مباحثی که در محورهای مختلف بین این دو بزرگوار ردّ و بدل شده است که در بخش دوّم «مهر تابان» (مُصاحبات) آمده است ؛ همه و همه گوشه‌هائی از این حقیقت را روشن می سازند .

از سوی دیگر هم ، حضرت آقا در طول حیات پربرکت خود شخصیّت‌های علمی و عملی فراوانی را دیده‌اند ولی کلماتشان راجع به مرحوم علّامهٔ طباطبائی و رفتارشان نسبت به ایشان در افق دیگری است که دقّت در آن نکات فراوانی را رهنمون میگردد . به عنوان نمونه به دو مورد از بیان خودشان اشاره می‌کنیم :

E من هر وقت به خدمتشان می‌رسیدم بدون استثناء برای بوسیدن دست ایشان خم می‌شدم و ایشان دست خود را لای عبا پنهان میکردند و چنان حال حیا و خجلت در ایشان پیدا می‌شد که مرا منفعل می‌نمود .

یکروز عرض کردم : ما برای فیض و برکت و نیاز ، دست شما را

می‌بوسیم ، چرا مضایقه میفرمائید ؟ سپس عرض کردم : آقا شما این روایت را که از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام وارد است : «مَنْ عَلَّمَنِی حَرْفًا فَقَدْ صَیَّرَنِی عَبْدًا» آیا قبول دارید ؟

فرمودند : بلی ، روایت مشهوری است و متنش نیز با موازین مطابقت دارد.

عرض کردم : شما این همه کلمات بما آموخته‌اید و به کرّات و مرّات ما را بندهٔ خود ساخته‌اید ؛ از ادب بنده این نیست که دست مولای خود را ببوسد و بدان تبرّک جوید ؟!

با تبسّم ملیحی فرمودند : ما همه بندگان خدائیم .»[۱]

٤ در چندین سال قبل در مشهد مقدّس که وارد شده بودم برای دیدنشان به منزل ایشان رفتم و دیدم در اطاق روی تشکی نشسته‌اند (بعلّت کسالت قلب طبیب دستور داده بود روی زمین سخت ننشینند) ایشان از روی تشک برخاستند و مرا به نشستن روی آن تعارف کردند . من از نشستن خودداری کردم . من و ایشان مدّتی هر دو ایستاده بودیم تا بالأخره فرمودند : بنشینید تا من باید جمله‌ای را عرض کنم !

من ادب نموده و اطاعت کرده و نشستم و ایشان نیز روی زمین نشستند و بعد فرمودند : جمله‌ای را که میخواستم عرض کنم این است که : «آنجا نرم تر است .»![۲]

تعابیر حضرت آقا از مرحوم علّامه

تعابیری که انسان از دیگران بکار می‌برد نمایانگر دیدگاه انسان نسبت به آنهاست . و حضرت آقا گرچه نسبت به همگان ادب اسلامی را رعایت می‌نمایند و در رابطه با اساتید علمی و تربیتی خویش تعابیر مختلفی بکار می‌برند ، امّا

---

۱ و ۲ـ «مهرتابان» ص ۱۰۷ و ۱۰۸ ، و ص ۸۲

دقّت ایشان در أدای حقّ بزرگان علم و معرفت مخصوصاً اساتیدشان از یکسو و تعابیر بسیار زیبا و بلندی که برای علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف بکار می برند از سوی دیگر، نشان دهندهٔ جایگاه رفیع مرحوم علّامه در نزد ایشان است:

£ این حقیر روزی به حضرت استاد عرض کردم: هنوز این تفسیر شریف («المیزان») در حوزه‌های علمیّه جای خود را چنان که باید باز نکرده است و به ارزش واقعی آن پی نبرده‌اند. اگر این تفسیر در حوزه‌ها تدریس شود و روی محتویات و مطالب آن بحث و نقد و تجزیه و تحلیل بعمل آید و پیوسته این امر ادامه یابد پس از دویست سال ارزش این تفسیر معلوم خواهد شد.

در دفعهٔ دیگری عرض کردم: من که به مطالعهٔ این تفسیر مشغول می شوم، در بعضی از اوقات که آیات را به هم ربط میدهید و زنجیروار آنها را با یکدیگر موازنه و از راه تطبیق معنی را بیرون می کشید، جز آنکه بگویم در آن هنگام قلم وحی و الهام إلهی آنرا بر دست شما جاری ساخته است تعبیر دیگری ندارم.

ایشان سری تکان داده میفرمودند: این فقط حسن نظر است؛ ما کاری نکرده‌ایم!»[1]

در زمان حیات استاد غالباً تعبیرشان این بود: **£** حضرت استاد گرامی ما علّامهٔ طباطبائی روحی فداه»[2] و بعضاً نیز چنین تعبیر میکردند: **£** فخر المفسّرین و سند المحققّین استاد گرامی ما حضرت علّامه سیّد محمّد حسین طباطبائی أمدّ اللهُ ظِلاَلَه الشّارفة»[3].

پس از رحلت استاد نیز تعابیر بلندی دارند که به چند نمونه از آنها در آخرین آثارشان اشاره می‌کنیم:

۱ـ همان مصدر، ص ۷۱

۲ و ۳ـ مقدّمهٔ «رسالهٔ لبّ اللباب» ص ۲۰، ص ۱۸

ع ... حضرت اُستادنا الأکرم آیة الحقّ و العرفان و سند العلم و الإیـقان آیة الله علّامهٔ طباطبائی تَغمّدهُ الله بأعلی رضوانِه و رَفع درجتَه بما لا یُدرِك به عقلُ بشرٍ و لا مَلكٍ و لا جنٍّ و لا أحدٍ سوی ذاته الأقدس ...»[۱]

ع ... استاد عالیقدر فقیدمان علّامهٔ دوران و حکیم زمـان عـالم بـالله و بأمر الله و عارف کامل ، جامع معقول و منقول آیت عظمای الهی علّامه حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی تبریزی أرواحنا لترابِ مَرقدِه الفدآء ...»[۲]

ع ... یگانه حکیم و فقیه و مفسّر و اهل حدیث و خبر و درایت ، استاد ارجمندمان آیت مطلق حق در عصر ، و شاید تا مدّتی بعد در أعصار آیـنده : علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف که به اعتراف مخالف و مؤالف ، دوست و دشمن ، دارای فکری عمیق و مغزی بیدار ، و حامی‌ای فرید برای اسلام و تشیّع بود ...»[۳]

علّامه : اوّلین استاد سلوکی

حضرت آقا عرفان عملی و سیر و سلوک إلی الله را در قم از محضر علّامهٔ طباطبائی تلقّی کرده و به دستورات سـلوکی ایشـان عـمل مـی‌نمودند . خـود میفرمایند :

ع اوقاتی که حقیر در حوزهٔ طیبّهٔ قم بـه تـحصیل مشـغول بـودم اسـتاد سلوکی ما فقط حضرت آیة الله علّامه بودند که دستورات خاصّی را میدادند و جلسات چند نفری مقرّر میفرمودند.»[٤]

حضرت آقا تداوم خطّ سیر عرفانی خویش را در نجف ـ همانطور که در

۱ـ «الله شناسی» ج ۱ ، ص ۲۳۷

۲ـ همان مصدر ، ج ۲ ، ص ۲۷٤

۳ـ همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۲۸۵

٤ـ «روح مجرّد» ص ۱۳۲

نامه حضرت علّامه دیدیم ـ بر اساس جهت دهی ایشان تنظیم نموده بودند . در این رابطه می‌نویسند :

£ حقیر در نجف اشرف به توصیهٔ حضرت استاد علّامه ، در امور عرفانی و الهی فقط با حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی أفاضَ اللهُ تربتَه من أنواره حشر و نشر داشتم ...»[1]

به لطف إلهی در بیان سیرهٔ زندگی ایشان در نجف به این مطلب بیشتر خواهیم پرداخت ، إن شآء الله .

نمونه‌ای از مکاشفات علّامه

اولیاء الهی به همان اندازه که چشمی باز به سوی ملکوت دارند دهانی بسته بر روی غیر دارند ، و بدین جهت سینهٔ منوّر و الهیشان لبریز از أسرار مکتوم و سر به مهری است که جز برای خواصّ لایق ابراز نمی‌کنند که مبادا از بیان آن أسرار و مکاشفات بوئی از نفسانیّت و أنانیّت به مشام کسانی که راه یافته نیستند برسد و برایشان رهزن گردد . البتّه برای قابلان اهل راز ، بنابر مصالحی ، گوشه‌هائی را ـ با توجّه به «وَ مَا بِكُم مِن نِعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَهِ» ـ بیان میکردند ، که آنان نیز برخی را برای ثبت در سینهٔ تاریخ و تمتّع دل‌ها نقل می‌نمودند .

حضرت آقا نیز بخاطر لیاقت و محرم راز بودنشان ، از تمامی اولیاء الهی که با ایشان مرتبط بوده و بهره‌های معرفتی و تربیتی می‌برده‌اند أسراری دارند که برخی را درگوشه و کنار ثبت نموده‌اند . راجع به علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف نیز مطالبی از این قبیل دارند که به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم :

£ ... در روزی که در بنده منزل به نهار تشریف آورده بودند پس از نهار فرمودند : در نجف اشرف بودم ، بعد از نماز صبح که نشسته بودم در حال توجّه

۱ـ همان مصدر ، ص ۱۲

و خلسه ، حضرت علیّ بن جعفر سلام الله علیهما به من نزدیک شد به اندازه‌ای که نَفَس آن حضرت گویا به صورت من می‌خورد ، و فرمود : «قضیّهٔ توحید در وجود ، از اصول مسلّمهٔ ما اهل بیت است .»[۱]

مراوده با آیة الله حاج شیخ عبّاس طهرانی

حضرت آقا از همان روزهای نخست طلبگی در پی تحصیل کمال با استفاده از دو بال علم و عمل بودند ، و به موازاتی که به کسب مدارج علمی همّت می‌گماشتند به تزکیهٔ نفس و پرورش روح و عرفان عملی نیز اهمّیّت میدادند . و در این خطّ سیر همانند بُعد علمی که محضر اساتید مختلفی را دریافتند در بعد عملی هم شخصیّتهای فراوانی را ادراک نمودند . البتّه همانگونه که شرط طریق است ، به هر کسی سر تسلیم نمی‌سپردند ولی از همهٔ دلسوختگان راه خدا بهره‌مند می‌شدند .

در مدّت هفت سال طلبگی در حوزهٔ مقدّسهٔ قم ، از محافل انس الهی نیز بی‌خبر نبودند . یکی از کسانی که برای آقا جاذبه داشتند مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس طهرانی بودند ،که به‌گوشه‌ای از روابط خود با ایشان اینچنین اشاره می‌کنند :

ع حضرت آیة الله مرحوم حاج شیخ عبّاس طهرانی محمّدزاده قدّس الله نفسه ... مردی بزرگوار و خلیق و مؤدّب به آداب شرعیّه و عالم بود . و برای دوری از أبناء دنیا در زمان شدّت کوران دوران پهلوی بزرگ در قم ، به آخر شهر نزدیک باغهای اناری رفته و خانه ساخته ، و در توسّلات به امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و دعوت طلّاب قم و معاشران خود در تجنّب از آداب کفر و دوری از تمدّن ضالّه و مُضلّهٔ غربیها داستانهای شنیدنی داشت . بسیار مرد مبارز و

۱ـ «مهر تابان» ، ص ٤٣٢

صریح اللهجه بود و با فقید سعید رهبر کبیر انقلاب اسلامی آیة الله خمینی قدّس الله نفسه از نزدیک دوست و صمیمی ، وکمال مراوده و آشنائی را داشتند .

حقیر از محضر شریف آیة الله طهرانی استفاده‌ها بردم . و چندین سال که در حوزهٔ مبارکهٔ قم برای تحصیل مشرّف بودم بعضی از جمعه‌ها در معیّت آقا سیّد ابراهیم (خسروشاهی) به محضر انورشان می‌رسیدیم و از مواعظ و نصائحشان مستفیض می‌گشتیم .

ایشان دارای بعضی از حالات روحی بودند که کاشف از نوعی اتّصال بود . ولی از طرفی دل دردهای شدید و زخم معده که سالیان متمادی در حقیقت ایشان را زمینگیر کرده بود ، و از طرفی دیگر محافظت بر أسرار ، اجازه نمیداد تا پرده از چهره برافکنند و حقائق را همچون حضرت علّامهٔ طباطبائی و آیة الله انصاری روشن سازند . خودشان میفرمودند : من گوهری در خرابه گیر آورده‌ام ، و راه پیدا کردنش را بلد نیستم .

روزی حقیر از ایشان دربارهٔ توحید أفعالی سؤال کردم ، فرمودند : لب ببند ! این از أسرار است . اجمالاً بدان که همهٔ امور از جانب خداست .

رابطهٔ استاد و شاگردی در میان ما و ایشان برقرار نبود ؛ امّا چون عالمی جلیل و دلسوخته و دل‌خسته بود و در دعاهای ندبه سوز خاصّی داشت ، به محضرش مشرّف می شدیم . و حقّاً هم او دریغ نمی‌فرمود ؛ و بسیاری از مواعظ ایشان سرلوحهٔ زندگی حقیر تا این زمان شده است ...

آیة الله حاج شیخ عبّاس طهرانی حقیر را مانند فرزند خود دوست داشت . همانطور که از نامهٔ ایشان به نجف اشرف در پاسخِ نامهٔ حقیر پیداست ؛ و باب مراوده و مکاتبه میان ما و ایشان بحمد الله و المنّه تا آخر عمر شریفشان باز بود . و حتّی پس از مراجعت حقیر از نجف به طهران گهگاهی به محضرشان در قم و یا در طهران منزل مرحوم حاج میرزا أبوالقاسم عطّار مشرّف می شدم و

بهرمند می‌گشتم .»[۱]

متن نامهٔ ایشان چنین است :

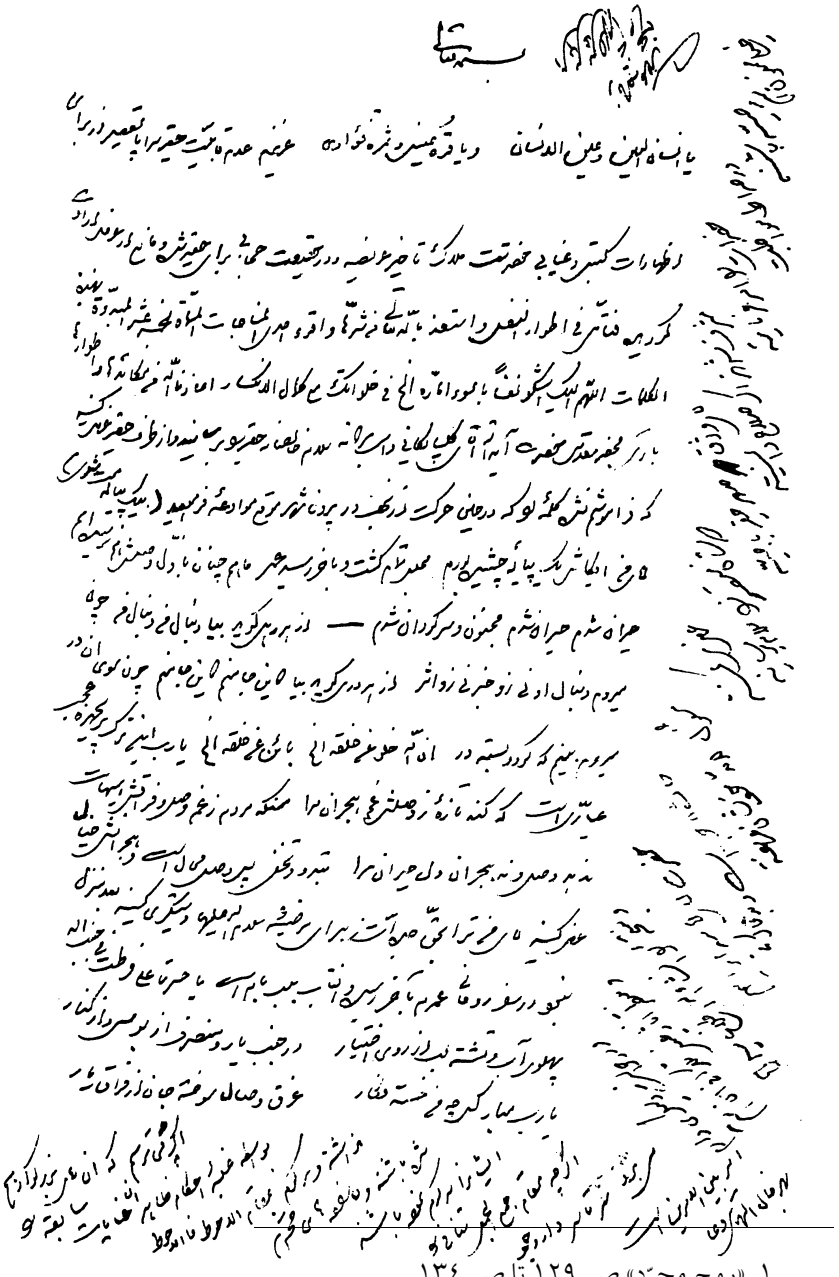

۱ـ «روح مجرّد» ص ۱۲۹ تا ص ۱۳٤

E بسمه تعالی

یا إنسانَ العین و عین الإنسان ! و یا قرّة عینی و ثمرة فؤادی !

عزیزم ! عدم قابلیّت حقیر سراپا تقصیر از برای اظهارات کتبی و غیابی حضرتت ، ملاک تأخیر عریضه و در حقیقت حجابی برای حقیر شده و مانع از عرض ارادت گردیده .

فَتأمّلْ فی أطوار النّفس ، و استعِذْ بالله تعالی مِن شرّها ، و اقرَأْ إحدَی المناجاةِ المسمّاةِ بخمسةَ عشرَ المبدوَّةِ بهذه الکلمات : اللهمّ إلیكَ أَشْکُو نَفسًا بالسّوَءِ أمّارةً ـ إلخ ، فی خَلَواتك مع کمالِ الانکسارِ . أعاذَنا اللهُ من مکآئدِها وأطوارِها .

باری ، محضر مقدّس حضرت آیة الله (آقا سیّد جمال الدّین) گلپایگانی دامت برکاته سلام خالصانهٔ حقیر را برسانید و از طرف حقیر عرض کنید که : فراموشم نشده کلمه‌ای را که حین حرکت از نجف در بیرون شهر موقع موادعه فرمودید : «به یک پیاله مست شدی» ؛ آقای من ! ایکاش یک پیاله‌ای چشیده بودم !

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
ما همچنان به أوّل وصلش هم نرسیده‌ایم
حیران شدم حیران شدم ، مجنون و سرگردان شدم
[از بس که گشتم کو به کو ، از بس که رفتم در به در]
از هر رهی گوید بیا ، دنبال من دنبال من
چون می‌روم دنبال او ، نی زو خبر نی زو اثر
از هر دری گوید بیا ، کاینجا منم کاینجا منم
چون سوی آن در می‌روم ، بینم که گردد بسته در

إنّ اللهَ خِلْوٌ عَنْ خَلْقِهِ ـ إلخ ، بآئِنٌ عَنْ خَلْقِهِ ـ إلخ .

یا رب این ترک پری چهره عجب عیّاری است
که کند تازه ز وصلش غم هجران مرا
من که مردم زغم وصل و فراقش هیهات
ندهد وصل و نه هجران دل حیران مرا

تَبْدو و تَخفَی ؛ پس وصل محال است و هجرانش خیال .

عرض کنید : آقای من ! ترا به حقّ جدّه‌ات زهرای مرضیّه سلام الله علیها دستگیری کنید ! بُعد منزل نبود در سفر روحانی .

عمرم به آخر رسیده و آفتاب به لب بام است ؛ يَـٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِى جَنۢبِ ٱللَّهِ .

پهلوی آب و تشنه لب از روی اختیار
در جنب یار و منصرف از بوس و از کنار
یا رب مباد کس چو من خستهٔ فکار
غرق وصال ، سوخته جان از فراق یار

اگر چه می‌ترسم که آن آقای بزرگوار هم بواسطهٔ غلبهٔ احکام ظاهر ، آن عنایات سابقه را نداشته و سرگرم به مقام الأحوط فالأحوط شده باشند و آقازاده‌های محترم ایشان را سرگرم نموده باشند ؛ اگر چه مقام جمع الجمعی تنافی را از بین می‌برد . سر تا سر وجود أمرٌ بینَ الأمرین است . به هر حال التماس دعا و درخواست دستگیری دارم و منتظر آثار غیبی تلگرافی آن هستم . و نتیجه را إن شاء الله اطّلاع میدهم ...»

«پایان دوران قم و آغاز هجرت به نجف»

ازدواج

باری ، حضرت آقا پس از اتمام دروس خود در حوزهٔ مقدسّهٔ قم ، به قصد

مهاجرت به نجف اشرف از محضر پدر بزرگوارشان استیذان می‌کنند که ایشان هم اجازهٔ رفتن را مشروط به ازدواج می‌نمایند .

پس از مراسم عقد با صبیّهٔ مکرّمهٔ معظّمهٔ حضرت حجّة الإسلام و المسلمین آقای حاج سیّد عبدالحسین معین شیرازی رضوان الله علیه ، به امر پدرشان جهت تهیّهٔ منزل به تنهائی به نجف اشرف رفته و منزلی اجاره می‌کنند که در همین ایّام نیز حضرت والد رحلت می‌نمایند . آقا پس از مراجعت و فراغت از تنظیم امور ارتحال پدر ، زندگی مشترک خود را آغاز می‌کنند و به اجرای وصایای پدر مشغول می‌شوند که با سختی‌هائی روبرو شده و بدینگونه مدّت یک سال از دروس رسمی حوزوی جدا می‌مانند ؛ و نهایةً هم با تلخ کامی از عدم امکان اجرای وصایای پدر ، در معیّت والده و اهل بیت خود به نجف اشرف هجرت می‌کنند .

فصل چهارم

هجرت به نجف و تحصیل علوم ظاهری و باطنی

با گذشت ایّام ، پشتکار و جدّیّت کم نظیر حضرت آقا در کسب علوم و معارف اسلام و پیمودن مراحل علمی و کسب کمالات معنوی و طیّ طریق إلی الله و سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس نزد استادی جامع همچون علّامهٔ طباطبائی ، به بار می‌نشیند و چهرهٔ ایشان در قم بعنوان فاضلی ارجمند میدرخشد و بسیاری را متوجّه خود می‌سازد . و اگر چه به مقام اجتهاد رسیده بودند و این خود نشان دهندهٔ استعداد بسیار و همّت والا و تلاش شبانه روزی طلبه‌ای است که در مدّت کمتر از هفت سال به مرحلهٔ اجتهاد دست یابد ، ولی عشق به باب مدینهٔ علم نبوی حضرت أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام او را به نجف میخواند ، و برخی آشنایان هم بر این امر تأکید می‌کنند . خودشان می‌نویسند :

« ... الحمد للّه و له الشّکر کارمان در قم تمام شد . من هنگامی که از قم حرکت کردم برای نجف اشرف بعضی از اساتید ما نظر میدادند که من مجتهدم .

بسیاری از دوستان به من نظر خاصّی داشتند و پیوسته با این نظر با ما مواجه بودند . مرحوم آیة الله شیخ محمّد صدوقی یزدی رحمة الله علیه ـ که چه آدم شریف و خوبی بود ـ یکروز آمد حجرهٔ ما وگفت : من امروز فقط آمده‌ام این را به تو بگویم که : جنابعالی مجبوری و موظّفی و خلاصه متعهّدی از طرف

پروردگار که به نجف بروی و حدّاقل شش سال طهران نیائی ... "[۱]

رحلت پدر

موقعیّت استثنائی علمی عملی آقا باعث شده بود بشدّت مورد علاقه و توجّه پدر واقع شوند ، و چه بسا این امر أحیاناً حسّاسیّت‌هائی را ایجاد می‌نمود ؛ ولی آقا فارغ از هر دغدغه‌ای ، در قم به تحصیل علم و معرفت و پیمودن مراحل کمال علمی و عملی مشغول بودند . و اینک عازم نجف اشرف هستند که دست تقدیر الهی رقمی دیگر میزند و پدر رحلت میکند و این جوان بیست و پنج سالهٔ مورد توجّه را در امتحانی سخت وارد ساخته و قریب یک سال از دروس رسمی حوزه جدا می‌سازد . خود می‌نویسند :

« ... مرحوم پدرم به من علاقهٔ وافری داشت ، و نزد همه تمجید و تحسین میکرد . و مرا وصیّ خود قرار داد ، وکتابخانه‌اش را نیز در زمان حیاتش به من بخشید . این حقیر در سنّ بیست و پنج سالگی بودم که مدّت اقامت و دروس در حوزهٔ علمیّهٔ قم را بپایان رسانیده و عازم تشرّف به نجف اشرف برای ادامهٔ تحصیل بودم که ایشان به رحمت جاودانی حق پیوستند و حقیر ناچار شدم برای تصفیهٔ امور و ترتیب وصیّت در طهران موقّتاً درنگ کنم و بعد از بهبود و تنظیم امور و تنسیق آنها بدان صوب حرکت کنم .

در این موقع شیطان به تمام معنی الکلمه در کار ما ایجاد خلل نمود . امور مجتمعه را متشتّت میکرد و مساعی برای انجام وصیّت را تباه و خراب می‌ساخت ، و در هرگام و قدمی که برای اصلاح برداشته می‌شد پیشقدم شده و سدّ معبر مینمود و حرکات و نیّات مرا مورد سوء ظنّ و اتّهام جلوه میداد . تا آنکه بکلّی از عمل فلج نمود و تیر خود را درست به نشانه

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در إحیای حکومت اسلام» ص ۳٦

زد و حقیر تا پس از یک سال اقامت در طهران نتوانستم امور را منظّم کنم ، و به ناچار از سهم الإرث هم صرف نظر کرده ؛ با والده و زوجه رهسپار نجف أشرف شدیم .»[1]

عشق به علم و معرفت

نکتهٔ در خور توجّه آنست که در این مقطع حسّاس و بحرانی که ایشان در طهران سرگرم سامان دهی وصایای پدر بزرگوار خویش هستند و گرفتاریهای فراوان و آشفتگی های بسیار ایشان را احاطه کرده است ، در عین حال از تحصیل علم و معرفت غافل نیستند و در همین حدّ فاصل نیز تلاش علمی خویش را ادامه میدهند ، که به نمونه‌ای از آن اشاره نموده‌اند :

٤ قبل از تشرّف حقیر به نجف اشرف ، پس از فوت مرحوم والد که مدّت قلیلی ناچار برای اصلاح و تنظیم امورشان مجبور بودم در طهران درنگ کنم در نزد یکی از خویشاوندان سببی : مرحوم آقا میرزا أبوتراب عرفان که حقّاً مردی دانشمند بود و در جفر و رمل ، خودش محقّق و صاحب تألیف بود و می‌گفت : در جفر کتابی نوشته‌ام بقدر «شرح لمعه» ؛ قریب یک ماه علم رمل را خواندم و جزواتی هم نوشتم .

وآن مرحوم هم بقدری به حقیر علاقه‌مند شده بود که دست برنمیداشت ، و چون اولاد ذکور نداشت میخواست در آخر عمری علومش را به حقیر بیاموزد . ولی حقیر حس کردم که علاوه بر تضییع وقت ، برای بنده ایجاد کدورت روحی می‌نمود ؛ بنابراین آن درس را ترک نمودم و هر چه زودتر امور را اصلاح و برای عتبه بوسی باب علم به نجف اشرف مشرّف شدم.»[2]

١ـ «نور ملکوت قرآن» ج ١ ، ص ٦٨

٢ـ «روح مجرّد» ص ٥١٦

« هجرت به نجف اشرف »

حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ نجف اشرف با قدمتی هزار ساله در کنار مرقد مطهّر و نورانی باب مدینهٔ علم نبوی مولی الموحّدین إمام المتّقین علیه أفضل صلوات المُصلّین با ذخیره‌های فراوان علمی و عملی که در خود دارد ، با جاذبه‌ای عجیب مشتاقان علم و معرفت را بسوی خود می‌کشد و آنان را مفتون خود می‌سازد . بارقه‌های علوی هر عاشقی را سرمست می‌سازد و جذبات ربّانیّهٔ حضرتش هر عارف مشتاق دلسوخته‌ای را بخود می‌خواند .

وجود عالمان بزرگ و حوزه‌های درسی پر رونق و عارفان عالیمقداری که وجودشان در پرتو جلوات علوی چراغ راه هدایت سرگشتگان کوی حبیب است ، فضای ملکوتی صحن و سرای روح افزای حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام که ترنّم عشق را بر زبان هر عاشق جاری می‌سازد که : «ایوان نجف عجب صفائی دارد» ، سفرهٔ معنویّتی که در مسجد بزرگ کوفه و مسجد سهله برای طالبان روزیِ معنوی گسترده شده است ، هیمنه و جلالی که ارواح مؤمنین به وادی السّلام داده‌اند، تمکّن از زیارت کربلای معلّی و حرم با صفای سیّد الشّهداء سلام الله علیه ، و تمتّع از زیارت ائمّهٔ کاظمین و سامرّاء علیهم السّلام ؛ همه و همه از جاذبه‌های حوزهٔ مبارکه و کهن نجف است که هر طلبه‌ای را به سوی خود می‌کشاند ، چه رسد به حضرت آقا که نه تنها به دنبال علوم ظاهریّه بلکه به دنبال علم حقیقی توحید و وصول به حرم امن حضرت حق بوده و در این راه سر از پا نمی‌شناختند .

« اساتید »

حضرت آقا در آغاز سنین بیست و هفت سالگی و در عنفوان جوانی وارد

حوزهٔ مبارکهٔ نجف اشرف شدند ، و با استفاده‌از اجتهاد و قدرت علمی‌ای که در حوزهٔ مقدّسهٔ قم کسب کرده بودند برای انتخاب استاد بـه مـحک زدن دروس پرداختند ، و سرانجام درس آیات عظام آیة الله حاج شیخ حسین حلّی و آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی و آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی را انتخاب نموده و سالها از محضر پر فیضشان بهره‌ها بردند . و بیش از همه نسبت به آیة‌الله شیخ حسین حلّی مُعجِب بودند گرچه به همه احترام میگذاشـتند . ایـنک بـه گوشه‌هائی از کلمات آقا در زمینهٔ اساتید و زندگی علمی دورهٔ نجف ایشان نگاه می‌کنیم .

آیة الله حاج شیخ حسین حلّی

آیة الله حاج شـیخ حسـین حـلّی مـرد عـلم و عـمل بـود . هـم نکـات دقیق علمی را بخوبی تشریح می‌نمود و هم در مقام عمل دنیاگریز بود و قدمی بسوی ریاست بر نمیداشت ، و همین خصلت‌های چشمگیر بود که روح بلند حضرت آقا را مجذوب خود می‌ساخت . آقا ضمن تشریح مطلبی در مباحث ولایت فقیه به تناسب مقام ، مطلبی از مبحث ولایت فقیه استاد خود آیة الله حلّی نقل می‌کنند و سپس اشاره‌ای به شخصیّت ایشان می‌نمایند و ابعاد علمی و عملی ، تقوا مداری و دنیاگریزی و تهذیب و خـودسازی ایشـان را مـجسّم می‌کنند که دقّت در آن نشان دهندهٔ روح دقیق و نکته سنج و قدرشناس آقاست . میفرمایند :

E ایشان واقعاً آیتی بود الهی ، و استوانهٔ علم و تقوی و درایت ، وتحقیقاً نمونهٔ علّامهٔ حلّی در وسعت علم و اطّلاع . و حقّا در فقه و اصـول در نـجف بی‌نظیر بود ؛ بلکه وقتی من به نجف اشرف مشرّف شدم و در جـمیع بـحثها تفحّص و تحقیق نمودم اگر مرحوم شیخ حسین حلّی نبود دو مرتبه برای ادامهٔ

استفاده از محضر حضرت آیة الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه به قم بر می‌گشتم ، امّا دیدم که ایشان مردی است عالم ، با وزنه و قوی ، و لذا نجف را در دوران تحصیل نهائی بر قم انتخاب کردم . و تقریرات دروس ایشان را نوشته‌ام ، از جمله رساله‌ای از ایشان در بحث اجتهاد و تقلید که به تقریر این جانب موجود است .»[۱]

و در جایی دیگر با بیانی کاملتر می‌نویسند:

٤ مرحوم استاد آیة الله شیخ حسین حلّی مرد بسیار بزرگی بود . بسیار مرد عجیبی بود . از منفردین و متفرّدین در علم و تقوی و زهد و اعراض از ریاست‌های دنیوی بود . مرد محقّق و شاخصی بود که همهٔ علماء به علم و فهم و درایت او نیازمند بودند .

هر وقت کسی از او مسأله‌ای را سؤال می‌نمود چه در درس یا در غیر موقع درس مثلاً می‌پرسید : فتوی و نظریّهٔ شما راجع به این مسأله چیست ؟ نگاهی میکرد و می‌گفت : منِ احمق را به فتوی دادن چه ! کار ما این است که برویم و به کتابها نگاه کنیم و مطلبی را بدست بیاوریم و بیائیم با رفقا بحثی بکنیم ، کارمان اینست .

این مرد بزرگوار و با شخصیّت و با عظمت که تحقیقاً از مرحوم آقای حاج سیّد محسن حکیم در دقّت نظر و وسعت اطّلاعات و تبحّر در علم فقه و اصول برتر بود (و خود آقا سیّد محسن معترف به این معنی بود) ایشان در هنگام تدریس ـ که بعضی از آن دروس به تقریر این جانب موجود است ـ بعضی از عبارات آقای حاج سیّد محسن حکیم رحمة الله علیه را بیان میکرد (البتّه به صورت **قال بعضٌ** و یا **بعضُ مُعاصِرینا** بدون آنکه اسمی از «مُستَمسَك العروة» بر

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، ص ۲۵۱ و ۲۵۲

زبان آورد) وکلام ایشان را بسیار خوب تجزیه و تحلیل و ردکرده ، حقّ مطلب را أدا می‌نمود .

ولیکن در عین حال در بعضی از مجالس آیة الله حاج سیّد محسن حکیم حاضر می شد و اگر کسی (مثلاً نماینده‌ای ، وزیری ، متصرّفی) از بغداد می‌آمد و از مرحوم حکیم اجازهٔ حضور میخواست و یا سؤال و استفتائی داشت ، ایشان میرفت و در آن مجلس می‌نشست و مطلب او را گوش کرده و حل می‌نمود و جواب میداد ، مثل یکی از افراد عادی بسیار معمولی .

... پدر ایشان در صحن مطهّر أمیرالمؤمنین علیه السّلام در نجف أشرف اقامهٔ جماعت میکرد و پس از فوت او اقامهٔ جماعت اختصاص به مرحوم آقا شیخ حسین حلّی داشت ، امّا ایشان استاد خود مرحوم نائینی را مقدّم داشتند . و پس از مرحوم آیة الله نائینی با آنکه از بهترین تلامذهٔ او بود معذلك اقامهٔ نماز را بجای مرحوم نائینی قبول نکرد ، و آیة الله حاج سیّد محسن حکیم اقامهٔ جماعت نمودند . و ایشان از این عمل استنکاف می‌نمود و کراراً و مراراً می‌گفت : «کار من فقط تدریس است ، من طلبه هستم» . نه فتوی داد ، نه رساله‌ای منتشر نمود ، و نه نماز جماعت خواند . امّا در درس و تحقیقات إلی ما شآء الله هر چه بگوئید کم گفته‌اید ، ایشان به اندازهٔ یک صندوق ، تقریرات و تحقیقات وکتب مستقلّه در فقه و اصول دارد .

یک مرتبه دربارهٔ اجتهاد و دقّتی که علماء بزرگ داشتند (که تا چه حدّ از فتوی دادن اجتناب میکردند و خود را در معرض فتوی قرار نمیدادند و از خداوند علیّ أعلی می‌ترسیدند ؛ با اینکه مجتهد بودند امّا باز از إفتاء خودداری میکردند ، و شدّت تقوایشان این مطلب را ایجاب میکرد) فرمود : بعضی از این احتیاطهائی که در رساله‌ها هست و الأحوط وجوبی

است ، در اصل احوط استحبابی است لیکن چون آن مجتهد میخواهد از إبراز فتوی خودداری کند و نمی‌خواهد خود را مسؤول عمل مردم نماید لذا به نحو احوط وجوبی بیان میکند که مردم به دیگری مراجعه کنند و او خود را از تحمّل مسؤولیّت خارج سازد . سپس فرمود : استاد ما مرحوم نائینی قدّس الله نفسَه یک مرتبه در بالای منبرِ تدریس فرمود : یا أیّها الطّلّاب ! مرحوم حاج ملّا علی کنی (صاحب کتاب نفیس «قضاء» و معاصر شیخ انصاری و از أعلام شاگردان و شاید همردیف شیخ انصاری که اوّل عالم و اوّل مجتهد طهران بود ، و اگر کسی بخواهد از علمیّت او مطّلع بشود کتاب «قضاء» ایشان را ببیند ، «قضاء» حاج ملّا علی کنی معروف است) ایشان به طهران رفت و تمام علمای طهران که در مقابل او خاضع و خاشع و به اعلمیّت او اذعان داشتند نزد او آمده و تقاضا کردند که شما متصدّی امور مردم باشید و در امر قضا و مرافعات ، مردم به شما مراجعه کنند و شما نظر بدهید و فصلِ خصومت نمائید !

استاد میفرمود : مرحوم حاج ملّا علی کنی گفت : «من این کار را نمی‌کنم زیرا من در اجتهاد خود شکّ دارم» تا اینکه پنجاه نفر از مجتهدین طهران و اطراف از کسانی که ایشان آنها را مجتهد میدانست خدمت ایشان آمده و بر اجتهادشان شهادت دادند ، آنوقت ایشان این پیشنهاد را پذیرفت .

امّا شما جالسین و حاضرین در مجلس درس اگر پنجاه نفر از مجتهدین هم شهادت بدهند که شما مجتهد نیستید باز قبول نمی‌کنید و ادّعای اجتهاد می‌کنید ...

این مردِ با بصیرت در کوران تمام این مسائل وارد بود و من تحقیقاً نمی‌توانم بگویم که از نقطهٔ نظر علمی ، شیخ حسین حلّی از علّامهٔ حلّی کمتر بود . به اندازه‌ای این مرد دقیق بود که : مثلاً ما در نزد ایشان طهارت

میخواندیم (من در خدمت ایشان علاوه بر اصول ، یکدوره مکاسب و قدری هم از کتاب طهارت خواندم[1] و تقریرات آن را نوشتم .) ایشان روایتی را از باب دیات «مفتاح الکرامة» شاهد بر مطلب آورد ؛ باید توجّه نمود که باب دیات «مفتاح الکرامة» چه مناسبت با باب طهارت دارد ؟!

ایشان عالمی بود متضلّع ، خبیر و منظّم . تمام کتابها چه کتابهای عامّه و چه کتابهای شیعه را مطالعه میکرد ، بعد هر کتابی را که مطالعه می‌نمود از مطالب آن برای خود فهرستی برمیداشت ، مثلاً از تمام «تاریخ بغداد» یک فهرست داشت . یک ردیفِ ستونی از کتابخانه‌اش ـ که مقدار کتابهایش هم خیلی زیاد نبود ـ فقط فهرست آن کتبی بود که مطالعه کرده و نتیجهٔ آن کتابها را هر چه بود له یا علیه شیعه در آنجا نوشته بود ؛ و هر گاه انسان به آن مراجعه میکرد می‌فهمید که کجای این کتاب بر ضرر شیعه و کجایش به نفع شیعه است تا در موقع حاجت شفاهاً و یا کتباً در صورت تألیفِ کتابی در کلام مبنی بر اعتقادات رَصین و متین شیعه از آن استمداد کند .»[2]

آنچه در اینجا بیانگر مرتبهٔ والای علمی حضرت آقاست ، اجازهٔ اجتهادی است که آیة الله حلّی با این سخت‌گیری شدید در مسألهٔ اجتهاد به ایشان داده‌اند :

۱ـ هم بحث عمدهٔ حضرت آقا در این دروس مرحوم آیة الله حاج شیخ حسن سعید رضوان الله تعالی علیه بوده‌اند که تقریرات برخی دروس مرحوم آیة الله حلّی را نوشته و طبع نموده‌اند .

۲ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۳۳ تا ص ۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین
وبعد فان فضل علم الفقه لا یخفی وبه تنال السعادة الابدیة ومن هذه الجهة
فی تحصیله وصرف علی ذلک برهة غیر قلیلة من عمره الشریف جناب السید العلامة
حجة الاسلام وعماد الاعلام العالم التقی السید محمد حسین دام تأییده
نجل المرحوم حجة الاسلام السید صادق الطهرانی اللاله زاری طاب ثراه
فان جنابه قد جد فی تحصیل ذلک واجتهد فیه وقد حضر علی بحاثی فی
الفقه والاصول حضور تفهم وتدقیق وکتب ذلک وحرره تحریرا متقنا
وتحقیق ولم یزل علی ذلک مجدا فیه حتی نال بحمد الله تعالی بغیته وادرک
بذلک الجد غایته وانبعثه وحصل علی رتبة من الاجتهاد وصار له
القدرة بحمد الله تعالی علی استنباط ما یحتاج الیه من الاحکام الشرعیة
عن ادلتها التفصیلیة فله العمل بما یستنبطه من ذلک حسب
الطریقة المعروفة التی جری علیها مشایخنا العظام واساتذتنا الکرام
قدست اسرارهم کل ذلک مع الالتزام بالاحتیاط مهما امکن فانه سبیل النجاة
وان ذلک هو الذی اوصیه به کما انه انهم ما اوصانی به اساتذتی العظام
ومشایخی الکرام قدس الله اسرارهم وطیب مضاجعهم واجزت لجنابه
روایة ما اجاز لی روایته علی الطبق ما اجازوه لی علی الطریقة المعروفة
بین اصحابنا رفع الله درجاتهم واعلی واعز کلمتهم وارجو من جنابه ان
لا ینسانی من الدعاء فی مظان الاجابة والسلام علیه وعلی کافة اخواننا المؤمنین
ورحمة الله وبرکاته ۲۸ ذی ۱۳۷۷ حسین الحلی

٤ بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدُ للّهِ ربِّ العالَمين و الصّلاةُ و السّلامُ على خيرِ خَلقِه محمّدٍ وَءَالِه الطّاهرين. و بعدُ ، فإنَّ فضلَ علمِ الفقهِ لا يَخفَى ، و بِه تُنالُ السَّعادَةُ الأبديّةُ ؛ و

مِمَّن بَذَلَ الهِمَّةَ فی تحصیلِه ، و صَرَفَ علی ذلك بُرهةً غیرَ قلیلةٍ مِن عُمرِه الشَّریفِ ، جنابُ السّیّد العلّامة حجّةِ الإسلام ، و عمادِ الأعلام ، العالمِ التّقیّ : السّیِّد محمّد حسین دامَ تأییدُه نجلِ المرحومِ حجّةِ الإسلامِ السّیّد صادق الطّهرانیّ اللاله زاری طابَ ثراه .

فإن جنابَه قد جدّ فی تحصیلِ ذلك و اجْتَهد فیه ، و قَد حَضَر علی أبحاثی فی الفقهِ و الأُصولِ حُضورَ تفهُّم و تدقیقٍ ، و کتب ذلك و حرَّره تحریرَ إتقانٍ و تحقیقٍ ، و لَم یزل علی ذلك مُجدّاً فیه حتّی نال بِحمدِ الله تَعالی بُغیَتَه ، و أدرَك بذلك الجدّ غایَتَه و اُمنیَّتَه ، و حَصَلَ علی مرتبةٍ من الاجتهاد ، و صار له القُدرةُ بِحمدِ الله تعالی علی اسْتِنباطِ ما یحتاجُ إلیه مِن الأحکام الشّرعیّة ، عن أدلّتها التّفصیلیّةِ ؛ فله العملُ بما یَسْتَنبِطُهُ مِن ذلك حَسَبَ الطّریقةِ المَعروفة الّتی جَرَی علیها مشایِخُنا العِظامُ ، و اساتذتُنا الکِرامُ قُدِّسَت أسرارُهم . کلُّ ذلك مع الالِتزامِ بالاحتیاطِ مهما أمکَنَ ، فإنَّه سبیلُ النّجاةِ ؛ و إنّ ذلك هو أهَمُّ ما اُوصیهِ به کما أنّه أهمُّ ما أوصانی به أساتِذتی العِظامُ ، و مشایخی الکِرامُ قدَّسَ اللهُ أسرارَهم و طیَّبَ مضاجِعَهم .

و أجَزْتُ لِجنابِه روایةَ ما أجازوا لی روایتَه علی طبقِ ما أجازوه لی علی الطّریقةِ المعروفةِ بین أصحابِنا رفعَ الله تعالی درجاتِهم و أعلی و أعزَّ کلمتَهم .

و أرجو من جنابِه أن لایَنْسانی مِن الدُّعآء فی مَظانّ الإجابةِ . و السّلامُ علیه و علی کآفّة إخوانِنا المؤمنین ، و رحمةُ اللـه و برکاتُه . ۲۸ ذق ۱۳۷۷ ـ حسین الحلّیّ .»

آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی

حضرت آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی از وزنه‌های علمی حوزهٔ مبارکهٔ نجف ، استاد دیگر حضرت آقا میباشند که ایشان از محضرشان استفاده‌های علمی فراوانی برده و در مدّت اقامت در نجف در درس خارج

اصول ایشان شرکت می‌نموده و تقریرات درس ایشان را نگاشته‌اند و هم بحث ایشان در این درس حضرت آیة الله حاج سیّد علی سیستانی مدّظلّه العالی بوده‌اند ، حضرت آقا یکی از نخبگان درس آیة الله خوئی بحساب می‌آمده‌اند و ایشان نیز متقابلاً وجود این شاگرد پر استعداد و پر تلاش را در جمع شاگردان خود مغتنم می‌شمرده‌اند[1] و همیشه روابطشان در اوج ادب برقرار بوده است .

گوشه‌هائی از منظر آقا به استادشان مرحوم آیة الله خوئی را میتوان در تعابیری که راجع به ایشان در آغاز نامه‌های خود داشته‌اند بدست آورد . گر چه این نامه‌ها بمنظور نقد علمی فتوای استاد پیرامون رؤیت هلال مبنی بر عدم لزوم اتّحاد افق وکفایت رؤیت هلال در یک نقطه برای ثبوت آغاز ماه جدید در همه جا است ، ولی با همهٔ اقتدار علمی که از زوایای مختلف بحث بلحاظ مراحل فنّی اصولی ، فقهی ، روائی و نجومی بچشم می‌خورد ، آنچنان ادبی نسبت به استاد مراعات می‌کنند که دیدنی و درس گرفتنی است .

در مطلع نامهٔ اوّل پس از عرض ادب به پیشگاه بلند أمیرالمؤمنین و إمام الموّحدین و سیّد الوصیّین و قائد الغرّ المحجّلین علیه السّلام ـ به جهت آنکه نامه از طهران به نجف ارسال می‌شود ـ خطاب به استاد خود چنین می‌نویسند :

سَلامٌ علی السَّیِّدِ السَّنَدِ والحبرِ المعتمدِ أُستاذِنا الأفخمِ العَلَمِ العالمِ العَلّامِ حُجَّةِ المسلمینَ والإسلامِ الآیةِ العُظمی الحاجِ السیّدِ أبی القاسمِ الخوئیِّ أَمَدَّ اللهُ أظلالَه الشّارِفَةَ وبلّغَه غایةَ مُناه بحقِّ مُحَمَّدٍ وعترتِهِ الطّاهِرَةِ

۱ـ حضرت آقا خود میفرمودند : آیة الله خوئی رحمة الله علیه به من فرمودند : آقا سیّد محمّد حسین ، اگر در نجف بمانی و به فقه و اصول مشغول باشی ، لا یختلف بَعدی علیكَ اثْنان «بعد از من دو نفر دربارهٔ تو اختلاف نمی‌کنند».

و در پایان آن می‌نویسند :

وغیرخفیّ ، أنّ هذه وما شابهها من الرّسائل الّتی کتبتُها من العلوم الّتی رَخَلتُها ، قطرةٌ من فیضان بحرك ، ورشحةٌ من سحاب علمك ، وبضاعتك الّتی رُدّت الیك ؛ صَدرت فوَرَدت ، منك وإلیك .

و در آغاز نامهٔ دوّم که در جواب پاسخ آیة الله خوئی نوشته‌اند پس از عرض ادب و ارادت به پیشگاه ملکوتی صراط واضح و نجم لائح و إمام ناصح و زِناد قادح حضرت أمیرالمؤمنین علیه أفضل صلوات المصلّین می‌نویسند :

سلامٌ علی السّیّد المعظّم والسّند المفخّم ، سیّد القوم الکرام وسَنَد الطّائفة الفخام أُستاذنا المکرّم سیّد الفقهاء والمجتهدین الآیة العظمی الحاج السّیّد أبی القاسم الخوئیّ أدام الله أیّام برکاته بحقّ محمّد وآله

و در اواخر آن می‌نویسند :

فإن قبلتَ هدیّتی هذه ، وهی هدیّةٌ نمیلةٌ إلی ملك الفضل والنّباهة ، وسلیمان العلم والشّرف ؛ فهو أجری ومشوبتی ؛ وما عند الله خیرٌ وأبقی .

و در آغاز نامهٔ سوّم که در جواب به پاسخنامهٔ آیة الله خوئی است پس از عرض ادب مفصّل به پیشگاه قدّوسی میزان أعمال و مقلّب احوال و سیف ذی الجلال و ساقی سلسبیل و زلال حضرت أمیرالمؤمنین علیه أفضل صلوات الله و ملآئکته و رسله أجمعین ، خطاب به استاد خود می‌نویسند :

سلامٌ علی السّیّد الأکرم والحبر الأعظم ، فخر العلماء الأعلام ، سیّد الفقهاء العظام ، الآیة الحجّة الحاج السّیّد أبوالقاسم الخوئیّ ؛ زاده الله علماً وبرکةً وأدامه الله عمراً وبقاءً ورحمةً بحقّ محمّد وآله آمین

و پس از نقل ابیاتی به عنوان مدح و تحیّت استاد می‌نویسند :

وبعد التحيّة والإكرام، والتبجيل والإعظام، وإهداء خلوصي ووُدّي ودعائي آناء ليلي وأطراف نهاري، لدوام الصحّة والعافية وطول العمر بالبركة والرحمة، وغاية شغفي حين ذكراك وشخصي إلى لقياك؛ قد افتخرت باستلام كتابك المبارك، الحاكي عن طلعتك المنيرة وسيما وجهك الميمون، وحبّك القديم وخُلقك العظيم

و در پایان نامه هم پس از جمع بندی مطالب می‌نویسند:

هذا آخر ما وُفّقت بتحريره في هذه الموسوعة بتوفيق من الله تعالى.

وهي موسوعة ثالثة حررتها حول مسئلة لزوم الاشتراك في الآفاق في رؤية الهلال في دخول الشهور القمرية.

وراعيتُ فيها جوانب الجواب، وسدّ ثغور ما توهّم أن يدخل فيها من كلّ باب.

والحمد وله المنّة عليّ، على أن أخرجها طريّة فتيّة سافية قابلة لأن أرسلها إلى السيّد الأيّد الفقيه البنيه: أستاذنا المعظّم، عليه من التحيّات أزكاها ومن الدعوات أنماها.

مسؤولیّت سنگین زعامت

حضرت آقا قضیّه‌ای را از استادشان آیة الله خوئی نقل می‌کنند که قابل توجّه و دقّت است و رابطهٔ صمیمی و نزدیک ایشان با استادشان و نیز پشتکار و عنایت ایشان به تحصیل و دقّت در امور را نشان میدهد:

٤ در ایّامی که حقیر برای ادامهٔ تحصیلات به نجف أشرف مشرّف شده بودم، یکی از درسهای اصول را در محضر آیة الله العظمی حاج سیّد أبوالقاسم خوئی دامت برکاته العالیه میخواندم. روزی در درس به إشکالی برخوردم. تقریباً چهار ساعت بعد ازظهر و هوا هم گرم بود. برای پرسیدن اشکال برخاستم و به منزل ایشان رفتم، و ایشان در منزل اوّلشان که وقفی بود سکونت داشتند و قدری هم تا حرم فاصله داشت. درِ منزل را زدم اتّفاقاً خود ایشان در را باز کردند و تفقّد نموده حقیر را به اندرون بردند، و معلوم بود که تازه از سرداب بیرون آمده بودند و در همان فضای داغ منزل (بعضی از منزلهای نجف ایوانی دارد که

دارای سقفی است بصورت شَبّاک برای اینکه از گرما جلوگیری کند) ایشان در زیر سقف ایوان نشسته حقیر نیز در آنجا نشستم و اشکالات خود را پرسیدم و جوابهائی شنیدم .

ایشان در آن روز در منزل تنها بودند فلهذا مجلس قدری بطول انجامید و برای ما مطالب زیادی نقل کردند . از جمله این مطلب را فرمودند که :

بعد از فوت مرحوم آیة الله آقای سیّد أبوالحسن اصفهانی من خواب دیدم که در طهران هستم در منزل مرحوم حاج شیخ محمّد حسین خراسانی پدر مرحوم حاج شیخ أبوالفضل خراسانی جدّ آقای حاج شیخ محسن خراسانی (که ایشان فعلاً از علمای طهران و مرد بسیار شایسته‌ای هستند ، و ایشان داماد مرحوم آقای سیّد محمّد جمال فرزند مرحوم آیة الله حاج سیّد جمال الدّین گلپایگانی است، و من خدمت پدر ایشان هم کراراً رسیده بودم و مرد خیلی بزرگی بود ، و لیکن محضر مرحوم حاج شیخ محمّد حسین را ادراک نکرده‌ام زیرا ایشان زودتر فوت کرده بودند) .

آیة الله خوئی مدّ ظلّه میفرمودند : من خواب دیدم در منزل حاج شیخ محمّد حسین خراسانی در طهران هستم و بناست آقای سیّد أبوالحسن اصفهانی هم به اینجا بیایند . چیزی نگذشت که من دیدم آقا سیّد أبوالحسن آمدند و در منزل نشستند و با آقا شیخ محمّد حسین مشغول گفتگو هستند . من تعجّب کردم که اگر ایشان بخواهند از نجف به طهران بیایند باید با مقدّمات فراوان و صرف وقت و تشریفات و استقبال شایسته وارد بشوند ، پس چگونه بدون سر و صدا وارد شدند و أحدی هم متوجّه نشد ؟! امّا میدیدم که تعجّب من بی فائده است و ایشان هم حضور دارند و نشسته‌اند و با آقا شیخ محمّد حسین خراسانی تکلّم می‌کنند.

در بین صحبت مرحوم آقا سیّد أبوالحسن جهت مقابل خودشان را نشان

دادند که بیابانی بود ، مانند یک تپّهٔ بزرگی شبیه کوه که فقط نقود و اسکناس و أمتعه و اسباب بود و بسیار هم زیاد بود ، و به آقا شیخ محمّد حسین می‌گفتند : آیا می‌بینی ؟! اینها اموالی است که من در زمان مرجعیّت خود به وکلائی که در تمام دنیا و در شهرستانها از طرف من وکالت داشتند دادم ، و آنها از سهم امام و وجوهات مصرف کردند ؛ اینها همان اموال است و الآن میخواهند حساب همهٔ اینها را از من بکشند !

در اینجا من به ایشان عرض کردم : خوب شما چکار می‌کنید ؟! این قضیّه و حال آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی است ؛ آیا شما از این وکالت‌ها نمیدهید ؟! ایشان گفتند : ما به قِسم دیگری عمل می‌کنیم و آن این است که : من تا بحال به هیچکس وکالت نداده‌ام ، بلکه اذن استفاده از این اموال را میدهم ؛ و اذن غیر از وکالت است ، و آن مسؤولیّت را ندارد ...»[1]

در اینجا حضرت آقا پس از توضیحی دربارهٔ منظور مرحوم آیة الله خوئی از این کلامشان ، متعرّض إشکال وارد بر این مبنی میگردند ...

آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی[2]

مرحوم آیة الله شاهرودی شخصیّت والا مقام دیگری هستند که مرحوم حضرت آقا در دوران حیات علمی خویش در نجف اشرف از محضر ایشان نیز

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۱۳۳ و ۱۳٤

۲ـ وی در سال ۱۳۰۱ هق در اطراف شاهرود به دنیا آمد . در کودکی پدر را از دست داد و پس از فراگیری خواندن و نوشتن در زادگاه خود ، به تشویق مادر برای تحصیل علوم دینی به بسطام و سپس به مشهد مقدّس سفر کرد . در سال ۱۳۲۸ به نجف أشرف هجرت نمود و در آنجا در محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی ، آقا ضیاء الدّین عراقی و میرزای نائینی به مراتب عالی اجتهاد رسید و توفیق ۵۰ سال تدریس خارج فقه و اصول داشت . ایشان به زهد و تقوی ⇦

بهرهٔ علمی برده و از دروسشان استفاده نموده‌اند .[1] و در نوشته‌های خویش این مطلب را تصریح می‌نمایند و در کتاب شریف «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ، درس بیستم و بیست و سوّم ، به تناسب بحث مطلبی را از ایشان با تعبیر «استاد ما» ذکر میفرمایند .

و در «امام شناسی» نیز مطلبی را به مناسبت مقام از آیة الله شاهرودی أعلی الله مقامه بیان می‌نمایند که با همهٔ کوتاهی شیرین و قابل دقّت است :

٤ ... خدایش رحمت کند مرحوم آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی تغمّده الله برضوانه که یکی از اساتید فقه حقیر در نجف اشرف بودند ، یکروز بر فراز منبر در بین درس میفرمود : سه دسته ، مقدّس مآب و اهل عبادتهای صوری و بی‌معنی میشوند : ۱ـ طلبهٔ درس نخوان ۲ـ تاجر ورشکسته ۳ـ حاکم معزول .»[2]

آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی

مرحوم حضرت آقا علم حدیث ورجال راکه از علوم شیرین وکارآمد دانش اسلامی است و در فهم معارف دینی و استخراج اصول و فروع از دریای بی‌کران احادیث نقش اساسی و کلیدی دارد ، نزد آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی أعلی الله مقامه الشّریف که متخصّص این دو رشته و مردی شخصیّت شناس و کتاب شناس و بسیار پرکار و خستگی ناپذیر بود تحصیل نمودند .

خودشان به تناسبِ بیان یک قضیّهٔ تربیتی میفرمایند :

٤ این حقیر در اوقاتیکه در نجف اشرف به تحصیل اشتغال داشتم ،

⇦ مشهور ، و با تجمّل گرائی مخالف بود . از تألیفاتشان میتوان به حاشیه بر «عروة الوثقی» ، «ذخیرة المؤمنین» و «جامع المقاصد» اشاره‌کرد . سرانجام ایشان در سال ۱۳۹٤ رحلت نمودند.

۱ـ تقریرات قسمتی از کتاب الصّلوة از درس ایشان به قلم حضرت آقا موجود است .

۲ـ «امام شناسی» ج ۱۰ ، ص ۱۸٦

عصر پنجشنبه‌ای بود که برای زیارت اهل قبور به وادی السّلام رفتم . در بین قبرها که میگردیدم ، برخورد کردم به مرحوم آیة الله آقای حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی که از علمای برجسته و از زهّاد و عبّاد و از متخصّصین فنّ حدیث و رجال و استاد حقیر در این دو فن و صاحب کتاب «الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة» و کتاب «أعلام الشّیعة» ـ که از نفائس کتب مدوّنهٔ عصر حاضر است ـ بودند .

آن مرحوم متجاوز از صد سال عمر کرد و ... با حقیر نسبت سببّیت[1] داشت و از مشایخ إجازهٔ حقیر است .

مردی بود متواضع ، لیّن العَریکه ، کثیر المَعونه ، قلیل المؤونه ، نرم ، سلیم ، بزرگوار ، جلیل ؛ و با پدر من سوابق ممتدّی داشت و محضر جدّ من مرحوم آقا سیّد ابراهیم طهرانی را ادراک کرده بود و داستانهائی از آن مرحوم نقل می‌نمود . به من بسیار اظهار محبّت میکرد و من هفته‌ای یا دو هفته‌ای یکبار به منزل ایشان میرفتم و بسیار استفاده می‌نمودم .

باری ، در وادی السّلام که به خدمتش رسیدم و سلام کردم با یکدیگر فاتحه میخواندیم و میرفتیم تا رسیدیم به محلّی که در یک سطح چهارگوش زمین را با آجر بنّائی کرده بودند و سنگهائی از قبور بر آن نصب بود .

فرمود : بیا اینجا فاتحه بخوانیم . اینجا قبر پدر من و مادر من و دائی من و بعضی دگر از ارحام من است . نشستیم و برای هر یک از آنها فاتحهٔ جداگانه خواندیم . و سپس روایتی نقل کرد که حاصلش این بود که : هر کس در

۱ـ ایشان پدر عیال دائی‌زادهٔ ما بودند . چون مرحوم آقا میرزا محمّد طهرانی صاحب کتاب «مستدرك البحار» رحمة الله علیه دائی پدر ما بودند و فرزند آن مرحوم که بنام آقا میرزا مهدی شریف عسکری طهرانی است صبیّهٔ مرحوم شیخ آقا بزرگ را تزویج کرده‌اند . (منه قدّس سرّه)

عصر پنجشنبه برود بر سر قبر مادرش و پدرش و طلب مغفرت کند خداوند جلّ و عزّ طبق‌هائی از نور به قلب آنان افاضه میکند و آنها را خشنود میگرداند ، و حاجات این کس را بر می‌آورد . ارحام انسان در عصر پنجشنبه منتظر هدیّه‌ای هستند و لذا من در بین هفته منتظرم که عصر پنجشنبه برسد و بیایم اینجا و فاتحه بخوانم .

پس از آنکه برخاستیم و براه افتادیم در راه فرمود : من طفل بودم و منزل ما در طهران ، پامنار بود . و چند روز بود که مادر بزرگ من یعنی مادر پدر من از دنیا رفته بود و مجالس ترحیم برقرار شده و خاتمه یافته بود .

یکروز مادر من در منزل آلبالو پلو پخته بود . هنگام ظهر یک سائلی در کوچه سؤال میکرد و مادر هم که در مطبخ مشغول طبخ بود صدای سائل را شنید و برای خیرات به روح مادربزرگ من که مادر شوهرش بوده و تازه از دنیا رحلت کرده بود میخواهد مقداری از غذا به سائل بدهد ولی ظرف تمیز در دسترس نبود ، به عجله برای آنکه سائل از در منزل رد نشود مقداری از آن آلبالو پلو را در طاس حمّام که در دسترس بود ریخته و به سائل میدهد ؛ و از این موضوع کسی خبر نداشت .

نیمه شب پدر من از خواب بیدار شده و مادر مرا بیدار کرد وگفت : امروز چکار کردی ؟ چکار کردی ؟ مادرم گفت : نمیدانم .

پدرم گفت : الآن مادرم را در خواب دیدم و بمن گفت : من از عروس خود گله دارم ؛ امروز آبروی مرا در نزد مردگان برد ؛ غذای مرا در طاس حمّام فرستاد ! تو چکار کرده‌ای ؟

مادرم می‌گفت : هر چه فکر کردم چیزی بنظر نیامد ناگهان متوجّه شدم که این آلبالو پلو را به سائل چون به قصد هدیّه برای روح تازه‌گذشته داده‌ام و در آن عالم غذای آن مرحومه بوده است ، چون بصورت نامطلوبی به سائل داده شده

است ، به همان طریق آنرا در عالم ملکوت برای مادر شوهرم برده‌اند و او از این کارگله‌مند است.»[۱]

اجازه نامهٔ روائی

حضرت آقا در کتابهای خود در جاهای مختلف[۲] بیان فرموده‌اند که مرحوم آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی از شیوخ اجازهٔ ایشان هستند .[۳]

و در «جنگ خطّی شمارهٔ ۳» ص ۱۰۳ نقل می‌کنند که شیخ و مولای ما حاج شیخ محمّد محسن مشهور به حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی أدام الله تعالی ظلَّه در صبح روز جمعه بیست و دوّم ماه جُمادَی الأُولی از سنهٔ ۱۳۷۵ به من اجازه دادند که روایت کنم از ایشان جمیع آنچه راکه روایتش برای ایشان صحیح است از کتابهای اصحاب ما و آنچه راکه ایشان از طرق پنجگانهٔ خود از مشایخ اهل سنّت روایت می‌کنند .

علاوه بر این از مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ دو اجازه نامهٔ روائی به حضرت آقا موجود است که چون حاوی نکات جالبی از وضعیّت علمی و عملی ایشان در نجف است متن آنها را می‌آوریم :

۱ـ «معاد شناسی» ج ۱ ، ص ۱۸۸ تا ص ۱۹۱

۲ـ مانند : «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» ص ۱۵ ؛ «معاد شناسی» ج ۱ ، ص ۱۸۹ ؛ «توحید علمی و عینی» ص ۱۹ ؛ و «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۱۱۷

۳ـ ایشان از بزرگان دیگری همچون حضرات مرحومین آیة الله علّامه سیّد محمّد حسین طباطبائی ، آیة الله حاج شیخ حسین حلّی ، آیة الله حاج سیّد أحمد موسوی خوانساری و آیة الله حاج سیّد محمّدرضا موسوی گلپایگانی قدّس الله أسرارهم نیز اجازهٔ روایت داشتند .

أوّل : اجازهٔ مفصّلی است در سیزده صفحه[1] که در قسمت أوّل آن که به خطّ خود حضرت آقاست ، مرحوم علّامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی أعلی الله مقامَه أهمّیّت اجازهٔ روائی را بخصوص در مورد کتب غیر متواتره ، و لزوم آنرا برای جواز إفتاء تبیین می‌کنند و در یک صفحهٔ آخر آن که به خطّ خودشان است به معرّفی اجمالی آقا و اجازهٔ روایت به ایشان می‌پردازند .

تصویر صفحهٔ اوّل

هذه اجازة العلّامة الحاج شیخ آغا بزرگ الطهرانی مدظله لهذا العبد الفقیر محمّد حسین الحسینی الطهرانی غفر له

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم على نعمائك المستفيضة المتظافرة ونشكرك على الآلائك المتتالية المتواترة التي لا تقدر على ضبط فرائدها مكاتبات
الاحاديث ومضمرات الروايات ولا تقوى على ثبت شواردها مسلسلات صحاح النصوص ومسانيد الموثقات ونصلي ونسلم على
اهل الارضين والسموات خاتم انبيائك الرسل من عندك الى كافة البريات بشريعته الناسخة لمنسوخات سوالف العصور ملائمة
للطباع مقبولة للعقول بكرا الدهور مرضوعة اساسيها على اصول العدالة والاستقامة مرفوعة عن متونها اعلام الضلالة
والدهامة اللهم فكما جعلت شرعه مدى الدهر مستمرا باقيا واوقفت عليه من ائمتك حافظا واقيا فصل عليه صلوة متصلة
بتراديف الليالي والايام مستمرة الى يوم القيام وعلى آله الائمة الهداة المعصومين من الزلات والثقات الاثبات الحافظين
لشرعه الشريف عن مناولة التحريف والتصحيف والمجيزين لاولي العلم والدراية في العمل بما روعنهم بطريق التحديث والرواية
وبعد فلما اراد الله تعالى حفظ دينه المبين عن تطرق ضلالات المبدعين وتراب شبهات المبطلين الزم كافة الانام
بتحصيل المعرفة والعلم بالاحكام فقال شارع الاسلام عليه وآله الصلوة والسلام طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة من
غير تقييد بمكان او حين بل في بعض كلماته قال من المهد الى اللحد وفي بعضها قال ولو بالصين ثم قامت القرائن العقلية
والنقلية على ان المفروض عينا على كافة الانام هو تحصيل المعارف وعلم الدين والاحكام دون سائر العلوم مما يتعلق بكل مسئلة
ومفهوم حيث ان تحصيل بعضها بحكم العقل والنقل حرام وبعضها واجب كفائي على الانام وبعضها مرجوح لا يعين فيها من

۱ـ «جنگ خطّی ۱۱» ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۹

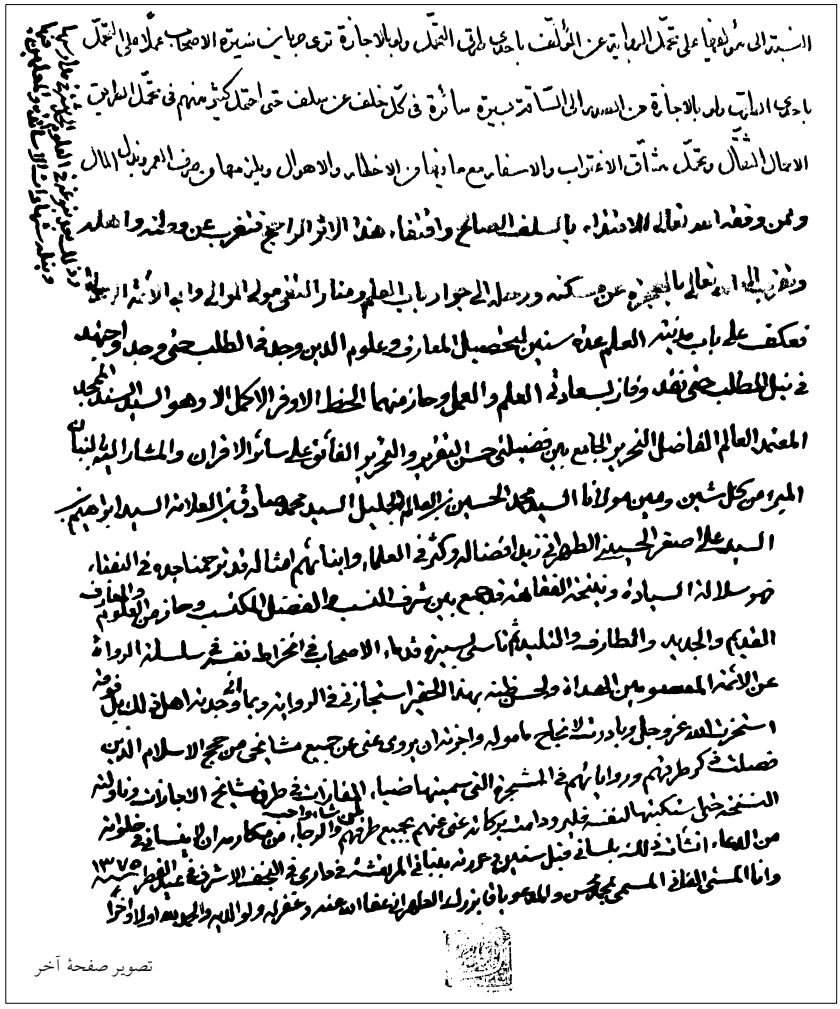

تصویر صفحهٔ آخر

متن قسمت اخیر که به خطّ مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ است :

٤ ... و مِمَّن وَفَّقهُ اللهُ تعالی لِلاقْتدآءِ بالسَّلفِ الصّالحِ ، و اقْتفآءِ هذا الأثرِ الرّاجحِ ، فتَغَرّبَ عن وطنِه و أهلِه ، و تَقَرَّبَ إلی اللهِ تعالی بالهِجرةِ عن مسکنِه و رَحلِه ، إلی جوارِ بابِ العلم و مَنارِ التُّقی مَولی المَوالی و أبی الأئمّةِ الأجلّةِ ـ و ذلکَ بعدَ نُبوغِه فی العلومِ الحَدیثةِ فی مَدارسِهَا ، و نَیلِه شهاداتِ الأساتِذةِ و المُعلّمین ـ فعَکَفَ علی بابِ مَدینةِ العلم عدّةَ سنینَ ، لتحصیلِ المعارفِ و عُلوم الدّین ، و جدَّ فی الطّلبِ حتّی وَجَد ، و اجتهد فی نَیل المَطلبِ حتّی نَقَد ، و فاز

بسعادَتَیِ العلمِ و العملِ ، و حازَ منهما الحَظَّ الأوفَرَ الأكْمَلَ ؛ ألا و هو السّيّدُ السّندُ ، المُمجَّدُ المعتمَدُ ، العالمُ الفاضلُ النّحريرُ ، الجامعُ بينَ فضيلتَیْ حُسنِ التّقريرِ و التّحريرِ ، الفآئقُ على سآئرِ الأقرانِ ، و المُشارُ إليه بالبَنانِ ، المُبرَّأ من كلّ شَينٍ و مَينٍ ، مولانا السّيّد محمّد الحسين ، بن العالمِ الجليلِ السّيّد محمّد صادق بن العلّامة السّيّد إبراهيم بن السّيّد على أصغر الحسينیّ الطّهرانیّ ، زيدَ إفضالُه ، و كَثُر فى العلمآء و أبنائهم أمثالُه ؛ قد تَرجَمْنا جدَّه فى «النّقبآء» ، فهو سُلالةُ السّيادَةِ ، و نتيجةُ الفقاهةِ . قد جمع بَينَ شرفِ النّسب ، و الفضلِ المكتَسَب ، و حاز من العلومِ و المعارفِ ، القديمَ و الجديدَ ، و الطّارفَ و التّليدَ .

ثم تأسّى بسيرةِ قدمآء الأصحابِ فى انخراط نفسِهِ فى سلسلة الرُّواةِ عن الأئمّةِ المعصومين الهُداةِ ، و لِحُسنِ ظنّه بهذا الحقيرِ اسْتَجازنى فى الرّوايةِ ؛ و بما أنّى وجدتُه أهلَ ذلك بل فوقَه اسْتَخَرتُ اللهَ عزّ و جلّ و بادَرتُ لإنجاحِ مأمولِهِ ، و أجَزتُه أن يَروىَ عنّى عَن جميعِ مشايخى من حُجَجِ الإسلامِ الّذين فَصَّلتُ ذِكرَ طُرُقهم و رواياتِهم فى المُشجّرة الّتى سمَّيتُها «ضيآءَ المَفازات فى طُرُقِ مشايخِ الإجازات» و ناوَلتُه النّسخةَ حتّى اسْتَكتَبَها لنفسِه ؛ فلْيَروِ دامت بركاتُه عنّى عنهم بجميع طرقِهم لمن شآء و أحبّ . و الرّجآءُ من مكارمِه أن لايَنْسانى فى خَلَواته من الدّعآء .

أنشأتُ ذلك بلسانى قبلَ سنين ، و حَرَّرتُه ببَنانى المُرتَعِشة فى دارى فى النّجفِ الأشرفِ فى عيدِ الفطر سنةَ ١٣٧٥ ـ و أنا المسيءُ الفانى المسمّى بمحمّد محسن و المدعوُّ بآقا بزرك الطّهرانیّ عفا اللهُ عنه و غَفَرَ له و لِوالدَيه ، و الحمدُ للّه أوّلًا و ءَاخرًا .»

«... و از جمله كسانى كه خداوند تعالى به او توفيق اقتداء به سلف صالح و اقتفاء اين طريق راجح را عنايت فرمود ، پس او از وطن و اهل خويش به ديار غربت شتافت و بواسطهٔ هجرت از محلّ سكنى و اقامت خود به جوار باب علم و منار تقوى مولى الموالى و أبو الأئمّة الأجلّه بسوى خدا تقرّب جست ـ كه اين هجرت بعد از نبوغ او در علوم جديده كه در مدارس مربوطه تحصيل شده و بعد از دريافت

گواهینامه‌هائی از اساتید و معلّمان آن مدارس بوده است ـ و چندین سال بجهت تحصیل معارف و علوم دین معتکف باب مدینهٔ علم گشت ، و در مقام طلبْ جدّیّت به خرج داد تا اینکه بدست آورد ، و برای رسیدن به مطلوب خویش سعی فراوان نمود تا اینکه بهترین آنرا تحصیل کرد ، و به سعادت علم و عمل فائز شده و از این دو ، حظّ و بهرهٔ اوفر و اکمل را حائز گشت ؛ آری آگاه باش که او سیّد سند، مورد تمجید و اعتماد، عالم فاضل حاذق و ماهر ، جامع بین دو فضیلتِ حسن تقریر و خطابت و حسن تحریر و کتابت، کسی که بر اقران خود تفوّق یافته و مورد توجّه و انگشت نمای همگان گردید، آنکه از هر عیب و کذبی مبرّاست ؛ مولای ما سیّد محمّد حسین فرزند عالم جلیل سیّد محمّد صادق فرزند علّامه سیّد ابراهیم فرزند سیّد علی اصغر حسینی طهرانی که افاضهٔ فضلش زیاده و امثال او در بین علماء و فرزندانشان بسیار باد، و ما ترجمهٔ جدّ او را در «نقبآء البشر» آورده‌ایم .

او سلالهٔ سیادت و نتیجهٔ فقاهت است که بین شرف نسب و فضل مکتسب جمع نموده ، و از علوم و معارف ، قدیم و جدید و تازه و غیر تازه‌اش را حیازت نموده ، سپس تأسّی به سیرهٔ قدمای اصحاب کرده به اینکه خویش را در سلسلهٔ راویان از ائمّهٔ معصوم و هدایتگر قرار دهد ؛ و بخاطر حسن ظنّی که به حقیر دارد در نقل روایت از من طلب اجازه نمود ، و از آنجا که من او را اهل این مقام بلکه بالاتر از آن یافتم ، از خداوند طلب خیر کرده و به برآوردن خواستهٔ او مبادرت نمودم و به او اجازهٔ نقل روایت دادم تا از طریق من از همهٔ مشایخ من که حجج اسلام هستند و من طرق آنان و روایاتشان را به تفصیل در شجره‌نامه‌ای که آنرا «ضیآء المفازات فی طرق مشایخ الإجازات» نامیده‌ام ذکر کرده‌ام نقل روایت نماید ، و یک نسخه از آن کتاب را نیز به او دادم تا از آن استنساخ نماید ؛ پس او دامت برکاته می‌تواند از من ، از همهٔ مشایخ من به جمیع طرقشان برای هر کس که بخواهد و دوست داشته باشد روایت نماید . و از مکارم او چنین امید است که مرا در خلوات از دعا فراموش نکند .

این اجازه را چند سال پیش بصورت شفاهی انشاء کرده و اینک آنرا با انگشتانی لرزان تحریر نمودم ، در بیت خود در نجف اشرف ، عید فطر سنهٔ ۱۳۷۵ ـ گنهکار فانی، مسمّی به محمّد محسن و مدعوّ به آقا بزرگ طهرانی که خدواند از او بگذرد و او پدر و مادرش را مورد مغفرت خود قرار دهد . و حمد مختصّ خداوند است در اوّل و آخر .»

دوّم : اجازه نامهٔ مختصری است که تاریخ کتابت آن در حدود أیّام مراجعت حضرت آقا از نجف اشرف به طهران است و در آن علاوه بر اجازهٔ روایت ، شهادت به اجتهاد ایشان نیز داده‌اند .

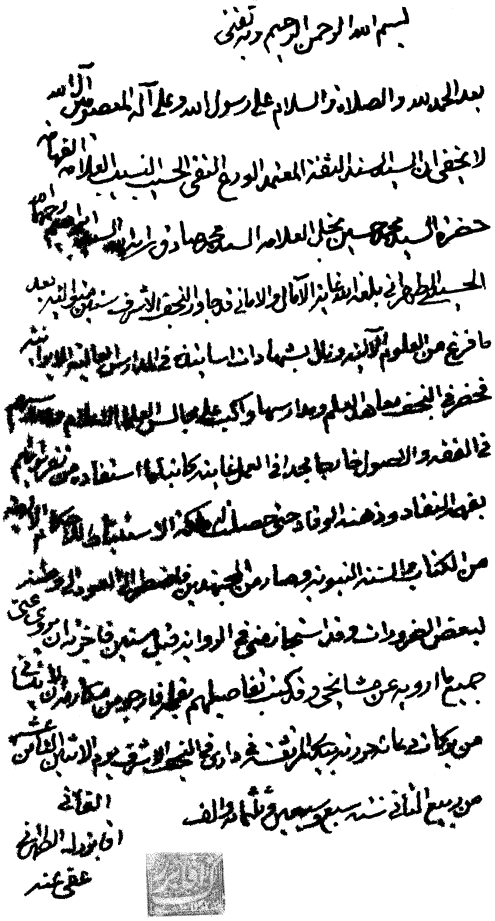

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به ثِقَتی

بعدَ الحمدِ للّهِ و الصّلاةِ و السّلامِ علی رسولِ اللهِ و علی ءَالِه المعصومین ءَالِ الله ؛ لا یخفی أنّ السّیّدَ السَّنَدَ ، الثّقةَ المعتمَدَ ، الوَرِعَ التّقیَّ الحَسیبَ النَّسیبَ ، العلّامةَ الفَهّامةَ : حضرةَ السّیّد محمّد حسین نجلِ العلّامة السّیّد محمّد صادق بن آیة الله السّیّد إبراهیم رَحِمَهُما اللهُ ، الحسینیَّ الطهرانیَّ ، بلَّغه اللهُ غایةَ الأَمالِ و الأمانیِّ ، قد جاوَر النّجفَ الأشرفَ سِنینَ مُتوالیةً بعدَ ما فَرَغ من العلوم الأَلیة ، و نال بشهادات أساتیذه فی المدارس العالیة الإیرانیّة فحضر فی النّجف معاهِدَ العلم و مدارِسَها ، و أکبّ علی مَجالس العلمآء الأعلام و دروسِهم فی الفقهِ و الأُصول خارجاً ، مُجدّاً فی العمل غایتَه ، کاتباً ما اسْتَفادَه مِن تقریراتِهِم بِفَهمِه النَّقّادِ ، و ذِهنِهِ الوَقّادِ ، حتّی حَصَلت له ملکةُ الاستِنباطِ للأحکامِ الإلهیّةِ من الکتابِ و السّنّةِ النَّبَویّةِ و صار من المجتهدین ؛ فاضطرّ إلی العودِ إلی وطنه لبعضِ الضَّروراتِ ، و قَدِ اسْتَجازَ منّی فی الرّوایةِ قبلَ سِنینَ فأجَزْتُه أن یَروِیَ عنّی جمیعَ ما أرویهِ عَن مَشایخی ، و قَد کَتب تفاصیلَهُم بِقلمِه ، فأرجو مِن مکارِمِه أن لا یَنسانی مِن بَرَکاتِ دُعآئه .

حَرَّرْتُه بِیَدِیَ الْمُرتَعِشَةِ فی داری فی النَّجف الأشرفِ ، یومَ الاثنینِ الثّامنَ عشر من ربیعِ الثّانی سَنةَ سبعٍ و سَبعینَ و ثلثمائة و ألف .

الفانی آقا بزرك الطّهرانیّ عُفِی عنه"

«بنام الله که رحمن و رحیم است و به اوست اطمینان و اعتماد من .

بعد از حمد و ستایش برای خداوند و درود و سلام بر رسول خدا و بر خاندان معصوم او که خاندان خدا هستند ، مخفی نباشد که سیّد سند ، ثقهٔ مورد اعتماد ، پرهیزگار متّقی ، صاحب حسَب و نسَب ، علّامهٔ فهّامه ، حضرت سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ، فرزند علّامه سیّد محمّد صادق فرزند آیة الله سیّد ابراهیم رحمة الله علیهما ـ که خداوند او را به غایت آمال و

آرزوهایش برساند ـ بعد از آنکه از علوم آلیّ و مقدّمیّ فارغ شده و به دریافت گواهینامه‌های اساتید خود در مدارس عالیهٔ ایران نائل آمد ، چندین سال متوالی است که مجاور نجف أشرف گشته و در معاهد و مدارس علمی نجف حاضر شده و به مجالس علماء أعلام و دروس خارج فقه و اصول آنها روی آورده است و تمام سعی و کوشش خود را بکار گرفته و با فهم نقّاد و ذهن وقّاد خویش تقریرات آنها را کتابت نموده است ، تا اینکه ملکهٔ استنباط أحکام إلهی از کتاب و سنّت نبوی برای او حاصل شده و از مجتهدین گشته است ؛ اینک بجهت بعضی از امور ضروری ناچار است به وطن خویش مراجعت نماید ؛ او چند سال قبل از من اجازهٔ روائی طلب نمود و من اجازه نمودم که هر چه را که خود از مشایخم روایت میکنم او از من روایت نماید ؛ و او تفاصیل مشایخ مرا به قلم خویش نگاشته است . پس از مکارم و خوبی‌های او امید دارم که مرا از برکات دعای خود فراموش نکند .

این اجازه نامه را با دست مرتعش و لرزان خود در خانهٔ خویش در نجف أشرف تحریر نمودم ، در روز دوشنبه هجدهم ربیع الثّانی سال یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت .

الفانی آقا بزرگ طهرانی عُفِی عَنه»

روابط نزدیک

ایشان همچنین درکتابهای خود از روابط نزدیکشان با این استاد وارسته ، و تردّد به منزل ایشان هفته‌ای یا دو هفته‌ای یکبار[1] ، و محبّت ایشان به آقا تا به حدّی که هر کتابی حتّی نسخه‌های خطّی منحصر به فرد را برای مطالعه یا استنساخ به آقا امانت میداده‌اند[2] یاد می‌کنند . در این باره آورده‌اند :

۱ـ «معاد شناسی» ج ۱ ، ص ۱۸۹

۲ـ «امام شناسی» ج ١٤ ، ص ١٤٦

٤ اوقاتی که حقیر در نجف اشرف برای تحصیل اقامت داشتم ، به محضر حضرت علّامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی ـ أعلی الله تعالی مقامه الشّریف ـ زیاد تردّد داشتم ، بالأخص در پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها . زیرا ایشان استاد بنده در علم درایه و رجال و حدیث بودند . مضافاً به آنکه بواسطهٔ همشهری بودن و سوابق ممتدّی که با پدر و جدّ و دائی پدر حقیر داشتند بسیار مرا مورد لطف و محبّت قرار میدادند تا به حدّی که هر کتاب را که أحیاناً مورد لزوم و مطالعه‌ام بود از کتابخانهٔ خود به من میدادند ، و بنده آن را به منزل آورده از روی آن می‌نوشتم . و لا یخفی آنکه : این کتب کتابهای خطّی بود که چه بسا نسخهٔ منحصر به فرد بود مانند کتاب «ضیآء المَفازات فی طُرُق مشایخ الإجازات» و امثال ذلك ، مثل اجازهٔ مرحوم آیة الله سیّد حسن صدر به ایشان .

روزی که در محضرشان بودم و سخن از سند «صحیفهٔ کاملهٔ سجّادیّه» به میان آمد ، فرمودند : قائل «حَدَّثَنا» بدون شک یکی از هفت نفر می باشد که مجلسی در مَشیخهٔ «بحار الأنوار» در اجازهٔ صاحب معالم آن را از خطّ شهید رَحِمَه الله ذکر نموده است ؛ و هر کدام یک از ایشان بوده باشند در غایت وثوق و اتقان است.

آنگاه فرمودند : من در ورقهٔ الحاقی در ظَهر صحیفهٔ خودم نام آنان را ذکر کرده‌ام ، اگر تو هم میخواهی بنویسی ببر منزل و بنویس ! صحیفهٔ خطّی خود را به من عنایت فرمودند و حقیر به منزل آوردم و عیناً یک صفحه از روی آن نوشته و به صحیفهٔ خطّی ارثی خودم ضمیمه نمودم ...»[۱]

٤ ... روزی از ایشان پرسیدم : آیا شما از محضر مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی قدّس سرّه استفاده کرده‌اید ؟ فرمودند : نه ، مع الأسف ! زیرا که من در سنهٔ ۱۳۱۳ بعد از فوت مجدِّد که در سنهٔ ۱۳۱۲ در سامرّاء واقع شد به

۱ـ «امام شناسی» ج ۱۵ ، ص ١٦٦ و ١٦٧

نجف أشرف وارد شدم و مرحوم آخوند دو سال بود که رحلت نموده بودند ، زیرا ارتحال ایشان در سنهٔ ۱۳۱۱ واقع شده است .

ولیکن از شاگردان مرحوم آخوند بهره‌ها برده‌ام و از محضر ایشان استفاده‌ها نموده‌ام . (در اینجا اضافه کردند که : گرچه من قابلیّت آن را ندارم که استفادهٔ کامل را برده باشم ، و اینک هم در طلب گمشدهٔ خود هستم .)

آنگاه شرح مُشبِعی از فضائل مرحوم آقای حاج سیّد احمد طهرانی [1] بیان کردند و سپس فرمودند : پس از رحلت ایشان من شبی او را در خواب دیدم و میدانستم که فوت کرده است ، انگشت مسبّحه (سبّابهٔ) ایشان را محکم گرفتم و گفتم : از آن مقامات و درجاتی که خدا به شما عنایت فرموده است باید برای من بیان نمائید . با شدّتی هر چه تمامتر انگشت خود را از دست من کشید و خنده‌ای نموده گفت : حلوای تَنتَنانی ، تا نخوری ندانی !»[2]

« شیوهٔ تحصیل در نجف أشرف»

حضرت آقا در طول اقامت هفت ساله در نجف اشرف حیات علمی

۱ـ مرحوم سیّد احمد طهرانی کربلائی از تلامذهٔ مرحوم مجدِّد شیرازی بود ، که بعد از سنهٔ یکهزار و سیصد هجری قمری به سامرّاء مشرّف شد و سالیانی در آنجا درنگ نمود و ازبحث آیة الله شیرازی استفاده کرد ، و سپس به نجف اشرف مراجعت کرد و به درس علّامه ملّا حسینقلی همدانی و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج میرزا حسن طهرانی حاضر شد و از خواصّ اصحاب علّامه ملّا حسینقلی قرار گرفت .

او در مراتب تهذیب نفس و اخلاق به سرحدّ کمال رسید و جماعتی از طلّاب در درس او حضور پیدا می‌کردند ، تا آنکه در نجف در سنهٔ ۱۳۳۲ هجری قمری وفات یافت . («هدیّة الرّازی» ص ٦٦)

۲ـ «توحید علمی و عینی» ص ۱۹ و ۲۰

خویش را توسعه و تحکیم بخشیدند و هرگز عمر شریف خویش را به بی توجّهی و بی حوصلگی طی نفرمودند . از کار سنگین تحصیل و تدوین و تنظیم مباحث لحظه‌ای غافل نماندند ، و در عین حال روزهای تعطیل را که أحیاناً دیگران به تفریح و تفرّج و تمدّد اعصاب می پرداختند ، ایشان به مطالعهٔ کتابهای جانبی برگزار میکردند . در این زمینه میفرمایند :

٤ روزی که حقیر این کتاب («فصل الخطاب» مرحوم محدّث نوری) را در نجف أشرف مطالعه میکردم ، یکی از محقّقین از علماء و آیات آن زمان[1] که به دیدن من در منزل آمد گفت : این چه کتابی است که مطالعه میکنی ؟ عرض کردم : «فصل الخطاب»[2] مرحوم محدّث نوری .

گفت : این را کنار بگذارید . وقت خود را به این مطالب تلف نکنید ! چون مرحوم نوری این کتاب را نوشت ، شیخ الإسلام مصر برای مرحوم مجدِّد آیة الله بزرگ شیرازی قدّس سرّه نوشت : دست این مرد را ببرید ، انگشتهای وی را قطع کنید !

عرض کردم : بالأخره علم و اطّلاع بر مضامین این کتب برای شخص محصّل که در صدد اجتهاد میباشد لازم است . و امروز پنجشنبه است و روز تعطیل است . و من أبداً اوقات تحصیلی خود را همانطور که خود میدانید صرف غیر علوم متعارفهٔ در حوزه نمی‌کنم .

گفت : آری . در این صورت عیب ندارد.»[3]

۱ـ مرحوم عمادالمحقّقین العظام آیة الله آقا میرزا حسن بجنوردی قُدّس سرّه صاحب کتاب مفید و ممتّع دورهٔ «**القواعدالفقهیّة**» که در هفت مجلّد به طبع رسیده است .(منه قدّس سرّه)

۲ـ «فصل الخطاب» کتابی بود که مرحوم محدّث میرزا حسین نوری در مورد تحریف قرآن نوشته و در آن ، خصوصِ تحریف به نقیصه را در غیر آیات أحکام پذیرفته بود که با عکس العمل مجامع حوزوی روبرو و در نتیجه مطرود گردید .

۳ـ «امام شناسی» ج ١٤ ، ص ١٤٨ و ١٤٩

اندیشهٔ إحیاء حکومت اسلام

مرحوم حضرت علّامه در دوران نجف نیز مبحث حکومت اسلام و ولایت‌فقیه و مسائل مربوطه را در کار علمی خود داشتند ، که در اشاره‌ای گذرا میفرمایند :

« ... در نجف اشرف هم مجموع ماندنمان هفت سال شد که در این مدّت بحث‌های «ولایت فقیه» و «اجتهاد» و از این قبیل مسائل پیش آمد و من رسالهٔ «وجوب عینی تعیینی نماز جمعه» را در همان نجف نوشتم که الآن موجود است ؛ و بحثهای ولائی و ولایت فقیه و امثال آن ، اینها یک بحث‌هایی است که مخصوص طلبه‌ها است ...»[1]

« سیرهٔ عملی و سلوک إلی الله »

جرقّه‌های عشق إلهی در دل نورانی حضرت آقا از همان نخستین روزهای آشنائی با مرحوم علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف در حوزهٔ مقدّسهٔ قم ـ که در همان اوائل ورود به حوزه و در عنفوان جوانی بدست آمد ـ زده شد ، و آن حسّ إلهی که از سالها قبل در ضمیرش پنهان بود وگهگاه خودی نشان میداد توسّط آن پیر طریق بارور گشت ؛ و مجالست‌های خصوصی با علّامه و سخنان مکرّر و مبرهن و قرآنی و شیرین وی و درسهای عرفانی و تبیین مسیر حرکت إلی الله کارساز گشت و این لطیفهٔ الهی را در شاهراه توحید و عرفان عملی قرار داد و شور و شوق لقای پروردگار را در جانش مشتعل ساخت .

علّامه خود استاد سلوکی این جان مُستعد گردید ، زیرا در او میدید که میتواند با عزم جزمی که دارد ره صد ساله را بسرعت طی کند و سرانجام به مقصد واصل شود و در نهایت هادی الهی گمشدگان واله و جویندگان طریق معرفت گردد.

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در إحیای حکومت اسلام» ص ۳٦

و اونیز شاگردیِ سلوکی علّامه راگردن نهاد ورابطهٔ مریدی ومرادی برقرارگشت.

و نقل این گفتار از ایشان گذشت که فرمود :

« اوقاتی که حقیر در حوزهٔ طیبّهٔ قم به تحصیل مشغول بودم ، استاد سلوکی ما فقط حضرت آیة الله علّامه بودند که دستورات خاصّی را میدادند و جلسات چند نفری مقرّر میفرمودند .»[۱]

بطورطبیعی ، شاگردان سلوکی زندگی خود را بر اساس رهنمود استاد خود تنظیم می‌کنند . ایشان نیز در آغاز هجرت به حوزهٔ مبارکهٔ نجف اشرف و استفاده از مخزن علم الهی حضرت أمیرالمؤمنین سلام الله علیه ، از طرف استادشان علّامهٔ طباطبائی رضوان الله تعالی علیه موظّف می شوند که به وصیّ مرحوم آیة الحقّ حاج سیّد علی قاضی أعلی الله مقامَه الشّریف : آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی مراجعه کنند[۲] و آن جناب را استاد خود قرار دهند . خود می‌نویسند :

« ... حقیر در نجف اشرف ، به توصیهٔ حضرت استاد علّامه ، در امور عرفانی و الهی فقط با حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی أفاضَ اللهُ تربتَه مِن أنوارِه حشر و نشر داشتم...»[۳]

و در جای دیگر می‌نویسند :

« ... آقای حاج شیخ عبّاس که استاد حقیر بودند ...»[٤]

باری ، ارتباط آقا با ایشان به گونه‌ای بود که غیر از اخذ معارف و دستورات عملی سیر إلی الله ، به دریافت نکات و قضایای فراوانی انجامید که برخی از آنها را درکتابهای «دورهٔ علوم و معارف اسلام» آورده‌اند ،[۵] و برخی را

۱ـ «روح مجرّد» ص ۱۳۲

۲ـ چنانچه درنامهٔ علّامهٔ طباطبائی به حضرت آقا درص ۱۲۹ از همین کتاب دیدیم.

۳ و ٤ـ «روح مجرّد» ص ۱۲ و ص ۳۷

۵ـ مانند : سخن مرحوم قاضی پیرامون علّت پی‌گیری آقا سیّد احمد کربلائی ، ⇦

نیز در یادداشتهای خطّی خویش ثبت فرموده‌اند .[1]

مراوده با مرحوم آیة الله حاج سیّد جمال الدّین گلپایگانی

حضرت آقا در طول اقامت در نجف اشرف وکسب کمالات ظاهریّه وباطنیّه و استفاده از مجاری فیض ولایت عظمای مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه أفضل صلوات المصلّین و استمرار حرکت سلوکی تحت تربیت آیة الله قوچانی رضوان الله تعالی علیه ، از محضر پر برکت مرحوم آیة الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی أعلی الله مقامه الشّریف که مرد راه پیموده و دل سوختهٔ سیر إلی الله بودند بهره‌ها برده‌اند ؛ هر چند رابطهٔ استاد و شاگردی بینشان برقرار نبوده است.

گوشه‌هایی از حقائق شیرین آن دوره را که خودشان به تناسب نکات تربیتی‌اش در کتاب ارزشمند «معاد شناسی» آورده‌اند ، و برای روشن شدن سیمای زندگی آقا در نجف اشرف و نحوهٔ استفاده‌های سلوکی ایشان مفید است ، در اینجا می‌آوریم .

شخصیّت مرحوم آیة الله گلپایگانی و ارتباط مستمر حضرت آقا با ایشان

٤ مرحوم آیة الله آقای سیّد جمال الدّین گلپایگانی رضوان الله علیه ... از علماء و مراجع تقلید عالیقدر نجف أشرف بودند ، و از شاگردان برجستهٔ مرحوم آیة الله نائینی . و در علمیّت و عملیّت زبانزد خاص بود ، و از جهت عظمت قدر وکرامت مقام و نفس پاک مورد تصدیق ؛ و برای أحدی جای تردید نبود . در مراقبت نفس و اجتناب از هواهای نفسانیّه مقام اوّل را حائز بود .

از صدای مناجات وگریهٔ ایشان همسایگان حکایاتی دارند . دائماً

⇦ مکاتبات توحیدی خود را با آیة الله کمپانی («توحید علمی و عینی» ص ٣٢٤) و نقل قضایائی راجع به مقامات معنوی آیة الله بهجت («نور ملکوت قرآن» ج ١ ، ص ٢٠٧ تا ص ٢٠٩)

١ـ «جنگ خطّی ١٠» ص ٩ تا ص ١٢

«صحیفهٔ مبارکهٔ سجّادیّه» در مقابل ایشان در اطاق خلوت بود ، و همینکه از مطالعه فارغ می شد بخواندن آن مشغول می‌گشت . آهش سوزان ، و اشکش روان ، و سخنش مؤثّر ، و دلی سوخته داشت .

متجاوز از نود سال عمر کرد ... در زمان جوانی در اصفهان تحصیل می‌نموده و با مرحوم آیة الله آقای حاج آقا حسین بروجردی هم درس و هم مباحثه بوده است . و آیة الله بروجردی چه در اوقاتیکه در بروجرد بودند و چه اوقاتیکه در قم بودند نامه‌هائی به ایشان می‌نوشتند ، و دربارهٔ بعضی از مسائل غامضه و حوادث واقعه استمداد می‌نمودند .

حقیر در مدّت هفت سال که در نجف أشرف برای تحصیل مقیم و مشرّف بودم ، هفته‌ای یکی دو بار به منزلشان میرفتم و یک ساعت می‌نشستم . با آنکه بسیار اهل تقیّه وکتمان بود ، در عین حال از واردات قلبیّهٔ خود در دوران عمر ، چه در اصفهان و چه در نجف اشرف مطالبی را برای من نقل میفرمود . مطالبی که از خواصّ خود بشدّت مخفی میداشت .

منزلش در محلّهٔ حُوَیش بود و در اطاق کوچکی در بالاخانه بسر می‌برد و اوقاتش در آنجا می‌گذشت . و هر وقت به خدمتش مشرّف می شدم و از واردات و مکاشفات و یا حالات و مقامات بیانی داشت ، به مجرّد آنکه احساس صدای پا از پلّه‌ها می‌نمود گرچه شخص وارد از أخصّ خواصّ او بود ، جمله را قطع میکرد و به بحث علمی و فقهی مشغول می شد تا شخص وارد چنین پندارد که در این مدّت ما مشغول مذاکره و بحث علمی بوده‌ایم.»[۱]

نمونه‌هائی از احوال مرحوم آیة الله گلپایگانی

مشاهدهٔ ملائکهٔ عذاب

۱ـ «معاد شناسی» ج ۱ ، ص ۱٤۱ و ۱٤۲

٤ میفرمود: من در دوران جوانی که در اصفهان بوده‌ام نزد دو استاد بزرگ: مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان، درس اخلاق و سیر و سلوک می‌آموختم و آنها مربّی من بودند.

به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و شبهای جمعه بروم بیرون اصفهان و در قبرستان تخت فولاد قدری تفکّر کنم در عالم مرگ و ارواح، و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم.

عادت من این بود که شب پنجشنبه و جمعه میرفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره‌ها حرکت میکردم و تفکّر می‌نمودم، و بعد چند ساعت استراحت نموده و سپس برای نماز شب و مناجات برمی‌خاستم و نماز صبح را میخواندم و پس از آن به اصفهان می‌آمدم.

میفرمود: شبی بود از شبهای زمستان، هوا بسیار سرد بود، برف هم می‌آمد. من برای تفکّر در أرواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کردم و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم و خواستم دستمال خود را بازکرده چند لقمه‌ای از غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب بیدار و مشغول کارها و دستورات خود از عبادات گردم. در اینحال درِ مقبره را زدند تا جنازه‌ای را که از أرحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند، و شخص قاری قرآن که متصدّی مقبره بود مشغول تلاوت شود و آنها صبح بیایند و جنازه را دفن کنند. آن جماعت جنازه راگذاردند و رفتند، و قاری قرآن مشغول تلاوت شد.

من همینکه دستمال را بازکرده و می‌خواستم مشغول خوردن غذا شوم دیدم که ملائکهٔ عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند.

عین عبارت خود آن مرحوم است: چنان گرزهای آتشین بر سر او می‌زدند که آتش به آسمان زبانه می‌کشید، و فریادهائی از این مرده برمی‌خاست

که گوئی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل میکرد . نمیدانم اهل چه معصیتی بود ؛ از حاکمان جائر و ظالم بود که اینطور مستحقّ عذاب بود ؟

و أبداً قاری قرآن اطّلاعی نداشت ؛ آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت اشتغال داشت .

من از مشاهدهٔ این منظره از حال رفتم ، بدنم لرزید ، رنگم پرید ؛ و اشاره می‌کنم به صاحب مقبره که در را باز کن من میخواهم بروم ، او نمی‌فهمید . هر چه می‌خواستم بگویم ، زبانم قفل شده بود و حرکت نمیکرد . بالأخره به او فهماندم : چفت در را باز کن ؛ من میخواهم بروم .

گفت : آقا هوا سرد است ، برف روی زمین را پوشانیده ، در راه گرگ است ، تو را میدرد ! هر چه میخواستم بفهمانم به اوکه من طاقت ماندن ندارم او إدراک نمی‌کرد .

بناچار خود را به در اطاق کشاندم . در را باز کرد و من خارج شدم ، و تا اصفهان با آنکه مسافت زیادی نیست بسیار به سختی آمدم و چندین بار به زمین خوردم . آمدم در حجره ، یک هفته مریض بودم و مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان می‌آمدند و استمالت میکردند و به من دوا میدادند ، و جهانگیرخان برای من کباب باد میزد و به زور به حلق من فرو می‌برد تاکم‌کم قدری قوّه گرفتم.»[۱]

مشاهدهٔ صُوَر برزخی و ملاقات با أرواح

٤ مرحوم آقا سیّد جمال میفرمود : من وقتی از اصفهان به نجف أشرف مشرّف شدم ، تا مدّتی مردم را به صورتهای برزخیّهٔ خودشان میدیدم ؛ به صورتهای وحوش و حیوانات و شیاطین . تا آنکه از کثرت مشاهده ملول شدم .

یکروز که به حرم مطهّر مشرّف شدم ، از أمیرالمؤمنین علیه السّلام

---

۱ ـ «معاد شناسی» ج ۱ ، ص ۱٤۲ تا ص ۱٤٤

خواستم که این حال را از من بگیرد ؛ من طاقت ندارم . حضرت گرفت ، و از آن پس مردم را به صورتهای عادی میدیدم .

و نیز میفرمود : یک روز هوا گرم بود ، رفتم به وادی السّلام نجف أشرف برای فاتحهٔ اهل قبور و ارواح مؤمنین . چون هوا بسیار گرم بود ، رفتم در زیر طاقی که بر سر دیوار ، روی قبری زده بودند نشستم . عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت نموده و برگردم . در اینحال دیدم جماعتی از مردگان با لباسهای پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف بسوی من آمدند و از من طلب شفاعت میکردند که وضع ما بد است ، تو از خدا بخواه که ما را عفو کند .

من به ایشان پرخاش کردم و گفتم : هر چه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو می‌کنید ؟ بروید ای متکبّران !

ایشان میفرمودند : این مردگان شیوخی بودند از عرب که در دنیا متکبّرانه زندگی می‌نمودند و قبورشان در اطراف همان قبری بود که من بر روی آن نشسته بودم .»[1]

حالات والای توحیدی

٤ داستان دیگر از مرحوم آیة الحقّ و الیقین آیة الله العظمی آقای سیّد جمال الدّین گلپایگانی تغمّده الله برحمته است . ایشان از مردان پاک و منزّه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال دارای روابط معنوی و باطنی با حضرت حقّ متعال بودند . مردی متین و استوار و مراقب و می‌توان او را جمال السّالکین إلی الله تعالی نام برد . أعمال او اسوه و الگوی صبر و تحمّل و ایثار و زهد و مراقبت و سعهٔ نفس و دانش قوی بود .

حقّاً سیمای او نمونهٔ ظاهر و بارزی از علماء راستین ، و مشایخ طائفهٔ حقّهٔ مذهب جعفریّه بود . و آئینه و آیتی از سیر و سلوک أئمّهٔ طاهرین سلام الله

١ـ همان مصدر ، ص ١٤٥

علیهم أجمعین ، و یاد آورندهٔ خدا و عالم آخرت بود ...

پیوسته صحیفهٔ سجّادیّه در مقابل او روی کتاب‌های مطالعه بود ، و از مناجات خمسة عشر حضرت سجّاد بسیار لذّت می‌برد و غالباً آنها را میخواند و از حفظ بود ، و بالأخصّ به مناجات هشتم که مناجات مُریدین است بسیار عشق می ورزید .

اطاق مطالعهٔ همیشگی ایشان در بیرونی و طبقهٔ فوقانی ، و اطاق محقّری بود ، و بالأخص در تابستان گرم نجف سخت و مشکل بود .گرفتاریها و شدائد از اطراف و اکناف روی آور بود ، و در این اواخر به کسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل جرّاحی پرستات نموده و روی تخت افتاده و ادرار بوسیلهٔ لوله‌ای در ظرفی زیر تخت می‌ریخت . و قرض ایشان چه برای إمرار مخارج شخصی و چه برای طلّاب به حدّ أعلی رسیده بود ، و خانهٔ مسکونی خود را به چهارصد دینار عراقی به جهت مصرف یک عمل جرّاحی که برای یکی از ارحامشان پیش آمد کرده بود به رهن گذاشته بودند . و از جهات داخلیِ منزل نیز ناراحت و در شدائدی بسر می‌برد .

این حقیر در هفته یکی دو بار به خدمتش می‌رسیدم و تا اندازه‌ای برای من گفتگو داشت . در این حال که یک روز وارد شدم ، دیدم : در حالیکه به پشت روی تخت افتاده و سن از هشتاد سال گذشته است ، «صحیفهٔ» کوچک خود را می‌خوانَد و اشک می‌ریزد . و در عالمی از سُرور و بهجت و نشاط و لذّت است که حقّاً زبان از وصف آن عاجز است . کأنّه از شدّت انس با خدای تعالی در پوست نمی‌گنجد و میخواهد به پرواز در آید .

سلام کردم .گفت : بنشین ! ای فلانکس ، از حالات من که تو خبر داری (و در اینجا اشاره کرد به جمیع گرفتاریها : از مرض و جرّاحی و تنهائی و ناملایم بودن وضع داخلی و هوای گرم و قرض فراوان وگرو رفتن منزل و غیرها) عرض

کردم : آری ! و سپس با یک تبسّم ملیح رو به من کرد و فرمود :

من خوشم ، خوش ! کسیکه عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت .

باری ، یکروز برای ما نقل میکرد که در مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک حال عجیبی پیدا کردم و بدین کیفیّت بود که نفس خود را افاضه کنندهٔ علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات میدیدم . بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می‌گیرد و من مُعطی و مُفیض وجود به ماهیّات امکانیّه و قوالب وجودیّه هستم .

این حال من بود ؛ و از طرفی علماً و اجمالاً نیز میدانستم که این حال صحیح نیست ، چون خداوند جلّ و علا مبدأ همهٔ خیرات است و افاضه کنندهٔ رحمت و وجود به جمیع ما سِوَی .

چند شبانه روز این حال طول کشید و هر چه به حرم مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشرّف شدم و در باطن تقاضای گشایش نمودم سودی نبخشید . تصمیم گرفتم به کاظمین مشرّف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد .

هوا سرد بود . به سوی مرقد مطهّر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از نجف عازم کاظمین شدم ، و چون وارد شدم یکسره به حرم مطهّر مشرّف شدم . هوا سرد و فرشهای جلوی ضریح را برداشته بودند . سر خود را در مقابل ضریح روی سنگ‌های مرمر گذاشتم و آنقدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ‌های مرمر جاری شد .

هنوز سر از زمین برنداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد و فهمیدم که من کیستم ، من چیستم ، من ذرّه‌ای هم نیستم ، من به قدر پرِ کاهی قدرت ندارم ، اینها همه مال خداست و بس ، و اوست مُفیض عَلی الإطلاق و اوست حیّ و حیات دهنده ، و عالم و علم بخشنده ، و قادر و

قدرت دهنده ، و رازق و روزی رساننده ، و نفس من یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی الإطلاق .

در اینحال برخاستم و زیارت و نماز را بجای آوردم و به نجف أشرف مراجعت کردم . و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حیّ و قادر در تمام عوالم میدیدم ، تا یکبار که به حرم مطهّر أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشرّف شدم در وقت مراجعت به منزل در میان کوچه حالتی دست دادکه از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوارگذاردم و قدرت بر حرکت نداشتم . این یک حالی بود که أمیرالمؤمنین مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسی بن جعفر علیهما السّلام عالی‌تر و دقیق‌تر بود ، و آن حال مقدّمهٔ حصول این حال بود .»[۱]

مکاشفهٔ رحلت آیة الله حاج شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی

٤ حضرت سند السّالکین و جمال العارفین آیة الله العظمی آقای سیّد جمال الدّین گلپایگانی أفاضَ اللهُ علینا من قدسیّات نفسه المُنیفة برای حقیر نقل کردند که : بعد از فوت مرحوم آیة الله آقا ضیاء الدّین عراقی که ریاست و تدریس نجف منحصراً با آیة الله حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی رحمة الله علیهما شد ، و هیچکس احتمال فوت آن مرحوم را نمیداد ؛ پس از یک هفته از رحلت مرحوم عراقی ، در وقتی که من مشغول قرائت نماز شب بودم در قنوت نماز وَتر در حال بیداری به تمام معنی الکلمه ، مشاهده نمودم که : مرحوم آقا ضیاء الدّین عراقی سوار بر استری است و همینطور آمد و آمد تا در خانهٔ حاج شیخ محمّد حسین داخل شد .

مرحوم گلپایگانی تغمّده الله برحمته فرمودند : من یقین کردم که آقا حاج شیخ محمّد حسین فوت کرده است .

۱ـ «معاد شناسی» ج ۹ ، ص ۱۱۵ تا ص ۱۲۰

همین که در بدء طلوع آفتاب خواستند بر فراز منارهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام ندا کنند و صلوة بکشند من به اهل منزل گفتم :گوش کنید که اینک خبر رحلت حاج شیخ محمّد حسین را میدهد . چون گوش فرا داشتند شنیدند که ارتحال حضرت ایشان را إعلام ، و مردم را برای تشییع جنازه و نماز بر آن مرد دعوت میکند .»[1]

آشنائی با مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی

در سوّمین سال توقّف حضرت آقا در نجف اشرف ، آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری برای زیارت عتبات عالیات مشرّف می شوند و مجموعاً دو ماه اقامت می‌نمایند . و در همین سفر آقا توسّط استاد سلوکی خودشان در نجف یعنی آیة الله قوچانی به محضر آیة الله انصاری راه پیدا کرده و با ایشان آشنا شده و نزدیک و صمیمی میگردند . و ارادت و مراوده‌های سلوکی استمرار می‌یابد و روز به روز تقویت می‌شود ، و سرانجام موجب مسافرت چهارده روزه‌ای به همدان در سال پنجم اقامت ایشان در نجف و بهره‌وری نزدیک از مجلس آیة الله انصاری میگردد . خودشان در ضمن مطلبی از سال آخر اقامت خود در نجف اشرف که سال ۱۳۷٦ هجریّهٔ قمریّه است میفرمایند :

E ... لایخفی آنکه خدمت ایشان از چهار سال قبل ارادت حاصل ، و ملاقاتهای ممتدّ و طولانی رفیق طریق بود . زیرا در چهارسال قبل ایشان برای زیارت أعتاب مقدّسه مشرّف و مجموعاً دو ماه توقّف کردند ، و در نجف اشرف بخصوص یک ماه درنگ نموده در منزل حاج محمّد رضا شیرازی و آقا سیّد

۱ـ «توحید علمی و عینی» ص ۲۸ و ۲۹ ؛ و نیز در «جُنگ خطّی ۱۷» ص ۱۰ این قضیّه را از آیة الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دام عزّه نقل می‌کنند .

محمّد مهدی دستغیب وارد شده بودند .

و حقیر هر شب پس از أدای فریضه و درس اصول حضرت آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی أمدّ اللهُ ظِلَّه در معیّت حضرت استاد آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی به خدمتشان مشرّف می شدیم و جناب حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمّد رضا خلخالی و یک نفر مسافر ایرانی به نام آقای حاج حسن شرکت اصفهانی حضور می یافتند .

و چون ایّام رجب بود و هوا تقریباً سرد بود و شبها بلند ، لِهذا مجلس به مدّت دو ساعت طول می‌کشید . و حقّا در آن دو ماه استفاده‌های شایان نمودیم ، و حتّی آقای حاج شیخ عبّاس که استاد حقیر بودند ، فرمودند : «حالاتت را برای ایشان شرح بده ، و دستور العمل بخواه!»

و بعد از قریب دو سال با اجازهٔ حضرت آقای قوچانی رضوان الله علیه مستقیماً یک سفر به همدان نموده و چهارده شب بر ایشان وارد و در منزل ایشان در خیابان سنگ‌شیر میهمان بودم ، که از جمله میهمانان وارد بر ایشان از داخل ایران آیة الله حاج سیّد عبدالحسین دستغیب و آیة الله حاج شیخ حسنعلی نجابت و حجّة الإسلام آقای حاج شیخ حسن نمکی پهلوانی طهرانی بودند .

مدّت آن سفر مجموعاً بیست و شش روز طول کشید . چون مقیّد و ملتزم بودم که بدون زیارت أعتاب عالیات از عراق خارج نشوم ، لهذا یک شب در کربلا و دو شب در کاظمین و چهار شب در سامرّاء در منزل دائی‌زادهٔ ارجمند : مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ میرزا نجم الدّین شریف عسکری رضوان الله علیه ، و در مراجعت یک شب هم در باختران (کرمانشاه) بجهت تحصیل روادید و ویزای عراقی ماندم . بنابراین مجموع سفر بدین مقدار بالغ شد . و به طهران هم نیامدم ، چون به دروس لطمه میخورد ، و این اوقات مسافرت طوری انتخاب شد که از نیمهٔ ماه صفر تا أوائل ماه ربیع که دروس تعطیل بود اتّفاق

افتاد .»[1]

باری ، حضرت آقا راجع به شدّت اعتقاد خود به مرحوم انصاری قدّس سرّه چنین می‌نویسند :

٤ حقیر در ایّامی که از نجف أشرف برای زیارت و ملاقات حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد أنصاری همدانی تغمّده اللهُ برضوانه به همدان آمده بودم ، روزی که تنها با خود به سوی محلّ نماز ظهر ایشان در مسجد موسوم به مسجد پیغمبر میرفتم ، به سبزه میدان که رسیدم این فکر به نظرم آمد که : من چقدر ایشان را قبول دارم ؟ دیدم در حدود یک پیامبر إلهی ! من واقعاً به کمال و شرف و توحید و فضائل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یک پیغمبر ، ایمان و یقین دارم . زیرا اگر الآن حضرت یوسف و یا شعیب و یا حضرت موسی و عیسی علی نبیّنا و آله و علیهم السّلام زنده شوند و بیایند و امر و نهیی داشته باشند ، من حقیقةً بقدر اطاعت و انقیاد و ایمان به حقّانیّت آن انبیاء به این راد مرد بزرگ و إلهی ایمان و ایقان دارم ...»[2]

دفاع از مرحوم انصاری و دعوت به ایشان

حضرت آقا در سیر إلی الله تنها به فکر خود نبوده و از راهنمائی عاشقان و شیفتگان قرب الهی به سرچشمه‌های آب حیاتی که خود یافته بودند دریغ نداشته‌اند ؛ که شیوهٔ همهٔ دلسوختگان حرم دوست همین است .

نمونه‌هائی از این خصلت بسیار عالی را در زندگی ایشان در مراحل مختلف می‌بینیم که برخی موارد را در کتابهای خود ثبت نموده‌اند . و از آن جمله تلاش گستردهٔ ایشان برای متّصل ساختن دوست شفیق و دیرینهٔ خود آیة الله حاج سیّد ابراهیم خسروشاهی (که از قدیم الأیّام رفیق همراه و مصاحب در دیدارهای مکرّر

---

۱ و ۲ـ «روح مجرّد» ص ۳۷ و ۳۸ ، و ص ٦٨٢ و ٦٨٣

با مرحوم حاج شیخ عبّاس طهرانی رضوان الله علیه بود) به مرحوم انصاری است.

در همین زمینه وقتی که جناب آقای خسروشاهی مطالبی را در نقد مرحوم انصاری نقل میکند ، ایشان با قاطعیّت تمام دفاع می‌کنند و تصریح می‌نمایند :

ع ... اوّلاً : مرحوم آقای انصاری جدّاً با طریقهٔ صوفیان مخالف است ، و آن راه را راه ترقّی و قوّت نفس میداند نه راه فنای نفس ... ثانیاً : اعاظم از علمای همدان همچون آقای حاج شیخ هادی تألّهی و آقای آخوند ملّا علی معصومی همدانی و أمثالهما ایشان را به قدس و ورع فوق العاده می ستایند ...»

باری ، مشروح این جریان را می‌توانید در کتاب شریف «روح مجرّد» مطالعه نمائید .[۱]

عنایت متقابل آیة الله أنصاری به حضرت آقا

همچنانکه حضرت آقا نسبت به مرحوم آیة الله أنصاری بسیار إرادت و إطاعت داشتند ، متقابلاً ایشان هم نسبت به آقا بسیار محبّت و عنایت ، و اهتمام به امر تربیتشان داشتند ، که این معنی از همان سالهای أوّل آشنائی در نجف أشرف آغاز شد و تا پایان نیز در قالب مراوده‌ها و مکاتبه‌ها استمرار داشت . و بخاطر عشق الهی آقا به سیر و سلوک و پشتکار عجیب و سرعتشان در طیّ مراحل کمال و تهذیب و تزکیهٔ نفس ، خیلی زود آقا از قوی‌ترین شاگردان و نزدیکترین اصحاب ایشان میگردند .

حضرت آیة الله أنصاری رحمة الله علیه در چند نامه از نامه‌های خود به آقا که مربوط به سالهای إقامت حضرت آقا در نجف أشرف است ، تأکید می‌کنند که شکوهٔ جنابعالی از نرسیدن فیوضات مورد قبول نیست و بحمد الله تعالی موفّق ، ولطف حقّ تعالی شامل حال شماست ؛ و در یکی از آنها که مربوط به سالهای أوّل

۱ـ «روح مجرّد» ص ۱۲٤ به بعد

تشرّف حضرت آقا به خدمت ایشان و نسبةً أوائل سیر و سلوک آقاست، در پاسخ شکوای آقا از سوء حال، به سبقت ایشان از سائرین تصریح نموده‌اند. در این نامه که متن آن نشان دهندهٔ اینستکه آنرا در مقام تربیت نوشته‌اند، مرقوم میفرمایند:

بسم الله عز شأنه

مولانا المعظم ایدکم الله تعالی بفضله مراسلهٔ شریفهٔ شریفه مشعر بر شکوا از سوء حال نمودید

کلمهٔ اولا بقول مرحوم حاج شیخ محمد بهاری جنابعالی که سلم سعادت و صلاح و تقوا و مقامات و درجات

نفرموده اید که وقت ادا رسیده و مطالب داشته باشید تا هر کس جلوتر رفته باشد بهتر

بوده انکه و این میدان بعد از این حرفها اگر جنابعالی انتظار کرامات و مقامات

دارید این مطلب گذشته از آنکه رأس اشتباه است و سعادت غیر از آن میباشد

و بهیچوجه ملازمه با این آثار ندارد نه از آن طرف نه از این طرف خلاف شرع هم هست

یعنی انتظار این مطالب سیر قهقری است و شما را از مولا دور میکند و هرگاه غرض جنابعالی

آن است که رضای مولا را دست نیاورده و خدای نخواسته از شما کراهتی داشته

محبت حق را بر این مقصد ارائه نفرمائید و اگر غرض آنست که چرا شما مشتغل

در عبادت نیستید که در روایت وارد شده حضرت باقر علیه السلام نفرمودند طلب

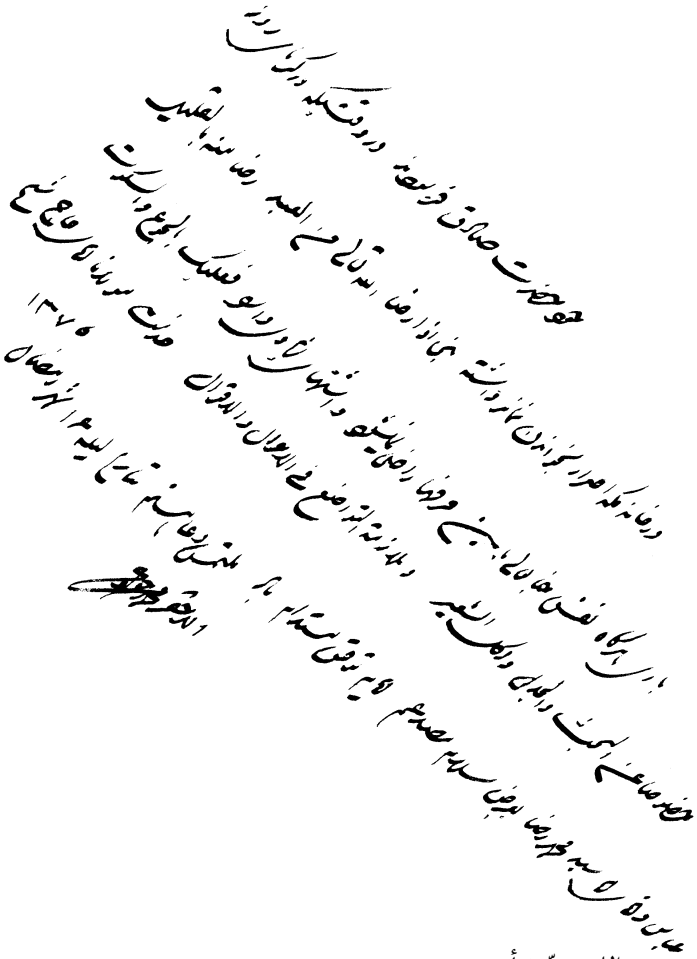

٤ بسم الله عزّ شأنه

مولانا المعظّم ، أيَّدكُمُ اللهُ تعالى بِفَضلِه ؛ مراسلهٔ تریفه شریفه مشتمل بر شکوا از سوء حال زیارت گردید .

أوّلاً به قول مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری جنابعالی که سَلَم سعادت و صلاح و تقوا و مقامات و درجات نفروخته‌اید که وقت اداء رسیده و مطالب داشته باشید .

ثانیاً هر کس جلوتر رفته بیاید مسابقه بدهد ؛ این گو و این میدان !

بعد از این حرفها ، اگر چناچه جنابعالی انتظار کرامات و مقامات دارید ،

این مطلب گذشته از آنکه رأساً اشتباه است و سعادت غیر از آن میباشد و بهیچوجه ملازمه با این آثار ندارد نه از این طرف نه از آن طرف ؛ خلاف سیر هم هست ، یعنی انتظار این مطالب سیر قهقهری است و بنده را از مولا دور میکند .

و هرگاه غرض جنابعالی آن است که رضای مولا را دست نیاورده و خدای نخواسته از شما کراهتی دارد ، حجّت خود را بر این مقصود إرائه بفرمائید .

و اگر غرض آنست که چرا شما مستغرق در عبادت نیستید ،که در روایت وارد شده : حضرت باقر علیه السّلام به فرزند جلیل خود حضرت صادق فرمودند در وقتیکه درگرمای روز در خانهٔ مکّه إصرار به خواندن نماز داشته :

بُنَیَّ ! إذا رَضِیَ اللهُ تعالی مِن العَبْدِ ، رَضِیَ مِنهُ بِالقَلیلِ .

[فرزند عزیزم ! هرگاه خدای تعالی از بندهای خشنود شود ، به عمل قلیلی از او راضی خواهد بود .]

باری ، هرگاه نفس جنابعالی به این حرفها راضی نمی‌شود و اشتهای زیادی دارد ، فَعَلیكَ بالجوعِ ، و السّکوتِ خصوصاً عن البحثِ و الجَدَلِ و أکلِ الشَّعیرِ ، و مُلازَمَةِ التَّواضُعِ فی الأحوالِ و الأقوالِ .

خدمت مولانا آقای حاج شیخ عبّاس و آقای آقا سیّد محمّد رضا به عرض سلام مصدّعم .

أیّام توفیق مستدام باد ، ملتمس دعا هستم . به تاریخ لیلهٔ ١٦ شهر رمضان ١٣٧٥ ـ الأحقر محمّد جواد .»

نوع دستورات و اورادی هم که ایشان به آقا میدادند نشانگر موقعیّت والای آقا نزد ایشان است :

٤ ... در مدّت اقامت حقیر در نجف پس از زیارت ایشان که چهار سال طول کشید ، و پس از مراجعت حقیر به طهران که تا ارتحالشان سه سال طول

کشید ، پیوسته به حقیر دستوراتی میدادند ، حتّی از أوراد وارده که جز به مرحوم آیة الله حاج شیخ حسنعلی نجابت و حجّة الإسلام آقای سیّد عبدالله فاطمی شیرازی به کسی نداده‌اند به حقیر داده‌اند.»[۱]

شرح حال اجمالی مرحوم آیة الله انصاری

حضرت علّامه در پاسخ به درخواستی ، شرح حال اجمالی مرحوم حضرت آیة الله انصاری را تدوین نموده‌اند که در عین فشردگی جامع و گویا است . و ما در اینجا متن آن را نقل می‌کنیم :

ع بسم الله الرّحمن الرّحیم .

سطور ذیل ، شرح و ترجمهٔ أحوال حضرت آیة الله مرحوم حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رحمة الله علیه است که بقلم این حقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی به رشتهٔ تحریر درآمده در وقتی که از همدان از اینجانب طلب نموده بودند ؛ این حقیر صورت آن مرقومه را در اینجا برای حفظ ، یادداشت نمودم :

فرید عصر و حسنهٔ دهر ، ترجمان قرآن و سلمان زمان آیة الله العظمی عالم عابد زاهد ناسک ، عالم بالله و بأمر الله ، مرحوم فردوس وِساده حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه ، فرزند مرحوم حجّة الإسلام حاج ملّا فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند ، در سنهٔ ۱۳۲۰ هجریّهٔ قمریّه چشم به جهان بگشود .

و در همان دوران طفولیّت تحت سرپرستی والد ماجد مقدّمات علوم

۱ـ «روح مجرّد» ص ٥٤ ؛ و این در حالی بود که سنّ ایشان در این سالها کمتر از سی و پنج سال بوده است . در «روح مجرّد» ص ٤٣ می‌نویسند : **ع** حقیر سنّم در زمان رحلت آیة الله انصاری سی و پنج سال بود .»

ادبیّات فارسی و عربی و منطق را فراگرفت ، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمائی کم نظیر مانند مرحوم حجّة الإسلام خلخالی و حجّة الإسلام حاج سیّد علی عرب که از برجستگان علماء و اعاظم فقهاء بوده‌اند در شهر خود فراگرفت . و رشته‌های طبّ خمسهٔ یونانی و أبوبکر زکریّای رازی و دیگران را نزد دانشمند عالیقدر طبیب حاذق و حکیم متبحّر مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبهٔ عالی رسید .

مرحوم حاج شیخ محمّد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه واصول و نیل به درجهٔ اجتهاد ، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدّس قم گردید و در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّه مدّتها در محضر درس مرحوم استاد بی‌بدیل ، مرجع وقت حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری أعلی الله مقامَه الشّریف حاضر می شد و بهره‌ها می برد تا در این رشتهٔ تخصّصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهاد متعدّدی از مراجع ذی قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیّه صاحب فتوی گردید ، بطوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند .

در همین ایّام بود که نسیم نفحات قدسیّهٔ الهی بر دلش وزید ، و بارقهٔ جذبات عالم عِلوی بر قلبش رسید ، و به مصداق کلام مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه السّلام «حَتَّی دَقَّ جَلِیلُهُ و لَطُفَ غَلِیظُهُ و بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ»[1] یکباره شراشر وجودش دگرگون شد و جذبهٔ عالم قدس تار و پود وجود او را بر باد داده با نور الهی به دنبال گمشدهٔ خود برای رسیدن به حرم امن و

۱ـ «نهج البلاغه» طبع مصر با شرح عبده : ص ۳٤۹ ، خطبهٔ ۲۱۲ : «تا اینکه در اثر ریاضت و مجاهده در راه خدا بدنش نحیف گشت و نفسش لطیف و مصفّی شد و برقی پر نور در درونش درخشید .»

امان ، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد . خواب و خوراکِ او را ربود . روزها در بیابانها وکوههای اطراف قم میرفت و تا شبانگاه بتماشای مظاهر جمال و حیات می‌پرداخت و با تنهائی و خلوت ، انسی عجیب گرفت .

و چون سالیانی چند از رحلت عالم نِحریر و عارف بی‌بدیل ، استاد کامل اخلاق و معارف الهی إنسان العَین و عین الإنسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی أعلی الله مقامه الشّریف میگذشت ، هرچه نزد شاگردان معروف او تردّد نمود و برای فتح وگشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت ، تا رفته رفته آتش عشق در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق ، جان او را مشتعل ساخت ، نالهٔ جانسوز او هر بیننده‌ای را متأثّر میکرد وگریهٔ جانگداز او هر نظرکننده‌ای را میگداخت ؛ که ناگهان پردهٔ غیب بالا رفت و حجابهای ظلمانی و نورانی برکنار شد ؛ نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوختهٔ او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به کلّیّت پیوست .

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس الهی سکنی گزید . با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غرّاء و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیّه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود .

در هر مسجدی خالی و مخروبه بود ، اقامهٔ جماعت می‌نمود . بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر و أخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامهٔ جماعت داشت . مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند .

در جلسات شبانه و روزانهٔ سیّار در منزل شیفتگان حقائق تردّد می‌نمود ، و شاگردانی بس ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان

موجب عبرت همگان و حجّت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند . در روزهای جمعه با معیّت شاگردان به صحرا میرفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می‌پرداخت .

مرحوم انصاری رضوان الله علیه برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت . و در امر به معروف و نهی از منکر ساعی بود . و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی‌اختیار بود . و در بذل و انفاق بی‌نظیر بود . به بسیاری از خانواده‌های مستمند که درگوشه وکنار شهر بودند و ابداً کسی از حال آنان اطّلاع نداشت مساعدت‌ها می‌نمود ، و با دست خود برای آنان غذا و لباس و فراش می‌برد . و در إخفای این امور به حدّی دقیق بود که حتّی از شاگردان خاصّ خود مخفی میداشت .

مرحوم انصاری رحمة الله علیه نه تنها یک مرجع دینی و عالم روحانی بود ، بلکه مانند یک فرد از افراد خانواده در برآوردن نیازمندی‌های آنان می‌کوشید . در زمستانهای سرد همدان برای معالجهٔ مَرْضی و عیادت بیماران آنان به منزلشان میرفت و چه بسا خود تهیهٔ دوا می‌نمود . و تا فرد گرفتاری را از گرفتاری آزاد نمی‌نمود آرام نمی‌گرفت . آرامش دل او در آرامش خلق خدا بود و نگرانی او در اضطراب آنان .

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری قُدّس سرُّه یکی از اولیای برجستهٔ قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمّهٔ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم میزد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرّفی می‌نمود ، سخن به گزاف نرفته است .

مرحوم انصاری رَحِمَهُ اللهُ مدّت بیست و پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا بالأخره بواسطهٔ عارضهٔ قلبی در روز جمعه دوّم شهر

ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریّهٔ قمریّه دعوت الهی را لبّیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود . در تشییع جنازهٔ او تعطیل عمومی شد ، و اکابر علمای متّقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند ، و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم بر پا بود . جنازهٔ او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علیّ بن جعفر سلام الله علیهما به خاک سپردند .»[۱]

قضایائی از مرحوم انصاری

درجهٔ تقرّب حضرت آقا به اساتید و رفقای سلوکیشان به گونه‌ای بوده است که ایشان را نه فقط در رعایت آداب سیر إلی الله قوی و مصمّم میدیدند و بر اساس عشق شورانگیز الهی ایشان ، عالی‌ترین ره‌آوردهای طیّ طریق را خالصانه در اختیارشان میگذاشتند ، بلکه معظّمٌ له را بعنوان محرم أسرار خویش تلقّی نموده قضایا و حقائقی را که برای دیگران بازگو نمی‌کردند و همیشه در پردهٔ کتمان نگه میداشتند برای ایشان بی محابا بیان میکردند ؛ که این حالت را در برخورد مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی با ایشان دیدیم . دربارهٔ مرحوم آیة الله انصاری هم همینطور است . و البتّه میدانیم بسیاری از این أسرار را نیز آقا در خزانهٔ دل خویش مخفی نگه داشته و تنها گوشه‌هائی که نشر آن روا بوده است را در آثار خویش ثبت فرموده‌اند . اینک برخی از این قضایا را مرور می‌کنیم :

ملکوت جنازهٔ حاکم جائر

٤ مرحوم رضوان آرامگاه آیة الحقّ و الیقین ، ترجمان قرآن و سلمان زمان ، آیة الله حاج میرزا جواد آقای انصاری همدانی أعلی الله تعالی مقامه الشّریف نقل میفرمود که : من در یکی از خیابانهای همدان عبور میکردم ، دیدم

۱ـ «جنگ خطّی ۱۰» ص ۹۳ تا ص ۹۵

جنازه‌ای را بـه دوش گـرفته و بسـوی قـبرستان مـیبرند و جـمعی او را تشـییع می‌نمودند ، ولی از جنبهٔ ملکوتیّه او را به سمت یک تاریکی مبهم و عـمیقی می‌بردند ؛ و روح مثالی این مرد متوفّی در بالای جنازهٔ او با جـنازه مـیرفت و پیوسته میخواست فریاد کند که : ای خدا مرا نجات بده ، مرا اینجا نبرند ! ولی زبانش به نام خدا جاری نمی شد . آنوقت رو میکرد به مردم و می‌گفت : ای مردم مرا نجات دهید ، نگذارید ببرند ! ولی صدایش به گوش کسی نمی‌رسید . آن مرحوم أعلی الله شأنه میفرمود : من صاحب جنازه را می شناختم ؛ اهل همدان بود و حاکم ستمگری بود .»[1]

پذیرائی حضرت سلمان از مرحوم انصاری

٤ مرحوم آیة الحقّ عارف بالله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رضوان الله تعالی علیه میفرمودند : من در سابق الأیّام به زیارت قبر غیر معصوم و امام نمی‌رفتم ، چون تصوّر میکردم که فقط از قبور ائمّه علیهم السّلام که به مقام طهارت مطلقه رسیده‌اند بسط وگشایش حاصل میشود ولی از قبور غیر آنها اثری مترتّب نیست .

تا در سفر اوّلی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذهٔ روحانی خود به جهت زیارت مشرّف شدیم ، یکروز در ایّام اقامت در کاظمین علیهما السّـلام برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکستهٔ کسری ـ که حقّاً موجب عبرت بود ـ از بغداد به صوب مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و بجای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان که مستحبّ است ، به سمت قبر سلمان و حذیفه که در قُرب آن ایوان قرار دارد به راه افتادیم و ما درکنار قبر سلمان نه به جهت زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و استراحت با جـمیع احـباب و دوسـتان نشسـته

۱ـ «معاد شناسی» ج ۲ ، ص ۱۸۹

بودیم که ناگهان سلمان از ما پذیرائی نمود و خود را بصورت واقعیّهٔ خود نشان داد و به حقیقت خود تجلّی نمود. چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذرّه‌ای از کدورت و چنان واسع و زلال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبّت و سعه و صفا فرو برد. و چنان در فضای وسیع و لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد که حقّاً مانند فضای بهشت پر لطف و صفا، و چون ضمیر منیر عارف بالله مانند آبِ صافی، زلال و مانند هوا لطیف بود.

من از اینکه به جهت زیارت در کنار قبر او نیامده بودم شرمنده شدم و سپس به زیارت پرداختیم. و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائـمّهٔ طـاهرین علیهم السّلام هم، از علماء بالله و مقرّبان و أولیاء خدا میروم و مدد می‌گیرم؛ و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان میروم؛ و به شاگردان خود توصیه نموده‌ام که از این فیض الهی محروم نمانند.»[۱]

نماز جماعت فرشتگان

E مرحوم آیة الله جمال العارفین حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی أسکَنه اللهُ بُحبوحةَ جِنانه میفرمودند:

روزی وارد در مسجدی شدم دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است و دو صف از ملائکه در پشت سر او صف بسته و به او اقتدا نموده‌اند، و این پیرمرد خود أبداً از این صفوف فرشتگان اطّلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است. چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیّهٔ خود اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صف از ملائکه و اگر یکی از آنها را بگوید یک صف از ملائکه به او اقتدا می‌کنند که درازای آن

۱ـ «معاد شناسی» ج ۳، ص ۲۲۷ تا ص ۲۲۹

فیما بین مشرق و مغرب باشد."[1]

مکاشفهٔ تلاوت قرآن از صدای سگ

٤ یکی از اساتید بزرگ ما در علم عرفان الهی مرحوم رضوان مقام عرفان الحقّ و الیقین آیة الله آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رحمة الله علیه میفرمودند : یک نفر از سالکین که شب برای نماز شب برخاسته بود شنیده بود که سگ همسایه سورهٔ والشّمس را میخواند .

این جانب چنین گمان دارم که این قضیّه برای خود ایشان بوده است ؛ ولیکن چون بزرگان غالباً در مقام بیان ، این‌گونه امور را نسبت به خود نمیدهند فلهذا به عنوان یک نفر سالک بیان کرده‌اند . و باز در نزد حقیر ، خواندن سگ سورهٔ والشّمس را مکاشفه بوده است که برای ایشان از صدای سگ حاصل شده است ، چون ایشان در آن وقت به مجاهدات نفسانیّه برای تزکیهٔ نفس اشتغال داشته‌اند این سوره که دارای سوگندهای بسیار برای اثبات نجاح و رستگاری نسبت به تزکیه کنندگان نفس است برای ایشان تحقّق پذیرفته است ."[2]

مکاشفه‌ای راجع به محیی الدّین

مرحوم حضرت علّامه قدّس سرّه در آثار خود مطالبی را از بزرگان و حضرت آیة الله انصاری نقل می‌کنند که راجع به خود آن بزرگواران نیست و فقط نقل است که در آثار مطبوع ایشان فراوان و قابل مراجعه است ، و در این جا یک نمونه از «جُنگ خطّی شمارهٔ ١٠» نقل می‌کنیم :

٤ ... حضرت آقا روحی فداه (آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رضوان الله تعالی علیه) فرمودند : بسیاری از بزرگان سابق که از کلمات

١ـ همان مصدر ، ج ٧ ، ص ٢٥٨

٢ـ همان مصدر ، ج ٩ ، ص ٥٥ و ٥٦

آنان استفاده می‌شود که سنّی مذهب بوده‌اند ، آنها این معنی را تقیّةً ابراز می‌نمودند و الّا آنها شیعه بوده‌اند . ابن فارض در آخر قصائدش تعریف از أبابکر میکند و علّت آنرا پیرمردی قرار میدهد ، و تعریف از عمر میکند و علّت آنرا کشف قرار میدهد ، لکن چون تعریف از أمیرالمؤمنین علیه السّلام میکند علّت آنرا وصیّ بودن آن حضرت قرار میدهد . و درست بواسطهٔ این تعریف ، تخریب خلفای سابق را میکند .

یکی از شاگردان مرحوم جلوه[1] استاد یگانهٔ حکمت برای من نقل نمود که مرحوم جلوه هر روز صبح که بر منبر میرفت مقداری به محیی الدّین عربی بد می‌گفت و به او دشنام داده لعن میکرد . و این عادت همیشگی مرحوم جلوه بود ؛ زیرا می‌گفت که محیی الدّین سنّی مذهب است .

یکروز که مرحوم جلوه برای تدریس به منبر صعود نمود در اوّل صحبتش فرمود که : مرحوم محیی الدّین شیعه بوده و سنّی مذهب نبوده . و مقداری از منقبت و مدح او بیان نمود . ما همهٔ شاگردان تعجّب نمودیم که چگونه استاد هر روز زبان دشنام به محیی الدّین گشوده و امروز بر عکس مدح و منقبت او را می‌نماید . در این حال مرحوم جلوه فرمود : دیشب در خواب دیدم باغهای بسیاری مملوّ از گل و ریاحین و درختهای بسیار لطیف ؛ گفتند : اینجا بهشت است و از منازل محیی الدّین است . بسیار تعجّب نمودم که چگونه جای

۱ـ مرحوم جلوه در سال ۱۲۳۸ هجری قمری در احمد آباد هند به دنیا آمد ، و از محضر اساتیدی چون میرزا حسین حکیم بهره برد ، و پس از پایان تحصیلات در اصفهان در سال ۱۲۷۳ به طهران آمد و پس از ٤١ سال تدریس و تربیت شاگردان در سال ۱۳۱٤ هجری قمری از دنیا رفت و در شهر ری در جوار مرحوم ابن بابویه به خاک سپرده شد. از ایشان کتبی همچون «رسالةٌ فی الکلّیّ و أقسامه» و «إثبات الحرکة الجوهریّة» و حواشی بر «أسفار» بجا مانده است . («الکنی و الألقاب» ج ۱ ، ص ٤٩ و «مرآة الکتب» تبریزی ، ص ۱۸٦)

محیی الدّین سنّی مذهب در این باغهاست .

ناگاه روانه شدم تا به قصری بلند پایه که مرصّع به جواهرات بود بالا رفتم. در آنجا جماعتی از بزرگان و سادات حضور داشتند ، و این قصر متعلّق به محیی الدّین بود ، و من گویا از پشت حجابی تماشای این منظره را می‌نمودم . من در آن مجلس دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته بودم و از روی محیی الدّین شرمنده بودم که چنین بدگوئی‌هائی دربارهٔ او نموده‌ام .

محیی الدّین گفت : چرا دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته‌ای ؟

گفتم : از شما شرمنده هستم .

گفت : ای میرزای جلوه تماشا کن . چون نگریستم از دریچهٔ اطاق در میان باغ انواع و اقسام حیوانات سبع و درنده دیدم .

گفت : ای سیّد جلوه ! اگر در میان آنها بودی چه میکردی ؟ عرض کردم : خود را حفظ می‌نمودم .

فرمود : من در دنیا در میان چنین حیواناتی گرفتار بودم و مطالب من که از آنها سنّی بودن من ظاهر است برای حفظ خون خود تقیّةً نگاشته‌ام.»[1]

نمونه‌هائی از اشعار مرحوم انصاری

مرحوم آیة الله انصاری از ذوق لطیف ادبی برخوردار بوده و اشعار آبداری هم می‌سروده‌اند که دو نمونهٔ آنرا از یادداشت‌های حضرت علاّمه نقل می‌کنیم :

٤ از حضرت آیة الله آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه است :

۱ـ «جُنگ خطّی ۱۰» ص ٤٧ ؛ بحث مفصّل راجع به شخصیّت محیی الدّین بن عربی در کتاب شریف «روح مجرّد» بخش ششمین آمده است .

منزلگه آن یار اگر خانهٔ من بود
فردوس برین گوشهٔ کاشانهٔ من بود
شاهان جهان را نشدی هیچ میسّر
آن گنج مرادی که به ویرانهٔ من بود
هر گوشهٔ چشمی که نمود آن شه خوبان
تیری به دل خستهٔ دیوانهٔ من بود
گر سوخت مرا جلوهٔ دلدار عجب نیست
کان شمع مراد دل دیوانهٔ من بود[1]
روئی که روان داده ز دیدار به یاران
محروم از او دیدهٔ بیگانهٔ من بود
هر ناحیه شد جلوه‌گر از حسن ، نگاری
از پرتو آن دلبرِ جانانهٔ من بود
گر هوش مرا بُرد لبش ، روحِ روان داد
کان آب حیات و می و میخانهٔ من بود
بُرد آن خم ابرو ز کِنِشتم سوی محراب
در بی خبری دید که بتخانهٔ من بود
لطف ازلی گفت که ای «فانی» محروم
آزادیت از پند حکیمانهٔ من بود
آن کوی که جز عشق ، دگر راه نبودش
هر بادیه پیمودم و افسانهٔ من بود»[2]

۱ـ احتمالاً نسخهٔ صحیح : «دل پروانهٔ من بود» میباشد ، زیرا «دیوانه» در بیت بالا آمده ، و از طرفی «پروانه» با شمع و سوختن تناسب دارد .

۲ـ «جُنگ خطّی ۵» ص ٤٤ و ٤٥

٤ از مرحوم رضوان جایگاه حضرت آیة الله انصاری روحی فداه است :

ای شـــه مـلک مـلاحت دلبـر زیـبای مـن
قومی از غم کرده‌ای دل خون بت رعـنای مـن
از هـلال ابـرویت خـم کـرده‌ای بـالای مـن
روزگارم ساخت چشـمت تـرک بـی‌پروای مـن
آخـر از رحـمت نگـر بـر زردی سیمای مـن

در شب هـجران نـدارم قـصّه جـز بـا مـوی تـو
هـر زمـان بـا چشـم نـمناکـم بـه یـاد روی تـو
ای خـوش آن سـاعت گـذارم افـتد انـدر کـوی تـو
گه شوم مدهوش وگـه مست ای صـنم از بـوی تـو
یـا سـپارم جـان ز شـوقت یـار بـی‌همتای مـن

هـر دلی کـز عشـق رویت دلبـرا دیـوانـه شـد
در بـر شـمع جـمالت جـان او پـروانـه شـد
عـاری از دنـیا و دیـن و خـویش و از بـیگانه شـد
جـغد آسـا در فـراقت سـاکـن ویـرانـه شـد
حـال زارش شـد گـواه مـحنت و غـمهای مـن

آن سـرِ انگشت کـز زلفت حـمایت مـی‌کند
از عـبیر نـافهٔ چـینی حکـایت مـی‌کند
بـا نسـیم صـبحدم از گـل سِـعایت مـی‌کند
وز پـریشانیّ دلهـا بس شکـایت مـی‌کند

کـز اسـیران جـهان خـون شـد دل زیـبای مـن"[۱]

آشنائی با موحّد عظیم و عارف کبیر
حضرت آقای حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد قدّس الله نفسَه

حضرت علّامه رحمة الله علیه در هفتمین سال اقامت خـود در نـجف اشرف پس از چهارده سال تلاش مستمرّ علمی و عملی در حوزهٔ مبارکهٔ قم و حوزهٔ مقدّسهٔ نجف و سلوک إلی الله تحت تربیت بزرگمردان میدان علم و عمل آیة الله علّامهٔ طباطبائی و آیـة اللـه قـوچانی و آیـة اللـه انـصاری قَـدّس اللـهُ أسرارَهم ، و آشنائی و مراودهٔ سلوکی با بزرگانی همچون آیـة اللـه حـاج سـیّد جمال الدّین گلپایگانی و آیة الله حاج شیخ عبّاس طهرانی أعلی الله مقامهما ؛ با حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ، شاگرد ممتاز مکـتب تـربیتی آیـة اللـه العظمی حاج سیّد علی آقای قاضی رضوان الله علیهما آشنا میشوند . و او را انسان کامل و دریای بی‌کران توحید و ولایت می‌یابند ، و یکباره سر تسلیم به وی می‌سپارند و مسیر زندگیشان حرکتی دیگر می‌گیرد ؛ کـه بـحمدالله خـود ایشان نکات فراوانی از زندگی خود را در این راستا در کتاب ارزشمند و نفیس «روح مجرّد» بسیار زیبا و دلنشین و خواندنی به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند . و ما به تناسب مقام ، برخی از آنها را در این یادنامه بازگو می‌کنیم .

اشاره به شخصیّت حضرت آقای حدّاد

٤ یکی از شاگردان مکتب اخلاقی و عرفانی فرید عصر و حسنهٔ دهر ، عـارف بـی‌بدیل و مـوحّد بـی‌نظیر ، سـیّد العـلمآء العـاملین ، أفـضل الفـقهآء والمجتهدین ، مرحوم آیة الله العـظمی حـاج سـیّد مـیرزا عـلی آقـای قـاضی

۱ـ «جنگ خطّی ۵» ص ۵۱

قدَّس اللهُ تربتَه المُنیفه ؛ مرحوم سیّد جلیل و عارف نبیل ، اهل توحید بحقّ معنی الکلمه حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ، أنار اللهُ شَئَابیب قبره الشّریف من أنواره القاهرة القدسیّة میباشد ، که از قدیمی‌ترین تلامذهٔ آن آیت الهی محسوب، و از قدرتمندترین شاگردان وی در سلوک راه تجرید و در نوردیدن و پشت سرگذاشتن عالم ملک و ملکوت و نشئآت تعیّن و ورود در عالم جبروت و لاهوت ، واندکاک محض وفنای صرف در ذات احدیّت حضرت حق جلّ و علا میباشد .

الحدّاد ! و ما أدراكَ مَا الحدّاد ؟!»[1]

سابقهٔ آشنائی

٤ حقیر قبل از تشرّف به نجف اشرف و آستان بوسی حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه صلوات الله و ملَئکتِه أجمعین ، اوقاتی که در بلدهٔ طیّبهٔ قم از محضر پر فیض حضرت استاد علّامه آیة الله طباطبائی قدّس الله نفسَه بهره‌مند می‌شدم ، گهگاهی حضرت ایشان نامی از آقای سیّد هاشم میبردند که از قدمای تلامذهٔ مرحوم قاضی است و بسیار شوریده و وارسته است، و در کربلا سکونت دارد و مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرّف می‌شوند در منزل ایشان سکونت می‌گزینند .

این ببود تا خداوند توفیق تشرّف بدان آستان را مرحمت فرمود و حقیر در نجف اشرف به توصیهٔ حضرت استاد علّامه ، در امور عرفانی و الهی فقط با حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی أفاض الله تربتَه من أنواره ، حشر و نشر داشتم ، و ایشان گاهی نامی از حضرت آقای حدّاد میبردند . وبعضی از رفقا که تلامذهٔ مرحوم قاضی بودند ، مخصوصاً بعضی

۱ـ «روح مجرّد» ، ص ۱۱

از مسافرین وزائرین ، در محضر آیة الله قوچانی نامی از ایشان برده و احوالپرسی می‌نمودند ، و ایشان هم میفرمودند : در کربلا هستند و الحمدللّه حالشان خوب است .

و چون ما در نجف بودیم و به درس و مباحثه مشغول ، لهذا برای زیارت مرقد مطهّر حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام فقط در بعضی از لیالی جمعه و یا بعضی از مواقع زیارتی بود که به کربلا می‌آمدیم و همان شب و یا فردای آن روز بر می‌گشتیم ، و دیگر مجالی برای پی‌جوئی و ملاقات آقای حدّاد نبود .

این مدّت قریب هفت سال به طول انجامید ، تا روزی در صحن مطهّر یکی از تلامذهٔ مرحوم قاضی به نام علّامهٔ لاهیجی انصاری که برای زیارت مشرّف شده بود و با حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس در وسط صحن ملاقات کرده و دیده بوسی کردند ـ و من هم در آنوقت در معیّت ایشان بودم ـ در ضمن احوالپرسی‌ها و مکالمات از حضرت آقای سیّد هاشم نام برد و احوالپرسی نمود ، و در میان سخنان خود گفت :

«مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت و او را به رفقای سلوکی معرّفی نمی‌کرد . و بر حال او ضَنّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند . او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است . بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید .

و مرحوم قاضی میفرمود : سیّد هاشم در توحید مانند سنّیها که در سنّی‌گری تعصّب دارند او در توحید ذات حق متعصّب است ، و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.»[۱]

۱ـ «روح مجرّد» ص ۱۱ تا ص ۱۳

تشرّف به محضر حضرت حدّاد قدّس سرّه[1]

حدیث عشق و ولایت

٤ در میان طلّاب و فضلا و علمای نجف اشرف این قاعده بر قرار است که در ایّام زیارتی مخصوص حضرت مولی الکَونَین أبی عبدالله الحسین سیّد الشّهدآء علیه و علی أبیه و اُمّه و جدّه و أخیه و التِّسعةِ الطّاهرةِ مِن أبنآئِه صلواتُ اللهِ و سلامُ ملَئکتِهِ المقرّبین والأنبیآءِ و المُرسلین ، مانند زیارت عرفه و زیارت اربعین و زیارت نیمهٔ شعبان ، پیاده از نجف أشرف به کربلای معلّی مشرّف می‌شوند ؛ یا از جادّهٔ مستقیم بیابانی که سیزده فرسخ است و یا از جادّهٔ کنار شطّ فرات که هجده فرسخ است . جادّهٔ بیابانی خشک و بی‌آب و علف است ولی مسافرین زودتر می‌رسند و یک روزه و یا دو روزه راه را طی می‌کنند ، ولی جادّهٔ کنار شط جادّهٔ ماشین‌رو نیست ، جادّهٔ پیاده‌رو و مال‌رو است و انحراف نیز دارد . ولی به عوض سرسبز و خرّم است و از زیر درختهای خرما و نخلستانها عبور میکند ، و در هر چند فرسخی یک خان و مُضیف‌خانهٔ وسیع (مهمانخانهٔ ساخته شده از حصیر متعلّق به شیوخ اعراب که در آنجا تمام واردین را بطور مجّانی هر چقدر که بمانند پذیرائی می‌کنند) وجود دارد که طلّاب روزها را تا به شب راه می‌روند و شب‌ها را در آنجا بیتوته می‌نمایند ، و معمولاً سفرشان از راه آب که این راه است دو روز یا سه روز طول می‌کشد."

یک درس تربیتی

٤ حقیر را در مدّت اقامت هفت ساله در نجف أشرف جز دو بار توفیق تشرّف پیاده به کربلا دست نداد ... در هر دو سفر حقیر در معیّت حضرت

۱ـ از اوّل تا آخر این بخش بجز عناوین فرعی ، همه از کتاب «روح مجرّد» ص ۲۲ به بعد است .

آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی أفاض الله علینا مِن رحماتِه و برکاتِه بودم . و ایضاً جناب محترم آیة الله مرحوم حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی و جناب محترم حجّة الإسلام و المسلمین آقای حاج سیّد محمّد مهدی دستغیب شیرازی اخوی کوچکتر مرحوم شهید دستغیب همراه بودند . و در سفر دوّم نیز یکی از طلّاب آشنا با آیة الله قوچانی به نام سیّد عبّاس یَنگَجی و یک نفر از ارادتمندان ایشان که از رجال و معاریف طهران بود مصاحبت داشتند.

توضیح آنکه : این رجل معروف که حقّاً مردی با صفا و پاکدل و عاشق خاندان ولایت است و الحمدللّه هم اینک در قید حیات است ، در نجف اشرف که به عنوان زیارت تشرّف حاصل نموده بود ، به فقید سعید آیة الله حاج شیخ عبّاس گفته بود : من میخواهم یک روز لباس عملگی در تن کنم ، و در آن هنگام که رواقها را چوب بست نموده و مشغول تعمیر وگچکاری و آینه کاری بودند ، در میان عمله‌ها بطور ناشناس وارد و مشغول کار شوم ، از صبح تا به غروب آفتاب .

آیة الله حاج شیخ عبّاس که وصیّ رسمی مرحوم قاضی در امر طریقت و اخلاق و سلوک إلی الله هستند وی را از این عمل منع کردند و فرمودند : شما یک مرد معروف و سرشناس هستی و این کار زیبا و نیکو را هر چه هم پنهان کنی بالأخره آشکارا خواهد شد و بر سر زبانها خواهد آمد ؛ آنگاه غرور و عُجبی که أحیاناً برای شما این عمل به بار می‌آورد چه بسا ضررش بیشتر از منافع این عمل پسندیده باشد ؛ و من اینطور صلاح می‌بینم که شما به عوض این نیّت خیر ، اینک که ایّام زیارتی مخصوصهٔ نیمهٔ شعبان است ، پیاده با ما به کربلا مشرّف شوید . این کار را کسی نمی‌فهمد ، تازه اگر هم بفهمد ، مثل آن عمل سر و صدا ایجاد نمی‌کند و عواقب وخیم روحی برای شما ندارد.

آن مرد محترم این سخن را پذیرفت و آمادهٔ سفر پیاده برای کربلا شد.

طیّ بیابان عشق

٤ این سفر صبح روز دوازدهم شهر شعبان المعظّم سنهٔ یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریّهٔ قمریّه بود که سه روز و دو شب بطول انجامید و ما در عصر روز چهاردهم به کربلای معلّی وارد شدیم .

البتّه این سفر پیاده برای مردی که از کارهای سخت طلبگی به دور است و نازپرورده و متنعّم بوده است چه بسا مشکل بود ، ولی از آنجا که حقیقةً از محبیّن و شیعیان و موالیان است ، لهذا نه تنها این راه صعب را همگام با سائر رفقا پیمود ، بلکه از عشق و شوریدگی خاصّی برخوردار بود ، و بسیار در راه گریه میکرد ، و با خود این غزل حافظ علیه الرّحمه را زمزمه می‌نمود :

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقّدی نکند طوطی شکرخا را
غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل
که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را
به خُلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
به بند و دام نگیرند مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
سَهی قدان سیه چشمِ ماه سیما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمائی
به یاد دار محبّان باد پیما را
جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

در آسمان چه عجب گر بـه گـفتهٔ حـافظ
سـماع زُهـره بـه رقـص آورد مسـیحا را[1]

و برخی اوقات قدری از رفقا فاصله میگرفت تا بیشتر به خود مشـغول باشد و راز و نیاز و سوز وگداز خود را خود بداند . اتّفاقاً از نیمهٔ راه به بعد باران بارید و جادّهٔ مال رو بدون اسفالت گل شده بود و این مرد بدون هیچ محابا پایش درگل فرو میرفت . تا تقریباً از یک فرسخی کربلاکه آثار شهر از دور کم و بیش خود را نشان میداد ،کفشهای خود را از پا درآورده و به هم گره زد و به این طرف و آن طرف گردن خود آویزان نمود .

و ما هم با همهٔ رفقا و همراهان خاک آلوده ، با همان وضع بدون غسل زیارت یکسره به حرم أنور مشرّف شدیم .

این زیارت تقریباً کمتر از یکساعت طول کشید و از آنجا بـه سـوی قـبر حضرت أباالفضل العبّاس علیه السّلام آمده و با همان حال وکیفیّت آن حضرت را نیز زیارت کردیم.

زیارت نیمهٔ شعبان

٤ چون یکی از رفقای کاظمینی و بغدادی که به نام حاج عـبدالزّهـراء گرعاوی بود ، شب را برای شام در مسافرخانه و مسجدی که وارد شـده بـود دعوت نموده بود ، لهذا چون شب درآمد همهٔ رفقا برای غسل زیارت شبِ نیمه به حمّام خیمه‌گاه درآمده غسل نموده و با همدیگر حرمین مطهّرین شریفین را زیارت کرده و سپس در موعد حاج عبدالزّهراء گرد آمده و تا به صبح به احیاء و شب زنده‌داری و قرائت قرآن و دعا مشغول ، نماز صبح را در حرم مطهّر گزارده و پس از طلوع آفتاب فی الجمله استراحت و تمدّد اعصابی نموده و اینک همه

۱ـ «دیوان خواجه حافظ» تصحیح پژمان ، ص ۵ ، غزل شمارهٔ ۹

حاضر برای انجام غسل زیارت روز نیمهٔ شعبان و تشرّف به حرمین شریفین شدیم .

پس از أدای زیارت بطور کامل ، فقط کسی که عازم نجف بود ، بنده در معیّت آیة الله قوچانی بودم ؛ چون آقا حاج شیخ حسنعلی نجابت و آقا حاج سیّد محمّد مهدی دستغیب از ایران برای زیارت آمده بودند و بنا بود با آن شخص محترم برای قبل از ماه مبارک رمضان خود را به شیراز و به طهران برسانند ، و آقای سیّد عبّاس می‌خواست عصر آن روز یا فردا به نجف مراجعت کند ، بنابراین بنده با حضرت آقای حاج شیخ عبّاس عازم نجف بوده و به طرف محلّ سیّارات نجف حرکت نمودیم .

در طلب مقصود

٤ حقیر در بین راه به ایشان عرض کردم : میل دارید برویم و از آقا سیّد هاشم نعل بند دیدنی کنیم؟ (چون ایشان در آن زمان به حجّ بیت الله الحرام مشرّف نشده بود ، و بواسطهٔ آنکه شغلشان نعل سازی و نعل کوبی به پای اسبان بود ، به سیّد هاشم نعل بند در میان رفقا شهرت داشت ؛ بعداً یکی از مریدان ایشان که در کربلا ساکن بود و حقّاً نسبت به ایشان ارادت داشت به نام حاج محمّد علی خَلَف زاده که شغلش کفّاشی بود شنیدیم که از نزد خود این شهرت را احتراماً به حدّاد یعنی آهنگر تغییر داده است ، علیهذا رفقا هم از آن به بعد ایشان را حدّاد خواندند .)

ایشان در جواب فرمودند : سابقاً دکّان نعل سازی ایشان در عَلْوَة (میدان بار) جنب بَلَدیّه (شهرداری) و در وسط شهر و بسیار نزدیک بود و من آنجا را میدانستم و میرفتم ، امّا اینک تغییر کرده است و بسیار دور است و من هم بلد نیستم ؛ و علاوه لازم است که زودتر به نجف برسم ، فلهذا الآن مجال ندارم ، باشد برای وقتی دیگر!

عرض کردم : من الآن عجله‌ای برای مراجعت ندارم ، اجازه میفرمائید بمانم و ایشان را زیارت کنم ؟ فرمودند : خوبست ، مانعی ندارد .

اوّلین دیدار با حضرت حدّاد

٤ لهذا حقیر از ایشان خداحافظی نموده و برگشتم و از نزدیک علوه و میدان بار معروف کربلا نشانی جدید ایشان را جویا شدم ،گفتند : در بیرون شهر پشت شُرْطه خانه ، در اصطبل شرطه خانه دکّانی دارد و آنجا کار میکند .

حقیر خیابان عبّاسی را که منتهی می‌شود به شرطه خانه (نظمیّه و شهربانی) پیمودم تا به آخر و از آنجا اصطبل را جویا شدم ، نشان دادند . وارد محوّطه‌ای شدم بسیار بزرگ تقریباً به مساحت هزار متر مربع و دورتا دور آن طویله‌های اسبان بود که به خوردن علوفهٔ خود مشغول بودند . پرسیدم : محلّ سیّد هاشم کجاست ؟ گفتند : در آن زاویه .

بدان گوشه و زاویه رهسپار شدم ، دیدم : دکّه‌ایست کوچک تقریباً ۳×۳ متر ، و سیّدی شریف تا نیمهٔ بدن خود را که در پشت سندان است در زمین فرو برده و بطوریکه کوره از طرف راست و سندان در برابر او به هر دو با هم دسترسی دارد مشغول آهن کوبی و نعل سازی است . یک نفر شاگرد هم در دسترس اوست .

چهره‌اش چون گل سرخ برافروخته ، چشمانش چون دو عقیق می درخشد .گرد و غبار کوره و زغال بر سر و صورتش نشسته و حقّاً و حقیقةً یک عالَمی است که دست به آهن میبرد و آنرا با گاز انبر از کوره خارج ، و به روی سندان می‌نهد و با دست دیگر آنرا چکّش کاری میکند . عجبا ! این چه حسابی است ؟! این چه کتابی است ؟!

من وارد شدم ، سلام کردم . عرض کردم : آمده‌ام تا نعلی به پای من بکوبید!

فوراً انگشت مسبّحه (سبّابه) را بر روی بینی خود آورده اشاره فرمود :

ساکت باش !

آنگاه یک چائی عالی معطّر و خوش طعم از قوری کنار کوره ریخت و در برابرم گذارد و فرمود : بسم الله ، میل کنید!

چند لحظه‌ای طول نکشید که شاگرد خود را به بهانه‌ای دنبال کاری و خریدی فرستاد . او که از دکّان خارج شد ، حضرت آقا به من فرمودند : آقاجان ! این حرفها خیلی محترم است ، چرا شما نزد شاگرد من که از این مسائل بی‌بهره است چنین کلامی را گفتید؟!

دوباره یک چائی دیگر ریخته و برای خود هم یک استکان ریخته ، و در حالی که مشغول کار بود و لحظه‌ای کوره و چکّش و گاز انبر آهنگیر تعطیل نشد ، این اشعار را با چه لحنی و چه صدائی و چه شوری و چه عشقی و چه جذابیّت و روحانیّتی برای من خواند :

روستائی گاو در آخور ببست شیر ،گاوش خورد وبر جایش نشست
روستائی شد در آخور سوی گاو گاو را می‌جست شب آن کنجکاو
دست می‌مالید بر اعضای شیر پشت و پهلو ، گاه بالا گاه زیر
گفت شیر ار روشنی افزون بدی زَهره‌اش بدریدی و دلخون شدی
این چنین گستاخ زان می‌خاردم کو در این شب گاو می‌پنداردم
حق همی گوید که ای مغرور کور نی ز نامم پاره پاره گشت طور
که لَو أنزَلْنا کتابًا لِلجَبلْ لَانْصَدَعْ ثُمَّ انقَطَعْ ثُمَّ ارتَحَلْ [1]
از من ار کوه اُحد واقف بدی پاره گشتیّ و دلش پر خون شدی
از پدر و از مادر این بشنیده‌ای لا جرم غافل در این پیچیده‌ای

۱ـ اشاره به قسمتی از آیهٔ ۲۱ از سورهٔ ۵۹ : الحشر :

لَوْ أَنزَلْنَا هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُۥ خَـٰشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ . یعنی «اگر این قرآن مجید را بر کوهی می‌فرستادیم او را از بیم خدا ترسان و شکافته شده می‌دیدی» .

گـر تـو بـی تـقلید زآن واقـف شـوی بی‌نشان بی‌جای چون هاتف شوی[۱]

در این حال شاگرد برگشت . آقا فرمود : میعاد ما و شما ظهر در منزل برای أدای نماز . و نشانی منزل را دادند .

قریب اذان ظهر به منزل ایشان در خیابان عبّاسیّه ، شارع البَرید ، جنب منزل حاج صمد دلّال رفتم . منزلی ساده و بسیار محقّر ، چند اطاق سادهٔ عربی و درگوشه‌اش یک درخت خرما بود . و چون یک اُشکوبه بود ما را به بام رهبری نمودند . در بالای بام حضرت آقا سجّاده انداخته آمادهٔ نماز بودند ، و فقط یک نفر ارادتمند به ایشان حاج محمّد علی خلف‌زاده بود که میخواست با ایشـان نماز بخواند . و سپس معلوم شد آقای حاج محمّد عـلی ، ظـهرها را غـالباً در معیّت ایشان نماز میخواند . بنده نیز اقتداکردم و نماز جماعتی که فقط دو مأموم داشت بجای آورده شد . و ایشان نهایت مهر و محبّت را نمودند و فرمودند : شما می‌روید به نجف و إن شآء الله تعالی وعدهٔ دیدار برای سفر بعدی .

در آن روز که نیمهٔ شعبان بود حقیر دستشان را بوسیده و تودیع نمودم و به نجف مراجعت کردم .

هجرت إلی الله

٤ چون در ماه مبارک رمضان حوزهٔ نجف تعطیل است و فقط طلّاب شبها درسهای استثنائی همچون اصول عـقائد و رسـاله‌های کـوچک مـانند قـاعدهٔ لاضَرَر ، و مسألهٔ ارث زوجه ، و قاعدهٔ فراغ ، و قاعدهٔ لاتُعاد الصّلوة ، و یا بحث فروع علم اجمالی را میخوانند که چون مختصر است در طول یکماه به پـایان میرسد و مربوط به درسهای رسمی نیست ، و علاوه در ماههای رمضان سابق هم حقیر در این درسها شرکت نمی‌کردم و شبها را طبق دستور آیة اللـه حـاج

۱ـ «مثنوی» طبع سنگی آقا میرزا محمود ، ص ۱۱٦ ، المجلّد الثّانی ، سطر ۸ تا ۱۲

شیخ عبّاس به بعضی از ادعیه و قرائت سورهٔ قدر و یا سورهٔ دخان به پایان میرساندم ؛ در این سال چنین میلی پیدا شد تا به کربلای معلّی برای زیارت مشرّف شوم ، و هم زیارت حرمین مبارکین را نموده و هم آن اعمال را در کربلا انجام دهم و هم از محضر آقای حاج سیّد هاشم مستفیض گردم .

بنابراین در معیّت والده و اهل بیت و دو طفل صغیر خود سیّد محمّد صادق که در آن وقت چهار سال و سیّد محمّد محسن که در آن وقت دوسال و پنج ماه داشت برای ماه مبارک به کربلا تشرّف حاصل نموده و یک اطاق در حسینیّهٔ بحرینی‌ها که در کوچهٔ جنب خیمه‌گاه بود به قیمت ارزانی اجاره نمودیم و در آنجا جلّ و بساط خود راگستردیم .

در تمام یک ماه رویّه چنین بود که : چون در عین گرمای تابستان بود و شبها بسیارکوتاه بود ، شبها را نمی‌خوابیدم ؛ به عوض در روزها میخوابیدم تا دو ساعت به ظهر مانده ، در آن وقت آمادهٔ تشرّف به حرم مطهّر می‌شدم و نماز را در آنجا بجا می‌آوردم و سپس به حرم مطهّر حضرت أباالفضل العبّاس علیه السّلام مشرّف می‌شدم و پس از ادای زیارت به تهیّهٔ مایحتاج منزل پرداخته و تا غروب در منزل می‌ماندم . و پس از ادای نماز عشائین و صرف افطار ، دو ساعت از شب گذشته به منزل آقا مشرّف می‌شدم تا نزدیک اذان صبح که باز برای سَحور خوردن به خانه باز می‌گشتم ، یعنی خود آقا وقت ملاقات را در شبها معیّن نموده بودند ؛ زیرا که روزها دنبال کار میرفتند ."

پذیرائی معنوی

٤ محلّ اجتماع دکّه‌ای بود درکنار مسجدی که ایشان متصدّی تنظیف آن بودند ؛ و آن دکّه به طول و عرض دو متر در دو متر بود و ارتفاع سقفش بقدری بود که در آن نمی‌شد نماز را ایستاده بجای آورد چون سر به سقف گیر میکرد ؛ و در حقیقت اطاق نبود بلکه محلّی بود زائد که معمار در وسط پلّکان معبرِ به بام

مسجد به عنوان انبار در آنجا در آورده بود .[1] امّا چون مکان خلوت و تاریک و دنجی بود ، آقای حدّاد آنجا را در مسجد برای خود برگزیده ، و برای دعا و قرائت قرآن و اوراد و اذکاری که مرحوم قاضی میدادند بالأخص برای سجده‌های طولانی بسیار مناسب بود . امّا نمازها را ایشان در درون شبستان مسجد میخواندند ، و نمازهای واجب را نیز به امام جماعت آن مسجد به نام آقا شیخ یوسف اقتدا می‌نمودند .

در آن دکّه سماور چای و قوری نیز بود و مقداری از اثاث مسجد هم در کنار آن ریخته بود . خداوندا ! از این دکّه بدین وضع و کیفیّت کسی خبر ندارد ، جز خود مرحوم قاضی که درکربلای معلّی در اوقات تشرّف بدان قدم نهاده است.

عظمت و روحانیّت آن دکّه را کسی میداند که مانند بعضی از دوستان حدّاد مثل حاج حبیب سماوی ، و حاج عبدالزّهراء گرعاوی ، و حاج أبوموسی مُحیی ، و حاج أبو أحمد عبدالجلیل محیی و بعضی دیگر ، آنرا دیده و در آن أحیاناً بیتوته نموده‌اند .

حضرت آقای حاج سیّد هاشم از حقیر در تمام شبهای ماه مبارک در آن دکّه پذیرائی کرد . وه چه پذیرائیی !

در آن وقت حاج أبوموسی محیی و حاج حبیب سَماوی و رشید صفّار با ایشان آشنائی نداشتند ، بعداً آشنا شدند . فقط در آن وقت آشنای ملازم و فَدَوی عبارت بود از حاج محمّد علی خلف زاده ازکربلا ، و حاج عبدالزّهراء از کاظمین ، و اخیراً در لیالی آخر آقای حاج أبواحمد عبدالجلیل محیی که در آن وقت مجرّد بود ، و بعداً به أبو نبیل و سپس به أبو أحمد معروف شد .

۱ـ ولی اکنون به واسطهٔ توسعهٔ شارع عبّاسیّه که مقداری از مسجد از جمله آن اطاق و پلّه‌ها را از میان برده است ، اثری از آن موجود نمی‌باشد .(منه قدّس سرّه)

شب تا نزدیک اذان به گفتگو و قرائت قرآن و گریه و خواندن أشعار ابن فارض و تفسیر نکات عمیق عرفانی و دقائق أسرار عالم توحید و عشق وافر و زائد الوصف به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام میگذشت . و برای رفقای ما که حاضر در آن جلسه بودند همچون حاج عبدالزّهراء ، باب مکاشفات باز بود و مطالبی جالب بیان میکرد . و حقیقةً در آن ماه رمضان بقدری شوریده و وارسته و بی‌پیرایه بود که موجب تعجّب بود . آنقدر در جلسه می‌گریست که چشمهایش متورّم می‌شد ، و از ساعت می‌گذشت ، آنگاه به درون مسجد میرفت و بر روی حصیر پس از ادامهٔ گریه به سجده می‌افتاد . بسیار شور و وَلَه و آتش داشت ؛ آتش سوزان که دیگران را نیز تحت تأثیر قرار میداد .

یک شب که پس از این گریه‌های ممتد و سرخ شدن چشمها به درون مسجد رفت ، حضرت آقای حدّاد به من فرمود : سیّد محمّد حسین ! این گریه‌ها و این حِرقت دل را می‌بینی ؟ من صد «قاط» (برابر و مقدار) بیشتر از او دارم ولی ظهور و بروزش به گونهٔ دگر است.

خواب و خوراک حضرت حدّاد

٤ حقیر سه ربع ساعت مانده به اذان صبح به منزل می‌آمدم و تقریباً ده دقیقه راه طول می‌کشید .

یک شب آقا به من فرمود : چرا هر شب بر می‌خیزی و می‌روی منزل برای سحری خوردن ؟! یک چیزی که می‌آورم و می‌خورم تو هم با من بخور!

فردا شب سحری را در نزد ایشان ماندم . نزدیک اذان به منزل که با مسجد چند خانه بیشتر فاصله نداشت رفته و در سفره‌ای که عبارت بود از پیراهن عربی یکی از آقازادگانشان ، قدری فُجل [1] (ترب سفید) و خرما با دوگرده نان آوردند و

۱ـ در لغت فصیح فُجْل و فُجُل و در زبان محلّی فِجِل تلفّظ می‌شود .

به روی زمین گذارده فرمودند : بسم الله !

ما آن شب را با مقداری نان و فجل و چند خرما گذرانـدیم ، و فـردای آن روز تا عصر از شدّت ضعف و گرسنگی توان نداشتیم ؛ چون روزها هم در نهایت بلندی و هوا هم به شدّت گرم بود . فلهذا با خود گفتم : این گونه غذاها به درد ما نمی خورد ، و با آن اگر ادامه دهیم مریض می شویم و از روزه وا می مانیم . روی این سبب بعداً پس از صرف سحور با حضرت ایشان فوراً به خانه می آمدم و آبگوشت و یا قدری کته‌ای را که طبخ نموده بودند میخوردم ، یا بعضاً سحری را از منزل می بردم و با سحری ایشان با هم صرف می شد .

امّا خواب ایشان : اصولاً ما در مدّت یک ماه خوابی از ایشان ندیدیم . چون شبها تا طلوع آفتاب بیدار و به تهجّد و دعا و ذکر و سجده و فکر و تأمّل مشغول بودند ، و صبحها هم پس از خرید نان و حوائج منزل دنبال کار در همان محلّ شرطه خانه میرفتند ، و ظهر هم نماز را در منزل میخواندند و سپس به حرم مطهّر مشرّف می شدند . و گفته می شد عصر مطلقاً نمی خوابند ؛ فقط صبحها بعضی اوقات که بدن را خیلی خسته می بینند در حمّام سر کوچه رفته و با استحمام آب گرم رفع خستگی می‌نمایند ، و یا مثلاً صبحها چند لحظه‌ای تـمدّد اعـصاب می‌کنند ، سپس برای کار می‌روند ؛ آنهم آن گونه کار سنگین و کوبنده . زیرا ایشان نه تنها نعل می ساختند بلکه باید خودشان هم به سمّ ستوران می‌کوبیدند ، امّا آن وجد و حال و آتش شعله‌ور از درون اجازهٔ قدری استراحت را نمیداد .

امر به ملازمت مرحوم انصاری

E ماه مبارک رمضان بدین گونه سپری شد . و در شب عید که محتمل بود ماه دیده نشود چند رفیق طریق بنا بر آن نهادند تا به شکرانهٔ تمامیّت شهر رمضان به نجف برای سلام و زیارت مشرّف شوند ، و فردا را اگر أحیاناً رمضان است در آنجا افطار کنند .

عصر روز بیست و نهم با سیّارهٔ حاج عبدالزّهراء که آنرا «حسینیّهٔ سیّار»[1] می‌گفتند ، حضرت آقا و حاج محمّد علی و حاج عبدالجلیل به نجف مشرّف ، و یکسره به حرم مطهّر وارد ، و پس از ادای سلام و زیارت برای افطاری به مسجد سَهله در آمدند و در آنجا میهمان مرحوم شیخ جواد سَهْلاوی بوده ، و تا به صبح به توجّه و ذکر و فکر و دعا بیتوته نموده ، صبحگاه عازم برای تشرّف و زیارت حمزه[2] و جاسم[3] شدند .

۱ـ بدین جهت حسینیّهٔ سیّار می‌نامیدند که : چون ایشان پشت فرمان ماشین می‌نشست شروع میکرد به خواندن اشعار عربی حِسچِه که در نوحه خوانیها بکار میرفت ؛ و دربارهٔ شهادت حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام چنان میگریست و می‌سوخت که همهٔ جالسین سیّاره را به گریه در می‌آورد . (منه قدّس سرّه)

۲ـ حمزه علیه السّلام با پنج واسطه نسبش به حضرت أبالفضل العبّاس علیه السّلام میرسد : أبویَعْلی حمزةُ بنُ قاسمِ بنِ علیٍّ بنِ حمزةِ الأکبرِ بنِ الحسنِ بنِ عُبیدِاللهِ بنِ عبّاسِ بنِ علیٍّ بنِ أبی‌طالب أمیرالمؤمنین علیه السّلام . مرحوم محدّث قمّی در «منتهی الآمال» طبع حروفی مؤسّسهٔ انتشارات هجرت ، در ج ۱ ، ص ۳۵۷ تا ص ۳۵۹ در احوال اولاد حضرت أباالفضل علیه السّلام احوالات او را ذکر نموده است . از جمله گوید :

وی ثقه و جلیل القدر بوده و شیخ نجاشی و دیگران او را ذکر کرده‌اند و قبرش در نزدیکی حِلّه است . و شیخ نجاشی در «رجال» فرموده : **حمزة بن قاسم بن علیّ بن حمزة بن حسن ابن عبیدالله بن عبّاس بن علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام أبویَعلی** ثقهٔ جلیل القدر است از اصحاب ما ؛ حدیث بسیار روایت میکرده ؛ او را کتابی است در ذکر کسانیکه روایت کرده‌اند از **جعفر بن محمّد** علیه السّلام از مردان . و از کلمات علماء و اساتید معلوم می‌شود که : از علمای غیبت صغری معاصر والد صدوق **علیّ بن بابویه** است رضوانُ الله عَلیهم أجمعین . و جدّ او **حمزة بن الحسن بن عبیدالله بن عبّاس** مُکَنّی به **أبوالقاسم** است و شبیه بوده به حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام ... (منه قدّس سرّه)

۳ـ جاسم لفظ قاسم است به لغت عربی شکستهٔ حسچه . و او فرزند بلافصل حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام است . محدّث قمّی در ترجمهٔ احوال او در ⇦

ظهر تا عصر را در حضرت حمزه گذرانده برای شب به سوی حضرت جاسم رهسپار ، و شب را تا به صبح در آن مکان مقدّس بیتوته کردند . و آن شب را حضرت آقا از عظمت حضرت جاسم و کیفیّت حرکت او و اختفای او از دست دشمنان و اعدای دین مطالبی فرمودند ، و فرمودند : جلالت و عظمت ولایت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در این فرزند ارجمندشان بسیار طلوع دارد ، و صحن و بارگاه و حرم و قبّهٔ منوّره و حتّی زمینهای اطراف آن از

⇦ «منتهی الآمال» ج ۲ ، ص ٤١٤ و ٤١٥ از طبع هجرت ، در احوال اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام اینطور آورده است :

و امّا **قاسم بن موسی بن جعفر** علیه السّلام ، پس سیّدی جلیل القدر بوده و کافی است در جلالت شأن او آن خبری که ثقة الإسلام کلینی در «کافی» در باب اشاره و نصّ بر حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده از یزید بن سَلیط از حضرت کاظم علیه السّلام در راه مکّه ؛ و در آن خبر مذکور است که آنحضرت به او فرمود : خبر دهم تو را ای **أبا عُماره** ! بیرون آمدم از منزلم پس وصیّ قرار دادم پسرم فلان را یعنی جناب **امام رضا** علیه السّلام را ، و شریک کردم با او پسران خود را در ظاهر و وصیّت کردم با او در باطن پس اراده کردم تنها او را . و اگر امر راجع به سوی من بود هر آینه قرار میدادم امامت را در **قاسم** پسرم بجهت محبّت من به او و مهربانی من بر او ؛ ولکن این امر راجع به سوی خداوند عزّ وجلّ است ، قرار میدهد آنرا هر جا که میخواهد ـ الخ .

و نیز کلینی روایت کرده که یکی از فرزندان **امام موسی** علیه السّلام را حالت موت روی داد و آن حضرت به قاسم فرمود که ای پسرجان من بر خیز و در بالین برادرت سورهٔ **والصّآفّات** بخوان ! قاسم شروع کرد بخواندن آن سورهٔ مبارکه تا رسید به آیهٔ مبارکهٔ : **أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَنْ خَلَقْنَا** که برادرش از سکرات موت راحت شد و جان تسلیم کرد . و از ملاحظهٔ این دو خبر معلوم می‌شود کثرت عنایت حضرت **امام موسی** علیه السّلام به قاسم .

و **قبر قاسم** در هشت فرسخی حلّه است و مزار شریفش زیارتگاه عامّهٔ خلق است و علماء و أخیار به زیارت او عنایتی دارند . و سیّد ابن طاووس ترغیب به زیارت او نموده است . و صاحب «عمدة الطّالب» گفته که : قاسم عقب نیاورده . (منه قدّس سرّه)

معنویّت و جذّابیّت خاصّی برخوردار است .

یکی دو ساعت که از طلوع آفتاب بر آمد با همین حسینیّهٔ سیّار مستقیماً به صوب کربلا مراجعت شد و قریب ظهر بود که وارد شدیم .

عصر روز بیست و نهم که در حرم مطهّر أمیرالمؤمنین علیه السّلام مشغول بودیم حضرت آقا فرمودند :

«مثل اینکه حضرت ، ثواب این زیارت شما را بازگشت به ایران و استفاده از حضور حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی قرار داده‌اند . وقتی به ایران رفتی ، اوّل خدمت ایشان برو ، و کاملاً در تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار بگیر!»

عرض کردم : در صورتی که ایشان امر به توقّف در ایران بنمایند در آن صورت دوری و جدائی از شما مشکل است !

فرمودند : هر کجای عالم باشی ما با توایم ، رفاقت و پیوند ما طوری به هم زده شده که قابل انفکاک نیست . نترس ! باکی نداشته باش ! اگر در مغرب دنیا باشی و یا در مشرق دنیا ، نزد ما می‌باشی ! سپس فرمودند :

گر در یمنی چو با منی پیش منی ور پیش منی چو بی‌منی در یمنی"

استمرار حدیث عشق و ارادت

و بدینسان آقا پس از آنکه در آستان حضرت حدّاد رحل اقامت می‌افکنند و دست ارادت به دامن پر فیض آن راد مرد توحید و ولایت می‌زنند ، در کنار استمرار ارتباط با مرحوم حدّاد ، به دستور ایشان ملازم محضر آیة الله انصاری همدانی گردیده و در سه سال پایانی عمر آن مرحوم تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار می‌گیرند . و همانطور که خواهیم دید به سفارش ایشان مقیم طهران می‌شوند و صفحات جدیدی در تاریخ زندگیشان گشوده میگردد ، ولی در حقیقت تحت ولایت حضرت حدّاد قرار دارند و مسیر الهی را طی می‌نمایند؛

که دربارهٔ سرّ این معنی مطالبی را پیش رو داریم .

« سرآغاز بازگشت به طهران »

٤ آری در آن سال (۱۳۷٦ هجری قمری) که تابستان فرا رسیده بود ، ما به جهاتی قصد داشتیم به ایران برای زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام و تجدید عهد با ارحام و أحبّه و أعزّه از دوستان ـ که از بدء ورود به نجف تا آن وقت که هفت سال سپری می شد به طهران نیامده بودم ـ و ایضاً برای فی الجمله تغییر آب و هوا برای مرحومهٔ والده که چون به فشار خون و کسالت قلب و آسم ریَوی مبتلا بودند و عَجّه های شدید و تند وزشِ بادهای نجف سینه شان را به شدّت متألّم می ساخت ، و همچنین برای مراجعه به طبیب برای کسالت اهل بیت ؛ مسافرت نموده ایّام تابستان را بگذرانیم و پس از آن به نجف اشرف مراجعت کنیم.

فلهذا در روز هشتم شوّال از نجف برای یک زیارت تامّ و تمام دوره به کربلا و کاظمین و سامرّاء مشرّف شده و با اتوبوس یک شب هم در قم خدمت بی بی حضرت معصومه سلام الله علیها توقّف نموده و روز هجدهم وارد طهران شدیم.

بواسطهٔ دید و بازدیدها و فرا رسیدن دههٔ محرّم الحرام ۱۳۷۷ و اشتغال به عزادارای در مسجد ، مسافرت به همدان تا بعد از دهه تأخیر افتاد ؛ و در این وقت به محضر حضرت آیة الله انصاری مشرّف شدم .

و لا یخفی آنکه خدمت ایشان از چهار سال قبل ارادت حاصل ، و ملاقاتهای ممتدّ و طولانی رفیق طریق بود ...

حضرت آقای انصاری فوق العاده مرد کامل و شایسته و منوّر به نور توحید بود ، و به حقیر هم بسیار محبّت و بزرگواری و کرامت داشت . حقیر چون پیام حضرت آقای حدّاد را رساندم و کسب مصلحت نمودم که برای معنویّت و سلوک عرفانی من کدام بهتر است ؟ ایران یا نجف أشرف ؟ فرمودند :

بعداً جواب میدهم .

پس از یک شبانه روز در حضور جمعی از أحبّه و أعـزّه ، حـقیر سـؤال نمودم: جواب چه شد ؟!

فرمودند : «نجف خوب است ، طهران هم خوب است ؛ ولی اگر نجف بمانی آنچه کسب می‌کنی همه‌اش برای خودت ، و اگر طهران بمانی در آنچه بدست می‌آوری شرکت می‌کنیم!»

داغ فراق نجف

٤ چون این پاسخ دلالت بر أرجحیّت طهران داشت ـ در حالی که یک سر موی بدنِ بنده هم راضی به بازگشت به طهران نبود ؛ چون نجف را موطن اصلی و دائمی گرفته و برای إقامهٔ مادام العمر بساط خود راگسترده ، و خانه ملکی هم اخیراً ابتیاع نموده‌ایم ، و با چه خون دلها اینک قدری آرام گرفته و با خیال جمع میخواهیم بمانیم ؛آن قدر این احتمال رجحان طهران برایم ناگوار و سخت است که ازکوفتن‌کوهها بر سرم سنگین‌تر است ؛ و از طرفی طهران : وطن وزادگاه ما ، جائی است که من از آنجا فرار کرده‌ام و تمام مایملک را فروخته و أثاث البیت را حتّی طناب رخت پهن‌کنی را جمع کرده وبسته وبه آستان مولی الموالی روی آورده‌ام، و بطوری هستم که اگر خواب طهران را در شب ببینم ناراحت میشوم ، و چون از خواب می‌پرم میگویم : الحمدللّه خواب بود و بیداری نبود ! ـ حقیر فوراً تصمیم به مراجعت به طهران گرفتم . و پس از ماه صفر به آستان ملائک پاسبان نجف اشرف مشرّف شده ، و مدّت قریب سه ماه طول کشید تا منزل به فروش رفت ، و به طهران مراجعت و باب مراوده و مکاتبه و ملاقاتهای متناوب تقریباً دو تا سه ماه یک مرتبه ، و اطاعت تامّ و تمام از دستورات آیة الله انصاری برقرار بود .

والحقّ ایشان‌که آیتی بزرگ ازآیات الهیّه بود از هرگونه کمک ومساعدتی دریغ نمی‌فرمود ،بلکه باکمال خلوص به واردین‌راه می‌داد وپذیرائی می‌نمود.»

« بحثی پیرامون استاد کامل »

قبل از ادامهٔ خطّ سیر زندگی مرحوم حضرت آیة الله علّامه قدّس اللـه نفسه الزّکیّة به تناسب مقام ، چند مطلب قابل دقّت است که با استفاده از کلمات خود ایشان اشاراتی می‌کنیم تا شبهه و سؤالی باقی نماند :

ضرورت استاد کامل

همانگونه که سیر و حرکت در راههای ظاهری و مادّی نیاز به راهنما و راهبر دارد تا هم مسیر را به آدمی نشان داده و هم ازگذرگاههای سخت و دشوار عبور دهد ، طیّ طریق بندگی و سیر إلی الله نیز از این قاعده مستثنی نیست و انسان برای عبور ازگردنه‌های تاریک و پر پیچ و خم نفس و صعود بر قلّهٔ توحید نیازمند راهبر و راهنمائی الهی است ؛ علی الخصوص که بنابر تعبیر روایات ، ناآشنائی و جهل ما نسبت به راههای آسمان بیشتر است ، کما اینکه حضرت باقر العلوم صلوات الله علیه به أبو حمزهٔ ثُمالی فـرمودند: **یَا أَبَا حَمْزَةَ یَخْرُجُ أَحَدُکُمْ فَرَاسِخَ فَیَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِیلًا ؛ وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَآءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِیلًا .**[1] «ای أبو حمزه ، چون یکی از شما میخواهد چند فرسخ طیّ طریق کند برای خویش دلیل و راهنما می‌جوید ؛ و تو بـه راهـهای آسمان جاهل‌تر از راههای زمـین هسـتی پس بـرای پـیمودن راه آسـمان بـرای خویش دلیل و راهنمائی طلب نما.»

لذا اگر کسی بدون استعانت و پیروی از راهبران الهی قدم در چنین راه صعبی بگذارد بدون شکّ دچار ضلالت وگمراهی همیشگی گشته و از نیل به کمال و حقیقت عبودیّت محروم می‌ماند.

۱ـ «اصول کافی» طبع دار الکتب الإسلامیّة ، ج ۱ ، ص ۱۸٤ ، کتاب الحجّة ، بـاب معرفة الإمام و الرّدّ إلیه ، ح ۱۰

طیّ این مرحله بی همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

ضرورت پیروی از راهنمای الهی که خود مسیرحرکت إلی الله را طی کرده باشد و سپس برای دستگیری دیگران پای به میدان گذاشته باشد ، و نیز اثبات این معنی از آیات و روایات ؛ در تمامی کتب عرفانی آمده است ، و مرحوم حضرت علّامه نیز در أغلب کتابهای خود در دورهٔ علوم و معارف اسلام بدان پرداخته‌اند و بطور صریح درکتابهای شریف «الله شناسی» و «روح مجرّد» و «مهر تابان» و «لُبّ اللُباب» و «توحید علمی و عینی» و «شرح رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» از آن سخن گفته‌اند .

اینک با استفاده از فرمایشات ایشان این بحث را دنبال می‌نمائیم :

انسان در سیر إلی الله از دو جهت به هدایت راهنمای الهی نیازمند است :

اوّل : از حیث هدایت تشریعیّه ؛ یعنی برای تشخیص وظیفه و تمییز راه از چاه و آموختن أعمال و أوراد و اذکاری که قدم به قدم سالک را به خداوند علیّ أعلی نزدیک می سازد.

سلوک راه خدا از این جهت مانند همهٔ علوم و صنایع است که انسان برای آموختن آنها محتاج به معلّم و استاد آگاه و خبیر است ؛ و همهٔ عقلاء بنابر ارتکاز فطری و حکم عقل خود «رجوع جاهل به عالم» را در همهٔ زمینه‌ها لازم و ضروری می شمرند .

به استناد همین حکم عقلانی و فطری است که حضرت ابراهیم علیه السّلام عموی خود آزر را به متابعت از خویش فرا میخواند : **يَـٰٓأَبَتِ إِنِّى قَدْ جَآءَنِى مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَٱتَّبِعْنِىٓ أَهْدِكَ صِرَٰطًا سَوِيًّا** .[1] «ای پدر

۱ـ آیهٔ ٤٣ ، از سورهٔ ١٩ : مریم . بحث مفصّل پیرامون مفاد این آیهٔ شریفه در کتاب «ولایت فقیه در حکومت إسلام» ج ٢ ، درس بیستم آمده است .

بدرستیکه از جانب خدا به من علمی رسیده که آن علم به تو نرسیده است ؛ پس از من پیروی کن تا تو را به راه راست و استوار راهنمائی کنم .»

و بر همین اساس است که أئمّهٔ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین مکرّراً تأکید فرموده‌اند که آدمی همیشه محتاج هادی و راهنمائی است که با کلام خود انسان را هدایت نموده و راه صحیح را از خطا برای او آشکار سازد . حضرت زین العابدین امام سجّاد علیه السّلام به همین حقیقت اشاره دارند آنجا که میفرمایند: **هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ** .[1]

«گمراه می‌شود آن کس که برای وی حکیمی نبوده باشد تا او را ارشاد نماید.»

و در استمرار همین اصل اساسی و بنابر دستور ائمّهٔ معصومین سلام الله علیهم أجمعین در عصر غیبت برای فهم أحکام نورانی دین باید به راویان احادیث که در جایگاه رفیع اجتهاد قرار داشته و هواگریز و مطیع امر مولای‌خویش هستند مراجعه نمود ؛ و دقیقاً به همین ملاک برای فهم باطن أحکام و تهذیب نفس و تزکیهٔ جان نیز لازم است به مربّیان إلهی و مهذّبان نفوس که از خود گذشته و به خدا پیوسته‌اند رجوع شود . و زهی سعادت که هر دو جنبهٔ تسلّط به أحکام ظاهر و رموز باطن بطور کامل در یک راهنما جمع شود که از آنان با عنوان عالم بالله و بأمر الله یاد میشود.

حضرت آقا در اشاره‌ای به لزوم استاد از همین بُعد ، در توضیح این شعر از مثنوی :

سالها گر ظنّ دود با پای خویش نگذرد ز اشکاف بینی‌های خویش

۱ـ «الله شناسی» ج ۳ ، ص ۳٦۳ ، از کتاب «کشف الغمّة» طبع حروفی تبریز سنهٔ ۱۳۸۱ ، ج ۲ ، ص ۳۲۵

میفرمایند :

E اگر سالیان سال سالک با فکر و اندیشه و انتخاب و ظنِّ خود بدود به سوی مطلوب ، با پای خود دویده است ؛ نه با پای استاد از نفس برون جسته . فلهذا نمی تواند از شکاف بینی های خویش گامی فراتر نهد و از دائرهٔ نفس برون جهد.»[1]

دوّم : از حیث هدایت تکوینیّه ، یعنی دستگیری باطنی از جانب استاد تا با عنایت حضرت حقّ ، سالک را بسوی خداوند و حرم امن إلهی حرکت داده و به مقصد برساند ؛ لذا بر عهدهٔ سالک است که خویش را به وی بسپارد و همواره توجّه به باطن او داشته و قلباً با او همراهی نماید .

درکتاب شریف «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» آمده است :

E آنچه اکثر می فهمند از توقّف سلوک بر شیخ آنستکه طلب سلوک بی راهنمائی شیخ و استاد و متابعت او صورت نبندد ؛ و این اگر چه چنین است و لکن مرحلهٔ دیگر نیز هست از این بالاتر ؛ چه مرافقت استاد خاص در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر چنانچه رمزی از آن بیاید از اهمّ شرائط و اعظم لوازم است و مرافقت استاد عامّ نیز سیّما از برای مبتدی أولی و أنسب .»[2]

اقسام استاد

در کتاب شریف «لُبّ اللُباب» که تقریرات درسهای عرفانی علّامهٔ طباطبائی أعلی اللهُ مقامَه الشّریف میباشد در شرائط لازم سلوک میفرمایند :

E بیست و یکم : شیخ و استاد . و آن بر دو قسم است : استاد عامّ و استاد خاصّ .

استاد عام آنست که بخصوصه مأمور به هدایت نباشد ، و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره ، و در تحت عموم **فَسْئَلُوَا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ**

۱ـ همان مصدر ، ج ۲ ، ص ۱٤۱

۲ـ «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» طبع چهارم ، ص ۱٦۸

لَا تَعْلَمُونَ[1] بوده باشد . و لزوم رجوع به استاد عام فقط در ابتدای سیر و سلوک است ؛ وقتی که سالک مشرّف به مشاهدات و تجلّیات صفاتیّه و ذاتیّه شد دیگر همراهی او لازم نیست .

و امّا استاد خاص ، آنست که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا و خلفای خاصّهٔ حقّهٔ او هستند . و سالک را در هیچ حالی از احوال ، از مُرافقت و همراهی استاد خاص گریزی نیست اگرچه به وطن مقصود رسیده باشد . البتّه مراد همان مرافقت باطنی امام است با سالک نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر ؛ چون واقعیّت و حقیقت امام همان مقام نورانیّت اوست ...

بنابراین سالکِ در حال سیر ، در مراتب نورانیّت امام علیه السّلام سلوک می‌نماید و به هر درجه‌ای که صعود کند و در هر مرتبه‌ای که باشد امام علیه السّلام آن مرتبه را حائز بوده و با سالک در آن درجه و مرتبه معیّت دارد .

و همچنین بعد از وصول نیز مرافقت امام لازم است ؛ چون آداب کشور لاهوت را نیز او باید به سالک بیاموزد . بنابراین مرافقت امام در هر حال از شرائط مهمّه بلکه از أهمّ شرائط سلوک است .»[2]

باری ، سالک برای استفاده از هدایت تکوینی در سیر إلی الله ، باید همیشه ارتباط خود را با استاد خاص که همان امام معصوم علیه السّلام است حفظ نموده و از وجود مقدّس او استمداد کند چه در عصر ظهور و چه در عصر غیبت. حضرت علّامه در شرح نفیس خود بر «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» بر این مهمّ تأکید داشته و میفرمایند : « أولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال

۱ـ ذیل آیهٔ ٤٣ ، از سورهٔ ١٦ : النّحل ؛ و ذیل آیهٔ ٧ ، از سورهٔ ٢١ : الأنبیآء : «پس از اهل ذکر سؤال کنید ، اگر اینچنین هستید که نمیدانید .»

۲ـ «رسالهٔ لبّ اللباب در سیر و سلوک أُولی الألباب» ص ١٣٣ و ١٣٤

انسانی رسیده‌اند در هر زمان ممکنست متعدّد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین ؛ لیکن امام و خلیفهٔ رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مُهَیمِن بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیّات وکلّیّات است ، در هر زمان بیش از یکی نیست ، و تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او ؛ و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجّه او باشد . و این همان معنای مرافقتی است که مصنّف فرموده است ؛ زیرا که مرافقت از رفاقت و رفیق مشتقّ است و مسلّماً مرافقت بدنی شرط نیست ؛ بلکه مرافقت روحی لازم است ، و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولیّ بر سالک سیطره دارد ، سالک نیز پیوسته متوجّه او بوده تا مرافقت صادق شود . و عمدهٔ سیر و حرکت سالک بواسطهٔ این مرافقت با امام صورت می‌گیرد ، که مصنّف (ره) از او تعبیر به استاد خاصّ فرموده است ؛ و در زمان غیبت کُبری منحصراً اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجّةُ الله البالغة محمّد بن الحسن العسکری عجّل الله تعالی فرجه . "[1]

و البتّه در طول و به تبع توجّه و مرافقت باطنی با امام علیه السّلام مرافقت با اولیای الهی نیز بسیار ثمربخش و سودمند است : **٤** مرافقت سالک با اوستاد عامّ نیز لازم است زیرا که نفحات رحمانیّه از جانب ربّ العزّه توسّط حجابِ اقرب که همان استاد خاصّ است به توسّط قلب استاد عامّ به سالک میرسد ؛ بنابر این سالک نباید از افاضات قلبیّهٔ استاد عامّ غافل بماند که از استفاضهٔ معنویّات او محروم خواهد ماند ."[2]

و امّا برای استمداد و استفادهٔ از هدایت تشریعی استاد و تعیین و

---

۱ و ۲ـ «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» با مقدّمه و شرح حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ، ص ١٦٦ و ١٦٧ ، تعلیقهٔ ١٣٧

تشخیص وظائف عملی ، اگر دسترسی به استاد خاصّ بود که طبعاً هیچ مشکلی در کار نیست ، و إلّا باید به استاد عامّ که انسان کامل و مجتهد در امر تربیت و تهذیب نفس است مراجعه کرد و بر اساس قاعدهٔ فطری و عقلی «رجوع جاهل به عالم» از وی تبعیّت نمود .

حضرت آقا در این راستا می‌نویسند : « لزوم دستگیری آنان (سائر اولیاء غیر از امام معصوم) در ظرف عدم تمکّن از اوستاد خاصّ است و امّا در زمان تمکّن ، دستگیری آنان ضروری نیست گرچه آن نیز ممکن است و إشکالی ندارد .»[۱]

نیاز به استاد در همهٔ مراحل

سالک إلی الله در همهٔ مراحل سلوک به استاد بصیر و خبیر نیاز دارد . بدون استاد و راهنما حرکت کردن در هر مرحله‌ای خطراتی مخصوص بخود دارد که گاه سبب در راه ماندن وگاه باعث سقوط و هلاک دائمی نفس میشود . بنابراین ، بر عهدهٔ سالک است که برای مصون ماندن از خطرات طریق و نیز شناخت ظرائف و دقائق آن از همراهی و مرافقت مربّی إلهی غفلت نورزد .

یکی از خطرات مهمّی که سالکِ بدون استاد را تهدید میکند اینست که پس از طیّ مراحل و مدارجی از سلوک و دریافت مشاهدات باطنی خویش لب به سخنانی گشاید که نباید ؛ و به اصطلاح شطحیّاتی از او سر زند که باعث به فتنه انداختن خود و دیگران گردد . حضرت علّامه در این رابطه میفرمایند :

« یکی از عالی‌ترین ثمرهٔ استاد همین است که شاگرد را خودسر و یَله نمی‌گذارد ؛ و محال است با تحقّق معانی عالیهٔ عرفانیّه در شاگرد ، این نحوه از کلمات از او صادر شود . حسین منصور حلّاج استاد نداشت و همین موجب

۱ـ «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» ص ۱٦۷ ، تعلیقهٔ ۱۳۷

خطرات برای وی شد ...

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد طریقهٔ حلّاج را رد میکردند و میفرمودند : در آنچه از او نقل شده مطالبی است که دلالت بر نقصان او دارد ... منصور حلّاج اصل مطالبش همان مطالب سائر عرفاست و چیز دگری ندارد ، امّا چون فاش کنندهٔ أسرار إلهی بود خلقی را به فتنه و فساد انداخت و سَرش را بالای چوبهٔ دار برد .»[1]

و در نقطهٔ مقابل ، در بیان اینکه این شطحیّات از کسانیکه در تحت نظر استاد خبیرِ راه رفته ، به سلوک پرداختهاند دیده نمیشود از قول مرحوم حضرت حدّاد رحمة الله علیه نقل میفرمایند که :

« از صدر إسلام تا کنون کسی به جامعیّت مرحوم آقا (قاضی) نیامده است . و أبداً از ایشان و یا أحدی از شاگردانشان اینگونه مطالب دیده نشد.

مرحوم آقا روزی به من گفتند : سیّد هاشم ! سرّ را فاش مکن که گرفتار می‌شوی !»[2]

از ثمرات و فوائد دیگر همراهی با استاد که بسیار حیاتی است این است که سالک راه خدا بالأخره باید از نفس بگذرد و به مرتبهٔ فناء فی الله نائل گردد و این بدون دخالت استاد ممکن نیست . حضرت آقا نکتهٔ ظریف و دقیقی را در این رابطه از استاد عرفانی خویش حضرت آقای حدّاد نقل میفرمایند که بسیار حائز اهمّیّت است :

« ... بنابراین هر چه هم نفوس ، قابل و دارای استعداد باشند و روی فکر و اراده و اندیشهٔ خود بخواهند با عمل به مستحبّات و ریاضتهای مشروعه این راه را بپیمایند نخواهند توانست . چرا که :

---

۱ و ۲ـ «روح مجرّد» ص ٤٦٢

راه ، راه عبور از نفس است . چگونه نفس میتواند خود را عبور دهد و فنا نماید در حالیکه ارادهٔ عبور و ارادهٔ فناء ، از خواهشهای نفس است و برای تقویت و کمال او صورت می‌گیرد ؟!

پس نفس انسان هر چه دست و پا زند و تلاش نماید باز از حیطهٔ اراده و طلب و خواستهٔ نفس بیرون نمی‌آید ؛ و برای وصول ، نیاز به قربانی دارد که حتماً باید به دست غیری بر خلاف خواسته و طلب خودش قربان شود .

پس حصول کمال برای انسان بدون **إفناء فی الله** (فدا کردن در راه خدا) امکان ندارد ؛ و این به دست خود انسان امکان ندارد.»[۱]

شرائط استاد عامّ

استادی که میخواهد زمام نفس انسان را بدست گرفته او را به خدا برساند باید مسلمان شیعهٔ به توحید رسیده بوده و در فنّ تربیت شاگرد ، استاد باشد ؛ باید خودش مسیر إلی الله را طیّ کرده و از تجلّیات صفاتیّه و اسمائیّه عبور نموده و به مرحله تجلّیات ذاتیّه رسیده باشد تا از دسترس شیطان دور و در مقام مخلَصین وارد شده و به مرحلهٔ عصمت اکتسابی دست یافته باشد . حضرت آقا در کتاب شریف روح مجرّد از استادشان مرحوم حدّاد رضوان الله تعالی علیه نقل می‌کنند که :

« نفوس بشر هم در تکامل خود نیاز به تربیت استاد دارد که باید آنها را از حالت استعداد محض به فعلیّت برساند . خوف و سرور ، قبض و بسط ، وعده و وعید ، و اشتغال به أعمالی که موجب رفع حجابهاست ، حتماً برای آنها باید تحقّق پیدا کند تا به مرحلهٔ توحید کامل برسند . و این فقط با تدبیر و تصرّف و تعلیم و تربیت استاد کامل در مدّت دراز امکان‌پذیر است وگرنه آن نفوس

۱ـ «روح مجرّد» ص ٦٣١

همینطور به حالت اوّلیّهٔ خود و یا به تبدّلات و تغیّرات بی رویّه و اصول باقی می‌مانند تا مرگ آنها را دریابد ...

از این جاست که حتماً استاد باید مسلمانِ شیعهٔ به توحید رسیده ، و استاد در فنّ تربیت شاگرد باشد ؛ وگرنه محال است بتواند شاگرد را به صورت کمال خود درآورد. مسلمان یعنی تابع شریعت و منهاج و روش خاتم المرسلین؛ شیعه یعنی تابع و پیرو ولایت ؛ اینها دو جناح برای پرواز روح در فضای عالم قدس میباشند ، و استادی چنین میتواند گِل وجود و طینت و سرشت استعدادی را در راه و رویّهٔ ختم نبوّت و ختم ولایت به سر حدّ کمال واصل گرداند که عظیم ترین مرتبه از مراتب انسانیّت است .

اگر استاد مسلمان نباشد یا شیعه نباشد چنین بصیرتی را ندارد ، و چنین استعداد و توانی را برای این تبدّلات و تغیّرات ندارد . و یا اگر مسلمان و شیعه باشد ولی خودش جمیع مراحل و منازل سلوک را در ننوردیده باشد ، امکان تعلیم و تربیت را به مقصدی که ختم نبوّت است و ختم ولایت است و خودش طی ننموده و از أسرار و خفایای آن مطّلع نیست ندارد.»[1]

و نیز در این رابطه در تقریر بیان استاد دیگرشان مرحوم علّامهٔ طباطبائی رضوان الله علیه چنین مرقوم فرموده‌اند :

« ... تا هنگامی که در استاد تجلّیات ذاتیّهٔ ربّانیّه پیدا نشود استاد نیست ؛ و به مجرّد تجلّیات صفاتیّه و أسمائیّه نیز نمی‌توان اکتفا کرد ، و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست .

منظور از تجلّی صفاتی آنست که : سالک صفت خدا را در خود مشاهده کند و علم یا قدرت و حیات خود را حیات و علم و قدرت خدا ببیند .

۱ـ همان مصدر ، ص ٦٢٩ تا ص ٦٣١

مثلاً چیزی راکه می شنود ادراک کند که خدا شنیده و او سمیع است ، و چیزی را که می بیند ادراک کند که خدا دیده و او بصیر است ، و یا در جهان علم را منحصر به خدا ذوق کند و علم هر موجودی را مستند به علم او بلکه نفس علم او مشاهده کند .

و مراد از تجلّی اسمائی آنست که : صفات خدا که مستند به ذات او هستند مثل قائم ، عالِم ، سمیع ، بصیر ، حیّ و قدیر و امثال اینها را در خود مشاهده کند . مثلاً ببیند که علیم در عالَم یکی است و او خدای متعال است و دگر خود را در مقابل او علیم نبیند ، بلکه علیم بودن او عین علیم بودن خداست . یا ادراک کند که حیّ و زنده یکی است و او خداست و خود او اصلاً زنده نیست بلکه زنده خداست و بس . و بالأخره وجدان کند که لَیسَ القَدیرُ و العَلیمُ و الحَیُّ إلّا هُوَ تَعالَی و تَقَدّس .

البتّه ممکن است تجلّی اسمائی در خصوص بعض از اسماء الهیّه صورت گیرد ، و هیچ ملازمه‌ای در بین نیست که چون در سالک یکی دو اسم تجلّی کرد حتماً باید بقیّهٔ اسماء هم تجلّی کند .

امّا تجلّی ذاتی آنست که : ذات مقدّس حضرت باری تعالی در سالک تجلّی نماید . و آن ، وقتی حاصل میشود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد ، و به عبارت دیگر بکلّی خود راگم کرده و اثری در عالَم وجود از خود نیابد ، و خود و خودیّت خود را یکباره به خاک نسیان سپرده باشد ؛ ولَیسَ هُناكَ إلّا الله.[1] در این موقع دیگر ضلال وگمراهی برای چنین شخصی متصوَّر نخواهد بود ، زیرا تا ذرّه‌ای از هستی در سالک باقیست هنوز طمع شیطان از او قطع نشده است و امید إضلال و إغوای او را دارد ؛ ولی وقتی که بحول الله تبارك و تعالی

۱ـ «و در آنجا دیگر چیزی نیست جز خدا .»

سالک بساط خودیّت و شخصیّت را در هم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده لباس حرم در بر کرد و به تجلّیات ذاتیّهٔ ربّانیّه مشرّف آمد شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت می‌نشیند .

استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد و الّا به هر کس نتوان سر سپرد و مطیع و مُنقاد گشت .

هزار دام به هر گامِ ایـن بـیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهند

بنابراین نباید در مقابل هر کسی که متاعی عرضه میکند و بضاعتی ارائه میدهد و کشف و شهودی ادّعا می‌نماید سر تسلیم فرود آورد .»[1]

راه شناخت استاد عامّ

بطور کلّیّ برای شناخت استاد در هر زمینه‌ای ، و عـالم و مـتخصّص و متبحّر در هر رشته‌ای ؛ سه راه وجود دارد :

۱ـ بررسی شخصی ، ۲ـ رجوع به اهل خبره ، ۳ـ معرّفی استاد پیشین .

مثلاً انسانی که بدنبال طبیب حاذقی میگردد که کاردان و با تعهّد و دلسوز باشد تا بیماری مهمّی را نزد او مداوا کند ؛ یا چنین است که خـودش در امـر پزشکی سررشته دارد ، و خود دانشجوی رشتهٔ پزشکی است ، که بـا بـرآورد عملکرد پزشکان به ارزیابی آنان می پردازد و سرانجام فرد مطلوب را پیدا میکند ؛ یا به اهل خبره مراجعه میکند و از پزشکان متعهّد و متخصّص ، سراغ طـبیب مورد نظر خود را می‌گیرد و از مجموع نظرات این متعهّدان دلسوز و آگاه ، بـه نتیجه‌ای میرسد ؛ و یا به گفتهٔ پزشک متخصّص و متعهّدی که قبلاً تحت نظر وی معالجه می شده است ، و اینک او را به دیگری ارجاع داده و وی را معرّفی کرده است ، اعتماد می‌نماید و به پزشک جدید مراجعه می‌نماید .

۱ـ «رسالهٔ لبّ اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب» ص ۱۳٦ تا ص ۱۳۸

این سه راه عقلانی در همهٔ رشته‌ها و در همه جای عالم و نزد همهٔ عقلا مطرح است و فقط برای پیدا کردن پزشک متخصّص متعهّد نیست ؛ بلکه برای یافتن مهندس خوب وکارآمد ، یا خیّاط خوب و ماهر ، و یا تعمیرکار خبیر و امین و موارد دیگر ، همین طریقه إعمال میشود . و البتّه هرچه مطلوب انسان مهمتر ، دقّت و پی‌گیری‌اش بیشتر و دقیقتر خواهد بود .

در مراجعهٔ به طبیب معنوی نیز همین سه راه مطرح است :

در فقه أحکام ظاهر ، برای یافتن فقیه أعلم باید یا خود انسان قدرت تشخیص داشته باشد ، طلبهٔ درس خواندهٔ فاضلی باشد ، و بتواند قدرت علمی عالمان را بدست آورد و تفوّق یکی بر دیگران را إحراز کند ؛ یا به خبرگان عالم شناس عادل مراجعه کند ؛ یا از گفتهٔ مرجع تقلید أعلم قبلی‌اش علم و اطمینان حاصل نماید ، همانگونه که مثلاً صاحب جواهر در آستانهٔ ارتحال خویش ، شیخ انصاری را برای مرجعیّت پس از خودش معرّفی نمود .

در فقه أحکام باطن هم ، برای یافتن استاد سلوکی همین سه راه متصوَّر است . و البتّه راه دوّم و سوّم آسانتر است ، امّا راه اوّل بسیار سخت و طاقت فرساست و از هر کسی بر نمی‌آید . از انسان راه رفتهٔ مطّلع ، پشتکار دار ، دقیق و آگاه که با ممارستی تمام مطلب را پی‌گیری نماید ساخته است . و تأکیدات فراوان بر إعمال دقت در پیدا کردن استاد واقعی به همین خاطر است . حضرت آقا به نقل از علّامهٔ طباطبائی أعلی اللهُ مقامَهما میفرمایند :

ع امّا استاد عام شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خَلَأ و مَلَأ ، تا بطور یقین برای سالک واقعیّت و یقین او دستگیر شود . و أبداً به ظهور خوارق عادات ، و اطّلاع بر مغیبات و أسرار خواطر افراد بشر ، و عبور بر آب و آتش ، و طیّ الأرض و الهواء ، و استحضار از آینده وگذشته ، و امثال این غرائب و عجائب نمی‌توان پی به وصول صاحبش برد ؛ زیراکه اینها همه در مرتبهٔ مکاشفهٔ روحیّه

حاصل میشود ، و از آنجا تا سر حدّ وصول و کمال ، راه به نهایت دور است .»[1]

و در «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» میفرماید :

« طالب را چاره‌ای جز از رجوع به راهنما یا قائم مقام او که تعبیر از او به اوستاد یا شیخ میشود نیست . و همچنانکه از برای اوستادِ فقه جوارح شرائطی است مقرّره و رجوع به آن قبل از معرفت آن جائز نه ، و بدون آن عمل باطل است ؛ همچنین در فقه نفس و طبّ روحانی نیز چنین است ، و معرفت اوستاد در این فن أصعب و شرائط آن اکثر است .»[2]

در اینجا تذکّر این نکته لازم است که اگر چه بنابر دلائل محکم و متقن که بدان اشاره رفت برای پیمودن راه خدا هیچ مفرّی از استاد کامل نیست ، ولی لزومی ندارد این استاد دارای سلسله‌ای باشد که به حضرت رسول صلّی اللـه علیه و آله و سلّم منتهی گردد . حضرت آقا در این زمینه میفرمایند :

« در لزوم استاد کامل برای سیر عوالم ربوبی ، شرعاً و عقلاً و وجداناً شواهد و ادلّه بقدری است که مجال ، گشایش مقال را ندارد . و امّا لزوم ایـن استاد به طور مُعنعن (یکی پس از دیگری تا به رسول الله برسد) نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای آن قیام ننموده است ؛ گر چه سلاسل متصوّفه بدین امر اهمّیّتی تمام میدهند و آن را از لوازم لاینفکّ سلوک می شمرند ولی گفتارشان متّکی به اصل متین و اساس رصینی نمی‌باشد . بهترین نمونه و شاهد ، عرفان و سلوک آیة الحقّ و الحقیقة و سند القـرءَان و السّـنّة : آیـة اللـه آخـوند مـلّا حسـینقلی دَرْجَزینی شَوَندی همدانی أعلی الله درجاته السّامیة می‌باشد ، که او عرفان را از استادش : آیة الله آقا سیّد علی شوشتری اخذ کرده است ، و او از مرد جولا ؛ و

۱ـ «رسالهٔ لبّ اللباب» ، ص ۱۳۵

۲ـ «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» ص ۱۲۳ تا ص ۱۲۷

مرد جولا از چه کسی گرفته است به هیچ وجه معلوم نیست .

جناب محترم فاضل مکرّم آیـة اللـه زادهٔ مـرحـوم قـاضی : حـاج سـیّد محمّد حسن طباطبائی قاضی أدام الله ظلّه در شـرح حـال مـرحـوم والدشـان قاضی بزرگ مرقوم داشته‌اند :

من از پدرم پرسیدم : شما عرفان را از که اخذ کرده‌ایـد ؟ فـرمودند : از مرحوم آقا سیّد أحمد کربلائی طهرانی . عرض کردم : او از چه کس اخذ کرده است ؟ فرمودند : از مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی . عرض کردم : او از چه کس ؟ فرمودند : از آقا سیّد علی شوشتری . عرض کردم : او از چه کس ؟ فرمودند : از همان مرد جولا . عرض کردم : او از چه کس ؟ با تغیّر فرمودند : من چه میدانم ؟! تو میخواهی برای من سلسله درست بکنی ؟!»[۱]

إرجاع به استاد دیگر

گاهی استادکامل شاگرد خود را به استاد دیگری ارجاع میدهد ، همانگونه که حضرت حدّاد مرحوم آقا را به خدمت آیة الله انصاری ارجاع دادند . حضرت آقا سرّ اینگونه ارجاعات را از سخن مرحوم حدّاد چنین نقل می‌کنند :

« ... استادان عرفان که سالیانی دراز شاگردی را تربیت نموده‌اند و به رموز آشنا ساخته‌اند ، برای جهتی از جهات ، مدّتی برای تربیت در نزد استاد معروفی که در آن زمان میباشد ، به سوی وی گسیل میدارند ؛ و این به چند علّت میتواند بوده باشد :

اوّل : آن استاد دارای شیوهٔ خاصّی در تربیت است و یا دارای کمالات بخصوصی است ، در اینحال برای اینکه شاگرد بدان شیوه آشنا شود و یا بدان کمالات کامل گردد مدّتی او را در تحت تربیتش قرار میدهد و یا إلی الأبد او را

۱ـ «الله شناسی» ج ۱ ، ص ۱۹۰ ، تعلیقهٔ ۲

بدانجا تحویل میدهد . و در صورت أعلمیّت و أکملیّت استاد دوّم که معلوم است باید شاگرد آنجا درنگ کند ؛ و در صورت غیر أعلمیّت ، کمالات استاد ثانی را اخذ میکند و دوباره به سوی استاد اوّل مراجعت می‌نماید .

دوّم : آن استاد دارای کمالات خاصّی است و یا شیوهٔ مخصوصی از تربیت را دارد و این استاد بدان آگاه نیست ؛ لهذا شاگرد را مدّتی در تحت اداره و تربیتش میگذارد ، و پس از آنکه شاگرد آن روش را آموخت و یا از آن کمال اطّلاع یافت به نزد استاد اوّل می‌آید و شرح جریان را میدهد و وی بدان شیوه از تعلیم و تربیت نیز مطّلع میگردد .

سوّم : در نزد آن استاد شاگردانی هستند که در نحوهٔ سلوک اشتباهاتی دارند و یا خود استاد نیز از اشتباه برخوردار است ؛ در این فرض شاگرد را میفرستد به عنوان شاگردی او و پس از آنکه اشتباهات شاگردان و یا استاد را مِن حَیثُ إنّهم لا یَشْعُرون (بدون اینکه آنان متوجّه شوند) بر طرف کرد خود بخود به نزد استاد خود مراجعت می‌کند.»[1]

پاسخ به شبهات

در مورد لزوم ایمان و اعتقاد به حضرت رسول و أئمّهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین (که از آنان تعبیر به استاد خاص میشود) و ضرورت اطاعت و پیروی از آنان و لزوم توجّه و تمسّک به ذیل عنایت و ولایت آنان و بخصوص توسّل به حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف در بین شیعه اختلافی نیست ؛ امّا دربارهٔ وجوب رجوع به استاد عامّ در زمان عدم دسترسی به امام معصوم علیه السّلام شبهاتی طرح شده که البتّه واهی و بی‌اساس است .

۱ـ «روح مجرّد» ص ٤٨٨ و ٤٨٩

حضرت آقا در مواجهه با اینگونه شبهات عکس العمل نشان میدادند . هنگامیکه پس از ارتحال آیة الله أنصاری قدّس الله تربتَه میان رفقای طهرانی ایشان برخی از این إشکالات مطرح شد و یا زمانیکه نظریّهٔ عدم نیاز به استاد در سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس از مطاوی کتابی که در مشهد مقدّس طبع گردید دستگیرشان شد ، در مقام پاسخ برآمدند و شفاهاً یا کتباً مطلب را روشن ساخته به نقاط ضعف آن سخنان و نوشته‌ها اشاره نمودند که در تألیفات گرانقدرشان نیز به مناسبت‌های مختلف آنها را ذکر فرموده‌اند.

عمدهٔ این شبهات و پاسخ آنها ـ بر اساس آنچه که از مجموعهٔ آثار آقا بدست می‌آید ـ از اینقرار است :

إشکال اوّل :

برای پیمودن راه خدا و شناختنِ مُنجیات و مهلکات طریق نیازی به استاد نیست ، بلکه مراجعه به کتاب و سنّتْ سالک را بی‌نیاز از استاد میگرداند ، و کافی است که انسان دوای دردهای خود را در کتاب و سنّت بیابد و بدان عمل کند تا قدم به قدم به خداوند متعال نزدیک شود.

پاسخ :

أوّلاً ، شکّی نیست که دوای همهٔ دردها در کتاب خدا و سنّت به نحو کلّی‌آمده است و بلکه خود کتاب الله به تنهائی حاوی همهٔ احتیاجات انسان برای پیمودن راه خداست ، چنانچه امام صادق سلام الله علیه فرمودند: **مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ** .[1] «هیچ مسأله‌ای نیست که دو نفر در آن اختلاف نظر داشته باشند مگر اینکه ریشه و اصل حکم آن در کتاب خدای عزّ و جلّ موجود میباشد .»

۱ـ «اصول کافی» ج ۱ ،ص ٦٠ ،کتاب فضل العلم ، باب الرّدّ إلی الکتاب و السّنّة ، ح ٦

ولی آیا همین مقدار کافی است ؟! این کلام دقیقاً همان کلام خلیفهٔ دوّم : **حَسبُنا کِتابُ اللَهِ** است که ائمّهٔ معصومین بارها و بارها بر بطلان آن تأکید نموده و با بیانات مکرّر خویش لزوم رجوع به امام حیّ و زنده را تبیین و تثبیت ساخته‌اند و به همین دلیل در ذیل حدیث مذکور فرموده‌اند: ... **وَ لَکِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ** . «ولیکن عقول و ادراک انسانها بدان افق نمی‌رسد .»

حضرت علّامه در این زمینه میفرمایند :

ع قرآن بدون امام و معلّمِ وارد و محیط به أسرار و دقائق آن ، صفر است . چون دین بر پایهٔ بصیرت و عمل است ؛ و بدون امام انسان چگونه به قرآن عمل کند ؟! درست مانند نسخه‌ایست که از طبیب بگیریم و هر کس مطابق سلیقهٔ خود ، نسخه را به دوائی خاصّ وکیفیّتی مخصوص تفسیر کند . این عین هلاکت است .»[1]

و همچنین در ضمن عبارتی از قول یکی از بزرگان آورده‌اند :

ع راه ، بی راهنمای نمیتوان یافت . وگفتن آنکه چون کتاب الله و سنّت رسول الله صلّی الله علیه و آله در میان است به مرشد چه حاجت است ، به آن می‌ماند که مریض میگوید : چون کتب هست که طبیب نوشته ، چرا مرا به أطبّاء مراجعت باید کرد . که این سخن خطاست ، از برای آنکه هر کس را فهم کتب طبیب میسّر نیست و استنباط از آن نمی‌توان کرد . مراجعت به اهل استنباط باید کرد که **وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَ إِلَىٰٓ أُولِى ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنۢبِطُونَهُۥ مِنْهُمْ**[2]، کتاب حقیقی صدور اهل علم است که **بَلْ هُوَ ءَايَـٰتٌۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ**[3]، نه بطون دفاتر ، چنانچه أمیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۳ ، ص ۳۸۸

۲ـ قسمتی از آیهٔ ۸۳ ، از سورهٔ ٤ : النّسآء

۳ـ قسمتی از آیهٔ ٤۹ ، از سورهٔ ۲۹ : العنکبوت

فرمود : **أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ هَذا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ .**"[۱]

آری ـ همچنانکه گذشت ـ همانطور که برای فهم آیات أحکام و روایات فقهی باید به متخصّص و مجتهد این فنّ که توان استنباط از کتاب و سنّت را دارد رجوع کرد ، برای فهم أحکام باطن و تهذیب نفس بر اساس تعالیم ثقلین نیز باید به متخصّصان این علوم و معارف مراجعه نمود چراکه این معنی هنر اولیاء الهی است و ابداً از دیگران برنمی‌آید .

و ثانیاً ، فرضاً کسی بتواند بر اساس مراجعه به کتاب و سنّت ، تمام دستورات و آداب سلوک إلی الله را با همهٔ ظرائف و دقائق آن استخراج کند ؛ ولی باز این مقدار هم کافی نیست بلکه علاوه بر آن ، انسان باید صفات و خصوصیّات نفس خود را دقیقاً بشناسد تا بتواند در هر مورد و مرحله‌ای ، از دستور العمل مناسب استفاده کند و نقص خویش را به کمال مبدّل سازد ؛ و نیز باید قدرت تمییز مکاشفات رحمانی از شیطانی را داشته باشد تا به دام‌های رنگارنگ شیطان گرفتار نیاید ؛ و شکّی نیست که این امور بدون راهنمای آگاه و خبیر و محیط بر أسرار و دقائق نفس امکان پذیر نیست .

حضرت آقا در آثار خود بعضاً به أفرادی اشاره می‌کنند که بدون استاد ، خود به أوراد و اذکاری مشغول شده و چه بسا حالات و مکاشفاتی هم پیدا نموده‌اند ، ولی این نحوه عمل نه تنها دردی را از ایشان درمان نساخته بلکه آنان را به وادی ضلالت و حیرت کشانده است .

در کتاب شریف «روح مجرّد» پس از ذکر جریان کسی که با ادّعای مأموریّت باطنی و مکاشفه‌ای ، خود را سیّد حسنی معرّفی کرده بود ، از مرحوم حدّاد رضوان الله علیه چنین نقل می‌کنند : **«** اینها همه در اثر خودسرانه رفتار

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۱، ص ۲٤٦ ، تعلیقهٔ ۲

کردن ، و بدون استاد ماهرِ راه‌رفته و به حقیقت پیوسته ، به ریاضتها مشغول شدن ، و به أعمال کثیرهٔ استحبابیّه و روزه‌های متوالی و بیداری‌های شب بی‌رویّه و اجتناب از أغذیهٔ محلّله بدون اذن و اجازهٔ استاد پیدا میگردد .»[1]

و همچنین در توضیح منشأ انحرافات عقیدتی شیخ احمد أحسائی میفرمایند :

ع باری ! شیخ احسائی مردی عالم و زاهد بود ؛ ولی به نظر حقیر که از مجموعهٔ مطالعات بدست آمده است ، علّت انحراف عقیدتی او دو چیز بوده است :

اوّل آنکه وی حکمت نیاموخته بود و فلسفه ندیده بود ، آنگاه با اتّکاء به فهم نقّاد و ذهن بُرندهٔ خود در صدد برآمد خود به خود و بدون استاد ، کتب حکمت و فلسفه را مطالعه کند و از جهان أسرار و رموز عالم ربوبی و فلسفهٔ اُولی و ماوراء مادّه مطّلع گردد .

دوّم آنکه برای وصول به اهداف عالیهٔ عرفانیّه و مکاشفات ربّانیّه نیز بدون تربیت و تعلیم استاد ، به ریاضتهای شاقّی اشتغال پیدا نمود .

این دو امر مهمّ موجب آن شد که هم در آراء و مسائل فلسفیّه به خطا رود ، و هم در مکاشفات خود از دستبرد مکاشفات شیطانیّه مصون نبوده و نتوانسته باشد جمیع مُدرَکات و مشاهداتش رحمانی شود ؛ با آنکه هم در حکمت نظری و هم در عرفان عملی ، شرط اوّل و نخستین گام را استاد کامل و مربّی علی الإطلاق به شمار آورده‌اند .»[2]

همهٔ اینها شواهد صدقی است بر اینکه پیمودن راه خدا بدون داشتن

۱ـ «روح مجرّد» ص ٥٦٧

۲ـ «الله شناسی» ج ۳ ، ص ٣٦٢

استاد ماهر و آگاه ، خطراتی بس عظیم دارد که عقل و نقل ، آدمی را بشدّت از آن برحذر داشته است .

مجموع این دو پاسخ را میتوان از این عبارت بلند «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» استفاده کرد :

٤ پس طالب را در این مرحله نیز از رجوع به راهنما یا خلیفه یا نائب آن یا فهم از کلمات آن چاره‌ای نیست.

و چون استنباط این مرحله و استخراج دقائق آن و شناختن امراض نفسانیّه و معالجات آن و مصالح و مفاسد و مقدار دوای هر شخصی و ترتیب معالجهٔ آن بخصوصه ، چنانکه در انجام آن ضرور است ، چونکه امری است بس خفیّ و دقیق ، صاحب این استنباط را عقلی باید تامّ و نظری ثاقب و قوّه‌ای قویّه و ملکه‌ای قدسیّه و علمی غزیر و سعیی کثیر . و به این سبب حصول این علم قبل از عمل آن امری است متعسّر بکله متعذّر . لهذا طالب را چاره‌ای جز از رجوع به راهنما یا قائم مقام او که تعبیر از او به اوستاد یا شیخ میشود نیست ...

و فرقی دیگر هست میان اوستاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند و اوستاد فقه روحانی که شیخش گویند و آن اینکه : راه فقه جوارحْ جلیّ و ظاهر و راه همه کس واحد و دُزدان و قاطعان راه خدا در آن قلیل و ظاهرند ، پس اوستاد این فقه را نمودنِ راه و شناسانیدن فریبندگان کافی است ؛ به خلاف راهِ فقهِ نفس و طبّ روحانی که راه هر کس متفاوت و مرض هر شخصی مختلف و معرفت قدر مرض غیر مقدور و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخصی مشکل و ترتیب علاجْ صعب و عقبات راه بی‌حدّ و گریوهٔ راه بی‌نهایت و دزدان پنهانی بی‌غایت و شناختن ایشان مستصعب ؛ چه بسی از ایشان به لباس درویش ملبّسند .

پس چاره‌ای از همراهی اوستاد و شیخ و مراقبت آن در همهٔ احوال

نیست . و عرض حال بر او در هر عقبه لازم است .»[1]

و حضرت آقا نیز در تعلیقه تصریح میفرمایند :

ع أهل الذّکر و استادان در فنون إلهیّه و معارف حقّهٔ ربّانیّه و طرق سلوک و منجیات و مهلکات نفوس ، غیر از علماء به أحکام ظاهریّهٔ شرعیّه هستند . در سلوک راه خدا و کشف حجب باید به استاد متخصّص این فنّ که او را «عالم بالله» گویند مراجعه نمود .»

و سپس با ادلّهٔ روائی این حقیقت را اثبات نموده و توضیح میدهند ، که تفصیل آنرا به مراجعهٔ به آن کتاب وا می‌گذاریم .

إشکال دوّم :

با وجود استاد حقیقی : حضرت بقیّة الله أرواحنا فداه که ولایت کلّیّهٔ إلهیّه و احاطهٔ علمی و ولائی بر همهٔ مخلوقات دارند و استمداد از ایشان و توسّلات به أئمّهٔ معصومین علیهم السّلام ، نیازی به رجوع به غیر نیست و بلکه غلط است .

ع استاد حقیقی : امام زمان عجّل اللهُ فرجَه الشّریف حاضر و ناظر است ؛ و او زنده و احاطه به عالم ماسوی دارد ، و از حالات و جریانهای هر شخص سالک ، مطّلع و به نحو أکمل و أتم وی را به نتائج سلوک میرساند ... در صورت اعتقاد به امام زنده و امید تعجیل فرج او آیا حاجت خواستن از غیر و استمداد از استاد غلط نیست ؟...»[2]

بعلاوه ، ارواح مطهّر سابقین از اولیاء خدا نیز دستگیری نموده و انسان را یله و رها نمی‌گذارند . و بنابر این احتیاجی به استاد زنده نداریم .

۱ـ «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» ص ۱۲۲ تا ص ۱۲۸

۲ـ «روح مجرّد» ص ٤١

٤ روح مرحوم أنصاری زنده است ، و او به درد رفقا و عـاشقان راه و طریق خدا میرسد و بدانان اعانت می‌نماید . روح انصاری پس از مردن قدرتش بیشتر است ، چون از لباس عالم کثرت و غشّ طبیعت خلع شده و به **تـجرّد صِرف ابدی** رسیده است . در اینصورت بهتر و بیشتر و عالی‌تر در صدد تکمیل رفقای سلوکی خود بر می‌آید . آیا وی که در زمان حیاتش با آن سعه وگسترش ، مراقب و مواظب حال رفقا در خواب و بیداری ، در حضور و پنهان ، در غیب و عیان ، در سفر و حضر بود ، با آنکه گرفتار عالم طبع و بدن و طبیعت بود ، بعد از مرگش که مسلّماً تجرّدش قویتر و احاطه‌اش افزونتر و علمش فراوانـتر است ، بهتر و بیشتر رفقا را اداره نمی‌کند ؟! در این صورت رجوع به غیر انصاری ، هتک حرم انصاری و شکستن حریم اوست که گناهی است نابخشودنی .»[۱]

پاسخ :

در پاسخ به این إشکال ، حضرت آقا در دو کتاب «سرّ الفتوح» و «روح مجرّد» توضیح میدهند که : شکّی نـیست کـه هـمه و هـمه تکـویناً مـحتاج و ریزه‌خوار عنایات و إفاضات بیکران امام زمان أرواحـنا لتـراب مـقدمه الفـدآء هستند و بدون ولایت ایشان هیچکس در مسیر إلی الله قدمی از قدم برنمیدارد ، و شکّی نیست که ارواح اولیای الهی هر کدام به قدر سعه و ظرفیّت خود پس از مرگ ، سالکین إلی الله را مدد می‌نمایند ؛ ولی آیا در امور تشریعیّه هم مطلب همینطور است ؟ آیا ما برای تشخیص وظیفهٔ عملی خودمان در تک‌تک مراحل سلوک و عبور از یکایک منازل نفس نیز میتوانیم به استمداد از باطن حضرت صاحب الأمر سلام الله علیه بسنده نموده و پاسخ سؤالات و حلّ مشکلاتمان را مستقیماً از راه اتّصال به باطن ایشان بگیریم ؟! آیا در زمانی که إمام زمان از نظر ما

۱ـ «روح مجرّد» ص ٤٢

غائبند و به ظاهر دسترسی به ایشان نداریم خداوند متعال راه پیروی و اطاعت و انجام تکالیف را اکتفا به توسّلات باطنیّه قرار داده است ؟!

حقیقت این است که وجود مقدّس امام زمان أرواحنا فداه سراسر کمال و نور ، و از طرف ذات مقدّس ربّ العزّة مُفیض وجود و مُعطی حیات و علم میباشند ، و در امور تشریعیّه نیز فاعلیّت آنحضرت تامّ است ؛ ولی نقص از ماست که برای بهره گیری از هدایت تشریعیشان باید با حواسّ ظاهریّه اتّصال برقرار کنیم که آنهم در این زمان بطور معمول میسور نیست ؛ در حالیکه طیّ این راه بدون مربّی ای که انسان بتواند با او تماسّ حاصل کند و پیوسته با وی باشد ، تا راه خیر و شرّ و نفع و ضررش و نقاط ضعفش و راه برطرف نمودن آنها را بدو نشان دهد حاصل نمی شود .

حضرت علّامه درکتاب «روح مجرّد» در توضیح این حقیقت با بیانی زیبا و رسا میفرمایند : **ع** درست است که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف زنده و حاضر و ناظر به همهٔ أعمال است ، و طبق عقیده و ایمان شیعه دارای ولایت کلّیّهٔ الهیّه است ، و تکویناً و تشریعاً در مصدر ولایت و آبشخوار أحکام و جریان امور میباشد ؛ ولی آیا این اعتقاد و عقیده باید راه ما را به استاد ببندد ؟! و بدون هیچ دستور و تبعیّتی از ارشادات او در راه سیر و سلوک ، خود به مقصد برسیم ؟! و فقط و فقط از امام زمان که غائب از نظر ماست و به صورت ظاهر هم به او دسترسی نداریم استمداد نمائیم ؟!

چرا ما در سائر امور این کار را نمی‌کنیم ؟! چرا در خواندن حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تمام علوم شرعیّه از حکمت و اخلاق دنبال استاد می‌رویم و بهترین و عالی‌ترین استاد ذی فن را اختیار می‌نمائیم و سالهای سال بلکه یک عمر در تحت تعلیم و تدریس او بسر می‌بریم ؟!

اگر وجود امام زمان ما را از استاد بی‌نیاز میکند ، چرا در این علوم بی‌نیاز

نمی‌کند ؟!

... امّا حلّ مسأله اینستکه همهٔ امور و شؤون بدست مبارک اوست ولی این امر، سنّت اسباب را تعطیل نمی‌کند. همچنانکه همهٔ امور بدست خداست، و این مستلزم تعطیل سلسلهٔ اسباب و مسبّبات نیست ؛ زیرا خود این اسباب و مسبّبات هم تحت احاطهٔ گستردهٔ عالم توحید و ولایت است.

... دنبال استاد رفتن و در تحت سیطره و تربیت وی در آمدن نه آنکه منافاتی با ولایت آن حضرت ندارد بلکه مؤیّد و مُمدّ و امضاء کنندهٔ آن نهج و آن طریقهٔ نزول نور از عالم توحید به این عالم است.

اگر بی‌نیاز بودن از استاد در علوم معرفتی با منطق شما تمام بود، لازم بود در جمیع صنایع و حِرَف از نجّاری و بنّائی و پزشکی و داروسازی و معدن شناسی و سائر علوم طبیعی مردم بدنبال استاد نروند، و با توجّه به حیطهٔ عظیمهٔ ولائیّهٔ امام زمان رفع مشاکل خود را بنمایند...»[۱]

درمورد اکتفا به دستگیری أرواح مطهّرهٔ أولیاء سابقین نیز همین محذورات هست. بعلاوه، اگر بنا بود روح یک نبیّ یا ولیّ الهی پس از مرگ برای هدایت و إرشاد انسان کافی باشد دیگر چه نیازی به تعیین وصیّ و جانشین بود؟

٤ چرا رسول خدا صلّی الله علیه وآله این همه توصیه و سفارش و بیان و خطبه دربارهٔ رجوع به حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام ایراد فرمود ؟ چرا آن گروه انبوه را در مراجعت از حِجّة الوَداع در هَجیر تابستان در جُحْفَه در سرزمین غدیر خمّ معطّل کرد و آن خطبهٔ غرّا و شیوا را قرائت فرمود ؟ آیا روح آیة الله انصاری قوی‌تر است یا روح رسول الله ؟!

چرا أمیرالمؤمنین علیه السّلام وصیّت به امام حسن مجتبی علیه السّلام

۱ـ «روح مجرّد» ص ٤٥ تا ص ٤٧

نمود ؟ و چرا هر یک از امامان وصیّت به امام زنده‌ای نمودند ، و تا امروز هم ما قائل به امام زنده هستیم ؟ و برآورده شدن حاجات و توسّلات و تدبیر امور عالم به دست **ولیّ الله المُطلق الأعظم حجّة بن الحسن العسکـریّ** أرواحـنا فـداه می‌باشد ؟ بطوریکه توسّل به هر امام و هر ولیّ متوفّی به آنحضرت بر میگردد ، و رتق و فتق امور به ید مبارک اوست . چرا هر پیامبری برای خود جانشین معیّن نمود ؟ کافی بود که به تمام امّت بگوید : من که از دنیا رفتم ، روحـم قـوی‌تر می‌شود ، نفسم مجرّدتر میگردد ، و بهتر از زمان حیات به درد شما می‌رسم و شما را در معارج و مدارج کمال بالا میبرم . شما حقّ ندارید به أحدی از اعاظم معنوی و روحی امّت من رجوع کنید ! بلکه دعا کنید تا من زودتر بمیرم و تجرّدم افزون گردد ، تا بهتر و صاف‌تر و پاکیزه‌تر شما را تربیت کنم !"[1]

إشکال سوّم :

ع آنچه استاد به انسان تعلیم میدهد ، ظهورات نفس اوست . مگر کسی میتواند از حیطهٔ نفس خود قدمی فراتر نهد ؟! بنابراین تبعیّت از استاد یعنی از افکار و آراء او پیروی نمودن و در راه و طریق نفسانی او جاری شدن..."

پاسخ :

ع درست است که هر کس در تبعیّت استاد درآید ، در راه و مجری و ممشای نفس او در می‌آید ؛ ولی اگر خود به خود کاری را بکـند از مـمشی و مجرای نفس خودش کاری را کرده است ! حال سـخن فـقط در ایـن است کـه کدامیک افضل است و انسان را به مقصود میرساند ؟

ولایت و نفس استاد ، روحانی و ملکوتی است ؛ و نفس سالک راه نرفته آلوده و خـراب . اگـر در ولایت اسـتاد درآیـد نـفس اسـتاد در وجـود سـالک

۱ـ همان مصدر ، ص ٤٩ و ٥٠

رهبر می‌شود ؛ و اگر به اراده و اختیار خود عمل نماید ، خودش با همین آلودگی رهبر خودش است ؛ و فرض اینست که : سالک است نه مرد کامل ، راه رو است نه راه رفته ؛ بنابراین خواسته‌هایش طبق نفس امّاره و تسویلات شیطانی است ...

معاویه با حُجر بن عَدیّ هیچ فرقی نداشت جز آنکه او به ارادهٔ خود مستقلاً کار میکرد و این خود را در تحت تربیت استاد قرار داد..."

إشکال چهارم :

ع خداوند به انسان نیروئی داده است که با آن میتواند با عالم غیب متّصل شود و حوائج خود را از آنجا اخذ نماید . از راه مکاشفات باید انسان به حقائق برسد . فلهذا تبعیّت از علماء هم غلط است ..."

پاسخ :

ع درست است که خداوند بالغریزه و بالفطره نیروئی در انسان نهاده است که میتواند با عالم غیب متّصل شود و رابطه برقرار نماید ، ولی آیا این نیرو در جمیع مردم عالم بالفعل موجود است ؟! و یا باید در اثر تربیت و تعلیم استاد ، این قابلیّت به فعلیّت رسد ، و این استعداد بروز و ظهور نماید ، و این غنچهٔ نهفتهٔ تو در توی عمیق ، شکوفا گردد ؟!

آیا همهٔ مردم جهان از عالم و عامّی ، عالی و دانی ، دارای این قدرت هستند که بتوانند از عالم غیب حقائق را بگیرند ؟ یا نه ! در میلیونها نفر یک نفر هم پیدا نمی‌شود ؟! ...

راه کسب أحکام در زمان غیبت ، طریقهٔ مألوفهٔ فقهاست . و باید عامّهٔ مردم از راه تعلیم و تعلّم و تدریس و تدرّس و بیان روایات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام أحکام را أخذ کنند و به أعمال و وظائف خود رفتار نمایند ... وگرنه در کام شیطان فرو رفته و لقمهٔ چربی برای یکبار بلعیدن او می‌شوند ."

إشکال پنجم :

برای برخی اتّفاق افتاده که بدون استاد ، راه خدا را پیموده و به مقصد رسیده‌اند ، پس رجوع به استاد از ضروریّات سلوک إلی الله نیست .

£ خودِ مرحوم انصاری استاد نداشت . و همه شنیده‌اند که میفرمود : من استاد نداشته‌ام و این راه را بدون مربّی و راهنما پیموده‌ام . و در صورتی که خود آن مرحوم که همهٔ شما به استاد بودن و بالأخص به آدم شناس بودن او اعتراف دارید اینچنین بود ، چگونه شما استاد میخواهید ؟! مگر کاسهٔ از آش داغتر ممکن است ؟!"

پاسخ :

حضرت آقا در پاسخ به این إشکال میفرمایند :

£ از بیانات حضرت آقای انصاری استفاده می‌شود که خدمت بزرگانی رسیده‌اند ... و نزد بعضی از شاگردان مرحوم آیة الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی قَدّس اللهُ تربَته همچون حاج آقا سیّد حسین فاطمی و آقا حاج سیّد محمود رفته و مذاکراتی داشته است .

علاوه ، طریق آن مرحوم در ابتدای امر صحیح نبوده است . خود ایشان به حقیر فرمودند : من که به قم برای تحصیل مشرّف شدم بنایم مبارزه با اهل عرفان بود و با یک نفر از معروفین همدان که مدّعی این مطالب بود سخت در افتاده بودم . چون به قم رفتم مدّتی برای تسخیر ارواح و تسخیر جنّیان ریاضت کشیدم ، ولی خداوند مرحمت فرمود و مرا در میان راهِ گمراهی نجات داد و به سوی حقّ و حقیقت و عرفان إلهی رهنمائی فرمود . این خواست خدا بود که بر این بندهٔ ضعیف منّت نهاد . و اضافه فرمودند : هر کس با جنّیان سر و کار داشته باشد ،گرچه با مسلمانان آنها باشد ، بالأخره کافر از دنیا خواهد رفت .

میفرمودند : پس از آنکه خداوند مرا نمایانید که آن روش غلط است ، و

راه حقّ ، عشق به خدا و عبودیّت اوست ، من دست تنها ماندم ، هیچ چاره‌ای نمیدانستم . صبحها به کوهها و بیابانها میرفتم تا غروب آفتاب تنها و تنها . مدّت چهل پنجاه روز بدین منوال متحیّر و سرگردان بودم تا اضطرار به حدّ نهایت رسید و خواب و خوراک را از من ربود ؛ در این حال بود که بارقهٔ رحمت بر دلم خورد و نسیم زلال از عالم ربوبی مرا نوازش داد تا توانستم راه را پیدا کنم .

تازه این ابتدای پیدا نمودن راه بود که باب مکاشفات برایشان باز شد ، و بالأخره به مقصد رسیده و دارای توحید ذاتی الهی شدند .

ولی با چه خون دلها و مشکلات که فقط رفقا و ارادتمندان همدانی ایشان میدانند . تازه ایشان در عنفوان رشد وکمال روحی و تازه به ثمر نشستن درخت تجرّد تامّ و توحید کامل یعنی در سنّ ۵۹ سالگی رحلت نمودند ،که تحقیقاً اگر در سلوک خود به استاد کاملی می‌رسیدند تمام این مشکلات را از جلوی راه ایشان برمیداشت ، و مرگشان را مانند سائر بزرگان مانند مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی و حاج شیخ محمّد بهاری همدانی و آقا حاج میرزا علی آقا قاضی از هفتاد به بالا و هشتاد میرسانید .

بهترین دلیل بر لزوم استاد اینست که خود آن مرحوم میفرمودند : من در قم هر چه دنبال استاد گشتم استاد کامل و واردی را که به درد من برسد و راه چاره را به من نشان دهد نیافتم ، فلهذا بیچاره شدم ؛ و بیچارگی و اضطرار دست مرا گرفت .

اگر در آن وقت در بلده طیّبهٔ قم استادی را می‌یافت بدون تأمّل به او رجوع میکرد . خود آن مرحوم میفرمود : در آن هنگام مرحوم آیة الله حاج میرزا جواد آقا از دنیا رحلت نموده بودند .

و در جای دیگر ، در شرح این بیت مثنوی :

غافلی ناگه به ویران گنج یافت سوی هر ویرانه زان پس می شتافت

میفرمایند :

٤ نباید گفت : برای برخی اتّفاق افتاده است که بدون استاد رسیده‌اند و گنج مطلوب را در آغوش کشیده‌اند ؛ این حکم مانند شخص غافل و نادانی می‌ماند که یکبار از روی تصادف در خرابه‌ای گنج پیدا کرد ، از آن به بعد تا آخر عمر سوی هر خرابه و ویرانه‌ای می‌رفت تا گنج بیابد ؛ مسکین ندانسته بود که : در هر ویرانه‌ای گنج نیست .»[1]

۱ـ «الله شناسی» ج ۲ ، ص ۱٤۰ ؛ و در کتاب «سرّ الفتوح» نیز پس از بیان تفصیلی در دفع شبههٔ عدم نیاز به استاد و اثبات ضرورت رجوع به مربّی کامل می‌نویسند :

٤ آری برای افرادی بطور بسیار بسیار نادر دیده می‌شود که بدون سلوک ، در ابتداء جذبه آنان را میگیرد و آنان مجذوب انوار جمالیّهٔ الهیّه میگردند و سپس در پرتو همان جذبه خود خداوند ایشان را حرکت میدهد تا به سر منزل مقصود با تلاش و سلوک برسند . ایشان را مجذوب سالک خوانند ، چون پس از جذبه قدم در سلوک می‌نهند ؛ بخلاف سائر افراد که آنان را سالک مجذوب گویند ، چون بعد از مجاهده و سلوک ، جذبه آنان را میگیرد .

ولی دستهٔ اوّل هم در عین حال بعد از جذبه ، برای سلوک نیاز به استاد دارند ؛ و برای افرادی بسیار نادر از این دسته چنان جذبات الهیّه پشت سرهم آمده ، و راه را پیوسته بدانها نشان میدهد ، و در هر کجا طریقی برای وصول است ، خود خداوند از عالم غیب می‌فهماند ؛ آنان بدون استاد ظاهری راه را طیّ میکنند و به مقصد میرسند . این افراد را **اُوَیْسی** خوانند زیرا همانند **اُویس قرَنی**اند که بدون دیدار و ملاقات رسول الله راه را طیّ کرد ، و در اثر جذبات الهیّه بمقصد رسید ، رضوان الله علیه . غالب أنبیآء از این قبیل بوده‌اند ، یعنی آنانکه بین آنان و پیامبری دیگر فاصلهٔ زمانی بوده و ملاقات حاصل نشده است ، و امامان ما علیهم السّلام از این قبیل بوده‌اند ؛ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین .

ولی هیچگاه انسان نباید این خیال را در سر خود بپروراند که من از زمرهٔ مجذوب سالک و از خصوص اُویسی‌ها خواهم بود و بدون مراجعه به استاد و در تحت تعلیم و تربیت و نظر قرارگرفتن او ، در اثر ورود جذبات و واردات الهیّه راه را طیّ کرده و به مقصود میرسم ! این پنداری است باطل ؛ زیرا همانطور که ذکر شد این امر به دست سالک نیست ، ⇦

جمع بندی مطالب گذشته

با توجّه به مطالبی که گفته شد مهمترین کار در سلوک إلی الله پیدا کردن استاد کامل و سرسپاری به اوست ، تا بتوان بدون دغدغه و نگرانی از انحراف و سقوط ، حرکت إلی الله را با عشق و شور و نشاط طی نمود و مدارج کمال را یکی پس از دیگری به لطف الهی پشت سر گذاشته و از گردنه‌های سخت و نفس‌گیر به سلامت عبور نموده و از موانع و خطرها و دزدهای راه که فراوان هم هستند گذر کرد و سرانجام به حرم امن الهی وارد شد .

پس حرکت إلی الله دو قدم اصلی بیش ندارد : پیدا کردن استاد کامل ، و اطاعت مطلق . که اگر این دو گام به سلامت و صحّت و با همهٔ شروط و قیود برداشته شود گام سوّم در حرم امن الهی خواهی بود ، إن شآء الله .

و از اینجاست تأکید بر پیدا کردن استاد کامل از یک سو و تأکید بر تسلیم مطلق در برابر او از سوی دیگر .

آنچه در زندگی مرحوم حضرت علّامه أعلی الله مقامه الشّریف به وضوح بچشم میخورد تجلّی همین دو مطلب است . و اصولاً خطّ سیر زندگی ایشان را همین امر ترسیم میکند : سفرشان به نجف اشرف ، مراجعت به طهران ، و در نهایت هجرت به مشهد مقدّس همه بر این اساس شکل می‌گیرد . که در جریان

⇦ به دست خدا و به امر خداست ، که بسیار بسیار به ندرت صورت میگیرد ، وگرنه سلوکی است که سالک به خیال حصول جذبه میکند ؛ و این سلوک بدون استاد است ، که دارای خطرات فراوان از ورود امراض گوناگون ، و مالیخولیا ، و جنون و ضعف و نقاهت ، و کوتاه شدن عمر ، و دوری از مجتمع ، و رها کردن کسب و کار و زن و فرزند ، و بالأخره در دام أبالسهٔ اِنسی و جنّی گرفتار شدن ، و بر اریکهٔ أنانیّت و فرعونیّت تکیه زدن ، و غیر ذلك از آفات این طریق است .

هزار دام به هر گام ایـن بـیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نرهند"

مراجعت به طهران ملاحظه کردیم که با همهٔ تلخی ای که بریدن از نجف اشرف برایشان داشته است امّا وقتی رجحان اقامت در طهران را از کلام استاد خود بدست می‌آورند بر خلاف میل باطنی که برای اقامت همیشگی در نجف داشته‌اند بسرعت اقدام و به طهران مراجعت می‌نمایند .

و این در حالی بوده است که استاد با صراحت توقّف در نجف را منع نکرده بودند ، و باب توجیه برای ماندن در نجف باز بوده و ایشان میتوانسته‌اند با عناوین گوناگون خود را به اقامت در نجف اشرف راضی بدارند . ولی تسلیم محض استاد بودن ، و او را از خودگذشته و به خدا پیوسته دیدن ، باعث میشود که بدون هیچ گونه مصلحت اندیشی نظر استاد را بر تشخیص خود ترجیح داده و حرکت سلوکی خود را مطابق رأی برتر استاد ادامه دهند .

و صد البتّه برکات فراوان این مراجعت به طهران و نهایةً هجرت به مشهد را در نشر معارف و تربیت شاگردان به چشم می‌بینیم که تنها گوشه‌ای از ظاهر امر است و از زوایای دیگر غافل هستیم و از ملکوت آن هم بی‌خبر و چشم بسته میباشیم .

در آستانهٔ بازگشت به طهران

تا اینجا به همراه حضرت آقا از آغاز تولّد و طیّ دوران کودکی و نوجوانی و دوران بلوغ و بالندگی و هجرت به قم وکسب مدارج والای علمی و عملی و هجرت به شهر عشق و ولایت نجف اشرف وکسب مراتب جدید علمی و معارف إلهیّه ، قدم به قدم بر اساس فرموده‌های خودشان پیش آمدیم ؛ و اینک سرآغاز فصلی جدید است که ایشان باید بدستور مرحوم انصاری به طهران بیایند ،که خطّ سیر زندگیشان را به همان سبک و سیاق گذشته برگرفته از لابلای کلماتشان با هم مرور می‌کنیم .

در این مرحله زندگی حضرت آقا در دو بُعد بسیار مهمّ جای بـررسی و دقّت فراوان دارد:

۱ـ ادامه و پیگیری امر سلوک إلی الله ؛ و اینکه چگونه این مسیر دشوار و پرتلاطم را در عین فعّالیّتهای سیاسی و اجتماعی طاقت فـرسا تـحت تـربیت اساتید إلهی خود ادامه داده و به مقصد رسیدند .

۲ـ فعّالیّتها و تلاش مستمرّ ایشان برای دستیابی به اهداف مقدّس خویش در راستای تشکیل حکومت اسلام و ترویج معارف إلهی ـ آن هم به عنوان یکی از شؤون سلوکشان ـ و اینکه چه مسیری را انتخاب نموده و با چه مشکـلاتی روبرو بوده‌اند و با چه تمهیداتی گردنه‌های نفس‌گیر راه را پشت سر گذاشته ، از سنگر مهم و کلیدی مسـجد و از پـایگاه رفـیع و کـارساز مـحراب و مـنبر چـه استفاده‌های شایانی را برده و نهایةً در رسیدن به اهداف الهی خـود در ابـعاد مختلف چه موفّقیّت‌هائی را بدست آورده‌اند .

اینک به حول و قوّهٔ خدا طیّ دو فصل جداگانه ابتدا به بررسی این بُعد پرداخته و سپس نگاهی به استمرار امر سلوکشان خواهیم داشت .

فصل پنجم

بازگشت به طهران و تجلّی شخصیّت علمی و عملی و سیاسی

حضرت آقا که پس از سال‌ها تحصیل جدّی و مداوم ، در علوم مختلفهٔ حوزوی به درجهٔ اجتهاد نائل آمده و اساتید بزرگی را در قم و نجف ، دو حوزهٔ غنی و پر برکت شیعه ، تتلمذ نموده ؛ و به لحاظ عرفان نظری و عملی نیز مراحل بسیاری را پشت سر نهاده و بزرگمردان علم و عمل و خودسازی و تهذیب و تزکیه همچون مرحوم علّامهٔ طباطبائی و حاج شیخ عبّاس قوچانی و حضرت آقای حدّاد و آیة الله انصاری قدّس الله أسرارهم را ادراک نموده و با بزرگانی همچون آیة الله آقا شیخ عبّاس طهرانی و آیة الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی رحمة الله علیهما مراوده‌ها داشته و از محضر پاکشان خوشه‌های معرفت چیده و همچون درختی تناور در اوج بالندگی قرار دارند ؛ اینک به امر حضرت حدّاد به اشارهٔ آیة الله انصاری بساط خویش را از نجف اشرف جمع می‌نمایند و در مرکز طهران مستقر میشوند . وه ! که چه کار سنگین و طاقت فرسائی !

انسان بیاد رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم می‌افتد که در اوج وصل الهی پس از دریافت وحی و تحمّل آن همه فشار ، قدری در خلوت خانهٔ خود به استراحت و عزلت فرو می‌رود که نهیب الهی فرود می‌آید : **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ، قُمْ فَأَنْذِرْ**. «ای جامه به خود پیچیده ! برخیز و انسانها را هشدار ده .»

آقا که اکنون وقت قرار و استقرارش در پایگاه علم علوی و سرمستی از جام مُدام ولای اوست که از معارف علمی و عملی خوش بنوشد و خوش

بدرخشد و بخرامد و چشم و چراغ حوزه و جمع حوزویان باشد ، به فرمانی بظاهر عجیب و در باطن پر رمز و راز ، به طهران گسیل می شود ، تا خود در این امتثال سنگین و از خودگذری سخت و امتحان طاقت فرسا در مسیر إلی الله ذوب شود و بستر تحوّلات عمیق علمی عملی هزاران جان عاشق را مهیّا سازدو با بیان و بَنان ، گفته‌ها و نوشته‌ها ، و با حضور جدّی در عرصه‌های مختلف ، مربّی انسانها گردد .

باری ، خطّ سیر زندگی ایشان در طهران ، که حدود ۲٤ سال از عمر شریفشان را از سالهای ۱۳۷۷ تا ۱٤۰۰ هجری قمری شامل می شود[۱]، در چند محور قابل دقّت است ، که حتّی الإمکان از کلمات خودشان ، به گوشه‌هائی از آن اشاره می شود .[۲]

« اندیشهٔ حکومت اسلامی »

حضرت علّامه رحمة الله علیه در زمانی که در نجف بودند فکر تشکیل حکومت اسلامی و رهائی از حکومت طاغوت را نه بعنوان یک کار سیاسی بلکه بعنوان یک وظیفهٔ الهی شناخته و تعقیب نموده و مبانی علمی‌اش را تقریر میکردند . خودشان در این باره می‌نویسند :

ع در نجف اشرف هم مجموع ماندنمان هفت سال شد که در این مدّت بحث‌های ولایت فقیه و بحث‌های اجتهادی و مسائل گوناگون پیش آمد و من رساله‌ای دربارهٔ وجوب عینی تعیینی نماز جمعه در نجف نوشتم که الآن موجود است . و بحثهای ولائی **ولایت فقیه** و امثال آن یک بحثهائی است

۱ـ «الله شناسی» ج ۱ ، ص ۱۱ و ص ۱۹

۲ـ مطالب این قسمت ، از کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» درس اوّل نقل شده است .

مخصوص طلبه‌ها ؛ تا اینکه بالأخره برای ما خوب ملموس و مشهود شد که : خداوند برای عالَم ولیّ و صاحب اختیاری معیّن نموده است ، و این دستگاه‌های ظلم و جور به هیچ وجه من الوجوه دارای اعتبار نیست و سندیّت ندارد ، و خداوند برای ما راهی تعیین نموده و منهاجی معیّن کرده است که ما باید خودمان را به آنها برسانیم .

از اینکه در روایات عدیده داریم که اسلام بر پنج پایه است : نماز و روزه و زکات و حجّ و ولایت ؛ و **مَا نُودِیَ بِشَیْءٍ مِثْلَ مَا نُودِیَ بِالْوِلَایَةِ** «هیچ چیز اهمّیّتش مثل اهمّیّت ولایت نیست» بر ما روشن شد که : بر طبق آیات قرآنی و روایات ، امری که از همه واجب‌تر است همین تشکیل حکومت اسلامی است .

ما مسلمانیم ، نماز میخوانیم ، روزه می‌گیریم ، زکات میدهیم ، خمس میدهیم ، حج می‌رویم ؛ ولی همه‌اش بی‌رمق و بی‌مایه و بی‌رنگ ، زیرا که بالای سر ما پرچم کفر است .

جایگاه حکومت اسلامی

در زمانی که مبارزه با حکومت طاغوت و تلاش برای تحقّق حکومت اسلام نزد بسیاری از افراد و حتّی برخی عالمان امری نامطلوب و سیاسی‌کاری تلقّی می‌شد ، و برخی که بیشتر و روشن‌تر فکر میکردند آنرا امری خوب می‌پنداشتند نه ضروری ، وگروه سوّم آنرا وظیفه‌ای لازم در ردیف سائر وظایف دینی میدانستند ؛ معظّمٌ له آنرا از اهمّ واجبات و زیر بنای تمامی أعمال می‌شمردند که به برکت آن ، اینها نیز قابل قبول میباشند . خودشان در این رابطه میفرمایند :

٤ خلاصه با آن ترتیب که طاغوت پیش می‌رفت ما دیدیم هیچ چاره‌ای نیست مگر اینکه انسان شروع کند به مبارزه با حکومت جور ، تا حکومت عدل را تشکیل دهد . چون تشکیل حکومت اسلامی از أوجب واجبات و از اهمّ

فرائض است . برای مثال اگر نماز شما روی جهتی ترک شد آن مقداری که چوب می‌خورید کمتر است از اینکه در صدد و اهتمام تشکیل حکومت اسلامی نباشید ؛ او مقدّم است .

نماز ظهر وقتی قبول است که انسان در سایهٔ حکومت اسلام باشد ، روزه وقتی قبول است که انسان در سایهٔ اسلام باشد ، حج وقتی مقبول است که انسان در سایهٔ اسلام باشد ، و همهٔ چیزها . وقتی انسان در زیر پرچم پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم است همهٔ أعمال او قبول است . وقتی انسان پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم را رها کرد و رفت زیر پرچم معاویه و أبوسفیان ، حالا هر چه نماز بخواند ، هر چه روزه بگیرد ، خیلی روشن است که آن نماز ، نماز نیست . آن نمازی که أبوسفیان و معاویه بپسندد و امضاء کند نماز نیست ، چون او اصلاً وضعش و مکتبش ضدّ نماز است . او عامل نماز برانداز است ، نه ایجاد کنندهٔ نماز ."

اقدام عملی برای تشکیل حکومت اسلامی

چون معظّمٌ له مبارزه با طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی را از اهمّ واجبات میدیدند از همان أوائل بازگشت از نجف اشرف به طهران فعّالیّتهای خود را در این رابطه شروع می‌کنند ، و در مجالس خصوصی علماء و مجامع عمومی تودهٔ مردم با بیانهای مختلف و مستند به آیات قرآن لزوم مبارزه با حکومت جور و تشکیل حکومت عدل را مطرح می‌سازند که با توجّه به موقعیّت زمانی سالهای ۱۳۷۷ قمری و ۱۳۳٦ شمسی که دوران تثبیت پایه‌های حکومت پهلوی و رسمیّت شعار جدائی دین از سیاست در دیدگاه مردم عادی و حتّی علماء و سیاسیّون است ؛ امری قابل دقّت و توجّه میباشد ، و البتّه در طول مسیر با اعتراض صریح و ضمنی دیگران هم مواجه میشوند که اعتنا نمی‌کنند .

در این زمینه آورده‌اند :

٤ باری بحمدالله کارمان در نجف هم تمام شد و به طهران برگشتیم . در طهران در مجالس و محافل همه‌اش گفتگو از این بود که : آخر ، قرآن که اینطور به ما می‌گوید ، پس چرا ما نمی‌فهمیدیم ؟

ما باید حکومت اسلامی تشکیل دهیم و نفوذ و سیطرهٔ کفر را از سرمان برداریم . حالا می‌فهمیم . و ما تا بحال قرآن نمی‌خواندیم ؛ چرا ما این آیات را نمی‌خواندیم ؟ چرا نمی‌فهمیدیم ؟ چرا به هر کسی می‌گوئیم ، می‌گوید : ای آقا ! رها کن این حرفها را . اینها برای زمان دولت امام زمان علیه السّلام است !

حتّی در آن وقتی که من از نجف برگشته بودم یکی از آقایان معروف و مهمّ طهران آمده بودند دیدن ما ، وقتی که ما بازدیدش رفتیم ـ خدا رحمتش کند ، مرد بسیار خوب ، بسیار مقدّس ، بسیار صادق ، و خیلی عالم بود ـ یک قدری از این صحبتها که کردیم ، ایشان گفت : این حرفها که مال دولت اسلام است مال حکومت امام زمان عجّل اللهُ فرجَه است ، حرفش را الآن نزن ، اصلاً حرفش را نزن !

بله ، آن بندهٔ خدا روی مقتضیات اعتقادی خودش راست می‌گفت . انسان حرفش را نمی‌توانست بزند ، این تصوّر را هم نمی‌توانست بکند ، امّا چه باید کرد ؟ وقتی که ما ملتزم شدیم به اینکه مسلمانیم ، و ملتزم شدیم به اینکه نهج ما قرآن است ، و ملتزم شدیم و پسندیدیم و این راه را انتخاب کردیم ، غیر از این هم راه دیگری نیست ، خوب انسان باید چکار کند ؟! لذا در مسجد شروع کردیم از این آیات قرآن تفسیر کردن و بیان کردن و گفتن."

مقابله با استبداد و استعمار

در شرائطی که کمتر کسی به فکر مبارزه با ظلم و ستم بود ، و اگر هم اعتراض و حرکتی می‌شد متوجّه منکرهای جزئی و مفاسد اجتماعی ، اخلاقی

بود ، وکسی به مبارزه با ریشهٔ فساد که حکومت فاسق بود نمی‌اندیشید یا جرأت آن را نمی‌کرد ، و بعضاً با معلولها مبارزه می‌شد و از برخورد با علّتها و علّت اصلی رشد فساد در مردم طفره می‌رفتند ؛ حضرت آقا ریشهٔ همهٔ ناهنجاری‌ها را حکومت طاغوت میدانستند و مبارزهٔ با آن را وظیفهٔ اصلی می‌شمردند .

و از این مهم‌تر ـ هم در نگرش و هم در عملکرد ـ پرداختن به مسألهٔ استعمار جهانی بود و اینکه حکومت فاسد پهلوی هم مهره‌ای است از مهره‌های شوم استعمار و نوکری است حلقه بگوش در خدمت کفر جهانی . اگر چه خود را مسلمان می‌نامد ، و داعیهٔ حکومت اسلامی هم دارد ولی عملاً سرسپردهٔ کفّار است و در خدمت منافع آنان و در پی نابودی مظاهر اسلام در همهٔ میدانها .

و این توجّه به ریشهٔ اساسی دردهای امّت اسلامی که به بیرون از مرزهای جهان اسلام کشیده می‌شد ، و دیدن دست‌های پیدا و ناپیدای کفر جهانی در سرپا نگهداشتن حکومت پهلوی و حمایت از آن ، همچون سائر حکومت‌های دست نشاندهٔ استعمار درکشورهای اسلامی ؛ مطلبی بود که بسیاری از آن غافل بودند ، یا اگر متوجّه بودند جرأت بیانش را نداشتند ، یا توجیه میکردند به این بهانه‌که درزمان واحد نباید خود رابا دوجریان داخلی وخارجی درگیر ساخت ، اوّل باید با حکومت شاه قضیّه را حل کرد و سپس به جنگ استعمار رفت .

ولی آقا معتقد بودند که حکومت فاسد پهلوی ابزار اجرائی استعمارکافر است ، و در مبارزهٔ با دشمن ، استبداد و استعمار را باید با هم کوبید تا راه برای حکومت اسلام باز شود ، وگرنه در مبارزهٔ با استبداد پیروزی نهائی بدست نخواهد آمد و استعمار کافر با چهرهٔ انگلیسی ، روسی ، آمریکائی یا هر چهرهٔ دیگری بار دیگر در قالبی دیگر به صحنه باز خواهد گشت و مطامع خویش را دنبال خواهد نمود .

ایشان در این راستا با بیانی رسا و قابل فهم برای همگان ، عنوان «پرچم کفر» را مطرح میکردند که اگر بالای سر کسی بود ، سرزمینش هر جا باشد و صورت ظاهری‌اش هر چه باشد ، او تحت حکومت جور است . ایشان میفرمودند :

٤ ... ما اگر در مملکت کفر زندگی کنیم ، حالا میخواهد ایران باشد ، میخواهد عراق باشد ، میخواهد مصر باشد ، هرکجا باشد آن پرچم کفری است که حاکم است ، یعنی پرچم خارجی‌ها ، و اینها همه نوکر و دست نشاندهٔ آنها هستند . آنها می‌آیند یک نفر را تطمیع می‌کنند ، پول میدهند ، وعده میدهند ، چنین و چنان ، او هم کودتا میکند ؛ یک کودتای معنوی و مادّی ، ظاهری و باطنی و همهٔ مردم را می‌برد به آنجائی که دستور دارد ببرد ، امّا زیر پرچم کیست ؟! حالا هر چه بر پرچم بنویسند لا إله إلّا الله محمّدٌ رسول الله ! امّا این پرچم انگلیسِ کافر است ، پرچم اسلام نیست ...»

ایشان در منابر خود از همان اوّل بنای مبارزه را بر مقابله با استعمار انگلیس ـ که ریشهٔ استعماری جهان کفر بود ـ و عوامل درونی‌اش قرار دادند ، خودشان میفرمایند :

٤ ... در آن ماه رمضان اوّلی که بنده در مسجد بعد از اقامهٔ نماز عصر خودم منبر می‌رفتم و موعظه می‌نمودم ، آن یک ماه مبارک را فقط اختصاص دادم به بحث دربارهٔ معارضه و مبارزهٔ با کفّار ؛ و آیاتی از قبیل : **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَهَ وَ رَسُولَهُ**[1] ، و یا آیهٔ : **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ**[2] را

۱ـ صدر آیهٔ ۲۲ ، از سورهٔ ۵۸ : المجادلة

۲ـ قسمتی از آیهٔ ۱۱۸ ، از سورهٔ ۳ : ءَال عمران

توضیح میدادم .

و نیز در مورد سیطرهٔ انگلیس و کیفیّت غلبهٔ آنها ، و دار زدن مرحوم مرجع وقت عالم ربّانی آیة الله حاج شیخ فضل الله نوری سخن می‌گفتم .

بعد از اینکه مجلس تمام شد ، یک سرهنگی که در آن روز در مسجد حاضر بود و با ما یک نسبتی داشت ، آمد و به من گفت : سیّد از این حرفها نزن ، زن و بچّه‌داری ، می‌گیرند و می‌برندت دیگر از تو خبری نمی‌شود !"

تفکّر تشکیلاتی و مبارزهٔ منسجم

مرحوم حضرت علّامه از کارهای احساسی و گذرا بر حذر بودند ، و کارهایشان در همهٔ زمینه‌ها منسجم و برنامه‌ریزی شده بود . در امر مبارزه هم چون از حسّاسیّت بیشتری برخوردار بود ، و از جوانب مختلف ممکن بود مورد هجوم واقع شود ، با دقّت بیشتری به صحنه آمدند . از طرف دیگر نیز کار باید به گونه‌ای اساسی و ریشه‌ای طرّاحی و پی‌گیری می شد ، تا در یک حرکت بنیادین اساس فسادها که همان حکومت پهلوی و ارباب‌های استعماریش بودند مورد تهاجم قرار بگیرند . خود در بیان گوشه‌هائی از این مرحله میفرمایند :

E ... خلاصه تمام فکرمان این بود که حالا باید چکار کنیم ؟ ما بایستی که کار را از جائی شروع بکنیم که مؤثّر و درست باشد . چون حساب ، حساب این نیست که من بیایم امروز به عیالم امر کنم که این کار را بکن یا اینکار را نکن ، با دعوا و یا فلان و یا فلان ، او هم اینجا نکند برود بصورت دیگر آنرا انجام دهد ، یا اینکه او بکند امّا فلانی نکند ، یا خواهرش گوش بکند ، برادرش گوش نکند . آنهم یک مسأله و ده مسأله که نیست ، بلکه باید کار اساسی باشد .

عیناً مانند اینکه شما بروید داخل دکّان کبابی که بوی کباب همه جا را پر کرده است ، بعد شما هی فوت کنید ، این فوت کجا می‌رود ؟ دود کباب از یک طرف می‌رود و از صد جای دیگر می‌آید . عیناً مانند ساختمانی که آتش گرفته

دود وگاز خفقان آمیز پیوسته متصاعد می شود ، فوت فائده ندارد ، باید حساب اساسی باشد ، با منطق و با روش صحیح و با توجّه تامّ .

بالأخره فکر کردیم ما باید در درجهٔ اوّل یک عدّه افرادی را با خودمان همراه کنیم که آنها با ما هم‌نیّت باشند و در پنهان با هم مجالسی سرّی داشته باشیم .

در طهران مجموع افرادی که با ما در این موضوع در آن وقت همفکر شدند مجموعاً شاید ده نفر می شدند که یکی از آنها همان عالمی بود که در اوّل وهله گفتار ما را به سُخریّه میگرفت و می‌گفت : حالا وقت این حرفها نیست ، ولی بعد خودش از اهل این جلسهٔ ما شد . یکی از آنها همین مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی مطهّری بود . یکی آقای حاج سیّد صدرالدّین جزائری بود ، یکی آقای حاج شیخ محمّد باقر آشتیانی بود ، یکی آقای حاج شیخ جواد فومنی بود ، همان آقای فومنی که در خیابان خراسان در مسجد نو اقامهٔ جماعت می‌نمود .

خدا رحمتش کند ، یکبار او را زندان کرده بودند من رفتم زندان برای دیدن ایشان ، ولی اجازهٔ ملاقات ندادند ، من یک شیشه عطر دادم به آن واسطه ببرد برای ایشان . بعد از اینکه از زندان آمد بیرون رفتم برای دیدنش ، گفتم : آفرین ! مرحبا ! این آقا روحش بال بازکرد . برخاست مرا بوسید وگفت : آقا خدا پدرت را رحمت کند ، خدا مادرت را رحمت کند ؛ من رفته‌ام زندان چه شکنجه‌ها دیده‌ام ، و چه مصیبت‌ها کشیده‌ام ، ولی هر کس می‌آید دیدن من به من می‌گوید : اصلاً آقا چرا این کارها را می‌کنی ؟! این زمان موقع این حرفها نیست ، انسان باید تقیّه کند ، مشت بر نیشتر کوفتن غلط است و فلان . تو در میان تمام اینها ، به من می‌گوئی : آفرین ! بارک الله که این کارها را کردی !

و بالأخره این مرد بزرگ که از راستان و صادقان و غیرتمندان بود و بسیار

زحمت کشید ، از غصّه دق کرد . بله اینقدر اذیّتش کردند و ملامتش نمودند که دق کرد و یَرَقان گرفت و در بیمارستان بازرگانان فوت کرد . خدا رحمتش کند ، او مرد خیلی متعصّبی بود ، خیلی با فهم بود ، خیلی غیور بود."

رعایت مسائل امنیّتی

مؤمن همیشه برای دفع حکومت جور و تحقّق حکومت عدل الهی ، در حال جهاد است ، ولی هرگز از هوشیاری و دقّت غفلت نمی‌کند ، نه از جهاد با دشمنان الهی دست می‌کشد و نه بی‌گدار به آب می‌زند ؛ البتّه نه آنکه از مرگ و شهادت می‌ترسد ، بلکه بدانجهت که کارها ناقص مانده و اهداف پیاده نمی‌شود ، این مطلب مفاد روایتی است از امام صادق علیه السّلام که فرمود : **المُؤْمِنُ مُجَاهِدٌ ؛ لِأَنَّهُ يُجَاهِدُ أعْدَآءَ اللَهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی دَوْلَةِ الْبَاطِلِ بِالتَّقِيَّةِ وَ فِی دَوْلَةِ الْحَقِّ بِالسَّيْفِ** .[1] «مؤمن همیشه در حال جهاد است ؛ چرا که در دولت باطل با دشمنان الهی در پوشش تقیّه می‌جنگد و در دولت حق با قدرت ظاهری و شمشیر .»

تقیّه بمعنی سکوت و خانه‌نشینی نیست ؛ بمعنی سپر داشتن و هوشیارانه عمل کردن است . حضرت آقا نیز بر این اساس کارهای مبارزاتی خود را در حصار دقیق اصول امنیّتی دنبال میکردند و سرنخی به دشمن نمیدادند ، و علی رغم تلاشی که طاغوت و ساواک در بدست آوردن مدرک و بهانه‌ای بکار می‌بَرد و مأمورین منظّم و غیر منظّمی را بسیج میکند ولی ناکام و شکست خورده می‌ماند .

ایشان این مطلب را در طول مبارزات خود با برنامه‌ریزی دقیقی دنبال میکردند که بسیار قابل تأمّل است ؛ خودشان میفرمایند :

۱ـ «بحار الأنوار» ج ٦٤ ، ص ۱۷۱ ، حدیث ۳ ، به نقل از «علل الشّرآئع»

٤ بالأخره ما مجالسی داشتیم و در مطالب مورد نظر کار میکردیم ، البتّه در تقیّهٔ کامل از دولت به تمام معنی ، چون اگر دولت از ارتباط ما مطّلع می شد که هیچ ، تمام زحماتمان نقش بر آب بود ! حتّی ما در احمدیّهٔ دولاب که منزل داشتیم ، گرچه تلفن نداشتیم ولی به خاطر همان رفت و آمدها ، این سازمان امنیّت بی انصاف یک منزل در مقابل منزل ما ساخت و یک نفر را در آنجا نشاند برای کنترل کارهای ما . و این غیر از آن مُفتّشینی بود که در مسجد می‌آمدند . به چه صورتها و به چه شکل‌ها که خدا میداند ! بصورت گدا و مستحقّ ، بصورت فُکلی و دکتر ، بصورت تاجر و مقدّس مآب ، بصورت طلبه و محصّل .

در این دانشسرای عالی که بالاتر از مسجد ما بود چندین نفر از این محصّلین دانشکده اینها مأمور سازمان امنیّت بودند که در آن وقت ته ریش داشتند ، تسبیح داشتند ، به قرآن وارد بودند ، می‌آمدند مسأله می‌پرسیدند ، بعضی اوقات اشکها می‌ریختند ، گریه میکردند ؛ توجّه فرمودید !

بعضی از آنها را من نمی شناختم ، واقعاً من نمی شناختم ، بعد شناختم . گفتم : خدایا پناه بر تو ! این آقا محاسن که دارد ، دانشجو هم هست ، مرتّب هم هست ، اهل قرآن هم هست ، اهل تفسیر هم هست ، وقتی هم می‌آید پیش انسان سه چهار تا استخاره میکند ، استخاره‌های با توجّه ، بعد آنوقت بعضی صحبت‌ها میکند ، از اینطرف و آنطرف ؛ چگونه انسان آنها را بشناسد ؟

من در خطبهٔ نماز عید فطر بود که وقتی خطبه میخواندم یکبار اشاره به حکومت اسلامی کردم و آیهٔ مبارکهٔ : **وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ ٱللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ** را تفسیر نمودم که یکی از دانشجوها حاضر بود و سپس او را شناختم ، بعد از اتمام خطبه آمد و نزد من نشست وگفت : بنابراین مفاد کلمات شما لازم است حکومت اسلام تشکیل شود ، اینک باید از کجا شروع کنیم ؟ من بخصوص با تمام قوا حاضرم در خدمت شما باشم . چند نفر از رفقای ما نیز

برای جانفشانی حاضرند ، شما برنامهٔ عمل خود را نشان دهید ، جلسات خود را معرّفی کنید تا این جوانان با جان و دل ملحق شوند .

این جوان بعداً معلوم شد که از مأمورین رسمی سازمان امنیّت است . و خداوند تفضّل نمود که در پاسخ اوگفتم : این خطبهٔ من مطالب کلّی بود ، وگرنه ما سازمان و برنامه‌ای نداریم .»

استمرار جلسات سرّی علماء

دولت شاه اگر چه تا حدودی از مرحوم آیة الله بروجردی أعلی اللهُ مقامَه حساب می‌برد و فساد و دین ستیزی را نمی‌توانست آزادانه و به راحتی اجـرا کند ، ولی از زمینه سازی برای اجرای سیاستهای شوم خود پس از رحلت ایشان غافل نبود ؛ و در این سالها جلسات سرّی مرحوم آقا با بزرگان علماء طهران به جهت تعیین ضرورت مبارزه با حکومت طاغوت و تلاش برای حکومت اسلام استمرار داشت . میفرمایند [1]:

« ...اوضاع دینی خیلی بد و سخت بود و همهٔ مظاهر کفر در مملکت پیاده شده بود، و رو به شدّت و ازدیاد می‌رفت، و تسلّط دولت جائره هم به نحو أتمّ و اکمل بود ؛ و ما هیچ چاره‌ای نداشتیم مگر اینکه ارتباط سرّی داشته باشیم با بعضی از علماء که آنها را دلسوز و غیور و ایثارکننده تشخیص داده بودیم تا بتوانیم با آنها درد دل کنیم .

در طهران در آن وقت مجموعاً از این افرادی که در آن جلسهٔ خصوصی ما شرکت داشتند حدّاکثر ده نفر بودند و بعضی اوقات هـم کـمتر . البـتّه عـلّامهٔ طباطبائی در آن جلسه شرکت میکردند امّا اوقاتی که از قم به طهران می‌آمدند و

۱ـ مطالب این قسمت ، از کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احـیای حکـومت اسـلام» درس دوّم نقل شده است .

آن هم به ندرت اتّفاق می‌افتاد و لیکن بالأخره شرکت میکردند .

یکی دیگر از افراد آن جلسه آقای حاج سیّد رضیّ شیرازی بودند که الآن در طهران امام جماعتند و به درس و بحث علمی اشتغال دارند. و نیز آقای حاج آقا محیی الدّین انواری که الآن ظاهراً جزء مجلس خبرگان باشند و ایشان ده سال زندان بودند و در همان اوّل انقلاب آزاد شدند . البتّه در اوّل حکم اعدام ایشان صادر شده بود که بعداً تنازل به پانزده سال زندان شد . و آقای حاج شیخ بهاء الدّین صدوقی همدانی ، و آقای حاج شیخ محمّد تقی جعفری . انصافاً افراد پاک سیرت و عالم و مؤمن و متدیّن و متعهّد و استوار بودند . همچنین آقای حاج سیّد محمّد علی سِبط و حاج سیّد صدر الدّین جزائری و آقازادهٔ محترمشان و آقای حاج میرزا محمّد باقر آشتیانی ،که از علمای با فهم و با ادراک و دلسوز بودند .

ما با هم کار میکردیم و از کارهایمان هیچکس خبر نداشت .

در آن زمان بر آیة الله بروجردی خیلی سخت میگذشت . یعنی فشار دولت و حکومت خیلی زیاد بود . و دربار به تمام معنی مانند گازانبر ایشان را احاطه کرده بود و مجال به ایشان نمیداد . و کارهای غیر شرعی در مملکت بسیار انجام میگرفت که ایشان متأثّر و ناراحت می‌شدند ، تب میکردند ، دو روز سه روز تب میکردند و می‌افتادند ، بعد پیغام میدادند به افرادی در طهران مثل صدر الأشراف یا قائم مقام که از طرف شاه بودند می‌آمدند خدمت ایشان و پیغام میدادند که این کار را نکنند . اینها هم افرادی بودند از علماء که سابقاً به لباس روحانیّت ملبّس بودند ولی در زمان پهلوی لباس را خلع و باکت و شلوار و شاپو در دستگاه حکومتی کار میکردند . اینها نماز خوان و روزه‌گیر بودند ، محاسن هم داشتند ، و لیکن درباری و دستگاهی بودند ، و حلقه‌هائی بودند که بین علماء و حکومت واسطه می‌شدند . امّا مرحوم آیة الله بروجردی هم که در

هر موضوع جزئی نمی‌خواست و نمی‌توانست آنها را احضار کند و پیغام دهد ...

و خلاصه دستگاه به تمام معنی الکلمه یگانه چشم ترسی که داشت از ایشان بود ، که زیادتر از این دست بکار نمی‌زد . ولی نقشه‌هائی داشتند که به مجرّد ارتحال ایشان نقشه‌ها را عملی کنند ، یعنی منتظر مردن ایشان بودند . بالأخص بهائی‌ها که نفوذشان زیاد شده بود میخواستند مملکت را تبدیل به کشور بهائی بکنند و زنهای بهائی را بیاورند روی کار و وزیر کنند و وکیل کنند ، و رؤسای ادارات را بهائی کنند . و خلاصه همانطور که در لبنان یک دولت صهیونیست و اسرائیلی تشکیل داده بودند اینجا (ایران) را هم میخواستند یک مملکت رسمی بهائی کنند و تمام قدرت در دست آنها باشد ، و معلوم است که بهائی‌ها و یهودی‌های صهیونیزم همه از یک ریشه‌اند و یک مرام دارند .

حتّی در همانوقت هم که بعضی ها به هم تلگراف می‌زدند و تلفن میکردند و می‌گفتند : آخر تو چرا اینکار را نکردی ؟ او علناً جواب میداد : آخر این مرد هنوز زنده است و نمی‌گذارد ما این کار را بکنیم . بگذار بمیرد ، ما کارمان را شروع می‌کنیم .

بعضی به آیة الله بروجردی می‌گفتند : شما که تا این سرحد از أعمال شاه و دربار و دار و دسته‌اش ناراحتید چرا برای برداشتن او إقدام نمی‌کنید ؟ ایشان در پاسخ می‌گفتند : برداشتن این پسره برای ما سهل است ، ولیکن طرف ما آمریکاست."

رحلت آیة الله بروجردی و تشدید حرکات فاسد شاه

پس از ارتحال حضرت آیة الله بروجردی ، حرکات شاه در قالبی جدید در راستای دین ستیزی تشدید میشود ؛ خلأ مرجعیّتِ واحد احساس میشود ، و عالمان دلسوز با احساس مسؤولیّتی سنگین‌تر به میدان می‌آیند و در نتیجه آن جلسات سرّی قبلی عالمان برجستهٔ طهران نمود و ظهور خارجی پیدا میکند .

حضرت آقا چنین بیان می‌کنند :

٤ باری در ماه شوّال ۱۳۸۰ ... آیة الله بروجردی رحمة الله علیه به رحمت خدا رفتند و یک چند ماهی بیشتر نگذشت که آنها شروع کردند به کارها و نقشه‌های خودشان .

در آن وقت اسدالله علم نخست وزیر بود و مجلس هم تشکیل نمی‌شد ، یعنی تعطیل بود . همان هیئت وزراء که زیر نظر علم بودند یک تصویب‌نامه‌ای به امضاء رساندند و دادند برای اجراء . تصویب‌نامه راجع به انجمنهای ایالتی و ولایتی بود ، انجمنهائی که در هر شهرستانی تشکیل میدهند که افرادی را انتخاب کنند برای ادارهٔ امور آن ایالت و ولایت . در این تصویب‌نامه سه جهت خیلی مهمّ بود که عمدهٔ غرض از این تصویبنامه هم همین سه جهت بود :

اوّل اینکه : تا آن وقت که این انجمنهای ایالتی و ولایتی در شهرها برقرار می‌شد ، افراد منتخِب و منتخَب مسلمان بودند . یعنی قید اسلام در قانون اساسی آمده بود . چون منتخَبین افرادی هستند که امور مملکت را در دست دارند ، لذا باید مسلمان باشند . منتخِب هم باید مسلمان باشد . اینها قید اسلام را زدند و گفتند : منتخِب و منتخَب با هر دینی باشد مانعی ندارد ؛ بهائی یا یهودی یا مسلمان ، از اقلّیت‌های رسمی باشد یا از اقلّیت‌های غیر رسمی ، هرچه.

دوّم : سوگند به قرآن بود . چون در قانون چنین بود که هر کس وارد میشود باید به قرآن سوگند بخورد بر اینکه خیانت نکند . اینها سوگند به قرآن را زدند و آنرا سوگند به کتاب آسمانی کردند . گفتند فلان بهائی هم می‌آید قسم می‌خورد به کتاب «بیان» یا کتاب «ایقان» ، اینها هم کتاب آسمانی است .

سوّم : دخول زنها بود که تا آن وقت زنها به هیچ وجه در انجمنهای ایالتی و ولایتی شرکت نداشتند ، اینها زنها را هم شرکت دادند . و معلوم بود که اینها دلشان برای زنها که نمی‌سوخت بلکه میخواستند از این راه ، زنهای هرزه‌ای مثل

همان فرّخ‌رو پارسا که مدّتی وزیر فرهنگ بود و امثال آنها را بیاورند و رئیس شهربانی و رئیس شهرداری یا استاندار کنند ، و این ادارات به این وضع بگذرد .

این سه تغییر ، اصل غرض از این تصویب‌نامه بود . و عرض شد بعد از رحلت آیة الله بروجردی به فاصلهٔ کوتاهی این تصویب‌نامه را درست کردند و ارائه دادند .

اوّلین إقدام رسمی و علنی

٤ ما در طهران در آن جلسه‌ای که داشتیم یک اعلامیّه‌ای دادیم به نام «اعلامیّهٔ علماء و روحانیّون طهران» که با امضاء افراد اصلی جلسه و چند نفر دیگری از علماء منتشر شد . این اعلامیّه را جناب محترم آقای حاج شیخ علی دوانی درکتاب «نهضت دو ماههٔ روحانیّون ایران» درج کردند . و بعداً هم ایشان کتابی بنام «نهضت روحانیّون ایران» در ده جلد نوشتند و باز این اعلامیّه را در جلد سوّم صفحهٔ ۵۳ و ٥٤ آورده‌اند ، و ما از اینجا برای شما میخوانیم :

«اعلامیّهٔ علماء و روحانیّون طهران به تاریخ ٢٤ جمادی الاولی سنهٔ ۱۳۸۲ مطابق : ۱۳٤۱/۸/۲

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مردان و زنان مسلمان ایران !

آشفتگی‌ها و پریشانی‌ها بر احدی پوشیده نیست ، همه جا مظاهر فساد اخلاق ، فقر ، هرج و مرج و هرگونه اعمال نامشروع مشهود است . دین و دنیا هر دو در آخرین درجات انحطاط قرار دارد و همه روزه بار بیشتری از بلا و درد بر دوش مردم ستمدیده گذاشته می‌شود .

اخیراً زمزمهٔ دیگری ایجاد کرده با تصویب‌نامهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی و شرکت دادن بانوان ، نغمهٔ نوینی آغاز می‌کنند . ملّت ایران ! ما در صدد این نیستیم که دربارهٔ موادّ این تصویب‌نامه گفتگو کنیم و از نظر دین مقدّس اسلام

سخنی بگوئیم ، زیرا با توجّه به تذکّرات آقایان أعلام و مراجع ، مطلبی مخفی نمانده است ، بلکه میخواهیم بپرسیم :

مگر دولت میتواند با تصویب‌نامه قانون بگذراند ؟ مگر با نبودن نمایندگان واقعی مردم میتوان برای سرنوشت یک ملّت قانون گذرانید ؟ این عمل در دنیا عمل ظالمانه‌ای است که افرادی در پناه قدرت شخصی بخواهند سرنوشت ملّتی را تغییر دهند ، و یا فرضاً دستورات مذهبی و اصول مسلّمه و قوانین موضوعهٔ آن را تبدیل نمایند .

کسانی که ذیل این ورقه را امضاء می‌کنند و نامشان را در زیر این اعلامیّه مشاهده می‌کنید امید است از زمرهٔ خدمتگزاران صدیق دین بوده باشند که با هیچ دسته و جمعیّت رابطهٔ بخصوصی نداشته و نسبت به تمام افراد مسلمان با چشم برادری می‌نگرند ، و شاید هر کس ما را بشناسد با همین وصف بشناسد . و ما مقصودی از این گفتار جز خیرخواهی و بیان حقیقت نداریم .

البتّه با توجّهات حضرت باری تعالی شأنُه و عنایات خاصّهٔ حضرت ولیّ عصر أرواحنا له الفدآء مردمی هستند که به اهمّیّت و حسّاسیّت موقع پی برده ، به وظائف دینی و انسانی خود عمل نمایند . خدای متعال همه را در راه رشد و صلاح هدایت فرماید .

و السّلام علی مَن اتّبعَ الهُدی .»

در زیر این اعلامیّه چند امضا هست که البتّه زیاد هم نیست ، از جمله امضاء بنده است : محمّد حسین الحسینیّ الطّهرانیّ .

البتّه در این اعلامیّه یک جمله‌ای هم اضافه بود و آن این بود که : «کیست به این دایگان مهربان‌تر از مادر بگوید : شما بر کدام اساس ، حقّ دخالت در امور مردم را دارید و سرنوشت آنها را در دست گرفته‌اید ؟» امّا بعضی از رفقای ما گفتند که این دیگر خیلی تند می شود ، آنوقت ممکن است خیلی عواقب وخیم داشته باشد .

این اعلامیّه را ملاحظه می‌کنید که خطاب به دولت و رئیس و وزراء و أمثالهم نیست ، بلکه راجع به اصل کار است . این جمله را ملاحظه کنید ، ببینید : «این عمل در دنیا عمل ظالمانه‌ای است که افرادی در پناه قدرت شخصی بخواهند سرنوشت ملّتی را تغییر دهند .»

اقدامات اساسی و کلیدی

در قضیّهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی که اوّلین تجربهٔ رو در روئی علماء با دولت پس از رحلت آیة الله بروجردی است و نهایةً هم با پیروزی علماء و عقب نشینی دولت تمام می‌شود ، اگر چه پیروزی زودگذری است و انقلاب به اصطلاح سفید شاه و ملّت به صحنه می‌آید ؛ ولی نکات فراوانی معلوم میشود که مهمترین آن عبارت است از وجود غیرت دینی در مردم مسلمان ایران ، و آمادگی برای تلاش و ایثار ، و حسّاسیّت علماء بر حفظ ارزشهای اسلامی و برخورد با اقدامات ضدّ دینی حکومت شاه و مبارزهٔ با آن .

حضرت آقا روی مطلب اخیر بسیار حسّاس بوده و در رابطه با موضعگیری علماء خیلی دقّت داشتند که بین آنان وحدت کلمه بر قرار باشد و به همین جهت برای هماهنگی آنان تلاش می‌نمودند ، خودشان به گوشه‌ای از این حرکت اشاره می‌نمایند :

E ... در ضمن با آقایان دیگر هم در ارتباط بودیم با جناب آیة الله میلانی ، و آیة الله آخوند ملّا علی همدانی ، و بعضی از علماء دیگر مثل مرحوم آیة الله صدوقی در یزد که ایشان خیلی فعّالیّت میکرد و کارهایشان خیلی خوب بود . مرحوم آیة الله دستغیب هم در شیراز از رفقای ما بود ، خیلی زحمت می‌کشید . همچنین آیة الله سیّد محمّد علی قاضی در تبریز و همچنین آیة الله آقا عزّالدّین زنجانی که الآن در مشهد هستند ، ایشان هم در زنجان بودند و علیه دستگاه خوب کار میکردند و دو ماه هم زندان رفتند . خیلی اینها زحمت کشیدند . و

خلاصه با هر یک از روحانیّون که ما در ایران سلام و علیک داشتیم بوسیلهٔ کاغذ اینها را با یکدیگر مرتبط میکردیم .

چون این خیلی مهم بود که روحانیّون سرشناس با همدیگر در «تعیین هدف» و «کیفیّت حرکت» همگام باشند .

البتّه افرادی هم پیدا می شدند که کار شکنی میکردند ، و خسته میکردند و نَفَس انسان را می‌گرفتند ، امّا ما رنج و تعبِ برخورد با آنها را تحمّل میکردیم ، ما وظیفهٔ خودمان را انجام میدادیم .»

«همکاری جدّی و نزدیک با حضرت آیة الله خمینی (ره)»

در اوّلین برخورد علماء با دولت پس از رحلت مرحوم آیة الله بروجردی ، بیش از همه رهبر فقید انقلاب مرحوم آیة الله خمینی رضوان الله علیه محکم و جدّی به صحنه آمدند ؛ و حضرت آقا که مرد حق بودند و بی‌هوا و هوس و پی‌گیر جریانها ، بخوبی این معنی را دریافتند و با شاخص شدنِ ایشان برای زعامتِ حرکت ، ایشان را تأیید و حمایت فرمودند . خودشان میفرمایند :

«... آیة الله خمینی که تلگراف به شاه کردند علاوه بر این تلگراف یک اعلامیّه هم دادند که بزودی در طهران منتشر شد و شاید همان ساعتهای اوّل بود که بدست ما رسید . من یک کاغذی برای ایشان نوشتم به عنوان تأیید و تشکّر . حتّی این آیه را هم بالایش نوشتم که : مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَآ أَوْ مِثْلِهَا . که مفادش این است : با نبودن آیة الله بروجردی ما نباید متأثّر باشیم ؛ خداوند هر آیتی را بردارد یک آیه‌ای مثل او یا بهتر از او را می‌آورد . و إن شآء الله شما کارتان را بکنید و نگرانی نداشته باشید ... ایشان هم برای ما جوابی نوشتند و تشکّر کردند ...»

حضرت آقا نسبت به تعابیری که در اعلامیّه‌ها بکار برده می شد خیلی

حسّاس و دقیق بودند که بازتاب منفی نداشته باشد ، مخصوصاً اعلامیّه‌های مرحوم آیة الله خمینی که در سطح وسیعی پخش می‌شد و بیش از دیگران مطرح بود . فلذا در این زمینه نیز دقیق و پی‌گیر بودند و با نامه‌های مفصّل یا گفتگوی حضوری با ایشان ، موارد لازم را متذکّر می‌شدند که خودشان به چند مورد ، من‌جمله در مورد تعابیری که راجع به زنان بکار می‌رود و دیگر راجع به بکار بردن لفظ روحانیّون اشاره میفرمایند .

البتّه این گفت و شنودها و تبادل آراء بین ایشان و رهبر فقید انقلاب رحمة الله علیه فراوان بوده و نحوهٔ ارتباط هم بخاطر شرائط سخت آن روز و خفقان حاکم ، دشوار ، ولی بهر صورت این ارتباطها برقرار بوده که حضرت آقا به گوشه‌هائی از آن اشاره میفرمایند که حاوی أسراری است :

٤ البتّه موضوعات خیلی زیاد است ، بیش از اینهاست . ما در اوّل که برای ایشان کاغذ می‌نوشتیم بوسیلهٔ پست می‌فرستادیم ؛ بعد دیدیم که پست خطر دارد ، لذا وقتی کاغذ می‌نوشتیم به وسیلهٔ افرادی از همین رفقای خودمان آن را می‌رساندیم دست ایشان . و ایشان هم به کاغذهای ما یک عنایت خاصّی داشتند ، مطالعه میکردند ، و جواب را هم می‌نوشتند .

و بعد به جائی رسید که دیگر نوشتن کاغذ هم بر بنده خطری شد . یعنی اگر یکی از این کاغذها بدست کسی می‌افتاد عواقب خیلی وخیمی داشت . لذا من این کاغذهائی که می‌نوشتم میدادم ماشین میکردند ، با امضای مستعاری که بین بنده و بین ایشان بود و هیچکس هم نمیدانست ؛ فقط یک کاغذ ماشین کرده بدست ایشان می‌رسید . یادم می‌آید یک مرتبه یک کاغذی نوشتم که ٤ ـ ٥ صفحه شد و آنرا دادیم آقای آقا سیّد عبدالصّاحب (سیّد علی اکبر حسینی) ... ایشان کاغذهای ما را ماشین میکردند و برای ایشان می‌فرستادند .»

مرحوم آیة الله خمینی هم روی این ارتباطات خیلی دقیق و حسّاس بودند.

و پس از مطالعهٔ نامه‌های ایشان به گونه‌ای عمل میکردند که هیچ ردّ پایی از آقا در میان نباشد . چرا که آقا مثل آیة الله خمینی مصونیّت مرجعیّتی نداشتند و با بر ملا شدن مطلب به راحتی با ایشان برخورد خشن می شد و پی‌گیری مبارزات نیمه کاره می‌ماند . ایشان از این حسّاسیّت آیة الله خمینی چنین خبر میدهند :

٤ مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی برای بعضی از دوستان ما در نجف اشرف گفته بودند : پدرم در قم هر وقت در میان نوشته‌ها کاغذهای فلان کس را می‌یافت با دست خود امضای زیر آن را پاره میکرد که اگر احیاناً بدست دستگاه و سازمان برسد خطری را ایجاد نکند .

استمرار نهضت و تداوم همکاری‌ها

باری ، حرکت علماء در قضیّهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی موفّق و پیروز میشود و دولت عقب‌نشینی میکند و لغو مصوّبهٔ خود را إعلام میدارد و جشن پیروزی برگزار میشود . و رهبر انقلاب رسماً در سخنرانی خود در تاریخ رجب ١٣٨٢ (مطابق با ١٣٤١/٩/١١ شمسی) که به مناسبت آغاز دروس حوزه پس از پایان غائله داشتند ، ضمن تشریح مسائل و حوادث گذشته و انحصار حجّیّت در قوانین اسلام و لزوم حفظ هوشیاری نسبت به آینده ، با تشکّر از مردم و حوزه‌ها ، اهانت به دولت را ممنوع و پایان ماجرا را إعلام و نصیحت نمودند که : دچار غرور نشوید : «حقّ اینکه به دولت ناسزا گفته شود ، نیست . شما بزرگتر از این هستید که حرفی که مناسب شما نیست بزنید . از امروز مشغول کار خودمان هستیم ... از این به بعد مشغول تحصیل باشیم که از همهٔ عبادات بزرگتر است إن کانَ القلبُ مُخلصًا ؛ باز اگر دیدیم شیطانی از خارج متوجّه مملکت ما شد ، ما همین هستیم و دولت همان و ملّت همان...»[1]

١ـ «صحیفهٔ نور» ج ١ ، ص ١٢٠ ؛ و «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» ج ١ ، ص ٢٠٢

البتّه دولت در این میانه بی‌کار نیست و با برنامه‌ریزی بیشتر برای اسلام زدائی و محو ارزشهای الهی به طرّاحی مخفیانه پرداخته و با قدرت نظامی و ضرب و شتم مردم ، قضیّهٔ انقلاب سفید و به اصطلاح انقلاب شاه و مردم را به صحنه می‌آورد که مبارزات علماء در سطح دیگری شروع می‌شود . نمونه‌ای از ارتباط حضرت آقا با مرحوم آیة الله خمینی را در این قسمت از زبان خودشان می‌شنویم که به برخی مذاکرات مهم و زیر بنائی اشاره می‌کنند :

ع ... بله ما دیدیم که خیلی بد شد و تمام آن زحمات را اینها با حقّه‌بازی از بین بردند و البتّه این کار چند ماهی طول کشید .

یک روز ماه رمضان بود ما با یکی از رفقا گفتیم برویم قم . برویم آنجا ببینیم آخر آقایان در چه وضعی هستند ؟ و چه تصمیمی دارند ؟ ما با آن دوستمان که از علماء بود و الآن هم حیات دارد و دیگر پیر شده است رفتیم قم و منزل جناب محترم آقای آقا سیّد هادی روحانی که باجناق ماست و منزلشان نزدیک منزل آیة الله خمینی بود رفتیم . آنجا افطار کردیم و بعد از نماز مغرب و عشاء و افطار رفتیم منزل آیة الله خمینی ، و از اینطرف و آن طرف گفتگو کردیم که : بالأخره حالا که چه ؟ حالا چه میخواهید بکنید ؟

گفتند : شما می‌گوئید ما چکار بکنیم ؟ بله چکار بکنیم ؟

من عرض کردم : خوب حالا که آنها آمده‌اند و فشار آورده‌اند و کارهایشان تمام شد ، ما نباید بنشینیم ؛ همانطور که آنها نقشه‌ای کشیدند ما هم باید از یک راه دیگر وارد شویم . این که نمی‌شود .

گفتند : بله ، شما بگوئید چکار بکنیم ؟

گفتم : آخر مگر قرآن نمی‌گوید :

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَـيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِـى ٱلْأَرْضِ

(خدا وعده داده به کسانی که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند که

آنها را در روی زمین خلیفه کند) ؟

گفتند : آقا این مربوط به ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰت است ! بـه مـا چـه مربوط ؟

عرض کردم : آقا ، ما مَجازش را می‌گیریم ، به همین مـجاز ، بـه هـمین مجاز ، خداوند بزرگ است ، شاید او به نظر لطف خودش به حقیقت قبول کند . شما مشغول شوید إن شآء الله مردم هم کمک می‌کنند .

چون در آن وقت ایشان در واقع شاخص شده بودند و اعلامیّه‌های مهمّی صادر میکردند . البتّه اعلامیّه‌های آیة الله گلپایگانی هم خیلی متین ، قـوی و خوب بود ، ولی آن شور و هیجانی که در اعلامیّه‌های آیة الله خمینی بود در اعلامیّه‌های ایشان نبود . و اعلامیّه‌های دیگران هم غالباً بسیط و خیلی ساده بود ، ولی اعلامیّه‌های آیة الله خمینی جاندار و شورانگیز بود .

لذا گفتند : خوب شما بگوئید من چه قسمی اعلامیّه بنویسم ؟

نظر ایشان این بود که اوّلاً باید به تربیت و تهذیب روحانیّون پرداخت ، و سپس به تربیت و تعلیم مردم . و میفرمودند : تا کار روحانیّت سر و سامان نگیرد و روحانیّون مهذَّب نشوند نمی‌توان مردم را ترغیب و تحریص نمود .

من گفتم : شما اعلامیّه‌ها را بعنوان مسلمانها بنویسید ؛ که ای مسلمانها شما که اهل این مملکتید ، بیائید و قیام کنید . شما ننویسید روحانیّون چنین و چنان ؛ روحانیّونی که ما الآن داریم ، من و شما میدانیم که بعضی از آنها فاسد هستند و خود شما هم قبول دارید . آن روحانی که مثلاً رفته در نجف اشرف درس خوانده و چهل سال در آن تابستانهای گرم آن گرد و غبارکشنده را خورده و روزها رفته در ته سرداب چهل پله‌ای درس خوانده و مطالعه کرده برای اینکه یک روز رئیس بشود برای آنکه یک روز آقا بشود امروز نمی‌آید تمام امر را برای خدا لِلّه و فی الله به دست شما بدهد ! چهل سال بحث کرده ، درس خوانده ،

زحمت کشیده ، داد و بیداد کرده برای ریاست نه برای خدا .

همه را نمی‌گویم ؛ امّا افرادی اینطوری هستند . آنها به هیچ وجه من‌الوجوه حاضر نیستند برای حق حاضر بشوند . شما نمی‌توانید الآن روحانیّون را اصلاح کنید بعد بروید سراغ دیگران . (ایشان میفرمود اوّل باید روحانیّت را اصلاح کرد) نه شما نمی‌توانید این کار را بکنید . روحانیّون به شما مجال نمیدهند . آن کسی که سالیان متمادی با آن مرارتها زحمت کشیده که الآن بشود فرمانده او نمی‌آید فرمان خدا را بپذیرد . نفس وی أبداً خشوع نمی‌کند و زیر بار حق در صورتی که با شخصیّت او تنافی داشته باشد نمی‌رود ؛ أبداً نمی‌رود !

آیة الله خمینی گفتند : پس چه کنیم ؟

گفتم : شما اعلان عمومی بدهید . بگوئید : ای مسلمانها ! ای زنها ! ای مردها !

هر مسلمانی که خود را مسلمان میداند این ندا به گوش او میرسد و حرکت میکند . شما از کجا میدانید افراد گهنکار از آن گونه روحانیها به خدا نزدیکتر نباشند ؟

این دخترها و پسرهای آلوده به مقتضای برنامه‌های غلط اینطور بار آمده‌اند . آنها تربیت نشده‌اند . و چه بسا در حال گناه هم در خود یک حال انفعالی داشته باشند ، حالِ توبه‌ای داشته باشند که من کار بدی می‌کنم . آن رقّاصهٔ سینما در خانواده‌ای بار آمده است که نماز و روزه نبوده ، شرب خمر بوده است . سپس به مدرسه رفته و از روی تربیت‌های ناصالح اینطور شده است . و چه بسا در اندیشهٔ خود منفعل و انتظار استماع صیحهٔ حق و توبه‌ای را دارد ؛ ولی آن روحانی که برای ریاست درس خوانده می‌گوید همهٔ کارهای من صحیح است ، همهٔ کارهای من مورد رضای خداست ؛ آیا او به خدا نزدیکتر است یا این ؟

شما ندا را بنام اسلام بلند کنید ، همه پشتیبان شما هستند ، ما هم کمک می‌کنیم . و الآن شما شاخص هستید ؛ مردم به این ندا همه پاسخ میدهند و می‌آیند زیر این پرچم .

آری ، نزدیک دو ساعت گفتگوی ما طول کشید . و آن شب ماه رمضان ، تابستان هم بود ؛ مجلس ما تقریباً تا ساعت یازده طول کشید ... و بعد بلند شدیم و خداحافظی کردیم ..."

اوج گیری نهضت و تلاش جدّی برای بسیج علماء

تقابل علماء با دولت طاغوتی تشدید می‌شود و حضرت آیة الله خمینی رضوان الله علیه جلوداری نهضت را بعهده‌گرفته و حوادث فراوانی پیش می‌آید . سرانجام ماه محرّم فرا میرسد و نهضت با نام و یاد امام حسین علیه السّلام وسعت دیگری می‌یابد و تقریباً تمامی مجالس امام حسین علیه السّلام در راستای انقلاب واقع میشوند . رهبر کبیر انقلاب در عصر عاشوراء در مدرسهٔ فیضیّه سخنرانی بسیار پرشور و افشاگرانه‌ای نموده و مستقیماً شاه را مورد سرزنش قرار داده و محکوم می‌کنند ، و به شدّت اسرائیل و آمریکا را می‌کوبند ، که به همین جهت سحرگاه دوازدهم محرّم دستگیر می‌شوند . مردم در اعتراض به دستگیری ایشان قیام می‌کنند و کشتار مردم توسّط دولت ، نهضت را خونین می‌سازد و مقدّمات اعدام آیة الله خمینی طرّاحی میشود . حضرت آقا تلاش‌هائی دارند ، و برخی را بیان فرموده‌اند که بسیار بکر و قابل دقّت است :

ع ... قضیّهٔ مدرسهٔ فیضیّه پیش آمد و ایشان آن خطابهٔ خیلی عجیب و تاریخی را در مدرسهٔ فیضیّه ایراد کردند .

سخنران قبل از خطابه را ما از طهران فرستادیم او از اقوام ما بود ، و الآن هم حیات دارد . و او هم نطق کوبنده‌ای کرد و بعد از آن سخنرانی مخفی شد . سازمان امنیّت تمام شهرهای ایران را جستجو کرد تا ایشان را پیدا کند ،

نتوانست . که اگر دستش می‌رسید چکارش میکرد ، خدا میداند .

آیة الله خمینی را بگیرند حبس می‌کنند ، امّا ایشان را که یک منبری معمولی است خدا میداند چه شکنجه‌ها بر او وارد می‌آورند . لذا این آقا سه ماه تمام در یک اطاق در یکی از دهات طهران با لباس مبدّل مخفیانه زندگی میکرد ، و سازمانیها که تمام جاها را گشتند ، گفتند : یا مرده یا از سرحدّ فرار کرده ...

بله ، خطابهٔ آیة الله خمینی در عصر عاشورا در مدرسهٔ فیضیّه خطابهٔ خیلی عجیبی بود که نوارش را برای ما به طهران آوردند .

این خطابه عصر روز عاشوراء دهم محرّم مصادف با سیزده خرداد بود . و ایشان را در سحر دوازده محرّم مطابق پانزده خرداد از قم گرفتند و آوردند برای طهران .

و در هر شهرستانی افرادی که مشخّص بودند و مشغول کار بودند همه را گرفتند ...

آری آیة الله خمینی راگرفتند و بردند برای عشرت آباد و ما هم در طهران بودیم و جریان پانزده خرداد یعنی دوازدهم محرّم (من پانزده خرداد نمی‌گویم) پیش آمد که در طهران چه خبر شد ! و نیز در شهرستانها و ورامین و قم ... ، إلی ماشآءالله ... خیلی کشتند ...

بالأخره آیة الله خمینی را آوردند برای زندانی . و ما دیدیم ، خوب چه کنیم ؟ حالا باید چکار بکنیم ؟ ما از این مرد حمایت کردیم ، و تمام کارهای ایشان با مشورت ما بوده و خلاصه با معیّت بوده ، و الآن بردند ؛ و ما باید برای خلاصی ایشان تا آخرین مرحله و با تمام قدرت و توان کار کنیم .

خانهٔ ما در آن وقت تلفن نداشت ، لذا برخاستم آمدم در منزل یکی از اقوام که تلفن بود و شروع کردم به تلفن کردن . فقط و فقط کارم آن روز تا شب تلفن کردن بود ، به هرجائی که فکر کنید .

چون در طهران این طور تصمیم گرفتیم که علمای طهران همه در یک جا جمع بشوند و بروند خودشان را به شهربانی معرّفی کنند و بگویند که : آیة الله خمینی تنها نیست ، ما همه با او هستیم . هر جرمی که او دارد ما هم با او هستیم ، او تنها نیست . ما همه با همدیگر یکی میباشیم .

حالا این علماء را باید جمع کنیم . لذا بعضی‌ها را که تلفن نداشتند با فرستادن افراد خبر کردیم ، و بعضی‌ها هم که تلفن داشتند شروع کردیم به تلفن کردن به آنها . و آن قدر آن روز تلفن کردیم که من نمیدانم سیصد تا شد چهارصد تا شد ، نمیدانم ...

تلفن‌ها انجام شد . همهٔ علماء طهران انصافاً اهمّیّت دادند . و حتّی بزرگانشان مثل آیة الله حاج شیخ محمّد تقی آملی رحمة الله علیه ، آیة الله آقای آشتیانی ، آیة الله حاج سیّد صدرالدّین جزائری ، و آیة الله حاج سیّد محمّد علی سبط که از افراد جلسهٔ خود ما بودند و همکاری‌های مستقیم داشتند ، و دیگران از علمای سرشناس و طراز اوّل طهران ، همه حاضر شدند که در آن مجمع شرکت کنند . تمام آقایان بنا شد که در منزل آقای حاج سیّد آقای خلخالی در خیابان خراسان جمع بشوند و مجتمعاً بروند از آنجا برای شهربانی و خودشان را معرّفی کنند مبنی بر اینکه ما با ایشان هستیم ، و ایشان تنها نیستند .

این قرارها روز دوازدهم محرّم بود ، و بنا شد حدود ساعت ده صبح فردا سیزدهم محرّم همه جمع بشویم و برویم برای شهربانی ، و بنده هم باید بمانم و آخر بروم بدانها ملحق شوم ؛ چون تمام این کارها ، تمام این نقشه کشی‌ها زیر سر بنده بود .

فردا صبح این آقایان همه جمع می‌شوند ... ما هم که دیگر آماده بودیم که برویم و معلوم نبود که چه وقت برمیگردیم ، اصلاً برمیگردیم یا برنمی‌گردیم ! ما

هم گفتیم که حمّام را در آن منزل گرم کردند که برویم غسل هم بکنیم که اگر رفتیم و ما را هم تیرباران کردند با حال انابه و توبه به سوی حضرت حقّ متعال باشد و غسلی را کرده باشیم ... ما دیگر آمادهٔ برای حرکت بودیم که یک مرتبه خبر آمد که از طرف شهربانی آمده‌اند و تمام آقایانی را که در منزل آقای حاج سیّد آقای خلخالی اجتماع کرده‌اند گرفتند و بردند شهربانی . ریختند توی خانه و بردند شهربانی ! چطور ؟

بعداً گفتند که آقای سیّد صادق شریعتمداری که از حضّار آن مجلس بوده است یک تلفنی از همان منزل به منزل آقای شریعتمداری در قم کرده و در تلفن به ایشان گفته که مثلاً ما در اینجا جمع هستیم و یک ربع یا نیم ساعت دیگر باید حرکت کنیم . حالا تلفن منزل آقای شریعتمداری کنترل بود یا هر چه ، بالأخره دستگاه از آن تلفن اطّلاع پیدا کرده و فوراً تمام آن منزل را سرهنگ‌ها و نظامیان محاصره می‌کنند . و می‌گویند سرهنگها با مسلسل آمدند بالای پشت‌بام و آقایان علماء هم نشسته‌اند در اطاقها ، دور تا دور ، سرهنگها می‌گویند چه خبر است ؟ چرا جمع شده‌اید ؟ اینجا توطئه کرده‌اید ؟

اینها می‌گویند : نه ، ما توطئه نکردیم ، نه شمشیر داریم ، نه تیر داریم ، و نه حمله‌ای میخواستیم بکنیم ! بالأخره می‌گویند : بیائید برویم شهربانی . اینها می‌گویند : خودمان جمع شده‌ایم تا بیائیم شهربانی ... همه را می‌ریزند در کامیون . و با چند تا کامیون می‌برند برای شهربانی ... بعد می‌گویند : شما برای چه توطئه کردید ؟ ایشان می‌گویند : ما میخواستیم بیائیم و خودمان را معرّفی کنیم که : آیة الله خمینی تنها نیست ، شما خیال نکنید او تنها است .

امّا شهربانی یکی یکی از این افراد را استنطاق می‌کنند و بعد به اینها می‌گویند : آقا بلند شو برو خانه‌ات ؛ ما آن را که مجرم می شناسیم می‌گیریم نه آن کسی که بگوید من مجرمم . بعد بعضی را رها می‌کنند و بعضی را هم

نگه میدارند ؛ یک شب ، دو شب ، سه شب و بعضی‌ها را تا چند هفته ...

بالأخره آیة الله خمینی را بردند برای عشرت آباد ، و این کار ما به جائی نرسید ؛ امّا فقط کاری را که کرد این بود که از اعدام سریع و محاکمهٔ صحرائی آیة الله خمینی جلوگیری شد ..."

تلاش گسترده برای جلوگیری از اعدام رهبر کبیر انقلاب

دولت طاغوتی برای نابودی رهبری نهضت ، زمینه سازی برای اعدام آیة الله خمینی را در رسانه‌های گروهی آغاز نموده و به جو سازی و غوغاسالاری می‌پردازد . و البتّه حرکاتی در مقابل این جریان انجام میشود که ثمرهٔ چندانی ندارد ، و حضرت علّامه در این صحنه تلاشی وسیع و مُثمِر ثمر را شروع و پی‌گیری می‌نمایند که به گوشه‌ای از این مرحله چنین اشاره می‌کنند :[1]

ع ... باری ، اینها تصمیم جدّی داشتند بر اعدام آیة الله خمینی . یک مجالس و محافلی در طهران این طرف و آن طرف تشکیل می‌شد ولیکن اینها مُنتج نتیجه‌ای نبود و آنقدر قوی نبود که بتواند از اعدام جلوگیری کند . ما دیدیم که چکار باید بکنیم که ایشان را از اعدام خلاص کنیم ؟

تحقیقات اینطرف و آنطرف بالأخره به اینجا منتهی شد که گفتند : فقط یک راه هست و بس ، و آن این است که ایشان به مرجعیّت مسلمین شناخته بشوند . زیرا که طبق قانون ، مرجع مصونیّت دارد . و اگر به مرجعیّت شناخته بشوند از نقطهٔ نظر قانون دستگاه و ساواک نمی‌توانند حکم کنند هر چه هم پرونده می‌خواهند درست کنند .

گفتیم : حالا مرجعیّت را به چه قسم برایشان ثابت کنیم؟ زید بنویسد ،

۱ـ مطالب ، از این قسمت به بعد در درس سوّم «وظیفهٔ فرد مسلمان در إحیای حکومت اسلام» موجود است .

عمرو بنویسد اینکه تنها کافی نیست. گفتیم تمام علماء ایران از تمام شهرستانها از هر جائی آن عالم درجهٔ اوّلش آنها بیایند در طهران و در مجلسی با همدیگر اجتماعی داشته باشند و همگی تصویب کنند که آیة الله خمینی مرجع است. لذا کاغذ نوشتیم به همهٔ نقاط: به آیة الله میلانی در مشهد، به آیة الله صدوقی در یزد، به آیة الله خادمی و آیة الله حاج آقا رحیم ارباب و شمس آبادی در اصفهان، به آیة الله آقا سیّد محمّد علی قاضی در تبریز، به آقا سیّد حسن بحرالعلوم و آقا سیّد محمود ضیابری در رشت، به آیة الله آخوند ملّا علی همدانی در همدان، و ایشان که اصلاً در این مسائل شرکت نمی‌کرد و خیلی خیلی محتاط بود، وقتی کاغذ بنده را برده بودند و ایشان خوانده بود (چون با ما یک مقداری سابقه داشتند) گفته بودند: خیلی خطّ خوبی است. بعد گفته بودند: انشائش هم خیلی خوبست. بعد آن آقائی که نامه را برده بود گفته بود: خوب جواب چیست؟ شما اجابت می‌کنید؟ تشریف می‌آورید یا نه؟ گفته بودند: من برای معالجهٔ چشمم باید بروم طهران. بعنوان معالجهٔ چشم! (می‌ترسیدند اینها، آخر شما نمیدانید چه خبرها بوده؛ نه اینکه بخواهم ایشان را تخطئه کنم.) خلاصه ایشان هم بعنوان معالجهٔ چشم آمدند طهران و در آن مجلس هم شرکت کردند.

و همچنین از اهواز آیة الله آقا سیّد علی رامهرمزی بودند.

اینها همه آمدند و از سائر شهرستانها هم به همین منوال تدریجاً آمدند ... و علمای قم هم آمدند و در باغی نزدیک حضرت عبدالعظیم منزل گرفتند. آیة الله میلانی هم در خیابان ولیّ عصر فعلی که أمیریّهٔ سابق بود در یک منزل بزرگی اقامت کردند و علماء در آنجا اجتماع میکردند و اجتماعشان هم طول کشید. یعنی یک ماه تقریباً اینها در طهران ماندند و ملاقاتها داشتند و مجالس و محافلی داشتند. و خیلی هم خوب بود، بسیار خوب بود. مجالس گرم بود.

ائتلاف بین علماء خیلی خوب بود ، و نتیجهٔ کار هم خوب بود .

و روزها هم مرتّب از طرف دستگاه افرادی می‌آمدند و با آنها مذاکره میکردند و گفتگو داشتند که اینها را متقاعد کنند ، علماء هم پیغامها میدادند .

و بالأخره آقایان علماء بعد اللُتَیّا و اللَتی امضاء کردند که : آیة الله خمینی مرجع است . مرجعیّت آیة الله خمینی دیگر نگذاشت آنها به مرام و مقصد خود برسند ..."

آزادی آیة الله خمینی و ملاقات با ایشان

E ... آیة الله خمینی از آن جهت ـ الحمد للّه ـ خلاص شدند ، و بعد از مدّتی ایشان را آزاد کردند و بردند در یکی از خانه‌های شخصی که در خیابان شمیران بود ، و بعد هم معلوم شد که اصلاً آن خانه ، خانهٔ سازمان امنیّت بوده ؛ بی‌خود گفته بودند : خانهٔ فلان کس است . خانهٔ سازمان امنیّت بوده که تحت نظر بوده باشد .

و ما هم اطّلاع پیدا کردیم که ایشان مرخّص شدند ، و هر کس شنید رفت برای دیدن . ما هم بعد از یکی دو ساعت که اطّلاع پیدا کردیم با دو بنده‌زادگان خود آقا سیّد محمّد صادق و آقا سیّد محسن (که اینها آنوقت بچّه بودند) رفتیم آنجا و از ایشان دیدن کردیم . و روز دیگر نیز از ایشان ملاقات نمودیم . دو روز آنجا بودند ...

بعد منتقل کردند به قیطریّه از نواحی قلهک طهران . آنجا باز ملاقات ممنوع بود تا سه ماه دیگر ، تا کم‌کم مقدّمات آزادی ایشان بواسطهٔ إعلام مرجعیّت علماء مجتمع در طهران فراهم شد و ایشان حرکت کردند برای قم ، که مجموعاً خود زندان بودن ایشان در عشرت آباد دو ماه طول کشید و در قیطریّه بودن هم تقریباً دو سه ماه طول کشید . ولی آن دو ماه زندان اوّل زندان خیلی سخت بود . وگویا سه روز در سلّول بودند که خودشان گفته بودند که : اگر یک

روز یا دو روز دیگر طول می‌کشید تحقیقاً مرده بودم .»

رمز گرفتار نشدن حضرت آقا به دست ساواک

با اینکه فعّالیّتهای حضرت آقا نقش کلیدی و محوری داشته و در سطح بالا با مهره‌های اصلی و مخصوصاً شخص رهبر فقید انقلاب رحمة الله علیه ارتباط بسیار نزدیک و تعیین کننده‌ای داشته‌اند و سپس برای نجات ایشان حرکتی وسیع را طرّاحی و اجرا نموده و به لطف الهی به موفّقیّت هم دست می‌یابند ، چگونه است که ایشان گرفتار دستگاه اطّلاعاتی و امنیّتی حکومت نمی‌شوند و از چشمان ساواک پوشیده می‌مانند ؟ با توجّه به اینکه علمای فراوانی دستگیر و بازداشت میگردند ؟

این مطلبی است حسّاس و قابل توجّه ، و علّت اصلی و واقعی آن در مشیّت الهی و امداد باطنی اولیاء الهی بوده است ؛ و در مرتبهٔ اسباب ظاهری نیز عدم اشتهار ایشان و مراعات نمودن اصول امنیّتی و بهانه به دشمن ندادن و تشکیلاتی کار کردن و دقیق و هوشیار بودن ؛ همانگونه که خودشان با نگرش زیبای توحیدی خود ، کوتاه وگذرا به آن اشاره میفرمایند :

« ... وقتی که آقای دستغیب را آزاد کردند من رفتم به دیدن ایشان . ایشان به من گفتند : ما همه‌اش در زندان نگرانی تو را داشتیم ،گفتیم اینها این بلاها راکه به سر ما آوردند با تو چکار کردند ؟! و واقعاً نگرانی داشتیم . و آقای دستغیب میخواست بگوید که : تقریباً بیش از اینکه مثلاً ما به درد خودمان ناراحت بودیم به فکر تو بودیم ، و چطور تو را اصلاً نگرفتند ؟!

گفتم : والله من نمیدانم ! حالا خدا نخواست ، یا این کارهائی که ما میکردیم کارهای متظاهر نبوده ، نمیدانم ؟ چون ما در آن وقت اسمی نداشتیم ، رسمی نداشتیم ، هیچ هیچ . یک امام جماعت ساده‌ای که می‌رفتیم مسجد و می‌آمدیم . و خطبه‌ها و منبرهائی هم که خودم میخواندم ، در تفسیر آیات قرآن و

بیان أحکام کلّی بود و وظائف عامّهٔ مسلمین را روشن میکرد . هیچگاه در منبرها و خطابه‌ها به خصوص شخصی حمله نمی‌شد ، و لهذا بهانه‌ای در دست سازمان امنیّت نبود . و اگر ما میخواستیم در این مطالب متظاهر شویم ، ابداً نمی‌توانستیم کار کنیم و یک قدم برداریم .

فقط اینها یک مطالبی بود با همین رفقای خاصّ خودمان که بوسیلهٔ کاغذ یا پیغام با هم ارتباط داشتیم و دستگاه نمی‌توانست از اینها اطّلاع پیدا کند ، و اگر أحیاناً اطّلاعاتی بدست می‌آورد یک اطّلاعاتی نبود که بتواند مثلاً آنرا مستمسک کند و ما را تحت تعقیب قرار دهد . تلفن نداشتیم تا کنترل شود ، نامه‌ها را هم با اشخاص می‌فرستادیم تا در پست به دست ساواک نیفتد."

کار دقیق پشت پرده و رعایت اصول صحیح مبارزه با دشمن و رسیدن به هدف با دریافت کمترین خسارتها و ندادن مستمسک به دست دشمن و کار را برای خدا کردن و بدور از ظهور و بروز ، آن قدر در حضرت آقا عالی تجلّی کرده بود که نه تنها ساواک که حتّی برخی چهره‌های انقلابی هم شناختی از این اسطورهٔ مبارزه نداشتند و بعضاً ایشان را فردی منزوی می‌شناختند . خودشان بعنوان نمونه میفرمایند :

ع ... عجیب است این آقای سبزواری ما که یکی از افراد فعّال ما بود در همدان ، و تمام اعلامیّه‌های ما بدست ایشان تقسیم می‌شد ... یکروز این آقای سبزواری از باب امتحان به یک شخص معروفی که از طهران رفته بود به همدان و آنجا صحبت کرده بودند از قیام علمای طهران و طرز قیام و إقدام آنها ، بعد به او گفته بود : فلان کس چی ؟ او چکار میکند ؟ (و نام مرا برده بود) آن شخص معروف گفته بود : او را رها کن ! آدم منزوی است به این کارها کار ندارد ."

همین جاست که این رجل الهی بر این مطلب تأکید میفرمایند ، و آنچه باید درس گرفت را بیان می‌نمایند که اصولاً هدفشان از بیان این خاطرات طرح

وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام است ، که اسم مجموعهٔ این خاطرات را هم همین نام انتخاب کرده‌اند . با عنایتی خاص میفرمایند :

ع دقّت کردید ، مسأله خیلی مهمّ است ؛ البتّه همه چیز عنایت پروردگار است ، لطف خداست ، ولی انسان باید کار خودش را بکند و به دست دشمن بهانه ندهد و بدون جهت خود را گرفتار نکند ، زیرا که از ادامهٔ فعّالیّت وا می‌ماند . انسان نباید کار خودش را إبراز کند ، نباید سرّ خودش را فاش کند ، باید کار خودش را بکند آنهم مخفیانه ، و مردم را به آن هدف و مقصد تحریک کند...»

البتّه ساواک هم حسّاس شده و برنامه‌ریزی هم می‌نماید و در سطح وسیعی در اطراف ایشان مأمور گماشته و حتّی خانه‌ای مقابل خانهٔ ایشان قرار میدهد ولی به لطف الهی و امداد غیبی به نتیجه‌ای نمی‌رسد . در اشاره‌ای میفرمایند :

ع ... این سازمان امنیّت لعنة اللهی هم خیلی روی ما حساب میکرد ولی هر چه می‌گشت چیزی پیدا نمی‌کرد ، و روی ما خیلی سرمایه گذاری کرد . و حتّی عرض کردم ما آنوقتی که در احمدیّه بودیم یک خانه جلوی خانهٔ ما ساخت و یک نفر را مأمور کنترل کارهای ما کرد ، ولی چه بدست بیاورند از کسی که ظهور ندارد ؟ ...

یک مرتبه هم که بنده را برای سازمان امنیّت احضار کردند اجمالاً گفتند که : شما جلساتی سابقاً داشتید ، بگوئید در آن جلسات چه مطالبی مذاکره می‌شد ؟ مثل اینکه بعضی از مطالب جلسات خصوصی ما احیاناً به گوش آنها رسیده بود .»

گفتگو دربارهٔ آیندهٔ نهضت

به لطف خدا حرکت مردم در دفاع از ارزشهای الهی به نتیجه می‌رسد ، و

علمای اسلام و مخصوصاً رهبر عظیم الشأن انقلاب حضرت آیة الله خمینی در صدر نهضت جای خود را نشان میدهند ، و دوست و دشمنِ داخلی و خارجی جهان اسلام این واقعیّت را ادراک می‌کنند . در آن حال و هوا که کمتر کسی به تعمیق حرکت می‌اندیشیده است ، حضرت علّامه آرام و بی سر و صدا بدنبال تحکیم مبانی نهضت بر اساس یک برنامه ریزی بلند بوده و تربیت انسانهای لایق وکارآمد و متدیّن را برای گسترش و ادارهٔ امور نهضت و بدست‌گیری سنگرهای کلیدی در روزهای نخستین پیروزی وگذر از لحظات بحرانی و طاقت فرسا لازم میدانستند . و اینها همه را از وظائف مدیران اصلی نهضت مخصوصاً شخص آیة‌الله خمینی می شمردند و به همین جهت بدور از هرگونه تعیّن و خود خواهی و در کمال شفقت و دلسوزی دیدارهائی با ایشان انجام میدهند و بر این امور تأکید می ورزند . با تأمّل در خاطرات آن دوران که به‌گوشه‌هائی از آن اشاره دارند ؛ درجهٔ اخلاص الهی ، و نهایت همکاری ایشان با رهبر انقلاب رحمة الله علیه ، و ژرف نگریشان در مدیریّت نهضت ومسائل مهمّ مبارزاتی بدست می‌آید :

E بحمد الله این مسائل گذشت ولی بازهم ایشان در قم آزادی و اختیار نداشتند بلکه در کنترل شدید دستگاه بودند . بعضی اوقات خدمتشان مشرّف می شدیم .

در یکی از شبها به ایشان عرض کردم : ما تا به حال روی اسلام تبلیغ میکردیم ، ولی دیگر از این به بعد گوئی اسلام در شما متمرکز شده است و باید روی شما کاملاً تبلیغ کنیم . حالا بگوئید ببینیم خلاصه چکار میخواهید بکنید ؟ چه برنامه‌ای دارید ؟ چه نقشه‌ای دارید ؟ با چه ظهور و ابراز شخصیّتی میخواهید معرّف اسلام باشید ؟ بالأخره ما با شما در این مدّت مشورت داشته‌ایم ، و باید وضع روشن بشود .

مثلاً یک مرتبه بعد از قضیّهٔ مدرسهٔ فیضیّه شایع کردند که شاه فرارکرده و مثل اینکه این را عمداً خود آن دستگاه شایع کرده بوده تا اینکه عکس العمل مردم را ببینند چیست . در آن وقت حقیر در قم بودم ، به ایشان عرض کردم : خوب اگر الآن شاه رفته باشد جنابعالی چه نقشه‌ای دارید ؟ چه کسی را معیّن می‌کنید ؟ نخست وزیر شما کیست ؟ وزرایتان کیستند ؟

ایشان گفتند : آقای حاج سیّد محمّد حسین ! ما در این راه سُریده‌ایم .(به این معنی که ما کسی را هنوز آماده نکرده‌ایم ، و این پیش آمدی است که بدون نقشهٔ قبلی صورت گرفته است .)

در آن وقت اسدالله علم نخست وزیر بود که تمام این وقایع در زمان او به وقوع پیوست ، و بهترین کسی که قبل از او نخست وزیر بود همین دکتر علی امینی بود که در آن وقت از افراد سرشناس بود و طبعاً مردم میل داشتند او روی کار بیاید ، و چون افرادی که از سابق تربیت شده باشند ، متخصّص باشند ، مسلمان باشند ، متدیّن باشند ، متعهّد باشند ، و در این موقع حسّاس که مثلاً دستگاه سقوط میکند فوراً آنها بیایند و تمام مردم را اداره کنند و با عِرق دینی و غیرت مذهبی که وجود نداشت ؛ لذا بعضی از آقایان در صحبتهایشان تقاضا داشتند که عَلَم برود و باز همان دکتر امینی بیاید . قضیّه اینطور بود ، و ما خوب میدانیم که دکتر امینی و امثال او افراد صد در صد مذهبی نبودند . لذا در آن شب خیلی صحبت شد ...»

پیشنهاد حضرت علّامه برای تداوم و موفّقیّت نهضت

یک نکتهٔ اساسی آنست که همیشه باید در کنار هر مطلبی و نقدی راه حلّی را پیشنهاد نمود وگرنه از بیرون گود فقط بگو مگو کردن چندان دشوار نیست . حضرت آقا از آن کسانی نبودند که فقط کاستی‌ها را می‌بینند ؛ بلکه برای رفع کاستی‌ها نیز طرح و برنامه داشتند . در این مقطع هم میدانند که نهضت

فعلی بدون برنامه ریزی و به صورت عکس العملی در برابر مصوّبهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد ، و سپس حکومت اهداف شوم اسلام ستیزانهٔ خود را به صحنه کشاند و طبعاً نهضت هم به مرحلهٔ جدیدی کشیده شد . ولی گرچه این برای شروع خوبست امّا برای تداوم حرکت ، برنامه‌ریزی و آماده‌سازی افراد و مدیران لازم است .

و به همین جهت است که از طرح و برنامهٔ رهبر فقید انقلاب که شاخص حرکت بلکه نماد روشنی از اسلام شده‌اند می پرسند ، و در ادامهٔ مذاکرات طرح پیشنهادی خود را إعلام میدارند و از آن دفاع می‌کنند . ایشان در ادامهٔ خاطرات خود و آن گفتگوهای زیربنائی آورده‌اند :

٤ ... از جمله گفتگوهائی که بنده با ایشان کردم این بود که : الآن شما باید دو حزب تشکیل بدهید ؛ یک حزب سرّی و یک حزب علنی :

حزب علنی ، از نقطهٔ نظر اینکه الآن رئیس هستید ، و به همهٔ مردم إعلام کنید که هر کس مسلمان است و طالب اسلام است میتواند با این خصوصیّات در این حزب شرکت کند و مشغول فعّالیّت بشود .

و حزب سرّی ، برای آن افرادی که خودتان سراغ دارید . در همهٔ مملکت افراد متنفّذ و غیور هستند و میتوانند منشأ اثر باشند و کار بکنند و از آنها انسان میتواند استفاده کند ، و آنها میتوانند هر کدامشان در یک جمعیّتی نافذ باشند . در آنجا شما بطور سرّی با آنها ارتباط داشته باشید .

و در واقع روح آن حزب علنی این حزب سرّی باشد . و در آن حزب علنی هم هر کس میخواهد داخل بشود ، ولی روح و اساس در همین حزب سرّی باشد .

ایشان گفتند : حزب هیچ بدرد نمی‌خورد ، نه حزب سرّی نه حزب علنی .

گفتم : پس چی ؟ گفتند : همینطور مردم را حرکت میدهیم ، و چنین و چنان .

عرض کردم : آقا فردا مجلس تشکیل میشود ، وقتی وکلا در مجلس بنشینند و قانون بگذرانند ، شما چه قِسم جلوی مجلس را می‌گیرید ؟ گفتند : ما مردم را میفرستیم بروند درِ مجلس را بشکنند و داخل شوند .

عرض کردم : مگر آنها به شما یک چنین اجازه‌ای میدهند ؟! وقتی مجلس باز بشود آنقدر اینها در اطراف تهیّهٔ عِدّه و عُدّه می‌کنند که از صد متری آنها نمی‌توان حرکت کرد ؛ آن وقت که مثل الآن نیست در آن وقت شدّت بیشتری إعمال می‌شود .

بایستی حزب تشکیل داد ، و حزب فوائدش چنین است و چنان . بالأخره قدری از فوائد حزب عرض کردم ، ولی ایشان فرمودند : اصلاً حزب صلاح نیست به هیچ وجه من الوجوه .

عرض کردم : ... هر قیامی در عالم بدون اساس و تشکیلات ثمر بخش نیست ، زیرا انسان در مقابل کار انجام شده قرار می‌گیرد ، و آن وقت صدایش بلند میشود که الآن چکار کنم ؟ و امّا اگر با مقدّمات و مقتضیات و دوراندیشی و تربیت افراد باشد ، هر اتّفاقی بیفتد فوراً برنامه‌اش اجرا میشود .

و برای حزب فوائد زیادی است :

اوّل اینکه : حزب که تشکیل میشود ، همان وقت که حکومت گرفته نمی‌شود ، بلکه افرادی به تدریج تربیت میشوند ، تکامل پیدا می‌کنند ، در فنون مختلف متخصّص میشوند ؛ یکی در اقتصاد ، یکی در دارائی ، یکی در استانداری ، یکی در شهربانی ؛ و اینها که از افراد متدیّن و متخصّص و غیور انتخاب شده‌اند به کمال خودشان می‌رسند . این یک فائده .

دوّم اینکه : الآن چه بسا از همین افراد به درجهٔ أعلا و اکمل درگوشه و

کنار مملکت هستند ، و از دستگاه هم متنفّرند ، ولی شما را نمی‌شناسند و شما هم آنها را نمی‌شناسید ؛ ولی وقتی حزب تشکیل شد این افراد به این حزب پیوند پیدا می‌کنند ، آنوقت انسان بواسطهٔ این شناسائی از نیروی آنها میتواند استفاده بکند . و اگر مثلاً این حکومت الآن ساقط شد آنوقت فوراً این افراد راکه با تمام خصوصیّات شناخته‌اید میتوانید سر کار قرار دهید .

و همینطور که الآن مثلاً حکومت عَلَم با ده وزیر سر کار هستند و تمام مملکت در قبضهٔ آنها است و همهٔ مردم را خفه کرده‌اند ، وقتی ما هم ده نفر وزیر کار آزموده داشته باشیم و با آن قدرت بیایند روی کار ، یک مرتبه همهٔ مردم به سراغ آنها می‌روند ، مهم همان ده نفر است نه عموم جمعیّت .

هر مملکتی که حکومتش غلبه پیدا میکند صحبت در همان چند نفر اوّل است که آنها باید افرادی باشند تربیت شده و متدیّن و متعبّد به حزب خودشان ، هر چه میخواهد باشد ، باید نسبت به آن حزب شناسا و متخصّص و دلسوز و علاقمند باشند .

و سوّم اینکه : ما می‌بینیم که الآن دستگاه به تمام معنی الکلمه از ارتباط می‌ترسد ، از ارتباط خوف دارد . از جمعیّتی که حرکت میکند اگر هزار نفر باشند ولی با هم ارتباطی نداشته باشند ترس ندارد وحشت ندارد ، امّا دو نفر که با هم مرتبط باشند می‌ترسد ، از ارتباط می‌ترسد ؛ و حزب افراد را ارتباط میدهد ؛ البتّه آن ارتباط مخفی در درجهٔ اوّل و آن ارتباط علنی در درجهٔ ثانی . و این ارتباط موجب این میشود که دیگر نتوانند این شبکه را پاره کنند و خراب کنند ، یا بالأخره اگر هم بخواهند خراب کنند بین این دسته و آن دسته مبارزه وکشمکش در می‌گیرد ، و در نهایت این افراد متدیّن که اساسشان بر عقیده و اسلام و قرآن است غلبه پیدا می‌کنند . گرچه قدری زمان بیشتری طول بکشد ولی کار اساسی‌تر است و این کار بهتر و از خطر هم دورتر است .

ایشان گفتند : أبداً به هیچ وجه من الوجوه حزب صلاح نیست ، به هیچ وجه من الوجوه اسم حزب را نباید آورد .

من عرض کردم : حالا اسم حزب را هم شما نیاورید ؛ بنام مجمع ، جمعیّت ، مجتمع ، هر چه ؛ اسم حزب هم نمی‌خواهد بیاورید ، ولی مسأله بر همین اساس باید باشد که یک عدّه افراد باید مرتبط باشند در تحت این عنوان ، که وقتی شما قیامی می‌کنید او که در خرّمشهر یا فلان شهر است فوراً وظیفهٔ خود را بداند . یا آن عالِم خون دل خورده و زجر کشیدهٔ دیگر در أقصی نقاط کشور وظیفهٔ خودش را بداند به تمام معنی الکلمه ، و برای او روشن باشد که از چه راه باید وارد کار شود . و در این صورت کار حل میشود ، یعنی آن زحماتی که بعد از انقلابهای بدون حزب غالباً بر عهدهٔ آن جمعیّت گذاشته میشود با این مقدّمهٔ ساده برداشته میشود ، و دیگر انسان دنبال آن نگرانی‌ها نیست."

توجیه نظریّهٔ رهبر انقلاب

علمای شیعه در طول تاریخ بدنبال انجام وظیفه بوده‌اند ، در این گفتگو که گذشت پافشاری حضرت علاّمه رضوان الله علیه بر ایجاد یک تشکّل قوی با دو محورِ روی صحنه و پشت صحنه برای اجرای صحیح و کامل مقاصد در طول نهضت و برنامه‌ریزی و تربیت یاران و شناسائی لایق‌ها و بکارگیری آنان در نهضت و پس از پیروزی را می‌بینیم ؛ و از سوی دیگر مقاومت رهبر فقید انقلاب رحمة الله علیه در برابر ایشان بدلیل اینکه هنوز به ضرورت تشکیلات منسجمِ اسم و رسم‌دار قائل نشده‌اند را مشاهده می‌کنیم .

فعلاً در صدد تحلیل دو نظریّه و نقد و بررسی هر یک و میزان موفّقیّت آن دو نیستیم ؛ آنچه در اینجا به عنوان درس و عبرت میخواهیم متذکّر شویم دو مطلب است :

اوّل : جایگاه رفیع اجتهاد در مرجعیّت شیعه که محور اساسی انجام

وظیفهٔ الهی بر اساس فهم تکلیف است .

دوّم : خدا ترسی و تلاش برای تصحیح و توجیه نظر مخاطب .

با همهٔ مخالفتی که حضرت آقا نسبت به ادارهٔ امر نهضت با شیوهٔ حرکت بدون تشکیل حزب دارند و مباحثه را با مرحوم آیة الله خمینی مفصّلاً پیگیری می‌نمایند ، ولی باز می‌گویند سخن ایشان در مقطعی صحیح است ؛ و بطور کلّی آنرا نقد نمی‌کنند . ایشان پس از بیان این مطالب میفرمایند :

ع ... خلاصه عقیدهٔ ایشان تشکیل حزب نبود ، و شاید تا آخر هم بر همین اساس فکر میکردند . البتّه فرمایش ایشان از یک جهت تمام است : از جهت اینکه کسی که مرجع تمام مسلمین است آنوقت حزبی بنام خودش تشکیل بدهد این صحیح نیست .

ولی تا هنگامی که مرجعیّت عام و حکومت عام پیدانکرده و سازمانها و گروههای دیگر رقیب او هستند و آن رقیبها کار می‌کنند ـ و ما دیدیم که رقیبها چه ضربه‌ها زدند ـ این حزب موجب این میشود که آن افراد دلسوز و متخصّص با یکدیگر مرتبط شوند و کارهایشان روی ارتباط انجام بگیرد .

این وزیر امروز بخواهد از کار ساقط بشود یا استعفا بدهد یا مریض شود ، پنج نفر دیگر شبیه او موجودند دیگر محتاج نیست که انسان تأمّل بکند ؛ حزب افراد را می سازد . و لذا امروز هم در دنیا هر تشکیلاتی که بر اساس حزب است برای همین جهت است .»

تثبیت ضرورت تشکیلات

خلأ وجود یک تشکیلات منسجم که در طول نهضت ، برنامه‌ریزی و سامان امور را عهده‌دار باشد ملموس بود ، و در اوج گیری نهضت خود را نشان داد ؛ هر چند تشکّل های جزئی مختلفی در سامان‌دهی امور فعّالیّت میکردند . و این خلأ بیش از پیش در صبح روز پیروزی و نخستین روزهای فروپاشی حکومت

طاغوت بچشم می‌خورد ، که بخاطر نبودن تشکیلات و عدم آگاهی از نیروهای لایق کاردان و متعبّد ، و نداشتن نیروهای از پیش ساخته شده ؛ قدرت به دست ملّی‌گرایانی که بوئی از حقیقت اسلام نبرده بودند افتاد ، با چهره‌هائی که هیچ نمودی از تعبّد و تدیّن نداشت و خطّ فکرها و خود باختگی‌هائی که شرم‌آور بود؛ ولی به لطف الهی دستشان زود رو شد و به کناری رانده شدند ، هر چند از پا ننشسته و از زوایای دیگر سر وگردنی نشان داده زحماتی ایجادکرده و می‌کنند .

بحران خلأ حزب و تشکیلاتی منسجم از جناح یاران اصیل انقلاب ، آنقدر خطرناک بود که برخی از آنانرا بحضور رهبر انقلاب کشاند تا مجوّز تشکیل یک حزب اسلامی را دریافت کنند ، که خود آقا در این راستا به اشاره‌ای مطلب را پی می‌گیرند :

ع ... اتّفاقاً وقتی هم که انقلاب پیروز شد و آیة الله خمینی از پاریس تشریف آوردند به طهران و تشکیل حکومت دادند اوّل چیزی که به ایشان پیشنهاد شد همین تشکیل حزب بود . حاج سیّد محمّد بهشتی رفته بود والزام کرده بود که تشکیل حزب باید بدهید ! این مطلب را برای من مرحوم مطهّری نقل کرد . و آقای هاشمی رفسنجانی هم بوده و رأی ایشان هم بر تشکیل حزب بوده است .

آیة الله خمینی گفته بودند : نه حزب هیچ صلاح نیست ، به هیچ وجه من الوجوه !

آنها اصرار کردند که : آقا نمی‌شود ، اصلاً به هیچ وجه بدون حزب برقراری حکومت امکان ندارد . آیة الله خمینی گفتند : خیلی خوب بروید هر کاری میخواهید بکنید ، بکنید .

و بالأخره اذنی هم که ایشان برای حزب جمهوری اسلامی دادند به این کیفیّت بود . و آنها آمدند و تشکیل حزب دادند .»

به راستی هم حزب اگر در آن دوران صحنه گردان نمی‌شد در خیلی از موارد ضربه‌های سنگین بـه نـهضت وارد مـی‌شد . و مـوفّقیّت‌های حـزب در شکستن قدرت جریانهای ضدّ اسلامی را در انتقامی که با انفجار مـرکز حـزب جمهوری اسلامی نشان دادند میتوان دید که هفتاد و چند نفر را بخاک و خون کشیدند . و این خود نیز حاکی از دیر شکل گرفتن حزب و عدم آگاهی مدیران در حفظ یاران و تشکیلات از خطر تروریستها بود .

باری ، اکنون نیز در فضای سیاسی کشور خلأکمبود یک حزب مقتدر و متّکی بر ارزشهای دینی و با تصّدی بزرگانِ مورد قبولِ تودهٔ مردم بسیار محسوس است ، و خطرات فقدان آن بارها دامنگیر انقلاب شده است . مخصوصاً در این دوران که هر از چندگاهی تشکّل‌های قارچ گونه فضای سیاسی کشور را آلوده و درگیر می‌نمایند .

البتّه رهبر فقید و بزرگ انقلاب آیة الله خمینی هم بر اسـاس تشـخیص خود مخالف تحقّق چنین تشکّلی بودند ، و بر اساس باورها و محذورات یا امور دیگری تشکیل حزب را مضرّ یا لااقل غیر لازم میدیدند .

حـضرت آقـا هـم در طـرف مـقابل ادامـهٔ نـهضت را بـدون تشکـیلات سازمان یافته ، کاری پر خطر و دیر ثمر میدانستند ؛ که چون سر و کار نهضت با خون و جان مردم است باید نهایت دقّت و برنامه‌ریزی را انجام داد تا با کمترین ضرر و در کوتاهترین مدّت ممکن به پیروزیهای بزرگ دست یافت .

باری ، این محور ، یکی از اصلی‌ترین مسائلی بود که بین آقا و ایشان در نحوهٔ پیشبرد و ادارهٔ امر نهضت فاصله انداخت ، که خودشان میفرمایند :

ع ... علی کلّ تقدیر یکی از مواردی که خلاصه نظر بنده با ایشان موافق نبود همین قضیّهٔ حزب بود .»

سپس دو مورد دیگر را نیز که مورد نظرشان نبوده بیان می‌کنند که هر دو

مورد مربوط به مقام اجراء است ، و اشاره می‌کنند که رهبر انقلاب هم در هر دو مورد موافق نبوده‌اند . که البتّه خود این دو مورد هم بر اساس نبودن تشکیلات منسجم و برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده به بار آمده است .

یک سؤال

آیا حضرت علّامه که این همه تشکیلاتی فکر میکردند و طرح تأسیس یک تشکیلات عظیم حساب شده را به مرحوم آیة الله خمینی میدادند و این همه پافشاری میکردند ، خودشان در مقام عمل تشکیلاتی کار میکردند ؟

جواب آنست که : آری ، ایشان نه تنها در مقام طرح ، مدافع کار تشکیلاتی بودند که در مقام عمل نیز در محدودهٔ خود گروهی از دوستان یکدل و یک زبان را جمع‌آوری و تربیت نموده و تشکّلی را بی‌اسم و نشان سامان داده بودند و از همسنگران قدیمی خود نیز در آن جمع بهره می‌بردند . که البتّه چون در جایگاه حسّاس رهبر انقلاب رحمة الله علیه نبودند طرّاحی آن تشکّل عظیم را با خصوصیّاتی که گذشت ، به ایشان پیشنهاد میکردند . خود در این رابطه میفرمایند :

ع ... اینها (برخی از انقلابیّون) هم با ما روابطی داشتند و در مواقع خطیر کمک ها میکردند و لیکن جزو افراد ما نبودند .

... دیگر از افراد بسیار خوب ما آیة الله حاج شیخ صدرالدّین حائری شیرازی بود که الآن از علمای شیراز هستند ، برادر بزرگ آقای حاج شیخ محیی الدّین که امام جمعهٔ شیراز هستند . ایشان هم مرد صادق ، پاک ، خوش‌فکر ، و دلسوز بود و زندانها کشید ؛ خیلی زندانهای سخت ؛ و حتّی همین کسالتی که چشم بنده پیدا کرد ، دِکُلْمان (پارگی شبکه) ، او هم در زندان پیدا کرد . منتهی او را زده بودند و چشمش پاره شده بود که بعد از اینکه آمدند بیرون عمل کردند ولی عملش فائده نداشت ، و الآن یکی از چشمهایش را از دست داده . ایشان هم الآن حیات دارند ، و بسیار مرد خوب و خوش فکر و

غیور و دین دوست و دلسوزی است ، و از ثابتین و المقدّمین است که : **وَ لَا يَخَافُونَ فِي ٱللَّهِ لَوْمَةَ لَآئِمٍ** .

و یکی هم مرحوم آیةً الله شهید حاج سیّد عبدالحسین دستغیب بود که چه شبها و روزها با هم داشتیم ، و چقدر پاک طینت و مجاهدی استوار بود . رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

شرط اساسی برای کار تشکیلاتی

و همچنین در نخستین ایّام تبعید آیة الله خمینی به نجف اشرف و در خلأ بوجود آمده ،گروهی از جوانان غیور و جان بر کف به سراغ آقا می‌آیند ـ که نسبةً در بین رده‌های بالای فکری عملی نهضت برای بعضی‌ها شناخته شده بودند ـ و پیشنهاد مدیریّت تشکّل خود را به ایشان می‌نمایند ، که ایشان بر یک اصل اساسی و عقلانی تأکید می‌ورزند و بعنوان پیش‌شرط مطرح می‌کنند ، و چون آنان تا این حدّ حاضر به همکاری نبوده‌اند این قضیّه شکل نمی‌گیرد .

خودشان به این واقعه چنین اشاره می‌کنند :

ع ... در همان ایّام بعضی از جوانان غیور آمدند پیش ما که ما چنین و چنانیم ، و سر سپرده‌ایم و میخواهیم داخل افراد خاصّ شما بشویم ، روح ما جان ما فدای دین و قرآن باشد . هر امری هر فرمانی باشد از شما اطاعت می‌کنیم.

چند نفر از آنها هم حیات دارند . یکی از آنها آقای احمد توکّلی بود . یکی آقای سیّد حسین محتشمی و دیگر سیّد محمود محتشمی . (سیّد حسین محتشمی را گفتند پدر همین آقای محتشمی است که الآن وزیر کشور است .) اینها خیلی مردمان با فهم و غیور و خوبی بودند بخصوص آقای سیّد حسین و سیّد محمود محتشمی و آقای توکّلی که واقعاً فکرشان خوب بود و زحمت هم می‌کشیدند ...

خلاصه آن آقایان که نزد من آمدند گفتند : ما پنجاه نفریم .

من گفتم : شما مگر نمی خواهید با ما کار کنید ؟ گفتند : بله . گفتم : به امر و نهی من هستید ؟ گفتند : بله ، صد در صد ، هر چه شما بفرمائید .

گفتم : شما میدانید از نتایج این امر این است که آنقدر انسان باید مطیع باشد که اگر فی المثل خواستند یکی از خوبان روزگار را یک روز ببرند بالای دار ، و من بگویم که شما دفاع نکنید ! مصلحت نیست که دست بکاری بزنید ! آیا حاضر هستید این کار را بکنید ؟!

گفتند : نه ! اینطور که شما می گوئید دو نفر هم بین ما پنجاه نفر پیدا نمی شود .

گفتم : اگر پیدا نمی شود ، پس کار با ما صحیح نیست . شما که میخواهید بیائید با من کار بکنید و مرا امین میدانید به تمام معنی ، آنقدر باید امین بدانید که هر چه من می گویم اطاعت کنید . اگر بگوئید : اینجا را من اطاعت می کنم آنجا را نمی کنم ، اینجا مصلحت است و آنجا مصلحت نیست ؛ این خطر دارد ."

« حرکت معرفتی و تربیتی در سالهای سرد خفقان »

در دوران تبعید رهبر فقید انقلاب آیة الله خمینی رحمة الله علیه و جدائی رهبری از بدنهٔ نهضت و نبود تشکّل سامان داده شده‌ای که خطوط را مشخّص و وحدت اجزای نهضت را تأمین سازد ، جریان نهضت در مقیاس‌های مختلف و با سرعت‌های متفاوت در اقشار گوناگون جامعه با حرکتی آرام تعقیب می شد ؛ و حضرت علاّمه أعلی الله مقامه در این دوران به ساختن افراد لایق از یک سو و نشر معارف الهی در سطح عامّه از سوی دیگر ـ با استفاده از سنگر محراب و منبر در جلسات تبلیغ خصوصی و عمومی ـ همّت گماشتند ، که فهرست وار به گوشه‌ای از این دوران ، چنین اشاره میفرمایند :[1]

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» درس دوّم

٤ اینجانب در ربیع الثّانی سنهٔ ۱۳۷۷ هجری قمری که از نجف اشرف به طهران مراجعت نمودم ، محلّ کار علمی و نماز جماعت و سخنرانی‌ها و مواعظ و تدریس و بیان مسائل و أحکام و تفسیر قرآن کریم را در مسجد قائم خیابان سعدی قرار دادم . و این مسجدی بود که در زمان حیات مرحوم والد ساخته شده بود و خود ایشان در آنجا تا آخر نماز میخواندند و بیان مسائل و أحکام و تفسیر می‌نمودند ، رحمة الله علیه رحمةً واسعةً .

اینجانب هم مانند مرحوم پدر ، در مسجد هر شب بعد از فریضهٔ عشاء مقداری از تفسیر قرآن ، و در شبهای جمعه دعای کمیل ، و در شبهای سه شنبه قرائت قرآن دوره و تجوید بود .

در ماههای رمضان نیز بین نماز ظهر وعصر مقدار نیم ساعت بیان مسائل ضروری و لازم ، و پس از نماز عصر خودم منبر می‌رفتم ، و منبر هم طول می‌کشید ، یک ساعت و نیم تا دو ساعت ربع کم .

و در شبهای اعیاد و موالید مانند شبهای نیمهٔ شعبان و غدیر و میلاد حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم و میلاد حضرت أمیرالمؤمنین و حضرت سیّد الشّهداء و بعثت رسول خدا و میلاد حضرت امام حسن مجتبی علیهم السّلام جشن میگرفتیم و غالباً خودم منبر می‌رفتم و سخن می‌گفتم . و بالأخص در شبهای نیمهٔ شعبان و غدیر و میلاد رسول الله و مبعث علاوه بر سخنرانیهای زنده از تاریخ اسلام و سیره و نهج آن بزرگواران و آشنا نمودن مردم را با وضع و موقعیّت آن زمانها ، و از طلیعهٔ ظهور حضرت بقیّة الله الأعظم حجّة بن الحسن العسکری عجَّل اللهُ فرجَه الشّریف برای تهیّهٔ زمینهٔ مساعد برای ظهور دولتش ، مردم را به تقوی و عمل خیر و پاسداری از قرآن کریم و امر به معروف و نهی از منکر و تشکیل حکومت اسلام و پیاده کردن احکام قرآن ؛ و مفاسد و قبائح کردار زشت و خلاف دین و مبارزه با بیداد و کاخ ظلم و

برافراشتن پرچم عدل و داد ، و نظیر این امور تحریص و ترغیب بعمل می‌آمد .

و افرادی که در مسجد قائم تردّد داشتند غالباً از اهالی همان محل نبودند بلکه از راههای دور می‌آمدند ، و مردم با فهم و بصیرت و از جوانان غیور و دین دوست و متدیّن و صادق بودند ؛ و تعداد این افراد بر سکنهٔ بومی و اهالی محل غلبه داشت .

و در روزهای جمعه سه ساعت به ظهر مانده مجلس قرائت قرآن تشکیل می‌شد ؛ و یکساعت و نیم به ظهر مانده تا ظهر خودم برای مردم تفسیر و بیان عقائد می‌نمودم ، و از مطالب حِکمی و فلسفی و عرفانی زیاد گفتگو می‌شد . و در رأس ساعت ظهر با تمام جمعیّت که مسجد را پر میکرد و صحن حیاط را نیز میگرفت اقامهٔ جماعت می‌شد و سپس مردم متفرّق می‌شدند .

در مواقع جشن‌ها و ایّام سوگواری‌ها مثل لیالی قدر و عاشورا و روز رحلت خاتم الأنبیاء صلّی الله علیه وآله وسلّم نیز خطبه و سخنرانی را خود متعهّد می‌شدم .

زیرا اوّلاً : با این مردم حسّاس و غیرتمند و جوانان لایق عنوان برادری داشتیم ، و خطبه‌ها و مواعظ از روی الزام و تکلیف و یا اشتغال به شغلی نبود ؛ فلهذا هم من با آنها مأنوس بودم و هم آنها با بنده .

و ثانیاً : غالب وعّاظ نامی در آن اوقات که افراد محدودی نیز بیش نبودند ، خودشان مجلس داشتند و پذیرفتن دعوت ما برای آنها مشکل بود ، و وعّاظ غیر نامی نیز مشکل بود از عهدهٔ آن مجلس‌های سنگین و عظیم که از اساتید دانشگاهها و مدیرها و مسؤولین چه بسا افراد کثیری نیز می‌آمدند ، برآیند .

و ثالثاً : دعوت نمودن واعظ و سخنران هرچه هم مطلوب و مورد نظر عامّه بود ، ولی معذلك این نقص را داشت که آن واعظ به اختیار و ارادهٔ خود هر مطلبی را که میخواست انتخاب میکرد ، نه آن مطلبی را که ما میخواستیم . و

مطلبی راکه بعضی از آنها انتخاب می‌نمودند ، در راه و روش ما و در منهج و سیرِ تعلیماتی و پیشرفت شاگردان و جوانان ما نبود . فلهذا از یک دهه واعظ دعوت کردن نیز نتیجهٔ کلّی حاصل نمی‌شد و طرفی بسته نمی‌شد ، و چه بسا موجب کسالت روحیّه‌ها و افکار و خستگی می‌شد .

و این مسأله ، مسؤولیّت را برای خود بنده زیاد نموده بود . زیرا که حتّی در زمانهای اخیر که کِبَر سن و نقاهت مزاج هم ضمیمه شده بود از عهدهٔ خطابه‌ها و موعظه‌ها برآمدن در عید فطر و قربان و ماه رمضان و سائر ایّام جشن و سوگواری بسیار سخت شده بود و بنده ناچار بودم خودم از عهدهٔ سخنرانی برآیم ، و معلوم است که در بعضی اوقات به سر حدّ عُسر و حَرج بالغ می‌گشت .

از همهٔ اینها گذشته ، ما میخواستیم مردم را به اسلام واقعی و حقیقی دعوت کنیم و این امر موجب تصادم و تزاحم دستگاه حاکمه بود . او میخواست مردم را سرگرم نگه دارد و از حقیقت و ادراک واقعیّت در پوشش و حجاب بمانند ؛ فلهذا در دعوت کردن وعّاظ ، ما همیشه با متصدّیان امور داخلی و ادارهٔ مسجد درگیر زد و خورد بودیم ؛ و خدا میداند من در این مدّت بیست و چهار سالی که پس از مراجعت از نجف در طهران با این افراد سر و کار داشتم با چه مشکلات و مصائب غیر قابل تحمّل مواجه بودم .

و ما اینک آن پرونده‌ها را بسته‌ایم و در انتظار روز عدل و موقف حضرت ربّ العزّة میباشیم تا چه رازها آشکار شود ؟ و چه مسائل از پرده برون افتد ؟!"

رمز تداوم فعّالیّت‌های معرفتی و تربیتی

باید توجّه داشت که دستگاه طاغوت و سازمان امنیّت با حسّاسیّت فراوان نظارت و مراقبت خاصّی نسبت به عالمان فعّال إعمال می‌نمود که حضرت آقا نیز از این امر مستثنی نبودند ، ولی بعلّت فراست و هوشیاری و کتمان سرّ و دقّت نظر نمی‌توانستند از ایشان مدرک و بهانه‌ای بدست آورند . با اینکه ایشان

عالمی ساکت و خموش که حدّأکثر نماز جماعتی اقامه کند نبودند ؛ بلکه در قلب طهران در قالب اقامهٔ نماز جماعت ، و سخنرانی‌های منظّم هفتگی و ماهیانه و سالیانه ، و تدریس و تشریح وظائف دینی مردم و تربیت جوانان ؛ پایگاه حسّاسی را راه‌اندازی و اداره میکردند که صد البتّه از دید مأموران ساواک که در چهره‌های مختلف ایشان را إحاطه کرده بودند مخفی نمی‌ماند ، ولی به‌گونه‌ای ظریف عمل می‌نمودند که هیچ مستمسکی بدست ساواک نمیدادند . و این امریست بسیار مهم که کار را بنحو أحسن انجام دهی و دشمن را هم ناکام بگذاری .

خود ایشان به بیان رمز موفّقیّت و سلامت این دوران اینچنین پرداخته‌اند:

٤ ... دو امر بسیار مهم که با تأییدات و تسدیدات حضرت سبحان ، حافظ و نگهدار ما بود یکی این بود که : در تمام این مدّت طولانی ، در منبرها ، در تفسیرها ، در خطبه‌ها ، در بیان تاریخ و سُنَن رسول الله و ائمّهٔ طاهرین سلام الله علیهم أجمعین فقط بیان کلّیّات می‌شد ، و از انتقاد و بدگوئی به شخص خاصّی ، هر که باشد خودداری می‌شد . تفسیر آیات دربارهٔ جهاد و قیام و حرکت و اخلاق رسول الله بیان می‌شد ، امّا حمله به شاه و دربار و نخست وزیر و وزراء و أمثالهم نمی‌شد ، زیرا اگر می‌شد ما دیگر قادر بر ادامهٔ کار نبودیم و در وهلهٔ نخستین نطفه را در رحم عقیم و فاسد میکردند . فلهذا برای اراده و نیّت تربیت مردم و بالأخص جوانان و ارائهٔ مکتب ، ناچار از بیان کلّیّات و یا تطبیقی که موجب حملهٔ دستگاه نشود بودیم . و این امر بسیار مهم بود .

مثلاً در جشن نیمهٔ شعبانی که در سال ۱۳۷۸[1] در مسجد قائم گرفتیم ، مقدار چهار هزار نسخه از تبریکات نامه به صورت و عبارت زیر نوشته و علاوه بر دادن

۱ـ حدود سال ۱۳٤۰ هجری شمسی ؛ دوره‌ای که این نمونه حرکات از مراکز دینی بسیار اندک ، و در عین حال قابل تأمّل و دقّت است .

به حضّار و واردین و مدعوّین از افراد مهم و سرشناس ، مقدار کثیری از آنرا با پست برای علما و فضلای نجف و کربلا و کاظمین و بسیاری از علمای ایران در شهرهای مختلف بعنوان تبریک‌نامه در پاکت خاصّی گذارده و میفرستادیم :

بسم الله الرحمن الرحیم

عید میلاد پر افتخار حضرت قائم آل محمد : حجة ابن الحسن المهدی العسکری عجل الله فرجه الشریف را بتمام مسلمین جهان تبریک عرض میکنیم
بار الها این عید را بر همه مبارک گردان ، روش آنها را نیکو ، و لبهای آنان را نازنده فرما ، و دعاء کلمه حقه توحید و خطر بزرگ مقدس قانون اسلام را بیت عدل پروری
اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة تعز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله
و تجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتک و القادة الی سبیلک و ترزقنا بها کرامة الدنیا و الآخرة
بار پروردگارا ! ما جمیع گروه شیعیان با تضرع و ابتهال بدرگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دورهای پسندیده پیش آوری که در آن دوران
اسلام و یاورانش را سربلند فرموده ، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی ، و ما را از داعیان بفرمانبرداری و از رهبران آنها براه خدمت قرار دهی
و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس حسنه از جودت دنیا و آخرت روزی ما فرمائی

آنچه از مجموعه اخبار و احادیث متواتر که درباره ظهور حضرت ولی عصر ارواح العالمین فداه وارد شده استفاده میشود آنکه :
ظهور آن حضرت در زمانی است که دنیا پر از جور و ستم شده باشد و در چنین حال باید زمانه استعداد ظهورش را پیدا نموده ، یاران و یاوران
کافی برای یاری و همراهیش حضور بهم رسانند . یعنی در چنین حال که اکثریتی بسیار انبوه صحنه پهناور گیتی را بظلم و عدوان تهدید میکنند
در قبال آنها اقلیتی با ایمان راسخ و عقیده‌ای استوار ، ثابت قدم ، فداکار ، مجاهد ، برای نصرتش آماده گردند . چنانچه در احتجاج
ضمن نامه‌ایکه آن حضرت بشیخ مفید رضوان الله علیه نوشته‌اند این جهت را متذکر شده میفرمایند . وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللهُ
لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا
و اگر شیعیان ما - که خداوند آنها را موفق به طاعتش کند - با افکار و آراء خود در وفای عهدیکه بر آنان
شده است ، یکدل و یکجهت شوند ، هر آینه یمن تشرف آنها به ملاقات ما به تأخیر نمی انجامید .»
بنابراین بر جمیع عاشقان و دلباختگان ظهورش و تشنگان با معین ، و آرزومندان آهنگ از لوای حق و پرچم معدلتش
لازمست که با اراده‌ای متین و فکری آزاد و در راهنمائی مردم بحقایق اسلام و معارف عالیه قرآن مجید اهتمام نمایند
تا رفته رفته جانها زنده و برای نفحات جان فزایش آماده گردیده ، پروردگار منان دیدگان اهل عالم را بر خسار تابناکش
منور کند . اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَ
قَائِداً وَنَاصِراً وَدَلِيلاً وَعَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً نسل الله تعالی ان یرزقنا جمیع بخواننا ما یحب و یرضی بحق محمد و آله الطاهرین .

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عید میلاد پر افتخار حضرت قائم آل محمّد حجّة بن الحسن المهدیّ العسکری عجّل اللهُ فرجَه الشّریف را به تمام مسلمین جهان تبریک عرض می‌کنیم .

بار الها ! این عید را بر همه مبارک گردان ، روش آنها را نیکو ، دلهای آنها را زنده فرما ، و در إعلاء کلمهٔ حقّهٔ توحید و حفظ حریم مقدّس قانون اسلام و رایت عدل ، پیروزی ده .

اللَهُمَّ إنَّا نَرْغَبُ إلَيْكَ فِی دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإسْلَامَ وَ أهْلَهُ وَ تُذِّلُ بِهَا النِّفَاقَ و أَهْلَهُ ، و تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرامَةَ الدُّنْيَا و الأَخرة .

«بار پروردگارا ما جمیع گروه شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران ، اسلام و یاورانش را سر بلند فرموده نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی ، و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی ، و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمائی .»

آنچه از مجموعهٔ أخبار و احادیث متواتری که دربارهٔ ظهور حضرت ولیّ عصر أرواح العالمین فداه وارد شده استفاده میشود آنکه : ظهور آن حضرت در زمانی است که دنیا پر از جور و ستم شده باشد و در عین حال باید زمانه استعداد ظهورش را پیدا نموده یاران و یاوران کافی برای یاری و همراهیش حضور بهم رسانند . یعنی در عین حال که اکثریّتی بسیار انبوه صحنهٔ پهناورگیتی را به ظلم و عدوان تهدید می‌کنند ، در قبال آنها اقلّیّتی با ایمان راسخ و عقیده‌ای استوار ، ثابت قدم ، فداکار ، مجاهد ، برای نصرتش آماده گردند ، چنانچه در «احتجاج» ضمن نامه‌ای که آن حضرت به شیخ مفید رضوان الله علیه نوشته‌اند

این جهت را متذکّر شده میفرمایند :

وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَهُ لِطَاعَتِهِ ، عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلوبِ فِى الْوَفآءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ اليُمْنُ بِلِقَآئِنَا .

«و اگر شیعیان ما ، که خداوند آنها را موفّق به طاعتش کند ، با افکار و آراء خود در وفای عهدی که به آنان شده است یکدل و یک جهت شوند ، هر آینه یُمن تشرّف آنها به ملاقات ما به تأخیر نمی‌انجامد.»

بنابراین بر جمیع عاشقان و دلباختگان ظهورش و تشنگان ماء مَعین و آرزومندان اهتزاز لوای حق و پرچم معدلتش لازمست که با اراده‌ای متین و فکری آزاد در راهنمائی مردم به حقائق اسلام و معارف عالیهٔ قرآن مجید اهتمام نمایند تا رفته رفته جانها زنده و برای نفحات جانفزایش آماده گردیده ، پروردگار منّان دیدگان اهل عالم را به رخسار تابناکش منوّر کند .

اللَهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى ءَابَآئِهِ فِى هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِى كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَآئِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيَها طَوِيلًا .

نسألُ اللهَ تعالَى أن يُوفِّقَنا و جميعَ إخوانِنا لِمَا يُحبُّ و يَرضَى .

سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

با دقّت و توجّه در این متن ملاحظه میگردد که چقدر ما درگشودن راههای صحیح در قیام و إقدام مردم ، ساعی ، وچنان در آن زمان اختناق ، مجاهده داشته ، و در این تبریک نامه مطالب بسیار مهم و اساسی و دقیق و قابل تأمّلی را متذکّر شده‌ایم ؛ ولی در عین حال یک دعوت کلّی و دعوت به تهذیب اخلاق و عمل به قرآن و برپاداشتن و حفظ کلمهٔ حقّهٔ توحید و حریم مقدّس قانون اسلام ، برای تهیّه بینی و مقدّمه چینی برای ظهور دولت حقّهٔ امام زمان بوده است .

و معلوم است دستگاه نمی‌تواند بر این تبریک نامه ایرادی بگیرد و آنرا

مستمسک گرداند .

و در سال قبل از آن ، یعنی در نیمهٔ شعبان ۱۳۷۷ یعنی درست در ۳۲ سال قبل[1] که اوّلین سال هجرت حقیر از نجف اشرف به طهران بود صفحاتی بعنوان تبریک نامه با حاشیهٔ بسیار زیبا و پنج رنگ در چهارده هزار نسخه طبع و در وسط آن به خط بسیار درشت و بسیار زیبای نستعلیق عبارت یا حجّة بن الحسن المهدیّ نوشته شده بود ، و در بالای صفحه عبارت پر معنای اللَهُمَّ إنَّا نَرْغَبُ إلَيْكَ فِی دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ ـ تا وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا و الأَخِرَةِ نوشته شده بود و در زیر آن ترجمه‌اش به همان طوری که در تبریک نامهٔ سال ۱۳۷۸ ملاحظه شد...

این چهارده هزار نسخه به طهران عمدةً و به بعضی از شهرستانها توزیع شد ، و از مردم تقاضا کردیم آنرا قاب کنند و در دکّانها و حجرات و منازل خود نگاهدارند . الآن در بسیاری از منازل طهران این قابها به چشم می‌خورد .

آیا هیچ شما در معنی و محتوای آن دقّت کرده‌اید که چگونه مردم را تحریک به بر پاداشتن حکومت حقّهٔ اسلام میکند ؟ ولی در قالب ترجمهٔ دعائی که در شبهای رمضان میخوانیم (دعای افتتاح) و در قالب دعائی که برای فرج حضرت بقیّة الله باید خوانده شود و باید آرزوی هر فرد شیعه و مسلمان باشد .

معلوم است که دستگاه جائر با اینگونه اقدامات نمی‌تواند صریحاً مخالفت کند ، و زندان کند ، و پروندهٔ جرم تشکیل دهد . آری تا میتواند برای جلوگیری از تشکیل اینگونه مجالس از طریق غیر مستقیم کار شکنی میکند ؛ ما در بعضی از شبهای جشن بدون جهت میدیدیم برق محلّه خاموش میشود و در مجلس ایجاد سر و صدا و ازدحام غیر معمول به عمل می‌آید و نظائر این امور . و ما تا آخرین وهله‌ای که آن حکومت جائره بر سر کار بود از اینگونه مخالفتها و

۱ـ نسبت به زمان بیان این مطلب است که سال ۱٤۰۹ هجری قمری باشد .

کارشکنی‌ها بقدری داشتیم که از حوصلهٔ بیان خارج است .

این تبلیغات ما بقدری روشن و مهیّج و بیدارکننده و در عین حال منطقی و غیر قابل ایراد بود که شنیده شد در یک مجلس جشنی که در بعثت حضرت خاتم النّبیّین صلّی الله علیه وآله وسلّم در مسجد هدایت خیابان اسلامبول گرفته بودند و بسیار مجلس مهم و با شکوهی بود ـ در همان مسجدی که حجّة الإسلام مرحوم حاج سیّد محمود طالقانی رحمة الله علیه اقامهٔ جماعت می‌نمودند ـ یکی از بزرگان آن جماعت که خود سخنران آنجا بوده است صریحاً إعلام کرده بود که در تمام مساجد طهران نه سری و نه صدائی از هیچ جا بلند نشد و برای بیداری و هشدار مردم ابداً صدائی بگوش نرسید تا اوّلین ندا از مسجد قائم برخاست که : اللَهُمَّ إنَّا نَرْغَبُ إلَيْكَ فِی دَوْلةٍ كَرِيمةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإسْلَامَ وَ أَهْلَهُ و تُذِّلُ بِهَا النِّفَاقَ و أَهْلَهُ ، وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إلَى طَاعتِكَ وَ الْقَادَةِ إلى سَبِيلِكَ .

امر دوّم که در پیشرفت ما کمک عجیب و سریع می‌نمود و واقعاً از ألطاف خفیّهٔ پروردگار سبحان میتوان بشمار آورد این بود که :

فعّالیّت ما و همکاران ما در برانداختن دستگاه حکومت جائر ، همه در اختفاء و پنهانی انجام میگرفت و به هیچ وجه من الوجوه دولت و یا ساواک نمی‌توانست از آن مطّلع گردد .

و در یک مورد جزئی که فی الجمله با خبر شده بود چنان با مقدّمه‌های بسیار غریب و عجیب وارد در مسألهٔ ما برای آگاهی خودش شد که حقّاً انسان در شگفت می‌ماند . و همان مسأله نیز ما را بیدار کرد که در این امور بقدری باید سرّاً کار کرد که احتمال اطّلاع گرچه بعد از چندین واسطه باشد نرود ، وگرنه کار را خراب می‌کنند و نتیجه را عقیم می‌گذارند .

و خداوند تبارك و تعالی خودش راهبر ما در اینگونه امور بود وگرنه ابداً

نتیجه‌ای عائد نمی‌شد و بواسطهٔ فاش شدن ارتباطات با افراد مؤثّر و کیفیّت عمل ، هم مسؤولیت دنیوی و هم مسؤولیّت اُخروی گریبانگیر می‌شد ، و نَعوذُ بِالله من شُرور أنفُسِنا .

اینجا مانند آفتاب برای ما روشن بود که : إلَهِی لَا تَکِلْنِی إلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ أَبَدًا فِی الْدُّنْیَا وَ الأَخِرَةِ .

درجهٔ برنامه ریزی ساواک بر روی افراد ، به قدر فعّالیّت و تأثیر گذاری آنان و در ارتباط مستقیم با نحوهٔ کار و فضای فعّالیّت و مخاطبان و موقعیّت مکانی آنان بود که تمامی این محورها در مورد حضرت آقا در حدّ نصاب بالائی قرار داشت : عالمی موجّه و آگاه و خبیر با درجهٔ اجتهاد و با سابقه‌ای درخشان و مورد توّجه عالمان دینی و برخوردار از سجایای اخلاقی و قدرت بیان و قلم ، در منطقهٔ حسّاس طهران با مخاطبان تحصیل کرده و ...

به همین دلیل حلقه‌های مراقبتی شدیدی به دور ایشان سازمان‌دهی کرده بودند ولی بخاطر الطاف الهی و شدّت دقّت ایشان بر انجام وظیفه وکتمان سرّ ، هرگز بهانهٔ قابل استنادی بدست نیاوردند ، که نمونه‌هائی از آنرا در گذشته نقل نمودیم .

« اوج گیری نهضت و سقوط نظام شاهنشاهی »

به دنبال گسترش دامنهٔ فساد و فحشاء و اسلام‌ستیزی طاغوت که تا مرز تبدیل تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی پیش رفت و سرآغازی برای محو کامل نام رسول الله صلّی الله علیه و آله از صحنهٔ این مرز و بوم بود ، و نیز گسترش دائرهٔ تربیت علمی و عملی دلسوزان حریم اسلام و رشد فکری مردم بر اثر تراکم سالها زحمات جانفرسای علمای بالله در تربیت شیعیان که آنانرا تشنهٔ حکومت الهی می‌ساخت ؛ به لطف الهی و مدد اولیاء الله سرانجام اسلام خواهان در

سالهای اواخر نهضت در ابعادی وسیع‌تر و با تلاشی بیشتر به صحنه آمدند و نهایةً زمینهٔ سقوط حکومت شاهنشاهی و طلیعهٔ پیروزی اسلام پدیدار گشت . حضرت آقا قدّس الله نفسَه الزّکیّة نیز که از روز نخست ورود به صحنهٔ اجتماع ، داعیهٔ تحقّق حکومت اسلامی را داشتند این مرحله را بخوبی دنبال میفرمودند .

خودشان در اشاره‌ای به آن روزها می‌گویند :[1]

« بنده برای دنبال کردن جریانات انقلاب به مدّت تقریباً دو سال روزنامهٔ اطّلاعات را هر روز میگرفتم و از اوّل تا به آخر مطالعه میکردم . و الآن تمام آنها در شش جلد خیلی ضخیم تجلید شده و جزء اسناد تاریخی ماست که از بین رفتن حکومت جائره و پیدایش حکومت اسلامی را نشان میدهد ...»

بازگشت رهبر انقلاب و طلیعهٔ پیروزی

سرانجام شاه از مملکت فرار میکند و در فرصتی مناسب رهبر کبیر انقلاب پس از پانزده سال تبعید ، با عزّت وارد کشور میشوند و دیدارها و ملاقاتها شروع میشود و تحوّلاتی چشمگیر بسرعت پیش می‌آید . در همان روزهای خون و آتش ، حضرت آقا دو دیدار با ایشان انجام میدهند : دیدار عمومی و خصوصی ، که خودشان در این رابطه فرموده‌اند :

« ... ما رفتیم دیدن ایشان ، البتّه در یکروز که وقت برای همهٔ علماء بود ، بعد از نماز مغرب و عشاء بود که ایشان آمدند و در سالن مدرسه (علوی) نشستند و تقریباً سه ربع ساعت هم صحبت کردند . و ما به آقایان گفتیم که یک نیم ساعتی وقت خصوصی برای ما بگیرند و ایشان هم اظهار لطف کردند و برای یکی دو روز دیگر صبح زود یک وقتی گرفتند و ما رفتیم خدمت ایشان و

۱ـ مطالب این قسمت ، از کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» درس چهارم نقل شده است .

تقریباً نیم ساعت نشستیم و صحبت کردیم .

البتّه این مجلس ، خصوصیِ خصوصی نبود ، چون یکی دو نفر دیگر هم آمدند ، امّا بالأخره از چهار پنج نفر تجاوز نکرد . و هنوز هم سلطنت ساقط نشده بود ، یعنی روز قبل از ۲۲ بهمن بود ؛ که از همان جا که بنده خداحافظی کردم و رفتم برای دیدن یکی از آقایان علماء که از شهرستان آمده بود و منزل او در همین خیابان ولیّ عصر فعلی بود ، ماشین ما در رفت و برگشت همه‌اش از میان تیر عبور میکرد .

و همینطور مردم که علیه دولت قیام کرده بودند با سربازها جنگ وگریز داشتند که فردا نزدیک عصر بود که الحمدللّه آن حکومت ساقط شد و صدای الله أکبر همه جا را فراگرفت ..."

پس از مدّتی مرحوم آیة الله خمینی به قم می‌روند که آقا مجدّداً به دیدار ایشان می‌شتابند تا ضمن خوش آمدگوئیِ بازگشت ایشان به مقرّ اصلی نهضت که روزی از آن تبعید شدند ، برخی مسائل حیاتی و لازم را مطرح سازند . همانطور که میفرمایند :

E ... من که فقط دو مرتبه از ایشان در طهران دیدن کرده بودم گفتم که باز یک مرتبه هم در قم برای خیر مقدم خدمتشان برسم به عنوان اینکه حالا ایشان در شهر خودشان وارد شده‌اند و اینجا مقرّ ایشان است . بالأخره یک روز با بنده‌زاده حاج سیّد محمّد صادق رفتیم قم . صبح رفتیم و یک وقت خصوصی گرفتیم .

ما که رفتیم خدمت ایشان با اینکه وقت خصوصی بود ولی معذلك در همان وقت خصوصی که نزدیک نیم ساعت طول کشید ، ما مشغول صحبت بودیم که ناگهان خانوادهٔ شهید سپهبد قرنی یک مرتبه در را بازکردند و زن و بچّه و برادران او همه گریه‌کنان ریختند در اطاق . و آن روز همان روزی بود که

سرلشگر قرنی را ترور کرده بودند و اینها جنازه‌اش را آورده بودند در قم دفن کرده بودند . حالا از سر قبر آمده بودند خدمت ایشان ،گریه کردند و ایشان هم آنها را تسلیت دادند و خلاصه آن مجلس هم به همین منوال گذشت و ما دیگر چند جمله‌ای اجمالاً بیشتر با ایشان نتوانستیم مذاکره کنیم .

من بیشتر برای دو جهت مشرّف شده بودم به قم :

یکی اینکه گفتم : الآن بر شما لازم است که نماز جمعه اقامه کنید فوراً ، که از هر چیز لازمتر است ؛ و یکی هم عفو عمومی . چون هر کس در زمان طاغوت و شاه جنایتی کرده به عنوان اینکه در آن زمان بوده باید یک قلم عفو عمومی روی آنها کشیده شود ، البتّه به استثنای آن أفرادی که جنایات شخصی داشتند و بایستی در محکمه محاکمه بشوند أعمّ از اینکه آنها در حکومت اسلام بوده‌اند یا کفر ...

آیة الله خمینی راجع به نماز جمعه گفتند : نه ، اصلاً عقیدهٔ من در نماز جمعه وجوب نیست ، بلکه نماز جمعه به نظر من حتّی در زمان رسول خدا هم واجب تخییری است .

حالا نمیدانم این جمله را به ایشان گفتم یا میخواستم بگویم ؛ بعضی اوقات در ذهنم می‌آید که گفتم ، بعضی اوقات در ذهنم است که فقط در ذهنم بود و نگفتم ،که خلاصه چهار جمعه شما نماز جمعه تشکیل بدهید آنوقت برایتان معلوم میشود که آیا واجب عینی است یا نه ؟ یعنی آنقدر فوائد بی‌شمار بر آن مترتّب میشود که نظر شریف شما برمیگردد .

و امّا در موضوع عفو هم گفتند که : آن زمان هم حکومت حکومت اسلام بود حالا هم حکومت اسلام است منتهی در زمان طاغوت قوانین اسلام عملی نمی‌شده ، و اینها همه بر اساس قانون اسلام بایستی محاکمه بشوند و عفو عمومی هم معنی ندارد .

و بالأخره بعد از قدری صحبت چون خانوادهٔ آقای قرنی هم آمده بودند و قدری در صحبت ما داخل شدند و وقت هم گذشت ما برخاستیم و خداحافظی کردیم و آمدیم برای طهران .»

بهترین نوع حکومت

حضرت علّامه از ابتدا تفکّر حکومتی داشتند و معارف الهی مخصوصاً فقه را در این راستا نگاه میکردند و این مطلب را از لحظات نخستین شکل گیری تفکّرشان در دوران تحصیل میتوان دید . از زمان آمدن به طهران نیز آن تفکّر حکومتی را دنبال کردند .

تمام عشق و علاقهٔ ایشان تحقّق حکومت اسلام بود و آن را عالی‌ترین نوع حکومت میدانستند . و در بحث مختصری که از نقش علماء در دوران پیدایش مشروطه دارند به اختلاف علماء در نحوهٔ حکومت اشاره می‌نمایند ، و نظام مشروطه را بر نظام سلطنتی که استبداد مطلق است ترجیح میدهند ولی تصریح می‌کنند که کار صحیح و اساسی همان ایجاد حکومت اسلام است . میفرمایند :

« ... ولی هر دو دسته اشتباه می‌نمودند ، هم استبداد غلط بود و هم مشروطه که در واقع در صورت درست پیاده شدن هم ـ طبق خواب نائینی ـ مانند شستن دستهای کنیز سیاه بود که آلوده به نجاست باشد .

حقّ و واقع ، دولت اسلام و انقلاب مردم بر اساس حکومت قرآن و تشکیل حکومت اسلام بر اساس صحیح و معنی واقعی ولایت فقیه بود که در آن زمان کسی دم نزد . زیرا بزرگان و علمای صالح و أعلام ما با همان روش نسبی و پسندیدن ظلم نسبی خو گرفته بودند و به ظاهرِ سلاطین بواسطهٔ تدیّن صوریشان قناعت ورزیده بودند ، و این غلط بود . للّه الحمد و له المنّة اینک پس از گذشتن قریب یک قرن از آثار شوم و جنایت خانمان برانداز آن نام آزادی ،

ملّت اسلام پا در جادّهٔ واقعیّت برداشته است .»[1]

حاکمیّت رهبر انقلاب به عنوان ولایت فقیه

حضرت آقا تحقّق حکومت اسلام در عصر غیبت را فقط تحت حاکمیّت ولایت فقیه صحیح میدانستند . و رأی مردم به جمهوری اسلامی را بیعت با آیة الله خمینی رحمة الله علیه بعنوان حاکم اسلام و ولیّ فقیه تلقّی می‌نمودند . خود در این رابطه میفرمایند :

« ... آیة الله خمینی در روز دوازدهم فروردین با رفراندوم عمومی در سراسر کشور ، حکومت اسلامی تشکیل دادند . آیة الله خمینی تا آن روز حاکم اسلام نبودند بلکه یکی از علما و فقهائی بودند مانند سائر علماء و فقها ؛ منتهی بواسطهٔ این رشادتها و شجاعت‌ها و نبوغ فکری و سرعت انتقال ، یک صبغهٔ الهی خاصّی در میان مردم پیدا کرده بودند ؛ و حتّی وقتی هم که از پاریس برگشتند باز حکومت تشکیل نشده بود .

حکومت بر ایشان همان وقتی مستقر شد که مردم بیعت کردند . یعنی همهٔ مردم گفتند ما شما را به عنوان حاکم اسلام می‌شناسیم ، و بر این اساس بیعت کردند . کدام روز ، روز بیعت بود ؟ همان جمعه‌ای که مردم از صبح تا غروب رفتند پای صندوقهای رأی برای شکستن آن سلطنت و طاغوت و امضای حکومت اسلامی رأی دادند ، همان روزی که نود و هشت و خرده‌ای درصد رأی «آری» دادند .

و بنده هم تا آن روز اصلاً به مدّت عمرم پای صندوق نرفته بودم و اصلاً صندوق را هم ندیده بودم که چطوری است ، چه شکلی است ، ولی آن روز صبح زود اوّلین فردی بودیم که رفتیم مسجد و تا ساعت ده شب یکسره مسجد

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۳ ، ص ۱۹۲ ، تعلیقه

بودیم و خودمان پای صندوق بودیم . و بعد هم رأی ها قرائت شد ، و آن روز همهٔ مردم با اسلام بیعت کردند و آمدند در زمرهٔ اسلام . آن رفراندوم و آن رأی گیری ، بیعت بود ، حالا اسمش را شما بیعت بگذارید یا نگذارید ، ولی حقیقةً بیعت بود ...»[۱]

ارائهٔ طرحهای حیاتی و اساسی در آغاز پیروزی

اصولاً انقلاب‌ها در روزهای نخستین پیروزی در یک دورهٔ بحرانی انتقال قدرت بسر می‌برند ، و مسؤولان حرکتهای انقلابی کمتر فرصت تأمّل روی مسائل حسّاس وکلیدی را پیدا می‌کنند و بیشتر سرگرم حلّ معضلات مقطعی و موردی هستند ؛ و از سوی دیگر روزها و ماههای نخستین پیروزی انقلاب حال و هوائی دارد که میتوان تغییرات بنیادی و اساسی را با اندک هزینه‌ای با استفاده از شور و خروش انقلابی مردم و فضای مناسب حاکم بر جامعه بوجود آورد و مستحکم ساخت . و تجربه نیز نشان داده که آنچه در آن زمان اتّفاق افتاده ، به نام ارزشها و یادگارهای انقلاب مورد توجّه عامّهٔ مردم قرار داشته و بیش از حرکت‌های دیگر پایدار مانده و بعدها هم نهادینه کردن آنها آسانتر و پذیرفتنی‌تر است .

از این رو در حالی که در روزهای نخستین پیروزی انقلاب توجّه به این مسائل کلیدی و حسّاس از سوی مسؤولین بخاطر گرفتاری به مسائل روزمرّهٔ انقلاب و حوادث غیر پیش‌بینی شده کم بوده ، حضرت آقا با عنایت خاصّی در صدد این تغییرات بنیادین در زمینه‌های مختلف بر می‌آیند که به علّت تراکم اشتغالات رهبری معظّم انقلاب در یکی دو جلسهٔ خصوصی موفّق به طرح گستردهٔ همهٔ نظرات خود نمی‌شوند .

امّا با وجود این از پا ننشسته وکنار نمی‌کشند و نمی‌گویند وظیفهٔ رهبران

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۱٦٥ و ۱٦٦

انقلاب است که از نظر صاحب نظران متعبّد و کاردان و اسلام شناس استفاده کنند و آنانرا به میدان همکاری دعوت نمایند ، هر وقت آمدند ما هم همکاری می‌کنیم ؛ خیر ، بلکه مثل برادری دلسوز و مهربان تلاش وافر می‌کنند که قبل از گذشت فرصت و سردشدن حرارت انقلاب و عادی شدن حال مردم طرحهای خود را به رهبر انقلاب مرحوم آیة الله خمینی منتقل نمایند .

و هنگامی که به نتیجهٔ مطلوب نمی‌رسند ، نظرات خود را در قالب یک طرح بیست مادّه‌ای توسّط آیة الله شهید مطهّری به ایشان منتقل می‌نمایند که البتّه مرحوم مطهّری هم موفّق به تشریح همهٔ بیست مورد نمی‌شوند ، و در صدد بیان تدریجی نظرات ایشان بوده‌اند که به شهادت می‌رسند . در تقویم یادداشت کارهای روزانهٔ ایشان که پس از شهادت ، همراه ایشان یافت شد ، یکی از مسائلی که برای مطرح ساختن با رهبر فقید انقلاب یادداشت کرده بودند ، نظریّهٔ آقا راجع به طرح حجاب زنان است ؛ که شهید مطهّری در یادداشت خود از آن به عنوان «پیشنهاد آقای تهرانی و حجاب استاندارد شده» نام برده‌اند.

باری ایشان این موارد بیست گانه را در نوشتجات خود ذکر نموده و توضیح داده‌اند ؛ که باتفکّر در هر مادّه میتوان به عمق اسلام شناسی و فهم صحیح ، اصیل و موشکافانهٔ ایشان از دین ، و نیز به دقّت ، هوشیاری ، آزاد اندیشی و آینده نگری ایشان پی برد . و ما بجهت رعایت اختصار فقط به نقل فهرست گونهٔ آن موارد اکتفا می‌کنیم و تحلیل و بررسی را بعهدهٔ خود خوانندگان میگذاریم ؛ تا این مطلب بدست آید که آن مواردی که عمل شده است چقدر کار ساز و حیاتی بوده و تأثیر گذاری فوق العاده در حفظ و صیانت نظام اسلامی داشته ، و آن مواردی که عمل نشده است چه خلأهائی را در جامعه بوجود آورده است .

البتّه این بدین معنا نیست که این موارد فقط به ذهن شریف ایشان رسیده

است ؛ ولی سابقه‌ای از دیگران در این محور و در آن زمان در دست نداریم ، و اگر هست بسیار اندک و ناچیز می‌باشد .

و امّا بیان فهرست‌وار موادّ پیشنهادی ، بدینقرار است :

إقامهٔ نماز جمعه .

ازدواج پسران و دختران در اوّل بلوغ ، بر اساس یک برنامهٔ وسیع و منظّم و مدوّن .

حجاب صحیح استاندارد برای زنان ؛ با تعیین تمام خصوصیّات : شکل و اندازه و رنگ و ...

مقاومت ملّی (تجهیز و آمادگی جوانان متعهّد ، برای دفاع در سراسر کشور ؛ غیر از نظام اجباری ارتش) .

لزوم تعلیمات نظامی اجباری برای عموم (افراد پانزده تا چهل سال).

مجهّز شدن علماء و فقهاء و فضلاء اسلام به اسلحهٔ کمری ؛ بجهت ضامن اجرا داشتن برای امر به معروف و نهی از منکر .

ساعت اسلامی : ساعت غروب کوک که مبدأ شروع آن غروب آفتاب است.

إعلام تاریخ هجری قمری به عنوان تاریخ رسمی کشور ؛ و عدم مشروعیّت تاریخ شمسی .

تغییر شکل لباس و کلاه و علامت‌ها و مدال‌های نظامیان ، و تطبیق آن با موازین اسلامی .

تصحیح طریقهٔ شهریّهٔ طّلاب (تأمین و توزیع آن) .

منع استعمال دخانیات ، و إعلام حرمت آن .

متّحد الشّکل شدن مردم به لباس اسلامی و سرپوش اسلامی ، در برابر لباس و کلاه کفر (برای مردان و زنان) .

پوشیدن رداء به جای عبا ، با رنگ سپید یا نزدیک به سپید ؛ و تبدیل

علامت سیاه سیادت به علامت سبز .

رایگان کردن امور پزشکی .

رایگان کردن امور تحصیلی .

استخدام معلّمین و متخصّصین از خارج ؛ و منع اعزام محصّل به خارج از کشور .

إعلان اذان در مواقیت پنجگانه در سراسر کشور ، و تعیین محل های مختلف در شهرستان‌ها برای رؤیت هلال در شب اوّل ماه ، و اطّلاع به حاکم شرع .

برگرداندن زندگی إسراف و إتراف و تبذیر ، به زندگی سالم و ساده .

ترغیب امّت مسلمان به «مَهر السُّنّة» در مهریّهٔ دختران . (مهر السّنّة ، مهریّهٔ حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا به عنوان مهریّهٔ بانوان امّت خود سنّت فرمود ؛ و مطابق است با پانصد درهم شرعی معادل با سیصد و پنجاه مثقال شرعی و معادل دویست و شصت و دو و نیم مثقال صیرفی از نقرهٔ مسکوک .)

برداشتن تکدّی و گدائی .

تطبیق دادن امور اداری با امور شرعی (و تنظیم وقت‌ها با ساعات نماز و روزه و غیرهما) ، و برداشتن احتیاطاتی که در رساله‌های عملیّه موجب عسر و حرج میشود .

باری ، و امّا آنچه از میان تمامی این موارد در آن برههٔ حسّاس و بحرانی کشور ، مهّم‌تر و فوری‌تر بوده است مسألهٔ اقامهٔ نماز جمعه بوده است که دربارهٔ آن اینچنین توضیح داده‌اند :

تأکید بر نماز جمعه

٤ ... آقای مطهّری با ما رفت و آمد داشت . یک روز من به ایشان گفتم : میدانید قضیّه چیست ؟ قضیّهٔ مهم ، نماز جمعه است . نماز جمعه خیلی مهمّ

است و فوراً باید اقامه شود ؛ و اگر اقامه نشود خطر جدّی مملکت را تهدید میکند . چون الآن تمام این گروهکها و احزاب همه مشغولند به نمایش دادن خودشان و پیوسته قوا و افراد خود را زیاد می‌کنند . مثلاً در روز وفات دکتر مصدّق طرفداران او سی‌هزار نفر را از طهران حرکت داده بودند برای احمدآباد و در آنجا شعارهائی داده بودند بعنوان ملّیّت ، یعنی علیه دستگاه آیة الله خمینی که دستگاه ایشان تقدّس و روحانیّت بود . همچنین احزاب دیگر هم فعّالیّت میکردند .

و اگر نماز جمعه تشکیل بشود اینها بکلّی از بین می‌رود .

نماز جمعه‌ای که تشکیل میشود دیگر صحبت از صد نفر و پانصد نفر نیست ، بلکه نمازی است که همهٔ ملّت در آن شرکت می‌کنند .

البتّه این حرفها را آن وقت ما می‌زدیم که یک نماز جمعه در طهران نبود ، یعنی اسمی هم از این حرفها نبود . و ما هم در مسجد قائم شروع کردیم به بحث کردن از وجوب عینیِ تعیینی نماز جمعه . یعنی تعییناً نماز جمعه واجب است . شبها در هفت جلسه همین موضوع نماز جمعه را بحث کردیم . و حتّی یک شب گفتم : هر کس که حاضر است با من مباحثهٔ تلویزیونی کند از نقطهٔ نظر وجوب نماز جمعه ، بنده حاضرم ! یک مباحثهٔ فقهی در پشت تلویزیون انجام میدهیم تا معلوم شود الآن نماز جمعه وجوب تعیینی دارد یا ندارد ؟

و به مرحوم شهید مطهّری گفتم : شما که به قم مشرّف میشوید و به خدمت آیة الله خمینی می‌رسید ، من بیست مادّه دارم ؛ این بیست مادّه را باید به ایشان بگوئید :[1]

۱ـ باید توجّه داشت که شهید مطهّری در آن زمان عالی‌ترین مقام مسؤول بعد از رهبری بودند ، یعنی ریاست شورای انقلاب را بعهده داشتند .

یکی از آنها وجوب عینی تعیینی نماز جمعه است . آیة الله خمینی خود یک شخص فقیه هستند ، درسهای آیة الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری را دیده‌اند ، و درسهای آیة الله آقای بروجردی را دیده‌اند و شاید چندین دوره صلوة جمعه را دیده‌اند ؛ و روی آن موازین کلّی امروز وجوب عینی تعیینی نماز جمعه هیچ جای شبهه نیست ، و ایشان باید نماز جمعه را اقامه کنند ..."

سرنوشت طرحها و نماز جمعه

٤ باری ما این بیست مادّه را به مرحوم شهید مطهّری دادیم . و آقای مطهّری در مورد حجاب زنان و تغییر پوشش به شکل صحیح حتّی دربارهٔ خود ایشان ،گفتند : من این را چگونه به ایشان بگویم ؟ آیا از قول شما بگویم ؟گفتم : بگوئید .

و ایشان هم پس از اینکه رفته بودند قم خدمت آیة الله خمینی ، راجع به نماز جمعه پیشنهاد کرده بودند . آیة الله گفته بودند : آخر ، الآن آقای حاج شیخ محمّد علی اراکی در قم نماز میخوانند ، من به ایشان چه بگویم ؟ آقای مطهّری گفته بودند : ایشان نماز را به شما تقدیم می‌کنند .

آیة الله خمینی گفته بودند : من چگونه از خانه بیرون بروم ؟ این مردم ماشین را تکّه تکّه می‌کنند . چون همان زمانی بود که علاقهٔ مردم بسیار شدید بود . البتّه بحمدالله علاقهٔ مردم در تمام طول این چند سال شدید بود ، لذا ایشان از منزل بیرون نمی‌آمدند ؛ و در جریان تشییع جنازه‌شان که دیدید که چه کردند ، بطوری که اصلاً جنازه در خطر بود که در زیر دست و پا بکلّی مفقود بشود و از بین برود .

و خلاصه فرموده بودند : من چطور از خانه بیرون بیایم ؟ مرحوم مطهّری گفته بودند : نه اینها مهم نیست ، بالأخره انسان راههائی برایش درست میکند . و لو یک جلسه هم شده شما نماز جمعه را اقامه بکنید ، و بعد هم به دیگری

می سپارید ، داعی ندارد که خودتان شرکت کنید ...

بالأخره چند ماه گذشت تا ایشان برای نماز جمعه تصمیم گرفتند . چون مرحوم مطهّری را بعد از یک هفته به شهادت رسانیدند . و اوّلین نماز جمعه‌ای که بدستور ایشان رسماً در طهران تشکیل شد مرحوم آقای سیّد محمود طالقانی در دانشگاه انجام دادند ، و ایشان هم یک ماه بیشتر عمر نکردند ، و بعد آیة الله منتظری ، و بعد هم جناب آقای خامنه‌ای که تا الآن الحمدللّه نماز جمعه برقرار است .

بله ، نماز جمعه خیلی مهم است . اصلاً حکومت اسلام بی‌نماز جمعه متصوَّر نیست . از زمان رسول الله تا بحال هر حاکمی که آمده اوّل نماز جمعه را بدست گرفته . و اصولاً تشکیل نماز جمعه واجب است برای همهٔ مردم ؛ چه در زمان حکومت اسلام و چه در زمان غیر حکومت اسلام . و در زمان غیر حکومت اسلام مردم گناهکارند ؛ و اگر از آنها بپرسند که چرا نماز جمعه نمی‌خواندید ؟ می‌گویند : آخر ما نمی‌توانستیم ، باید حکومت اسلامی باشد ، می‌گویند : باید تشکیل حکومت میدادید تا بتوانید اقامهٔ نماز جمعه کنید ! ... و می‌بینیم که همین نماز جمعه جلوی تمام آن احزاب راگرفت .

وقتی در طهران یک میلیون ، دو میلیون ، سه میلیون در نماز جمعه شرکت می‌کنند ، آن حزبی که حدّاکثر افرادش ده هزار تاست ، بیست هزارتاست خجالت می‌کشد بیاید بیرون ! ولی اگر این نماز تشکیل نشود این یک میلیون نفر یا بیشتر هیچ معلوم نیستند ، چون در خانه‌های خودشان یا در مساجد متفرّقند ، یا تلویزیون تماشا می‌کنند ، یا قصّه گوش می‌کنند ، و یا به زمین فوتبال می‌روند . ولی فلان حزب تمام افرادش راکه مثلاً ده هزار نفرند می‌آورد و از تماشاچیان و ولگردها هم مقداری ضمیمه میشوند آنگاه نشان میدهد و می‌گوید : تمام قدرت بدست ماست .

الحمدللّه نماز جمعه عملی شد .[1] و مرحوم شهید مطهّری به من گفتند : من از این موادّ شما چند فقره بیشتر مجال پیدا نکردم به آیة الله بگویم ؛ و بقیّهٔ مواد برای مجالس بعد ماند که ایشان هم به شهادت رسید . رحمة الله علیه .»

« تلاش جدّی برای تدوین قانون اساسی »

قانون اساسی هر حکومتی پایه‌های اصلی آن نظام را شکل میدهد . از مهمترین حرکتهای بنیادین پس از پیروزی انقلاب تدوین قانون اساسی حکومت اسلام بود ، که در این میدان نیز حضرت آقا حرکتی بسیار گسترده را انجام میدهند و به نتائج خوبی هم می‌رسند . خودشان در این زمینه بیان روشنی دارند که با هم میخوانیم :

٤ ... باری هنوز در اوّلین ماههای حکومت اسلامی بودیم که بنا شد مجلسی تشکیل بشود برای تدوین قانون اساسی ... لذا بایستی مجلس مؤسّسان تشکیل می‌شد . در اینجا آیة الله خمینی با یک فراست و زیرکی و هوش خیلی عمیق این را بصورت مجلس خبرگان تشکیل دادند وفوری و سریع نتیجه گرفتند.

چون بعضی میخواستند مثل مجلس مؤسّسان سابق که از هر شهر و هر دیار افراد طبعاً زیادی مثلاً هزار نفر جمع می‌شدند و در یکی یکی از مواد گفتگو میکردند ، اینک هم مجلس مؤسّسان تشکیل شود و جرّ و بحث کنند ، دو سه

۱ـ به راستی تدبّر در گفته‌های فوق و دیدن برکات نماز جمعه در مقام عمل که تضمین کنندهٔ تداوم حرکت نهضت ، و ادارهٔ جبهه‌های نبرد در دوران جنگ تحمیلی و روزهای سخت دفاع و مقاومت در برابر تهاجم کفر و استکبار جهانی در قالب حزب بعث و لشگر صدّام بود ؛ نگرش دقیق آقا را می‌رساند .

اکنون هم باید بر احیاء نماز جمعه‌ها در سطح وسیع اقدام کرد و عمدهٔ راه حلّش الزام فقهی و پیراستن آن از زوائد و پافشاری بر اسلامیّت و جامعیّت و جاذبیّت آن است .

سال طول بکشد ، تا آن وقت نتیجه چه از آب در بیاید خدا میداند ! و چه بسا از همین افراد منافق و مزوّر و یا افراد ملّی که بصورتهای خیلی خیلی مختلف هستند غلبه کنند و بکلّی قانون اساسی را بر اساس رأی خودشان پی‌ریزی کنند .

لذا ایشان اصلاً مجلس مؤسّسان را انکار کردند و گفتند : چند نفر خبره جمع بشوند به تعداد معیّن ، از زمان افتتاح تا زمان انتهایش هم باید حدود سه‌ماه بیشتر طول نکشد و باید مسأله را تمام کنند .

لذا احزاب و منافقین مجالی پیدا نکردند برای خرابکاری . البتّه در این مجلس خبرگان افراد ناجوری هم داخل شدند که از آراءشان معلوم است ، آنها خیلی ناراحت بودند و با ولایت فقیه هم خیلی مخالفت کردند ولی بحمدالله غلبه از این طرف شد .

... در این حال یک پیش نویسی برای قانون اساسی نوشته شد و آن را برای رأی‌گیری و تصویب به مجلس خبرگان ارائه دادند . وقتی این پیش نویس در روزنامه‌ها منتشر شد ، من اجمالاً به آن نگاهی کردم دیدم خیلی خراب است و اسلامی نیست . گفتم : عجیب است ! چرا اینطور شد ؟ این را کی نوشته ؟... این پیش نویس هیچ خوب نبود، و حتّی مثلاً در آن عنوان تشیّع نبود ، بلکه فقط حکومت را حکومت اسلام معرّفی کرده بود ، عنوان تشیّع هیچ نبود . و از موضوع ولایت فقیه اصلاً سخنی به میان نیاورده بود ... آری فقط عنوان سلطنت نبود و بجایش رئیس جمهور گذاشته شده بود و الّا با آن قوانین تقریباً هیچ تفاوتی نداشت .

تا وقتی که روزنامه را برایمان آوردند دیدیم که در آن نوشته است : علماء خراسان و اصفهان رفته‌اند قم خدمت آیة الله خمینی و ایشان در ضمن صحبتهائی که با آنها کرده بودند خطاب کردند که :

ای علماء ! ننشینید این قانون بگذرد و شما ساکت نشسته باشید و دست

روی دست بزنید ! مقالات بنویسید ، و صفحات روزنامه را پر کنید . نگذارید مهلت به دست دیگران بیفتد !

این خطاب را که من خواندم تقریباً یکی دو ساعت به غروب روز جمعه بود و میخواستم بروم برای جلسه ، ولی خیلی دلم برای آیة الله خمینی سوخت ، با خود گفتم : آخر این مرد الآن تنها مانده و دارد فریاد می‌زند که از دست من تنها کاری نمی‌آید . و واقعاً هم ایشان چکار بکند ؟ چون خبرگان می‌گویند ما افرادی هستیم منتخب ملّت ، و رأی ، رأی ماست ؛ شما تنها یک رهبری هستید که فقط میتوانید نظری بدهید . لذا ایشان فریاد می‌زند : ای علماء ! شما خودتان وارد کار بشوید و وارد در متن قضیّه بشوید و قانون را درست کنید .

من گفتم : بالأخره این سیّد الآن استنصار میکند ، و ما چه کار باید بکنیم ؟! آنروز جلسه را ترک گفتم . و روزنامه را آوردم از اوّل تا سطر آخرِ پیش نویس قانون اساسی را خواندم و گفتم : بسم الله الرّحمن الرّحیم ، شروع کردم یک نامه‌ای خطاب به ایشان نوشتن ، که وقتی نامه تمام شد تقریباً ساعت ده و یازده بود یعنی سه چهار ساعت از شب میگذشت .

فردا صبح از روی نامه که پنج شش صفحه بود ، بیست نسخه زیراکس کردیم ، و اصل نامه را دادیم به آقای حاج سیّد محمّد محسن ـ بنده زاده ـ که برای خود ایشان به قم ببرند . و آن زیراکس‌ها را هم برای آیة الله گلپایگانی ، آیة الله علّامهٔ طباطبائی استاد عظیم ، آیة الله حاج آقا مرتضی حائری و افراد دیگری در قم و طهران که از سرشناسان و بزرگان بودند فرستادیم ، و بعضی از آنها را هم مثل اینکه به همان افراد متنفّذ که روحانی هم نبودند ولی در آن وقت مسؤول کار بودند دادیم .

آقای حاج سیّد محمّد محسن که رفته بودند خدمت آیة الله خمینی کاغذ را داده بودند وگفته بودند نامهٔ فلان کس است ، ایشان هم کاغذ راگذاشته بودند

کنار و عینک مطالعه را هم گذاشته بودند رویش ، وگفته بودند که می‌بینم آنرا . چون ، عرض کردم ، ایشان به کاغذهای ما خیلی عنایت داشتند ، خیلی زیاد . و من اصل نسخه را هم برای ایشان دادم چون کاغذ به نام ایشان بود ، لذا نسخهٔ خطّی من الآن پیش من نیست .

بعد یکی از آن زیراکس‌ها را بنده‌زاده برده بودند خدمت آیة‌الله گلپایگانی ولی ایشان مریض بودند و در اندرون در رختخواب خوابیده بودند . ایشان می‌گویند : من گفتم من از طرف فلان کس آمده‌ام ، راه دادند و رفتم و کاغذ را دادم خدمتشان ، و ایشان هم همینطور خوابیده شروع کردند به مطالعه . بعد کم‌کم یک قدری نشستند . یک نیم ساعتی طول کشید تا تقریباً نصف نامه را خواندند ، و بعد گفتند : به به ! عجب نامه‌ای است . این نامه عجب نامه‌ای است . چه مطالب خوبی است . چقدر خوب است ! و خلاصه خیلی تعریف کرده بودند . وگفته بودند که : این را حتماً بایستی بدهید در تلویزیون و رادیو بخوانند ! حتماً باید این خوانده بشود ، و این لازم است ؛ خلاصه خیلی تأکید کرده بودند روی مسأله.

بعد که آقای حاج سیّد محمّد محسن آمدند طهران و این پیام را آوردند ، من گفتم : خیلی خوب بدهیم به رادیو . به رفقا گفتیم : این را ببرید بدهید به رادیو و تلویزیون بخوانند ، و آنها هم برده بودند . ولی هم رادیو و هم تلویزیون گفته بودند ما نمی‌خوانیم ! چرا نمی‌خوانید ؟! نمی‌خوانیم ! آخر علّت چیست ؟ ... این قانون اصل حیات مردم است ، تمام افرادی که کشته شده‌اند ، تمام این معلولین ، تمام این رگبارهای ارتش که به روی مردم می‌بست ، اینها همه برای همین جهت بود که قانون اسلام حاکم باشد ؛ آخر نمی‌نویسیم یعنی چه ! نمی‌خوانیم یعنی چه ؟

خلاصهٔ مطلب ما رفقای خودمان را فرستادیم پیش رئیس تلویزیون ،

رئیس رادیو ، و صحبتها کردند . و بالأخره گفتند که : این نامه اصلاً خلاف مسیر ماست . شما راه ما را می خواهید عوض کنید ، این قابل قبول برای ما نیست .

ما گفتیم نامه را میدهیم به روزنامهٔ اطّلاعات و کیهان تا بنویسند و منتشر کنند ، اطّلاعات درج نکرد . به هیچ وجه من الوجوه حاضر نشد . کیهان هم در صفحهٔ دوازدهم که صفحهٔ آخر است آنرا درج کرد و یک مقداری هم از سرش انداخت ...

خلاصه ، نامه را دادیم به روزنامهٔ جمهوری اسلامی که چاپ کند ، او هم گرفت و یکی دو روز نگه داشت وگفت : ما چاپ نمی‌کنیم . دادیم به روزنامهٔ انقلاب اسلامی که بنی صدر سردبیر آن بود چاپ کند ، آنها هم گرفته بودند و نگه داشته بودند . بعد گفته بودند : ما چطور این را چاپ کنیم ، اصلاً این را چاپ نمی‌کنیم !

آقای حاج قاسم حقیقت رفته بود با خود ایشان صحبت کرده بود که آیا شما مطلبی دارید ؟ اعتراضی دارید ؟ به متنش اعتراضی دارید ؟ به استدلالش اعتراض دارید ؟ بنی صدر گفته بود : چه می‌گوئی آقا ! اصلاً مرام ما خلاف این است ، تو می‌آیی می‌گوئی که ما این را چاپ کنیم در روزنامهٔ خودمان ؟ روش ما بر ضدّ این است ، این حرفها چیست جان من که : «الرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» ؟! دست از این حرفها بردارید !

ایشان گفته بود : آقا شما چکار دارید به دفاع از این مطلب یا عدم دفاع ؛ یک نفر نویسنده با نام مشخّصی مطالبی نوشته شما آنرا منعکس کنید !

ایشان گفته بودند : نه این کار را نمی‌کنیم ، ما این کار را نخواهیم کرد . و نکردند به هیچ وجه من الوجوه .

البتّه یکی دو تا مجلّه و روزنامه هم بدون اینکه ما به خود ایشان بدهیم نامه را چاپ کردند . یکی از آنها روزنامه‌ای بود به نام نبرد ملّت که می‌گفتند

سردبیرش آقای (عبدالله) کرباسچیان است . که او چاپ کرده بود با یک تذییلی تحسین آمیز که ای مردم ، اصلاً قانون اساسی یعنی این ؛ این را بخوانید و طبق آن کار بکنید . البتّه بدون اینکه ما به او بگوئیم . و یک مجلّه‌ای هم غالب مطالب آنرا نوشته بود و تحسین کرده بود . امّا مجلّات کثیر الانتشار همانطور بود که عرض شد ، اعتنائی نکردند .

ما هم دیدیم فائده ندارد . و آقایان هم اصرار دارند ما اینها را به تمام ایران منتشر کنیم و به گوش همه برسانیم . نه رادیو خوانده ، نه تلویزیون خوانده ، و نه روزنامه‌ها چاپ کردند . گفتیم چکار کنیم ؟ گفتیم خودمان چاپ و منتشر می‌کنیم . لذا از روی زیراکس همان نسخه‌ای که بنده داشتم دو هزار نسخه عکس برداری کردیم ، و هفت هزار نسخهٔ دیگر را چاپ حروفی نموده و به تمام ایران منتشر کردیم .

یعنی همین رفقای خصوصی خودمان را جمع کردیم دو نفر را مأمور یک خط کردیم که از اینجا می‌روید برای کرج خدمت فلان عالم ، و فلان امام جماعت و اینها را با توضیحات کافی به آنها میدهید ، بعد می‌روید به قزوین ، بعد از آنجا می‌روید برای تاکستان و همدان ، بعد از آنجا می‌روید برای کرمانشاه و قصر شیرین ، و در مسیر برگشتن می‌روید برای ملایر و اراک و نهاوند و فلان و فلان تا به طهران .

چند نفر را برای خطّ تبریز و زنجان ، و چند نفر را برای خطّ رشت و مازندران ، و بعضی را برای خطّ خراسان در شهرهای سمنان و دامغان و شاهرود و مشهد مقدّس ، و برای خود مشهد ده نفر از علماء را در نظر گرفتیم و گفتیم نامه را خدمت آنها بدهید . و خلاصه بعضی ها برای شیراز و اصفهان و همینطور تا کرمان و بلوچستان . و این رفقای ما همه شروع کردند به حرکت و تمام این نُه هزار نسخه را به استثنای مقداری که برای خودمان بود و در طهران

قسمت کردیم همه را بردند . و سفرشان چند روزی طول کشید ، و تمام اینها را دادند و همه برگشتند .[1]

این اقدام عملی یک تحوّل خیلی عجیبی در سطح مملکت ایجاد کرد . یعنی تمام این ائمّهٔ جماعتها و افراد ، آشنا شدند به مطالبی که بعضی از آنها تا آن وقت به گوششان نخورده بود ...

لذا من برای بعضی از علماء کاغذی هم نوشتم که شما از آن جماعتی که در آنجا هستند امضاء بگیرید برای تأیید این مطالب ، که قانون اساسی باید اینطور باشد . از جمله کسانی که برای این کار اهتمام زیادی کرد مرحوم شهید سیّد فخرالدّین رحیمی از رفقای خود ما در خرّم آباد بود ، که به آیة الله خمینی هم خیلی علاقمند بود ، و به اندازه‌ای ایشان را دوست می‌داشت و عاشق بود که هر وقت نام خمینی می‌آمد اشکش جاری می‌شد . و خلاصه ایشان سیّدی بود بسیار پاک ، واقعاً پاک ، زلال ، مجاهد ، رنج دیده و زندان رفته . ایشان بما هم خیلی علاقمند بودند ، و از جمله افرادی بود که در حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید . و اخوی ایشان آقای سیّد نورالدّین رحیمی بود که وکیل مجلس شورای اسلامی شد ، و بسیار مرد پاک و متدیّن و حمیم و دلسوز بود . و در همین مدّتی که ما در مشهد مقدّس اقامت داریم چندین بار به نزد ما آمد . او را هم با جناب آقای شیخ فضل الله محلّاتی که از ساعیان در این راه بود و به ما نیز بسیار علاقمند بود ، در زمرهٔ سی نفری که از وکلای مجلس به اهواز می‌رفتند ، عراقی‌ها با توطئهٔ منافقین هواپیمایشان را در قرب اهواز ساقط نموده و همگی به شهادت رسیدند . رحمة الله علیهم جمیعاً .

۱ـ نمونهٔ کار تشکیلاتی و سازماندهی شده که از روحیّهٔ تفکّر تشکیلاتی معظّمٌ له سرچشمه می‌گیرد ، و در صفحات قبل بحث شد ، و در استمرار نهضت بر انجام آن تأکید داشتند ؛ در این جا بخوبی بچشم می‌خورد .

باری من یک کاغذ برای آقای سیّد فخرالدّین نوشتم که این را مطالعه کنید، بعد یک طومار ترتیب بدهید که مردم امضاء کنند . و ایشان هم یک طوماری درست کرده بودند از یک توپ چلوار که آن تمام شده بود . یک توپ چلوار دیگر سرش بسته بودند ، بعد آن هم تمام شده بود ، یک توپ دیگر و خلاصه یک طومار عظیمی از هزاران امضاء برای ما آوردند . من گفتم : این را چرا برای من آورده‌اید ؟ گفتند : چه کنیم ؟ گفتم : باید آن را خودتان با آقای آسیّد فخرالدّین ببرید برای مجلس خبرگان و به آنها تحویل بدهید و بگوئید این است پشتیبانی ما .

و همچنین در بعضی از شهرستانهای دیگر هم تأییدهای فراوانی شد . در طهران هم در چهار نقطه این کار عملی شد . یکی در مسجد خودمان (مسجد قائم) جلوی در میزی گذاشتند و متن نامه را بالای در زدند ، توپ چلوار را هم گذاشتند ؛ که ما قانون اساسی ایران را بر این اساس قبول داریم . و مردم می‌آمدند و آن را میخواندند ، و هر کس می‌خواست امضاء میکرد . یکی هم جلوی مسجد شاه که الآن به نام مسجد امام خمینی است گذاشتند ، یکی هم در دولاب ، و یکی هم در شرق طهران . آن توپ چلوار تمام می‌شد یک طاقهٔ دیگر به سرش می‌بستند ؛ و به این ترتیب طومارها درست شد ، طومارهای خیلی قطور که همه را به مجلس خبرگان بردند و تحویل دادند ."[۱]

إقدام برای ورود به مجلس خبرگانِ قانون اساسی

پس از طرح پیش‌نویس قانون اساسی ، نوبت به تشکیل مجلس خبرگان می‌رسد که در آن ، پیش نویس قانون اساسی نقد و بررسی و نتیجةً تصویب

۱ـ لازم به تذکّر است که متن کامل نامهٔ ایشان در کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» به طبع رسیده است .

میشود . حضرت علّامه قدّس سرّه در قدم اوّل تلاش گسترده‌ای برای تصحیح پیش نویس قانون اساسی در قالب نامه به رهبر فقید انقلاب رحمة الله علیه انجام میدهند که نحوهٔ شکل گیری آن نامه و پخش موّفق آن در سراسر ایران را دیدیم .

و در قدم دوّم برای رفتن به مجلس خبرگان إقدام می‌نمایند که در این باره نیز اشاراتی دارند که حاوی نکاتی تازه و قابل دقّت است :[1]

٤ ... وقتی مجلس خبرگان میخواست مشغول بکار شود بعضی از آقایان و دوستان که به ما خیلی نظر لطف داشتند ، اصرار داشتند که من باید در مجلس خبرگان وارد بشوم ، از جمله آیة الله گلپایگانی زیاد اصرار داشتند .

همچنین وقتی که نام ما و بقیّهٔ کاندیداهای طهران را برده بودند نزد آیة الله خمینی وگفته بودند شما باید تصویب کنید ، ایشان گفته بودند : من همهٔ اینها را یکی یکی می شناسم و همه مُمضی هستند ولی من الآن در یک موقعیّتی هستم که نمی‌توانم تعیین کنم ، بلکه باید خود مردم این کار را بکنند ، نه اینکه من الآن بیایم و امر کنم ؛ این بر مصلحت ما نیست .

در آن روزها من مشهد بودم ، یعنی آمده بودم برای زیارت نیمهٔ شعبان . وقتی به طهران برگشتیم ، دیدیم این آقایان علماء که با ایشان سر وکار داشتیم مثل آیة الله سیّد محمّد علی سبط یا آیة الله آمیرزا باقر آشتیانی رحمة الله علیهما و یا آیة الله حاج شیخ حسن آقای سعید دامت معالیه که ایشان حیات دارند و امثال اینها ، دارند در به در دنبال ما میگردند که کجا هستی ؟ کجا بودی ؟ و تو باید بیائی در مجلس خبرگان !

۱ـ مطالب این قسمت در کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» اواخر درس چهارم و اوائل درس پنجم موجود است .

ما گفتیم : خیلی خوب ، ما حاضریم برویم مجلس خبرگان ؛ مجلس خبرگان خیلی دارای اهمّیّت است ، حالا چکار باید بکنیم ؟ گفتند : باید عکس بدهید برای وزارت کشور و خودتان را کاندیدا کنید ، و الّا همینطور که نمی شود. گفتیم : خیلی خوب ، حاضریم .

گفتند : الآن از زمان کاندیدا شدن مجلس خبرگان دو روز گذشته ، یعنی مدّتش سر آمده است . گفتیم : إشکال ندارد ، ما تلفن می‌کنیم برای وزیر تمدید کند .

بنده خودم تلفن کردم وزیر کشور ، نبود . با معاونش صحبت کردم ، او هم گفت : إشکال ندارد ، موافقت می‌کنیم . و لذا زمان را دو روز تمدید کردند . ما به رفقایمان گفتیم : یا الله برویم خودمان را معرّفی کنیم و کار کنیم . قرار شد آقای آمیرزا محمّد باقر آشتیانی که آن وقت شیخ العلماء طهران بودند و از همه پیرمردتر ، با ده دوازده نفر دیگر ، بعنوان نمایندگان طهران وارد مجلس خبرگان بشوند .

از طرف دیگر حزب جمهوری اسلامی هم میخواست کاندیداهای خود را معرّفی کند و ظرفیّت هم که محدود بود ، لذا ما پیشنهاد کردیم که حزب جمهوری ما را به عنوان کاندیداهای خودشان معرّفی کنند ، امّا جناب شهید بهشتی که در آن وقت رئیس حزب بودند ، صبح رفتند منزل آقای میرزا محمّد باقر آشتیانی و گفتند : ما از این ده نفر افرادی که شما معیّن کردید فقط یک نفر را می‌توانیم در لیست خودمان بیاوریم ، و بقیّهٔ افراد همان افرادی هستند که خودمان میخواهیم انتخاب کنیم .

... آیة الله آقای حاج شیخ محمّد باقر آشتیانی که در آن وقت شیخ العلماء طهران محسوب می شدند و از همهٔ آنها تقریباً مسن‌تر بودند اوقاتشان تلخ شد و مِن حیثُ المجموع ایشان هم آن مطلب را قبول نکردند و خودشان هم گفتند :

اصلاً من در مجلس خبرگان شرکت نمی‌کنم .

لذا ما دیدیم از طریق دیگری می‌توانیم وارد بشویم که حتماً هم مظفّر خواهیم بود ، زیرا کاندیداهای «حزب جمهوری اسلامی» یک افرادی بودند که حزب معرّفی کرده بود و مردم به آنها شناخت زیادی نداشتند ، ولیکن این افرادی از علماء طهران که معرّفی شده بودند برای مردم بومی طهران شناخته شده بودند و اگر ما اسامی آنها را إعلام میکردیم بیشتر اهالی طهران به آنها رأی میدادند .

البتّه دیگر وقتی برای تبلیغ باقی نمانده بود ،گرچه نیازی هم به تبلیغ نبود. همین که نام اینها را به مساجد و تکایا میدادیم و ائمّهٔ جماعت إعلام میکردند کافی بود که همه به اینها رأی بدهند . تصمیم هم بر همین شد که اصلاً به حزب جمهوری کار نداشته باشیم ؛ حزب افراد خودش را معرّفی کند ، ما هم وظیفهٔ خودمان را انجام میدهیم . و بر همین آستانه هم امر قرار گرفت .

بعد خبر آمد که : اگر شما این کار را بکنید حزب جمهوری در صدد مخالفت بر می‌آید ، یعنی در مقابل عمل شما ساکت نمی‌نشیند . حتّی در بعضی از شهرستانها هم که حزب یک شخصی را برای خودش معرّفی کرده بود و اهالی آن جا شخص دیگری را معیّن کرده بودند ، کار به مخالفت و تهدید کشیده شده بود ولذا عالم آن شهر هم دست ازکاندیدائی خودش برداشته بود و امر را به حزب سپرده بود .

ما اوّل گفتیم : چه اشکال دارد ؟ مخالفت بشود ، در مواردی که انسان باید به وظیفهٔ خودش عمل کند این مخالفت‌ها و درگیری‌ها هم طبعاً هست . و در صورت مخالفت هم بالأخره ما پیش می‌بریم . چون علماء شناخته شدهٔ طهران افرادی هستند که با وجود شناسائی و سوابقی که در بین مردم دارند حزب نمی‌تواند در تصادم و تزاحم با اینها جلو بیفتد .

امّا بعد اطّلاع دادند که : آیة الله خمینی به نحوی اکید دستور داده‌اند بر

اینکه در تعیین کاندیداها اختلاف پیش نیاید ، و با سِلم و مسالمت بگذرد ؛ و نگذارید اختلاف پیش بیاید .

و این امر ، امر مهمّی بود .

ما میخواهیم اسلام را در این موقعیّت و با این شرائط نگهداریم ، ما باید وجود ایشان و رهبری ایشان و زحماتی که ایشان کشیده‌اند را در نظر داشته باشیم که حالا یک حرفی پیش نیاید و اختلاف و سر و صدائی بلند نشود ، و بر اساس همین موقعیّت و اقتضائات برای اسلام کار کنیم ؛ به هر اندازه‌ای که شد ، شد . ما بیش از این وظیفه‌ای نداریم . لذا این آقایان طهران همه از دادن نام خودشان به وزارت کشور برای تعیین کاندیدا خودداری کردند ..."

تلاش برای اسلامی نمودن موادّ قانون اساسی

بعد از اینکه حضرت آقا از رفتن به مجلس خبرگان و اقدام عملی برای اسلامی کردن قانون اساسی باز می‌مانند ، باز دست از تلاش و اقدام علمی برای اسلامی سازی قانون اساسی ـ این ثمرهٔ خون شهیدان ـ بر نمی‌دارند . و درحرکت جالبی به گسترش تفکّر «اسلامی سازی» در بین خبرگان دست می‌زنند ؛ بدینگونه :

٤ ... بعد از این عمل ما گفتیم : حالا باید چکار کنیم ؟ قرار شد همین مطالب علمی و انتشاراتی را که داریم برای مجلس خبرگان بفرستیم و تأیید کنیم این مسائل را . لذا آن نامهٔ به حضرت آیة الله خمینی دربارهٔ پیش نویس قانون اساسی را که در نسخه‌های خیلی زیادی چاپ شده بود برای تمام لَجنه‌های مجلس خبرگان که در آن موقع هفت لجنه بود و هر لجنه مأمور رسیدگی به یک فقره از فقرات قانون اساسی بودند فرستادیم ، و برای هر لجنه جداگانه یک نامهٔ توضیحی نوشتیم . و بعد علاوه بر آن برای هر یک از افراد خبرگان هم جداگانه فرستادیم . وقتی هم که مجلس شورای اسلامی تشکیل شد برای تمام افراد

مجلس فرستادیم .

و خلاصه همانطور که عرض شد از چندین شهرستان طومارهائی آمد ، چندین طومار هم از اصفهان آمد ... همه را به مجلس خبرگان تحویل دادند ؛ و الآن هم شاید در همان مجلس خبرگان به عنوان اسناد نگهداری شود .

و مِن حیثُ المجموع این نوشتجات ما در مجلس خبرگان خیلی کارکرد بطوری‌که میتوان گفت : تقریباً پنجاه درصد آن پیش نویس قانون اساسی را تغییر داد .

... بهر حال آن نوشته‌جات پنجاه درصد کارکرد ؛ و این نهایت کوششی بود که میتوانستند بکنند ، چون در آن مجلس خبرگان هم البتّه میدانید افراد ناجوری هم بودند که نمی‌گذاشتند مطالب اسلامی صد در صد پیاده شود ، و آیة الله خمینی هم نمی‌توانستند بیش از این فشار بیاورند ."

حضرت آقا بیشتر از هر چیز بر محوریّت ولایت فقیه در قانون اساسی تأکید داشتند ، و با تصویب آن نهایت خوشحالی را ابراز می‌نمودند که :

٤ ... الحمد للّه قانون اساسی همینطور که ملاحظه میفرمائید بر اساس ولایت فقیه تدوین شد ، با اینکه تا آن وقت نامی از ولایت فقیه نبود ..."

فعّالیّت عملی گسترده در ساماندهی امور

در ایّام نخستینِ پیروزی انقلاب و انهدام حکومت طاغوت ، ضرورت ساماندهی امور در صحنه‌های مختلف برای همهٔ دلسوزان اسلام و مسلمین محسوس بود . آقا نیز این ضرورت را بخوبی ادراک و برای انجام آن بطور جدّی و کارآمد در سطحی گسترده با قالبی جامع و جالب به میدان آمدند . بیان خودشان در این راستا کافی و بسیار راه‌گشا و قابل توجّه و دقّت است :

٤ ... ما بالأخره عملاً فعّالیّت میکردیم و با مردم تماس می‌گرفتیم و حوائج آنها را بدست می‌آوردیم و از خود آنها استمداد میکردیم ؛ کأنّه آن

حکومت جائره از بین رفته و الآن حکومت بدست مردم افتاده ، و مردم خودشان باید اداره کنند .

ما فعّالیّت خود را از مسجد قائم شروع کردیم ... ما یکروز إعلام کردیم و تمام اهل محل و دوستان و آشنایان آمدند در مسجد قائم که صحن و شبستان همه پر شد . و من خودم مفصّلاً صحبت کردم ، خیلی خیلی مفصّل ، برای تشکیل کمیته‌هائی برای مسجد بنحو تامّ و تمام که تمام حوائج اهل محل ، آن مقداری را که در تحت قدرت بلکه مافوق قدرت عادی ما در آن وقت بود متکفّل بشویم .

و برای این کار اوراقی را چاپ کردیم و به دست مردم دادیم ، و در این اوراق ، محلّی که مسجد قائم میتوانست آنجا را اداره کند مشخّص شده بود ...

این کاغذها را که چاپ کردیم به در همهٔ خانه‌ها دادیم که یک سرشماری کاملی بود و پرسیده بودیم که رئیس خانه کیست ؟ اسمش چیست ؟ تاریخ تولّد ، شمارهٔ شناسنامه ، مجرّد یا متأهّل ، آخرین مدرک تحصیلی ، رشتهٔ تحصیلی ، اشتغال کنونی ، تلفن منزل و محلّ کار ، دین : مسلمان یا مسیحی یا یهودی یا زردشتی ؟

کدامیک از اعضاء این خانواده علاقمند به شرکت دریکی از این کمیته‌های مورد نظر ما هستند ؟ در ضمن إعلام آمادگی ، اسامی آن را در ذیل ورقه مرقوم فرمائید : در قرآن ، تحقیق و تبلیغ ، تئاتر ، نقّاشی ، عکّاسی ، خطّاطی ، رسّامی ، طرح وکاریکاتور ، روزنامه نگاری ، تحقیق در متون دینی ، نویسندگی ، مطالعه و ترجمهٔ متنهای خارجی ، فنّ بیان ، فعّالیّت‌های فنّی ، تحقیق در متون فلسفی .

آیا به زبان عربی تسلّط دارید ؟ به کدامیک از زبانهای خارجی تسلّط دارید ؟ انگلیسی یا آلمانی یا روسی یا فرانسه یا ایتالیائی ؟ نحوهٔ فعّالیّت‌های هنری و فرهنگی و فنّی و تعاونی که داشته‌اید ؟ چه مدّت است که در طهران

زندگی می‌کنید ؟ اوقاتی که میتوانید در هفته در اختیار انجمن اسلامی مسجد قائم قرار دهید ؟ نظریّات و پیشنهادات ؟

و بعد نوشتیم لطفاً این پرسشنامه را آماده نموده و بعد از دو روز برای جمع‌آوری به شما مراجعه خواهند نمود .»

تشکیل کمیته‌های اجتماعی ، فرهنگی ، رفاهی

با پیروزی سریع انقلاب و در شرائط نابسامان وزارتخانه‌ها و مراکز فرهنگی ، امنیّتی و خدماتی ؛ مساجد که سنگرهای اصلی رشد و تداوم نهضت اسلامی بودند با جلوداری علمای دین ، نقش‌های اصلی ادارهٔ امور را در قالب «کمیته‌ها» پی‌گیری کردند ، که در این میان جامع‌ترین و منسجم‌ترین برنامه در مسجد قائم شکل گرفت که تأمّل در آن ، روح تفکّر تشکیلاتی و کارگروهی و منظّم کردن زیر نظر کارشناس الهی را در شخصیّت بی‌نظیر حضرت علّامه أعلی الله مقامَه به نمایش میگذارد :

E ... ما آن وقت درمسجد قائم هجده کمیته تشکیل دادیم که در رأس آنها امام جماعت بود ، بعد هیئت راهنمائی ، و بعد هیئت اجرائی که دارای سه نوع کمیته بود : یکی امور اجتماعی ، یکی امور فرهنگی ، یکی امور رفاهی .

امور اجتماعی پنج کمیته داشت که عبارت بود از : کمیتهٔ امر به معروف و نهی از منکر ، کمیتهٔ داوری و حلّ اختلاف ، کمیتهٔ تماس و هماهنگی با سائر انجمنهای اسلامی ، کمیتهٔ آمار و نظر خواهی ، کمیتهٔ امور دفاعی و تعلیم نظامی .

امّا امور فرهنگی هشت کمیته داشت : کمیتهٔ درس قرآن و تفسیر ، کمیتهٔ حوزهٔ علمیّه و طلّاب ، کمیتهٔ کتابخانه و انتشارات ، کمیتهٔ تحقیق در امور علمی و فلسفی ، کمیتهٔ تبلیغ و سخنرانی و بحث آزاد ، کمیتهٔ آموزش زبان عربی و زبانهای خارجی ، کمیتهٔ تهیّهٔ فیلم و عکس و اسلاید و نمایشگاه ، کمیتهٔ امور ورزشی و پرورشی ، کوه‌پیمائی ، شنا و غیره .

امّا امور رفاهی هم پنج کمیته داشت : کمیتهٔ امور درمانی و بهداشت ، کمیتهٔ صندوق قرض الحسنه ، کمیتهٔ تعاون و امور خیریّه ، کمیتهٔ رسیدگی به امور فقراء و مستضعفین ، کمیتهٔ فروشگاه اسلامی .

روزهای آخر اقامت در طهران

باری ، آنچه در این فصل گذشت نگاهی بود گذرا بر حدود بیست و چهار سال اقامت مرحوم حضرت علّامه قدّس الله نفسه الزّکیّة در طهران ؛ و همانگونه که در این بخش دیدیم حضرت آقا از لحظهٔ ورود به طهران با مرکز قرار دادن پایگاه اسلامی و الهی مسجد ، به ارشاد و تبلیغ اسلام و پرورش و تعلیم نفوس مستعدّ ، و نیز تلاش برای گسترش مبارزه با طاغوت و تداوم نهضت اسلامی و تحقّق حکومت اسلام می‌پردازند که با گوشه‌هائی از آنچه در برخی از آثارشان بدان اشاره فرموده‌اند آشنا شدیم .

ولی در اوج درخشش و ظهور موفّقیّت‌های معرفتی ، تربیتی ، سیاسی ایشان در دورهٔ سیاه طاغوت و به ثمر نشستن نظرات و زحمات و راه‌کارهای الهی‌شان در سامان دهی امور که آینده‌ای روشن از مقبولیّت عامّه وموفّقیّت ظاهری و رو به رشد سیاسی و اجتماعی را در پی داشت ؛ در حرکتی به ظاهر نابهنگام و با شتابی عجیب ، إقدام به مهاجرت به مشهد مقدّس و آستان بوسی حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء می‌نمایند که بسیار شگفت و سر به مهر می‌نماید .

به لطف إلهی در فصل‌های آینده ، به این بخش از زندگی پر برکت ایشان و شناخت عوامل ظاهری و باطنی این هجرت و برکات و آثارش ، تا آنجا که از لابلای کلمات خودشان به دست می‌آید خواهیم پرداخت ؛ إن شآء الله .

فصل ششم

تداوم سیر إلی الله
در عین انجام وظائف سیاسی و اجتماعی

تداوم سیر إلی الله
در عین انجام وظائف سیاسی و اجتماعی

یکی از صفات ممتاز مردان الهی که در آیات و روایات بر آن تأکید شده اینستکه آنها در عین اشتغال به وظائف اجتماعی و فعّالیّتهای روزمرّه و معاشرت با تودهٔ مردم ، همیشه در درون و سویدای قلب با خدای خود مشغول بوده و در دریای ذکر او غوطه‌ورند و پیوسته وجههٔ قلبشان به سوی حضرت حقّ جلّ و علاست .

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَ إِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَ إِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَ ٱلْأَبْصَـٰرُ»[1]

حضرت آقا خود در کتاب شریف «لبّ اللباب» میفرمایند :

E بدیهی است که طیّ این منزل منافاتی با بودن سالک در دنیا و اشتغال به مشاغل اوّلیّهٔ خود ندارد ، و واردات قلبیّهٔ او ربطی به اوضاع خارجیّه از نکاح و کسب و تجارت و زراعت و امثالها ندارد . سالک در عین آنکه در بین مردم بوده و امور دنیا را بجای می‌آورد روحش در ملکوت سیر نموده و با ملکوتیان سر و کار دارد . مَثَل چنین شخصی مَثَل کسی است که مصیبتی بر او وارد شده و داغ

۱ـ آیهٔ ۳۷ از سورهٔ ۲٤ : النّور

عزیزی دیده ، این مصیبت دیده با آنکه در میان مردم است ، می‌گوید ، می‌رود ، می‌نشیند ، غذا می‌خورد ، می‌خوابد ، ولی در درون او غوغائی از یک سلسله خاطرات محبوب اوست به طوری که هر که به صورت او نظر افکند در می‌یابد که او مصیبت زده است .

سالک راه خدا در عین اشتغال به امور طبیعی یک رشته ارتباطات و اتّصالی با خدای خود دارد ، دریائی از شوق در دل او موج می‌زند ، آتشی از عشق و محبّت درون او را می‌سوزاند ، غم و اندوه و هجران دل او را آب می‌کند ؛ از این انقلاب درونی او جز خدا کسی خبر ندارد ، ولی هر کس به صورت او نظر کند اجمالاً می‌یابد که عشق خدا و حقّ پرستی و توجّه به حضرت مقدّس او ، او را چنین نموده است .»[۱]

روش و ممشای خود ایشان نیز همواره به همین گونه بود ، و در عین اشتغال به امور اجتماعی و سیاسی که در فصل قبل دیدیم لحظه‌ای از تهذیب نفس و سیر در عالم عشق الهی غافل نبوده و بلکه همهٔ فعّالیّتها و أعمال خود را در مسیر حرکت إلی الله در آورده و با نگاهی توحیدی به وظائف خویش می‌پرداختند ؛ فلذا این امور نه تنها مانع از سیر الهی ایشان نشد بلکه در سایهٔ هدایت مربّیان توحید و مهذّبان نفوس به بالاترین درجات و مقامات معنوی و عرفانی نائل آمدند که به آن اشاره خواهیم نمود، ان شاء الله.

اینک در این فصل با یادآوری این نکته که بنای این یادنامه بر معرّفی حضرت آقا از بیان خودشان است و اولیاء خدا جز در موارد ضروری از حالات معنوی خود چیزی را بازگو نمی‌کنند و لذا آنچه در این کتاب در جنبه‌های معنوی و عبادی و عرفانی حضرت آقا آمده فقط گوشه‌ای از احوال ایشان

۱ـ «رسالهٔ لبّ اللباب» ص ۹۷ و ۹۸

است ، به تماشای نمونه‌هائی از سیر معنوی ایشان در طهران و پس از بازگشت از نجف اشرف می‌نشینیم.

« تداوم ارادت و اطاعت از مرحوم انصاری »

همانطور که مشروحاً گذشت ارتباط و آشنائی حضرت آقا با مرحوم آیة الله أنصاری رضوان الله علیه در نجف أشرف آغاز شد و در سال آخر إقامت حضرت آقا در نجف ، حضرت آقا به امر مرحوم حدّاد قدّس سرّه در تحت تربیت و تعلیم کامل ایشان قرار گرفتند و به إشارهٔ ایشان به طهران مراجعت نمودند .

حضرت آقا از آن هنگام تا زمان ارتحال مرحوم آیة الله انصاری که سه سال طول کشید مکرّراً به محضر ایشان می‌رسند و رابطه‌شان همچنان محکم و ثمر بخش إدامه می‌یابد و از محضر ایشان استفاده‌های شایان معنوی برده و در مشکلات طریق کتباً و شفاهاً از رهنمودهای این مربّی إلهی بهره‌مند میشوند که نامه‌های متعدّدی مربوط به این دوران از ایشان باقی مانده است :

٤ باب مراوده و مکاتبه و ملاقاتهای متناوب تقریباً دو تا سه ماه یک مرتبه ، و اطاعت تامّ و تمام از دستورات آیة الله انصاری بر قرار بود . و الحقّ ایشان که آیتی بزرگ از آیات إلهیّه بود از هر گونه کمک و مساعدتی دریغ نمی‌فرمود ، بلکه با کمال خلوص به واردین راه می‌داد و پذیرائی می‌نمود .»[1]

این رابطه روز به روز اوج می‌گیرد و در همهٔ مراحل ، همراهی و معیّت را بدنبال دارد و تا درون خانهٔ قبر با آخرین بوسه از چهرهٔ منوّرشان استمرار می‌یابد .

حضرت آقا خود می‌نویسند :

۱ـ «روح مجرّد» ص ۳۹

ع ... روابط ارادت و اطاعت از این بزرگمرد الهی بسیار قوی و نیرومند و ذی أثر بود ، تا در روز جمعه دوّم شهر ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ دو ساعت از ظهر گذشته حضرت ایشان با سکتهٔ مغزی در سنّ ۵۹ سالگی به سرای خلود شتافتند . و حقیر از دو روز قبل در همدان بودم و هنگام ارتحال در بالینشان حاضر ؛ و جنازهٔ ایشان را به قم حمل نموده و پس از طواف قبر بی‌بی سلام الله علیها نیمه شب در قبرستان علیّ بن جعفر مدفون شدند . حقیر داخل قبر ایشان رفتم ، صورت را ازکفن بازکرده و بر روی خشت نهادم و آخرین بوسه را بر چهرهٔ منوّرشان نموده از قبر بیرون آمدم .»[۱]

نمونه‌هائی از آثار این ارتباط با مرحوم آیة الله انصاری در فصل چهارم گذشت .

ادامهٔ سیر إلی الله پس از رحلت مرحوم آیة الله انصاری

پس از رحلت مرحوم آیة الحقّ و العرفان حاج شیخ محمّد جواد انصاری أعلی اللهُ مقامَه الشّریف ، حضرت آقا که در میان اصحاب آیة الله انصاری همچون خورشید فروزانی می‌درخشیدند ، و بدستور حضرت حدّاد نیز بطور کامل در تحت تعلیم و تربیت ایشان قرارگرفته بودند ؛ در جمع دوستان و ارادتمندان طهرانی مرحوم آیة الله انصاری ضرورت استمرار سیر و سلوک إلی الله زیر نظر استادکامل را مطرح میکردند و تأکید داشتند که استادکامل حضرت حدّاد است ، و همگان را به رجوع به ایشان ترغیب میفرمودند ؛ که البتّه بخاطر عواملی که به برخی از آنها خود درکتاب «روح مجرّد» اشاره نموده‌اند موفّق به جلب نظر آنها نشدند ، و خودشان یکّه و تنها به پیروی از آن معلّم توحید

۱ـ «روح مجرّد» ص ٤٠

پرداختند که جُرمش سادگی و بی‌آلایشی و دعوت به توحید محض بود .

گوشه‌هائی از آن حال و موقعیّت را چنین شرح میدهند :

٤ ... یکبار حقیر در مجلس گفتم : الحدّادُ ! و ما أدْراكَ مَا الحدّاد ؟! چهرهٔ برخی تغییر کرد و سرخ شد ، و شنیدم که بعداً به بعضی گفته بود : این چه توصیفی است که او از یک مرد سادهٔ معمولی میکند ؟!

یک شب که باز سخن از حضرت حدّاد به میان آمد ، همان شخص محرّک رو به من نموده گفت : حدّاد خدا را لخت و عریان معرّفی میکند ؛ آخر خداکه عریان نمی‌شود !

حقیر أبداً لب به سخن نگشودم . همان شب در عالم رؤیا دیدم : او در مقابل من ایستاده است ؛ و دهان خود را باز کرده بود بطوریکه دندانهایش پیدا بود . من مشت دست راست خود راگره کردم و به اوگفتم : دیگر اگر دربارهٔ توحید حضرت حق تعالی اشکالی کنی ، چنان بر دهانت می‌کوبم که لبها و دندانهایت با حلقومت یکی شوند !

آری ! این گناه حدّاد است که خداوند را بدون زر و زیور و بدون آرایش ، پاک و منزّه بیان میکند و حقیقت مفاد و معنی لَا إلهَ إلّا اللهُ و اللهُ لا إلهَ إلّا هُو را مشخّص و مبیّن میدارد ؛ ولی چه فائده که گوشها کر است و چشمها کور !

وَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْأَخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ .[1]

«و در موقعیکه خداوند به وحدانیّت یاد شود دلهای آنانکه به آخرت ایمان ندارند مشمئزّ و ناراحت میگردد ، و زمانیکه سخن از غیر وحدت ذات اقدس او به میان آید ایشان خوشحال و مسرور میشوند .»

۱ـ آیهٔ ٤٥ ، از سورهٔ ۳۹ : الزُّمر

وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي ٱلْقُرْءَانِ وَحْدَهُۥ وَلَّوْا عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِمْ نُفُورًا .[1]

«و ما بر روی دلهایشان غلافهائی و پوششهائی قرار دادهایم تا نفهمند و ادراک ننمایند ، و درگوشهایشان سنگینی گذاردهایم . و زمانیکه تو پروردگارت را در قرآن به وحدانیّت یاد کنی ، پشت نموده و با نفرت و انزجار دور می شوند.»

ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحْدَهُۥ كَفَرْتُمْ وَ إِن يُشْرَكْ بِهِۦ تُؤْمِنُوا فَٱلْحُكْمُ لِلَّهِ ٱلْعَلِيِّ ٱلْكَبِيرِ .[2]

«ای مردم ! این بدان علّت است که چون خداوند به وحدانیّت یاد شود ، شما کافر می شوید ؛ و اگر با خدا شریکی قرار داده شود ایمان می‌آورید . پس حکم و فرمان مختصّ خداوند بالا مرتبه و بزرگ صفت است!»

حقیر در اینجا تنها ماندم و از آن گروه و جمعیّت که همه اظهار دوستی و سابقهٔ آشنائی داشتند یک نفر با من برنخاست و تنها ماندم به تمام معنی الکلمه . لذا چاره در آن دیدم که از آن گروه کناره‌گیری کنم و فقط با چند نفر جوان پاکدل فقیر اهل مسجد ، مجالسی خصوصی بر اساس استادیّت و مربّی بودن حضرت آقای حدّاد داشته باشیم .

تا بحال برای حقیر چند بار در مدّت عمر چنان اتّفاق افتاده که سخن حقّم را یک نفر هم نپذیرفته است و ناچار شده‌ام از جمعی انبوه که با یکایک آنان سوابق ممتدّ خویشاوندی و یا رفاقت و مصاحبت داشته‌ام کناره بگیرم ؛ و این مهمترین و بزرگترین آن موارد بوده است ...

حقیر هم ظاهراً و باطناً دل به خدا داده از همهٔ آنها و از ممشایشان و

۱ـ آیهٔ ٤٦ ، از سورهٔ ۱۷ : الإسرآء

۲ـ آیهٔ ۱۲ ، از سورهٔ ٤٠ : غافر

مسیرشان و محافلشان کناره گرفتم . و حقّاً و حقیقةً حضرت مرحوم حاج سیّد هاشم که جانم به فدای او باد چقدر بزرگواری و کرامت فرمود ، و چقدر در مواقع خطیره و در لغزشگاههای محیط و امور اجتماعی از سقوط نجات داد ، و چه اندازه مانند مادر مهربان ، شب و روز ، خود از راه دورِ کربلا به طهران و در مواقع حضور و تشرّف دستگیری‌های بجا و صحیح و به موقع میکرد ،که بعضی از آنها در آنوقت هم خوب سرّش آشکارا نبود ، و بعداً و بعضی تدریجاً آشکارا شد و بعضی اینک پس از هشت سال از رحلتش آشکارا میشود ، و خدا میداند که سپس چه خواهد شد .»[1]

« استمرار سلوک إلی الله در خدمت حضرت حدّاد »

باری حضرت آقا پس از ارتحال مرحوم انصاری رضوان الله علیه با تمام وجود تحت تربیت و ارشاد حضرت آقای حدّاد سیر معنوی خود را ادامه داده و در مسیر ارادت و اطاعت ایشان لحظه‌ای از پای نمی‌نشینند و تا پایان عمر از چشمهٔ جوشان معارف توحیدی این موحّد عظیم به تمام معنی الکلمه ، اشراب میشوند .

خودشان در مورد مدّت استفاده از محضر مرحوم حدّاد چنین میفرمایند:

« اوّلین دیدار حقیر با ایشان که در سنهٔ ۱۳۷٦ بوده است ، چون سی و دو ساله بوده‌ام و ایشان پنجاه و هشت ساله ، بنابراین مدّت ارادت و استفادهٔ حقیر از محضر أنورشان ۲۸ سال به طول انجامیده است .»[2]

و نیز میفرمایند : « بطور دقیق آن مقدار که حساب نموده‌ام ، مجموع اوقاتی را که با ایشان شب و روز بوده‌ام ، اگر آن اوقات متفرّقه را با هم جمع و

---

۱ و ۲ـ «روح مجرّد» ، ص ۵۸ تا ص ٦۱ ، و ص ۱۰۱

ضمیمه نمائیم دو سال تمام خواهد شد .»[۱]

با وجود اینکه حضرت آقا نسبت به تمامی اساتیدشان از محبّت و شور خاصّی برخوردار بودند ولی عشق و وله ایشان نسبت به حضرت آقای حدّاد آتش دیگری دارد و ارتباط روحی این دو بزرگوار به گونه‌ای دیگر است.

شاید سرّ این مسأله در این نکته نهفته باشد که مرحوم حدّاد از لحاظ درجات معنوی و مدارج توحیدی و وصول به أعلی مراتب فناء فی الله و بقاء بالله و رسیدن به فعلیّت تامّه نسبت به سائر اولیاء الهی برتری داشته و در افق دیگری متمکّن بودند که آقا خود در ضمن تعابیرشان به این حقیقت اشاره فرموده‌اند :

٤ حضرت آقای حاج سیّد هاشم در افق دیگری زندگی می‌نمود ؛ و اگر بخواهیم تعبیر صحیحی را أداکنیم در لا اُفُق زندگی میکرد . آنجاکه از تعیّن برون جسته ، و از اسم و صفت گذشته ، و جامع جمیع اسماء و صفات حضرت حقّ متعال به نحو اتمّ و اکمل ، و مورد تجلّیات ذاتیّهٔ وَحدانیّهٔ قهّاریّه ، أسفار أربعه را تماماً طیّ نموده ، و به مقام انسان کامل رسیده بود .

هیچ یک از قوا و استعدادات در جمیع منازل و مراحل سلوکی از ملکوت أسفل و ملکوت أعلی ، و پیمودن وگردش کردن در أدوار عالم لاهوت نبود ، مگر آنکه در وجود گرانقدرش به فعلیّت رسیده بود .

حاج سیّد هاشم انسانی بود با فعلیّت تامّه در تمام زوایا و نواحی حیات معنوی .

برای وی زندگی و مرگ ، مرض و صحّت ، فقر و غنا ، دیدن صُوَر معنوی و یا عدم آن ، بهشت و دوزخ ، علی السّویّه بود . او مرد خدا بود . تمام نسبت‌ها

۱ـ «روح مجرّد» ، ص ۱۳۵

در همهٔ عوالم از او منقطع بود مگر نسبتِ اللَه .»[1]

و نیز میفرمایند :

٤ جناب محترم آقای حاج محمّد حسن بیاتی أدام اللهُ توفیقَه میگویند : من در معیّت ایشان از مسافربری به شاهزاده حسین رفتیم ، همینکه میخواستیم عرض خیابان را طیّ نمائیم ، حضرت آقا به من فرمودند : مرحوم آیة الله انصاری سالکان راه خدا را از یک طریق می‌برد ؛ ولیکن من از سه طریق می‌برم .»[2]

و نیز در ضمن شرح ملاقات مرحوم شهید مطهّری با مرحوم حدّاد فرموده‌اند :

٤ آنچه میان ایشان و حضرت آقا به میان رفته بود ، من نه از حضرت آقا پرسیدم و نه از آقای مطهّری ، و تا این ساعت هم نمیدانم . ولی مرحوم مطهّری هنگام خروج آهسته به حقیر گفتند : این سیّد حیات بخش است .

ناگفته نماند که روزی مرحوم مطهّری به حقیر می‌گفتند : من و آقا سیّد محمّد حسینی بهشتی در قم در ورطهٔ هلاکت بودیم ، برخورد و دستگیری علّامهٔ طباطبائی ما را از این ورطه نجات داد .

حالا این کلام مرحوم مطهّری دربارهٔ حضرت حاج سیّد هاشم که : این سیّد حیات بخش است ، هنگامی است که حضرت علّامه هم حیات دارند ، و از آن وقت تا ارتحالشان که در روز هجدهم محرّم الحرام ١٤٠٢ هجریّهٔ قمریّه واقع شد ، شانزده سال فاصله است . تازه علّامه پس از مرحوم مطهّری ، لباس بدن را خَلْع و به جامهٔ بقا مخلّع گشتند .»[3]

باری این عظمت و اوج عرفانی و توحیدی مرحوم حدّاد سبب شده بود که حضرت آقا با تمام وجود دلباختهٔ ایشان شده و روز به روز انس و الفت باطنی

---

١ و ٢ و ٣ـ همان مصدر ، ص ١٣٤ و ١٣٥ ، و ص ٣٠٤ ، و ص ١٦٠

و سنخیّت روحی بین این استاد و شاگرد بیشتر شود و نهایةً حضرت آقای حدّاد ایشان را به وصایت و جانشینی خود انتخاب نمایند و به تعبیر خودشان هر چه دارند به ایشان بدهند که إن شآء الله اشاره خواهیم کرد .

سفرهای زیارتی و استفاده از محضر استاد

حضرت آقا در مدّت اقامت خود در طهران یازده سفر به عتبات عالیات داشته‌اند که در خلال آنها به محضر مرحوم حدّاد مشرّف شده و از برکات نفس قدسیّهٔ ایشان بهره‌های فراوانی برده‌اند .

تمامی این سفرها در ایّام زیارتی ذی الحجّه و محرّم الحرام و یا رجب و شعبان بوده و ایشان مقیّد بوده‌اند که در هر سفر به عتبه بوسی همهٔ مشاهد مشرّفه نائل آیند .

در سال ۱۳۸٦ هجری قمری نیز حضرت آقای حدّاد سفری به ایران نموده و به آستان بوسی حضرت إمام علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة والثّنآء مشرّف میشوند. از جمله ثمرات و فوائد این سفرها علاوه بر استفاده‌های معنوی از محضر مرحوم حدّاد ، کلمات درربـاری است که از نفس طاهر و مطهّر ایشان تراوش نموده که هر کدام دریائی از معرفت و حکمت الهی است . شرح بخشی از این معارف نورانی را حضرت آقا در کتاب شریف «روح مجرّد» مرقوم فرموده‌اند که مطالعهٔ آن برای مشتاقان لقاء پروردگار بسیار سودمند است .

در اینجا به بیان گوشه‌ای از ارتباطات حضرت آقا با استاد بی‌بدیلشان در دوران اقامت در طهران تا آخرین روزهای حیات استاد می‌پردازیم و با استفاده از قلم شیوای خودشان از نکات و دقائق سیر و سلوک إلی الله بهره‌مند میشویم.

در خانهٔ پدر واقعی

گر چه صِرف یافتن استاد کامل و مربّی إلهی برای پیمودن راه خدا امری حیاتبخش و گرانقیمت است و چه بسا انسان بعد از سالها تلاش و طلب به محضر استاد طریق و ولیّ خدا راه یابد ، ولی از آن ارزشمندتر توفیق بهره‌وری و استفاده از نفس استاد و راه یافتن به حریم معنوی اوست که صد البتّه برای هر سالکی میسّر نمی‌گردد . سالک راه خدا در صورتی میتواند به چنین گنجی دست یابد که خود را در ظاهر و باطن به تمام معنی به وی نزدیک سازد و از اهل‌بیت و خاصّان درگاه بحساب آید تا رفته رفته محرم أسرار استاد شده و از خرمن معارف ناب او توشه برگیرد.

حضرت آقا در این زمینه می‌نویسند :

« ... بنابراین بسیار زحمت دارد تا انسان قدر و قیمت جواهری را بداند و بفهمد و بتواند آنرا خریداری کند ؛ زیرا باید با جمیع جهاتِ آن جواهر مسانخت پیدا نماید و مشابهت کند . و آنها هم انسان را بپذیرند ، و به خود راه دهند ، و مانند فرزندانشان و یا خادمشان که مورد امن و امان آنهاست با وی معامله نمایند ، و او را محرم أسرار خود بدانند ؛ آنهم أسرار إلهیّه نه أسرار دنیویّه .

حالا می‌فهمیم که چقدر انسان باید راه برود تا جزءِ اهل بیت خانهٔ او گردد ، و در حکم فرزند یا خادم او به حساب آید . زیرا در غیر اینصورت ، یعنی در غیر صورت اتّحاد و وحدت در سلوک و راه و زیّ و لباس و غذا و طعام و بالأخره جمیع اموری که از آن اهل بیت و از اختصاصاتشان به شمار می‌آید ، امکان‌پذیر نیست که از روح آن اهل بیت متمتّع گردد .»[1]

ارتباط حضرت آقا با مرحوم حدّاد دقیقاً به همین کیفیّت است . یعنی

۱ـ «روح مجرّد» ، ص ٦٨٢

آنقدر مراتب محبّت و اُنس و الفت بین این دو بزرگوار قوی است که مرحوم حدّاد ایشان را فرزند حقیقی خود میدانند و حضرت آقا در همهٔ سفرها بر ایشان وارد شده و کنار عائلهٔ ایشان سکونت می‌نمایند .

خودشان در این باره میفرمایند : **ع** معلوم است که منزل حقیقی ما و ورود و خروج ما در کربلا منزل حدّاد است . چون روابط بقدری صمیم و پاک است که ایشان بنده را فرزند خود میدانند ، و فرزندانشان با حقیر معاملهٔ برادری می‌کنند . امّا حقیر نه تنها خود را فرزند نمیدانم زیرا نه جسماً و نه روحاً فرزند نیستم ، بلکه در اینجا اگر بحقِّ کلمه ، جمله‌ای صحیح را بخواهیم پیدا کنیم جملهٔ خانه زاد است . آری غلامزاده‌ای است که در این منزل تولّد یافته ، و به دستگیری و کرامت حضرتش حیات نوین گرفته است . حضرت آقای حدّاد پدر واقعی بنده بود ؛ و در تمام مسافرتها ، ورود و خروج ما در منزل ایشان ، ورود و خروج اهل خانه بود .»[۱]

ارشادات راهگشا

از خصوصیّات قابل توجّه و درس گرفتنی حضرت آقا در معاشرت با مرحوم حدّاد سؤالهای بجا و دقیق از محضر استاد است که ایشان نیز به لحاظ قابلیّت خاصّ آقا جوابهای بسیار مفید و ارزشمندی را عنایت میفرمودند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم :

ع روزی حقیر از ایشان بطور گلایه و شکوه سؤال کردم : مگر در دعا نمی‌خوانیم : **بِكُمْ يُجْبَرُ الْمَهِيضُ وَ يُشْفَى الْمَرِيضُ** (بواسطهٔ شماست که استخوان شکسته التیام می‌پذیرد و مریض شفا می‌یابد.)؟ و در صورتیکه این خطاب با أئمّه علیهم السّلام صادق باشد ، چرا أولیای خدا ـ و مقصودم خود

۱ـ «روح مجرّد» ، ص ۷۸

ایشان بود ـ این استخوانهای شکسته و در رفتهٔ ما را جَبر نمی‌کنند و امراض روحی ما را شفا نمی‌بخشند ؟! و خلاصهٔ امر :

صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید خوبان در این معامله تقصیر میکنند [1]

و این هم در وقتی بود که ایشان تازه از زیارت برگشته بودند و خسته بودند . ناگهان از این سؤال تکانی خوردند ، و سپس سر خود را به زیر انداخته مدّتی تأمّل کردند و سپس فرمودند :کار أولیای خدا غیر از شکسته بندی استخوان و شفای امراض کار دیگری نیست ؛ ولی باید دانست که : آن شکستگی استخوان و آن مرض بیمار هم به دست ایشان است . چون از ناحیهٔ خداست . و حضرت حقّ جلّ و علا خودش می شکند ، و خودش التیام میدهد . خودش مریض میکند و خودش شفا می‌بخشد . اینها همه عشق بازی با أطوار و شؤون خود اوست . همه از روی حکمت و مصلحت است . و در حقیقت شکستن و التیام دادن ، مریض کردن و شفا دادن ، دو شکل و صورت مختلف دارد و از یک مبدأ و یک منشأ حکایت می‌نماید . هر دو محبّت است . از خدا غیر از خوبی ساخته نیست .

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جِدّ ای عجب من عاشقِ این هر دو ضدّ [2]

عالم سراسر عشق است ، عشق مظاهر با مظاهر ؛ و در حقیقت عشق خود با خود . شنیده‌ام بوعلی سینا رساله‌ای در عشق نوشته است . اینجا هر چه گشتم پیدا نکردم . رفتی به ایران تهیّه کن و برای من بفرست . قاعدةً باید رسالهٔ خوبی باشد اگر روی این زمینه که ذکر شد مطلب را شرح و تفصیل داده باشد ، و عشق إلهی به أسماء و صفات و أفعال خود را موجب خلقت عالم و آدم و موت

۱ـ «دیوان حافظ شیرازی» طبع پژمان ، ص ۵۹ ، غزل ۱۲۹

۲ـ «مثنوی» طبع آقا میرزا محمود ، ج ۱ ، ص ۴۲ ، سطر ۹

و حیات دانسته باشد .»[۱]

حضرت آقای حدّاد علاوه بر جوابهای شافی و وافی که بدان اشاره رفت بسیاری از اوقات ارشادات و راهنمائی‌های نابی را در امر تربیت و رشد شاگردان مخصوصاً حضرت آقا بیان میفرمودند که چون با صبغه‌ای توحیدی و از افقی عالی صادر می‌شد بسیار بجا و راهگشا بود . آقا در این باره می‌نویسند :

٤ تمام اشارات و دلالتهای آقای حدّاد از این قبیل بود . یعنی از افق وحدانیّت ، ارشاد و دستگیری می‌نمود ، نه از پوستهٔ وجودی خویشتن .

یکروز به حقیر فرمود : سیّد محمّد حسین ! سرت خیلی شلوغ است ! یعنی خاطرات پی‌درپی و مشوّش کننده داری ؛ و عجیب گفتاری بود ! حقیر در آن ساعت همانطور که فرمود خاطرات نفسانی داشتم ، و ذهن را خسته و فرسوده میکرد . و غیر از خدا کسی که از افکار من خبر ندارد .

میفرمود : معامله با خدا کن در هر حال ! بدین معنی که معاملهٔ با خلق خدا معاملهٔ با خدا گردد . باید متوجّه بود که عیال و اولاد و همسایه و شریک و مأمومین مسجد ، همه مظاهر اویند .

میفرمودند : اگر با مردم یا به فرزندان خود دعوا میکنی ، صوری بکن که نه خودت اذیّت شوی و نه به آنها صدمه‌ای برسد . اگر از روی جدّ دعوا کنی ، برای طرفین صدمه دارد . و عصبانیّت جدّی ، هم برای تو ضرر دارد و هم برای طرف .

میفرمودند : تو که از دست مردم فرار میکنی ، برای آنستکه اذیّت آنها به تو نرسد یا اذیّت تو به آنها نرسد ؟! صورت دوّم خوب است نه صورت اوّل . و

۱ـ «روح مجرّد» ، ص ٥٦٨ و ٥٦٩

صورتی بهتر نیز هست و آن اینکه خود و آنها را نبینی .»[1]

و نیز می‌نویسند :

٤ و یکبار فرمودند : خوب است انسان که صدقات مستحبّه و خیرات خود را میدهد ، از پاکترین اقسام اموال خودش باشد . سوا کردن مال و قسم پست و مشکوک را به فقرا دادن بالأخصّ به سادات روا نیست . اتّفاقاً این در وقتی بود که حقیر مالی را به عنوان صدقات مستحبّه و امور خیریّه از ناحیهٔ خود برای سیّدی فرستاده بودم ، و در وقت تعیین آن ، قسمت پاک و بدون شبهه را برای خود ، و قسمت مشتبه و مجهولُ الحال را برای آن سیّد انتخاب نموده بودم . و خدا میداند که از این عملِ من جز خود من و خدا کسی مطّلع نبود . ایشان بواسطهٔ این إخبار ، هم مرا مطّلع بر امر پنهانی نمودند و هم دستور عمل به آیهٔ قرآن را داده‌اند که :

لَن تَنَالُوا ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ .[2]

«ابداً شما به بِرّ و نیکی نمی‌رسید ، مگر زمانیکه در راه خدا انفاق کنید از آنچه را که دوست میدارید!»[3]

روح ادب و بینش سلوکی

کیفیّت معاشرت و رفتار سالکین إلی الله با اساتیدشان نشانگر میزان ارادت و فهم سلوکی آنهاست . با دقّت در نحوهٔ مراودهٔ حضرت آقا با مرحوم حدّاد ظرائف و لطائفی آشکار میگردد که افق روشنی از حالات ممتاز ایشان

۱ـ همان مصدر ، ص ۱۳۹ ؛ آثار و برکات این دستورات الهی را در سیرهٔ عملی حضرت آقا به وضوح میتوان دیدکه به گوشه‌ای از آن در فصلهای آتی کتاب اشاره خواهد شد.

۲ـ صدر آیهٔ ۹۲ ، از سورهٔ ۳ : ءَال عمران

۳ـ همان مصدر ، ص ۱۰۹

نسبت به استاد و عمق خلوص و ایثار و روح ارادت را بدست میدهد . بررسی دقیق این زاویه خود مجالی دیگر می طلبد ، ولیکن بعنوان نمونه اندکی از بسیار را در این مقام متذکّر میشویم .

یکی از آفات و موانع سلوک این است که سالک إلی الله أعمال خیر و پسندیده را برای حظّ نفس انجام دهد نه برای رضای حضرت حقّ که البتّه گاهی تشخیص این موضوع بسیار ظریف بوده و از عهدهٔ هر کسی برنمی‌آید ، حضرت آقا از زبان استادشان در این باره میفرمایند :

٤ حضرت آقا حاج سیّد هاشم حدّاد بسیاری از کارهای نیکو را از حظوظ نفسانیّه می شمردند ، چون نفس از آن لذّت می برد .

میفرمودند : غالباً مجالسی را که بعضی از سالکین تشکیل میدهند و در آنها شعر میخوانند ، از حظوظ نفس است ؛ گرچه لذّت معنوی برند ، امّا حظّ نفس است . بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای أغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می‌آورند .»[۱]

این امر بقدری خطیر و ظریف است که ممکن است گاهی شامل سفرهای زیارتی نیز بشود، آقا در این مورد می‌نویسند :

٤ حضرت حاج سیّد هاشم میفرمود: دیده شده است بعضی از مردم حتّی افراد مسمّی به سالک و مدّعی راه و سبیل إلی الله ، مقصود واقعیشان از این مسافرتها خدا نیست ؛ برای اُنس ذهنی به مُدرَکات پیشین خود ، و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است ؛ و بعضاً هم برای بدست آوردن مدّتی مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن أماکن مقدّسه میباشد .»[۲]

و در همین راستا گاهی نفس ارتباط و همنشینی با اولیاء خدا و اساتید

---

۱ و ۲ـ «روح مجرّد» ص ۱۸۹ ، و ص ٦٧٢

طریق نیز برای برخی از سالکان بجهت تمتّع و حظّ نفس بوده و چون برای خدا و در راه رضای او نیست باعث مزاحمت و اذیّت استاد نیز میشود . در این میان فقط کسانی به این نکات دقیق و ظریف توجّه دارند که از طرفی در ارتباطات خود هیچ قصد و غرضی جز خدا نداشته و از طرف دیگر قدر و قیمت واقعی اولیاء خدا را بخوبی بدانند . بالجمله رعایت اینگونه ظرائف در حالات و رفتار حضرت آقا نسبت به اساتیدشان از لابلای قضایائی که در شرح حال ایشان و از برخی ارتباطات خود با آنان نقل فرموده‌اند مشهود است .

در یک مورد میفرمایند :

٤ چون محلّ خواب و استراحت خانواده و عروسهای حضرت آقای حدّاد در منزل اجاره‌ای أخیر ، در فصل تابستان منحصر بود در بالای بام که بطور معمول أعراب نجف أشرف و کربلای معلّی شبها را در روی بامهای مُحَجَّر به صبح می‌آورند و امکان استراحت و خواب در اطاقها نیست ، و شدّت گرما آنان را ملزم به بیتوته و خوابیدن در مکانهای بلند بدون سقف میکند ، و در سفر حقیر که در فصل بهار و ماههای آخر آن بود ، در این منزل اجاری بناچار در روی بام شب را با حضرت آقای حدّاد صبح میکردیم ، و زنها در اطاقها میخوابیدند و طبعاً تحمّل ناراحتی می‌نمودند ، و بام هم منحصر به فرد بود ؛ بنابراین حقیر بدست آوردم که : بهتر است در سفرهای آتیه در فصل غیر گرما به أعتاب مقدّسه تشرّف حاصل آید ، تا اهل بیت و خاندان ایشان به ناراحتی نیفتند . این مطلب را با خود ایشان در میان گذاردم ، و ایشان هم تأیید و تصویب فرمودند .»[1]

و نیز میفرمایند :

۱ـ همان مصدر ، ص ۱۲۱

ع و بطور کلّی همهٔ رفقا مگر عدّهٔ بسیار قلیلی ، قدر و قیمت ایشـان را ندانستند و ایشان را نشناختند . ایشان را فقط یک سیّد محترم و منزوی از دنیا و دارای اخلاق حسنه و سجایای حمیده میدانستند کـه شـاید دارای بـعضی از حالات روحانیّه و مکاشفات ملکوتیّه باشد . فلذا در بسیاری از امور مـثلاً بـه جریان انداختن امور کسبی و رفـع مـنازعات و أداء دیـون و أمـثالها ایشـان را استخدام می‌نمودند .

مثلاً بارها و بارها از کاظمین و بغداد به کربلا می‌آمدند ، و با ماشین خود ایشان را برای اصلاح این امور بـه کـاظمین مـی‌بردند و یک هـفته و دو هـفته نگه میداشتند و در خانهٔ خود به عقیدهٔ خود پذیرائی می‌نمودند . و سفره‌های رنگین از هر گونه طعام مرغ و ماهی می‌گستردند و همهٔ رفقا را بر سر آن سفره می‌نشاندند ، درحالیکه میدانستند سیّد هاشم در تمام مدّت رفاقت یک لقمه ماهی و یا مرغ نخورده است ، و از خوردن أغذیهٔ رنگین و انواع لذائذ صوری اجتناب ورزیده است . و همیشه در کنار این سفره‌ها در جلوی خود به نـان و سبزی (فجل ـ ترب سفید) و یا غذاهای ساده اکتفا می‌نموده است .»[۱]

حضرت آقا در ادامهٔ مطالب فوق در صفحهٔ بعد فرموده‌اند :

ع و این در حالی بود که عیالات سنگین ایشان غالباً در کربلای معلّی به عسرت و ضیق معیشت شدید روزگار می‌گذرانیدند . و با ناراحـتیها دست بـه گریبان بودند . و رفقا چنین می‌پنداشتند که : پذیرائی از حضرت آقا بدانصورت است که ایشان را در باغهای کاظمین و بغداد با آن کیفیّت نگهدارند . و عجیب اینجا بود که این سیّد ابداً و ابداً لب نمی‌گشود ، حتّی از اینکه مبادا امور داخلی وی به خارج درز پیدا کند و رخنه نماید سخت ناراحت می‌شد .

۱ـ «روح مجرّد» ص ۵۹۸ و ۵۹۹

و با وصف اینحال ، پیوسته دعوت آنان را اجابت میکرد و از رفتن مضایقه نمی‌نمود ، و این بواسطهٔ شدّت محبّتی بود که به سالکین راه خدا داشت . و افرادی که دعوی سلوک داشتند گرچه از شرائط و لوازم آن غافل بودند و یا تغافل می‌ورزیدند ، معذلك با همهٔ آنها به دیدهٔ احترام می‌نگریست و خود شخصاً برای رفع حوائجشان قیام میفرمود .

از کاظمین علیهما السّلام با ماشینهای سواری خود برای زیارت به کربلا می‌آمدند و در موقع مراجعت ایشان را هم در همان ماشین سوار میکردند و می‌بردند . درحالیکه بعضی از عائلهٔ ایشان که در همان وقت نیاز حرکت به بغداد و رجوع به طبیب را داشت ، باید به مینی‌بوسهای مسافربری کبریتی شکل آن زمان سوار شود ؛ و با آنکه زن است ، خودش به بغداد رود ؛ و عجیب آنکه تا انقضاء حاجتش باید در خانهٔ دیگری سکونت گزیند .

حضرت آقا در چنین مواقعی چه کنند ؟ جز کرامت و بزرگواری و صبر و تحمّل مگر برای اولیاء خدا کار دیگری ساخته است ؟ و شگفت آنکه این رفقا هم از همراهی آن زن با ایشان مطّلع بودند ، ولی این طرز عمل را غیر مستحسن برای خود به شمار نمی‌آوردند .

این ببود تا موقعی که حقیر در کربلا مشرّف بودم و صاحب ماشین در معیّت دو نفر میخواست حضرت آقا را با حقیر از کربلا به حَمزه و جاسم و سپس به کاظمین بیاورد ، و اتّفاقاً در وقتی بود که زوجهٔ ایشان اُمّ مهدی و زوجهٔ آقا سیّد قاسم بنا بود برای مراجعه به طبیب به کاظمین و بغداد بروند . حقیر به آقای راننده که از رفقا و از رفقای صمیمی هم بود گفتم : این صحیح است که این مخدّرات و عائلهٔ محترم در چنین وضعی بدون آقا ، خودشان بروند و ما در خدمت آقا باشیم ؟! بهتر است بنده با ماشین دیگری بیایم و اینها با حضرت آقا باشند .

قبول نکردند و بنا شد آن دو همراه با ماشین دیگری بروند ، و آقا با آن دو مخدّره در صفّ عقب و حقیر هم تنها در صفّ جلو بنشینم . و بدینطور عمل شد ، و بدینگونه به کاظمین علیهما السّلام مشرّف شدیم . معذلک برای آن دو نفر این عمل خوشایند نیامد ، زیرا که مایل بودند با آقا باشند .»

موقعیّت والای حضرت آقا در نزد مرحوم حدّاد

باری حضرت آقا در سایهٔ تربیت‌ها و ارشادات استاد خویش در مسیر توحیدی خود چنان اوج گرفته وگوی سبقت را از همگان ربودند که وصف حالات و مقاماتشان جز برای اولیاء کامل پروردگار میسّر نیست ، چرا که تنها کسی میتواند در این زمینه کلامی بگوید که خود در آن افق أعلی متمکّن بوده و از شراب وصل دوست سرمست باشد ؛ و صد البتّه که این اوج عرفانی و ملکوتی تنها برای اوحدیّ از سالکین إلی الله حاصل می‌شود . بنابراین پر واضح است ما نیز که دستمان از این حقائق تهی است ، تنها میتوانیم به اشاراتی که از ناحیهٔ اساتیدشان شده و بعضاً در لابلای نوشتجاتشان به مناسبتی آمده است دلالت کنیم .

از شاخص‌ترین اشاراتی که میتوان در این بخش به آن پرداخت کلمات نورانی حضرت آقای حدّاد در مدح و تمجید از حضرت آقاست ؛ کلماتی که دربارهٔ هیچیک از شاگردان و ارادتمندان خود نفرمودند و نشانگر موقعیّت علمی و عملیِ منحصر بفرد آقا نزد استاد است . در کتاب شریف «روح مجرّد» ضمن شرح و بیان سفر دوّم خویش به عتبات عالیات می‌نویسند :

E در همین سفر در بالای بام خانه در شب عرفه که ایضاً جمعی از اهل نجف و کاظمین و بغداد و سماوه و غیرها مجتمع بودند ، پس از نماز مغرب و عشا که میخواستند غذای مختصری داده و حضّار به أعمال لیلهٔ عرفه و زیارت مشغول شوند ، با بهجتی هر چه تمامتر فرمود : **فلان سیّد ، سَیِّدُ الطّآئفتَیْن است**

(یعنی هم مجتهد در امر شریعت و هم مجتهد در امر طریقت)[1]. و سپس فرمود: من تا بحال از آقا شیخ هادی شیخ زین العابدین تقلید میکردم، و از این به بعد از او تقلید میکنم!»[2]

در جای دیگر بعد از نقل فتنهٔ شدیدی که در اثر شیطنت دو تن از مرتبطین با مرحوم حدّاد بین اصحاب ایشان واقع میشود می‌نویسند:

٤ تبلیغات این دو نفر بسیاری را متزلزل نمود که دیگر راه بازگشت برایشان نبود، و بعضی را متحیّر و سرگردان و در شکّ انداخت که تا آخر عمر بدینگونه بودند؛ و بعضی هم مطلب برایشان منکشف شد که: اینها همه دِعایات شیطانی است، و حدّاد که روح توحید است، روح ولایت است. و توحید عین ولایت است و تفکیک بردار نیست.

تمام این قضایا وقتی بود که حقیر طهران بودم و اصلاً از جریان اطّلاعی نداشتم. و در أواخر آن که مصادف با أوان تشرّف بنده بود، بعضی از دوستان به حضرت آقا گفته بودند: ما خائفیم از اینکه ارتباط و محبّت شدید سیّد محمّد حسین با آقای حاج هادی أبهری که او هم از زوّار بود و ذهن ساده و نورانی و بی‌آلایش وی را سخت مشوب نموده بودند، موجب شود که اینک که او از طهران می‌آید، او هم از شما برگردد و منصرف شود.

حضرت آقا فرموده بودند: سیّد محمّد حسین! أبدا أبدا. او مانند کوه است. کجا متزلزل میشود؟!

سپس فوراً فرموده بودند: فرض کن او هم برگردد، و با من یک نفر هم

۱ـ این توضیح، عبارت خود حضرت آقا است که تواضعاً به حدّاقل اکتفا نموده‌اند؛ و إلاّ این جمله آقائی و والائی ایشان نسبت به همهٔ مجتهدین در امر شریعت و مجتهدین در امر طریقت را میرساند.

۲ـ همان مصدر، ص ۱۰۸

نباشد . امّا من خدا دارم ، خدای من با من است .گو در تمام عالم یک نفر حرف مرا نپذیرد .»[۱]

از تضاعیف نامه‌های فراوانی که حضرت حدّاد به حضرت آقا رضوان الله علیهما نوشته‌اند (که تعدادی از آنها در کتاب شریف «روح مجرّد» آمده است) نیز میتوان کمال عنایت و محبّتشان به آقا را دریافت . در یکی از این نامه‌ها آمده است :

ع بسم الله الرّحمن الرّحیم و بِهِ نَستَعین

اللَهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحمَّدٍ وَ ءَالِ مُحمَّدٍ ، وَ صَلِّ عَلَی جَمیعِ الْأنبیآءِ وَ الْمُرْسَلینَ وَ عِبادِهِ الصّالِحینَ وَ رَحمَةُ اللَهِ وَ بَرَکاتُهُ . صَلَواتُ اللَهِ العَظیمِ عَلَیْكَ یا حَبیبی یا سَیّد مُحَمَّد حُسَین و رَحْمةُ اللهِ و بَرَکاتُه .

بَعدُ ، إنْ کُنتَ تَسْأَلُ عَنّا فَلِلَّهِ الْحَمدُ سالِمین ، وَ فی أَلْطافِهِ مُنَعَّمین ، و لَکُم مِنَ الدّاعینَ .

یا أخی ! وَ اللَهِ الدّاعی فی خَجِلٍ مِن عِندِکُم ، لِأنَّهُ کَم مَکتوبٍ جَنابُکُم تَفَضَّلتُمْ وَ أنا ما تَوَفَّقْتُ لِلْجَوابِ ، هذا مِن عَدَمِ تَوفیقی ، أسْأَلُ اللَهَ أنْ یُوَفِّقَکُم لِما یُحِبُّ وَ یَرْضاهُ .

یا أخی وَ نورَ قَلبی ! لَقَدْ شَغَلَنی حُبُّكَ عَنكَ . وَ الْحَمدُ لِلَّهِ أنَا فی کَمالِ الصِّحَّةِ وَ الْعافیَةِ ، وَ مَشغولینَ بِالدُّعآءِ لَکُم عِندَ الحُسَینِ وَ أخیهِ أبی الْفَضلِ العَبّاسِ عَلَیهِما السَّلام .

الحاصل یقول الشّاعر :

گفتم به چشم کز عقب گلرخان مرو
نشنید و رفت عاقبت از گریه کور شد

۱ـ «روح مجرّد» ص ٥٤٤ و ٥٤٥

هُوَ الْحُبُّ فَاسْلَمْ بِالْحَشا ما الْهَوَی سَهْلُ
فَما اخْتارَهُ مُضْنًی بِهِ وَ لَهُ عَقْلُ

چکنم دگر فائده ندارد ؛ و بعد از رسوخش باید مرد یا اینکه به جستجویش نرفته بود .

گفت :

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند
هر آن قسمت که آنجا شد کم و افزون نخواهد شد

غرض آنرا اختیار کردیم ؛ باید سوخت و ساخت . پس بکُش جانم بقربانت !

فَعَلَی کُلِّ حالَةٍ أنْتَ مِنّی بیَ أوْلَی إذْ لَمْ أکُنْ لَوْلاکا
وَ بِما شِئْتَ فی هَواكَ اخْتَبِرْنی فَاخْتیاری ما کانَ فیهِ رِضاکا
... جَمَعَنا اللَهُ وَ إیّاکُمْ فی مَسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ ، ءَامینَ .

مُحِبُّکم سیّد هاشم حدّاد ..[1]

حضرت آقای حدّاد وصیّتنامهٔ مکتوبی هم به حضرت آقا داده و در آن ایشان را به وصایت شرعی و سلوکی خود منصوب فرموده‌اند که از آن نیز میتوان به موقعیّت والای آقا در منظرشان پی برد :

E بسم الله الرّحمن الرّحیم
هوَ الحیُّ الّذی لا یَموت
الحمدُ لِلّهِ رَبّ العالمین و صلَّی اللهُ علی محمّدٍ و آله الطّاهرین

أمّا بعد ، حقیر سیّد هاشم حدّاد وصّی و جانشین قرار دادم از طرف خودم چه در حال حیات و چه در حال ممات در امور شریعت و در امر طریقت

۱ـ همان مصدر ، ص ۵۳۹ تا ص ۵٤۱

و تربیت افراد برای وصول بحق ، آقای آقا سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی را ، و ایشان لسانِ من است و ایشان مورد اعتماد من میباشد و بدیگری اعتمادی ندارم . ٦ شهر ربیع الأوّل ۱۳۹۷ هجری قمری ، و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته ـ سیّد هاشم .»

حضرت آقا در شرح سفر مرحوم حدّاد به اصفهان و ملاقات با مرحومهٔ علویّهٔ هاشمی اصفهانی (بانو امین) مطالبی نغز دارند که از آنها نیز بخوبی میتوان علوّ مقامات توحیدی حضرتشان را دریافت ؛ میفرمایند :

E رفقا و دوستان بسیار از شخصیّت وکمالات مرحومهٔ مخدّره بانو علویّهٔ هاشمی اصفهانی در نزد ایشان تمجید و تحسین به عمل آورده بودند ، بالأخصّ از مکاشفات عرفانی و درجات توحیدی وی داستانهائی بیان نموده بودند ؛ فعلیهذا ایشان میل به دیدار وگفتگوی با او را داشتند . جناب آقای شرکت وقت گرفتند ، و حقیر در معیّت حضرت آقا و آقای شرکت و آقای حاج محمّد علی خلف‌زاده که از رفقا و دوستان بود و از کربلا و نجف برای زیارت آمده بود ، دو ساعت به ظهر مانده در منزل آن مخدّرهٔ جلیله حاضر شدیم و ما را در اطاق پذیرائی وارد کردند . مخدّرهٔ محترمه‌ای عفیفه با چادر سفید که در آن هنگام هشتاد ساله می‌نمود ، به درون اطاق آمدند و خوش آمد و مرحباگفتند ؛ و پس از پذیرائی ، سؤال از هویّت و محلّ سکونت آقای حدّاد نمودند .

حضرت آقای حدّاد به من فرموده بودند دربارهٔ توحید با این علویّهٔ مجلّله گفتگو شود ، نه دربارهٔ علوم و مسائل فقهیّه و یا اصولیّه و یا تفسیریّه و یا أحیاناً مکاشفات مثالیّه و حالات نفسانیّه وگزارشات ماسبق و ما یأتی . و بالأخره منظورشان این بود که وقت مجلس به بیهوده و سخنهای معمولی و تعارفات عادی نگذرد ؛ و از این مجلس ، مقدار درجات و سیر توحیدی و عرفان عملی وی مشخّص گردد .

فلهذا حقیر باب بحث را در باب توحید گشودم ، و سؤالاتی نمودم که آن مخدّره پاسخ میدادند ؛ و پاسخهایشان مناسب و مورد پسند بود . حضرت آقا به من اشاره فرمودند : دقیق‌تر به میدان بیا !

حقیر در کیفیّت اضمحلال و نیستی سالک پس از فنای اسم در فنای ذات و أصل الوجود ، و بالأخره از حقیقت و واقعیّت نُقْطَةُ الْوَحْدَة بَيْنَ قَوْسَيِ الْأَحَدِيَّةِ وَ الْواحِدِيَّة مطلب را گسترش دادم ، و از کیفیّت حقیقت وحدت مقام ولایت کلّیّهٔ ائمّهٔ معصومین صلواتُ الله علیهم أجمعین با ذات أقدس خداوندی و کیفیّت هوهویّت آن پرسیدم .

آن مخدّره در اینجا گویا تمجمجی نموده ، و در پاسخ و جواب ، اضطراب مشهود بود . در اینجا باز حضرت آقا به بنده اشاره فرمودند : کوتاه بیا ! بنده نیز بحث را دنبال ننمودم و تا همینجا قطع شد .»[1]

آری سخن‌گفتن از حقائق بلند توحیدیّه همچون حقیقت «نقطة الوحدة...» و کیفیّت فَنای در ذات و ... تنها برای کسانی میسّر است که با بال مجاهده و عبودیّت محضه از جمیع شوائب وجود خود گذشته و به آن حریم قدس بار یافته‌اند و در اوج قلّهٔ توحید متمکّن گردیده و آن معارف ناب را حقیقةً شهود کرده‌اند ، و إلّا سالکینی که گرچه در راه خداگام‌هائی برداشته و به درجاتی هم رسیده‌اند ولی بر آن قلّه ظفر نیافته‌اند در پیچ و خم فهم و شرح مباحث دقیق توحید ذاتی حضرت حقّ فرو می‌مانند .

تنها و تنها راه یافتگان حریم حضرت حقّ هستند که میتوانند حقائق عالم عِلوی را آنطور که هست نه از روی ظنّ و گمان شرح و بسط داده و قلوب تشنهٔ پویندگان راه کمال را از معارف الهی سیراب سازند، معارفی که فقط در اثر

۱ـ «روح مجرّد» ص ۲۹۳ و ۲۹٤

شاگردیِ مکتب نورانی اهل البیت علیهم السّلام تحت تربیت اولیاء کامل پروردگار حاصل میشود .

حضرت آقا به نمونه‌ای از این معارف چنین اشاره فرموده‌اند :

٤ باری ، رویّهٔ حضرت آقا در مشهد مقدّس این بود که شبها پس از نماز مغرب و عشاء و تناول مختصر طعامی ، زود میخوابیدند ؛ و زیارت مرقد مطهّر پس از اذان صبح همیشه در بین الطّلوعَین بود و در وقت نماز ظهر که آنرا در حرم بجای می‌آوردند . و بقیّهٔ اوقات غالباً در منزل بودند ؛ و أحیاناً اگر کسی میخواست ایشان را ملاقات کند ، در روز و در منزل بود . و رفقا هم هر وقت ایشان در منزل بودند همگی در منزل مجتمع بودند . و برای نشاط و عبادت و ذکر خدا در مجالس و محافل ، فرموده بودند تا حقیر سورهٔ توحید را برای رفقا در حضور ایشان تفسیر کنم .

حقیر شروع کردم به تفسیر این سورهٔ مبارکه . در روز اوّل تفسیر معنی **بِسْمِ** ، یعنی معنی اسم و معنی باء اسم ؛ و یک ساعت تمام طول کشید . روز دوّم تفسیر معنی **اللَه** ، آن هم یک ساعت طول کشید . روز سوّم معنی **رَحْمَن** . و روز چهارم معنی **رَحِیم** . و روز پنجم معنی **قُلْ** . و روز ششم معنی **هُوَ** . و روز هفتم معنی **أحَد** . و روز هشتم معنی **صَمَد** . و روز نهم معنی **لَمْ یَلِد** . و روز دهم معنی **لَمْ یُولَدْ** . و قسمت یازدهم آن بماند تا چون در محضر ایشان پس از مراجعت از أرض أقدس به اصفهان رفتیم ، روزی در حضور رفقای مجتمع در آنجا که در آن روز جناب حجّة الاسلام آقای حاج سیّد شهاب الدّین صفوی وفَّقه الله تعالی به دیدنشان آمده بودند ، فرمودند : بقیّهٔ سوره را تمام کن ! و حقیر نیز یک ساعت تمام در معنی **لَمْ یَکُن لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ** و تفسیر آن مطالبی را معروض داشتم . و بحمدالله و المنّة تمام مجالسِ این دوره تفسیر به عدد ۱۱ که مساوی با کلمهٔ مبارکهٔ «**هُوَ**» است خاتمه یافت .

از عجائب و غرائب این تفسیر این بود که :

اوّلًا : حقیر اصلاً مطالعه‌ای گرچه یک سطر باشد نکردم ، و اصولاً با خود کتابی و یا تفسیری همراه نداشتم . آنچه بود إنشائاتی بود که بیان می‌شد . و مطالبی ناشنیده و ناخوانده و ناگفته بیان می شد که من خودم هم تعجّب میکردم از رقّت معنی و علوّ مُفاد و دقّت مَغزَی و مراد ؛ و پر روشن بود که إلقاء آنها از حضرت ایشان بود ، و حقیر در حکم بلندگوئی حاکی آن معانی بودم . چرا که تا به حال بنده چنین تفسیری را بدین وضع و کیفیّت نگفته‌ام . و اکنون تأسّف میخورم که اگر آن مطالب ضبط می شد ، خود به خود یک تفسیر کاملی از این سورهٔ مبارکه بود که برای مطالعه و نظر اهل عرفان و توحید در دسترسشان قرار میگرفت . گرچه این مطالب به قول مرحوم قاضی مطالبی است که از آنجا که می‌آید به همان جا برمیگردد .

ثانیاً : در ابتدای این تفسیر ، حقیر آنرا بدین‌گونه قسمت نکردم ؛ بلکه روز اوّل که شروع کردم احتمال میدادم تمام این سوره که یک سطر بیش نیست ، در همان روز خاتمه یابد و در مدّت یک ساعت پیرامون اطراف و جوانبش کاملاً بحث شود . امّا بدین صورت و کیفیّت درآمد که بدون تکرار مطلبی ، در یازده جلسه پایان پذیرد .

ثالثاً : مقارنهٔ ۱۱ جلسه با کلمهٔ مبارکهٔ هُوَ بسیار عمیق است . چرا که حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم هُوَ قویّ بود که مرحوم قاضی میفرموده است : سیّد هاشم مثل این سُنّی‌های متعصّب است که ابداً از عقیدهٔ توحید خود تنازل نمی‌کند ؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصّب دارد که سر از پا نمی‌شناسد .»[۱]

۱ـ «روح مجرّد» ص ۲۰۶ و ۲۰۷

آخرین دیدار

همانطور که درکتاب شریف «روح مجرّد» فرموده‌اند ، سفر شام ، آخرین دیدار ظاهری بین حضرت آقا و مرحوم حدّاد است که در این مقام به بیان شمّه‌ای از آن می‌پردازیم و ان شاء الله در بخشهای آینده نیز به مناسبت به گوشه‌های دیگری از برکات این سفر نورانی اشاره خواهیم نمود . حضرت آقا در توضیح علّت این سفر میفرمایند :

٤ پس از سفر أخیر بنده به عتبات عالیات ، دولت عراق راه را بر روی واردین بست و بکلّی اجازهٔ ورود برای ایرانیها حتّی برای مقیمین نداد ؛ بنابراین ، این حقیر تا امروز که از آن دفعه شانزده سال میگذرد ، موفّق به زیارت قبور ائمّه علیهم السّلام نشده‌ام .

و طبعاً برای مسافرت امثال حاج سیّد هاشم به ایران ممانعت بعمل می‌آمد ، زیرا گرچه جنسیّهٔ ایشان ایرانی نبود ولیکن چون هندیُّ الأصل بوده‌اند ، تحصیل روادید برای ایران ممکن نبود . امّا ایشان در معیّت اهل بیتشان و یکی از فرزندان برای زیارت حضرت زینب سلامُ الله علیها در شام عازم آن صوب گردیده بودند . و در بیست و دوّم شهر ذوالحجّة الحرام ۱۳۹۹ هجریّهٔ قمریّه وارد دمشق میشوند و یکسره به زینبیّه میروند ، و بر صدیق ارجمند و شاگرد قدیمی و ارادتمندشان حاج أبوموسی جعفر مُحیی دامَ توفیقُه نزول می‌نمایند .

حاج أبوموسی از رفقای دیرین کاظمینی بود که بواسطهٔ اخراج حکومت بعث به شام رفته و در صحن مطهّر از طرف تولیت آنجا بعلّت صداقت و امانت ، سرپرست و مدیر و مدبّر حرم شریف گردیده ، و ادارهٔ امور مالی و اخذ وجوهات و تبرّعات و مصارف آن بقعهٔ شریفه به وی واگذار میشود . و پیوسته از صبح تا شب در اوّلین حجره از در ورودی صحن از سمت راست که به عنوان

«مکتبُ اسْتِلام النُّذوراتِ و التَّبرُّعاتِ السَّیِّدةِ زینبَ سلامُ اللـه علَیها» دارای تابلوی بزرگی است می‌نشیند ، و به اخذ وجوهات و نذورات و غیرها می پردازد و به مصارف لازمه میرساند . و خودش هم در صحن مطهّر یک حجرهٔ جداگانه دارد ، و برای عائله‌اش یک اطاق در قرب صحن اجاره کرده بود ؛ و سالیان دراز است که به همین منوال در آنجا زیست میکند .

آقا که به زینبیّه مشرّف میشوند ، محلّ اقامتشان در همین حجرهٔ او در صحن شریف بود ، وگهگاهی به منزل او میرفته‌اند ؛ و خلاصه در تمام مدّت اقامت در دمشق ، میزبان منحصر به فرد ایشان جناب حاج أبوموسی میباشد .

لَدَی الوُرود به وی میفرمایند : سیّد محمّد حسین را مطّلع کن تا اگر میتواند در این ایّام مشرّف شود . و چون در آن زمان ارتباط تلفنی مشکل بود لهذا ایشان برای حقیر نامه میفرستند و در روز دوّم محرّم الحرام ۱٤۰۰ به دست بنده میرسد . و چون مرقوم داشته بودند : اگر می‌آئی یا نمی‌آئی خبر بده ! و بنده دیدم نامه با پست حدّأقلّ ده روز طول می‌کشد و اینجانب که عازم بر حرکت میباشم به حول و قوّهٔ خدا زودتر می‌رسم ، لهذا جواب آنرا رفتن خود قرار دادم . و فوراً برای صدورگذرنامه که سه روز بطول انجامید و سپس بلیط طیّاره که آنهم سه روز طول کشید و مجموعاً شش روز طول کشید إقدام نمودم ، و حقیر در صبح روز هشتم محرّم شب تاسوعا وارد زینبیّه شدم و در همین حجرهٔ مکتب الاستلام آقا را زیارت نموده و با هم به زیارت بی‌بی سلامُ اللـه علَیها تشرّف حاصل نمودیم .

وَ لا یَخفَی آنکه چون احتمال میرفت تا وصول خبر ورود حقیر که تشرّف خود بنده بود ، آقا از شام به سمت عراق مراجعت کنند ، بنده ، بنده‌زادهٔ بزرگ حاج سیّد محمّد صادق را به شام فرستادم تا اوّلاً به زیارت بی‌بی مفتخر شود ، و ثانیاً به زیارت آقا که خود نیز از مخلِصین و شاگردان ایشان به شمار میرفت فائق

آید ، و ثالثاً چون زودتر میرسد خبر حرکت بنده را بدهد . ایشان در صبح روز ششم محرّم الحرام وارد دمشق میشود ، و همان روز با حضرت آقا ملاقات میکند ؛ و پیوسته از فیوضات و برکات ایشان در خدمت حضرت زینب سلامُ الله علَیها مستفیض میگردد تا روز آخری که از دمشق به طهران عودت می‌نماید .

در این دو سه روزی که ایشان قبل از حقیر در خدمت آقا بوده است چه استفاده‌هائی برده است ، و چه مشکلاتی را حلّ نموده است ، و چه مطالبی را پرسیده است و جواب گرفته است ، شرح مفصّل دارد .

باری ، در همان اوائل ایّام ورود بنده بود که جناب صدیق ارجمند آقای حاج أبو أحمد عبدالجلیل مُحیی از کویت ، و حاج محسن شرکت از اصفهان وارد شدند ، و اجتماع ما همیشه با حضرت آقا در معیّت همین چند تن بزرگوار بود که شب و روز ، در حرکت و سکون در اوقات زیارت و غیرها ، در رفتن به شام برای زیارت قبر حضرت رقیّه سلامُ الله علَیها و سائر اماکن متبرّکه مانند زیارت اهل قُبور در قبرستان بنی‌هاشم ، با هم بودیم و انفکاکی نبود ، و غالباً سؤالات دوستان از مسائل سلوکی بود ؛ و گفتار ایشان همیشه حول و حوش مسألهٔ توحید حضرت حق جلّ و عزّ دور می‌زد .

چون ده دوازده روز از ورود آقا به دمشق گذشت و حقیر هم هنوز نرسیده بودم ، عائلهٔ ایشان عازم بر مراجعت به عراق میشوند ، زیرا که بواسطهٔ بی‌سرپرستی عائلهٔ باقیمانده در کربلا امکان توقّف بیشتر را نداشتند ، و میخواستند آقا را هم با خود ببرند ؛ ولی آقا به احتمال آنکه شاید بنده عازم و در راه باشم از برگشتن خودداری می‌کنند . بنابراین روز چهارم محرّم اُمّ مهدی با فرزندش به سمت بغداد رهسپار و آقا تنها می‌مانند تا روز ششم که بنده‌زاده میرسد . آقا میفرمودند : اگر آقا حاج سیّد محمّد صادق نیامده بود و یا دیرتر

آمده بود من هم عازم بر مراجعت بودم . و لهذا آقا بازگشت خود را به تعویق انداختند تا روز هفدهم محرّم . و این حقیر پس از ورود در زینبیّه نُه روز بلکه ده روز محضرشان را ادراک نمودم .»[1]

حضرت آقای حدّاد در این سفر هم مثل همیشه از هرگونه لطف و عنایت و پذیرائی معنوی نسبت به آقا دریغ ننمودند و در همین سفر و نیز پس از بازگشت به عراق است که به بعضی از شاگردان و ارداتمندان خویش میفرمایند : «من هر چه داشتم به آقا سیّد محمّد حسین دادم .»

کم‌کم زمان فِراق این دو ولیّ الهی نزدیک میشود و هر دو میدانند که این آخرین دیدار و ملاقات ظاهری است . حضرت آقا در بیان کیفیّت وداع از استاد بی‌بدیلشان حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد میفرمایند :

٤ حضرت آقا بلیط بازگشتشان را به بغداد در ساعت ٥/٥ بعدازظهر روز هفدهم تسجیل فرمودند . بنابراین ، حقیر زمان مراجعت خود را پس از حرکت ایشان در دو ساعت به اذان صبح مانده از روز هجدهم مسجّل کردم . و هر روزی که میگذرد زمان هجرانْ قریب ، و زمان وصالْ بعید میشود . و چقدر شعر منسوب به أمیرالمؤمنین علیه السّلام در اینجا مفاد خود را تطبیق میدهد :

أُحِبُّ لَيَالِي الْهِجْرِ لَا فَرَحًا بِهَا عَسَى الدَّهْرُ يَأْتِي بَعْدَهَا بِوِصَالِ
وَ أَكْرَهُ أَيَّامَ الْوِصَالِ لِأَنَّنِي أَرَى كُلَّ شَيْءٍ مُولِعًا بِزَوَالِ[2]

«من شبهای هجران را دوست میدارم ، نه از جهت آنکه بدانها شاد میباشم ، بلکه از جهت امید به آنکه پس از سپری شدن آنها روزگار ، وصال را

١ـ «روح مجرّد» ص ٦١١ تا ص ٦١٤

٢ـ «دیوان منسوب به أمیرالمؤمنین علیه السّلام» از نیمهٔ آن تجاوز نموده ، بابُ ما ءَاخرُه اللامُ (نسخهٔ خطّی)

پیش بیاورد.

و من روزگار وصال را خوشایند ندارم؛ چراکه می‌بینم هر چیزی با حرص و وَلَعی شدید به سوی زوال و نیستی حرکت میکند.»

حال حضرت آقا در دو روزهٔ اخیر بسیار منقلب بود. شبها فی الجمله هم خواب نداشتند. به غذا اشتها نداشتند. رنگ چهره برافروخته بود. با کسی گفتگو نداشتند. و پیوسته به حال تفکّر و توجّه بودند.

سابقاً اشاره رفت[1] بر آنکه هر وقت بنده از ایشان خداحافظی میکردم و از کربلا به صوب کاظمین برای مراجعت به ایران می‌آمدم، مشاهده میکردم که سیمایشان برافروخته میشود و حالشان منقلب میگردد.

و رفقا می‌گفتند: پس از رفتن تو، ایشان تا یک هفته در فراش می‌افتند و قدرت بر حرکت ندارند. وکسی را نمی‌پذیرند و با احدی از رفقا گفتار ندارند، و حتّی عائلهٔ شخصی ایشان هم میدانند در آن حال ایشان خُلق و حال ندارند. فلهذا فقط در مواقع غذا شربت آبی و مایعی می‌بردند. زیرا توان خوردن و جویدن نبود. و خودشان هم در آن حال میفرموده‌اند: کسی به سراغ من نیاید، و مرا به همین حال واگذارید!

روی این جهت بود که ما با رفقا و عائلهٔ ایشان قرارگذاشته بودیم که بدون خداحافظی از خدمتشان مرخّص شویم. و بنابراین بدون هیچگونه اطّلاع قبلی، روزی از روزها که حقیر به حرم مطهّر مشرّف می‌شدم، بدون برگشت به منزل به کاظمین می‌آمدم. و البتّه اینهم برای بنده مشکل بود، ولی پس از ملاحظهٔ اینگونه واردات ایشان، ناچار از این امر بودم؛ و خودشان بدین طریق رضا داده بودند.

۱ـ «روح مجرّد» ص ۶۰۵

و علّت این انقلاب حال را بنده نفهمیدم ، و تا به حال هم نفهمیدم ، و أحدی از رفقا هم نفهمید .

باری ، در آخرین روز توقّف در زینبیّه که روز هفدهم محرّم الحرام بود ، و در صحن متّصل به صحن مطهّر که حاج أبوموسی خود و عائله‌اش سکونت داشتند ، و غالباً غذا در آنجا صرف می‌شد ، پس از نماز ظهر در حرم مطهّر که بدانجا بازگشتیم ، و حاج أبوموسی در آن سفرهٔ مختصرِ چند نفری همه‌گونه از أطعمه فراهم آورده بود ، و غیر از حضرت آقا و حقیر و مُضیف : حاج أبوموسی و حاج أبوأحمد عبدالجلیل کسی دیگر نبود ، من درست توجّه داشتم که حضرت آقا یک لقمه غذا هم نخوردند ، و مثل کسی که بخواهد سر حاضرین را گرم کند و خود را غذاخور نشان بدهد ، از جلوی خود خرده نانهائی را برمیدارند و با سبزی‌خوردن نزدیک دهان می‌برند و این کار را کراراً می‌نمایند امّا نمی‌خورند .

صورت برافروخته‌تر از هر موقع ، و چشمها گرم و سرخ ، و اشک در درونش حلقه میزد بدون آنکه بیرون بریزد . و خلاصهٔ امر آنکه خیلی واضح می‌نمود که این انقلاب از همهٔ انقلابهای پیشین شدیدتر است . او میدانسته است : این ساعت آخر دیدار است که در دنیا تجدید نمی‌شود . رفقا چون این حال را از ایشان نگریستند ، طبعاً آنطور که باید نتوانستند صرف طعام کنند ؛ بالنّتیجه وقت صرف غذا زودتر گذشت . و حضرت آقا به مجرّد دست کشیدن رفقا از طعام ، برخاستند وگفتند : سیّد محمّد حسین ! من رفتم !

برخاستند و از حجره بیرون آمدند . و اینک باید از دو صحن پیاپی عبور نمایند تا از در خارج شوند و به مَطار (فرودگاه) برسند . تنهائی چطور ممکن است ؟ و علاوه اینک چندین ساعت تا موقع پرواز فاصله است .

بنده حاج أبوأحمد مُحیی عبدالجلیل را فوراً فرستادم که عقب ایشان

برود و مترصّد حالشان باشد و تا موقع پرواز از ایشان جدا نشود. و خودم نیز میدانم که: نباید در مظانّی باشم که ایشان نظرشان به بنده افتد.

حاج عبدالجلیل برگشت وگفت: ایشان برای تجدید وضو رفتند و سپس به حرم مشرّف شده‌اند. بنده هم تا غروب آن روز مبادا که ایشان در حرم باشند به حرم تشرّف حاصل نکردم، و در یکی از حجرات شرقی صحن گذراندم. و از حاج عبدالجلیل تقاضا کردم که بواسطهٔ کسالت و ضعف مزاج و بی‌خوابی دیشب و مراقبت اکید وی از حضرت حدّاد، دیگر بدرقهٔ من نیاید. من با او خداحافظی کردم و او استراحت کرد و حقیر در معیّت مضیف محترم پس از نیمهٔ شب به مطار دمشق آمدیم تا به صوب طهران مراجعت کنیم."[۱]

باری، آنچه گذشت مروری اجمالی بود بر صفحاتی از زندگانی نورانی حضرت علّامه قدّس سرّه الشّریف که سال‌های اقامت ایشان در طهران را شامل میگردد؛ دورانی که ایشان شدائد و سختی‌های وظائف سنگین اجتماعی و سیاسی و اقدامات عملی برای تشکیل حکومت اسلام را تحمّل می‌نمودند ولی بواسطهٔ اتّصال به دریای بیکران اولیاء الهی، مستغرق فیض بی‌منتهای ربّ العزّة بوده؛ و نه تنها همهٔ این خطرات را به سلامت پشت سر گذاشتند بلکه تمامی این مسائل نردبانی برای ترقّی و تکامل هر چه بیشتر آن نفس پاک بود، که در انتها با هجرت به مشهد مقدّس ـ که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت ـ به نهایت أعلی و غایت أقصای خود رسید.

۱ـ «روح مجرّد» ص ٦٤٩ تا ص ٦٥٢

فصل هفتم

هجرت به مشهد مقدّس

هجرت به مشهد مقدّس

هجرت بسوی خداوند ، اصلی است اساسی که آثار و برکات فراوانی دارد و در آیات و روایات بر آن تأکید شده است ، و سرّ و حقیقت آن همان دل‌کندن از ماسوی الله و پیوستن به وادی عبودیّت مطلقهٔ حق تعالی است ،که البتّه گاهی این هجرت مستلزم هجرت مکانی نیز میباشد .

و بر همین اساس است که در معارف دینی به هجرت‌های علمی و معرفتی که به کسب معارف الهیّه و پخش و نشر آن می انجامد تأکید شده است . و در قرآن کریم بر این امر مهم بصورت مؤکّد پافشاری گردیده است ، خداوند میفرماید :

فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى ٱلدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوَا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ .[1]

«چرا گروهی از هر طائفه‌ای برای کسب تفقّه در دین کوچ نمی‌کنند تا پس از کسب معارف إلهیّه به قوم خویش بازگردند و آنان را انذار نموده تربیت کنند ،

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۱۲۲ ، از سورهٔ ۹ : التّوبة ؛ حضرت آقا در کتاب ارزشمند «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۱۸۳ به تناسب بحثی را پیرامون همین آیهٔ مبارکه و لزوم تشکیل حوزه‌ها و رونق آنها و تصدّی سنگر فراگیری علوم و معارف اسلام و نشر آن در بین امّت مطرح می‌نمایند .

و ایشان بر اساس تربیت و تعلیم آنان به خویشتن داری و بر حذر بودن از سقوط و تباهی در دامن شیطان دست یابند.»

علّت شکل‌گیری حوزه‌های علمیّه در جهان اسلام و مخصوصاً در عالم تشیّع توجّه به این مهمّ است . و پرورش عالمان وارسته و بازگشت آنان در میان امّت و به دوش گرفتن بار سنگین تعلیم و تربیت مردم ، و رونق یافتن مجامع معرفتی و مساجد و محافل و حسینیّه‌ها و پیدایش آثار علمی و تدریس‌ها و تألیف‌ها همه و همه ثمرهٔ نورانی همین هجرتهاست .

باری ، در زندگی حضرت علّامه أعلی الله مقامَه الشّریف نیز این هجرتهای سازنده بخوبی خود را نشان میدهد :

هجرت اوّل : به حوزهٔ علمیّهٔ قم در ۱۹ سالگی ، در سال ۱۳٦٤ هجری قمری .

هجرت دوّم : به حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف در ۲٦ سالگی ، در سال ۱۳۷۱ هجری قمری .

هجرت سوّم : بازگشت به طهران در ۳۲ سالگی ، در سال ۱۳۷۷ هجری قمری .

هجرت چهارم : به مشهد مقدّس در ۵۵ سالگی ، در سال ۱٤۰۰ هجری قمری .

اینک که به لطف الهی تا حدودی به آثار و برکات سه هجرت اوّل ایشان از زبان خودشان آشنا شدیم ، در اینجا نگاهی خواهیم داشت به آخرین هجرت ایشان و شناخت عوامل ظاهری و باطنی و برکات و آثار نورانی آن ، باز هم ـ همچون گذشته ـ از بیان خودشان .

عوامل ظاهری و باطنی

به یاری خداوند و ألطاف خاصّ حضرت بقیّة الله الأعظم أرواحنا لتراب

مقدمه الفدآء و أدعیهٔ زاکیهٔ أولیای إلهی و رهبری هوشمندانهٔ رهبر کبیر فقید انقلاب حضرت آیة الله خمینی و فداکاری امّت و جانبازی و رشادت جوانان غیور و رشید ، انقلاب اسلامی به پیروزی رسیده و بحمد الله نظام اسلامی تأسیس میگردد . در این ایّام است که حضرت آقا نیاز جامعه را به یک انقلاب فرهنگی و غنی‌سازی بنیان‌های عقیدتی که بتواند پشتوانه و تداوم بخش انقلاب سیاسی و اجتماعیِ انجام شده باشد ، و تشنگی مشتاقان و طالبان حقیقت و نفوس مستعدّه را نسبت به معارف اسلامی بخوبی مشاهده نموده و زمینه را برای نشر علوم و معارف حقّهٔ إلهیّه از هر زمانی مناسبتر می‌بینند.

طبعاً چنین هدف بزرگ و ارزشمندی نیاز به فراغتی تامّ و تمام دارد تا در کمترین زمان بیشترین فائده حاصل گشته و نسل جویای علم و معرفت از منبع فیّاض قرآن و عترت سیراب گردند.

از سوی دیگر در نتیجهٔ سالهای متمادی[1] تلاش حضرت آقا در ابعاد علمی و فرهنگی و سیاسی در مسجد قائم طهران این مسجد کاملاً سر و سامان یافته و بصورت پایگاهی فعّال و الگوئی مناسب برای دیگر مساجد درآمده و قابل برای سپردن به دیگر علماست . در همین میانه است که سفر ایشان به سوریّه شکل می‌گیرد و حضرت آقای حدّاد امر به مهاجرت به مشهد مقدّس می‌نمایند و بدینگونه است که چهارمین هجرت حضرت آقا رقم می‌خورد که اینک از قلم شیوای خودشان دنبال می‌کنیم :

٤ ... حضرت آقا ساعتهای متوالی در حرم مطهّر (حضرت زینب سلام الله علیها) می‌نشستند و غالباً به حال تفکّر بودند . و رفقا سؤالاتی را که

۱ـ سالهای پر تلاش آقا در مسجد قائم طهران از سنهٔ ۱۳۷۷ هجری قمری (۱۳۳٦ شمسی) تا ۱٤۰۰ هجری قمری (۱۳۵۹ شمسی) ، مدّت قریب به ۲٤ سال میباشد ؛ از سی و دو سالگی تا پنجاه و پنج سالگی .

داشتند در همانجا میکردند و ایشان جواب میدادند . از جمله سؤالات بنده ، راجع به کیفیّت کار و عمل در طهران بود . چون بواسطهٔ تراکم و تصادم و فعّالیّت بسیار بعد از انقلاب در رسیدگی به امور مردم و تبلیغات مسجد و تطهیر آن از أیادی فاسده و مُفسده خیلی خسته شده بودم ، صحّت مزاج به کلّی برگشته بود ؛ فشار خون بالای بیست درجه بود ، برُنشیت مزمن که در اثر سرماخوردگی‌های متناوب در اثر خطبه‌ها و خطابه‌ها و منبرهائی که شخصاً در مسجد قائم می‌رفتم و عرق فوق العاده نمودن و پس از آن سرماخوردن پدید آمده بود ، صعب العلاج گردیده بود .

از عنایات خاصّهٔ حضرت زینب سلام الله علیها ، روزی که در حرم مطهّر نشسته بودیم این بود که حضرت آقا فرمودند :

«مسافرت و توقّف شما در خدمت حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام خوب است ؛ به مشهد میروید و در آنجا توطّن می‌نمائید .»

روی همین جهت بود که حقیر پس از چند ماه از مراجعت شام به آستان قدس حضرت ثامن الحجج علیه السّلام مشرّف شدم و بار خود را در این ارض مقدّس فرود آوردم .»[۱]

باری حضرت آقا پس از بازگشت از شام در اسرع وقت به مشهد هجرت می‌نمایند ، چرا که نوعی دستور سلوکی تلقّی می‌شد و حضرت حدّاد هم بر انجامش تأکید داشتند و دنبال میکردند ، همانگونه که خود آقا در این رابطه می‌نویسند :

E چند ماه از زمان مراجعت ایشان به کربلا و مراجعت حقیر به طهران سپری می‌شد که ایشان از یکی از مقیمین ایرانی در عراق که با بنده سوابق

۱ـ «روح مجرّد» ص ٦٤٨ و ٦٤٩

آشنائی داشت پرسیده بودند : آیا سیّد محمّد حسین به ارض أقدس مشرّف شده است یا نه ؟! و او در پاسخ گفته بود : الآن من نمیدانم .

حقیر پس از مراجعت به طهران در اسرع اوقات به کارهای خود سر و سامان داده و در روز بیست و ششم از شهر جمادی الأُولی از سال ۱٤۰۰[1] به مشهد مقدّس تشرّف حاصل و قصد اقامت نمودم ، و این مقدار چهار ماه و چند روز از آن مورّخهٔ رجوع از شام میگذشت .

بلافاصله پس از اقامت ، نامه‌ای به حضورشان نوشتم و إعلام خبر وصول نمودم ، در حالیکه قبلاً نامه‌ای دیگر فرستاده بودم و در آن از اراده و تصمیم در اوّل أزمنهٔ امکان بازگو نموده بودم ...»[2]

این شور و اشتیاق اقامت در مشهد مقدّس به گونه‌ای است که ایشان منتظر تهیّهٔ منزل نمی‌شوند ، بلکه با آماده شدن شرائط به مشهد می‌آیند و مدّت چهل روز تمام در خانهٔ یکی از علمای مشهد توقّف می‌کنند تا امکان تهیّهٔ منزل فراهم شود . می‌نویسند :

٤ هجرت حقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی به ارض مقدّس مشهد الرّضا علی مقدِّسها آلاف التّحیّة و الثّنآء برای اقامت ، در صبح شنبه بیست و ششم جمادی الأُولی یکهزار و چهارصد هجریّهٔ قمریّه بوده است . ورود ما در منزل جناب حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمّد رضا رضوی بود . و یک اربعین تمام در آنجا بودم و تا لیلة الرّغائب : شب جمعه هشت رجب در آنجا بودم ، و بعد در روز جمعه هشتم رجب به منزل شخصی ابتیاعی منتقل شدیم ...»[3]

۱ـ مطابق با ۱۳۵۹/۱/۲۳ هجری شمسی .

۲ـ همان مصدر ، ص ٦٦۰

۳ـ «جنگ خطّی ٦» ص ۲۰۲

« آثار و برکات هجرت به مشهد »

تدوین «دورهٔ علوم و معارف اسلام»

مرحوم حضرت علّامه قدّس سرّه پس از بازگشت از نجف اشرف به مجرّد استقرار در طهران ، در مسیر تبلیغ و نشر معارف الهیّه ، تلاش وسیعی را شروع نمودند ؛ و همواره مایل بودند در سطحی ماندگارتر با تألیف متون اصلی ، کاری اساسی انجام دهند ، که تا زمان هجرت به مشهد مقدّس نتوانستند این آرزوی دیرینه را آنگونه که خود علاقمند بودند محقّق سازند ، لذا در مقدّمهٔ کتاب شریف «الله شناسی» چنین آورده‌اند :

٤ باری ، چون این حقیر ناچیز از زمان مراجعت از نجف اشرف که در شهر شوّال المکرّم سنهٔ یکهزار و سیصد و هفتاد و شش بود تا به حال که ماه ربیع الأوّل از سنهٔ یکهزار و چهارصد هجریّهٔ قمریّه است ، مدار بحث وگفتگوی خود را با برادران و عزیزان روحانی و سروران ایمانی بر اساس تفسیر آیات قرآن و بحث و تنقیح روایات واردهٔ از معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین قرار داده و أحیاناً با بحث‌های فلسفی و علمی از یک طرف ، و با مذاکرات ذوقی و عرفانی از طرف دیگر ، تطابق آیات الهیّه و أخبار نبویّه و حقائق ، چه از ناحیهٔ استدلال فکری و ذهنی و چه از ناحیهٔ وجدان و مشاهدهٔ ضمیر ، روشن و آشکارا می شد ؛ و بارها در ادوار مختلف دوره‌هائی از بحث‌ها در پیرامون مسألهٔ توحید و ولایت و معاد و تفسیر بسیاری از قرآن کریم و بسیاری از مسائل فقهیّه و علمیّه داشته‌ایم ، و با وجود مراجعه به تفاسیر که به سی دوره بالغ می شد بیشتر از همه تفسیر «المیزان فی تفسیر القرءَان» تألیف حضرت استاد ما : آیة الله العظمی علّامه سیّد محمّد حسین طباطبائی تبریزی أمدَّ اللهُ فی ظِلالِهِ السّامیة موجب بحث و نظر قرار میگرفت ـ و حقّاً این تفسیر در نظر حقیر بسیار مُعجب و زیبا و عالی و لطیف است و در میان سائر تفاسیر جلوهٔ خاصّی دارد ؛

لذا در اوّل وهله بر آن شدیم که یک دوره تفسیر قرآن به زبان پارسی و با قلم و انشاء سلیس ، نه بطور ترجمه ، از «المیزان» که حاوی جمیع مطالب و نکات آن تفسیر باشد تحریر شود تا برادران پارسی زبان از منابع حقائق این تفسیر استفادهٔ شایان بنمایند .

سپس از این منظور به جهاتی انصراف حاصل شد و بنا بر آن گذاردیم که در هر یک از مباحث اعتقادی و أحکام عبادی و مسائل اخلاقی و اجتماعی جداجدا رساله‌ای بنگاریم که در هر یک از آنها بطور مستوفی از آن موضوع و احکام واردهٔ در آن ، بحث شود تا با مطالعهٔ آن ، اشکالات و شبهات و سؤالات مرتفع گردیده و بطور واضح و روشن اطّلاعات کافی و وافی در جوانب آن مسأله را روشنگر باشد .

مجموع این رساله‌ها در حدود صد رساله می‌شد مانند : رسالهٔ إعجاز قرآن و إعجاز انبیاء ، و رسالهٔ شفاعت ، و رسالهٔ ولایت ، و رسالهٔ امامت و زعامت ، و رسالهٔ نبوّت ، و رساله‌های جداگانه در احوال و سیرهٔ ائمّهٔ معصومین سلام الله علیهم أجمعین ، و رسالهٔ برزخ ، و رسالهٔ قیامت ، و رسالهٔ حشر و قیام انسان عندالله ، و رسالهٔ میزان ، و رسالهٔ صراط ، و رسالهٔ بردگی در اسلام ، و رسالهٔ نماز ، و رسالهٔ وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه در هر زمان ، و رسالهٔ روزه و حجّ و جهاد و حکومت ، و رسالهٔ قرض الحسنه و ربا ، و مالکیّت و طرق مشروع و غیر مشروع آن ، و رسالهٔ حقوق بطور کلّی ، و رسالهٔ حقوق زن ؛ و غیر ذلك از مباحث دینی و علمی که مورد نیاز و احتیاج مبرم جوانان امروز و نسل آیندهٔ ماست .

ولی مع الأسف با کثرت مشاغل علمی و شواغل اجتماعی که بطور متفرّق و پراکنده مرا بدون اختیار بخود مشغول میداشت ، انجام این مهم جز چند رساله صورت نگرفت ، لیکن به طرز دیگری که شاید از نقطهٔ نظر اهمّیّت

نیز کمتر از آن طرز نبود خداوند مستعان عنایت فرمود تا همان مطالب قرآنی و تفسیری و روائی و علمی و اجتماعی و تاریخی و اخلاقی به صورت یک دورهٔ «علوم و معارف اسلام» بحث و گفتگو شود ، و مباحث و مذاکرات ، تحریر و تدوین و به تدریج در دسترس إخوان عزیز قرار گیرد .

این دورهٔ از علوم که در قسمت اعتقادیّات شامل قسمتهای «الله شناسی» و «امام شناسی» و «معادشناسی» است از سه موضوع مهمّ : مسألهٔ توحید و ولایت و معاد بحث میکند .

و در قسمت‌های أحکام و مسائل شامل بحث پیرامون قرآن و نماز و روزه و حجّ و مسجد و دعا و ربا و رؤیت هلال در شهر رمضان و لزوم اشتراک در آفاق نسبت به دخول شهر جدید و پیرامون قضا و جهاد و حکومت زن و تفسیر آیهٔ : ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ و بعضی از أحکام دیگر است که بیشتر آن مباحث تحریر و تدوین شده و إن شآء الله تعالی در دسترس مطالعه قرار خواهد گرفت ...»[۱]

باری همانگونه که در سخن بالا دیدیم ، معظّمٌ له در دورهٔ اقامت طولانی در طهران علیرغم علاقهٔ شدیدی که به تدوین آثار فراوان در علوم و معارف الهیّه داشته‌اند ولی بجهت اشتغال به امور مسجد و سامان دهی کارهای اجتماعی تنها موفّق به تدوین چند اثر شدند که تا آن هدف بلند و مقصد أعلی فاصلهٔ فراوان داشت و محتاج فرصت مناسب و خلوت و آمادگی بیشتری بود که با هجرت به مشهد مقدّس فراهم آمد .

نگاهی به آثار تدوین شده و نشر یافتهٔ در مشهد ، نشان دهندهٔ آثار و برکات این هجرت نورانی و نمایانگر نظر حق‌بین استاد بزرگوارشان حضرت حدّاد

۱ـ «الله شناسی» ج ۱ ، مقدّمهٔ اوّل ، ص ۱۱ تا ص ۱٤

رضوان الله تعالی علیه است که ایشان را به این مهاجرت ارشاد و امر فرمودند . و این تنها گوشه‌ای از آثار مجاورت با مرقد نورانی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء است .

ایشان خود در نحوهٔ ورود به مشهد مقدّس و سرسپاری بر آستانهٔ مبارک حضرت امام رضا علیه السّلام و پیش‌آمدن خطّ سیر جدیدی از تألیفات ، در مقدّمهٔ دوّم «الله شناسی» چنین می‌نگارند :

٤ ... همانطوریکه در مقدّمهٔ نخستین ملاحظه فرمودید حقیر بر آن بود تا از ماه ربیع الأوّل سنهٔ یکهزار و چهار صد هجریّهٔ قمریّه شروع به تحریر وکتابت قسمت «الله شناسی» از دورهٔ علوم و معارف اسلام بنماید و مرتّباً مجلّدات آن را بحول و قوّهٔ الهی منتشر سازد و پس از آن به سائر قسمتها از علوم و معارف که شرح داده شده است مبادرت ورزد ، امّا خداوند این چنین اراده نفرموده بود .

حقیر در همانسال بعد از دو ماه یعنی در روز بیست و ششم جمادی الأُولی به مهاجرت مشهد مقدّس و آستان بوسی و تکحیل کُحل و سرمهٔ خاک پای زوّار حضرت امام هشتم علیّ بن موسی علیهما و علی ءَابآئِهما و أولادِهما جمیعُ صلواتِ الله و ملَئکتهِ المُقرّبین و أنبیآئِه المُرسلین و عبادِه الصّالحین من الأَن إلی قیام یوم الدّین موفّق آمدم ، و بار نیاز خود را یکسره در این عتبهٔ ملائک پاسبان فرود آوردم ، و باکمال التماس به مقام قدس و طهارت و علوّ درجات آن حضرت از وی درخواست فقیرانه و عاجزانه نمودم که :

من قادر بر تشخیص صلاح و فساد خود نیستم و راه صواب را از خطا نمی‌شناسم ، اینک با شفاعت و مدد شما از خداوند جَلّت عظمتُه و عَلَت ءَالآؤُه مسألت دارم تا خودش دستم را بگیرد و از هزاهز و فتن آخرالزّمان برهاند و آنی به خود وامگذارد ؛ واللهُ المُستعان .

آن حضرت روحی فداه پذیرفتند و در مراقبت از هرگونه به نحو اتمّ و

اکمل نه به مقدارگدائی من بل بقدر سلطنت وکرامت خویشتن مرحمت فرمودند.

از جمله آنچه به قلم تقدیر آمده بود آن بود که دورهٔ «الله شناسی» پانزده سال به تعویق افتاد ، و اینک که باز طالع ماه ربیع المولود از سنهٔ یکهزار و چهار صد و پانزده هجریّهٔ قمریّه سر برآورده است موفّق به شروع آن شده‌ام ؛ حال تا کجا روح یاری دهد و قلم توانائی ، خدا داند و بس !

حضرت مولی الموحّدین و سرور قلوب العاشقین أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید :

عَرَفْتُ اللَهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ العَزَآئِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ .[1]

«من خداوند سبحانه را شناختم به گسستن تصمیم‌ها و اراده‌هائی که انسان دربارهٔ بجاآوردن کاری که میخواهد بجای بیاورد پیدا میکند ، و به گسیختن و پاره نمودن نیّتها و جزم‌هائی که انسان دارد ، و به شکستن همّتها و قصدهائی که انسان در خود بوجود آورده است .»

روزی حقیر به محضر مبارک استادمان حضرت آیة الله علّامهٔ طباطبائی قَدَّس اللهُ سرَّه الزَّکیّة معروض داشتم : بسیار اتّفاق می افتد که انسان ارادهٔ بجاآوردن فعل نیکی را دارد و اسباب و شرائط هم موافق آمده و موانع هم از میان رخت بر بسته است و در حسن فعل و نیکوئی آن کار هم ابداً شکّی ندارد و اهتمام میکند برای انجام آن ، تا نزدیک است به مرحلهٔ جزمیّه و ارادهٔ قطعیّه برسد ناگهان بدون هیچ علّت و سببی خود انسان از تصمیمش برمیگردد و انصراف پیدا میکند ! سپس خودش هم متعجّب میگردد که چرا اینطور شد ؟! و این مانع که فقط برگشت نیّت من بود از چه راه پدیدارگردید ؟! و بالأخره فکرش بجائی نمیرسد .

۱ـ «نهج البلاغة» حکمت ۲۵۰ ؛ و از طبع صبحی صالح ـ بیروت ، طبع دوّم (سنهٔ ۱۳۸۷) صفحهٔ ۵۱۱

استاد رضوان الله علیه در پاسخ فقط یک جمله إفاده فرمودند که : «بله ، همینطور میباشد که می‌گوئید .»

حقیر در بدو تحریر مباحث ، اراده داشت دورهٔ «الله شناسی» را مقدّم بدارد بر جمیع مباحث اعتقادی از مبحث «امام شناسی» و مبحث «معاد شناسی» و سائر مباحث فلسفی و عرفانی و اخلاقی و علوم و فقه و تاریخ و تفسیر ، زیرا «الله» مقدّم است بر عالم وجود به تقدّم تکوینی ، و باید در وضع هم تحریر مطابق تکوین بوده باشد ؛ امّا خداوند اراده نکرد و نخواست ، تا در این مدّت پانزده سال بحمده و منّته قسمت «امام شناسی» در هجده جلد ، و قسمت «معاد شناسی» در ده جلد ، اینها از دورهٔ معارف ؛ و از دورهٔ علوم در قسمت اخلاق و حکمت و عرفان : «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم» با مقدّمه و تعلیقهٔ حقیر ، و «رسالهٔ لبّ اللُباب در سیر و سلوک اُولی الألباب» و کتاب «توحید علمی و عینی» و «مهر تابان» و «روح مجرّد» ، و در قسمت أبحاث تفسیری «رسالهٔ بدیعه» و ترجمهٔ رسالهٔ بدیعه ، و «رسالهٔ نوین» ، و در قسمت أبحاث علمی و فقهی «رِسالةٌ حَولَ مسألةِ رُؤیةِ الهِلال» و کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در إحیاء حکومت اسلام» وکتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» در چهار جلد و کتاب «نور ملکوت قرآن» در چهار جلد از دورهٔ أنوار الملکوت و «نامهٔ پیش نویس قانون اساسی» وکتاب «نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش» و «رسالهٔ نکاحیّه : کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین» ، و در قسمت أبحاث تاریخی «لمعات الحسین» علیه السّلام و «هدیهٔ غدیریّه : دو نامهٔ سیاه و سپید» را تحریر ، و اغلب آنها به طبع رسیده است ...»[1]

۱ـ «الله شناسی» ج ۱ ، مقدّمهٔ دوّم ، ص ۱۹ تا ص ۲۲

تعلیم و تربیت طلّاب

از دیگر آثار نورانی هجرت پر برکت حضرت آقا به مشهد مقدّس ، تربیت طلّاب علوم دینیّه بود . چرا که ایشان از آغاز ورودشان به طلبگی و دریافت ضرورت حضور در جایگاه والا و مقدّس سربازی امام زمان عجّل الله فرجه الشّریف ، بر اساس بصیرتی کامل و عشقی شورانگیز وارد حوزه شدند ؛ و به همین جهت در طول تحصیل هفت سالهٔ خود در قم و هفت سالهٔ دیگر در نجف اشرف نهایت تلاش خویش را برای کسب معارف الهیّه و پیمودن مراحل علمی و عملی مبذول داشتند ، و با رسیدن به درجات والای علم و عمل به طهران بازگشتند ؛ لذا همواره در تحکیم حوزه‌های علمیّه و رشد آنها و تکثیر طلّاب و تشویق مستقیم و غیر مستقیم دیگران به حفظ و گسترش این سنگر ارزشمند و انسان ساز تلاشی عمیق داشتند و از هیچ کوششی فروگذار نبودند .

ایشان هر چند در طول عمر مبارک خویش حوزهٔ علمیّهٔ معیّن و مشخّصی را تأسیس ننمودند ولی با سبک و سلیقه‌ای خاص و منحصر به فرد که متّخذ از منهاج اصیل حوزه و روش متین قدماء از علماء سلف است ، در پرورش طلّاب نقشی عظیم ایفا نمودند . و مخصوصاً پس از هجرت به مشهد مقدّس در سامان دهی حوزه‌ای اصیل و کارآمد تلاشی ستودنی داشتند به گونه‌ای که در زمان حیاتشان دهها طلبه را پرورش داده و در یک نظام منسجم و با برنامه‌ای منظّم و کنترل شده به رشد علمی و عملی رساندند ، و تعداد کثیری را به لباس سربازی امام زمان عجّل الله فرجه الشّریف ملبّس و مفتخر نمودند ، و سیرهٔ عملی ایشان چنان بود که سالیانه در دو نوبت : عید سعید غدیر خم و روز میلاد با سعادت امام زمان أرواحنا لتراب مقدمه الفدآء طلّابی را که به سطح لازم رسیده بودند معمّم میفرمودند .

دیدگاه حضرت آقا راجع به حوزه‌ها و طلّاب

ایشان حوزه‌های علمیّه را پایگاه اصیل کسب معارف علمی و مکارم اخلاقی ، و جایگاه رفیع تهذیب نفس و پرورش جان ، و سنگر مهمّ تربیت مدافعان راستین حریم قرآن و عترت میدانستند ؛ و بر تثبیت و تطهیر و نظارت دقیق بر آن و پرورش طلّاب عالم و عامل که در میدان معرفت و تربیت ، مدارج رشد وکمال را در اوج خود تحصیل نموده باشند تأکید میفرمودند ؛ که به مناسبت گوشه‌ای از نظراتشان را در این زمینه نقل می‌کنیم .

ایشان با تجزیه و تحلیلی زیبا و جامع در بیان اساس و پایهٔ تشکیل حوزه‌های علمیّه ، و مدار علوم متداولهٔ در آن ، و اشاره به قلّه‌های رفیعی که در این نظام الهی بدست می‌آید چنین میفرمایند :

٤ منظور و مقصودِ از حوزهٔ علمیّه ، درس علمی و عملی قرآن کریم است ، فهمیدن قرآن و عمل کردن به آنست .

و برای تحقّق این مراد باید علم معارف در سطح عالی ، و عقائد و اخلاق را بخوبی فراگرفت . و برای حصول این مطلب باید از علم تفسیر قرآن و حدیث و درایه و رجال مدد جست . راه وصول به علم صحیح و عمل صحیح ، علم فقه (و لازمهٔ آن علم اصول) وکلام و حکمت و عرفان است . و این معانی متحقّق نمی‌شود مگر زمانی که به لسان قرآن و زبان پیغمبر أکرم و اوصیای گرامیش علیهم الصّلوة و السّلام آشنائی و اطّلاع کامل داشته باشیم و بر سیره و سنّت و روش علمی و عملی آنها واقف گردیم . فلهذا باید اطّلاع بر علوم عربیّت و ادبیّت از صرف و نحو و لغت و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و محاورات نثری و نظمی داشته باشیم و از سیره و تاریخ آنها با خبر باشیم .

رشته‌های فوق که همگی آنها بسیار مهمّ است ، آدمی باید در هر یک از

آنها صاحب نظر و متخصّص شود تا بتواند اجتهاد کند و اجتهادش صحیح باشد وگرنه نتیجه تابع أخسّ مقدّمتَین است ؛گرچه خودش ادّعای اجتهاد نماید ولی در عمل مقلّد خواهد بود ...

عالم شدن ومتخصّص شدن در دانش‌های بالا بسیار زحمت دارد . عمری را باید طلبهٔ خوش فهم و خوش استعداد و با هوش ،که هم قوای فکریّه و هم حافظه‌اش خوب باشد ، آنهم با عشق و علاقهٔ سرشار ، آنهم با صبر و حوصله و استقامت در مشکلات و توجّه به خدا و استمداد از فیوضات ربّانیّه‌اش سپری کند تا بدین مرحله نائل آید .

طلبه باید با دو بال علم و عمل حرکت کند ، و پا بر دنیای دون نهد ، و نطفهٔ حبّ ریاست و آقائی و سروری را در کانون وجود خویشتن نابود کند ، و پشت بر همهٔ اعتبارات و تعیّنات مانعِ از وصول بنماید ؛ تا بحول و قوّهٔ الهی بتواند کامیاب شود .

تازه از میان دهها و صدها طلبه یکی دو نفر بیشتر نمی‌توانند این راه را به پایان برسانند و به جامعیّت وکمال موفّق آیند .

مدارس علوم دینی باید دور از ازدحام وجمعیّت وبازار ومردم دنیاخواه، و دور از ظواهر و مظاهر عیش و راحت طلبی و وقت گذرانی باشد ، تا جمعیّتِ فکر برای طلّاب میسّر باشد . بهمین جهت است که محلّ این مدارس را نجف اشرف و یا کربلای معلّی و یا کاظمین و سامّراء و مشهد مقدّس و شهر مقدّس قم انتخاب کرده‌اند ، و مدارس را قریب به صحن مطهّر ساخته‌اند ، تا طلبه بواسطهٔ نزدیکی و قرب با مرکز معنوی و روحانی بیشتر بتواند بهره یابد .

و تحقیقاً کسی که بخواهد درسش اساسی و اصولی باشد در تمام شبانه روز پنج دقیقه را فراغت ندارد تا به مطالعهٔ کتابهای خارج از متن دروس و یا به کارهای دگر مشغول شود ، وگرنه درسش سطحی و بدون پایه

میشود.»[1]

همچنین در ضرورت تربیت طلّاب متخصّص و متعهّد و فهیم و آگاه و زیرک و هوشیار که در عرصهٔ علم و عمل مردانه قدم همت نهاده و مدارج کمال را طی نموده و نجات بخش دین و دنیای مردم از دست شیاطین انسی و جنّی باشند ، به قضیّه‌ای شنیدنی اشاره می‌کنند که قابل دقّت و تأمّل است :

ع اینجاست که ما خوب کلام مرحوم سیّد حسن مدرّس رحمة الله علیه را می‌فهمیم در وقتی که مرحوم آیة الله بروجردی رضوان الله علیه به او گفته بودند : من چه کنم تا خدمتم در دین مؤثّر باشد ؟

او انگشتان مسبّحهٔ (سبّابه) دو دست خود را بلند میکند و هی بالا میبرد و پائین می‌آورد و میگوید : طلبه ! طلبه درست کن ! استعمار از هیچ نیروئی همچون همین طلبه‌های اَلِف‌قد نگران نیست .»[2]

و در مورد انتظاری که از حوزه و مدیران و فارغ التّحصیلان آن می‌رود ، در بیانی جامع و رسا می‌نویسند :

ع ... انتظار حوزه از فارغ التّحصیلان و مجتهدان و مربّیان و گردانندگان آن چیست ؟ رویّه و منهاج و سطح علمی و عملی آنان چطور باشد تا بتوانند از عهدهٔ این مسؤولیّت عظیم بر آیند ؟

... انتظار مردم از حوزه‌ای که به نام روحانیّت و معنویّت و پاسداری از جان و مال و ناموس و آبروی مردم و از دین و دنیای آنهاست ، در کشوری که همه مسلمانند و از مکتب تشیّع إشراب میگردند ؛ آنست که : از خود بیرون دهد طلّاب پاکیزه و شایسته‌ای را که مظهر قرآن و نشانگر روح رسول الله (صلّی الله علیه وآله وسلّم) باشند ، و سیمایشان محلّ تابش انوار ائمّهٔ هدی علیهم الصّلوة

---

۱ و ۲ـ «نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت» ص ۱۱۲ و ۱۱۳، و ص ۱۱٦

و السّلام باشد . و در این زمان غیبت که دست قاطبهٔ مـردم از ولیّ مـعصوم و امام زمان کوتاه است بتوانند در حدود خود بر آن منهاج عمل نموده و به مردم ارائه دهند . بتوانند معارف حقّهٔ حقیقیّهٔ الهیّه را برای مردم بازگو کنند . و مربّی اخلاقی و عملی آنها در راه هدف و وصول به قلّهٔ توحید و أعلی رتبهٔ ذروهٔ کمالِ شخصیّت انسان بوده باشند . بتوانند دین و دنیای مردم را اداره کنند ، و نه تنها از جهت ظاهر بلکه از نقطهٔ نظر ولایت باطنیّه نیز دستگیر و راهنمای مردم باشند .

... مردمی باشند امین و مأمون و از خود گذشته و به خدا پیوسته و در حرم عزّ و وقار آرمیده ، بلند نظر و بلند همّت ، شکور ، صبور ، قانع ، متواضع ، شجاع ، با ظرفیّت ؛که مدارج علمی از فقه و اصول و حکمت و فلسفه و تفسیر و حدیث و تاریخ و غیرها را طی کرده ، و در مدارج عملی و عرفان الهی در دست استادِ موحّدِ رسیدهٔ واصل کامل ، مدّت‌ها در سیر بوده و سالیان درازی را در دامان وی پرورش یافته باشند . و جامع بین حکمت نظری و عرفان عملی ، و در فقه خبیر و بصیر ، و به سیرهٔ رسول الله (صلّی الله علیه وآله وسلّم) و منهاج پیشوایان دین دارای اطّلاع تام ، و به قرآن مجید کتاب الهی وارد ، و از شأن نزول و تفسیر آیات کاملاً با خبر بوده ، و خودشان نیز قرآن و یا بیشترِ از آن را حفظ داشته باشند.»[۱]

و در ضرورت اتّصاف طلّاب به کمالات معنوی و إشراب از عرفان الهی و رسیدن به علوم حقیقیّه و روشـنی دل و بـصیرت بـاطنی ـ عـلاوه بـر داشـتن تخصّص در علوم رائج حوزوی ـ و عدم اکتفا به علوم ظاهری بدون رسیدن به توحید و حقیقت بندگی و عبور از حجابهای ظلمانی و نورانی ؛ بحث مفصّلی را با استناد به آیات و روایات مطرح نموده و نهایةً در جـمع‌بندی کـلام بـه لزوم

۱ـ «نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت» ص ۱۱۸ و ۱۱۹

وجود مربّیانی الهی و ملکوتی در حوزه‌ها که جامع بین ظاهر و باطن باشند اشاره میفرمایند :

٤ ... چنین فقیهانی که جامع بین علم ظاهر و باطن و میان علم و عمل هستند باید مربّی طلّاب و حوزه‌ها باشند . آنها علم حقیقی را از جانب حضرت ربّ می‌گیرند و بر متعلّمین پخش می‌کنند .

شب‌ها در محراب عبادت قیام دارند و با پای محکم و استوار به کرنش و نیایش به درگاه حضرت معبود ، دلهایشان مجذوب جذوات إلهیّه و سبحات ربّانیّه میشود ، و روزها آنچه را گرفته‌اند پس میدهند و در این عالم وسیع شنا می‌نمایند و به عالم وجود إفاضهٔ فیض می‌نمایند :

إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ أَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا.[1]

«تحقیقاً آنچه در شب می‌رسد ، برای تو گامی استوارتر وگفتاری پایدارتر است . و تحقیقاً از برای تو در روز مجال واسعی است که در این عالم کثرات شنا کنی (و آنچه را در شب گرفته‌ای ، در روز مصرف نمائی).»[2]

و در لزوم پرورش مجتهدانی قوی و کارآمد که در اوج علم و عمل ، و متخصّص در علوم حوزوی و متّکی به ملکوت أعلی ، و جامع بین ظاهر و باطن باشند ، که فتاوایشان از قوّت ظاهری و باطنی برخوردار باشد ، به استناد ادلّهٔ قرآنی و روائی میفرمایند :

٤ بنابراین ، اجتهادی که فقط از روی قواعد صورت گیرد اجتهادی فرمولی میباشد . این اجتهاد همچون ناودان است که آب حیات نیست . اگر هم

١ـ آیهٔ ٦ و ٧ ، از سورهٔ ٧٣ : المزّمّل

٢ـ همان مصدر ، ص ١٢٦

آبی فرضاً در وی جاری گردد و حکمْ مطابق با واقع درآید ، ظرف و وسیله برای گذر آن آب حیات بوده است . و خدای ناکرده اگر این ناودان شکسته و پاره شود خرابی‌های آن بی‌شمار است .

مولانا در دفتر پنجم مثنوی گوید :

علم چون در نور حق پرورده شد — پس ز علمت نور یابد قوم لُدّ
هر چه گوئی باشد آنهم نور پاک — کاسمان هرگز نبارد سنگ و خاک
آسمان شو ابر شو باران ببار — ناودان بارش کند نبود بکار
آب اندر ناودان عاریّتی است — آب اندر ابر و دریا فطرتی است
فکر و اندیشه است مثل ناودان — وحیِ مکشوف است ابر و آسمان
آب باران باغ صد رنگ آورد — ناودان ، همسایه در جنگ آورد[1]

و همچنین در دفتر دوّم گوید :

علم تقلیدی بود بهر فروخت — چون بیابد مشتری خوش بر فروخت
مشتریّ علم تحقیقی حق است — دائماً بازار او با رونق است
لب ببسته مست در بیع و شریٰ — مشتری بی حد که اَللهُ اشْتَرَی
درس آدم را فرشته مشتری — محرم درسش نه دیو است و پری
آدم أنبِئْهُمْ بِأَسْما درس گو — شرح کن أسرار حق را مو به مو[2]

روایتی عجیب از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که حقّاً موجب تنبّه و بیدار باش است :

در «وافی» از «کافی» از محمّد از ابن عیسی از ابن فضّال از علیّ بن عقبه از عمر از حضرت أبی عبدالله علیه السّلام روایت است که راوی گفت :

۱ـ «مثنوی» ملّا جلال الدّین رومی ، طبع میرخانی ، ج ۵ ، ص ۴۸۵ ، سطر ۲ تا ۴ ؛ و از طبع میرزا محمودی : ص ۴۹۸ ، سطر ۱۲ تا ۱۴

۲ـ «مثنوی» ج ۲ ، ص ۱۸۵ ، سطر ۲۲ و ۲۳

قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ : تَجِدُ الرَّجُلَ لَايُخطِىءُ بِلَامٍ وَ لَا وَاوٍ خَطِيبًا مِسْقَعًا ، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَيْلِ الْمُظْلِم ؛ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ تَعْبِيرًا عَمَّا فِى قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ ، وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ .[1]

«حضرت روزی به ما گفتند : شما مردمی را می‌یابید که در سخن گفتن چنان استادند که حتّی در یک حرف همچون لام و یا واو اشتباه نمی‌کنند ؛ خطیبی هستند بلیغ ، و یا جَهْوریّ الصّوت ، و یا بطور مسلسل بدون ارتعاش و لکنت لسان خطبه میخوانند ؛ امّا قلبشان تاریکتر است از شب تاریک . و همچنین شما مردمی را می‌یابید که توانائی ندارند که آنچه را در نیّت دارند بر زبان آورند ؛ امّا قلبشان همچون چراغ درخشان نور میدهد .»

... این حقیر در مباحث اجتهاد و تقلید به ثبوت رسانیده‌ام که از شرائط حتمیّهٔ إفتاء و حکم ، «از جزئیّت به کلّیّت پیوستن» است ؛ و تا عبور از عالم نفس نگردد و معرفت حضرت ربّ پیدا نشود ، این شرط متحقّق نمی‌شود ...»[2]

از خداوند مسألت می‌داریم که به تمامی طلّاب معزّز علوم دینیّه توفیق نیل به آن اهداف عالیه و وصول به آن درجات سامیه را عطا فرماید .

تربیت و تهذیب سالکان إلهی

اصلی‌ترین هدف خلقت انسان معرفت خداست ، و آمدن پیامبران از جانب پروردگار برای رسانیدن او به حرم امن الهی است ، و تحصیل عرفان الهی مقصد اصلی ادیان الهی بوده و تمامی عبادتها نیز برای گشوده شدن باب معرفت قلبی از درون جان وی است .

البتّه همهٔ انسانها در برابر ادیان الهی یکسان نیستند ؛ برخی به متابعت از

۱ـ «وافی» ج ۱ ، طبع سنگی ، جزء سوّم ، ص ۵۱ ، بابُ أصنافِ القلوبِ و تَنَقُّل أحوالِ القَلب

۲ـ «نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت» ص ۱۲۶ تا ص ۱۲۹

شیطان و هوای نفس پرداخته و رو در روی انبیا قرارگرفتند ، و برخی هم تسلیم شدند و به راه خدا پیوستند ؛ که البتّه اینها هم چند دسته‌اند .

گروهی فقط در سطحی ابتدائی قرارگرفتند ، و جمعی در میانهٔ راه ، و تنها اندکی به پیمودن مسیر إلی الله ورسیدن به درجات اعلای بندگی همّت‌گماشتند ؛ و بدین جهت در بین یاران و پیروان انبیاء و اولیاء علیهم السّلام تنها گروهی معدود ، اصحاب سرّ و خواص بودند ، که بعضاً «حَواریّ» نامیده می شدند .

از سوی دیگر توجّه به اصل توحید و یکتا پرستی در فطرت انسان قرار داده شده است ، و انبیاء تنها مذکِّری هستند که گرد و غبار شهوات و هوای نفس را ازروی عقل وجان انسانها دورکرده وآنان را با عشق خدا آشنا می سازند.

رگه‌های گوناگون تهذیب وخودسازی که در ادیان ومکاتب مختلف وجود دارد برخاسته از این شاخصهٔ فطری است. ودر دین مبین اسلام نیز عرفان شیعی که اساس ومُخّ تعالیم ثقلین ومحور وغایت آموزه‌های قرآن وعترت علیهم السّلام است ، کاملترین برنامهٔ خودسازی و تهذیب نفس میباشد که بدون هیچ گونه اثر منفی انسان را به عشق الهی گره می‌زند و در مسیر کمال پیش می‌راند .

حضرت آقا رضوان الله علیه پس از هجرت به قم و آشنائی با مرحوم علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف و شناخت بیشتر عرفان الهی و آگاهی از لزوم سیر و سلوک إلی الله ، باگامی استوار قدم بدین میدان نهادند ، وگامهای بلندی را با استفاده از محضر اساتید بزرگواری برداشتند که در فصول گذشتهٔ همین یادنامه با هم دیدیم .

امّا این ، بخشی از مسؤولیت آن بزرگوار به عنوان یک انسان وارسته بود ، لذا بر اساس **زَكَوةُ الْعِلْمِ نَشْرُه** و پس از هجرت به طهران بر اساس دستور اساتید خود ، بخش دیگر مسؤولیّت والای خویش را در قالب پرورش شاگردان خاصّ سلوکی و هدایت دلسوختگان و دستگیری از شوریدگان عشق خدا به انجام

رساندند .

و صد البتّه که این معنی بـه اشـارهٔ اسـاتید والا مـقامشان بـوده است ؛ خودشان کراراً میفرمودند : اگر امر سـه تـن از اسـاتید بـنده : مـرحـوم عـلّامهٔ طباطبائی و مرحوم انصاری و مرحوم حدّاد أعلی الله مقامهم نبود ، بنده هرگز اقدام به دستگیری از افراد نمی‌کردم و خود را در معرض قرار نمیدادم .

باری ، پس از طبع و نشر آثارشان کـه لبـریز از نکـات و لطـائف ذوقـی شهودی و عرفانی بود ، و مخصوصاً پس از نشر کتاب شریف «لُبّ اللباب» که اصل آن تقریرات اوّلیـن دوره از دروس اخـلاقی و عـرفانی عـلّامهٔ طـباطبائی رضوان الله علیه میباشد وکتاب شریف «سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» که با تعلیقات روشنگرانهٔ ایشان هـمراه است ، و جـلواتـی کـه در کـتاب شـریف «معادشناسی» و «امـام شـناسی» بـه ظـهور رسـیده بـود و بـرای شـوریدگان و دلسوختگان کوی حبیب هر کدام دلیل و نشانه‌ای نورانی بود ، هجوم مشتاقان سیر و سلوک إلی الله بسوی ایشان گسترش یافت و آن رسالت الهی که از طهران و در جمعی محدود شروع شده بود ، در مشـهد مـقدّس بـه بـرکت حـضرت ثامن الحجج علیّ بن موسی الرّضا علیه الصّلوة و السّلام ، و بواسـطهٔ آشـنائی جویندگان پی‌گیر معارف الهیّه بالأخص طلّاب علوم دینیّه ،گسـترش یـافت ؛ بطوریکه جمعی از سالکان طریق حقّ و حقیقت تحت تربیت الهی آن بزرگ مرد عرفان و توحید قرار گرفته ، و جمع کثیری نیز از دیگر ارادتمندان و شـیفتگان شمع وجودش از اقشار مختلف جامعه خوشه چین محضر شریفش گشتند .

و این خود یکی از برکات هجرت نورانی ایشان به ارض اقدس رضوی علی ثاویها آلاف التّحیّة و السّلام بود ؛ که قلم زدن در این وادی و مصاحبه با شاگردان و بررسی نحوهٔ دستگیری و تربیت آنان فرصتی دیگر می طلبد .

فصل هشتم

گوشه هائی از بُعد علمی

هر انسانی در زندگی خود با خصوصیّات و صفاتی که بیشتر در گفتار و رفتارش در سطوح مختلف جلوه میکند شناخته و ارزیابی می‌شود . البتّه مردان بزرگ الهی بخاطر داشتن تربیت إلهی از صفاتی عالی‌تر برخوردارند که توجّه به آنها درس آموز و عبرت آفرین میباشد . و این است علّت اصلی تأکید قرآن بر بیان تاریخ انبیاء علیهم السّلام و تربیت شدگان مکتب انسان ساز و إلهی ایشان ، و این است رمز لزوم نگارش تاریخ زندگی بزرگان علم و عمل ، و سرّ اصلی تدوین تذکره‌ها و یادنامه‌ها ؛ با اعتراف به اینکه کشف همهٔ زوایای وجود نورانی اولیاء الهی و بیان همهٔ مصادیق در زندگی پاک آنان مقدور نیست ، چراکه مردان خدا تلاشی گسترده برای مخفی ساختن صفات نیک خود دارند ، و آنچه بروز میکند تنها گوشه‌ای از جمال حبیب است که از نقاب بیرون افتاده است .

اینک تنها به گوشه‌هائی از صفات و خصوصیّات بزرگ مرد إلهی مرحوم حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی قَدّس الله نفسَه الزّکیّة فهرست‌وار اشاره خواهیم داشت ، و تفصیل آن را به فرصتی دیگر و حوصله‌ای بیشتر و کاری گسترده‌تر واگذار می‌کنیم . امید آنکه برای ما و همهٔ عزیزان ، سازنده و آموزنده باشد .

و از آنجاکه مرحوم حضرت آقا در دو میدان علم و عمل چهره‌ای درخشان بودند ، طلب را به تفکیک در دو مرحله دنبال می‌کنیم : بُعد علمی و بُعد عملی .

در این فصل به گوشه‌هائی از بُعد علمی ایشان می‌پردازیم .

« علم جوئی و معرفت طلبی »

روحیّهٔ علم جوئی در حضرت آقا به شکلی عجیب در طول عمر شریفشان ، به أشکال مختلف و متناسب با هر دوران ظهور داشته است .

در فصول گذشته به نمونه‌هائی از دقّت و عنایت ایشان به مطالب علمی در کودکی ، و درخشش خاص در دروس هنرستان ، و پشتکار و تلاش شبانه روزی در دو دورهٔ هفت سالهٔ طلبگی در حوزهٔ علمیّهٔ قم و نجف ، و سرانجام رسیدن به قلّهٔ افاضه و بهره‌رسانی و هدایت نفوس پس از هجرت به طهران و سپس مشهد مقدّس ؛ اشاره نمودیم .

نکتهٔ در خور تأمّل اینکه در این دوران اخیر نیز هرگز آن روحیّهٔ نخستین علم جوئی و معرفت طلبی را از دست ندادند ؛ و نه تنها از آن شدّت کاسته نشد بلکه به نوعی تزاید هم داشت .

از بالا بردن مدارج علمی و عملی خویش لحظه‌ای غافل نبودند و هر مطلب جدیدی را با اشتیاق تمام و با دقّت و ریزبینی خاصّ خود فرا میگرفتند و با همّت والا و پشتکار خستگی ناپذیرشان ثبت میکردند .

انبوه کتابهائی که مطالعه کرده‌اند و حواشی‌ای که بر آن‌ها زده‌اند ، یادداشتهائی که برداشته‌اند و منظّماً در جُنگ‌های خود ثبت فرموده‌اند ؛ همه و همه نشانهٔ روشنی از این روحیّهٔ والا است . از ایشان بیش از سی جُنگ که بعضاً خیلی مفصّل است باقی مانده که حاوی صدها مطالب ریز و درشت ، و جالب و خواندنی در زمینه‌های مختلف فقهی ، اصولی ، تفسیری ، روائی ، تاریخی ، سیاسی ، اجتماعی ، ادبی ، فلسفی ، عرفانی و غیره است ؛ که امیدواریم این مجموعه‌های گرانبها بصورت مطلوب و مناسب طبع شده و در اختیار تشنگان

معارف و علوم قرار بگیرد ، إن شآء الله .

آثار و برکات این روحیّه را بطور فراوان در کتابهایشان میتوان مشاهده نمود . و بعنوان روشن‌ترین مصداق قابل مراجعه بخش دوّم (بخش مصاحبات) کتاب ارزشمند «مهر تابان» است که گوشه‌ای از مجالس خصوصی ایشان با علّامهٔ طباطبائی رضوان الله تعالی علیه است و انبوهی از سؤالهای متنوّع به همراه جوابهای مرحوم علّامهٔ طباطبائی را در بر دارد .

خودشان در این باره می‌نویسند :

E ... مرحوم استاد ، پیوسته مجلسشان پر فیض و حاوی همه گونه بهره‌مندی‌ها و استفاده‌ها بود ، و این حقیر از سابق الأیّام آثار مترشّحهٔ از این مجلس را مغتنم می‌شمرده و ثبت و ضبط می‌نمودم ؛ و بالأخص در مدّت چهارماه از صفر المظفّر تا جمادی الأُولی یکهزار و چهار صد هجریّهٔ قمریّه که آن مخدوم معظّم در طهران اقامت داشتند و در غالب از روزها یکی دو ساعت از آثار مجلسشان بهره‌مند می‌شدم و مطالب مورد سؤال و پرسش را یادداشت میکردم...»[1]

توجّه به علوم اصلی

البتّه این عطش فراوان برای فراگیری چنین نبوده است که حساب نشده باشد و ایشان را بدنبال خود به هر سمتی بکشاند ، بلکه ایشان پس از ورود به طلبگی و آشنائی با معارف إلهی تمام همّت خویش را در بهره‌وری گسترده در زمینهٔ علوم اسلامی و آنچه بدان مربوط می‌شود متمرکز ساختند ، و از پرداختن به علوم دیگر که حتّی گاهی فراگیری‌اش برای همه کس دست نمیدهد و برای ایشان فراهم می‌شده است نیز پرهیز می‌نمودند . مورد ذیل نمونه‌ای از آن موارد

۱ـ «مهر تابان» ص ۱۳۹

است :

٤ این حقیر روزی به منزل یکی از بزرگان و دانشمندان اهل خطابه و منبر بجهت دیدن اوکه در شهر ما وارد شده بود رفتم ، و او می‌گفت : من کیمیا دارم و میخواهم آن را به شما بدهم . من گفتم : من لازم ندارم . گفت : چرا ؟ من تا بحال به أحدی نداده‌ام .

گفتم : در سالهای جوانی که در مدرسهٔ طلّاب درس میخواندم ، از کثرت اشتغال و مطالعه از خدا تقاضا داشتم که ای کاش برای من شبانه روز از بیست و چهار ساعت قدری بیشتر می‌شد تا من میتوانستم استیفاء حظوظ علمی را بنمایم ؛ و تا بحال هم نشده است که عمر خود را صرف جمع‌آوری مال نمایم ؛ اینک سزاوار نیست طلا و نقره‌ای بدست آورم .

تو به غیر علمِ عشق ار دل نهی سنگ استنجا به شیطان می‌دهی
لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی ای مدرّس درس عشقی هم بگوی

آن بزرگ بر من دعا کرد و تحسین نمود .»[1]

استنساخ کتب علمی

از دیگر نمونه‌های شدّت اشتیاق ایشان به علم و معرفت ، نسخه‌برداری از آثار علمی چاپ نشده است که در طول زندگی ایشان بچشم می‌خورد .

به گونه‌ای که خود اشاره فرموده‌اند کتابهای ذیل را به خطّ شریف خود استنساخ نموده‌اند :

۱ـ نسخه برداری از «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» که در اختیار مرحوم آقا شیخ عبّاس طهرانی بوده است ، در ایّام تحصیل در قم .

۱ـ «امام شناسی» ج ۱۲ ، تعلیقهٔ ص ۲۹۱ . در ص ۱۸۲ از همین کتاب در بیان شیوهٔ تحصیل آقا در نجف أشرف نیز گذشت که فرمودند : «من أبداً اوقات تحصیلی خود را صرف غیر علوم متعارفهٔ در حوزه نمی‌کنم .»

۲ـ تصحیح این نسخه از روی نسخهٔ مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی ، وصیّ آیة الله حاج سیّد علی قاضی أعلی الله مقامه الشّریف ، در ایّام تحصیل در نجف اشرف .

۳ـ نسخه برداری مجدّد از «رسالهٔ سیر و سلوک» که در اختیار مرحوم علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف بوده و ایشان خود از روی نسخهٔ آقا سیّد أبوالقاسم خوانساری رضوان الله تعالی علیه در سال ۱۳٥٤ هجری قمری استنساخ فرموده بودند . استنساخ آقا از روی نسخهٔ علّامهٔ طباطبائی در سال ۱۳۷٦ هجری قمری انجام گرفته است .[۱]

٤ـ نسخه برداری از روی رساله‌های نُه گانهٔ مرحوم علّامهٔ طباطبائی که در آن هنگام به طبع نرسیده بوده ، به نامهای :

رساله در توحید ، رساله در أسماء الله ، رساله در أفعال الله ، رساله در وسائط ، رسالهٔ الإنسان قبلَ الدّنیا ، رسالهٔ الإنسان فی الدّنیا ، رسالهٔ الإنسان بعدَ الدّنیا ، رساله در نبّوت و امامت ، رساله در ولایت .

خود آقا به استنساخ این رسائل که از آثار گرانقدر علّامهٔ طباطبائی میباشند وایشان از روی خطّ مؤلّف نسخه برداری کرده‌اند در سه جا ، و به هنگام نقل مطلبی از آنها اشاره فرموده‌اند .[۲]

٥ـ نسخه برداری از روی رسالهٔ «لقاء الله» تألیف آیة الحقّ و سند العرفان مرحوم آیة الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی أعلی الله درجاتِه السّامیة ، که در ایّام طلبگی در قم در سال ۱۳٦۸ هجری قمری به انجام رسانده‌اند .[۳]

۱ـ هر سه مورد در «رسالهٔ منسوب به بحرالعلوم» ص ۱۳ و ۱٤ ذکر شده است .

۲ـ «توحید علمی و عینی» ص ۲۹۰ ، تعلیقهٔ ۱ ؛ «امام شناسی» ج ٥ ، ص ۲۲ ، تعلیقهٔ ۱ ؛ و «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، ص ۲۷

۳ـ «الله شناسی» ج ۲ ، ص ۹۰ ، تعلیقهٔ ۱

٦ـ نسخه برداری از روی کتاب «ضیآءُ المَفازات ، فی طُرُق مشایخ الإجازات» تألیف آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی ؛ در سالهای تحصیل در نجف اشرف .

مرحوم آقا در روی جلد این یادگار ارزشمند نوشته‌اند : این نسخه را از روی نسخهٔ مؤلّف أطال اللهُ ظلَّه استنساخ نموده‌ام .[۱]

خود مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی هم در پایان اجازه‌ای که به ایشان داده‌اند ـ و آن را إن شآء الله خواهیم آورد ـ می‌نویسند :

به او اجازه دادم که از مشایخ من نقل حدیث کند : آنانی که طُرق روایاتشان را در نمودار مفصّل درختی که تنظیم کرده‌ام ذکر نموده و نام آن را «ضیآء المفازات فی طُرق مشایخ الإجازات» گذارده‌ام . و این اثر را به او دادم تا برای خود از روی آن استنساخ نماید .[۲]

لازم به ذکر است که این اثر حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی أعلی الله مقامه الشّریف به شکل نمودار درختی تنظیم شده و خود ایشان در همین اجازه از آن به «شجره» تعبیر می‌کنند ، و آقا هم به همان صورت استنساخ نموده‌اند که امیدواریم روزی بنحوی زیبا و عالی طبع و نشر یابد .

سفرهای علمی تحقیقی

روحیّهٔ فوق العادهٔ حضرت آقا رضوان الله علیه آنچنان بود که هرگز در راه کسب مطلبی که ضرورتش را تشخیص میدادند لحظه‌ای درنگ نمی‌فرمودند ، و اگر با مراجعه‌های مداوم و پی‌گیر به منابع مربوطه مطلب حل نمی‌شد آنرا به فراموشی نمی‌سپردند و از کنارش بی‌تفاوت یا به اجمال عبور نمی‌کردند ؛ بلکه

۱ـ «جنگ خطّی ۱۱» ص ۱۸۱

۲ـ همان مصدر ، ص ۲۱۹ ، متن اجازهٔ مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی

برای کشف حقیقت و فهم صحیح مطلب به تکاپو افتاده و از راه‌های دیگری اقدام می‌نمودند .

به عنوان نمونه موردی راکه خودشان به مناسبت بیان بُعد عظیم معرفتی استاد بزرگوارشان علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف اشاره میفرمایند نقل می‌کنیم :

« درست به خاطر دارم ، شبی در طهران که به کتاب «سیر و سلوک» منتسب به مرحوم آیة الله بحرالعلوم نجفی أعلی الله تعالی درجتَه شرح می‌نوشتم دچار اشکالی شدم . هر چه فکر کردم مسأله حلّ نشد . و تلفن خودکار در شهرهای ایران هنوز دائر نشده بود ، لذا شبانه برای این مهم عازم قم شدم . قریب نیمه شب بود که وارد به قم شدم و در مهمانخانهٔ بلوار شب را به صبح آوردم . صبحگاه پس از تشرّف به حرم مطهّر و زیارت قبر حضرت معصومه سلام الله علیها به خدمت استاد رسیدم و تا قریب ظهر از محضر پر برکتشان بهره‌مند شدم ؛ و نه تنها آن مسأله ، بلکه بسیاری از مسائل دیگر را حل کردند و جواب دادند.»[1]

سعه و عمق أبعاد علمی

همانگونه که در فصل گذشته در بیان دیدگاه حضرت آقا راجع به حوزه و طلّاب ، نظریّهٔ ایشان بطور مبسوط پیرامون سطح علمی عالمان دینی مطرح شد ، و ضرورت بهره‌مندی آنان از علوم پایه ، و تخصّص و صاحب نظر بودنشان در آنها برای رسیدن به اجتهاد واقعی در فقه و تفسیر اثبات گردید ؛ باید دانست که معظّمٌ له خود در علوم متداول حوزوی با همهٔ تنوّع و گستردگی که دارد در سطح أعلی ، خبره و صاحب نظر بودند .

۱ـ «مهر تابان» ص ۱۰۷

نکتهٔ قابل توجّه آنست که عالمان و اندیشمندان دارای مراتب مختلفی هستند : برخی از آنان با تلاش و جدّیّت ، اطّلاعات مختلف علمی را در رشتهٔ معیّنی بدست می‌آورند و بصورت پایگاهی از اطّلاعات علمی در می‌آیند که از دانش متراکمشان هم خود و هم دیگران بهره می‌برند .

وگروهی دیگر کسانی هستند که نه تنها در جمع‌آوری اطّلاعات علمی در رشتهٔ خاصّی موفّق و فعّال هستند بلکه بخاطر برخورداری از هوش و حافظهٔ قوی و ذوق و ابتکار و قدرت تعمّق و تدبّر در مسائل و بهره‌مندی از سرعت انتقال با کنار هم چیدن اندوخته‌های علمی خویش به نکاتی جدید می‌رسند و نوآوری‌هائی را نیز مطرح می سازند .

حضرت آقا نیز بخاطر داشتن هوش و استعداد فوق‌العاده و پشتکار و جدّیّت خستگی ناپذیر و توفیق ادراک محضر بزرگان علم و معرفت در رشته‌های مختلف حوزوی که هر یک صاحب نظر بوده‌اند ، در تمامی علوم متنوّع و جاری در حوزه‌های علمیّهٔ شیعی در سطحی عالی قرار داشته و ابداعاتی را نیز به منصّهٔ ظهور رسانده‌اند ؛ که حقّاً اعطاء لقب پرمعنای «علّامه» به ایشان را مدلّل می سازد .

استخراج ابتکارات علمی معظّمٌ له ـ که بعضاً در کتاب‌های ایشان و یا تقریرات دروس و یا جُنگ‌های خطّی به چشم می‌خورد ـ مستلزم فرصت و مجالی دیگر است .

اکنون با بیانی اجمالی به ابعاد مختلف علمی ایشان اشاره‌ای گذرا خواهیم نمود .

« علوم آلی و مقدّمی »

با توجّه به اینکه قرآن به زبان عربی فصیح و در اوج إعجاز نازل

شده است و خود قرآن بر این امر تأکید دارد و در آیات متعدّد از زوایای مختلف آنرا مطرح می سازد و بر عربی مبین بودنش تأکید میکند : **بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ**[1] ، **وَ هَـٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ**[2]؛ و بر سلامتش از هرگونه نارسائی و کجی و اعوجاج پافشاری می‌نماید : **قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ**[3] ؛ و آن را معیار امکان تعقّل و اندیشهٔ در قرآن معرّفی میفرماید : **إِنَّا جَعَلْنَـٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**[4] ؛

و با توجّه به اینکه روایات پیامبر اکرم و ائمّه علیهم الصّلوة و السّلام به عربی بیان شده ، و آنان فصیح‌ترین انسانها در سخنوری بوده‌اند ، که عالیترین مفاهیم را در عالیترین قالب‌ها بیان میفرمودند ؛ و أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند : ما فرمانروایان سخن هستیم که درخت پر ثمر کلام ریشه در ما دارد و شاخه‌هایش نیز بر ما سایه افکنده است ، جای دیگر خبری نیست : **وَ إِنَّا لَأُمَرَآءُ الْكَلَامِ، وَ فِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ**[5] و خود آن بزرگواران به پیروان خود در ثبت احادیث تأکید فرمودند که کلمات ما را اعراب دهید و صحیح و درست تلفّظ کنید و بنویسید ، زیراکه سخن و کلام ما ، فصیح است : **أَعْرِبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فُصَحَآءُ**[6] ؛

و چون ریشهٔ اساسی تمامی معارف الهی و أحکام و آداب اسلامی دو منبع عظیم قرآن و حدیث است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم نیز تنها راه

۱ـ آیهٔ ۱۹۵ ، از سورهٔ ۲٦ : الشّعرآء

۲ـ ذیل آیهٔ ۱۰۳ ، از سورهٔ ۱٦ : النّحل

۳ـ قسمتی از آیهٔ ۲۸ ، از سورهٔ ۳۹ : الزّمر

٤ـ آیهٔ ۳ ، از سورهٔ ٤۳ : الزّخرف

۵ـ «لمعات الحسین» ص ٦ از «نهج البلاغة» طبع مصر با شرح عبده : ج ۱ ، ص ٤٦۱ ، خطبهٔ ۲۳۱

٦ـ «کافی» ج ۱ ، ص ۵۲ ، کتاب فضل العلم ، باب ۱۷ : روایة الکتب و الحدیث و فضل الکتابة و التّمسّك بالکتب ، حدیث ۱۳

نجات را تمسّک به قرآن و عترت معرّفی فرمود و در حدیث نورانی و مهمّ و متواتری که شیعه و سنّی آنرا نقل نموده‌اند ـ و مشهور به حدیث ثقلین است ـ فرمود: **إنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی ؛ مَا إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی أَبَدًا**[1] ؛

بنابراین برای اطاعت دستور پیامبر گرامی اسلام و چنگ زدن به ریسمان محکم إلهی قرآن و عترت باید تمامی مقدّمات لازم برای دست‌یابی بدین مقصود را فراهم آورد . و در همین راستا و برای تحقّق همین هدف نورانی ، علوم آلی و مقدّمی برای فهم صحیح مفاد قرآن و حدیث در حوزهٔ معارف اسلام پیدا شد و رونق گرفت ؛ همچون علم ادبیّات عرب : صرف ، نحو ، لغت ، معانی و بیان ؛ و همچون علوم خاصّ قرآنی که به حوزهٔ قرآن شناسی مربوط می‌شود همانند : نزول قرآن و کیفیّت و اقسام آن ، کیفیّت جمع‌آوری و تدوین قرآن ، قرائت‌های قرآنی ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، ظاهر و باطن ، تأویل ، جری و تطبیق ، بیانهای قرآنی ، مسألهٔ معجزه بودن قرآن و تحدّی آن ، و دهها مطلب دیگر که موجب پیدایش کتب مستقلّه در این زمینه از قرنهای نخستین جهان اسلام گشت.[2]

همچنین در حوزهٔ حدیث شناسی علوم مختلفی پیدا شد . همچون علم رجال که متکفّل بیان احوال راویان حدیث است و جایگاه علمی ، اخلاقی و اجتماعی آنان و درجهٔ اعتماد به گفتارشان را بیان میکند و ایشان را بـه لحـاظ

۱ـ این حدیث شریف را با أسناد مختلف و از کتب فریقین ، حضرت آقا رضوان الله تعالی علیه در جلد ۱۳ «امام شناسی» که مستقلاً پیرامون این حدیث است ذکر نموده و از جوانب گوناگون در سند و مفاد آن بحث کرده‌اند .

۲ـ در این رابطه و برای اطّلاع بیشتر رجوع شود به «إتقان» سیوطی ، و همچنین کتاب «قرآن در اسلام» علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف ، و «نور ملکوت قرآن» حضرت آقا رضوان الله تعالی علیه .

زمان زندگی طبقه بندی می‌نماید . و همچون علم دِرایه که متکفّل بیان احوال خود حدیث و جایگاه ارزشی آن است که مثلاً روایت سند دارد ، یا بدون سند است و اصطلاحاً مُرسل می‌باشد ، و اگر مسند است متّصل می‌باشد یا منقطع ، و همینطور سائر مباحث ...

بدینگونه دهها علم آلی و مقدّمی در حوزهٔ علوم اسلامی پیدا شد و در طول سالها بحث و تلاش علمی رشد و نمو یافت و به درجهٔ کمال رسید ، تا صاحب نظران جویای فهم معارف و أحکام إلهیّه با استفاده از آنها بتوانند بهتر و بیشتر از منبع عظیم قرآن و حدیث بهره‌مند گردند .

و از اینجا ضرورت آگاهی عالمان دینی از علوم آلی و مقدّمیِ قرآن و حدیث روشن می‌شود ، مخصوصاً آنانکه میخواهند در سطح کارشناسی و تخصّصی از قرآن و حدیث استفاده کنند ؛ البتّه برخی از این علوم از اولویّت بیشتری برخوردارند و برخی درجهٔ کمتری از ضرورت را دارا هستند .

در این جا مطلبی را که مرحوم حضرت علّامه أعلی الله مقامه الشّریف به نقل از تقریرات خودشان از درس استادشان مرحوم آیة الله حاج شیخ حسین حلّی آورده‌اند و بسیار مناسب مقام است نقل می‌نماییم :

٤ ...گفته‌اند که اجتهاد بر چند امر متوقّف است : بر علم لغت و صرف و نحو و علوم ثلاثه (معانی ، بیان ، بدیع) زیرا که در این علوم نکاتی است که مجتهد را تقویت نموده در استنباط احکام کمک می‌نماید . سپس میفرماید :

و اعلَم أنّ هذه الأُمورَ ممّا لا بُدَّ منها ، و لابدّ للمتعلّمِ المریدِ للاجتهادِ أن یَتعلّمَها حَقَّ التّعلُّمِ بحیثُ یَصیرُ مجتهدًا فی هذه العُلوم ؛ و لا یَکفی بقرآءةِ کتابِ صرفٍ و نحو .

هذا مُضافًا إلی مَدخلیّة هذه العُلومِ لعلمِ الأُصول أیضًا ، لِما فیه مِن روایاتٍ لا یَتّضِحُ المُرادُ مِنها إلّا بالتّعلّم فِی هذه العُلوم .

[یعنی استاد سپس میفرماید : «بدان که این امور ضروری است ، و کسی که میخواهد مجتهد شود باید این علوم را بخوبی بیاموزد بگونه‌ای که در آنها متخصّص صاحب نظر و مجتهد شود ؛ و نباید به خواندن یکی دو تا کتاب صرف و نحو اکتفا نماید .

علاوه که این علوم در علم اصول نیز تأثیرگذار میباشد ، چرا که برای فهم روایات وارده در مباحث آن ، گاهی نکاتی است که جز با داشتن این علوم بدست نمی‌آید.»]

و همچنین شخص مجتهد نیاز به علم تفسیر و احاطهٔ به معانی کتاب الله دارد که اجتهادش بر آن متوقّف است . امّا اینکه علم تفسیر را از صرف و نحو و لغت جدا قرار دهیم صحیح نیست ، بلکه تفسیر عبارت است از مجموعهٔ علومی که درکتاب واحد منظّم و مدوّن است ؛ فَیَصحُّ أن یُسمَّی بِدآئرةِ المَعارف [که می‌شود تفسیر را دائرة المعارف علوم نامید].

بلی لابدّ است که مجتهد مراجعه کند به روایاتی که وارد است در معانی آیات ، لِلخُروجِ عَنِ التّفسیرِ بِالرَّأی [تا از دام تفسیر به رأی کردن آیات ، نجات یابد]...»[۱]

خوشبختانه عالمان شیعی به پیروی از تعالیم قرآن و عترت و تأکید ائمّهٔ هدی علیهم السّلام ، در این وادی از پیشگامان تألیف و تحقیق و بلکه تأسیس رشته‌های نوین و رشد و بالندگی رشته‌های کهن هستند که مرحوم حضرت آقا در مجلّدات چهاردهم تا هفدهم «امام شناسی» به این مهم پرداخته و ضمن بحثی دقیق و مستند و تاریخی ، تقدّم شیعه را در جمیع علوم اسلامی با ادلّهٔ فراوانی اثبات نموده ، و در رشته‌های مختلف برخی از عالمان بزرگ شیعی

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، ص ۲۵۲

را نام می‌برند .

ایشان خود نیز در این علوم ، بصیر وکارکرده بودند که جَلواتی از آن را در آثارشان بخوبی میتوان یافت . اینک به نمونه‌هائی اشاره می‌کنیم :

ادبیّات عرب

معظّمٌ له علوم پایه و ادبیّات عرب را بخوبی فراگرفته و بصورتی زیبا از آنها استفادهٔ کاربردی می‌نمودند . در غالب مباحثی که وارد شده و از آیات و روایات استفاده میکردند ، از توجّه به نکات ادبی در نحوهٔ فهم صحیح وکامل معنی غافل نبودند ، و آنجا که یک نکتهٔ ادبی خاص و ملاحظهٔ آن ، در فهم معنای دقیق‌تر مؤثّر بوده آنرا تذکّر داده و در تشریح آن تلاش میکردند . نمونه‌هائی از این قبیل را در تفسیر آیات قرآنی که در آغاز هر بحث از مباحث «الله شناسی» (خصوصاً در آیات مربوط به مبحث لقاء الله) ، «امام شناسی» ، «معادشناسی» و «ولایت فقیه» آورده‌اند میتوان یافت .

این دقّت بر نکات ادبی در برخورد با آیات و روایات که از استحکام و متانتی خاص برخوردار بوده و سرشار از دقائق ولطائف گفتاری میباشد ، در یک محور خلاصه نمی‌شود بلکه دامنهٔ وسیعش توجّه به نکات صرفی و نحوی و ظرافت‌های معانی و بیان و دقائق لغوی همه و همه را در بر می‌گیرد .

ایشان این تسلّط ادبی را لازمهٔ کار عالم دینی دانسته و طلّاب را به دقّت و تعمّق در تحصیل تشویق می‌نمودند ، و در مجامع و محافل طلبگی بعضاً آنها را با طرح سؤالات ادبی می‌آزمودند و جواب صحیح را مورد تحسین قرار میدادند .

لغت

بی شکّ در فهم یک معنای کامل و صحیح و دقیق ، توجّه به لغت و ریشهٔ آن و نحوهٔ سریان معنی ریشه در شاخه‌ها و فروع ، و فرق لطیف لغات مترادف ،

و انتخاب بهترین معنی مناسب با مقام ؛ نقش اساسی دارد . و آقا بر این مطلب تأکید داشتند ، و خودشان اوّلاً برای فهم معنی کلمه به کتابهای اصلی لغت مراجعه میکردند و از استناد به کتب لغت ردهٔ دوّم و سوّم پرهیز داشتند .

و ثانیاً در مقام فهم مطلب ، تنها به مراجعهٔ به یک کتاب اکتفا نمی‌کردند بلکه چندین کتاب اصلی و ریشه‌ای در لغت را ملاحظه می‌نمودند .

و ثالثاً به دنبال ریشهٔ اصلی لغت بوده و تا آنجائی که این ریشه‌یابی در تعمیق فهم مطلب تأثیر داشت آن را ردیابی میکردند . مثلاً در مبحث ولایت با بیان ریشهٔ لغوی «ولیّ» ، بحث را زیبا و گویا مطرح کرده اثبات می‌نمایند که «ولیّ الله» کسی است که بین او و خدا فاصله و حجابی نباشد .[1]

و رابعاً در ترجمهٔ آیات و روایات اگر لغتی بکار رفته بود که چند معنی داشت و از میان آنها دو یا سه معنی با متن هماهنگ بود ، آن چند معنی را با لطافتی خاص در ترجمه می‌گنجاندند ، که فقط آگاهان به مطلب از این دقّت و گسترده نگری مطّلع می‌شوند .

و خامساً به کتابهای لغوی مورد عنایت بزرگان توجّه خاص داشتند . چنانچه در همان مبحث ولایت در بیان معنی لغوی آن از کتب ارزشمند لغت ، سه کتاب را بالخصوص نام برده و نقل می‌کنند که مرحوم آیة الله بروجردی رحمة الله علیه در بین کتابهای لغت به این سه کتاب اتّکاء و اعتناء فوق العاده داشتند و همیشه در دسترس ایشان بود و مورد مطالعه قرار میدادند : «لسان العرب» ، «صحاح اللغة» ، «مصباح المنیر» .[2]

۱ـ رجوع شود به کتاب «امام شناسی» ج ۵ ، درس ٦١ و ٦٢ ؛ و کتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، درس اوّل .

۲ـ «ولایت فقیه در حکومت إسلام» ج ۱ ، ص ١٦ ؛ «جنگ خطّی ٦» ص ۲۱۱

با توجّه به این مطالب ، ایشان در ترجمهٔ متون ادبی آنچنان زیبا قلم می‌زنند که جا دارد انسان پس از خواندن آن مجدّداً به متن عربی مراجعه کند تا به جان سخن و حلاوت آن کلام دست پیدا کند . نمونه‌هائی از این موارد را در ترجمهٔ أشعار عربی در مورد ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام از سیّد حمیری گرفته تا ابن أبی الحدید در مجلّدات «امام شناسی» ، و همچنین ابیات توحیدی عرفانی از ابن فارض و دیگران در مجلّدات «الله شناسی» و «معادشناسی» و ... بخوبی میتوان مشاهده نمود .

ذوق ادبی

استفاده از زبان شعر برای تفهیم مطالب با قالب‌های خاصّی که دارد ، یکی از شیرین‌ترین هنرهاست که بهره‌وری صحیح از آن در مسیر تربیت الهی انسان‌ها و پخش معارف و آداب و احکام ، یکی از بهترین و باسابقه‌ترین روشهاست .

در روایات شعری که در مسیر صحیح بکارگرفته شود حکمت معرّفی شده است ، چنانچه رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند : **إنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحُكْمًا** .[1]

و شعری که دربارهٔ اهل بیت علیهم السّلام و بیان فضائل و معارف آنان سروده شود موجب اجر بزرگ و برخاسته از تأیید جبرئیل علیه السّلام و باعث کسب بهشت دانسته شده است .

امام صادق علیه السّلام فرمودند : **مَا قَالَ فِينَا قَائِلٌ بَيْتَ شِعْرٍ حَتَّى يُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ** .[2] «تا مادامی که آدمی ـ براساس لیاقتهایش ـ از ناحیهٔ روح القدس کمک نشود نمی‌تواند شعری در بارهٔ ما بگوید .»

---

۱ و ۲ـ «بحار الأنوار» ج ۷۹ ، ص ۲۹۰ و ۲۹۱

و نیز آن حضرت فرمودند : **مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ**.[۱] «هرکس دربارهٔ ما بیت شعری بگوید خداوند برایش خانه‌ای در بهشت بنا خواهد نمود.»

حضرات أئمّه علیهم الصّلوة و السّلام خود نیز أشعاری نغز و آبدار در معارف و نصائح می‌سرودند که در کتب روائی از قول حضرت أمیرالمؤمنین علیه أفضل صلوات المصلّین و سائر امامان علیهم السّلام أبیاتی نقل شده است. و بعضاً نیز به صورت مشترک أشعاری می‌سرودند، بدین معنی که امام مصراعی را ذکر می‌نمودند و به فرزند خویش میفرمودند آنرا تکمیل کن، و او مناسب با همان وزن و معنی آنرا تکمیل می‌نمود.[۲]

در «نهج البلاغة» از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در نکوهش کار غاصبان خلافت ابیاتی نقل شده است که حضرت خطاب به أبی بکر میفرماید:

فإن كُنتَ بِالشّورَى مَلَكْتَ أُمورَهم
فَكيفَ بِهذا و المُشيرونَ غُيَّبُ
و إن كُنتَ بِالقُربَى حَجَجْتَ خَصيمَهم
فَغَيرُك أولى بِالنّبيّ و أقرَبُ[۳]

از سوی دیگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام شاعران را در سرودن اشعار در معرّفی جریان حق و مطرح سازی جایگاه رفیع قرآن و عترت و فضائل و مناقب و نیز مظالمی که در حقّ آنان شده است تهییج میفرمودند.

۱ـ «بحار الأنوار» ج ۷۹، ص ۲۹۱
۲ـ همان مصدر، ج ٤٨، ص ۱۰۹
۳ـ «نهج البلاغة» کلمات قصار، شمارهٔ ۱۹۰

بر اساس همین خطّ سیر مبارک است که عالمان بزرگ همواره توجّه خاصّی به این میدان جهاد و مبارزه داشتند و از توجّه به شاعران بزرگ و طرح اشعار معرفتی و ولائی آنان غافل نبوده ، و بعضاً نیز در سرودن اشعار نغز و حماسی به میدان آمده و آثاری گرانبها خلق نموده‌اند ،که پرداختن به شرح حال ایشان در زمینهٔ شعر و ادب و جمع‌آوری برخی نمونه‌ها در میان آثارشان ،کاری است ارزشمند که فضائی دیگر و تلاشی جدّی می‌طلبد .

مرحوم حضرت آقا نیز در این زمینه ذوقی سرشار و حسن انتخابی عالی داشتند . اشعار فراوان عربی و فارسی که در آثارشان به مناسبت‌های مختلف آورده‌اند ، نشانهٔ گسترهٔ این ذوق ادبی است ،که مراجعهٔ به کتابهایشان ما را از ارائهٔ نمونه بی‌نیاز می‌نماید . و این در حالی است که گزیدهٔ اشعار انتخابی ایشان که در جُنگ‌های خطّی خود آورده‌اند ، أعمّ از قصیده ، غزل ، رباعی و تک‌بیتی‌های توحیدی و شیرین و آبدار و مدائح و مراثی ، چندین برابر نمونه‌هائی است که در خلال مباحث کتابهای خود ارائه نموده‌اند .

البتّه ایشان در زمینهٔ سرودن شعر تنها یک اثر دارند که در حال و هوائی خاص و بر اساس جذبه‌ای توحیدی و ولائی و با توجّه تامّ به مفاد و معنی سروده شده است .

این شعر در مدح و ثنای سیّد و سالار جوانان بهشت حضرت سیّد الشّهداء أبی عبدالله الحسین علیه الصّلوة و السّلام است که در شب میلاد حضرت سروده شده و مردّف به جملهٔ زیبای «حسین است و بس» میباشد .

در رابطه با این شعر قضیّه‌ای از ایشان نقل شده است که : روزی از ایشان سؤال می‌شود : آیا غیر از شعر «حسین است و بس» سرودهٔ دیگری نیز دارید ؟ ایشان در جواب با ملاحت و لطافت خاصّی میفرمایند : «حسین است و بس» !

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبدالله و علی الشهداء بین یدیک و رحمة الله و برکاته

سوم شعبان المعظم ۱۴۲۸ هجری قمری

عید میلاد با سعادت حضرت سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء

نورِ خدا آینهٔ حق نما — نور هُدیٰ نورِ حسین است و بس
گردش این گنبدِ افراشته — بر خمِ ابروی حسین است و بس

سرّ ولا لؤلؤ لالای حق — مظهرِ دادار حسین است و بس
من چه بگویم بجهان هر چه هست — سر بکفا پوی حسین است و بس

سرّ هویّت که تجلّی نمود — پرتوِ پُرنور حسین است و بس
آنچه فروزان کند شب خورشید — رایتِ توحید حسین است و بس

روح مشیّت که از او شد پدید — کون و مکان جمله حسین است و بس
آنچه ببوسید گلویش ز مهر — رسول اکبر یت حسین است و بس

جلوهٔ ذات احدی بی نقاب — نور تجلّای حسین است و بس
محفلی بزم حریم لقا — رأس پر از نور حسین است و بس

سجده که بر آدم خاکی نمود — خیل ملک بهر حسین است و بس
سوخته پروانهٔ جان را شوق — در حرم عشق حسین است و بس

سلسلهٔ منتظم انبیاء — مقدم بخشیِ حسین است و بس
کشتهٔ جان باخته در راه دوست — پیکر صد پاره حسین است و بس

میوهٔ خلقت ز ازل تا ابد — مقصد ایجاد حسین است و بس
آنچه بزد خرگه خود را برون — از دو جهان جمله حسین است و بس

محفل انس است دو عالم ولی — شمع دل افروز حسین است و بس
آنچه بعقبا بکه کوبی حبیب — گفت رضی رب حسین است و بس

نفحهٔ جان بخش نسیم بهشت — شمّه ای از بوی حسین است و بس
آنچه بخون گلو آغشته شد — طرّهٔ گیسوی حسین است و بس

آتش نمرود بجان خلیل — بَرد شد از خوی حسین است و بس
باب نجات از غم و بحر بلا — کشتی نجوی حسین است و بس

سفینهٔ نوح بطوفان یَم — زورقی از جوی حسین است و بس
دست شفاعت همه را روز حشر — از کرم و جود حسین است و بس

موسیِ عمران که بمیعاد رفت — از برِ میقات حسین است و بس
گر تو بخواهی که شوی رستگار — راه تولّای حسین است و بس

روشنی وادی ایمن هُمی — شعشعهٔ روی حسین است و بس
آنچه سرود این دُرِ پاک را — خاکِ رهِ کوی حسین است و بس

آتش افروخته در کوه طور — پرتوی از نور حسین است و بس
آن دم عیسی که بتن جان دمد — از دم و از بوی حسین است و بس

ربّنا احشرنا مع الحسین علیه السلام و ادخلنا فی زمرة شفاعته و تقبّل الدعاء

سید محمد حسین حسینی الطهرانی

فهم أشعار عرفانی

آنچه در ذوق أدبی قابل دقّت است فهم صحیح أشعار بزرگان شعر و ادب است ؛ مخصوصاً أشعار بزرگان وادی عرفان که از زبان و ادبیّات خاصّی بهره می‌برد . فهم غلط و ناقص این أشعار عالی موجب برداشتهای ناروا و زمینهٔ توطئه‌های دشمنان عرفان اسلامی گشته است .

حضرت آقا در این راستا مطلبی دارند که بسیار مهمّ و جالب و درس آموز است ، میفرمایند :

٤ بطور کلّی کلمات اولیای خدا و عرفای بالله دارای رموز و اشارات و کنایاتی است که فهم آنها اختصاص به خود آنها و همطرازانشان دارد . از اشارات و رموز عارف عالیقدر اسلام خواجه حافظ شیرازی کسی میتواند اطّلاع پیدا نماید که هم درجه و هم مقام با او باشد .

امّا صد حیف و هزار افسوس که ما قدر و قیمت این بزرگان را ندانستیم و معانی اشعارشان را به امور مبتذل حمل کردیم ، و یا اگر شرحی در احوال آنها نگاشتیم ، نتوانستیم از عهدهٔ شرح و شکافتن آن معانی و أسرار برآئیم ؛ تا خارجیان و کفّار آمدند و برای خود عرفان ساختند ، و عرفان را از اسلام جدا پنداشتند ، و مقام عظیم عرفان و عرفا را که مخّ و اُسّ و ریشهٔ اسلام است امری مباین با تعلیمات دینی وانمود کردند ، و برای ما عرفان ایرانی و هندی و رومی ساختند و همه را خطّی در برابر خطّ اسلام و راهی غیر از مسیر دین نمودار نمودند ، و ریشهٔ عرفان مولوی معنوی و حافظ شیرازی و مغربی و أمثالهم را عرفان ایرانی قلمداد کردند که با روح اسلام سازگار نباشد .

اینها همه و همه نتیجهٔ جمود و تحجّر و یک چشمی به مسائل دین نگریستن است ، و حساب توحید را از عالم امر و خلق جدا نمودن ، و به أئمّه و لواداران عرفان به نظر موجودات ساخته شدهٔ بدون تکلیف و مأموریّت نگریستن است که ما را دچار این مصیبت عظمی نمود ؛ تا جائیکه اینک برای آنکه از آنها عقب نمانیم و در این بازی ، محکوم و سرافکنده نگردیم باید با هزار دلیل اثبات کنیم که عرفان حافظ و مولانا متّخَذ از روح قرآن و روح نبوّت و ولایت است .

آنگاه حضرت آقا به تبیین یکی از اشعار حافظ پرداخته و با بیانی رسا و گویا ارتباط این غزل را به ولیّ الله الأعظم أرواحنا فداه و عجّل اللهُ تعالی

فرجه الشّریف ، مشخّص و روشن می سازند ؛که نمونه‌ای است از فهم شعری و گسترهٔ ذوق ادبی ایشان که در آثارشان موارد فراوانی دیده می شود :

٤ شما به یک یک از غزلهای حافظ بنگرید و ببینید چگونه آن لطائف و حقائق معنوی را در کسوت عبارات گنجانیده و با چه دقائق و اشاراتی میخواهد آن حقیقت منظور و مراد خود را ارائه دهد . رضوان الله علیه رضواناً شاملاً .

مثلاً این غزل را در وصف حضرت صاحب الزّمان [عجّل الله فرجه الشّریف و أرواحنا له الفِداء] سروده و از غیبت و انتظار وی یاد کرده و خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرّفی نموده است ، ولیکن با چه عبارات نمکین و اشارات دلنشین و کنایات و استعاراتی که حقّاً بی اختیار بر زبان انسان جاری می شود که او «لسان الغیب» است :

سلامُ اللهِ ما کَرَّ اللَیالی و جاوَبتِ المَثانی و المَثالی (۱)
علی وادی الأراكِ و مَن عَلیها و دارٍ باللِوَی فَوقَ الرِّمالِ (۲)
دعا گوی غریبان جهانم وأدعو بالتَّواتُر و التَّوالی (۳)
به هر منزل که رو آرد خدا را نگه دارش به لطف لایزالی (٤)
منال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیّت است آشفته حالی(٥)
ز خطّت صد جمال دیگر افزود که عمرت باد صد سال جلالی(٦)
تو می باید که باشی ورنه سهل است زیانِ مایهٔ جانیّ و مالی(۷)
بدان نقّاش قدرت آفرین باد که گِرد مَه کشد خطّ هلالی(۸)
فَحُبُّكَ راحَتی فی کلِّ حینٍ و ذِکرُك مونسی فی کلِّ حالِ (۹)
سویدای دل من تا قیامت مباد از شور سودای تو خالی (۱۰)
کجا یابم وصال چون تو شاهی من بد نام رند لاأُبالی (۱۱)

خدا داند که حافظ را غرض چیست
و عِلمُ الله حَسبی مِن سُؤالی(۱۲)

و در تعلیقه گوید : این بیت هم در آن غزل است وگویا از خواجه باشد :

أمــوتُ صَــبابةً یــا لَــیتَ شِـعری مَتَی نَطقَ البَشیرُ عَنِ الوِصـالِ (۱۳)[۱]

در بیت اوّل و دوّم میگوید : سلام خدا باد پیوسته و همیشه تا وقتیکه شبها مرتّباً یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند و طلوع و غروب موجب پیاپی درآمدن آنهاست ، تا زمین و خورشید و ماه و ستارگان باقی است ، و تا وقتیکه رشته‌های دو صدایه و سه صدایهٔ تارها و نغمه‌ها و آهنگهای چنگها و سازها می‌نوازند و قدرت و تاب و توانشان برای بلند داشتن این سرود باقی است (زیرا مَثانی به معنی صداهای دوباره‌ای است که تار و چنگ میدهد ، و مَثالی در اصل مَثالِث بوده است یعنی صداهای سه باره که از آنها شنیده میشود.) بر وادی اراک که منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسیکه بر فراز آن زمین سکونت دارد ، و بر خانه‌ای که در قسمت نهائی در آن بالای رملها و شن‌ها بنا شده است .

سپس در بیت سوّم میگوید : دعاگوی غریبان جهانم و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا می‌کنم و دعاگو هستم . که باز روشن است آن غریب جهانی که از شدّت غربت و تنهائی ظهور نمی‌کند غیر از حضرت حجّت کسی نیست .

و در بیت چهارم میرساند : اوکه محلّ ثابتی ندارد ـگرچه اصلش از مکّه و وادی الأراک است ـ و دائماً در عالم درگردش است ، ای خداوند مهربان از تو درخواست می‌نمایم تا با لطف دائمی خودت او را در هر منزلی که وارد می‌شود و در آن مسکن می‌گزیند نگهداری کنی .

۱ـ «دیوان حافظ شیرازی» طبع پژمان ، ص ۲۱۲ ، غزل ٤٦٣ (تعلیقه)

و در بیت پنجم میگوید : ای دل ! در فراق او ناله مکن ، چرا که گرچه در غیبت است و چهره و رخساره‌اش را از نمایاندن مخفی میدارد ولیکن بواسطهٔ گیسوان و زلف سیاه او ـ که کنایه از هجران و غیبت است ـ آشفته حالان میتوانند کسب جمعیّت کنند و به مقصود نائل آیند .

و در بیت ششم میگوید : اینک که رشد و بروز جمال در تو فزونی یافته است ، خداوند عمر تو را طویل گرداند و از گزند حوادث مصون بدارد .

و در بیت هفتم میگوید : توئی ولیّ والای ولایت که قوام کون و مکان بر تو قائم است ؛ و تو باید برقرار و مقرون به بقاء و صحّت و آرامش بوده باشی ، چرا که در رأس مخروطی و بر همهٔ ماسوی حکومت داری ؛ و در برابر این امر مهمّ و ارزشمند زیانهای جانی و ضررهای مالی هر چه هم فراوان باشد ، به من و یا به جهانیان برسد مهم نیست ، بلکه خیلی سهل و آسان است .

و در بیت هشتم میگوید : آفرین بر دست قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی که تا به حال گذشته حفظ و نگهداری نموده است ؛ همان نقّاش قدرت که بر گِرد ماه بر فراز آسمان خطّی به شکل هلال می‌کشد تا مردم ماه را ببینند ؛ با آنکه بدون شک تمام کرهٔ ماه موجود است ، امّا کسی آنرا نمی‌بیند ، و در غیبت و پنهانی میگذارد ، و فقط از این کرهٔ آسمانی به قدر هلالی نمایان است ، بطوریکه اگر کسی نظر کند می‌پندارد کره‌ای نیست ، فقط هلالی بر آسمان موجود است . امام زمان هم موجود است ، همچون کرهٔ تامّ و تمام ، امّا کسی آنرا نمی‌بیند و ادراک نمی‌کند و فقط بقدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع میگردند ، ولی باید ظهور کند و از پردهٔ خفا برون آید وچون بَدر و ماه شب چهاردهم نور دهد و همهٔ جهان را منوّر کند .

خوب توجّه کنید اگر این بیت را اینطور معنی نکنیم معنی آن چه می شود ؟ تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن

برگِرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است ؟!

و اگر مراد از ماه را سیما و چهرهٔ محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم مَحاسنش بدانیم که برگرد آن روئیده است ، با آنکه این استعاره با آن استعارهٔ قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز به مقدار هلالی که نمایان است ، دو مفاد است معذلك این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد ؛ زیرا آن انسانی که در خارج برگرد صورتِ چون ماهش محاسن روئیده است ، با توصیف غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر اوصافی که در این غزل آمده است ، غیر از آن حضرت نمی‌تواند مراد و مقصود باشد .

و در بیت نهم میگوید : من پیوسته با تو سر وکار دارم . محبّت توست که راحت دل من است در هر حال ، و ذکر توست که انیس من است بطور پیوسته و مدام .

گرچه نظیر این مضمون در سائر غزلهای حافظ موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس حقّ تعالی است ، ولیکن در این غزل به قرینهٔ سائر ابیات ، غیر از حضرت حجّت نمی‌تواند بوده باشد . پس ضمیر مخاطب «ذِکرُكَ» و «حبُّكَ» راجع به اوست .

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا میگوید : دریچهٔ قلب من که مملوّ از خون حیات بخش من است و پیوسته آن خون در جنبش و حرکت و ضربان و خروش است ، هیچگاه از معامله و سر وکار داشتن و تلاش برای بدست آوردن محبّت و رضای تو خالی نباشد .

و در بیت یازدهم ، مخاطب خود را شاه ، و خودش را رند وگدای لاأُبالی خوانده است ، و وصال این درجهٔ پست و زبون را با آن شاه با عظمت و باتقوی و دارای عصمت و طهارت ، بعید به شمار آورده است . در این بیت هم معلوم

است که مراد وی از «چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت کلّیّهٔ إلهیّه نمی باشد.

و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از سخنان و تخاطب فوق بطور رمز و اشاره پرده بر میدارد که : اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه میخواهم بگویم ؛ صراحت نبود ؛ و من نمی خواستم یا نمی توانستم آن وجود اقدس را چنانکه باید و شاید معرّفی کنم و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم ؛ امّا خداوند علیم و خبیر میداند که در دل من چه مراد بوده است ، و او کفایت میکند از کلام و سؤالی که من بخواهم آنرا بر زبان آورم.

و در بیت الحاقی میگوید : من از شدّت عشق و آتش وَجْد بالأخره خواهم مرد ، و در انتظار فرج او جان خواهم سپرد ؛ و مانند یعقوب در فراق یوسف کور خواهم شد ، و چشمم پیوسته بر در است که چه موقع بشیر بشارت از لقاء وصال میدهد ، و یوسف گمگشتهٔ بیابانی در چاه غربت در افتاده ، غریب و تنها ، سرگشته و متحیّر مرا بشارت دیدار میدهد ، و با فرج او و لقای او چشمانم بینا میگردد ؛ و چون مردهٔ از قبر برخاسته زنده میگردم و حیات نوین می یابم .»[۱]

علم اصول

اصول فقه از علوم مقدّمی است که برای فقیه در استنباط أحکام ضروری بوده ، بدون اطّلاع از آن اجتهاد کامل و جامع امکان ندارد . و بر اساس آن ، احکام إلهی از منابع اوّلیّه : قرآن و سنّت استخراج می شود . لهذا مجتهد باید در این علم ، مبنائی قابل دفاع اتّخاذ کرده باشد ، و قبل از آنکه در فقه صاحب نظر شود باید در اصول صاحب نظر باشد ؛ وگرنه کسی که در اصول مقلّد است طبعاً فقهی را هم که استنباط می‌کند تقلیدی خواهد بود .

البتّه در اینجا نکتهٔ قابل دقّت آنست که : به علوم مقدّمی و آلی باید در

۱ـ «روح مجرّد» ص ۵۱۸ تا ص ۵۲۳

سطحی توجّه و صرف وقت شود که پس از آن برای بهره‌وری از آن مجالی باقی باشد ؛ اگر طلبه‌ای سالهای متمادی در علم اصول یا هر علم مقدّمی دیگری کار کند و قوی شود ، دیگر فرصتی برای بکار بردن این علوم ابزاری نخواهد داشت . لهذا باید از تورّم علوم ابزاری پرهیز کرد و البتّه از سطحی نگری و بی‌پایگی علمی نیز باید دوری نمود و در حدّ اعتدال علوم ابزاری را فعّال و کاربردی نگه داشت .

حضرت آقا رحمة الله علیه با پشت سرگذاشتن درسهای سطوح مقدّماتی و عالی ، با شاگردی در محضر بزرگان این علم همچون مرحوم آیة الله حاج شیخ حسین حلّی و مرحوم آیة الله حاج سیّد أبوالقاسم خوئی ، مبانی اصولی خویش را انتخاب و تثبیت فرمودند ، که بعضاً در تقریرات درسهایشان موجود است ـ و امیدواریم إن شآء الله طبع و منتشر گردد ـ و أحیاناً در برخی از آثارشان نیز به تناسب جلوه نموده است .

بعنوان مثال در کتاب متین «ولایت فقیه» بحثی راجع به معیار پذیرش حدیث مطرح کرده و بیان می‌نمایند که ملاک ، اعتبار حدیث نزد اصحاب و بزرگان است نه قوّت ظاهری سند . اگر روایتی سنداً قوی بوده ولی مورد عمل قدماء واقع نشده و از آن إعراض کرده باشند کشف می‌کنیم که مطلب و قرینه‌ای در بین بوده و بدست ما نرسیده است ؛ همچنین اگر روایتی سنداً قوی نباشد ولی مورد اعتنا و عمل اصحاب و بزرگان بوده می‌فهمیم قرینه‌ای که قوّت آن روایت را تثبیت می‌نموده وجود داشته و بدست ما نرسیده است .[1]

همچنین در بحث فنّی ملاکهای تقدّم در خبرین متعارضین و بیان ملاک «مخالفت عامّه» که به دستور حضرت : خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ (آن روایتی که

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، ص ۲۵۰ به بعد

مخالف فتوای اهل سنّت است مقدّم میباشد نه آنکه موافق است) یکی از معیارهای تقدّم در دو خبر متعارض است ، در این بحث میفرمایند : مخالفت با عامّه طریقیّت دارد نه موضوعیّت ؛ یعنی اگر بفهمیم روایت موافق عامّه بر اساس تقیّه صادر شده است روایت مخالف عامّه مقدّم می‌شود ، وگرنه نفس مخالفت معیار تقدّم نیست .[۱]

و همینطور در مبحث اطلاق لفظی ، «عدم وجود قدر متیقّن» را ـ بر خلاف نظر مرحوم آخوند صاحب کفایه ـ در جریان اطلاق لفظی شرط نمیدانند ؛ چراکه در این صورت وجود قدر متیقّن‌های مختلف ، مانع از تحقّق هرگونه اطلاق لفظی می‌شود . آری عدم قدر متیّقن ، برای اطلاق گیری از ادلّهٔ لُبّیّه که لفظ و ظاهر لفظی ندارند لازم است .[۲]

« علم فقه »

فقه ، بیانگر نحوهٔ عمل انسان بر اساس أحکام إلهی است که تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی را شامل می‌شود . چراکه دین فقط مجموعهٔ باورها و عقائد نیست ، بلکه دین مجموعه‌ای فراگیر از «عقائد» ، «أحکام» و «آداب» است که سراسر زندگی انسان از مراحل قبل از تولّد تا پس از مرگ را در بر می‌گیرد و او را از مواهب الهی بهره‌مند می‌سازد ، به گونه‌ای که آدمی در هیچ مقطعی یله و رهاگذاشته نشده و در هیچ مطلبی او را به خود واگذار نکرده‌اند .

در هیچ مسأله‌ای نیست که دین بگوید : من حکمی ندارم بلکه در همهٔ مقاطع برنامه‌ای کامل و جامع و روشن وگویا دارد که حرکت بر اساس آن

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، ص ۲۱۵ و ۲۱٦ و ص ۲۱۹ به بعد

۲ـ همان مصدر ، ج ۲ ، ص ٦۳ تا ص ٦۵

سعادت بخش دنیا و آخرت است ، و پیاده کردن صحیح وکامل آن بهترین دنیا و بهترین آخرت و شیرین‌ترین زندگی با عشق خدا را نصیب انسان می‌سازد و درهای آسمان و زمین را بر روی او باز میکند :

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُوا وَ ٱتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَـٰتٍ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ .[1]

علم فقه متکفّل بیان این خطّ سیر صحیح الهی است ، و فقیه متصدّی استخراج احکام از منابع عظیم آن همچون آیات قرآن و احادیث و سیرهٔ عملّیهٔ رسول الله و ائمّهٔ هدی علیهم الصّلوة و السّلام . و فقه شیعه بجهت اتّکاء بر ثقلین که سفارش أکید رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم میباشد از غنا و وسعتی برخوردار است که در هیچ مذهب و مرام دگری نمونهٔ آن را نمی‌توان یافت . فقهاء و مراجع بزرگ شیعه نیز همواره برای صیانت دین الهی در تلاش بوده‌اند ؛ همانگونه که مرحوم حضرت آقا در این مورد می‌نویسند :

« ... خدای ناکرده بعضی از غیر واردین تصوّر نکنند مرجعیّت شیعه که نیابت حقّه از مقام امامت است ، هدف از آن وصول به زخارف دنیا و تمتّع از لذائذ حیوانی است ؛ بلکه مطلب کاملاً به عکس آنست و مراجع حقّهٔ شیعه جز تحمّل بار مشکلات و صعوبت و ناراحتی و دردسر برای پاک نگاهداشتن شریعت حقّه از دستبرد اجانب و مخالفین و تربیت شاگردان حقیقی و واقعی مکتب جعفری و إحیاء علوم و رسوم شیعه در شیعیان کار دیگری ندارند ...»[2]

ایشان نیز با هوش و استعداد و حافظهٔ قویّ ، وکار مداوم وگستردهٔ تحصیلی و تتلمذ در نزد بزرگان وادی فقه و فقاهت ، به درجات والای اجتهادی

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۹٦ ، از سورهٔ ۷ : الأعراف

۲ـ «روح مجرّد» ص ۱۳۰ ، تعلیقهٔ ۱

دست یافته و فقیهی مقتدر گشتند که نه تنها در مسائل متداول به بحث و استخراج نظر خویش پرداختند ، بلکه در وادی‌های جدیدی که کمتر مورد توجّه بوده به میدان آمده و مبانی فقهی تازه‌ای مطرح نمودند ، که ملاحظهٔ آن جالب توجّه و روشنگر بُعد فقهی وگسترده‌نگری ایشان است .

برخی از آراء فقهی ایشان که در «دورهٔ علوم و معارف اسلام» بطور تفصیلی مورد بحث قرار داده و یا بدانها اشاره نموده‌اند از اینقرار است :

آثار و آراء فقهی

اوّل :

بحثی جامع دربارهٔ «ولایت فقیه» و حدود آن و دلائل و شرائط آن با بهره‌گیری از آیات و روایاتی که بعضی از آنها اوّلین بار است که توسّط فقیهی مطرح می‌شود و قبلاً سابقه نداشته است . این مبحث درس تخصّصی ایشان برای طلّاب فاضل بوده و در حدّ اعتدال به دور از تفصیل یا موجزگوئی مطرح ، و سپس تدوین و در چهار جلد با نام «ولایت فقیه در حکومت اسلام» طبع و نشر گردیده است .

این سلسله مباحث غیر از اثبات ولایت فقیه و لزوم تشکیل حکومت اسلام حاوی نظرات فقهی دگری نیز هست که به برخی اشاره می‌کنیم :

شرائط ولیّ فقیه عبارتند از : اسلام ، تشیّع ، مرد بودن ، أعلم ، أفقه ، أبصر ، و مقیم و مهاجر به دار الإسلام بودن .[1]

برای غیر اعلم فتوا و نظر دادن حرام است .

رجوع به اعلم واجب است به استناد آیهٔ قرآن و روایات فراوان .

۱ـ در کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۱۵۸ ، شرائط ولیّ فقیه را چنین می‌شمرند : عالم بالله ، عالم بأمر الله ، أفقه ، أعلم ، أعرف ، أبصر ، أحبّ النّاس بالنّاس ، خبیر به زمان ، متّصل به عالم غیب .

منظور از اعلم ، اعلم به کتاب الله و بالله و بِأمر الله است .

مجتهد و ولیّ فقیه باید دنیاگریز باشد نه دنیا طلب .

در فتوی ، علاوه بر اجتهاد در علوم ظاهریّه ، «طهارت روح» و «صفاء سِرّ» نیز لازم است .

مرجع و ولیّ فقیه باید از «جزئیّت» گذشته و به «کلّیّت» پیوسته باشد یعنی با عبور از نفس ، متحقّق به «حق تعالی» باشد .

برخی از وظائف شخصی حاکم اسلامی :

التزام به خطّ مشی عملی حکومت أمیرالمؤمنین علیه السّلام که در نامهٔ به مالک أشتر در «نهج البلاغة» آمده است .

اختصاص نفیس‌ترین اوقات شبانه روز خویش برای خلوت با خدا و عبادت .

مراقبت دائمی و مهار نفس خویش با ذکر معاد و روز جزاء .

رسیدگی سریع به حوائج مردم و مهمل نگذاشتن امور آنان ، و تدبیر و ادارهٔ صحیح و دلسوزانهٔ کارها .

برخی از حدود اختیارات و وظائف حکومتی حاکم اسلام :

در اختیار داشتن قوای سه گانهٔ مقنّنه ، مجریه و قضائیّه .

اجرای تامّ عدالت در بین اقشار جامعه .

إقامهٔ احکام و حدود إلهی در همهٔ زمینه‌ها .

إعلام جهاد علیه کفّار در صورت صلاحدید و تشخیص ضرورت .

دفاع از حقوق امّت إسلام و تسهیل امور معیشتی و زندگی آنان : اشتغال ، ازدواج ، بهداشت و ...

دفاع از حقوق اقلّیّت‌های دینی با رعایت شرائط ذمّه .

حرمت وکالت اهل ذمّه در مجلس شوری که جنبهٔ ولائی دارد (و لزوم

آگاهی از آراء آنان با جلسات مشورتی).

دفاع از جهان اسلام و ایجاد نظام دقیق مُرابطین و مرزداران و ...

جایگاه حکم حاکم که طریقی است نه موضوعی .

گسترش فرهنگ اسلامی و حوزه‌های علمی و غنای معرفتی و ...[۱]

دوّم :

بحث مستقل پیرامون حقوق زنان و تبیین وظائف اصلی و الهی آنان ، در تفسیر آیهٔ شریفهٔ : **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَآءِ ...** ، و بیان فروع فقهی مستدل در این راستا ، همچون :

حرمت تصدّی مناصب ولایت و حکومت و قضاوت و مرجعیّت برای زنان .

حدود شرکت زنان در جهاد .

عدم جواز ورود زنان به مجلس شوری (با توجّه به اینکه فقط مجلس مشاوره نیست و مسؤولیّت و قدرت ولائی دارد و سعهٔ اختیارات آن از شؤون ولایت ولیّ می‌باشد).[۲]

سوّم :

بحث گسترده دربارهٔ حرمت ایجاد نقص بدنی و إضرار به بدن ؛ و از آن جمله بستن لوله‌های زنان و مردان که مضرّات فراوان داشته و غیر قابل بازگشت است و ... که به همراه تجزیه و تحلیل‌های روشن و مستند از حرکت سریع و غافلگیرانهٔ استعمار جهانی و دنیای غرب برای نابودی نسل شیعیان با نام

۱ـ تمامی مباحث فوق در کتاب استدلالی و ارزشمند «ولایت فقیه در حکومت اسلام» جلد اوّل تا چهارم ، به علاوهٔ دهها مطلب دیگر بطور کامل مطرح گردیده است . و اجمالی از آن نیز در کتاب «رسالهٔ بدیعه» بالمناسبه آورد شده است .

۲ـ رجوع شود به «رسالهٔ بدیعه» که تماماً در تفسیر آیهٔ فوق تدوین گردیده است .

فریبندهٔ «کنترل موالید» ، درکتابی مستقل آورده‌اند ؛ و به مناسبت به بحث فقهی حرمت سقط جنین و بیان دیه‌هائی که در مراحل مختلف جنینی باید پرداخت شود و محرومیّت والدین اقدام‌کنندهٔ به سقط ، از ارث جنین ؛ و ... می‌پردازند .[1]

چهارم :

بحثی مستقل پیرامون بناء اسلام بر سال و ماه قمری ، اثبات تقویم واحد برای امّت اسلامی ، و تبیین ادلّهٔ فقهی مشروعیّت و لزوم تقویم و سالنمای قمری ، با استناد به آیات و روایات و سیره ، و تشریح سابقهٔ این سالنما در ایران و تغییر آن توسّط رضا خان ملعون به سالنمای شمسی به اشارهٔ دولتهای کافر خارجی ، و تصویب فرمایشی آن در مجلس علیرغم مخالفت مرحوم شهید آیة الله مدرّس ، و سپس تغییر تقویم هجری شمسی به شمسی شاهنشاهی و حذف مبدئیّت هجرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله توسّط نمایندگان خودفروختهٔ طاغوتی به اشارهٔ محمّد رضا پهلوی پلید و به دستور اربابان خارجی‌اش برای استحالهٔ فرهنگی بیشتر مردم و جداسازی آنان از ارزشهای اسلامی و تکمیل طرح خودباختگی و خودفروختگی وگسیخته شدن مردم از سابقهٔ تاریخی اسلامی خویش ، که به لطف الهی با انقلاب اسلامی اساس کارشان از هم گسست و محکوم به بوار و نیستی گردیدند .

و نیز بیان فوائد تقویم قمری و هماهنگی آن با اصل تکوین و فطرت ، و اثبات لزوم توجّه مجدّد به إحیاء این امر حیاتی و داشتن تقویم اسلامی و روزشمار دینی که در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی قدم اوّل برداشته شد و سالنمای شاهنشاهی به هجری مبدّل گشت ولی قدم نهائی که رجوع به

۱ـ رجوع شود به «رسالهٔ نکاحیّه : کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین» .

هجری قمری بود برداشته نشده است .

و نشان دادن مضرّات رسمی نبودن تاریخ قمری و منجر شدن آن به جدائی دین از سیاست ، و لزوم بازگشت سریع به تاریخ قمری برای تثبیت بیشتر پایه‌های دینی در عقیده و رفتار مردم با توجّه به وجود بسیاری از مناسبت‌های مهمّ تأثیرگذار در شؤون مختلف اجتماعی اقتصادی سیاسی زندگی مردم بر اساس ماههای قمری همچون عزاداری‌ها و أعیاد مذهبی .

و از همین روست که یادبودها و سالگردهای روزهای حسّاس تاریخ انقلاب اسلامی و راهپیمائی‌های دشمن شکن آن دوران (همچون قیام مردم مسلمان طهران و قم و ورامین در دوازدهم محرّم ۱۳۸۳ و قیام ملّت مسلمان در شهرهای مختلف در شب و روز اوّل محرّم ۱۳۹۹ که کفن پوشیده و به یاد سیّد الشّهداء علیه السّلام بانگ الله أکبر سردادند ، و راهپیمائی‌های مهمّ سالهای ۹۸ و ۹۹ که همگی در مناسبتهای مذهبی همچون عید فطر و تاسوعا و عاشورا و اربعین و بیست هشتم صفر و ... بود) چون بر اساس نهضت دینی و اعتقادات اسلامی صورت گرفته ، برای برقراری و پایداری آن در خاطراتِ نسل فعلی و آینده ، مناسب‌تر است که با ماههای قمری برگزار شود . [۱]

پنجم :

بحثی مستقل پیرامون اثبات تحقّق هر ماه قمری با دیده شدن هلال شب اوّل ماه ، و اینکه هر منطقه‌ای باید استهلال کند و دیده شدن هلال ماه در منطقه‌ای دیگر که با این منطقه «وحدت افق» ندارد کافی نیست ؛ در قالب سلسله نامه‌هائی که بین ایشان و مرحوم آیة الله خوئی ردّ و بدل شده است .

بحث فقهی در این مقام آن است که آیا دیده شدن هلال ماه در یک نقطهٔ

۱ـ رجوع شود به «رسالهٔ نوین» که در این زمینه تألیف فرموده‌اند .

زمین به هنگام غروب خورشید موجب شروع ماه قمری در همه جا است یا فقط در همان نقطه‌ای که ماه دیده شده است و نقاط نزدیک به آن ؟

دو نظریّهٔ فقهی وجود دارد : مشهور علما میگویند منطقه‌ای است ، و برخی دیگر میگویند رؤیت در یک نقطه برای همهٔ مناطق کافی است ، که مرحوم آیة الله خوئی رأی مقابل مشهور را پذیرفته‌اند .

حضرت آقا برای تغییر نظر ایشان به رأی مشهور ، و برداشته شدن اختلاف از میان مؤمنین ، در نامه‌ای مفصّل به تجزیه و تحلیل مسأله از ابعاد نجومی و فقهی می‌پردازند و آیة الله خوئی جواب میدهند . حضرت آقا جواب را نقد می‌کنند و سپس آیة الله خوئی برای بار دوّم توسّط یکی از شاگردان خود پاسخ میدهند . و برای بار سوّم حضرت آقا جواب را نقد کرده و ادلّهٔ کافی می‌آورند و نظریّهٔ مشهور را اثبات می‌کنند ،که بدون جواب باقی می‌ماند . سپس حضرت آقا این پنج نامه را در مجموعه‌ای با نام «رسالةٌ حولَ مسألة رُؤية الهلال» تدوین نموده و در دسترس همگان قرار میدهند .

ششم :

بحثی مستدلّ و مبسوط دربارهٔ وجوب تعیینی نماز جمعه :

٤ یکی از فرائض الهیّه نماز جمعه است ،که وجوب آن عینی تعیینی است برای تمام افراد تا روز قیامت ، مگر نُه طائفه که استثناء شده‌اند : صبیّ و مجنون و عبد و مریض و مرأه و مسافر و أعمی و هِمّ و مَن کان علَی رأسِ فرسخَین .

ولیکن باید در جائی که منعقد میشود از هر طرف تا یک فرسخ نماز جمعهٔ دیگری منعقد نشود ، و حتماً باید اقامهٔ آن بوسیلهٔ امام یا منصوب از قِبَل امام به نصب شخصی یا نصب کلّی ، مانند ادلّهٔ ولایت فقیه صورت گیرد وگرنه حرام وبدعت و باطل است . لیکن اقامهٔ امام یا فقیه از شرائط وجوب ، مانند شرطیّت استطاعت نسبت به وجوب حجّ نیست بلکه از قبیل شرائط تحقّق و

وجود است مانند شرطیّت طهارت نسبت به نماز .

و بناءً علیهذا بر جمیع مکلّفین واجب است که این شرط را متحقّق کنند ؛ یعنی با تشکیل حکومت اسلام و امکان اقامهٔ امام یا حاکم شرع مطاع بدون خوف و تقیّه در جائی که اقامهٔ حدود شرعیّه ممکن باشد و حاکم بدون پروا بتواند مصالح مسلمین را در خطبه بیان کند ، این فریضهٔ الهیّه را بجای آرند و از ترکش که موجب موبقهٔ مهلکه است بپرهیزند .

پس در زمان عدم اقامهٔ این نماز یک فریضهٔ مهمّ الهی عمداً ترک شده است ، و وعدهٔ خذلان دنیوی و عذاب اخروی داده شده است . غایة الأمر چون بدون اقامهٔ مجتهد عادل مبسوط الید تحقّق نمی‌پذیرد ، باید مسلمانان به جهت تحقّق شرط وجود ، تشکیل حکومت اسلام دهند تا حاکم بتواند اقامه کند ، و اگر ندهند چون اقامهٔ آن برای فقیه میسور نیست همه گناه کرده‌اند به جهت ترک واجب بر اساس ترک مقدّمهٔ آن ، چون ترک نماز به جهت ترک تحصیل طهارت .

و این حقیر دربارهٔ وجوب عینی تعیینی نماز جمعه ، در دوران اقامت در نجف أشرف ، رساله‌ای نوشته‌ام که شایان ملاحظه است .»[۱]

حضرت آقا در این رسالهٔ مستدلّ و مبسوط که از تحریر آن در نهم صفر الخیر سال ۱۳۷۲ هجری قمری فارغ شده‌اند اقوال مختلف دربارهٔ نماز جمعه و أدلّهٔ هر یک را نقل و نقد نموده و وجوب تعیینی آنرا در هر زمان و مکان به وجوه عدیده اثبات و مطالب بلند دیگری را نیز بالمناسبه ذکر فرموده‌اند .

هفده سال بعد ، در سال ۱۳۹۹ ، در ماه جُمادَی الأُولی (یعنی دو ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در نخستین روزهای تأسیس نظام جمهوری اسلامی) ایشان این رساله را مجدّداً ملاحظه و حواشی ارزشمندی بر آن افزوده‌اند.

۱ـ «معاد شناسی» ج ۳ ، ص ۷۰ ، تعلیقه

هفتم :

بحث فقهی پیرامون جواز طواف به دور قبور مطهّر أئمّهٔ أطهار سلام الله علیهم ، و تشریح دلالت دو روایتی که مخالفین برای عدم جواز ذکر کرده‌اند ، که مراد از «لاَ تَطُفْ» در آن روایات چیست؟

این مبحث شریف را بالمناسبه در کتاب ارزشمند «روح مجرّد» آورده و به دنبال آن بحث مختصری را هم دربارهٔ جواز بوسیدن عَتَبه و چهارچوب درهای حرم‌های مطهّر ائمّه علیهم السّلام ذکر نموده‌اند.[1]

هشتم :

بحثی دربارهٔ مشروع بودن حقّ التّألیف و اینکه اگر کسی اثری إبداع کرد از کتاب ، شعر ، نقشه ، و ... یا صنعتی و اختراعی داشت ، آنرا ثبت میکند و إعلام میدارد که دیگران حقّ تکثیر ندارند مگر با اجازهٔ خودش و برای اجازه دادن هم میتواند مبلغی را دریافت کند و إشکالی ندارد . و حتّی طبع و نشر آن مجوّزی برای چاپ دیگران از روی آن نمی‌شود . این مبحث را با نظر مرحوم علّامهٔ طباطبائی رضوان الله علیه شروع و ادلّهٔ فقهی‌اش را ذکر می‌نمایند ، که در ضمن کتاب «امام شناسی» به مناسبت آورده شده است .[2]

نهم :

بحث موجزی پیرامون عدم جواز عمل به احتیاط در کنار دو طریقهٔ اجتهاد و تقلید به شیوه‌ای که امروزه متداول است ، با تمسّک به دو دلیل عمدهٔ : متعارف نبودن آن در عصر معصومین علیهم السّلام و دیگر آنکه چنین احتیاطاتی مقرون به شکّ و تردید در نیّت است که این حال کم‌کم منجرّ به

۱ـ «روح مجرد» ص ۱۹۷ تا ص ۲۰۶

۲ـ «امام شناسی» ج ۱۵ ، ص ۹۲ تا ص ۱۰۱

وسواس و تزلزل و اضطراب نفس و نهایةً یأس از رحمت خدا می‌شود و خلاف دأب و سنّت اسلام بر قاطعیّت در عمل است .

این بحث در کتاب ارزشمند «معادشناسی» بالمناسبه ذکر شده است .[۱]

دهم :

بحثی دربارهٔ حرمت سکونت و توطّن در بلاد کفر و وجوب هجرت به دار الإسلام حتّی برای أطفال ممیّز نابالغ ، برای اینکه بتوانندبه أحکام و آداب اجتماعیّهٔ اسلام که جز در زیر نظر حاکم شرع مطاع قابل اجراء نیست عمل نمایند ، و مجتهدی که خود در دار الکفر سکنی گزیده ، حکومت و ولایت او از طرف شارع امضاء نشده است و نمی‌توان به بهانهٔ وجود چنین مجتهدی ، در دار الکفر سکونت کرد .[۲]

تهیّهٔ فهرست مباحث علمی فقهی

حضرت علّامه به جهت آن روحیّهٔ والای علم و معرفت جوئی و وصول به مرحلهٔ تخصّصی اجتهاد ، سعیی بلیغ برای کشف مسائل داشتند ، و برای اینکه موارد لازم از دست نرود در یکی از جُنگهای خویش مسائلی که کار روی آنها لازم بوده است را فهرست کرده‌اند که بیان آن برای شناخت گوشه‌ای از شخصیّت علمی و عمق بینش و دقّت ایشان به زوایای مختلف دین لازم است .

در «جُنگ شمارهٔ ٦» خودکه درمدّت پنج سال از سنهٔ ۱۳۹۵ هجری قمری تدوین شده است ، چنین آورده‌اند :

٤ مسائلی که باید مفصّلاً نوشته گردد و جواب گفته شود :

۱ـ آیا پلاتین طلاست و باید مردان از زینت به آنها خودداری کنند ؟

۱ـ «معاد شناسی» ج ۳ ، ص ۵۳

۲ـ همان مصدر ، ص ٦۹ تا ص ۷٦ ؛ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۳ ، درس سی‌ام ؛ و ج ٤ ، ص ۸٦ تا ص ۹۰

۲ـ طریقهٔ استخاره در نزد ائمّه علیهم السّلام و علماء سابقین و نماز استخاره و ذکر آن .

۳ـ لیلة الرّغائب در صورتیکه جمعه ، اوّل ماه رجب باشد کدام شب است ؟ (همان شب جمعهٔ اوّل یا شب جمعهٔ بعد ؟)[1]

٤ـ کیفیّت زیارت عاشوراء .

۵ـ نماز لیلة الدّفن اگر دفن میّت چند روز یا چند ماه به تأخیر افتد ، و یا اصلاً دفن نشود ، یا در مواضعی که روزهای آن سه ماه یا شش ماه طول می‌کشد . (چه وقتی باید انجام شود؟)

٦ـ حدود مسجد مدینه و مکّه ، یعنی مسجد رسول الله و مسجد الحرام و حرم مطهّر ائمّه علیهم السّلام (که بعضاً أحکام خاصّی دارد مثل تخییر بین قصر و إتمام در مسجد الحرام و مسجد النّبیّ و حرم امام حسین علیه السّلام ، و عدم جواز عبور جُنب و حائض و نُفَساء از مسجد الحرام و مسجد النّبیّ و ...)

۷ـ حرمت تلبّس به لباس کفّار و استعمال زُنّار و کراوات .

۸ـ جواز نوشتن بسم الله الرّحمن الرّحیم و آیات قرآنیّه و أسماء الله تعالی در کاغذها و نامه‌ها و در إعلانها و در روزنامه‌جات ولو با علم به آنکه بدست فِرَق خارج از اسلام می‌افتد .

۹ـ معنای «صبر» و «دین» و «خارجیّ» و «روحانی» و امثال آنها که فعلاً در عرف عام تغییر کرده است ، و بیان معنای صحیح و اصطلاحات اسلامیّه و مضرّات تغییر اصطلاحات اسلامیّه .

۱۰ـ تحقیق در بلوغ صبیّ و صبیّه (پسر و دختر) نسبت به اسلام و عبادات از نماز و روزه و حجّ و اقرار دعاوی و تصرّف در اموال و نکاح و غیرها .

۱ـ در این بخش مطالب ما بین الهلالین ، برای توضیح بیشتر آورده شده است .

۱۱ـ حرمت نکاح زانیه مادامی که توبه نکرده است .

۱۲ـ معنای نکاح و طریق اجرای صیغهٔ نکاح .

۱۳ـ در بدعت بودن عید نوروز ، و عدم جواز تمسّک به روایت مُعَلّی بن خُنَیس بواسطهٔ ضعف آن ، و حرمت غسل و دعا در وقت تحویل شمس به برج حَمَل ، و عدم نُهوض احادیث مَن بَلَغ لإثبات ذلك .

۱٤ـ وجوب صلوة جمعه عینیّاً تعیینیّاً لِکلّ زمانٍ حضورًا و غیبةً .

۱۵ـ عدم جواز اذان إعظامی ، بلکه یک اذان بیش نیست و آن إعلامی است و برای نماز در وقت اقامهٔ آن فقط باید اقامه گفته شود . و اگر جمع بین صلوتَین شود فقط یک اذان باید گفت .

۱٦ـ جواز اتیان إیّاكَ نَعبد وَ إیّاكَ نَستَعین به قصد انشاء و خطاب ، و عدم منافات آن با قرآنیّت .

۱۷ـ عدم جواز مزاحمت زائرین در اماکن مشرّفه به عنوان اینکه اینجا محلّ دو رکعت نماز است و بس .

۱۸ـ کراهت شدید انگشتری در دست چپ کردن گرچه در دست راست هم انگشتری باشد . در «طرآئف» ص ۵۳۱ تا ۵۳۳ بحث مفصّلی در روایات وارده از طریق عامّه در عدم جواز تخَتُّم بِالیَسار آورده است وگفته است : بدعت تختّم بالیَسار از معاویه و عمروعاص است .

۱۹ـ تحقیق در ماهیّت الکل و نجاست همهٔ اقسام آن به مناط مُسکریّت ، و عدم فرق بین الکل صنعتی و غیر صنعتی . و تحقیق در آب جو و عدم نجاست آب جو طبّی که امروزه متداول است و طهارت ماءالشّعیر که سابقاً به دستور اطبّاء به مرضی میداده‌اند . و تحقیق فقهی در اینکه : تعیین اینکه الکل نجس است به عهدهٔ فقیه است ، و همچنین نجاست ادکلن ؛ زیرا از موضوعات مُستحدَثه است مانند موضوعات مُستنبطهٔ شرعیّه .

۲۰ـ عدم جواز استعمال بلندگو در صورتیکه صدای آن خارج از حدّ متعارف صداهای معمولی باشد و موجب آزار و ایذاء سامعین از همسایگان گردد . و جواز اذان با صدای غیر مسلّح به بلندگو در اوقات نماز مطلقاً .

۲۱ـ عدم جواز اهداء دسته گل به میّت ، و بردن دسته گل در قبرستان و تزیین قبور .

۲۲ـ کراهت شدید تشییع زنان بر جنائز و آمدن به قبرستان با جنازه و مشاهدهٔ دفن . و عدم جواز گل بردن بر سر قبور ، و به آداب کفر برای احترام میّت ایستادن و سکوت اختیار کردن ؛ بلکه لازم است فاتحه خواندن و صدقه دادن .

۲۳ـ جواز و استحباب روزه در روز عاشورا ، و حمل روایات مانعه بر خصوص آن زمان قدیم که سنّت بنی اُمیّه دارج بوده و مردم به عنوان تبرّک به خون سیّدالشّهداء روزه میگرفته‌اند ، و «کراهت» محمول بر خصوص تأسّی است و فعلاً که بنی امیّه برانداخته شده‌اند و کسی به عنوان تأسّی روزه نمی‌گیرد، گرفتن روزه حَزازتی ندارد .

۲٤ـ أولویّت قرائت «مَلِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ» بر «مَالِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ» .

۲۵ـ عدم منافات قصد انشاء با قرآنیّت در مناجاتهای مصلّین در نماز با خدا .

۲٦ـ جواز خواندن بسم الله الرّحمن الرّحیم در نماز بدون قصد سورهٔ معیّن .

۲۷ـ خواندن آیات مختلف قرآن را در نماز ؛ و میتوان با سورهٔ کاملی از قرآن در نمازهای واجب چند آیه ضمیمه نمود ، و در نمازهای مستحبّی چند آیه خواند و سورهٔ کامل لازم نیست .

۲۸ـ تاریخ اسلامی ، هجری قمری است نه شمسی . اشاره به وَفَیات و

مَوالید أعلام ، روز قدس . و عدم جواز إعلان اوّل ماه قبل از رؤیت ، در رادیو .

۲۹ـ برای حضور قلب در نماز یکی از چیزهای بسیار مؤثّر ، انداختن نگاه چشم به مواضع مقرّره در فقه است ، و حالات دستها در أفعال مختلف .

۳۰ـ تحقیق در مالیّت استقلالی اسکناس ؛ و آیا اگر ارز پائین رود یا بالا رود ذمّه تغییر نمی‌کند ؟ و اگر ارز از اعتبار بیفتد آیا ذمّه ساقط می‌شود ؟

۳۱ـ عدمُ جواز التَّبَنّی ؛ یعنی کسی که شخصی را پسر خواندهٔ خود قرار دهد آثار و خواصّ پسر بودن بر او مترتّب نمی‌شود ، وگرفتن شناسنامه برای او به عنوان پسرِ این پدر جائز نیست ، و محرمیّت و ارث ایجاد نمی‌کند .

۳۲ـ راجع به عدم نحوست روزی از روزهای سال ؛ و حدیث «مَن بَشَّرَنی بِخُروجِ صَفَر» أبداً وارد نیست .

۳۳ـ استحباب «مَهر السُّنّة» و تعیین مقدار آن . و باید به عنوان مهر السّنّة و پانصد درهم شرعی عقد را بست نه بر روی معادل ، و باید در قباله نوشت که : مهر السّنّة که معادل است با (پانصد درهم شرعی ، معادل با سیصد و پنجاه مثقال شرعی ، و معادل دویست و شصت و دو و نیم مثقال صیرفی از نقرهٔ مسکوک) . و این مهری است که معادل فروش زره مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر آن ، مهریّهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها را معیّن و بر آن منهج مهریّهٔ بانوان امّت را سنّت فرمود.

۳٤ـ عدم جواز أخبار و مواعظ و قرائت قرآن و سائر امور بعد از إعلان اذان در سر وقت در رادیوی هر شهری از شهرها ، و باید به اندازهٔ مهلت نماز فاصله گذارده شود ، زیرا که وقت ، وقتِ نماز است و باید هیچ سخن و موعظه‌ای ناسخ نماز نگردد ، و ذهن نمازگزار را مشوّش نکند .

و نیز در روز جمعه از اوّل ظهر نباید هیچ قصّه و حکایت و تاریخ در رادیوی هر شهری پخش شود تا اتمام نماز جمعه و تفرّق مردم ؛ **فَإِذَا قُضِيَتِ**

ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُوا فِی ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُوا مِن فَضْلِ ٱللَّهِ .

۳۵ـ آداب اسم گذاری اطفال ، و اسامی خوب انتخاب کردن . و آداب عقیقه ، و اطعام کردن در منازل در عروسی‌ها در روز ، و سائر مواردی که اطعام مستحبّ است ، و عدم رجحان جشن گرفتن و اطعام کردن در مجالس خارج منزل و در سالن‌های جشن ، و استحباب آمدن مهمان در منزل و إراقهٔ دَم در منزل .

۳٦ـ استحباب بردن اطفال را به حجّ و عمره و زیارت مشاهد مشرّفه و در نزد علمای ربّانی و مجالس قرائت قرآن و مجالس روضه و مجالس ذکر و قرار دادن قنداقه را در گوشهٔ مجلس .

۳۷ـ به اشخاص معمّم که در دانشگاه تحصیل کرده‌اند دکتر گفتن جائز نیست . زیرا این لقب از القاب مکتب اروپائی‌هاست و برای شخص معمّم نه آنکه افتخار نیست بلکه موجب تعظیم مکتب کفر و تحقیر شرع است . غنای علمی مکتب شرع به قدری است که برای خارجیان جای تجلیلی باقی نمی‌گذارد . و لزوم نام سادات را با لقب سیّد بردن .

۳۸ـ حرمت «فَتْک» در اسلام و حرمت «غِیلَة» ، و فرق میان آن دو .

۳۹ـ عدم جواز استعمال لفظ «امام» بطور مطلق در عرف و مصطلح شیعه برای غیر امام معصوم .

٤۰ـ در مساجد و مجالس مواعظ و سخنرانی‌ها و نماز جمعه باید از منبر استفاده کرد ، نه از تریبون . سنّت رسول الله منبر بوده است ؛ تریبون از واردات کفر است .

٤۱ـ نماز جمعه بر زنان نیست . مکروه است بجای آورند ، و بجا نیاوردن آن افضل است . باید گفته شود ، که أحیاناً زنان باردار و شیرده و کسل و أمثالهنّ به توهّم وجوب ، خود را در مهلکه نیندازند .

٤۲ـ استحباب عقیقه و اُضحیّه (قربانی) و عدم جواز ذبح گوسفند در

درگاه خانهٔ تازه ، و در جلوی جنازه و ماشابَهَه .

۴۳ـ وقت نماز مغرب ، استتار شمس است تحت افق ، و نیازی به ذهاب حمرهٔ مشرقیّه نیست . و در بعضی از روایات که ذهاب حمره را قرار داده است طریقیّت دارد برای استتار قرص نه موضوعیّت برای دخول لیل . و تعیین اوقات صلوات .

۴۴ـ جمع بین نماز ظهر و عصر و مابین مغرب و عشاء رجحانی ندارد ، گرچه جائز است ؛ و افضل آنست که هر نماز را در وقت فضیلت خود بجای آورد ، عصر در وقت عصر و عشاء در وقت عشاء .

۴۵ـ لزوم بارداری و شیردادن زنان و اولاد پیاپی آوردن ، از جهت شرع و طبّ .

۴۶ـ حرمت بستن لوله‌های رحم زنان ؛ زیرا نقص عضو است .

۴۷ـ مسائل بردگی و منافع عظیم آن در اسلام ، و محرومیّت جوامع بشری از عدم استرقاق مسلمانان .

۴۸ـ عدم جواز حجّ و عمرهٔ مادر در صورت صِغَر سنّ طفل و نداشتن سرپرست لایق .

۴۹ـ استحباب خواندن رسول الله و أمیرالمؤمنین و ائمّه علیهم السّلام را به لقب وکنیه ، وکراهت خواندن به اسم مثل حضرت محمّد و حضرت علی و حضرت حسین .

۵۰ـ باید مردم را به اسامی و القاب خواند ؛ خواندن به نام فامیل که امروزه علامت احترام می‌شمرند بلاوجه است . به طلّاب باید سیّد و شیخ و میرزا گفت .»[۱]

۱ـ «جنگ خطّی ٦» ص ۲۸ تا ص ۳۳

البتّه بسیاری از این مسائل و نیز برخی مباحث فقهی دیگـر در لابـلای نوشتجاتشان (أعمّ از مطبوع و غیر مطبوع) آورده شده که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد . مجموعه‌ای از آنها را نیز در «جنگ خطّی شمارهٔ ۷» آورده‌اند و در فهرست اسامی تصنیفات خود به آن مجموعه ، عنوانِ «رسائل علمیّهٔ فـقهیّه» داده‌اند که شامل مباحث زیر میباشد :

۱ـ بحثی پیرامون حرمت ربا و بیان اقسام و ضررها و آثار مخرّب آن ، و نقد نظریّه‌های فقهی که در تصحیح ربا با استفاده از حیله‌های مختلف مـطرح شده است .

۲ـ بحث در حرمت ازدواج با زانیه قبل از توبه ، با اسـتفاده از آیـات و روایات واردهٔ در مقام و تجزیه و تحلیل مفاد آنها .

۳ـ بحثی جامع در کیفیّت اجراء صیغهٔ نکاح ، و تحقیق راجع به معنای نکاح در لغت و در لسان شرع ، و آنچه برای اجرای صیغهٔ آن لازم وکافی است .

٤ـ بحثی راجع به عدم جواز اذان بین دو نماز (مغرب و عشاء یا ظهر و عصر) در صورت جمع بین صلوتین ، و نیز عدم جواز دو اذان یکی إعلامی و یکی إعظامی ، زیرا تشریع أذان فقط یکمرتبه است و آن برای إعلام است و به همان البتّه عنوان تجلیل و اعظام بار خواهد شد .

۵ـ بحثی پیرامون غناء و معنای لغوی آن (آواز خوانی) و اینکه اگر عنوان «لهو» بر آن صادق باشد حرام است . این بحث بمنزلهٔ تعلیقه‌ای است بر آنچه شیخ انصاری تغمّده الله برحمته در بحث از غنا در کتاب «مکاسب محرّمه»اش آورده است .

٦ـ بحثی دربارهٔ موضوع غیبت وکفّارهٔ آن ،که این بحث هم به تناسب طرح نظر شیخ قدّس الله نفسه در «مکاسب محرّمه» راجع به غیبت و پیگیری آن میباشد .

۷ـ بحثی در عدم جواز فتک و ترور ، و استیفای بحث از جهات لغوی ،

روائی ، فقهی و تاریخی .

۸ـ بحث راجع به أحادیث **مَن بَلَغ** و تحقیق در أسناد و دلالت آنها .

۹ـ بحثی پیرامون جواز نگاه به مادر زن که در پاسخ بـه شـبههٔ یکـی از علمای مشهد مقدّس نوشته و مطلب را بر اساس آیات وروایات اثبات نموده‌اند .

۱۰ـ بحثٌ فی تأبیدِ حرمةِ الزّوجة علی الزّوجِ الدّاخلِ بها إذا ظهَر فسادُ طلاقِ الزّوجِ الأوّل : اگر زنی پس از طلاق از شوهر اوّل خود وگذراندن عدّه ، با همسر دیگری ازدواج کرد و بچّه‌دار هم شد و سپس روشن شد که طلاق شوهر اوّل بخاطر فقدان بعضی شرائط صحّت ، فاسد بوده است ، عـقد دوّم بـاطل است و زن و شوهر دوّم باید از هم جـدا شـوند بـدون طـلاق گـرچـه بـچّه‌ها حلال‌زاده‌اند از هر دو طرف (بخاطر شبهه و جهل والدین به بطلان عقد) و این زن همچنان زوجهٔ شوهر اوّل میباشد بدون آنکه نیازی به عقد جدید باشد . حال اگر زوج اوّل او را طلاق دهد آیا شوهر دوّم میتواند پس از إکمال عدّه با او ازدواج کند یا آنکه این زن بر وی حرام أبدی خواهد بود ؟ در این مورد حضرت آقـا ضمن یک بحث مبسوط و نقل روایات و اقوال در مسأله و بررسی و جمع بندی آنها نتیجه میگیرند که حرام أبدی نخواهد بود و این مورد مشمول أخبار دالّهٔ بر تأبید حرمت نیست .

یک نکته :

مرحوم حضرت آیة الله علّامه قدّس الله نفسه الزّکیّة ، هرگز در پی کسب موقعیّت مرجعیّت نبودند ؛ و اگر چه از دیر زمـان اشـخاصی از ایشـان تـقلید مـی‌نمودند ولی هـرگز راضـی نشـدند مـجموعه‌ای از فـتاوای خـود هـمچون رساله‌های عملیّهٔ دیگران تدوین کنند و در اختیار افراد قرار دهند ؛ و هـمواره ارتباط فقهی مقلّدینشان با ایشان بصورت سؤال کتبی یا شفاهی بود که برخی از استفتاءات از ایشان هنوز باقی است .

« علوم قرآنی و تفسیر »

حضرت آقا رضوان الله علیه بر اساس حسّاسیّت و دقّت فوق العاده‌ای که نسبت به قرآن و لزوم توجّه تمام عیار به آن داشتند ـ که در بحث قرآن مداری ایشان إن شآء الله اشاره خواهیم کرد ـ بر شناخت قرآن و تشریح و تفسیر آیات آن تأکید داشته و خودشان سالهای متمادی : متجاوز از بیست سال در مسجد قائم طهران جلسهٔ تفسیر قرآن برگزار می‌نمودند . در آثار مکتوبشان نیز در هر بحثی وارد می‌شوند قبل از هر چیز به تفسیر آیات مربوطه پرداخته آنگاه به نقل و بررسی روایات و تحلیل و تجزیهٔ وقایع تاریخی و ... وارد می‌شوند ، که با مراجعهٔ اجمالی به کتابهایشان این مطلب بدست می‌آید .

ایشان خود را شاگرد تفسیری علّامهٔ طباطبائی قدّس سرّه میدانستند ، و بهترین روش تفسیری را هم همان روش تفسیری ایشان و استاد بزرگوارشان : مرحوم آیة الله حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه که **تفسیر قرآن به قرآن** است معرّفی می‌نمودند . روشی که مرحوم قاضی بر آن سبک ، تفسیری از ابتدای قرآن تا سورهٔ أنعام نوشته‌اند و شاگردان خود را به آن ترغیب فرموده‌اند ، که علّامهٔ طباطبائی کراراً میفرمودند : «ما این روش تفسیری را از مرحوم قاضی داریم».[1]

همچنین برای تفسیر «المیزان» ده امتیاز بزرگ شمرده آن را بهترین تفسیر جهان اسلام معرّفی میکردند .

اوّل : روش تفسیری المیزان ؛ که تفسیر قرآن به قرآن است ، و با آن حقیقت پیام قرآن کشف می‌شود ؛ ولی با سائر روشها که پذیرش مطلبی از قبل و تطبیق آیات الهی بر آنست روح قرآن نابود و حقیقت قرآن کشته می‌شود ، و تفسیر قرآن نیست بلکه استخدام قرآن برای اثبات مطالب از پیش پذیرفته شدهٔ

۱ـ «مهر تابان» ص ٦٣

خویش است . باید با ذهن خالی به محضر قرآن رفت و معنای آیات الهی را با کمک آیات دیگر استخراج نمود . که در المیزان این روش بنحو اکمل رعایت شده و این مهمترین مزیّت المیزان است .

دوّم : مراعات معانی کلّیّه برای الفاظ موضوعه ؛ بدین معنی که الفاظ برای مصداق یا مصادیق خاصّی وضع نشده‌اند .

سوّم : تفکیک موارد جَرْی و تطبیق ، از متن مدلول مطابَقی آیات .

چهارم : جامعیت المیزان ؛ که علاوه بر بیانهای قرآنی حاوی مباحث مختلف روائی ، اجتماعی ، تاریخی ، فلسفی و علمی است . آنهم منظّم و تفکیک شده بدون درهم آمیختگی و خلط مباحث .

و همچنین پرداختن به مسائل امروز جهان از آراء و افکار مکتب‌های جدید و عرضهٔ آنها به قانون اسلام و تعیین مواضع مورد قبول و مواضع مورد اشکال و ایراد ، با بیانی جامع و روشن .

و همینطور طرح اشکالات و ایرادهای وارده بر قانون مقدّس اسلام از ناحیهٔ مکتب‌های شرقی و غربی و الحادی و کفری که به سرزمین‌های اسلامی سرایت کرده ، و پاسخ گوئی کافی و روشن به آنها .

پنجم : پاسداری از مکتب تشیّع ؛ که با بحث‌های دقیق و عمیق و نشان دادن مواضع آیات این مهم را ایفا کرده است ، و با لسانی رسا و بلیغ بدون آنکه حمیّت‌های جاهلی را برانگیزد و آتش عصبیّت را دامن زند ، از روی نفس آیات قرآن و تفسیری که قابل ردّ و انکار نباشد ، و نیز بوسیلهٔ روایاتی که از خود عامّه نقل شده در هر موضوعی از موضوعات وِلائی مطلب را روشن ، و ولایت عامّه و کلّیّهٔ حضرت أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب و ائمّهٔ طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین را برهانی و مبیّن می‌نماید .

ششم : نقد برخی تفاسیر معاصر ؛ که نسبت به مفسّرین معاصر مصری

عامّه بدون آنکه نام ببرد مطلب را نقل و به بیان موارد ضعف و نقد آنها پرداخته و مواقع خطا و اشتباه را روشن میکند .

هفتم : تبیین مسائل اخلاقی ؛ که بطور مشروح مسائل اخلاقی را به مناسبتهای مختلف طرح و بررسی می‌نماید .

هشتم : اشاره به مطالب عرفانی ؛ که در مسائل عرفانی بطور دقیق و لطیف با اختصار میگذرد و با یک جملهٔ کوتاه یک عالَم علم را نشان میدهد و انسان را به لقاء الله و وطن اصلی دعوت میکند .

نهم : جمع بین ظاهر و باطن ؛ از توجّه صرف به مسائل ظاهری و غفلت از مطالب حقّهٔ باطنی ، یا توجّه محض به مسائل باطنی و غفلت از ظاهر پرهیز شده ، و جمع بین هر دو امر بخوبی ملاحظه گردیده است .

دهم : جمع بین عقل و نقل ؛ بقدر کافی از براهین عقلیّه در کنار ادلّهٔ نقلیّه بهره‌برداری شده ، و از نقل گرائی صرف یا عقل گرائی محض پرهیز شده و از هر دو اهرم بنحو اکمل استفاده گردیده است .[1]

همچنین تفسیر «المیزان» را مایهٔ افتخار و سربلندی شیعه ، و متّصل به عالم ملکوت ، و یکّه تاز میدان معرّفی کرده بر ضرورت تدریس آن در حوزه‌های علمیّه تأکید می‌نمایند :

٤ این تفسیر بقدری جالب است و به اندازه‌ای زیبا و دلنشین است که میتوان به عنوان سند عقائد اسلام و شیعه به دنیا معرّفی کرد ، و به تمام مکتبها و مذهبها فرستاد و بر این اساس آنان را به دین اسلام و مذهب تشیّع فرا خواند . کما اینکه خود به خود این مهم انجام گرفته و «المیزان» در دنیا انتشار یافته و در قلب پاریس و آمریکا رسیده و به کشورهای اسلامی نُسخ زیادی از آن إرسال

١ـ برگرفته از «مهر تابان» ص ٦٣ تا ص ٦٦

شده و مورد بحث و تدقیق قرارگرفته است ، و موجب فخر و مباهات شیعه و سرافرازی آنان در مجامع علمی گردیده است .

این تفسیر در نشان دادن نکات دقیق و حسّاس ، و جلوگیری از مغالطهٔ کلمات معاندین ، و نیز در جامعیّت ، منحصر به فرد است ؛ و حقّاً میتوان گفت : **از صدر اسلام تا کنون چنین تفسیری به رشتهٔ تحریر در نیامده است ...**

این ناچیز با آنکه بیش از سی دوره از تفاسیر مهمّ شیعه و سنّی را در دسترس و مورد مطالعه دارم ، هیچگاه مانند «المیزان» تفسیری دلنشین‌تر و لذّت بخش‌تر و جامع‌تر ندیده‌ام ؛ وکأنّه با تفسیر «المیزان» بقیّهٔ تفاسیر کم و بیش منعزل میگردند و جای خود را به «المیزان» میدهند .

و در این حقیقت ، این حقیر متفرّد نیستم بلکه بسیاری از علماء أعلام و متفکّرین عظام و اهل بحث و تحقیق این مطلب را ارائه کرده‌اند و یا زمزمهٔ آنرا دارند .

دوست و صدیق راستین و هم دورهٔ طلبگی‌ما : زعیم عالیقدر حاج سیّد موسی صدر خَلّصَهُ اللهُ مِن أیدی الفَجَرة و أطالَ اللهُ بَقآءَه ، از عالِم وحید ونویسندهٔ معروف و متضلّع خبیر لبنان : شیخ جواد مغنیه نقل میکرد که او می‌گفت : از وقتی که «المیزان» به دست من رسیده است کتابخانهٔ من تعطیل شده و پیوسته در روی میز مطالعهٔ من «المیزان» است .

این حقیر روزی به حضرت استاد عرض کردم : هنوز این تفسیر شریف در حوزه‌های علمیّه جای خود را چنانکه باید باز نکرده است ، و به ارزش واقعی آن پی نبرده‌اند ؛ اگر این تفسیر در حوزه‌ها تدریس شود و روی محتویات و مطالب آن ، بحث ونقد و تجزیه و تحلیل بعمل آید و پیوسته این امر ادامه یابد ، پس از دویست سال ارزش این تفسیر معلوم خواهد شد .

در دفعهٔ دیگر عرض کردم : من که به مطالعهٔ این تفسیر مشغول می شوم ،

در بعضی از اوقات که آیات را به هم ربط میدهید و زنجیروار آنها را با یکدیگر موازنه و از راه تطبیق معنی را بیرون می‌کشید ، جز آنکه بگویم در آن هنگام قلم وحی و الهام إلهی آنرا بر دست شما جاری ساخته است تعبیر دیگری ندارم !

ایشان سری تکان داده و میفرمودند : این فقط حسن نظر است ؛ ما کاری نکرده‌ایم .»[1]

کارهای قرآنی مستقلّ و ضمنی

غیر از آنچه به صورت یک سیرهٔ مستمر در حرکت علمی مرحوم حضرت آقا به عنوان یک اصل مشاهده می‌شود که تمامی مباحثی راکه مطرح می‌کنند با تفسیر آیات مربوطه شروع و پی‌گیری می‌نمایند ـ که استخراج آیات تفسیر شده به قلم ایشان در مجموعهٔ آثارشان کاری است دیدنی و شایسته و قابل استفاده ـ آثار مستقلّی در تفسیر و علوم قرآنی نیز تدوین کرده‌اند که اجمالاً اشاره می‌شود :

اوّل : «رسالهٔ بدیعه» در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ : **ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ بِمَآ أَنفَقُوا** ... که به تناسب ، مطالب فراوانی را پیرامون حقوق زنان و تشریح نحوهٔ وصول آنان به کمال انسانی خویش و حرم امن الهی طرح و بررسی فرموده‌اند .

دوّم : «رسالهٔ نوین» در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ : **إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ اللَّهِ** ... که بر اساس آن به اثبات تقویم اسلامی و لزوم پایداری بر تاریخ هجری قمری و عدم مشروعیّت سال و ماه شمسی پرداخته و مطالب فراوانی را تبیین و تشریح نموده‌اند .

سوّم : «رسالهٔ نکاحیّه» در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ : **وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ** ... ، که بر اساس آن به بحث پیرامون حرمت سقط جنین و استعماری بودن نقشهٔ کفر

۱ـ «مهرتابان» ص ٦٦ تا ص ٧١

جهانی برای «کاهش جمعیّت» و محدود سازی نسل مسلمین مخصوصاً شیعیان با انواع حیله‌ها و شعارها و ... پرداخته‌اند .

چهارم : «رسالهٔ مودّت» تفسیر آیهٔ : **قُل لَاَ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ** و نخستسن قربانی : حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام الله علیهما .

مطالبی که در این کتاب آمده است ، خلاصهٔ مباحثی است در تفسیر آیهٔ مودّت و لزوم محبّت اهل‌بیت علیهم السّلام ، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم تا شهادت حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها که حضرت آقا در هشت جمعه ، در ماههای ربیع الأوّل و جُمادَی الأُولی و جمادی الثّانیهٔ سال ۱۳۹۱ هجری قمری در مسجد قائم طهران ایراد فرموده‌اند .

و در همان زمان آیات و روایات مورد بحث و شالوده‌ای از مباحث را مکتوب نموده‌اند تا در موقعیّت مناسب بازنویسی و تحریر شود . و سپس در ضمن مطالعات خود به مطالب و روایات دیگری بر خورد نموده‌اند که آوردن آنها را نیز در این کتاب مناسب دیده‌اند ، و در آخر نوشتهٔ خود این معنی را متذکّر گردیده‌اند .

پنجم : تفسیر سورهٔ مبارکهٔ یس که مجموعه سخنرانی‌های ایشان در ماه مبارک رمضان می‌باشد و به خطّ خودشان ثبت گردیده تا در فرصت مناسب بازنویسی و تدوین گردد .

ششم : «نور ملکوت قرآن» : این کتاب مجموعه‌ای چهار جلدی است که شامل مباحث بسیاری در علوم قرآنی و اصول و مبانی تفسیر است همچون : هدایت قرآن به بهترین راهها ؛ بررسی تطبیقی نمونه‌هائی از برنامه‌های قرآن کریم با سائر برنامه‌ها ؛ أحکام قرآن منطبق بر حق و جاودانی است ؛ عینیّت نفس ملکوتی امام با حقیقت قرآن و صراط مستقیم ؛ قرآن روشن کنندهٔ همه چیز

است و قابل نسخ نیست ؛ منطق قرآن توحید خالص در جمیع شؤون است ؛ لزوم بازگشت به قرآن و أحکام آن ؛ عملی بودن یکایک أحکام قرآن در هر عصر ؛ تأثیر قرآن در سیر نفوس مؤمنین در مدارج روحی و کمالات نفسانی ؛ آداب و آثار تلاوت قرآن ولزوم تدبّر در آن ؛ کیفیّت قرائت قرآن در نماز و غیره ؛ محکمات و متشابهات قرآن ؛ ثمرهٔ قرآن تربیت انسان کامل است ؛ دعوت قرآن به سیر در آیات آفاقی ؛ عظمت اخلاق قرآن ؛ عربیّت و إعجاز قرآن ؛ عظمت و اصالت قرآن ؛ کیفیّت جمع آوری وکتابت و طبع قرآن ؛ قاطعیّت و واسعیّت قرآن ؛ غیر قابل تغییر بودن و عمومیّت قرآن مجید ؛ و تواتر در عبارات و الفاظ آن .

در این دوره همچنین بالمناسبه مباحثی چون فلسفهٔ جهاد و قتل و بردگی در إسلام ، حرمت سقط جنین و دیهٔ آن و ردّ نظریّهٔ تحدید نسل ، عظمت و تقدّم علوم اسلامی بر علوم امروزی ، مزایای زبان عربی و لزوم تکلّم به آن برای جمیع مسلمانان مورد شرح و تحلیل قرارگرفته ، و به تناسب بحث از نقش و موقعیّت قرآن کریم به عنوان یک کتاب آسمانی به نقد و بررسی بعضی کج فهمی‌ها از آیات کریمهٔ قرآن مجید پرداخته و برخی اشکالات وارده بر مقالهٔ «بسط و قبض تئوریک شریعت»[1] وکتاب «دانش و ارزش» و نیز کتابهای «خلقت انسان» و «تکامل در قرآن» و «راه طی شده» بیان شده است .

لازم به ذکر است که این مجموعه ، قسمت اوّل از دورهٔ «أنوار الملکوت» است که اصل آن خلاصه و نتیجهٔ مباحثی است که حضرت آقا در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری پس از ادای فریضهٔ عصر ، و تتمّهٔ آنرا در روزهای جمعه در ماههای شوّال المکرّم و ذو القعدة الحرام همان سال پیرامون پنج موضوع:

۱ـ این بخش از کتاب با نام «نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت» مستقلاً نیز طبع و منتشر شده است .

أهمّیّت روزه و نماز و آداب مسجد و أهمّیّت قرآن کریم و أهمّیّت دعا و شرائط آن ، مجموعاً در سی و شش مجلس در مسجد قائم طهران ایراد فرموده‌اند .

و در همان زمان ، آیات و روایات مورد بحث را با شرح مختصر و شالوده‌ای از مباحث برای تذکار خود در هنگام مراجعهٔ ثانوی نوشته‌اند که در حدود ۲۸۰ صفحه شده و آنرا در یک مجموعه تحت عنوان «مواعظ شهر رمضان ۱۳۹۰ هجریّهٔ قمریّه» تجلید نموده‌اند .[۱]

و سپس هنگامیکه در سال ۱٤۰۸ هجری قمری ـ پس از هجده سال ـ آنرا مجدّداً ملاحظه و شروع به بازنویس و تحریر آن تحت عنوان «دورهٔ أنوار الملکوت» فرمودند تنها قسمت «رسالهٔ قرآن» آن که خلاصهٔ دوازده مجلس از آن مجالس و در این مجموعه فقط هشتاد دو صفحه است به یک دورهٔ چهار جلدی با بیش از یکهزار و هشتصد صفحه تبدیل شد ؛ و طبعاً اگر همین نسبت ملحوظ شود چنانچه خودِ ایشان بقیّهٔ مجموعه را نیز به همین نحو بازنویسی و تحریر فرموده بودند به یک دورهٔ چهارده جلدی بالغ می‌گشت .

« علم کلام »

یکی از علوم اسلامی علم کلام است ، که دربارهٔ عقائد اسلامی یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت بحث میکند ، به این نحو که آنها را توضیح داده و دربارهٔ آنها استدلال میکند و از آنها دفاع می‌نماید .

البتّه محدودهٔ علم کلام در مذاهب گوناگون مختلف است ، و در نظر عالمان شیعی علاوه بر مباحث توحید و نبوّت و معاد مباحث مختلف وگستردهٔ امامت و عدل نیز جزء مباحث کلامی است که باید بدان پرداخته شود .

۱ـ این مجموعه با نام «أنوار الملکوت» طبع گردیده است .

عالمان بزرگ اسلامی همواره در علم کلام چهره‌های درخشان داشته‌اند ، و در این میان عالمان شیعی از درخششی فوق العاده برخوردار بوده و همواره در مباحث کلامی ـ به دنبال تعالیم قرآن و عترت ـ منطقی رسا و حضوری فعّال و روشنگر داشته‌اند ؛ که استمرار زیبای این جریان را از دوران ائمّهٔ هدی علیهم السّلام و شاگردان طراز اوّلشان همچون هشام ، مؤمن الطّاق ، ابوبصیر ، محمّد بن مسلم ، فضل بن شاذان و ... و سپس شیخ مفید ، سیّد مرتضی ، شیخ صدوق ، شیخ طوسی ، خواجه نصیر و علّامهٔ حلّی و ... و در این اواخر بزرگانی همچون سیّد شرف الدّین جبل عاملی ، میر حامد حسین ، و علّامهٔ امینی و مرحوم مظفّر و ... أعلی اللهُ مقامَهم به چشم می‌بینیم که فهرست اشخاص و آثارشان در مدار علم کلام دیدنی است .

طبیعی است که عالمان بزرگ دینی هرکدام در محدودهٔ خود عالم به علم کلام نیز هستند و باید باشند . حضرت آقا نیز در زمینهٔ این علم درخششی فوق العاده دارند که آثار بجا مانده از ایشان در این زمینه گواه روشنی است و توجّهی به فهرست اجمالی آن میتواند روشنگر بسیار خوبی در این جهت باشد .

آثار مستقل و ضمنی کلامی

۱ـ «الله شناسی»:

این کتاب که در سه جلد تألیف شده و أجل الهی آن بزرگمرد قبل از اتمام جلد سوّم آن فرا رسید شامل مباحث فراوان توحیدیّه أعمّ ازکلامی و غیرکلامی است همچون :

تفسیر آیهٔ نور در معرفة الله و حضور حضرت حقّ جلّ و علا در همهٔ شریان هستی . امکان لقاء الهی و وصول به حرم امن حضرت حق و انحصار معرفة الله در لقاء الله ، و انحراف جمیع راههای دیگر از وصول به توحید صحیح وکامل . انحصار هر وجود و اثر وجودی در حق تعالی در منطق قرآن .

عشق متقابل خداوند و موجودات که به عشق حضرت حق به خویش باز میگردد . معنی تشخّص وجود : لا هُوَ إلّا هُوَ . ابتلاء قائلین به اثر وجودی برای غیر خدا ، به شرک خفیّ . معنای صحیح وحدت شخصی وجود و ابطال حلول و اتّحاد .

۲ـ «امام شناسی»

این اثر نورانی شامل ۲۷۰ درس در هیجده جلد حاوی مسائل فراوانی بر محور یکی از اصلی‌ترین مباحث کلام ، یعنی مسألهٔ امامت است که مجموعهٔ بحثهائی تفسیری ، فلسفی ، روائی ، تاریخی و اجتماعی دربارهٔ امامت و ولایت بطور کلّی ، و دربارهٔ امامت و ولایت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب و أئمّهٔ معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص ، بصورت درسهای استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصّه و عامّه و أبحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت میباشد

نگرشی اجمالی بر عناوین شاخص و مهمّ این دوره میتواند نمایانگر جایگاه ارزشمند آن باشد ، مسائلی همچون :

نبوّت عامّه ، و لزوم عصمت در انبیاء و ائمّه علیهم السّلام و عدم تنافی آن با اختیار . ضرورت وجود امام معصوم و زنده برای جامعه . و لزوم افضلیّت و تقدّم امام در همهٔ کمالات . ضرورت پیروی امّت از اعلم افراد امّت که شخص امام است .

تفسیر آیهٔ اُولی الأمر و وصایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام . تفسیر آیهٔ تطهیر و اثبات نزول آن در مورد اصحاب کساء و دفع شبهات ، و تفسیر آیات «ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَابَ» و «يَتْلُوهُ شَاهِدٌ» و «مَنْ عِندَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَـٰبِ» و «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و «هُنَالِكَ ٱلْوَلَـٰيَةُ لِلَّهِ ٱلْحَقِّ» و «ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» و «إِنَّ وَلِيِّىَ ٱللَّهُ» و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ» و «بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ» و آیهٔ إکمال دین ؛ در رابطه با مسألهٔ

امامت و ولایت بطور کلّی و امامت و ولایت حضرت أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام بالخصوص ، و بیان فضائل و مناقب آنحضرت .

اثبات ولایت تکوینی و تشریعی برای امام ، عینیّت توحید و ولایت و انکار وجود استقلالی برای حجّت خدا ، لزوم توجّه و معرفت به حقیقت ولیّ الله الأعظم نه تشرّف مادّی و صوری .

تبیین سفر تاریخی حجّة الوداع و ماجرای حسّاس غدیر ، تشریح دقائق خطبهٔ نبوی در غدیر خم ، بیعت تمام مردم با حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در صحرای غدیر ، تشریح جایگاه عالی و منزلت رفیع روز عید غدیر ، چگونگی شکل گیری حادثهٔ شوم غصب خلافت و رفتار غلط سقیفه سازان ، احتجاج معصومین علیهم السّلام به حدیث غدیر در طول تاریخ امامت .

بحث‌های مفصّل سندی و دلالی و اثبات نکات فراوان از احادیث مربوط به ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام همچون «حدیث ولایت» و «حدیث منزلت» و «حدیث اخوّت» و «حدیث أَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلیٌّ بابُها» و «حدیث متواتر ثقلین» و «حدیث طیر مَشویّ» .

تبیین گسترهٔ علم امام و اثبات علم غیب برای پیامبر و امام از آیات و روایات ، ذکر نمونه‌های بسیاری از اخبار غیبی حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام از حوادث مختلف آینده ، نمونه‌هائی از تجلّی علوم علوی در زمینه‌های گوناگون و قضاوتهای فوق العاده و عجیب حضرت .

معیّت امام با قرآن در همهٔ عوالم ، تجلّی حکمت إلهیّه در وجود امام ، و لزوم نصب و معرّفی او از جانب پروردگار ، عدم اعتبار رأی اکثریّت در اثبات ولایت برای انسان عادی غیر معصوم ، جنایات سقیفه سازان در انکار فضائل مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه السّلام .

جلوگیری خلیفهٔ دوّم از ثبت احادیث رسول خدا با شعار انحرافی حَسبُنا

کتابُ الله برای جدا سازی امّت از حقیقت قرآن یعنی عترت علیهم السّلام ، تأکید قرآن و روایات بر لزوم کتابت و ثبت احادیث ، و تقدّم شیعیان بر همین اساس در تدوین اکثر علوم اسلامی .

حقیقت تشیّع و صفات شیعه ، سیر علوم و تاریخ شیعه از صدر اسلام ، مباحثی پیرامون «صحیفهٔ سجّادیّه» ، عظمت و أبدیّت مکتب و مقام علمی مدرسهٔ امام صادق علیه السّلام و علوم جهانی و علوم اسلامی آنحضرت ، نقد نظریّات و عقائد مذاهب مختلفهٔ اهل تسنّن در اصول و فروع ، و قیام معاویه برای اضمحلال آثار نبوّت و تبدیل آن به سلطنت .

در این مجموعه علاوه بر طرح مباحث کلّی امامت که بدانها اشاره شد ، در جای‌جای بحثها به‌گوشه‌هائی از زندگانی و سجایای حضرت مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین امام علیّ بن أبی طالب علیه السّلام ، از کیفیّت تولّد و تربیّت آنحضرت در دوران کودکی ، و رشادتها و شجاعتها و مددکاری و ایثار و فداکاری آن حضرت نسبت به پیامبر أکرم صلّی الله علیهما و آلهما در تمام مراحل رسالت ، و سیرهٔ حضرتش پس از رحلت رسول أکرم تا زمان شهادت ، و مقامات معنوی و اُخروی آن امام همام نیز اشاره شده است .

۳ـ «معاد شناسی»

این اثر ارزشمند در ده جلد و در طیّ هفتاد و پنج مجلس با دقّت و موشکافی ، مباحث معاد از مرگ و برزخ تا حشر و نشر و بهشت و دوزخ را براساس آیات و روایات و براهین عقلی و مشاهدات قلبی و مکاشفات عرفانی بررسی می‌نماید ؛ که نگاهی اجمالی به عناوین مهمّ آن ، أهمّیّت و گستردگی مطالب آن را نشان میدهد . اینک به برخی از آنها اشاره می‌نمائیم :

حقائق و اعتباریّات و رابطهٔ این دو ، نمودار حیات دنیا ، معنی اجل مسمّی در قرآن ، حقیقت مرگ و علّت ترس از آن ، سنخیّت خواب و مرگ ،

کیفیّت قبض روح و نقش عزرائیل و ملائکهٔ زیر دست او ، تفاوت قبض روح‌ها ، معیّت اولیای إلهی با حق تعالی ، حضور پیامبر و أمیرالمؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و سائر أئمّه علیهم السّلام در هنگام مرگ مؤمنان ، إلحاق مؤمنان به اولیاء خدا و منکران به اولیاء شیطان .

نقش شیطان در نظام هستی ، تشریح عالم طبع و مثال و عقل ، معرّفی عالم برزخ و احوال آن ، رابطهٔ مردگان با عالم طبع ، تلازم بین مرگ دنیائی با حیات برزخی و مرگ برزخی با حیات اخروی ، تعریف مستضعفان و مسألهٔ نجات آنان ، مسألهٔ بهشت و دوزخ برزخی ، و فرق آن با بهشت و دوزخ آخرتی .

علائم پیدایش قیامت در آیات و روایات ، معرّفی صیحهٔ آسمانی و نفخ صُور ، و حیات مستمرّهٔ مخلَصین ، تحقّق انبیاء و اولیاء به اسماء الهی ، انقراض دنیا و ظهور موجودات در قیامت با حالت ربطی خود به خداوند ، ظهور توحید برای مقرّبین و مخلَصین در دنیا و برای همگان در آخرت ، تجلّی توحید و خروج از حجابها در قیامت و مشاهدهٔ صحیح و کامل «وجه الله» .

احاطهٔ قیامت بر این عالم ، تجسّم أعمال ، قیام انسان در پیشگاه خداوند ، حتمیّت معاد و دفع شبهات واردهٔ بر معاد ، اثبات معاد جسمانی عنصری با هفت مقدّمهٔ فلسفی ، حشر تمامی موجودات بر اساس ظرفیّتهای خود ، نامهٔ أعمال و کیفیّت آن ، عینیّت نامهٔ عمل با عمل آدمی ، ملازمت عمل با نفس ، شهادت شاهدان قیامت و مراحل و کیفیّت آن ، اثبات شعور برای همهٔ موجودات عالَم و کیفیّت شهادت آنان در قیامت .

معنی صراط و انحصار صراط هر کس به نحوهٔ رفتارش در دنیا ، تجسّم صراط مستقیم ، مسألهٔ میزان و حقیقت آن و رابطه‌اش با انسان کامل ، علم حضوری خداوند و رابطه‌اش با سریع الحساب بودن حق تعالی ، عمومیّت سؤال و جواب در قیامت و علّت اختلاف درجات آن .

عمومیّت معاد برای تمامی موجودات و هدفمند بودن خلقت ، مسألهٔ شفاعت و جایگاه آن ، درجات و مراحل و شرائط شفیع و مشفوعٌ له ، تلازم شفاعت با فناء فی الله ، اصناف شفیعان و شفاعت شوندگان ، عدم استلزام شفاعتْ تجرّی وگستاخی بندگان را ، و منبر وسیله و لِوای حمد .

حقیقت حوض کوثر و رابطهٔ آن با علم و عمل ، معرّفی نهرهای بهشت ، مبحث أعراف و جایگاه آن و درجات مختلف اعراف نشنیان ، معرّفی بهشت و دوزخ ، دربها و مراتب بهشت ، درب‌ها و درکات دوزخ ، و شجرهٔ طوبی که همان شجرهٔ ولایت است ، معرّفی حقیقت جهنّم ، و اثبات خُلود در بهشت و دوزخ .

« فلسفه و حکمت »

حضرت علّامه أعلی الله مقامه الشّریف همچون دیگر بزرگان علم و معرفت ، و بر خلاف ظاهر گرایان ، معتقد بودند که عقل و قلب سلیم همان سخن وحی را میگویند ، و این سه هیچ تضادّ و تزاحمی با هم نداشته و محصول قرآن و برهان و عرفان یک چیز بیشتر نیست . و البتّه این ثمرهٔ عقل و قلب سلیم است ؛ یعنی عقل برهانی و قلب پاک شده از زنگار کدورتهای طبیعت و هوی و هوس .

لذا از تنگ نظری نسبت به فلسفه به شدّت نکوهش کرده و طلّاب را به فراگرفتن علوم عقلی امر می‌نمودند . و علوم عقلی را نه به عنوان مکتبی در برابر قرآن و عترت بلکه ابزاری لازم و ضروری برای فهم حقائق قرآنی و روائی دانسته ؛ و همانگونه که در مواضع متعدّدی از «دورهٔ علوم و معارف اسلام» مشاهده می‌شود ، دربارهٔ فلسفه و حکمت و تثبیت آن مطالبی را مفصّلاً بیان داشته‌اند و بر ضرورت آن تأکید دارند .

البتّه ایشان از به هم آمیختن مسائل پرهیز داشته و از فلسفی کردن مباحث

به هر بهانه‌ای که هست نیز گریزان بودند ، ولی آنجا که در فهم مطالب طرح مسائل فلسفی لازم بود دریغ نمی‌نمودند و بقدر فهم مخاطبان مباحث را با زبانی که برای دیگرانی هم که از اصطلاحات فنّی فلسفی بی‌بهره هستند قابل استفاده باشد بیان می‌نمودند .

ایشان اثری مستقل در فلسفه تدوین ننمودند ولی در آثارشان ، در مواردی که متوقّف بر مسائل فلسفی است همچون مباحثی که پیرامون توحید و معاد مطرح است ، مباحث فلسفی فراوانی به چشم می‌خورد . همچون بحث از وحدت وجود و اثبات وحدت شخصی و نفی وحدت تشکیکی در کتاب «مهرتابان»[1] ، و بحث از قاعدهٔ بَسیطُ الحقیقةِ کلُّ الأشیآء و پاسخ به شبههٔ ابن‌کمونة درکتاب «توحید علمی و عینی»[2]، و نیز اثبات معاد جسمانی عنصری با هفت مقدّمهٔ فلسفی درکتاب «معادشناسی»[3].

حضرت آقا در مشی فلسفی خود ، بر طریقهٔ مرحوم صدرالمتألّهین که قهرمان میدان فلسفهٔ اسلامی و طرّاح حکمت متعالیه است پایدار بوده و وی را می‌ستودند . و تفکّر عقلانی و سابقهٔ اندیشهٔ فلسفی عقلی انسان را مستقیم و غیر مستقیم برخاسته از مکتب انبیاء الهی شمرده و فلاسفهٔ بزرگ یونانی را از شاگردان بزرگ انبیاء و حکمای الهی معرّفی می‌نمودند .[4]

و همچنین بر این نکته تأکید می‌فرمودند که عالمان والا مقام شیعی همواره از متفکّران بزرگ در علوم عقلی بوده و شیعیان همیشه در این علوم پیشگام بوده‌اند ، و به همین جهت در مواضع متعدّدی از آثار خود به این مسأله

۱ـ «مهر تابان» ابحاث فلسفی ، ص ۱۹۷ تا ص ۳۰۱

۲ـ «توحید علمی و عینی» تذییل ششم ، ص ۲۷۸ تا ص ۲۹۸

۳ـ «معاد شناسی» ج ٦ ، ص ۱۷٦ تا ص ۲۱۰

٤ـ «الله شناسی» ج ۳ ، ص ۳٤٦

پرداخته[1] و رساله‌ای را به معرّفی «افرادی از فقهاء اسلام که به علم حکمت پرداخته‌اند» اختصاص داده‌اند که در «جنگ خطّی ۷» ص ۳٤۷ تا ص ۳٥٦ آمده است .

« عرفان »

یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیداکرد علم عرفان است ،گرچه حقیقت عرفان مخّ تمامی تعالیم اسلام است . علم عرفان دارای دو بخش نظری و عملی است .

عرفان نظری به تفسیر هستی می‌پردازد و در بارهٔ خدا و جهان و انسان بحث می‌نماید . عرفان در این بخش مانند فلسفه استدلالی است با این فرق که فلسفه در استدلالات خود تنها به مبادی و اصول عقلی تکیه میکند و عرفان مبادی و اصول کشفی را مایهٔ استدلال قرار میدهد و آنگاه آنها را با زبان عقل توضیح میدهد .

تفسیر عرفان از هستی با تفسیر فلسفه از هستی تفاوتهای عمیقی دارد .

از نظر فیلسوف إلهی ، هم خدا اصالت دارد و هم غیر خدا ، الّا اینکه خدا واجب الوجود و قائم بالذّات است و غیر خدا ممکن الوجود و قائم بالغیر ؛ ولی از نظر عارف غیر خدا به عنوان اشیائی که در برابر خدا قرار گرفته باشند ـ هر چند معلول او باشند ـ وجود ندارند ، بلکه خداوند عالم وجود را در بر گرفته است .

فیلسوف میخواهد جهان را بطور عقلی و ذهنی فهم کند ، ولی عارف

۱ـ مانند «روح مجرّد» ص ۱۰٦ و ۱۰۷ و «نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت» ، إشکال دوّم

میخواهد به کُنه و حقیقت هستی که خداوند است برسد و وجدان کند . از نظر عارف ، معرفت به این نیست که انسان صرفاً در ذهن خود تصویری از هستی داشته باشد ، بلکه به اینست که معرفت او شهودی و وجدانی باشد .

امّا عرفان عملی متصدّی بیان رابطهٔ انسان با خدا و راه رسیدن به اوست که این بخش عرفان ، سیر و سلوک نامیده می شود . در این بخش توضیح داده می شود که «سالک» برای آنکه به قلّهٔ منیع انسانیّت یعنی «توحید» برسد باید از کجا آغاز کند و چه منازلی را و به چه ترتیب طی نماید و چه احوالی بر او ظاهر می شود .

و البتّه طیّ همهٔ این منازل باید با ارشاد و هدایت ، و إشراف و مراقبت یک انسان کامل که قبلاً این راه را طی کرده و از راه و رسم منزلها آگاه است صورت گیرد . و اگر همّت انسان کاملی بدرقهٔ راه نباشد خطر گمراهی در کمین است . عرفا از انسان کاملی که سالک در سیر إلی الله ضرورةً باید مرافقت و همراهیِ او را بنماید گاهی به «طائر قدس» وگاهی به «خضر» تعبیر می‌کنند .

همّتم بدرقهٔ راه کن ای طائر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
ترک این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

البتّه توحیدی که از نظر عارف قلّهٔ منیع انسانیّت بشمار می‌رود و آخرین مقصد سیر و سلوک عارف است با توحید مردم عامی و حتّی توحید فیلسوف ، از زمین تا آسمان متفاوت است ؛ که رسیدن به آن کار عقل و اندیشه نیست ، کار دل و مجاهده و سیر و سلوک و تصفیه و تهذیب نفس است .

عرفان عملی بیان کنندهٔ «چه باید کرد» است همچون علم اخلاق ؛ با این تفاوت که :

اوّلاً : عرفان دربارهٔ روابط انسان با خدا و جهان و خودش بحث میکند و عمدهٔ نظرش دربارهٔ روابط انسان با خدا است ، ولی روشهای اخلاقی ضرورتی

نمی‌بینند که در این باره بحث نمایند ، که نهایةً انسان کامل هم نمی‌سازند .

ثانیاً : سیر و سلوک عرفانی همانطور که از مفهوم این کلمه هم پیداست پویا و متحرّک میباشد ؛ بر خلاف اخلاق که ساکن است . یعنی در اخلاق از اینکه باید از کجا شروع کرد و کجا رفت و به کجا رسید خبری نیست ، ولی در عرفان عملی سخن از نقطهٔ آغاز و خطّ سیر حرکت و رسیدن به مقصد مطرح است . در عرفان ، صراطی وجود دارد که باید پیموده شود ولی در علم اخلاق نه .

ثالثاً : عناصر روحی اخلاقی محدود است به معانی و مفاهیمی که غالب افراد آنها را می‌شناسند ، ولی عناصر روحی عرفانی بسی وسیعتر و گسترده‌تر است . در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن میرود که منحصراً به یک «سالک راه» در خلال مجاهدات و طیّ طریق دست میدهد و مردم دیگر هر چند اخلاقی هم باشند از این واردات بی‌بهره‌اند .

آثار عرفانی مستقل

با توجّه به اینکه یقظهٔ عرفانی در وجود حضرت آقا از روز نخست بدست قهرمان ورزیدهٔ علمی عملی این میدان ، مرحوم علّامهٔ طباطبائی قدَّس الله نفسَه الزّکیّة حاصل شد و تحت اشراف ایشان تربیت عرفانی آقا در بُعد علمی و عملی استمرار پیدا نمود (که در فصل سوّم همین یادنامه گذشت) ، و با توجّه به رشد عظیم و سریع عرفانی معظّمٌ له در طول زندگی و بهره‌وری از محضر اساتید بی‌بدیل این وادی همچون آیة الله انصاری و آیةالله قوچانی وصیّ سلوکی مرحوم آیة الله قاضی و شاگردیِ بزرگ موحّد الهی و عارف گمنام متأخّر حضرت آقای حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد (که از أقدم و أفضل شاگردان توحیدی مرحوم قاضی بوده و در فصل چهارم و ششم از ایشان سخن گفتیم) ؛ شاخصهٔ عرفانی در وجود ایشان بارزترین شاخصه بود ، به گونه‌ای که تجلّیات عرفانی در جمیع آثارشان به چشم می‌خورد . و این غیر از آثاری است که بطور

اختصاصی در زمینهٔ عرفان عرضه نمودند ، که اینک به آنها اشاره می‌کنیم :

۱ـ «توحید علمی و عینی»

چگونگی شکل گیری این کتاب را خود معظّمٌ له در مقدّمه‌ای که بر آن نوشته‌اند مفصّلاً توضیح میدهند که اجمال آن چنین است :

یکی از طلّاب خوش ذوق نجف به نام شیخ إسمعیل تبریزی متخلّص به تائب ، از مرحوم آخوند خراسانی معنی یک بیت از أشعار عطّار نیشابوری را کتباً سؤال می‌نماید ، بدینگونه که :

«شیخ عطّار در «منطق الطّیر» گوید :

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است
او به سر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجاکه اوست

معنی بیت دوّم را بیان فرمائید .»

مرحوم آخوند جواب مختصری میدهند . شیخ اسمعیل همین سؤال را از آیة الله حاج شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی می‌نماید و ایشان با بینش فلسفی خود جواب میدهند . مجدّداً شیخ إسمعیل همین سؤال را از آیة الله حاج سیّد أحمد کربلائی طهرانی می‌پرسد و ایشان با بینش عرفانی و منطق عرفان جواب میدهند .

شیخ إسمعیل جواب سیّد را به حاج شیخ ارائه میکند و ایشان جوابی در ردّ بیان سیّد می‌نویسند . و هنگامی که شیخ اسمعیل این جواب را به حاج سیّد احمد نشان میدهد ایشان جواب حاج شیخ را مفصّل و مستدلّ رد می‌نمایند ؛ و همینطور این مکاتبات ادامه پیدا میکند تا هفت مکتوب . و حاج شیخ در طیّ این نامه‌ها آنچه بر ردّ عرفا در کتب حکمت آمده مطرح ساخته و از برهان استمداد می‌گیرد ، و متقابلاً مرحوم سیّد هم در مقام دفاع از تفکّر عرفا با استمداد از برهان و ذوق و شهود به میدان می‌آید و در روشنگری و أدای

حقّ مطلب از هیچ چیز دریغ نمی‌نماید .

شیخ اسمعیل نیز مجموعهٔ این مکاتبات را که خود به منزلهٔ گنجینهٔ عظیم علمی در مسائل مختلف معرفتی از دو دیدگاه حکمت و عرفان است جمع‌آوری می‌نماید .

و چون نامه‌های هر دو طرف حاوی مطالب عالیهٔ علمی از دو منظر حکمت و عرفان بوده و محتاج تحلیل و بررسی میباشد ، مرحوم آیة الله علّامهٔ طباطبائی أعلی اللهُ مقامَه الشّریف به تدریس این مکاتبات در ایّام پنجشنبه و جمعه می‌پردازند . حضرت آقا نیز در آن جلسات شرکت کرده و آنرا درسهائی فراموش نشدنی یاد می‌نمودند .

بر این اساس یادداشت‌های علّامهٔ طباطبائی بر هر یک از نامه‌ها به عنوان «تذییلات و محاکمات» ایشان تدوین گردید که بحمدالله تا شش نامه ادامه پیدا کرد ، ولی با فرارسیدن تعطیلی تابستان و عزیمت حضرت آقا به نجف أشرف ادامهٔ کار متوقّف ماند و تقاضاهای مکرّر آقا پس از مراجعت ، برای تکمیل آن ، بجهت همّت استاد بر تکمیل «المیزان» به نتیجه نرسید و تنها نسخه‌ای از آن نامه‌ها و مُحاکمات ششگانهٔ ایشان در نزد آقا باقی ماند که به لطف إلهی با اصرار برخی از دوستان پس از رحلت علّامهٔ طباطبائی حضرت آقا نظرات خود را بر باقی نامه‌های طرفین افزودند ، و عنوان آنرا تأدّباً نسبت به آیتَین علَمَین و استادشان مرحوم علّامه «تذییلات» قرار دادند و از اضافه کردن لفظ «محاکمات» خودداری نمودند.

و بدینسان این کتاب ارزشمند که نگرش توحیدی و معرفتی عارف و حکیم را بررسی کرده و حق را روشن می‌نماید ، بر اساس تلاشهای پیگیر حضرت آقا به ثمر نشست[1] که مراجعهٔ به آن گوشه‌هائی از تضلّع ایشان در

۱ـ «توحید علمی و عینی» ص ۱۱ تا ص ۱٦

فلسفه و عرفان را بخوبی نمایان می‌سازد . اینک به فهرست اجمالی مطالب ایشان در تذییلات این کتاب اکتفا می‌کنیم و مشتاقان را به اصل آن ارجاع میدهیم :

کیفیّت تعیّن أحد و واحد و سائر اسماء ، أعیان ثابته ، و مبحث وحدت وجود ، و تشکیک وجود در نزد حکیم و وحدت وجود در نزد عارف ، یکسان بودن معیّت وجودی حق تعالی با موجودات .

معنی صرافت وجود در منطق عرفاء بالله ، اثبات وحدت بالصّرافة برای حق تعالی ، انحصار طریق إبطال ثَنَویّت و تثلیث در قول به وحدت وجود ، اثبات این معنی که أمیرالمؤمنین علیه السّلام اوّلین مطرح کنندهٔ وحدت بالصّرافة در توحید حق تعالی میباشند .

حقیقت معنی أحدیّت و واحدیّت و حقیقت محمّدیّه ، طرح مبحث عینیّت وجود منبسط با فیض مقدّس و مشیّت فعلیّه ، کیفیّت احاطهٔ عوالم بالا بر عوالم پائین .

معنی هُوَ کلُّ الوجود و کلُّه الوجود ، عینیّت قیّومیّت و صمدیّت حق تعالی با قیام موجودات به او ، معنی اعتباری بودن موجودات .

پیشگامی صدرالمتألّهین در آشکار کردن حقیقت عظیم وحدت بالصّرافة و استخراج این درّ گرانمایه از خطب أمیر المؤمنین علیه السّلام ، و نفی وحدت عددی از حق تعالی در کتب خود .

معنی بسیطُ الحقیقةِ کلُّ الأشیآء و لَیسَ بشَیءٍ مِنها .

تشریح مسألهٔ شریف و ارزشمند أمرٌ بین الأمرین ، نفی جبر و تفویض و اینکه جبر ، ظلم است و تفویض ، شرک ؛ و اختیار انسان عین اختیار خداست .

وحدت حقّهٔ حقیقیّهٔ حق تعالی ، دفع شبههٔ ابن کَمونة با قاعدهٔ بسیط الحقیقة ، مقام رَأَیْتُ رَبِّی بِعَیْنِ رَبِّی ، و روایات وارده در معرّفی وحدت

حقّهٔ حقیقیّه .

رابطهٔ صفات با ذات از دیدگاه شرع و عقل و شهود ، معنی فناء موجودات در ذات ، و نفی حلول و اتّحاد .

انحصار تبیین توحید به مخلَصین از دیدگاه قرآن ، اشاره به کیفیّت تجلّی إلهی در نفوس قدسیّه ، انعکاس نور حق تعالی به مظاهر عالم امکان ، و جایگاه انسان کامل در نظام معرفتی در عالم وجود .

۲ـ مقدّمه و شرح و تعلیقه بر «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» :

حضرت آقا در مقدّمه‌ای زیبا و جامع نحوهٔ دست یابی خود را به نسخه‌ای از این کتاب در نزد مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس طهرانی و استنساخ آن در ایّام طلبگی خود در قم و تصحیح آن از روی نسخهٔ مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی در نجف ، و نهایةً اطّلاع از نسخهٔ بسیار نفیسی که مرحوم آیة الله علّامهٔ طباطبائی داشته‌اند و استنساخ کامل از روی آن را بیان کرده و سپس با بحثی همه جانبه انتساب آن را به آیة الله علّامه سیّد مهدی بحرالعلوم از طریق سخن بزرگان و نفی شبهات ، تقویت می‌نمایند .

سپس به شرح و تکمیل مباحث کتاب پرداخته و با پاورقی‌هائی بسیار عالی مطالب عرفانی راکه در این کتاب شریف در باب عرفان عملی نوشته شده است تثبیت و با آیات و روایات مستند میفرمایند ، که مراجعهٔ به آن موجب روشن شدن برخی از ابعاد شخصیّت علمی تحقیقی ایشان مخصوصاً در زمینهٔ عرفان است . با هم اجمالی از فهرست مطالب پاورقی‌های کتاب را می‌بینیم :

روایات ظهور حکمت از قلب به زبان بر اثر رسیدن به مقام خلوص در کتب شیعه ، برخی از روایاتی که بر اربعین تأکید داشته و مواردی را بر آن مشروط می‌نماید .

قوای چهارگانهٔ انسان و رابطهٔ بین آنها و زمان حصول تجرّد تام برای

انسان ، معنی فنای همهٔ موجودات و بقاء وجه الله که تجلّی اسماء الهیّه است ، تفریع نبوّت بر ولایت و مراد از «رداء کبریاء» ، «یاقوت بَیضاء» و «روضهٔ خَضراء» در روایات و مراد از «دل» و «جان» در اصطلاح عرفا .

کیفیّت ورود به عالم توحید و صعود به عوالم بالا ، عوالم دوازده‌گانهٔ قبل از اخلاص ، منظور از شریعت و طریقت . عوالم چهارگانه‌ای که سالک إلی الله باید طی کند .

لزوم تبعیّت از استاد کامل در سیر إلی الله و خطرات سیر بدون استاد ، حجاب‌های واقعه در طریق إلی الله و علّت اختلاف در بیان آن ، اختصاص عشق و مستی به سفر اوّل .

لزوم رفق و مدارا در سیر و سلوک إلی الله و پرهیز از افراط و تفریط ، لزوم کتمان سرّ در طول مسیر ، نفی خواطر و جایگاه رفیع آن و امکان وصول به آن با حربهٔ ذکر ، تبیین و تشریح عدد کبیر و صغیر و وسیط و أکبر ، فرق بین ذکر و ورد ، بحثی در اسم أعظم الهی ، ابطال توجّه به جمادات و ارواح کواکب و تعارض آن با روح دین .

۳ـ «رسالهٔ لُبّ اللُباب» :

در مورد این کتاب خود آقا در مقدّمهٔ آن میفرمایند :

ع اصل این رساله اُسّ و مخّ اوّلین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی است که حضرت استاد گرامی ما علّامهٔ طباطبائی روحی فداه در سالهای یکهزار و سیصد و شصت و هشت و شصت و نه هجری قمری در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ قم برای بعضی از طلّاب بیان فرموده ، و این حقیر به عنوان تقریرات درس به رشته تحریر در آورده بودم ، و قرائت و مرور به آن را در اوقات قبض و کدورت و خستگی موجب تنویر روح و تلطیف جان خود می‌دانستم . اینک یک دوره بر آن مرور نموده با تنقیحات و اضافاتی مهیّا ، و پاداش و ثواب آن را به روح فقید

سعید مطهّری أعلی اللهُ مقامَه الشّریف اهدا میکنم .»[۱]

نگرشی اجمالی به این کتاب بسیار ارزشمند و نورانی که حجمی کوچک دارد ولی از بهترین نوشته‌های شیعی در عرفان عملی است و از عارف والا مقامی همچون علّامهٔ طباطبائی صادرگشته و حضرت آقا آن را جمع‌آوری و تنقیح و تنظیم نموده‌اند ، کافی است که ما را به گوشه‌هائی از بُعد عرفانی ایشان رهنمون گردد . فهرست اجمالی برخی از مطالب کتاب را می‌بینیم :

معرفت اجمالی و طرح کلّی سلوک إلی الله :

سیر و سلوک در اصطلاح عرفا ، سختی عبور از کثرات أنفسیّه و گذر از عالم برزخ ، نحوهٔ مشاهدهٔ سالک إلی الله نفس خود و اسماء و صفات الهی را ، مقام شهود عالَم ربوبی در عین توجّه به عالم کثرت ، علّت عدم وصول همگان به کمالات والای انسانی ، نارسائی الفاظ برای بیان حقائق و انوار مجرّده و عوالم ربوبی ،لزوم پیروی‌کامل از جمیع أحکام شرعیّه درتمام مراحل سلوک إلی الله.

شرح تفصیلی عوالم مقدّم بر عالم خلوص :

معرّفی اسلام اکبر و ایمان اکبر و هجرت کبری و اسلام اعظم و ایمان اعظم و هجرت عظمی ،کیفیّت موت ارادی و نحوهٔ تحقّق به آن ، امتیاز سالکین امّت اسلام بر سالکین امم سالفه ، معرّفی مقام صلوح و اقسام صلاح .

شرح اجمالی طریق وکیفیّت سلوک إلی الله :

لزوم جستجوی دلیل در اثبات حقائق دین ، لزوم تضرّع و ابتهال در حصول ایمان به عالم معنی و تأثیر آن در سلوک إلی الله ، تأثیر و توریث متقابل علم و عمل در یکدیگر ، لزوم بهره‌وری جمیع اعضاء و جوارح از حظّ ایمانی خود ، عدم تنافی سیر در عالم ملکوت با بودن در دنیا .

۱ـ «رسالهٔ لُبّ اللباب» ص ۱۸ و ۱۹

شرح تفصیلی طریق و کیفیّت سیر إلی الله :

شرائط بیست و پنج گانهٔ لازم در سلوک : ترک عادات و رسوم و تعارفات ، عزم ، رفق و مدارا ، وفا ، ثبات و دوام ، مراقبه ، محاسبه ، مؤاخذه ، مسارعت ، ارادت ، ادب نگاهداشتن ، نیّت ، صَمْت ، جوع و کم خوری ، خلوت ، سَهَر و بیداری شب ، دوام طهارت ، مبالغه در تضرّع ، احتراز از لذائذ ،کتمان سرّ ، شیخ و استاد ، وِرد ، نفی خواطر ، ذکر ، فکر .

طریقهٔ نفی خواطر در رسالهٔ منسوب به بحرالعلوم ، طریقهٔ آیة الله آخوند ملّا حسینقلی همدانی در نفی خواطر ، مراتب مراقبه ، سلسلهٔ مشایخ و اساتید علاّمهٔ طباطبائی در معارف إلهیّه ، انکشاف عوالم چهارگانهٔ توحید در اثر مراقبهٔ تام و توجّه به نفس ، منظور عرفا از «عنقا» و «سیمرغ» .

٤ـ «رسالهٔ سرّ الفتوح ، ناظر بر پرواز روح» :

این رساله نقدی است بر برخی از مطالبی که در کتاب «پرواز روح» آمده است . خودشان در مقدّمهٔ این کتاب می‌نویسند :

ع ... کتاب شریف «پرواز روح» را مطالعه کردم و چون از مدّتی قبل دربارهٔ محتویات آن کراراً سؤلاتی می‌شد و از این حقیر دربارهٔ آن نظریّه می‌خواستند ، و بواسطهٔ عدم اطّلاع بر آن مضامین ، قادر بر پاسخ آنها نبوده‌ام ؛ و فقط به ذکر صدق و امانت مؤلّف محترم آن که از سابق الأیّام روابط فی الجمله دوستی و آشنائی برقرار بود اکتفا می‌نمودم ؛ اینک یکی از برادران ایمانی و أخلّاء روحانی یک جلد برای من هدیّه آورده و تقاضای مطالعه و نظریّه نمودند ؛ لذا برای اجابت التماس و دعوت مؤمن ، یک دور آنرا مرور ، و نظریّات خود را در موارد لازم در هامش همان کتاب ثبت کردم تا موجب تذکره برای حقیر و تبصره برای دوستان عزیز و طالبان ارجمند بوده باشد .

و اینک خلاصهٔ نظریّه را که در آن هوامش مضبوط شده است برای افرادی که بدون مطالعهٔ کتاب میخواهند از آن مطّلع گردند در اینجا می‌نگارم ، بحول اللهِ و قوّتِه و لا حولَ و لا قوّةَ إلّا بالله العلیّ العظیم ...»

آثار عرفانی ضمنی

همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم با توجّه به گستردگی روح عرفان در ایشان ، رگه‌های عرفانی در آثارشان بسیار به چشم می‌خورد ، و همچون نخ تسبیحی در تمامی آثارشان امتداد دارد ؛ که استخراج تمام موارد از کتابهای ایشان خود فرصتی جدا می‌طلبد و کاری است شیرین و عظیم . هر کس به نوشته‌های ایشان مراجعه میکند به خوبی متوجّه روحیّهٔ عرفانی کامل مؤلّف آن میگردد . در عین حال در بعضی از آثارشان مباحث مربوط به عرفان بیشتر به چشم می‌خورد همچون :

۱ـ «مهر تابان» که دربارهٔ شخصیّت استاد بزرگوارشان حضرت علّامهٔ طباطبائی أعلی الله مقامه الشّریف نوشته‌اند و در بخش دوّم آن که حاوی برخی از مصاحبات ایشان با استاد در زمینه‌های مختلف است مطالب حِکمی و عرفانی متنوّعی را آورده‌اند ؛ مانند :

حقیقت تشکیک وجود نزد حکما و وحدت وجود نزد عرفاء بالله ، تنافی صرافت ذات حق جلّ و عزّ با تشکیک وجود ، انحصار توحید صحیح در طریقهٔ وحدت وجود مورد پذیرش عارف ، تطوّرات انسان در اثر حرکت جوهریّه ، قوس صعود و نزول انسان در مدارج کمال ، کیفیّت بقاء اعیان ثابته در هنگام فناء ذاتی ، حقیقت فناء در صفات و افعال و ذات خداوند متعال ، وحدت جبرئیل و کیفیّت ربط او با موجودات کثیره در دنیا ، حقیقت معنای آیهٔ «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ» ، ظهور حقیقت آیهٔ شریفهٔ «لِمَنِ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ» ، معنای حدیث شریف «كَانَ اللَهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْأَنَ

كَمَا كَانَ» ، معنای حدیث قدسی «وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ...»، کیفیّت نزول وحی به رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم ، مقام بقاء بعد از فناء در رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم ، مقام «إرهاص» در حضرات أئمّه علیهم السّلام و حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها.

۲ـ «روح مجرّد» که دربارهٔ شخصیّت والا مقام استاد سلوکیشان عارف کامل حضرت حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد أعلی اللهُ مقامَه الشّریف نوشته‌اند و مطالب عرفانی ضمنی فراوانی را در آن مطرح نموده‌اند ، مانند :

لزوم داشتن استاد کامل در سیر و سلوک إلی الله ، و ردّ اشکالات بر این مطلب ؛ لزوم مراقبه ، خلوت ، سهر ، ذکر و ریاضات مشروعه در سیر إلی الله ؛ تراوش خیر مطلق از اولیاء الهی و معنای لعن و نفرین دشمنان در منطق آنها ؛ التزام به طاعات و دوری از گناهان بدون توجّه به توحید مجوسیّت محضه است ؛ نحوهٔ دریافتن سالک تجرّد خود را ، مراتب عبودیّت و تجرّد و حیات .

دستور اساسی مرحوم قاضی در سلوک إلی الله : عمل به روایت عنوان بصری از امام صادق علیه السّلام ، فراگیری مکاشفه همهٔ عالم امکان را ، مراد از عرفان خداوند و فناء در ذات حق تعالی و بیان نهایت سیر موجودات ، معنای ولایت : عبودیّت صرف و فانی شدن در ذات حقّ متعال .

تحقیقی در سیر و سلوک افراد در ادیان و مذاهب مختلف و وصول یا عدم وصول آنان به توحید ، عرفای غیر شیعی یا عارف راستین نیستند یا تقیّه می‌کنند ، تحقیقی دربارهٔ حقیقت «وحدت وجود» ، علّت اختلاف اهل ظاهر با عرفاء بالله : اختلاف استعداد نفوس .

استضعاف فکری برخی از بزرگان علم و معرفت بخاطر عوامل فراوان ، جرم منصور حلّاج : نداشتن کتمان سرّ و کشف أسرار ، شَطَحیّاتی که در کلمات برخی از بزرگان است و علّت صدور آن .

علّت اختلاف اساتید سلوکی درروش‌های تربیتی و دستگیری اشخاص، وصایت باطنی و ظاهری در اساتید سلوکی ، زبان کنایه و اشاره در عرفاء بالله ، تلازم توحید و ولایت و استحالهٔ تفکیک این دو از یکدیگر ، آثار شوم و منفی انجام ریاضتهای شرعی خودسرانه و سقوط در وادی افراط و تفریط ، بَسط الزّمان و طَیّ الزّمان ، استدراج : عقوبت پروردگار بر افشاء أسرار إلهی .

انحصار فهم معانی أسرار إلهیّه و أدعیهٔ توحیدی أئمّه علیهم السّلام در فهم صحیح توحید ، وحدت حقّهٔ حقیقیّهٔ حق تعالی ، رسیدن به توحید : درخواست غالب ادعیهٔ ائمّه علیهم السّلام ، نحوهٔ إخبار مرتاضان از مَغیبات به استناد برخی حرکت‌ها ، پیروی از استاد کامل : ضرورت غیر قابل انکار سلوک إلی الله ؛ شرائط استاد : اسلام ، تشیّع ، وصول به توحید ، و استادی در فنّ تربیت شاگرد ؛ ضرورت تدریس عرفان عملی و تربیت سالکان إلهی در حوزه‌های علمیّه .

« علم الحدیث »

برای استخراج معارف و احکام و آداب اسلامی ، اصلی‌ترین منبع پس از کتاب الهی ، «سنّت» است که گفتار ، رفتار و امضای معصوم علیه السّلام را شامل می‌شود . و اگر چه رتبه‌اش از کتاب الله پائین‌تر میباشد ولی به لحاظ گستردگی و اینکه به منزلهٔ تفسیر آیات الهی است از اهمّیّت فوق‌العاده‌ای برخوردار میباشد . بدین جهت توجّه به سنّت و روایات در بین علما جایگاه خاصّی داشته ، و علم حدیث شناسی که به «درایة» معروف است در همین زمینه به وجود آمده و رشد و تکامل پیدا کرده است .

حضرت علّامه رحمة الله علیه در حرکت علمی خویش در تمامی محورها عنایت فوق‌العاده‌ای به این دریای بی‌کران معارف داشتند و اگر چه جز

یک اثر مستقلّ در جمع آوری حدیث از ایشان باقی نمانده است[1]، ولی تمامی مباحث خود را با بهره‌وری صحیح و کامل از این مجموعهٔ الهی پخته و ارائه می‌نمودند . و مروری بر آثار قلمی بجا مانده از ایشان نشان دهندهٔ این مدّعاست .

نکتهٔ اساسی در برخورد با روایات ، غیر از داشتن اطّلاعات لازم و ضروری که در «علم الحدیث» مطرح است ، دارا بودن روحیّه و ذوق «فقه الحدیث» است که با کار مستمر روی احادیث بدست می‌آید که این معنی در آثار و کلمات بزرگان به چشم می‌خورد .

حضرت آقا نیز بخاطر انس فراوان با روایات و همچنین دقّت نظر و روح الهی و چشم بصیرتی که داشتند ، در تجزیه و تحلیل روایات و استفادهٔ دقیق و گسترده از آنها بسیار موفّق بوده و خود نیز بر این امر تأکید می‌نمودند .

در بحث ولایت فقیه پس از استدلال به روایاتی برای اثبات ولایت فقیه که ایشان به عنوان اوّلین نفر به آنها تمسّک نموده‌اند ؛ ضمن تأسّف از کم کاری که در این زمینه شده ، در بیانی کلّی میفرمایند :

ع ... ما ذخائر بسیار زیادی در بین همین روایات داریم که باید در آنها بحث بشود ، و زیاد هم هست . و هر چه بیشتر بگردیم بیشتر پیدا می‌شود . مثلاً از جمله ادلّه‌ای که در همین چند روز ذکر شد و تا بحال ندیدم کسی در ولایت فقیه به آنها استدلال کند یکی روایت کمیل است ... و دیگر روایت «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا

۱ـ تنها اثر مستقلّ ایشان کتاب شریف «لمعات الحسین» علیه السّلام است که دربرگیرندهٔ برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام با ترجمه و ذکر مدارک از کتب معتبر می‌باشد و در ترسیم چهرهٔ حقیقی نهضت حسینی و اهداف والای آن و اثبات علم امام علیه السّلام به شهادت ، حاوی نکات ارزشمندی است .

إلَی مَا تَرَکُوا» میباشد که هفت سند برای آن ذکر شد ... دیگر نامهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام است به مالک اشتر که میفرماید : «وَاخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فِی نَفْسِکَ» که از آن استفاده أعلمیّت فقیه برای ولایت شد ، و ...»[۱]

نکتهٔ مهمّ

آنچه در برخورد با احادیث و سیرهٔ عملی پیامبر و ائمّه علیهم الصّلوة و السّلام از اهمّیّت فوق العاده‌ای برخوردار است دو مطلب می‌باشد ؛ اوّل دقّت و هوشیاری و تتبّع وسیع برای بدست آوردن متون صحیح و متقن و گرفتار نشدن در منقولاتی که پایه و اساس محکمی ندارد ، و دوّم با ذهن صاف و خالی به محضر روایات رفتن و بهره بردن . چراکه اگر انسان به هر علّتی با پیش داوریها و باورهای ذهنی خود با روایات و منش عملی اهل بیت علیهم السّلام مواجه شود بطور طبیعی هر کدام که هماهنگ با اندوخته‌های قبلی اوست می‌پذیرد و بقیّه را نادیده می‌گیرد و یا توجیه میکند و یا ازکنار آنها ساکت عبور میکند ؛ و در برخورد با آنچه مطابق اندوخته‌های پیشین اوست ولی پایهٔ صحیح ندارد با اغماض و تسامح میگذرد .

حضرت آقا رضوان الله تعالی علیه در برخورد با سنّت چه در محور سخنان و چه در مدار سیرهٔ عملی آنان بر این دو اصل تأکید داشته و هر مطلبی را گرچه به ظاهر جالب می‌نمود نمی‌پذیرفتند ، بلکه با تلاشی گسترده و تحقیقی جامع مستند بودن آنرا مدّ نظر داشته و خالی الذّهن عمل کرده و بر حق پافشاری می‌نمودند چه در ناحیهٔ اثبات و چه در طرف ردّ . در اثباتِ آنچه صحیح است و دفاع از آن ، و ردّ آنچه ناتمام و نارواست و بیان حق و مرزبندی بین مسائل کاملاً پی‌گیر و مجدّ بوده ، و حق وکشف حقیقت را فدای هیچ چیز نمی‌کردند .

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۲۳۲

که در این راستا به نمونه‌های فراوانی در آثارشان برخورد می‌کنیم که به مواردی اشاره می‌کنیم .

ردّ بر «الأخبار الدّخيلة» :

عالم معاصر محدّث شوشتری درکتاب «الأخبار الدّخيلة» خود بر دعائی که از ناحیهٔ مقدّسهٔ بقیّة الله الأعظم أرواحنا فداه بصورت توقیع ، جزء اعمال روزانهٔ ماه رجب وارد شده و اوّل آن چنین است : «اللَهُمَّ إنِّی أَسْأَلُكَ بِمَعَانِی جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلَاةُ أَمْرِكَ...» هفت اشکال وارد می‌کند که غیر از اشکال سندی در نظر ابتدائی اشکالاتی محکم و غیر قابل دفاع است . ولی آقا پس از بحث پیرامون سند این دعای شریف ، به ردّ اشکالات می‌پردازند و با منطقی متین و برهانی با استفاده از آیات و روایات مربوطه همهٔ هفت اشکال را بخوبی جواب می‌گویند که قابل دقّت و مطالعه است .[1]

انکار جزیرهٔ خضراء :

با اینکه گروهی بر اساس انگیزه‌های مختلف در صدد اثبات وجود جزیرهٔ خضراء ، و اینکه محلّ زندگی امام زمان أرواحنا فداه است بر آمده‌اند ، و أحیاناً در این باره کتاب نوشته و به برخی روایات تاریخی استدلال نموده‌اند و آنرا بر جزیرهٔ برمودا تطبیق و در بارهٔ آن قلمفرسائی کرده‌اند ؛ حضرت آقا قدّس سرّه به نقل و نقد آن پرداخته و پس از بررسی سند و اثبات بی‌مدرک بودن این مطلب به تحلیل تاریخی آن می‌پردازند که : جزیرهٔ خضرائی در روزگارانی ، جایگاه مهدی خلیفهٔ فاطمیّین در غرب اندلس بوده و بعد کلمهٔ قائم به آن افزوده شده و محلّ مهدی قائم معرّفی گشته و ... و آنگاه به نقد بعض مطالب غیر صحیح در آن

۱ـ در پایان «الله شناسی» جلد دوّم ، این ردّیّه با عنوان «رسالهٔ الحاقیّه» چاپ شده است .

ماجرا می‌پردازند که : به چه جهت باید هر کشتی و هواپیمائی که به آنجا نزدیک می‌شود از بین رفته و نابود شود ؟[۱]

تتمّهٔ دعای عرفه :

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی رحمة الله علیه در «مفاتیح الجنان» پس از نقل دعای عرفهٔ امام حسین علیه السّلام می‌گوید : ... سیّد بن طاووس در «إقبال» بعد از یَا رَبِّ یَا رَبِّ یَا رَبِّ ، این زیادتی را نقل کرده فرموده : إلهی أنا الفَقیرُ فی غِنایَ ، فَکیفَ لا أکونُ فقیرًا فی فَقْری ـ تا پایان که با جملهٔ إنّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَحدَهُ ، به آخر می‌رسد و حاوی کلماتی زیبا و مناجاتی دلنشین و معارفی عالی است . و بزرگان از قدیم الأیّام در برخی مباحث عرفانی بدان استدلال می‌نموده‌اند و حضرت آقا نیز در بعضی از آثارشان به فقراتی از آن استشهاد نموده‌اند .

حضرت آقا در یک بررسی[۲] نشان می‌دهند که این کلمات الحاقی گزیده‌ای از مناجاتی است که شیخ تاج الدّین أبی الفضل أحمد بن محمّد بن عبدالکریم معروف به ابن عطاء الله اسکندری شاذلی مالکی متوفّی در قاهره سنهٔ ۷۰۹ ابداع کرده ـ که در مجموعهٔ «الحِکَم العَطآئیّهٔ» او به طبع رسیده ـ و بعداً توسّط شخص دیگری در «إقبال» سیّد پس از دعای عرفهٔ امام حسین علیه السّلام قرار داده شده است ؛ و در نسخه‌های قدیمی «إقبال» وجود ندارد . و مرحوم مجلسی پس از نقل دعای عرفه به نبودن این زیادی در نسخهٔ قدیمی «إقبال» تصریح کرده است ... و سپس تأکید می‌کنند که مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی باید در «مفاتیح» تصریح می‌کرد که این زیادی در **بعضی** از نسخ «إقبال» که

۱ـ «امام شناسی» ، ج ۱۸ ، ص ۲۹۸

۲ـ «الله شناسی» ج ۱ ، ص ۲٦۷ تا ص ۲۷۳

قديمی هم نيست وجود دارد . و آنگاه در كمال حرّيّت و انصاف ميفرمايند :

٤ حاصل سخن آنكه اين دعا ، دعای بسيار خوب و با مضمون رشيق و عالی است و خواندن آن در هر وقت مساعدی كه حال اقتضاء كند ـ نه با تكلّف ـ مغتنم و مفيد می‌باشد . امّا إسناد آن به حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام جائز نيست وَ الحمدُ للّهِ أوّلًا وَ ءاخِرًا وَ ظاهِرًا وَ باطِنًا .

از جمله موارد ديگری كه حضرت آقا ـ در كتاب شريف امام شناسی جلد پانزدهم ـ به آن می‌پردازند جريان ازدواج حضرت امّ كلثوم است كه به دليل تلخی و ناهنجاری بيش از حدّی كه دارد در بسياری از كتب تاريخی مطرح نشده و در برخی از تعابير اهل تسنّن نيز متعصّبانه بعنوان حقّانيّت خلفاء مطرح گرديده است و در روايات ما از آن بعنوان «ناموس غصب شده» تعبير شده است ؛ إنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَاهُ .[1]

در حاليكه جريان اين ازدواج اگر با مقدّمات تاريخی آن ذكر شود سندی است كه صدها درجه مظلوميّت امير المؤمنين عليه السّلام و اهل بيت را بهتر ظاهر می‌كند .

حضرت آقا ضمن مطرح كردن آن به اصل قضيّه و تجزيه و تحليل آن و جواب از شبهات وارده پرداخته[2] ، و به كتمان تاريخ از سوی برخی مورّخان

١ـ «فروع كافی» ج ٥ ، ص ٣٤٦

٢ـ ازدواج عمر با امّ كلثوم عليها و علی والدَيها السّلام به لحاظ تاريخی و شبهاتی كه ثبوتاً و اثباتاً در اطراف آن هست همواه در بين علماء مورد بحث و بررسی بوده است ، گروهی از بزرگان كه شيخ صدوق در رأس آنهاست منكر آنند و گروهی ديگر از أعاظم همچون شيخ كلينی در كتاب شريف «كافی» و ديگران آنرا تلقّی به قبول كرده و بعضاً به اشكالات مختلفی كه پيرامون اين واقعه وجود دارد پرداخته و جوابهای روشن و شفّافی را ارائه داده‌اند ، حضرت علّامه رضوان الله عليه نيز در اين بحث بطور مستوفی تمامی ⇦

انتقاد می‌کنند و بر لزوم نشر حقائق و تجزیه و تحلیل آنها و بیان مظلومیّت‌های وارده بر اهل بیت علیهم السّلام پافشاری می‌نمایند.[۱]

و نیز جریان حملهٔ مسلم بن عقبة است که به امر یزید لعنة الله علیه با لشکری جرّار به مدینه هجوم برد و به قتل و غارت و اباحهٔ دماء و نفوس و فروج و اموال مردم به مدّت سه روز پرداخت و به جنایاتی دست زد که خامه یارای نوشتنش را ندارد.

حضرت آقا ضمن بیان حکایتی دربارهٔ مذاکرهٔ مرحوم ثقة المحدّثین حاج شیخ عبّاس قمّی و مرحوم آیة الله حاج سیّد محسن امین جبل عاملی رحمة الله علیهما در این مورد، به تحلیل عملکرد حضرت سجّاد علیه السّلام و نحوهٔ برخورد آن حضرت با یزید می‌پردازند و با بیاناتی قویم و استوار که حاکی از عمق معرفت ایشان نسبت به حقیقت امامت و ولایت است تبیین می‌نمایند که فعل امام علیه السّلام عین حقّ است، و در کمال صحّت و راستی و درستی میباشد چه ما مصلحت آنرا بفهمیم و چه نفهمیم[۲]؛ و از همین روست که بر لزوم

⇦ جوانب قضیّه را بررسی نموده و به همهٔ شبهات آن پاسخ کافی و شافی داده‌اند. آنچه در اینجا بیشتر مورد عنایت است تبیین روش متین و معتدل و به دور از افراط و تفریط حضرت آقا در برخورد با تاریخ و روایات است.

۱ـ «امام شناسی» ج ۱۵، ص ۲۹۶ تا ص ۳۰۶

۲ـ با دقّت در فرمایشات حضرت علّامه رضوان الله علیه بدست می‌آید که برخورد به ظاهر مسالمت آمیز حضرت سجّاد سلام الله علیه با یزید و عامل او در واقعهٔ حرّه که بزرگان از محدّثین شیعه همچون شیخ کلینی در «کافی» (ج ۸، ص ۲۳٤) و علّامهٔ مجلسی در «بحار» (ج ٤٦، ص ۱۳۸) آنرا نقل نموده‌اند چه در جنبهٔ ظاهری و چه به لحاظ باطنی عین صواب و مصلحت و عین حقّ و حقیقت است، چراکه آن حضرت به این وسیله جان خویش راکه جان همهٔ عوالم است و نیز جان بنی هاشم را حفظ فرموده و آتش فتنه را به طریق تقیّه که از ضروریّات دین است خاموش ساخته‌اند؛ شارع مقدّس حکم تقیّه را برای ⇦

حفظ و بیان واقعیّات تاریخی بی کم و کاست و بدون مصلحت اندیشی تأکید دارند .[1]

⇦ چنین شرائطی جعل فرموده تا انسان خون خود و خاندان و جمع دیگری را بدون نتیجه هدر ندهد ، پیشوایان و مقتدایان ما نیز در طول تاریخ از این حکم حیاتبخش الهی استفاده می‌فرمودند تا همواره بساط ظلم ستیزی و مبارزهٔ با شرک و الحاد و پایگاه هدایت و تربیت الهی برقرار باشد ؛ بنابر این گرچه امامان شیعه در بعضی شرائط دست از مبارزهٔ ظاهری برداشته‌اند امّا این خود پوششی برای مقابله و مبارزهٔ پنهان بوده است ؛ دلیل روشن و آشکار بر صحّت این تحلیل ، شهادت آنان بدست ظلمه و طواغیت زمان خودشان است .

به لحاظ باطنی نیز باید دانست از آنجا که امام معصوم علیه السّلام از مراحل نفسانیّه به تمام معنی الکلمه عبور نموده و نفس شریفش متحقّق به حق گردیده و «ولیّ خدا» بقول مطلق گشته است بنابر این جمیع اعمال و افعال او بدون استثناء فعل خدا و عین حقّ است ؛ حضرت آقا بر این معنی تأکید دارند که حقّ همان فعل امام معصوم است نه آنکه حقّ چیزی است و فعل امام بر آن منطبق می‌شود ، خیر فعل او خود عین حقّ بوده و نفس کار او خود مصلحت و مصلحت ساز است . آری این افقی عالی از معرفت امام و رمزی از رموز عالم توحید است .

۱ـ «امام شناسی» ج ۱۵ ، ص ۲۹۳ تا ص ۲۹٦

فصل نهم

گوشه هائی از بُعد عملی

موفّقیّت انسان در تمامی محورهای زندگی به دو اصل اساسی علم و عمل وابسته است که اهل حکمت از آن به عقل نظری و عقل عملی تعبیر می‌کنند . علم ، ارتباط معرفتی انسان را به محور مورد نظر برقرار می سازد ، و عمل نقاط ضعف را روشن و زمینه را برای برطرف کردن آنها در مراحل بعدی آماده می‌نماید تا پیمودن درجات رشد و کمال در آن محور به آسانی مقدور گشته و وصول به نهایت مقصود بدست آید .

از این رو در ادیان الهی مرتّباً بر علم و عمل صالح تأکید شده است ، و در آیات قرآنی و روایات پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم أجمعین در سطحی وسیع بر آن پافشاری گردیده است .

البتّه پیوستگی علم و عمل و ارتباط محکمی که میان آن دو برقرار است ، فقط در آغاز حرکت نمی‌باشد ؛ بلکه در استمرار نیز رشد علمی موجب بهبود عمل ، و تکرار و مداومت بر عمل موجب باز شدن افقهای جدید معرفتی میگردد . و بر این حقیقت آیات و روایات دلالت دارند . امام صادق علیه السّلام تصریح میفرمایند که : **وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ**[1] «علم را با بکار بستن آن طلب

۱ـ «روح مجرّد» ص ۱۸۱ ، از «بحار الأنوار» ج ۱ ، ص ۲۲٤ تا ص ۲۲٦ ؛ حدیث عنوان بَصری .

نما». یعنی آموخته‌ها وقتی بکار گرفته شوند ، این خود موجب رشد معرفتی آدمی در همان زمینه میگردد .

عابد زاهد و عارف عاشق

البتّه عمل به دستورات الهی و پرهیز از محرّمات در انسانها با انگیزه‌های مختلفی شکل می‌گیرد که در روایات اهل بیت علیهم السّلام بدان اشاره گردیده و قطعاً درجات متفاوتی را هم در پی خواهد داشت . برخی از انسانها از ترس آتش دوزخ و برای نجات از آن به علم و عمل روی آورده و مطیع دستورات الهی شده‌اند . این گونه عبادت و اطاعت همچون فرمانبری بردگان شمرده شده است .

دستهٔ دوّم کسانی هستند که با آرزوی رسیدن به نعمتهای الهی در بهشت و بهره‌مندی از حور و قصور و شیر و شراب به جرگهٔ علم و عمل پیوسته ، تحمّل مشقّت و رنج عبادت را برای دریافت منافع اخروی بجان خریده‌اند ؛ که اینها هم چونان تجّار و بازرگانانی که در پی داد و ستد و سود و بهره هستند معرّفی گشته‌اند .

و طائفهٔ سوّم آنانند که از دو مرحلهٔ ترس از دوزخ و شوق وصال بهشت گذشته و به عشق بهشت آفرین رسیده‌اند ، و حلاوت امتثال أوامر و نواهی الهی را در جان خود احساس نموده و دل را فقط به حضرت دوست سپرده‌اند ، و از غیر او گذشته و بر ماسوی خطّ بطلان کشیده‌اند . اینان در لسان روایات آزاد مردانی رهیده از تمامی قید و بندها و خواهش‌ها و بت‌ها شمرده شده‌اند که در افق والای کمال الهی سیر می‌کنند .[1]

۱ـ متن روایت درکتاب شریف «امام شناسی» ج ۵ ، ص ٤٣ ، از «کافی» ج ۲ ، ص ٨٤ همراه با توضیحاتی آمده است : **إنَّ الْعُبَّادَ ثَلاثَةٌ : قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأُجَرَآءِ ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ ؛ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ .**

از آنچه گذشت روشن میشود که پوستهٔ ظاهری أعمال در انسانها ممکن است مساوی و برابر باشد ولی به لحاظ باطنی و انگیزه‌هاست که ارزش أعمال برآورد میشود ؛ چراکه نیّت ، روح عمل است .

فرق بین أعمال ورفتار عابدان زاهد وعارفان عاشق درهمین نقطهٔ اساسی است که در عارفان عاشق ، اطاعت دستورات الهی نه برای کسب و بهره و سود ، که از سر عشق و شور است ؛ و صد البتّه بهره‌های اساسی متعلّق به آنهاست .

نکتهٔ اساسی

اینک با توجّه به اینکه خطّ سیر این یادنامه تبیین گوشه‌هائی از زندگی پر ثمر و آموزندهٔ حضرت علّامه آیة الله قدّس الله نفسه الزّکیّة از بیان خودشان وبرگرفته از آثارشان میباشد ، و طبعاً زبان و قلم ایشان از بیان آنچه به خود مربوط می‌شده به شدّت پرهیز داشته است ، و تنها به مواردی که درس آموزی و پیام خاصّی داشته و از أسرار مخفیّهٔ خلوت عشق الهی و شور و اشتیاق‌های بزم محبّت و محفل اُنس حضرت حق نبوده ، در سطحی عادی و آنهم سریع وگذرا اشاره‌ای دارند ؛ نمونه‌هائی را انتخاب و بیان می‌کنیم .

« توجّه به توحید »

رابطهٔ توحید و ولایت

خدامداری و توجّه به توحید حق تعالی ، شعار اصلی همهٔ انبیاء علیهم السّلام بوده است : **أَنِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ وَ ٱجْتَنِبُوا ٱلطَّـٰغُوتَ**[1] ، و دعوت رسمی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم که آن را پایهٔ اساسی فلاح و رستگاری می‌شمردند نیز همین بوده : **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا** .[2]

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۳٦ ، از سورهٔ ١٦ : النّحل

۲ـ «بحار الأنوار» ج ۱۸ ، ص ۲۰۲

لذا تمامی معارف و أحکام و آداب باید در امتداد خطّ توحید ملاحظه شود. نبوّت که عالی‌ترین اصل پس از توحید است ، رابطهٔ عبد با خدا را تصحیح و تضمین میکند . اگر نبوّت مستقل شود یا نبی بصورت مستقل نگاه شود بت پرستی است و محکوم میباشد . **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْحُكْمَ وَ ٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِى مِن دُونِ ٱللَّهِ وَ لَـٰكِن كُونُوا رَبَّـٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَـٰبَ وَ بِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ** .[1] «در توان و قدرت هیچ فرد انسان چنین حقّی نیست که پس از آنکه خداوند به وی کتاب آسمانی و حکم و نبوّت را داده باشد ، به مردم بگوید : شما بندگان من باشید نه بندگان خدا ! ولیکن برای وی این حقّ هست که به مردم بگوید : شما رجال الهی مربّی بشر بوده باشید ، به سبب آنکه روش و منهاج شما بر آن بوده است که کتاب الهی را تعلیم می‌نموده‌اید و در خواندن و درس دادن آن مزاولت و ممارست داشته‌اید» .

انقطاع إلی الله و بریدن از ماسوی جز با توحید مطلق بدست نمی‌آید ؛ که تمامی ائمّهٔ هدی علیهم السّلام در پایان مناجات شعبانیّه چنین نغمهٔ توحیدی را سروده و عرضه داشته‌اند :

إلَهِی هَبْ لِی كَمَالَ الانْقِطَاعِ إلَيْكَ ... إلَهِی وَ أَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّكَ الأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَآئِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ .[2] «بار خداوندا ! به من عنایت فرما کمال و نهایت انقطاع به سوی خودت را ... بار خداوندا ! و مرا به بهجت انگیزترین نور مقام عزّتت ملحق گردان ، تا آنکه به تو عارف شوم و از ماسوایت منحرف گردم و پیوسته از تو در خوف و مراقبت باشم ، ای خداوند صاحب صفت جلال و صفت جمال !»

۱ـ آیهٔ ۷۹ ، از سورهٔ ۳ : ءَال عمران

۲ـ «مفاتیح الجنان» أعمال ماه شعبان ، مناجات شعبانیّه

تحقّق این نگرش توحیدی در وجود آدمی و تجلّی و ظهور آن در تمامی اندیشه وگفتار وکردار ، امری است عظیم که در منطق عرفا به آن کمال می‌گویند و چنین انسانی را کامل می شمرند .

حضرت آقا بر این توحید مداری و خدا محوری تأکیدی سنگین داشتند . و در مسائل حسّاس معرفتی که ممکن بود برای عدّه‌ای رهزن شود ، بر توحید و أصالت و تقدّم آن بر بقیّهٔ محورها پافشاری داشتند . توجّه به رسول الله و فاطمهٔ زهرا و ائمّهٔ هدی علیهم السّلام و الصّلوة را در راستای توجّه به توحید و رسیدن به آن تبیین میفرمودند ؛ و شیخیّه راکه نهایت سیر انسان را معرفت پیامبر و امام شمرده و آدمی را عاجز از وصول به توحید و معرفة الله میدانند باطل معرّفی نموده ، ثمرهٔ اندیشه و مکتبشان را تنزیهی که به تعطیل معرفة الله می انجامد ، میدانستند .

و از سوی دیگر از آنان که ولایت را در برابر توحید می‌گذاشتند و بعضی را ولایتی ، و عرفا را بریدهٔ از ولایت و پیوستهٔ به توحید میدانستند ، به شدّت انتقاد نموده ولایت را عین توحید ، و توحید را هدف اصلی می شمردند . و از اینکه ولایت مداری ، منفذی برای بریدن از اهل توحید شود به شدّت هشدار می دادند که در لابلای کلماتشان دیدنی است .

در تبیین حقیقت وحدت وجود که عمق توحید است تأکید داشته و تصریح میکردند که به معنی حلول و اتحاد نیست ؛ چراکه حلول و اتّحاد فرع تصوّر غیر است ، یعنی غیری هست و خدا با او متّحد شده یا در او حلول کرده ، امّا اگر غیری نیست و فقط یک وجود اصیل و مستقل است دیگر حلول و اتّحاد معنی ندارد .

در بیان حقیقت و أصالت توحید صحیح از زبان مرحوم حدّاد قدّس سرّه در ردّ کسانی که بر طریقهٔ حقّهٔ ایشان اشکالاتی وارد ساخته بودند و بین مکتب

«توحیدی» و مکتب «ولایتی» تقابل ایجاد میکردند ، چنین نقل می‌کنند:

٤ می‌فرمودند : ذکر ما همیشه از توحید است . وحدت وجود مطلبی است عالی وراقی ؛کسی قدرت ادراک آن‌را ندارد. یعنی «وجود مستقل وبالذّات درعالم یکی است وبقیّهٔ وجودها وجود ظِلّی وتَبَعی ومجازی ووابسته وتعلّقی است». من نگفتم : این سگ خداست ، من گفتم : غیر از خدا (در عالم) چیزی نیست . این سگ خداست معنیش این است که این وجود مقیّده و متعیّنه با این تعیّن و حدّ خداست ! نعوذُ بالله مِن هذا الکَلام . امّا غیر از خدا چیزی نیست معنیش آن است که : وجود بالأصالة و حقیقة الوجود در جمیع عوالم و ذات مستقلّه و قائمهٔ بالذّات ، اوست تبارکَ و تعالَی ؛ و بقیّهٔ موجودات هستی ندارند و هست نما هستند . هستی آنها تعلّقی و ربطی و وجود آنها وجود ظلّی چون سایهٔ شاخص است نسبت به نور آفتاب که بدنبال شاخص می‌چرخد و میگردد.

این گفتار عین حقیقت است . وجود امامان وجود استقلالی نیستند . آنها هم آیتی از آیات الهیّه می‌باشند ؛ غایة الأمر آیات کبرای آن ذات اقدس می‌باشند . و اگر ما خود آنها را منشأ اثر بدانیم در دام تفویض گرفتار شده‌ایم .

امّا در قضیّهٔ ولایت ، ولایت را ما می‌شناسیم نه این گوسپندان که نامی از آن بر زبان دارند . عزاداری واقعی را ما می‌کنیم ، زیارت حقیقی را ما می‌نمائیم . شناسائی و معرفت ائمّه علیهم السّلام وجداناً و شهوداً و عقلاً و علماً اختصاص به ما دارد نه اینها که ولایت را جدا میدانند . ولایت عین توحید است و توحید عین ولایت است .

اشک ما بر أباعبدالله الحسین علیه السّلام از درون قلب ما و از سویدای دل ما جاری است ، و با آن اشک می‌خواهیم قالب تهی کنیم ، چراکه آن اشک با نفس ما و روح ما بیرون می‌ریزد ؛ نه این اشکهائی که از خیال و پندار ایشان می‌آید ، و روزی هم همین‌ها سیّد الشّهدا را می‌کشند ، آنگاه می‌نشینند و اقامهٔ

عزا می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند .»[1]

و در جای دیگر باز از قول استادشان حضرت حدّاد چنین نقل می‌کنند :

E می‌فرمودند : ما این سنّ و سال که نمودیم و پیر شده‌ایم «ولایتی» و «توحیدی» نشنیده بودیم ، و ولایت را در برابر توحید تصوّر نمی‌نمودیم . حالا اینها آمده‌اند و دو فرقهٔ توحیدیّه و ولایتیّه ساخته‌اند . عیناً در یکی دو قرن پیش که در همین کربلا ، «پشت سَریّه» ساختند در برابر «بالا سریّه» ؛ و شیخیّه که متابعین أحسائی بوده‌اند خود را از مؤمنین جدا کردند و فرقهٔ خاصّی شدند . و اینها هم آمده‌اند ولایت را از توحید جدا نموده و خود را در برابر صفّ مؤمنین نهاده‌اند . این خطر ، خطر عظیمی است که انسان ولایت را از توحید جدا بداند .

همانطور که امروزه در کربلا از بقایای شیخیّه جماعتی بدینگونه وجود دارند، و در مشهد مقدّس هم عدّه‌ای شیخی مذهب می‌باشند که بدون ادّعای شیخی‌گری ، از مرام و عقیدهٔ آنها حمایت می‌کنند .»[2]

عشق حقیقی

سراسر جهان هستی تجلّی عشق الهی است در جلوات مختلف و چهره‌های گوناگون :

با صدهزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

که در واقع تماشا هم کار خود اوست ، تعبیر به صدهزار هم تنگنای زبان و دیدگاه آدمی است ، وگرنه جلوات حضرت حق تعالی نامتناهی است و تابع نامتناهی بودن خداوند می‌باشد ؛ پس : با بی‌نهایت جلوه برون آمدی که خود تماشای جلوات خویشتن کنی .

این عشق به کمال مطلق در درون انسانها نیز در عمق جانشان نهاده شده و

---

۱ و ۲ـ «روح مجرّد» ص ٥٤٦ ، و ص ٥٥٠

این همان فطرت الهی است که قرآن میفرماید: **فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِی فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَیْهَا**[۱].

و هوا و هوس‌های زمینی و خاکی است که بر این گنجینه فرو ریخته و آنرا مدفون ساخته است. تلاش شیطانها، برای محکم سازی این پوشش و به فراموشی سپردن آن دفینه و گنجینهٔ الهی است؛ و سعی انبیاء علیهم السّلام برای استخراج این سرمایهٔ عظیم و متذکّر ساختن انسانها: **إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَیْهِم بِمُصَیْطِرٍ**[۲] و به تعبیر مولی الموحدین أمیرالمؤمنین علیه السّلام **فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَآءَهُ، لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ ... وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَآئِنَ الْعُقُولِ**.[۳] «پیامبرانش را در بین مردم برانگیخت و آنان را پی در پی بسوی آنان گسیل داشت تا پیمان فطرت خدائی را از آنان مطالبه نمایند، و نعمتهای به فراموشی سپرده شده را بیادشان آورند، وگنجهای در خاک دفن شدهٔ عقلها را برایشان استخراج نمایند.»

پس مدار عشق واقعی عشق الهی است، و هر جای دیگر که سخن از عشق است برقی از این حقیقت درخشیده و عاشقی را به دام کشیده است.

حضرت آقا خود در مورد عشق و عشق الهی بیاناتی دارند که اشاره می‌کنیم.

عشق متقابل خدا و خلق

در «الله شناسی» بحثی تحت عنوان «خداوند عاشق ما سوی و ماسوی عاشق اوست» در یکصد صفحه می‌آورند که حاوی حقائق فراوانی است.[٤] در اوائل این مبحث میفرمایند:

٤ اعاظم از حکمای اسلام به ثبوت رسانیده‌اند که میان حضرت ربّ العزّه

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۳۰، از سورهٔ ۳۰: الرّوم

۲ـ قسمتی از آیهٔ ۲۱ و آیهٔ ۲۲، از سورهٔ ۸۸: الغاشیة

۳ـ «نهج البلاغة» ص ٤۳

٤ـ «الله شناسی» ج ۱، مبحث پنجم تا هشتم، ص ۱۳۳ تا ص ۲۳۳

و میان آفریدگانش یک نوع جذب و انجذابی وجود دارد که از آن تعبیر به **عشق** می‌کنند .

عشق خدا به مخلوقاتش آنها را بوجود آورده است و به هر یک از آنها طبق استعدادهای مختلف و ماهیّات متفاوت لباس هستی و بقا پوشانیده و به صفات خود به هر کدام متناسب با خودشان متّصف نموده است . این عشق است که عالم را بر سرپا نموده است ، و این حرکت را از افلاک گرفته تا زمین نشینان و از ذرّه تا دُرّه ، موجود و به سوی او در تکاپو انداخته است .

زندگی و حیات و عیش و حرکت ماسوی الله هم بواسطهٔ عشقی است که خدا در فطرت و نهادشان گذاشته است ، و بنابراین هر موجودی از موجودات امکانیّه بر اساس و اصل عشق به معشوق خود حیات و روزگارشان را ادامه می دهند . و داستان تجاذب (جذب و انجذاب) در بین تمام موجودات سِفلی و عوالم عِلوی برقرار می‌باشد .

این تجاذب که در هر موجودی به نحوه‌ای خاص وجود دارد موجب حرکت به سوی مبدأ أعلی در مدارج و معارج متفاوت شده است که مِن دونِ حجابٍ و مِن وَرآءِ حجاب همگی عاشق او و به سمت او به جنبش آمده و به سیر و راه افتاده‌اند .

غایة الأمر موجودات ضعیفه و ماهیات سِفلیّه بواسطهٔ محدودیّت وجودشان در میان راه گرفتار قوای شدیدتر از خود شده در همانجا فانی می شوند و بطور الأقربُ فالأقرب هر موجود عالی غایت سیر موجود و معلول دانی است تا برسد به ذات حق و صادر مطلق که اوّلین موجود لایتناهی و عظیم در عوالم است و در او فانی میشود ، و تعاشق میان حق سبحانه و تعالی و میان او تحقّق می پذیرد .

در این کریمهٔ شریفه (يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَـٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحًا فَمُلَـٰقِيهِ) از

حرکت انسان به سمت این محبوب ذوالجمال و معشوق صاحب جلال که مقصود نهائی و مقصد اصلی است به عنوان «کَدْح» تعبیر گردیده شده است .

یعنی انسان که اشرف مخلوقات است استعداداً ، باید خود را به فنای تام برساند فعلیّةً . آنانکه رسانیدند که رسانیدند و آنانکه استعداد خود را ضایع کرده و نتوانسته‌اند در حرم امن و امان وی استقرار یابند و از موانع و خطرات قرقگاه حریم وی عبور کنند نیز بالأخره در تجلّیات جلالیّهٔ او در مواقف حساب ، وی را دیدار و ملاقات خواهند نمود و به معشوق و محبوب حقیقی خود از پس پردهٔ هزار حجاب خواهند رسید و خواهند فهمید که اوست محبوب و معشوقشان ، غایة الأمر ایشان در عالم دنیّهٔ دنیویّهٔ شهوات با چشمان رمد آلودهٔ خود او را نگریسته‌اند و اینک هم از پس پرده و حجاب به ملاقات خدا می‌رسند .»[۱]

حضرت آقا سپس به رسالهٔ بوعلی سینا که بر طریقهٔ برهان مبحث عشق را مطرح کرده می‌پردازند ، و پس از گزارشی از آن ، به بحث مفصّلی که ملّاصدرا بصورتی روشن‌تر و شیرین‌تر مطرح نموده اشاره نموده و حقیقت عشق و جریان آن در سراسر عالم هستی و تجلّی عشق واقعی در تمامی جلوات محبّت در عالم هستی را بیان می‌نمایند .[۲]

عشق به آموزگاران عشق

آری آنجا که سخن از توحید و تجلّیات عشق الهی است سخن و قلم آقا آنچنان عاشقانه و شیدائی میشود که دیدنی و درس گرفتنی است . نمونه‌هائی فراوان از آنچه گفته شد را در آثاری چون «الله شناسی» و «توحید علمی و عینی» و مباحثات توحیدیّه با علّامهٔ طباطبائی در «مهر تابان» و مباحث توحیدی در «روح مجرّد» میتوان مشاهده نمود ، که فهرست آن نیز مفصّل خواهد شد چه

---

۱ و ۲ـ «الله شناسی» ج ۱ ، ص ۱۳٤ تا ص ۱۳٦ ، و ص ۱۳٦ تا ص ۱٤٥

رسد به نقل موارد آن .

این شیفتگی ، در برخورد با عاشقان بزرگ هستی و عشق آموزان پاکباختهٔ پروردگار : پیامبر اکرم و فاطمهٔ زهرا و ائمّه علیهم آلاف التّحیّة و الصّلوة و السّلام که وسائط آشنائی با عشق حقیقی و معشوق حقیقی هستند ، و همچنین در برخورد با اساتید سلوکیشان که برق این عشق پاک را در جانشان مشتعل ساخته‌اند مخصوصاً مرحوم حدّاد که در تکمیل این سیر عاشقانه و وصول به أعلی درجهٔ کمال نقش حیاتی دارند ؛ بسیار عالی بروز و ظهور پیدا میکند .

« توجّه تام و عشق به اهل بیت علیهم السّلام »

حضرت آقا در طول زندگی پر برکت خود به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصّلوة و السّلام بسیار توجّه داشتند و توجّه میدادند ؛ هم در مقام کسب علوم و معارف الهیّه و هم در مقام خضوع و تذلّل در پیشگاه ملکوتی و اقتباس از انفاس پاک و مقدّسشان . تواضع و ادبی که آقا در برابر رسول خدا و فاطمهٔ زهرا و حضرات ائمّهٔ معصومین صلواتُ الله و سلامُه و تحیّاتُه علیهم أجمعین در زمینه‌های مختلف بروز میدادند جالب توجّه و قابل پیگیری بود .

عشق به ولایت اهل بیت علیهم السّلام و مخصوصاً أمیرالمؤمنین علیه أفضلُ صلواتِ المُصلّین به‌گونه‌ای ملموس در تعابیر دورهٔ هجده جلدی «امام شناسی» متبلور است که لازم به فهرست کردن آن نیست ؛ و در آثار دیگرشان نیز این حقیقت را به روشنی می‌یابیم .

از آن جمله در مکاتباتی که با استادشان آیة الله خوئی در قضیّهٔ لزوم اتّحاد آفاق در رؤیت هلال دارند و بنام «رسالةٌ حولَ مسألةِ رُؤیةِ الهلال» منتشر شده است در کلّیّهٔ نامه‌هائی که به ایشان می‌نویسند پس از بسم الله و درود بر پیامبر و آل و لعنت بر دشمنان ، ابتداءً به محضر مولای متّقیان أمیرمؤمنان

سلام الله علیه عرض ادب می‌کنند و اشعاری نغز و دلنشین که نمایانگر دید ایشان به مولا و عشق به این کانون ولای الهی است و حاکی از درد هجری است که در جان خود دارند ، می‌آورند که بسیار قابل دقّت است :

مطلع نامهٔ اوّل :

ع السّلامُ عَلیکَ یا أمیرَالمُؤمنینَ و إمامَ المُوحّدینَ و سَیّدَ الوَصیّینَ و قآئدَ الغُرِّ المُحَجَّلینَ و رحمةُ اللهِ و برکاتُه .

و حیاةِ أشواقی إلیـ ـكَ و تُربَةِ الصَّبرِ الجَمیلِ
ما استَحسَنَتْ عَینی سِوا ـكَ و ما صَبَوتُ إلی خَلیلِ
أیا کعبةَ الحُسنِ الَّتی لِجَمالها قلوبُ اُولی الألْبابِ لَبَّتْ و حَجَّتِ
بَریقَ الثَّنایا منكَ أهدَی لَنا سَنا بُرَیقِ الثَّنایا فَهْوَ خَیرُ هَدیَّةِ
و أوحَی لِعَیْنی أنَّ قَلْبی مُجاوِرٌ حِماك فَتاقَتْ لِلْجَمالِ و حَنَّتِ
و لَولاكَ ما استَهْدَیْتُ بَرْقًا و لا شَجَتْ فُؤادی فَأبْکَتْ إذ شَدَتْ وُرْقُ أیْکَةِ[1]

مطلع نامهٔ دوّم :

ع السّلامُ عَلیکَ یا أمیرَالمُؤمنینَ أشهَدُ أنّكَ الصِّراطُ الواضِحُ و النَّجمُ اللآئِحُ و الإمامُ النّاصِحُ و الزِّنادُ القادِحُ و رحمةُ اللهِ و بَرَکاتُه .

الصَّبرُ إلّا فی فِراقِك یَجمُلُ و الصَّعبُ إلّا عن مَلاِکك یَسهُلُ
إن تَرْمِ قلبی تَصمِ نفسُك إنّه لك مَوطنٌ تَأوی إلیه و منزلُ
و اللهِ لا أسلوك حتّی أنطوی تحتَ التّراب و یَحتوینی الجَندلُ
یا راکبًا تَهوی به شَدَنِیَّةٌ حَرفٌ کما تَهوی حَصاةٌ مِن عَلُ
هَوجآءَ تَقطَعُ جَوزَ تَیّارِ الفَلا حتّی تَبوصَ علی یَدَیها الأرجُلُ
عُجْ بِالغَریِّ علی ضریحٍ حولَه نادٍ لِأملاك السّمآء و مَحفلُ

۱ـ «رسالةٌ حول مسألة رؤیة الهِلال» ص ۱۵ ؛ به نقل از «دیوان ابن فارض» افست طبع مطبعهٔ ادبیّه ، ص ۲۱۷ ؛ و نیز ص ۵۳ و ۵٤

و قُلِ السّلامُ عليك يا مَولى الوَرى نـــصًّا بــه نـطَقَ الكـتابُ المُـنزَلُ
و خِـــلافةً مــا إن لهــا لو لم تكُــن مَنصوصةً عـن جيدِ مَجدِك مَعدِلُ
يـــا أيّـــها النّـــبأُ العـظيمُ فـمُهتدٍ فـــى حُـــبّه و غُـواةُ قـومٍ جُـهَّلُ
يـــا وارثَ التّـــوراةِ و الإنـجيل والـ قـــرءَانِ و الحِكَـم الّـتى لا تُـعقَلُ
لولاك مــا خُـلِقَ الزّمـانُ و لا دَجـى غِبَّ ابـــتِلاجِ الفـــجرِ لَـيلٌ أليَـلُ
إن كـان ديـنُ مـحمّدٍ فـيه الهُـدى حـــقّاً فـــحبُّك بـابهُ و المَـدخلُ
صـلّى عـليك اللـهُ مـن مُـتَسَربِلٍ قُـمُصًا بِـهِنّ سِـواكَ لا يَـتَسَربَلُ [1]

مطلع نامهٔ سوّم :

٤ السّلامُ على ميزانِ الأعمالِ و مُقلِّبِ الأحـوالِ و سَيفِ ذى الجـلالِ و ساقى السَّلسَبيلِ الزُّلال أميرِالمُؤمنينَ و رحمةُ اللهِ و بركاتُه .

أيُّـــها الرّاكبُ المُـــجِدُّ رُوَيـــدًا بِـــقُلوبٍ تَـــقَلَّبَتْ مِـــن جَـواهـا
إن تَـرآءَت أرضُ الغَـريَّينِ فَـاخضَعْ واخـلَعِ النَّـعلَ دونَ وادى طُـواهـا
و إذا شِـــمْتَ قُـــبّةَ العـــالَمَ الأعـ ـلـــى و أنـــوارَ ربِّـــها تَـــغْشاها
فَـــتواضَـــعْ فـــثَمَّ دارَةُ قُـــدسٍ تَـــتَمَنَّى الأفـــلاكُ لَـــثْمَ ثَـراهـا
قُـــلْ له و الدُّمـــوعُ سَـفحَ عـقيقٍ و الحَشـــا تـصطَلى بِـنارِ غَـضاها
يـــابنَ عـــمِّ النّـــبىِّ أنتَ يـــدُ اللـ ـــهِ الّـتى عَـمَّ كـلَّ شـىءٍ نَـداهـا
أنتَ قُـــرءَانُـــه القـــديم و أوصـا فُك ءَايـــــاتُه الّـــتى أوحـــاها
خَـــصَّک اللـهُ فـى مئَـاثِرَ شـتَّى هـــىَ مِـــثلُ الأعـــدادِ لا تَـناهى
أنتَ بـــعدَ النّـــبىّ خَـيرُ البَـرايـا و السَّـــما خـيرُ مـا بِـها قَـمَراهـا
لَکَ نفسٌ مِن مَعدِنِ اللُطفِ صيغَت جَـــعَل اللـهُ كـلَّ نـفسٍ فِـداهـا
يـــا أبـــا النَّـــيِّرَينِ أنتَ ســـماءٌ قـــد مَـحَى كـلَّ ظُـلمةٍ نَـيِّراهـا

۱ـ همان مصدر ، ص ۸۹ ؛ به نقل از قصائد سبع علويّات ابن أبى الحديد ، در مجموعه‌ای مطبوع به طبع حجرى ، ص ١٦٠ تا ص ١٧٠

لك ذاتٌ مِـــنَ الجَـــلالةِ تَـــحوی عــرشَ عــلم عــلیه کــانَ استِواهــا
فـــجعلت الرَّشـــادَ فـــوقَ الثُّـــرَیّا و مـــقامَ الضَّـــلال تـــحتَ ثَـــراهــا
یــا أخــا المُــصطفی لَــدَیَّ ذُنــوبٌ هــیَ عَـینُ القَـذَی و أنتَ جَـلاها[1]

و این ادب الهی در همهٔ موارد مشابه جاری است ؛ بعنوان نمونه در نامه‌هائی که به شام فرستاده‌اند ابتداءً به محضر حضرت زینب کبری سلام الله علیها عرض سلام نموده ، و در نامه‌هائی که به قم نوشته‌اند سلام به حضرت فاطمهٔ معصومه سلام الله علیها را در مطلع نامه آورده‌اند .

حضرت آقا خود در نقلی که از ایشان است نسبت به ارادتمندانشان می‌فرمودند : هرکس از ایشان به مشهد مقدّس مشرّف میشود ، ابتدا غسل زیارت نماید و به زیارت حضرت ثامن الحجج علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام مشرّف شود ؛ آنگاه اگر خواست به دیدن ما بیاید مانعی ندارد .

یکی از نکاتی که حضرت آقا بر آن تأکید میفرمودند این بود که بهیچوجه نباید انسان بزرگان و معاریف و عرفاء بالله را هر چند به مقام کمال هم رسیده باشند در عرض اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین قرار دهد ؛ چنانچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم میفرمایند : **نَحْنُ أَهْلُ بَیْتٍ لَا یُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ .**[2] «ما اهل بیتی هستیم که هیچ کس با ما قابل قیاس نیست» . و نیز حضرت مولی الموالی أمیر المؤمنین سلام الله علیه ضمن خطبه‌ای که در مقامات آل محمّد علیهم السّلام ایراد کرده‌اند میفرمایند: **لَا یُقَاسُ بِـآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ .**[3] «هیچ

۱ـ «رسالةٌ حول مسألة رؤیة الهلال» ص ۱۲۸ ؛ به نقل از قصیدهٔ هائیّهٔ شیخ کاظم اُزری ، در مجموعه‌ای مطبوع به طبع حجری ، ص ۱۵۶ تا ص ۱۵۹

۲ـ «امام شناسی» ج ۲ ، ص ۱۸۳ از «ذخآئر العقبی» ص ۱۷

۳ـ همان مصدر ، ص ۱۵۸ از «نهج البلاغة» ج ۱ ، ص ۲۹

فردی در این امّت قابل مقایسه وبرابری با آل محمّد علیهم السّلام نخواهد بود.»

در زیارت جامعهٔ کبیره نیز می‌خوانیم : **طَأْطَأَ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ** ... «هر شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورده است.»

حضرت آقا خود تصریح میفرمایند :

E در هر زمان و هر مکان افرادی میتوانند خود را بدین مقام (مقام ولایت) برسانند . منتهی اوّلاً باید بواسطهٔ متابعت و پیروی از امام معصوم باشد و الّا نخواهند رسید ، و ثانیاً عنوان امامت و پیشوائی برای این ذوات معصومین سلام الله علیهم تا أبد باقی است . زیرا آنان را خداوند پیشوا و رهبر نموده و لوای ارشاد را با مجاهدات عالیه (اختیاراً نه جبراً) بدیشان سپرده است .»[1]

و حتّی کاملین از اولیاء الله را قابل قیاس با خاندان پاک اهل البیت نمی‌دانستند . در ضمن انتقادی که از صاحب کتاب «فصل الخطاب» دربارهٔ جداکردن علماء راسخین از عرفان دارند می‌نویسند :

E ...کاررا بجائی رساندید که «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» نوشته و سلمان فارسی را از حضرت أبا الفضل علیه صلوات الله الملك المنّان ، افضل و اعلی و صاحب مقامی والاتر شمردید !!!»[2]

سفرهای زیارتی

عشق و شور حضرت آقا به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصّلوة و السّلام از تعداد سفرهای فراوانی که به مشاهد مشرّفه به طور مستمر و سالیانه داشتند آنهم با توقّف‌های طولانی ، بدست می‌آید ؛ سفرهائی که نه مثل برخی ، فقط برای عتبه بوسی و عرض ارادت ظاهری و با اهداف جانبی سیاحت و

۱ـ «روح مجرّد» ص ۵۷۳

۲ـ «الله شناسی» ج ۳ ، ص ۳۳۷

تفریح همراه باشد بلکه با توجّه به عظمت و جلالت آن ذوات مقدّسه و برای کسب فیوضات ظاهری و باطنی از انفاس قدسیّه و الهیّهٔ آن عرشیان خاک نشین صورت می‌گرفته است ، آنهم در نهایت ادب و خاکساری که برخاسته از تعقّل و عشق است . اینک به یک نمونه اشاره می‌کنیم :

E این حقیر معمولاً قبل از اقامت در شهر مشهد مقدّس ... معمولاً در تابستانها با تمام فرزندان و اهل‌بیت قریب یکماه به مشهد مقدّس مشرّف می‌شدیم .

در تابستان سنهٔ ۱۳۹۳ (هجریّهٔ قمریّه) که مشرّف بودیم و آیة الله میلانی و حضرت علّامه آیة الله طباطبائی هر دو حیات داشتند ، و ما منزلی را در منتهی إلیه بازارچهٔ حاج آقاجان در کوچهٔ حمّام برق اجاره کرده بودیم و معمولاً از صحن بزرگ همیشه به حرم مطهّر مشرّف می‌شدیم .

یکروز که در ساعت دو به ظهر مانده مشرّف به حرم شدم و حال بسیار خوبی داشتم و سپس برای نماز ظهر به مسجد گوهرشاد آمده و با چند نفر از رفقا بطور فرادی نماز ظهر را خواندم ، همینکه خواستم از در مسجد به طرف بازار که متّصل به صحن بزرگ بود و یگانه راه ما بود خارج شوم ، درِ مسجد را که متّصل به کفشداری بود بوسیدم . و چون نماز ظهرِ جماعت‌ها در مسجد گوهرشاد به پایان رسیده و مردم مشغول خارج شدن بودند چنان ازدحام و جمعیّتی از مسجد بیرون می‌آمد که راه را تنگ کرده بود .

در آن وقت که در را بوسیدم ناگاه صدائی به گوش من خورد که شخصی به من می‌گوید : آقا چوب که بوسیدن ندارد !

من نفهمیدم در اثر این صدا به من چه حالی دست داد ، عیناً مانند جرقّه‌ای که بر دل بزند و انسان را بیهوش کند از خود بیخود شدم و گفتم: چرا بوسیدن ندارد ؟ چرا بوسیدن ندارد ؟! چوب حرم بوسیدن دارد ، چوب

کفشداری حرم بوسیدن دارد ، کفش زوّار حرم بوسیدن دارد ، خاک پای زوّار حرم بوسیدن دارد . و این گفتار را با فریاد بلند می‌گفتم و ناگاه خودم را در میان جمعیّت به زمین انداختم و گرد و غبار کفشها و خاک روی زمین را بر صورت می‌مالیدم و می‌گفتم : ببین ! اینطور بوسیدن دارد . و پیوسته این کار را میکردم . و سپس برخاستم و سوی منزل روان شدم . آن مرد گوینده گفت : آقا من حرفی که نزده‌ام ! من جسارتی که نکرده‌ام !

گفتم : چه می‌خواستی بگوئی ؟! و چه دیگر می‌خواستی بکنی ؟! این چوب نیست ، این چوب کفشداری حرم است . اینجا بارگاه حضرت علیّ بن موسی الرّضاست ، اینجا مطاف فرشتگان است ، اینجا محلّ سجدهٔ حوریان و مقرّبان و پیامبران است ، اینجا عرش رحمن است ، اینجا چه و اینجا چه و اینجا چه است .

گفت : آقا من مسلمانم ، من شیعه‌ام ، من اهل خمس و زکاتم ، امروز صبح وجوه شرعیّهٔ خود را به حضرت آیة الله میلانی داده‌ام .

گفتم : خمس سرت را بخورد ! امام محتاج به این فضولات اموال شما نیست ! آنچه دادید برای خودتان مبارک باشد . امام از شما ادب می‌خواهد . چرا مؤدّب نیستید ؟ سوگند به خدا دست بر نمیدارم تا با دست خودم در روز قیامت تو را به رو در آتش افکنم !

در این حال یکی از دامادان ما (شوهر خواهر) به نام آقا سیّد محمود نوربخش جلو آمدند و گفتند : من این مرد را می‌شناسم ، از مؤمنان است ، و از ارادتمندان مرحوم والد شما بوده است .

گفتم : هر که می‌خواهد باشد ، شیطان بواسطهٔ ترک ادب به دوزخ افتاد !

در این حال من مشغول حرکت به سوی منزل بوده و در بازار روانه بودم و این مرد هم دنبال ما افتاده بود و می‌گفت : آقا مرا ببخشید ! شما را به خدا مرا

ببخشید! تا رسیدیم به داخل صحن بزرگ؛ من گفتم: من که هستم که ترا ببخشم؟ من هیچ نیستم. شما جسارت به من نکردید، شما جسارت به امام رضا نمودید و این قابل بخشش نیست.

بزرگان از علماء ما: علّامه‌ها، شیخ طوسی‌ها، خواجه نصیرها، شیخ مفیدها، ملّاصدراها همگی آستان بوس این درگاهند و شرفشان در این است که سر بر این آستان نهاده‌اند، و شما می‌گوئید چوب که بوسیدن ندارد!

گفت: غلط کردم، توبه کردم، دیگر چنین غلطی نمی‌کنم!

گفتم: من هم از تو در دل خودم بقدر ذرّه‌ای کدورت ندارم! اگر توبهٔ واقعی کرده‌ای درهای آسمان به روی تو باز است. و در این حال مردم در صحن بزرگ از هر سو به جانب ما روان شده بودند و من به منزل آمدم.

این حقیر عصر آن روز که به محضر استاد گرامی مرحوم فقید آیة الله طباطبائی رضوان الله علیه مشرّف شدم به مناسبتِ بعضی از بارقه‌ها که بر دل می‌خورد و انسان را بی‌خانمان میکند و از جمله این شعر حافظ:

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنونِ دل افکار چه کرد

مذاکراتی بود و ایشان بیاناتی بس نفیس ایراد کردند. حقیر بالمناسبه به خاطرم جریان واقعهٔ امروز آمد و برای آن حضرت بیان کردم و عرض کردم: آیا این هم از همان بارقه‌ها است؟!

ایشان سکوت طویلی کردند، و سر به زیر انداخته و متفکّر بودند، و چیزی نگفتند.

رسم مرحوم آیة الله میلانی این بود که روزها یکساعت به غروب به بیرونی آمده و می‌نشستند و حضرت علّامه آیة الله طباطبائی هم در آن ساعت به منزل ایشان رفته و پس از ملاقات و دیدار، نزدیک غروب به حرم مطهّر

مشرّف می‌شدند و یا به نماز جماعت ایشان حاضر می‌شدند و چون یک طلبهٔ معمولی در آخر صفوف می‌نشستند .

تقریباً دو سه روز از موضوع نقل ما داستان خود را برای حضرت استاد گذشته بود که روزی در مشهد به یکی از دوستان سابق خود به نام آقای شیخ حسن منفرد شاه عبدالعظیمی برخورد کردم و ایشان گفتند : دیروز در منزل آیة الله میلانی رفتم و علّامهٔ طباطبائی داستانی را از یکی از علمای طهران که در مسجد گوهرشاد هنگام خروج و بوسیدن درِ کفشداری مسجد اتّفاق افتاده بود مفصّلاً بیان می‌کردند و از اوّل قضیّه تا آخر داستان همینطور اشک می‌ریختند . و سپس با بشاشت و خرسندی اظهار نمودند که : الحمد للّه فعلاً در میان روحانیّون افرادی هستند که اینطور علاقمند به شعائر دینی و عرض ادب به ساحت قدس ائمّهٔ اطهار باشند . و اسمی از آن روحانی نیاوردند ، ولیکن از قرائن من اینطور استنباط کردم که شما بوده باشید ، آیا اینطور نیست ؟!

من گفتم : بلی این قضیّه راجع به من است . و آنگاه دانستم که سکوت و تفکّر علّامه علامت رضا و امضای کردار من بوده است که شرح جریان را توأماً با گریه بیان میفرموده‌اند . رحمةُ الله علیه رحمةً واسعةً .»[1]

تشکیل مجالس اعیاد و وفیات

عرض ادب و ارادت به پیشگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام جلوات دیگری نیز در زندگی حضرت آقا أعلی الله مقامه داشت که از آن جمله است تشکیل جلسات جشن در عید میلاد پیامبر ، حضرت فاطمهٔ زهرا ، و أئمّه صلوات الله علیهم أجمعین و همچنین مبعث و عید غدیر و همچنین جلسات عزا و سوگواری در روزهای شهادت آن بزرگواران که در حسینیهٔ منزل خویش

۱ـ «مهر تابان» تعلیقهٔ ص ۹۵ تا ص ۹۸

از آغاز طلوع آفتاب برقرار نموده و از واردین اعم از آقایان و بانوان با صبحانه پذیرائی میفرمودند .

صبحانه‌ای به دور از زرق و برق ، ساده و مصفّا . یعنی نان و پنیر و چای که با نظم و ترتیب خاصّی در برابر حاضران قرار میگرفت ، و همزمان با شروع مجلس هم پایان می‌یافت .

بعلاوه در روزهای عید بعد از مجلس به همراه چای نُقل معطّر بیدمشک توزیع می‌شد که در روز عید غدیر و نیمهٔ شعبان آن را به ضمیمهٔ عیدی ، به دست مبارک خود عطا می‌نمودند .

و در اعیاد ، منبری و مدّاح مجلس به امر ایشان مدیحه سرائی و اُرجوزه خوانی ، و در عزای اهل بیت علیهم السّلام مراسم سوگواری و سینه‌زنی داشته ؛ و تا آخر عمر بر این سنن پای بند بودند . و خود قبل از شروع محفل در پائین‌ترین نقطهٔ مجلس کنار درب ورودی می‌نشستند .

طعم خوش آن محافل و خاطرهٔ بیاد ماندنی آن جلسات که سراسر نور و عشق بود و در هوای لطیف صبحگاهی و متّصل به شب زنده‌داری مردان خدا و زنان مؤمنه برگزار می‌شد و از جام لبریز ولای اهل بیت علیهم السّلام در ساغر جان حاضران می‌ریخت و آدمی را سرمست می‌ساخت و به تناسب احوال و قابلیّت‌ها آثارش تا مدّتها باقی بود ، هنوز در عمق جان محرمان آن محفل‌های انسْ زنده و پایدار است .

از بین الطّلوعین تردّد تک تک خانواده‌ها که با عشقی الهی مسیرهای منتهی به منزل ایشان را طی میکردند ، پیوستن قطرات باران رحمت الهی به جویباری را مانند بود که نهایةً به دریا می‌ریزد و آرامش می‌یابد .

عقل و قلبشان از معارف الهیّه و شور و عشق لبریز گشته و به محیط خانه و اجتماع ، برای استمرار صحیح سیر و سلوک إلی الله و در پناه قرآن و عترت

باز می‌گردند .

تعظیم عید غدیر

عید غدیر به فرمودهٔ رسول خدا صلّی الله علیه وآله بزرگترین عید امّت است : **يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي** .[1] عید امامت و ولایت ، عید استمرار رهبری الهی ، عید رهائی از شیطانها و شیطنت ها ، عید بزرگ بت شکنی ، عید تکمیل دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار از اسلام که قرآن فرمود : **اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** .[2] عید والای الهی که در همهٔ ادیان ارزشمند شمرده شده ، و در روایات بر آن تأکیدگشته ، و از عید قربان و فطر برتر و بزرگتر معرّفی شده است .

حضرت آقا بر اساس تعالیم قرآن و عترت ، بر تعظیم این عید الهی تأکید داشته و سیرهٔ سلف صالح را برگسترش شعائر در آن تبلیغ می‌نمودند ، که به لطف الهی بیانات ایشان درکتاب ارزشمند «امام شناسی» جلد ۹ در این زمینه بطورکافی و شافی مطرح و منتشرگردیده است .

ایشان بر بی پایه بودن عید نوروز و جائز نبودن إحیاء آن ، و لزوم اجتناب از منطقه‌ای کردن أحکام نورانی اسلام با إحیاء سنن غیر اسلامی و بومی هر منطقه ، و لزوم نگرش فرا منطقه‌ای به تعالیم الهی ، و تأکید بر اعیاد اسلامی که در برخی از آثار خود بدان اشاره دارند[3]؛ بر إحیاء عملی عید سعید غدیر خم پافشاری داشتند و در میان همهٔ اعیاد اسلامی آن عید راگسترده‌تر برگزار می‌نمودند ، و معمولاً طلّاب فاضل را در این عید بزرگ و نیز عید میلاد بقیة الله الأعظم أرواحنا فداه معمّم میفرمودند . و در این اواخر طرح اقامهٔ پنج

۱ـ «بحار الأنوار» ج ۳۷ ، ص ۱۸

۲ـ قسمتی از آیهٔ ۳ ، از سورهٔ ۵ : المآئدة

۳ـ «امام شناسی» ج ۹ ، ص ۲۰۱

روز «مجالس غدیریّه» را برای خانواده‌ها(مخدّرات و اطفالشان) پی ریزی و اجرا می‌نمودند که در بین دوستان و ارادتمندانشان جایگاه خاصّی داشته و دارد .

عشق دیدار مولی الموحّدین

حضرت آقا آنچنان مجذوب ولایت و سرمست از عشق مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه و علَی أولاده أفضلُ صلواتِ المُصلّین بودند که در آثار ایشان در مباحث گوناگونی ظهور و بروز یافته است ؛ از جمله آنکه در بحث از احوال محتضر و بحث قبض روح انسانهای برتر از ملائک ، چنان عاشقانه و مستانه از حضور أمیرالمؤمنین سخن می‌گویند که انبساطی عجیب به انسان دست می‌دهد ، و خودشان سرمستانه آرزوی مرگ داشتند تا به این وصال مقدّس دست یابند . بنگرید این شور و حال را :

£ أمیرالمؤمنین علیه السّلام وعده داده است که بر بالین انسان هنگام نَزع روان حاضر شود . به این وعده دلها اشتیاق مردن میکند ، و برای مشاهده و ملاحظهٔ صورت ملکوتیّهٔ آن حضرت ولطف و مودّت ورحمت که از او به مؤمنین می‌رسد پیوسته جانهای آنان لبریز عشق و شوق دیدار اوست و دائماً در یاد او .

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
لیکن از لطف لبت صورت جان می‌بستم
عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
دیرگاهی است کزین جام هلالی مستم
از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور
در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

حالا اگر أمیرالمؤمنین علیه السّلام که از عالین است و از مُخلَصین ، بلکه از أعلی افراد این گروه و دسته ، او خودش بدست خود که دست خداست بخواهد قبض روح کند چه خواهد شد !

البتّه قبض روح بدست آن حضرت ، صورت می‌گیرد نسبت به افرادی که در درجهٔ ایمان به حدّی رسیده باشند که قبض روح آنان از عهدهٔ ملک مقرّب خدا حضرت ملک الموت خارج باشد .

در وفای عشق تـو مشـهور خـوبانم چـو شـمع
شب نشین کوی سربازان و رندانـم چـو شـمع
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
بی کمال عشق تو در عین نـقصانم چـو شـمع
رشــتهٔ عـمرم بـه مـقراض غـمت بـبریده شـد
همچنان در آتش مهر تـو خـندانـم چـو شـمع
همچو صبحم یک نفس باقیست بی دیدار تـو
چهره بنما دلبرا تـا جـان بـرافشـانم چـو شـمع

جَعَلَنا اللهُ و إيّاكُم مِن الفآئِزينَ بِذلكَ المَقامِ المَحمودِ و المَنزِلةِ الرَّفيعةِ ، بِمُحمّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرينَ و صلَّى اللهُ علَى مُحمّدٍ و ءَالِهِ أجمَعين .»[1]

همچنین در جای دیگری می‌نویسند :

٤ در روایات کثیری وارد شده است که حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام بر بالین شخص محتضر در سکرات موت حاضر میشوند ، و اگر مؤمن و دارای ولایت باشد او را با خود به بهشت می‌برند .

ای که گفتی : فمن یمت یرنی — جـان فـدای کـلام دلجـویت
کـاش روزی هـزار مـرتبه مـن — مــردمی تــا بــبینمی رویت

أمیرالمؤمنین با چشم ملکوتی وگوش ملکوتی و دل ملکوتی انسان تماس می‌گیرند و او را با خود به ملأ أعلی می‌برند . به به از این ملاقات و زیارت برای

١ـ «معاد شناسی» ج ١ ، ص ٢٤٤

مؤمن ، حقّاً چقدر شادی آفرین است .

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل
بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم
اگر بر جای من غیری گزیند دوست ، حاکم اوست
حرامم باد اگر من جان بجای دوست بگزینم
صباحَ الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز
که غوغا میکند در سر خیال خواب دوشینم "[۱]

غلام حیدری

برخی از مردم از سر اخلاص نسبت به أمیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر علیهم السّلام آداب خاصّی دارند که شاید برای بسیاری از اهل علم قابل احساس نباشد ، ولی آقا به گونه‌ای با آن برخورد دارند که بسیار عجیب و قابل دقّت است . مادر بزرگوارشان بر اساس یک سنّت ولائی ، درکودکی گوش راست ایشان را که خود از نسل پاک رسول خدا و علیّ مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما وآلهما هستند به عشق حضرت أمیر المؤمنین سوراخ نموده و در آن حلقه‌ای به نام «حلقهٔ حیدری» عبور داده بودند و ایشان را غلام حیدری میخواندند . و ایشان این مطلب را در اواخر عمر که اوج تکامل علمی و عملی شان است با شور و عشق بیان می‌کنند وآنرا درکتاب خویش با تفاخر و بهره‌گیری صحیح ازآن ثبت نموده؛ وآن را در راستای سرسپاری به مسیر حق ، و پایداری بر سلوک إلی الله ، و تسلیم محض بودن در برابر استاد الهی خویش

۱ـ «معادشناسی» ج ۱ ، ص ۲۸۷

حضرت حدّاد ، به عنوان یکی از آثار و برکاتش ، مطرح می‌نمایند ، که متن فرمایش ایشان را در ابتدای فصل دوّم آوردیم .

« عشق به اساتید سلوکی »

در زمینهٔ ادب نسبت به عشق آموزان مکتب ثقلین یعنی اساتید سلوکیشان این حالت شیدائی و خضوع را در لابلای آثارشان مخصوصاً در «مهر تابان» بخش نخست و در «روح مجرّد» در مبحث آشنائی با مرحوم حدّاد و اشاره به سفرهایشان به عتبات عالیات میتوان یافت که برخی را در همین یادنامه قبلاً آورده‌ایم . و اینک به گوشه‌های دیگری اشاره می‌نمائیم . در غم فراق علّامهٔ طباطبائی چنین می‌نویسند :

£ ... باری چیزی را که تصوّر نمی‌کردیم ارتحال این مرد بود . مرگ این رجل الهی مرگ عالَم است ، چون علّامه عالَم بود . گر چه او زنده است ؛ همهٔ مردمِ زنده ، مرده ؛ و او زنده است .[1]

النَّاسُ مَوْتَی وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْیَاءٌ .[2-3]

۱ـ در تعلیقه آورده‌اند :

گرچه از هر ماتمی خیزد غمی — فرق دارد ماتمی تا ماتمی
ای بسا کس مُرد و کس آگه نشد — مرگ او را مبدئیّ و مَختَمی
ای بساکس مُرد و در مرگش نسوخت — جز دل یک چند یار همدمی
لیک اندر مرگ مردان بزرگ — عالَمی گرید برای عالَمی
لاجرم در مرگ مردانی چنین — گفت باید : ای دریغا عالَمی

۲ـ از دیوان منسوب به أمیرالمؤمنین علیه السّلام است : «تمام مردم مردگانند و فقط اهل علم زندگانند .» (منه قدّس سرّه)

۳ـ «مهر تابان» ص ۱۰۹

سپس سیزده بیت نغز و عاشقانه از لامیّهٔ ابن فارض می‌آورند که بسیار شیدائی است و چنین دردناک و سوزان ادامه میدهند :

E باری هیچ روزی را به خود نمیدیدم که تو از دنیا بروی و من زنده باشم و در سوگ تو بنشینم و به یاد تو نامه بنویسم .

آری از آن عالم قدس نگران حال مهجوران هستی ! و با آن مهر و لطف و صفا و وفا که در دنیای طبع و کثرت ، دستگیری از آنان می‌نمودی ، کجا در آن عالم تجرّد و وحدت غافل از آنها خواهی بود ؟!

پیش ازینت بیش از ین غمخواری عشّاق بود
مهر ورزیّ تو با ما شُهرهٔ آفاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که در زلف توام
بحث سرّ عشق و ذکر حلقهٔ عشّاق بود
حسن مَهرویانِ مجلس گرچه دل می‌بُرد و دین
عشق ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود
از دم صبح ازل تا آخر شامِ ابد
دوستیّ و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
پیش ازین کاین سقف سبز و طاق مینا بر کشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود"[۱]

و در هجران استادشان مرحوم حدّاد و تشریح برخی احوال مفارقت در سفر آخر که آخرین دیدار دنیائی است عاشقانه قلم می‌زنند و چنین ادامه میدهند:

۱ـ «مهر تابان» ص ۱۱۱ و ۱۱۲

٤ ... در اینجاست که حقیقةً روح توحید و فنای مطلق را در سلوک آل محمّد علیهم السّلام در ذات اقدس حقّ می‌یابیم و با یاد آن ارواح طیّبه و نفوس مطهّره ، که پس از چهارده قرن در مثل سیّدی بزرگوار و مکرّم طلوع میکند، و آن راه و رسم و روش را به ما می‌آموزد ، متنعّمیم و در فراق آن مردان بزرگ و آن مقامات و درجات خلوص و توحید همیشه اشکبار و چشم به راه میباشیم تا شاید نظری از روی محبّت و کرامت دیرین خود نموده ، مشتاقان کوی لقاء و وادی عشق را با لمحه‌ای شاد و با نکته‌ای مسرور نمایند.»[1]

آنگاه هجده بیت از ابیات بلند میمیّهٔ ابن فارض که در شرح فراق حبیب است را می‌آورند و به گوشه‌ای از حالات متقابل استاد نسبت به ایشان اشاره می‌کنند که در فصل ششم از همین یادنامه گذشت .

« توجّه به قرآن »

قرآن مجید یگانه کلام الهی و تنها کتاب تحریف نشدهٔ خداوند بر روی زمین ، و معجزهٔ جاودانهٔ رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم است که خود خویش را چنین زیبا وگویا معرّفی میکند :

کتابی محکم و متین و به دور از هر شکّ و تردید و هدایتگر متّقیان به أعلی درجهٔ کمال : **ذَٰلِكَ ٱلْكِتَـٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**[2] که بر اساس حق نازل گردیده تا میزان قضاوت صحیح بین مردم باشد : **إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ**[3].

کتابی متقن که مصدّق تمام کتب انبیاء گذشته و مُهیمن و مسیطر بر آنها

۱ـ «روح مجرّد» ص ٦٤٤

۲ـ آیهٔ ۲ ، از سورهٔ ۲ : البقرة

۳ـ قسمتی از آیهٔ ۱۰۵ ، از سورهٔ ٤ : النّسآء

است و معارف و آداب و احکام را در اوجی برتر مطرح می سازد : **وَ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**[1] و به مستحکم‌ترین مسیرها هدایت میکند : **إِنَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ**[2].

کتابی سراسر نور : **قَدْ جَآءَكُم مِنَ ٱللَّهِ نُورٌ وَ كِتَـٰبٌ مُبِينٌ**[3] و دستوری آسمانی برای گذر از ظلمات و رسیدن به نور الهی : **كِتَـٰبٌ أَنزَلْنَـٰهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ**[4].

کتابی سراسر موعظهٔ الهی و شفا بخش قلبها و هدایتگر و دریای موّاج و بیکران رحمت حق تعالی : **قَدْ جَآءَتْكُم مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّكُمْ وَ شِفَآءٌ لِمَا فِى ٱلصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ**[5].

و صد البتّه شفای دل مؤمنانی است که دل به قرآن می سپرند ، وگرنه آنان که به خود ظلم کرده و از قرآن روی بر می تابند چیزی از ساحت این کتاب الهی جز خسران و ضرر روز افزون نصیبشان نمی شود : **وَ نُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**[6].

کتابی پر برکت : **وَ هَـٰذَا كِتَـٰبٌ أَنزَلْنَـٰهُ مُبَارَكٌ فَٱتَّبِعُوهُ**[7] با آیاتی روشن وگویا : **وَ هُوَ ٱلَّذِىَ أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَـٰبَ مُفَصَّلًا**[8] و بیانگر هر چیز : **وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ**

۱ـ صدر آیهٔ ٤٨ ، از سورهٔ ٥ : المآئدة

۲ـ صدر آیهٔ ٩ ، از سورهٔ ١٧ : الإسرآء

۳ـ ذیل آیهٔ ١٥ ، از سورهٔ ٥ : المآئدة

٤ـ قسمتی از آیهٔ ١ ، از سورهٔ ١٤ : إبراهیم

٥ـ قسمتی از آیهٔ ٥٧ ، از سورهٔ ١٠ : یونس

٦ـ آیهٔ ٨٢ ، از سورهٔ ١٧ : الإسرآء

٧ـ قسمتی از آیهٔ ١٥٥ ، از سورهٔ ٦ : الأنعام

٨ـ قسمتی از آیهٔ ١١٤ ، از سورهٔ ٦ :الأنعام

تِبْيَـٰنًا لِكُلِّ شَيْءٍ[1] به دور از هر کجی و انحراف : **ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ ٱلْكِتَـٰبَ وَ لَمْ يَجْعَل لَّهُۥ عِوَجًا**[2] و جدا از هر تناقض و آشفتگی : **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ ٱخْتِلَـٰفًا كَثِيرًا**[3].

کتابی مؤثّر و تکان دهنده که اگر بر کوه سخت نازل می شد آنرا از خشیت الهی پاره پاره می ساخت : **لَوْ أَنزَلْنَا هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَـٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ**[4].

کتابی برای تلاوت : **فَٱقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ**[5] و تدبّر و تأمّل ؛ که تنها آنانی که دلهایشان قفل شده از تدبّر در آن محروم هستند : **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**[6].

کتابی جوشیده از اوج عظمت حق تعالی : **وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلْقُرْءَانَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ**[7] و آسان شده برای ذکر و بهره‌مند شدن : **وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ**[8].

کتابی برای عاقلان که می خواهند به کمال عقل برسند : **إِنَّآ أَنزَلْنَـٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**[9] و برای عالمان و دانشمندان که از دام جهل رهیده‌اند : **كِتَـٰبٌ**

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۸۹ ، از سورهٔ ۱٦ : النّحل
۲ـ آیهٔ ۱ ، از سورهٔ ۱۸ : الکهف
۳ـ آیهٔ ۸۲ ، از سورهٔ ٤ : النّسآء
٤ـ قسمتی از آیهٔ ۲۱ ، از سورهٔ ۵۹ : الحشر
۵ـ قسمتی از آیهٔ ۲۰ ، از سورهٔ ۷۳ : المُزّمّل
٦ـ آیهٔ ۲٤ ، ازسورهٔ ٤۷ : محمّد (صلّی الله علیه وآله وسلّم)
۷ـ آیهٔ ٦ ، از سورهٔ ۲۷ : النّمل
۸ـ آیهٔ ۱۷ ، از سورهٔ ٥٤ : القمر
۹ـ آیهٔ ۲ ، ازسورهٔ ۱۲ : یوسف

فُصِّلَتْ ءَايَـٰتُهُۥ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ[۱].

کتابی استثنائی و بی‌نظیر که احدی نمی‌تواند مانند آن را عرضه کند : **قُل لَئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَ ٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا**[۲] و حتّی نمی‌توانند ده سوره مانند آن را بیاورند : **قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِۦ مُفْتَرَيَـٰتٍ**[۳] و بلکه نمی‌توانند یک سوره مـانند آن را ارائـه کنند: **وَ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ**[٤].

کتابی سراسر جِدّ و به دور از هزل و شوخی و لغو : **إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَ مَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ**[٥].

کتاب عمل و زندگی که روی گرداندن از آن چراغ فروزان هدایت ،گمراهی را به همراه دارد و شکوای رسول خدا را : **وَ قَالَ ٱلرَّسُولُ يَـٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِى ٱتَّخَذُوا هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ مَهْجُورًا**[٦].

کتابی که باید پس از تلاوت و تدبّر و عمل ، آن را منتشر ساخت و موانع نشر آن را بر طرف ساخت ؛ و نه تنها به هنگام شـنیدنش سکـوت را مـراعـات نمود: **وَ إِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا لَهُۥ وَ أَنصِتُوا**[۷] کـه حـتّی بـاید بـرای کـافران زمینهٔ شنیدنش را فراهم ساخت و با ایجاد امنیّت کـافی ، فـضا سـازی لازم را مهیّا نمود : **وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَـٰمَ ٱللَّـهِ ثُـمَّ**

۱ـ آیهٔ ۳ ، ازسورهٔ ٤١ : فُصّلت

۲ـ آیهٔ ۸۸ ، ازسورهٔ ۱۷ : الإسرآء

۳ـ قسمتی از آیهٔ ۱۳ ، ازسورهٔ ۱۱ : هود

٤ـ قسمتی از آیهٔ ۲۳ ، از سورهٔ ۲ : البقرة

٥ـ آیهٔ ۱۳ و ١٤ ، از سورهٔ ٨٦ : الطّارق

٦ـ آیهٔ ۳۰ ، از سورهٔ ۲٥ : الفُرقان

۷ـ قسمتی ازآیهٔ ۲۰٤ ، ازسورهٔ ۷ : الأعراف

أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ[1].

کتابی که حکیم است : **وَ ٱلْقُرْءَانِ ٱلْحَكِيمِ**[2] و مجید : **وَ ٱلْقُرْءَانِ ٱلْمَجِيدِ**[3]، کریم است : **إِنَّهُۥ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ**[4] و عظیم : **وَ ٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ**[5].

کتابی که پاک و مطهّر است و باید با طهارت ظاهری و باطنی بسوی او رفت و با او ارتباط برقرار کرد : **لَا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ**[6] و با گریز از شیطان به محضر او باریافت : **فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ ٱلرَّجِيمِ**[7]؛ کتابی که خود، مطهّران واقعی را که آگاهان به جمیع حقائق قرآنی و **مَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَـٰبِ**[8] و هستند معرّفی نموده : **إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**[9] و مزد رسالت پیامبر را مودّت آنان بر شمرده است : **قُل لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ**[10].

کتابی که از مَثَل های آموزنده برخوردار است : **وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِى هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ**[11] تا انسان را به تفکّر و اندیشه و رشد الهی برساند : **وَ تِلْكَ**

۱ـ قسمتی از آیهٔ ٦ ، ازسورهٔ ۹ : التّوبة

۲ـ آیهٔ ۲ ، از سورهٔ ۳٦ : یسٓ

۳ـ قسمتی از آیهٔ ۱ ، از سورهٔ ۵۰ : قٓ

٤ـ آیهٔ ۷۷ ، از سورهٔ ٥٦ : الواقعة

۵ـ ذیل آیهٔ ۸۷ ، از سورهٔ ۱۵ : الحِجر

٦ـ آیهٔ ۷۹ ، از سورهٔ ٥٦ : الواقعة

۷ـ آیهٔ ۹۸ ، از سورهٔ ۱٦ : النّحل

۸ـ قسمتی از آیهٔ ٤۳ ، از سورهٔ ۱۳ : الرّعد

۹ـ آیهٔ ۳۳ ، از سورهٔ ۳۳ : الأحزاب

۱۰ـ قسمتی از آیهٔ ۲۳ ، از سورهٔ ٤۲ : الشّوری

۱۱ـ قسمتی از آیهٔ ۸۹ ، از سوره ۱۷ : الإسرآء

ٱلْأَمْثَـٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ[۱] ، و در برگیرندهٔ بهترین داستانها که معرّف انسانهای خدامدار و مبیّن راه رسیدن به عشق الهی و کمال والای انسانیّت است : **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ**[۲].

کتابی که فرقان است و فارق بین حقّ و باطل تا وسیلهٔ انذار جهانیان باشد ، پس مخاطبش همهٔ انسانها تا قیام قیامت هستند : **تَبَارَكَ ٱلَّذِى نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَـٰلَمِينَ نَذِيرًا**[۳]. و فرو آمده تا انسانها را به مقام فرقان و تمییز بین حقّ و باطل رهنمون گردد : **إِن تَتَّقُوا ٱللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا**[٤].

و این همه ، گوشه‌ای از بیان اوست که مستقیماً دربارهٔ خود مطرح ساخته است . اگر به همهٔ ابعاد مبحث «قرآن در قرآن» بپردازیم و به دریای موّاج احادیث نبوی و فاطمی و علوی و أئمّه علیهم أفضلُ التّحیّات و الصّلوات و السّلام در زمینهٔ قرآن شناسی وارد شویم خود بحثی گسترده و بسیار عمیق را در پی خواهد داشت که فرصت دیگری را می طلبد ، و همین مقدار نیز که نسبت به مدخل محورهای قبلی این کتاب اندکی طولانی تر شد بر اثر توجّه و حسّاسیّت فوق العادهٔ حضرت آقا بر قرآن است که بدان اشاره خواهیم کرد .

متأسّفانه قرآن جایگاه رفیع و عظیم خود را نه تنها در جهان بشریّت بلکه در بین مسلمین و حتّی در بین شیعیان باز نکرده ، وبرکات وآثاری که برای نجات بشریّت از این منبع فیّاض الهی متصوّر است در اختیار انسانها قرار نگرفته است .

و البتّه علّت اساسی این محرومیّت بزرگ ، حادثهٔ شوم غصب خلافت رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم پس از رحلت ایشان وکنار زدن امام به حق

۱ـ ذیل آیهٔ ۲۱ ، از سورهٔ ۵۹ : الحشر

۲ـ قسمتی از آیهٔ ۳ ، ازسورهٔ ۱۲ : یوسف

۳ـ آیهٔ ۱ ، از سورهٔ ۲۵ : الفُرقان

٤ـ قسمتی از آیهٔ ۲۹ ، از سورهٔ ۸ : الأنفال

مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه أفضلُ الصّلوات از رهبری امّت ، و افتادن اختیار امر هدایت بدست جاهلان به کتاب خدا و هوامداران و شیطان پرستان و خانه‌نشین شدن امامان راستین علیهم الصّلوةُ و السّلام است .

گرچه تلاش وسیع اهل بیت علیهم السّلام در تبین حقائق قرآنیّه در باب معارف ، آداب و احکام بسیار عالی وگسترده است ، امّا چون قدرت و حکومت در دست دشمن بوده است مسیر تربیت راه دیگری را طی کرده است ، که النّاسُ علی دینِ مُلوکِهم .

مع الأسف غاصبان خلافت با شعار قرآن مداری و مطرح ساختن حَسبُنا کتابُ‌اللهِ (کتاب خدا ما را بس است) کتاب صامت الهی را که جامع خیر دنیا و آخرت انسانهاست از ترجمان آن که همان کتاب ناطق و هادی الهی است جدا ساختند و بر سر قرآن هر چه خواستند آورده و هر برداشتی را بر آن تحمیل نمودند و باب تفسیر به رأی را گشودند ، و کردند آنچه کردند که دیگر بطور اساسی و فراگیر اصلاح نخواهد شد جز با آمدن امام بحق حجّة بن الحسن أرواحنا لِتُرابِ مَقدمِه الفدآء و عَجّل اللهُ تعالی فرجَه الشّریف .

شیعیان نیز با داشتن سرمایهٔ عظیم ولایت اهل بیت علیهم السّلام و در دست داشتن حقائق عمیق روایات ، از توجّه به قرآن و بهره وری از دریای بی‌کران آن عقب ماندند که نقش دشمنان در این میانه بسیار حسّاس و قابل دقّت است .

حضرت آقا بر این مهجوریّت قرآن که شکوای الهی رسول خدا در فردای قیامت از دست امّت است ، بسیار تأسّف می‌خوردند و آنرا محصول تلاش بی وقفهٔ دشمنان و در عهد ما کار استعمار پیر و شیطانی انگلیس دانسته و در سخنان و نوشته‌های خود بر آن تأکید میکردند که گوشه‌هائی از آن را در لابلای آثارشان خصوصاً کتاب «نور ملکوت قرآن» ـ که مستقلاً در چهار جلد منتشر ساخته‌اند ـ میتوان دید .

مظلومیّت قرآن در حوزه‌ها

دردناک‌تر از آنچه گذشت ، شرح غربت قرآن در نظام حوزوی است . فعلاً به نظام حوزوی اهل سنّت نمی‌پردازیم ؛ سخن بر سر حوزه‌های علمی شیعی است که حضرت آقا قدّس سرّه الشّریف با تأسّف کامل جدائی حوزه‌ها از قرآن را فاجعه‌ای خطرناک می شمردند .

اگرچه هر حرکتی که در حوزه‌های ما میشود و هر مدار علمی که تعقیب می‌گردد به نوعی به قرآن مربوط است ، ولی بطور رسمی و گسترده این کتاب عظیم الهی در آن جایگاه رفیعی که دارد مورد توجّه نیست . هرچند پس از انقلاب اسلامی حرکتهائی صورت گرفته است ولی بسیار ناچیز است .

قرآن مداری و تفسیر قرآن و فهم حقائق قرآنیّه آنهم نه در محدودهٔ کوچکی از آیات الأحکام بلکه در گسترهٔ عظیم معارف توحیدی و ولائی ، و پی ریختن تربیت فرد و جامعه در ابعاد مختلف رشد و تعالی ، و دقّت در پیام‌ها و دست آوردهای عظیم قرآنی ؛ باید حرف اوّل حوزه‌ها باشد ، و این درد و دغدغهٔ اصلی دست اندرکاران برنامه ریزی حوزه گردد . معظّمٌ له برای این خلأ حاکم بر حوزه‌ها بسیار متأسّف بوده و در جای جای سخنانشان فریادی از سر درد بر می‌آوردند که به گوشه‌هائی از کلماتشان اشاره می‌کنیم .

در کتاب ارزشمند «ولایت فقیه در حکومت اسلام» جلد دوّم ، درس بیست و چهارم ، میزان اعلمیّت فقیه را أعلمیّت او به «کتاب الله» میدانند و تحت همین عنوان بحث را پی ریزی کرده و با استفاده از احادیث صحیحه مطلب را گسترش داده و اثبات می‌نمایند .

در ادامهٔ این مبحث خطبه‌ای از حضرت أمیرالمؤمنین علیه أفضلُ صلواتِ المُصلّین نقل کرده و تفسیر می‌نمایند که حاوی حقائق بسیاری است ؛ و در شرح جملهٔ **وَ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْءَانَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ** ، مطالبی می‌آورند که شاهد سخن

ماست :

٤ من که وارد نجف شدم ، یکی از أعاظم در شبهای پنجشنبه و جمعه تفسیر قرآن می‌گفت . ولی بیشتر از یک سال ادامه پیدا نکرد و تمام شد . و در بالای منبر که تفسیر می‌گفت بعضی از آیات قرآن را اشتباه أدا میکرد !

یک روز یکی از أعاظم نجف ـ که خدا رحمتش کند فوت کرد و در آن وقت از مراجع درجهٔ دوّم بود که اگر بود مسلّماً یکی از مراجع می‌شد ـ به مناسبت دیدن یکی از آقایان که در منزل ما وارد شده بود ، به منزل ما آمد . در میان مذاکرات ، آن آقائی که از طهران آمده بود و میهمان ما بود به او گفت : خوب است در این حوزه ، روی قرآن بیشتر کار بشود . قرآن تفسیر بشود ، طلبه‌ها با قرآن بیشتر سر و کار داشته باشند .

او گفت (عین عبارتش چنین است) : «چرا ما طلبه‌ها را به این حرف‌ها معطّل کنیم ؟! قرآن عبارت از سه چیز است : مسائل توحیدیّه ، مسائل أخلاقیّه ، مسائل عملیّه .

امّا در مسائل توحیدیّه : مثل : **هُوَ ٱللَّهُ ٱلْوَاحِدُ ، اللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ** ، معلوم است که خدا واحد است ؛ هر عالم و جاهل و عامّی میداند که خدا یکی است .

امّا در مسائل اخلاقیّه ، اینها امور خیلی مهمّی نیستند و نوعاً برای افراد بدست می‌آید .

و امّا در مسائل فرعیّه مثل نماز و زکات و امثال آن ، قرآن فقط مجملاتی از اینها دارد : **أَقِيمُوا ٱلصَّلَـٰوةَ ، ءَاتُوا ٱلزَّكَـٰوةَ ، أَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ** ، غیر از إجمال که چیزی ندارد ؛ آنچه مهمّ است تفصیلش در فقه است .

ما ، طلبه‌ها را نباید برای مسائلی که موجب معطّل ماندن آنهاست تشویق و ترغیب کنیم . وقتی ما به آنها فقه و یا اصول یاد میدهیم ، اینها مُغنی از همه چیز است !»

به این منطق و مسأله خوب توجّه کنید! این منطق کمر پیغمبر را می شکند. این منطق موجب این میشود که حوزهٔ نجف از هم بپاشد و دیگر کسی در آن نماند ؛ و خداوند این ظالمین را بر آن مسلّط کند برای اینکه آنرا تطهیر کنند ! تا إن شآء الله به خواست خدا ، آن حوزه‌های جوانِ توأمِ با قرآن و توأم با تقوی و تطهیر و ولایت ، دو مرتبه زنده بشوند و حوزهٔ نجف دو مرتبه رونق پیدا کند ، و همان طلبه‌ها و همان علوم و علمائی که أمیرالمؤمنین علیه السّلام آرزو میکند و می‌گوید : «**ءَاه ءَاه ، شَوْقًا إلَی رُؤْیَتِهِمْ**» در آنجا پیدا شود .

بدیهی است : وقتی که حوزه و عالم آن ، سطح فکرش تا بدین حدّ نزول کند که بگوید : قرآن یک کتاب زائدی است و ما چرا طلبه‌ها را به قرآن مشغول کنیم؟! معلوم است که این فکر جز نابودی چیزی نیست . پس ما قرآن را از دست داده‌ایم و بر این فقدان باید تأسّف بخوریم ، و جای تأسّف هم هست !

پس عالم به قرآن ، آن عالمی است که أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید : آن شخص حقّ فقیه است که : **لَمْ یَتْرُکِ الْقُرْءَانَ رَغْبَةً عَنْهُ إلَی غَیْرِهِ** .

مردم غالباً وقتی به حرم می‌روند فقط کتاب دعا می‌خوانند ، قرآن هیچ خوانده نمی‌شود . فقط قرآن در حرم برای استخاره مورد استفاده واقع میشود . چرا ما بعد از نمازهایمان قرآن نمی‌خوانیم ؟! چرا در حرم بعد از اینکه زیارت جامعه می‌خوانیم قرآن نمی‌خوانیم ؟ اصلاً چرا قرآن متروک شده است ؟ چرا طلبه‌های ما به قرآن وارد نیستند ؟! وقتی طلبه‌های ما به قرآن وارد نباشند ، آنوقت ما توقّع داریم که مردم عادی و عامّی به قرآن وارد باشند !

روش بزرگان ما ، مثل شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی و علّامهٔ حلّی و سیّد ابن طاووس و بحر العلوم و أمثالهم اینطور نبود . آنها پاسدار قرآن و حامی قرآن بودند ، آنها حافظ قرآن بودند ، جان آنها با قرآن معیّت داشت . و تمام این زحمات ما به گردن آنهاست که این بار را تحمّل کردند و به ما

نشان دادند ، و الّا به ما نرسیده بود و ما از قرآن چیزی در دست نداشتیم .

مسألهٔ قرآن خیلی حائز أهمّیّت است . وباید به قرآن خیلی أهمّیّت داد!»[1]

در همین راستا حضرت آقا قضیّه‌ای عجیبی را نقل می‌کنند که نشان دهندهٔ نحوهٔ برخی نگرش‌ها در حوزهٔ علمیّه به علوم قرآنی است و بسیار مایهٔ تأسّف است :

£ مرحوم آیة الله شیخ مرتضی مطهّری از قول حضرت آیة الله حاج سیّد رضی شیرازی دامت برکاته برای حقیر نقل نمود که : در یکی از سفرهای اخیر به عتبات عالیات به یکی از مراجع عظام مشهور و معروف گفتم : چرا شما درس تفسیر را در حوزه شروع نمی‌کنید ؟!گفت : با موقعیّت و وضعیّت فعلی ما امکان ندارد . من گفتم : چرا برای علّامهٔ طباطبائی امکان داشت که در حوزهٔ علمیّهٔ قم آنرا رسمی نمود ؟!گفت : او تَضحیه کرد !(خود را فدا نمود .)»[2]

£ امّا جملهٔ : **وَ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْءَانَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ** ، یعنی فقیه نمی‌تواند قرآن را رها کرده ، رجوع به سوی غیر قرآن کند . تمام علوم برای قرآن است و مقدّمهٔ قرآن . علم تفسیر برای قرآن است ، علم حدیث برای قرآن است ، علم أخلاق برای قرآن است ، تا برسیم به علم فقه مصطلح معمولی که أدوَن العلوم است . این تازه مقدّمه برای علم اخلاق است و علم اخلاق هم برای تزکیه وتحلّی ، و آن هم مقدّمه برای عرفان الهی است . تمام اینها برای قرآن است .

بنابراین ، فقیه همیشه باید با قرآن مأنوس باشد ؛ از خواندن قرآن و ممارست و مزاولت با قرآن ، و تلاوت قرآن فی ءَانآء اللیلِ و النّهار ، و بدست آوردن شأن نزول قرآن ، و حالات پیغمبر در هنگام نزول قرآن ، و از مفاد آیات قرآن و مصادرش ، و تأویلات در آیات مؤوَّله و محکماتش و ناسخ و منسوخ و

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۲٤۹ تا ص ۲۵۱

۲ـ «روح مجرّد» تعلیقهٔ ص ۱۰۷

مطلق و مقیّدش مطّلع باشد ؛ و خلاصه باید شخصی باشد که : عارف به قرآن مِن جمیعِ الجهات باشد . مبدأ و اصل علوم اسلامی قرآن است .

حال اگر انسان قرآن را رها کند و به سراغ علوم دیگر برود ، مثلاً قرآن را کم بخواند وکتاب دعا بیشتر بخواند ، ترک قرآن کرده است . یا قرآن را کم بخواند و کتاب حدیث مطالعه کند ، یا بعضی از علوم دیگر را بخواند به طوری که قرآن مهجور شود ، این شخص ، فقیه حقّ الفقیه نیست ؛ به جان و روح فقه نرسیده و فقه را مسّ نکرده است .

و حقّاً ما شیعیان باید در اینجا اظهار شرمندگی و خجلت کنیم و اعتراف کنیم که حقّ قرآن را ادا نکرده‌ایم .

ما در مسألهٔ ولایت خوب جلو آمده‌ایم ، ولی قرآن را ترک کرده‌ایم ؛ و سنّی‌ها قرآن را گرفتند و ولایت را رها کرده‌اند . و لذا هر دو فرقه بالنّتیجه دستمان خالی است . زیرا که پیغمبر فرمود : هُمَا مُقْتَرِنَانِ ، یکی از دیگری جدا نمی‌شود . پس اگر یکی را ترک کردیم و دیگری را گرفتیم ، بالملازمه «إنّاً» کشف می‌کنیم که : دیگری هم از دستمان رفته است .

چه عبارت بزرگی فرمود استاد ما ، آیت عظمای الهی ، علّامهٔ طباطبائی رضوان الله تعالی علیه ، روزی فرمود : شما شیعیان ، قرآن را رها کردید و ولایت را گرفتید ، و عامّه به عکس ، قرآن را گرفتند و ولایت را رها کردند ؛ و بالنّتیجه هر دو از دستمان رفت .»[۱]

تأکید بر حفظ قرآن

حفظ قرآن که اینک بحمد الله با عنایات مقام معظّم رهبری و برنامه ریزی‌ها و تشویق‌های رسمی و غیر رسمی جایگاه خوبی را نسبت به

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۲ ، ص ۲۴۸ و ۲۴۹

گذشته دارد ، از دیر باز مورد نظر مرحوم حضرت آقا بود و بر آن تأکید داشتند . در یک جا می‌نویسند :

£ ما شیعیان باید اعتراف کنیم که به قرآن وارد نیستیم ، بچّه‌های ما قرآن نمی‌دانند ، در حالی که بچه زود قرآن را حفظ میکند . پسرهای پانزده سالهٔ ما باید قرآن را حفظ باشند .»[1]

و در جای دیگر ـ در بحث انتظارات از طلّاب ـ می‌نویسند :

£ ... و جامع بین حکمت نظری و عرفان عملی ، و در فقه خبیر و بصیر ، و به سیرهٔ رسول الله و منهاج پیشوایان دینی دارای اطّلاع تامّ ، و به قرآن مجید کتاب الهی وارد ، و از شأن نزول و تفسیر آیات کاملاً با خبر بوده ، و خودشان نیز قرآن و یا بیشترِ از آن را حفظ داشته باشند .»[2]

و در جای دیگر آورده‌اند :

£ انسان نباید به یک سورهٔ خاص مثل سورهٔ توحید و یا قدر و یا نصر در تمام نمازهای خود اکتفا کند ، این موجب تضییع و مهجوریّت قرآن میشود .

مقداری را که هر مسلمان از قرآن متحمّل است همان مقداری است که از بَر دارد و میتواند از حفظ بخواند ، نه آن‌که میتواند به مصحف مراجعه کند و از روی آن بخواند .

مسلمینی که فقط به سورهٔ قُل هو اللهُ أحد و سورهٔ إنّا أنزلنَـه فی لیلةِ القدر در نمازهای خود اکتفا می‌کنند ، در صورتیکه همان مقدار را حفظ داشته باشند نه بیشتر از آن را ، فقط به مقدار همان سوره از قرآن را تحمّل کرده‌اند ؛ و از ما بقی قرآن بهره ندارند .»[3]

۱ـ همان مصدر ، ص ۲٤۹

۲ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۲ ، ص ۳۱۳

۳ـ همان مصدر ، ج ۳ ، ص ۳۲٤ و ۳۲۵

«پافشاری بر حدود الهی»

یکی از عواملی که سنگین‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام وارد میکند، انعطاف پذیری برخی از عالمان دینی نسبت به ارزشها و حدود الهی و عدم حسّاسیّت و قاطعیّت در حفظ و حراست از آنهاست، که به دلائل مختلفی همچون روشنفکری یا عوام زدگی یا جوّ گرفتگی و غیره دامنگیرشان میشود.

سیرهٔ عالمان راستین پافشاری بر حدود الهی و حفظ و حراست از مرزهای اندیشه و تفکّر دینی است؛ که در طول تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد. حضرت آقا در تمامی أدوار زندگی خود بر این سیرهٔ پاک عمل نموده و در هیچ شرائطی تساهل و تسامح در ارزشهای الهی را به هیچ قیمتی و با هیچ بهانه‌ای نمی‌پذیرفتند، و از افراط و تفریط هر دو، دوری گزیده و دقیقاً بر همان حدّ و مرزی که شریعت مقدّسه تبیین کرده حرکت می‌نمودند، و با چشمان باز و دقّت و فراست خدائی خویش به ظریف‌ترین تحرّکات دشمن در این میدان توجّه نموده و به میدان مقابله می‌آمدند. برآورد نمونه‌هائی از آن که در آثارشان بچشم می‌خورد فهرستی مستقل و ثمر بخش خواهد شد[1]، که به بیان نمونه‌ای از آن اکتفاء می‌کنیم.

زنان در میدان مبارزه

در فضائی که بسیاری از مدّعیان علم و زهد و پارسائی مبارزه با طاغوت را ـ حتّی برای مردان و جوانان غیور امّت اسلامی چه رسد به زنان ـ نمی‌پسندیدند

۱ـ همچون مخالفت شدید با طرح فراگیر کاهش جمعیّت، با ادلّهٔ متقن؛ تأکید بر ضرورت تکلّم همهٔ مسلمانان به زبان قرآن (زبان عربی)، و هشدار جدّی نسبت به طرح استعماری عربی زدائی از زبان فارسی؛ سفارش اکید بر حفظ مصطلحات اسلامی و ...

نمونه‌ای دیگر از این أصالت و پافشاری بر ارزشهای الهی را در فصل آتی، در استنکاف ایشان از رفتن به خارج برای معالجه خواهیم دید.

و أحیاناً خلاف شرع می‌شمردند و حجاب زنان را دلیل بر لزوم خانه نشینی و سکوت در برابر ظلم و ستم ظالمان تصوّر میکردند و خواسته یا ناخواسته گرفتار تفریط شده بودند ، حضرت آقا ظلم ستیزی را ستوده و هجوم زنـان مـؤمن و مسلمان به خیابانهای کشور و تظاهرات علیه طاغوت را مصداق قیام و اقـدام علیه حکومت جور می‌شمردند .

در تبیین و تفسیر آیهٔ مبارکهٔ : **لَا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ** و اینکه فریاد علیه ظلم و ستم فریادی است مرضیّ رضای خدا ، زن و مرد نداشته و وظیفهٔ عمومی امّت است می‌نویسند :

£ ما در زمان خود یک نمونهٔ بارز از این جَهر به گفتار زشت و إعلان به سیّئات و بدیهای ظالم را دیدیم که خیلی روشن و آشکارا ندای مـظلوم را در برابر تعدّیات ظالم حکایت می‌نمود : و آن داسـتان ریـختن زنـهای مـؤمنه بـا چادرهای خود به خیابانها در انقراض حکومت جائرانهٔ دودمان پهلوی بود .

حکومت پهلوی از هرگونه ستم و جنایت و خیانت به نفوس و اموال و أعراض و نوامیس مردم مسلمان دریغ ننمود ، از جمله آنکـه حـجاب زنـهای مسلمان را برداشت و سُفور و فحشاء و پرده دری و اعمال منافی عفّت را با زور و سر نیزه به مردم تحمیل کرد .

چند زن لخت و عریان غرب زده و غرب دیده را به عنوان سمبل تمدّن و آزادی با افکار پلید و فاسد به روی کار آورده و زمام تبلیغات مدارس و وسائل ارتباط جمعی (رسانه‌های گروهی) و بودجهٔ دارائی و اوقاف را در اختیارشان گذارده ، و آنها خود را زنان اصیل و آزاد ایران معرّفی کرده و چنین وانمود کردند که از حیا و عصمت و عفّت و علم و ادب و هنر و دین و اخلاق در ایران خبری نیست ؛ و زنان مؤمنه و متدیّنه و با سواد محجوبه چنان در اقلّیّت هستند که جز در قعر خانه‌ها و مجالس روضه خوانی و بعضی از محلّات فقیر و ضعیف و دور

از تمدّن جائی ندارند ، و آنچه از علم و ادب و فرهنگ و تمدّن است اختصاص به خودشان دارد و در بسته و سربسته منحصر به آنهاست .

و با ضیق مجال و إرعاب و إرهاب قدرتمندانهٔ سیاست غربی چنان راه صدا و نفس را بر مردم بستند که کسی را جرأت از دم زدن نبود .

زنان مسلمان ایران که هزار سال در دامان خود مردان دلیر و عالم و برومند تربیت نموده و اینک هم از همان روش و منهاج پیروی می‌کنند ، أبداً حقّ تکلّم وگفتگو و دفاع از حقوق اوّلیّه و مسلّمهٔ خود را نداشتند . و آن گروه بی حجاب زمام امور را چنان بدست گرفته بودند که مدارس را منحصر و تمام دختران و نوادگان این زنان اصیل را قهراً و خواهی نخواهی بدان صوب می‌کشاندند و بر اساس تمدّن غرب و فرهنگ استعمار کافر می چرخانیدند و بار می‌آوردند .

این یک ظلم بود ؛ و ظلم دگر عدم اجازهٔ دفاع از حقوق بود که زنان مسلمان را چنان محدود نموده بود که همه باید این ستم‌ها را تحمّل کنند و همه نیز حقّ دم زدن وگفتن و از حقوق خود دفاع کردن را از دست بدهند .

در اینجا درست در انقلاب مردم و قیام عمومی بر علیه حکومت جائره زنان مسلمان نیز به خیابانها و کوچه‌ها ریخته و فریاد برآوردند و با صدای درشت و خشن معایب و زشتی‌های حکومت پهلوی را بازگو کردند و از ستمی که پنجاه سال بر آنان رفته بود پرده برداشتند . و با صفوف خود و چادرهای سیاه و حجاب خود اعلام کردند که :

اکثریّت مائیم ، آنهم اکثریّت قریب به تمامیّت که هم دین و ایمان و هم حیا و عفّت و هم علم و ادب و هم تحمّل و صبر در ترتیب امور منزل و به ثمر رساندن اولاد و نسل مسلمان از آن ماست .

اسلام فریاد زنان را نمی پسندد و جهر به گفتار سوء را بر آنان روا ندارد و از خانه بیرون ریختن و تشکیل تظاهرات و متینگ‌ها و دادن شعارها را برای آنان

امضاء نمی‌کند . اینها کارهای سوئی است که از نظر اسلام نسبت به طائفهٔ نسوان انجام می‌گیرد . ولی در صورت دفاع از حقوق خود و برای جلب و باز یافتن حقوق از دست رفتهٔ خود ، و برای رفع ستم و ظلمی که از ناحیهٔ ظالمان استعمارگر به آنها می‌رسد ، شعار دادن و تظاهرات را که مصداق واقعی و حقیقی **لَا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ** باشد ؛ این فریاد وضجّه و غوغا از ایشان قبول است ، و امری جائز و بدون مانع قلمداد شده و مورد امضاء و تصدیق قرارگرفته است .

و بطورکلّی برای جواز قیام و اقدام بر علیه حکومت ظالمانه و جائرانه چه دربارهٔ مردان و چه دربارهٔ زنان راجع به شعارها و فریادهای کوبنده و شکنندهٔ ظلم ظالمین و دفع مفسدین ، بهترین دلیل از قرآن کریم همین آیهٔ مبارکه است .»[1]

زنان در عرصهٔ سخنرانی

بطورکلّی اسلام بر عدم اختلاط زن و مرد نامحرم تأکید نموده و از نظر به زن نامحرم و استماع صدای او نهی فرموده است . ولی متأسّفانه بعضی از ساده اندیشان نا آگاه ، آلت دست دشمنان آگاه شدند و پس از پیروزی انقلاب نیز با سوء استفاده از حالت دوران انقلاب و در فضاهای غیر ضروری به ساماندهی سخنرانی زنان برای مردان نامحرم پرداخته و غیر منصفانه این کار را مجاز دانسته و مستند به رفتار حماسی حضرت زهرا سلام الله علیها و خطابه‌های حضرت زینب علیها السّلام نمودند ، وکورکورانه در دام افراط افتادند .

در همین عرصه حضرت آقا رضوان الله تعالی علیه همچون گذشته با پافشاری بر أصالت‌ها و حدود الهی به میدان آمده و این نوع حرکات ناهنجار را

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۱ ، ص ٥٦ تا ص ٥٨

با بیانی رسا و منطقی محکوم نموده ، بر حفظ ارزشها و نگاه هوشیارانه به همهٔ مسائل و حوادث تأکید فرمودند و اینگونه نوشتند :

E ... بطور استثنائی و به عنوان ثانوی زن حق دارد صدای خود را بلند کند و در برابر مردان پرخاش خود را از ظالم در ظلمی که به وی رسیده است جهراً و علناً اعلام نماید . نه آنکه هر وقت و همه جا و به هر شرطی میتواند در متینگ‌ها شرکت کند و خطبه بخواند و دوش به دوش مردان قدم بردارد .

این عمل خلاف اسلام است . و خلاف بُنیه و سازمان فطری و خلقی زن و خلاف مصالح و عوائد اوست . بلند نمودن زن صدای خود را در شرائط عادی در میان مردان در سخنرانی‌ها ، و شرکت در مجالس و محافل مردان و یا مجالس و محافلی که در آن زن و مرد وجود دارند ، خلاف نصوص صریحهٔ وارده در اسلام است .

و باید بسیار متوجّه بود که خدای ناکرده مبادا ما در راه پیشرفت و تکامل اسلامی خودگامهائی برداریم که ما را به عقب ببرد و به سوی قهقرا و جاهلیّت بکشاند ؛ و به عوضِ ثمرهٔ زیبا و میوهٔ شیرین حیات اسلام که باید بدست آوریم و در سایهٔ درخت پر ثمر آن بیارمیم ، خدای ناکرده همان أعمال و شیوه‌های کفر و رسوم و آداب جاهلی و بربری و غربی به نام اسلام و به نام سردار رشید و دلاور و یگانه زن عالم بشریّت و شیرزن دلاور صحنه‌های مبارزه با کفر و إلحاد یعنی زینب کبری سلام الله علیها در ما به ظهور برسد ، و ما در شرائط عادی زنان را در مجالس مردان برای تعلیم و تربیت و یا برای تفسیر و تاریخ و یا برای موعظه و سخنرانی و غیرها شرکت دهیم آنگاه بگوئیم : چه اشکالی دارد ؟ فاطمهٔ زهراء هم به مسجد رفت و در برابر مردان خطبه خواند ، دختر عزیزش زینب هم در خیابان‌های کوفه در برابر سیل جمعیّت مردان خطبه خواند ؛ و هم در شام در مجلس یزید در برابر مردان خطبه خواند و حرف زد و سخن گفت ، و

نوادهٔ ارجمندش فاطمهٔ بنت الحسین نیز در کوفه خطبه خواند .

این اشتباه بزرگ و خَبط غیر قابل معذرتی است که بر اذهان ما وارد شود ، و یک نوع مغالطه‌ای است که از ناحیهٔ افکار شیطانی و گرفتار هوای نفس ، به جای برهان ، در فنّ مخاطبات خود را جا می‌زند .

آخر کسی بدین یاوه سرایان که مدّعی اسلام شناسی هستند نمی‌گوید : اگر خطبه خواندن و سخنرانی نمودن زن در شرائط عادی هم جائز بود پس چرا همین دخت پیامبر صدّیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها در زمان حیات پدرش رسول الله یک سخنرانی هم در مسجد نکرد ؟ چرا در مسجد و غیر مسجد مجلس درس تشکیل نداد ؟ و برای همهٔ اصحاب أعمّ از مرد و زن تفسیر قرآن و سیرهٔ پدرش را بیان نکرد ؟ چرا نه او و نه غیر او از زنان مدینه در میان مردان یک سخنرانی ننمودند و یک مجلس درس ، موعظه و حدیث ، تفسیر ، از آنها و نه از زنان مکّه و نه از زنان کوفه و بصره دیده نشد ؟

عزیز من ! چشمت را باز کن گول نخوری ! از مطالبی که ما در بحث و بیان از آیهٔ کریمهٔ : **لَا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ** نمودیم خوب بدست آمد که : خطبهٔ حضرت زهراء سلام الله علیها در مسجد ، برای دفاع از حقّ خود در اثر ستمی که بر وی از ناحیهٔ دستگاه مدّعی خلافت پدرش رسول الله وارد شده بود بوده است و بس . او فریاد و ضجّه و غوغای خود را جهاراً در مسجد بر علیه ظالم بلند کرد و أبوبکر و عمر را محکوم نمود و مفتضح ساخت ...

پس کجا کسی میتواند بخود چنین جرأتی را بدهد که بگوید : این عمل استثنائی بی‌بی دو عالم دلیل بر جواز سخنرانیهای زنان در محافل مردان در صورت عادی و شرائط غیر استثنائی می‌باشد ؟!

دخترش افتخار زنان عالم زینب ، در کوفه در وقتی که در کجاوهٔ اسارت

می‌رفت خطبه خواند و سخنرانی کرد ، و قویّ اللهجه و طَلیق اللسان سخن گفت و ظلم دستگاه بنی امیّه و پستی و زبونی کوفیان بی اراده و رذل را بر شمرد . و باید خطبه بخواند و سخن بگوید و سیّئاتشان را بر ملا کند و حقّانیّت برادر رشید و امام به حقّ خود را به گوش جهان برساند ؛ این حقّی است که قرآن به او داده است ، و این رسالتی است که در این سفر عظیم و هولناک از جانب برادرش به وی محوّل گردیده است ...

این عمل زینب عمل استثنائی بود که در کوفه و شام در مجلس یزید پرخاش کرد و سخن گفت ، نه قبل و نه بعد از زینب دیده نشد که در میان مردان سخن بگوید ... زینب کبری پنجاه و پنج سال داشت که در صحرای کربلا حضور یافت ، زیرا از حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلام دو سال کوچکتر بود . و چون وفاتش در ماه رجب سنهٔ شصت و دو یعنی یکسال و نیم بعد از واقعهٔ عاشورا می‌باشد بنابراین عمرش نیز قریب عمر برادرش حسین علیه السّلام بود .

زینب سلام الله علیها در این مدّت عمر طولانی در مدینه بود و یکبار دیده نشد که در مجالس مردان شرکت کند و سخنرانی نماید ، و برای آنان و یا برای مجالسی که زن و مرد هر دو صنف وجود دارند تفسیر و حدیث بیان کند ؛ با آنکه عالمهٔ اهل بیت بود ...

زینب مجالس زنانه در مدینه داشت و زنان را تربیت به قرآن و حدیث و تفسیر و اخلاق می‌نمود ، مجالس او معروف بود . اگر سخنرانی زینب درکوفه و شام در حال اسارت دلیل بر جواز مطلق سخنرانی و هرگونه موعظه و خطابه بود ، پس چرا نظیر این سخنرانی در میان مردان در آن مدینهٔ پهناور آن روز که مرکز علم بود حتّی برای یکبار هم از او واقع نشد ؟!»[1]

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۱ ، ص ۵۹ به بعد

« تجلّی اخلاق اسلامی »

حضرت آقا در ضمن تفسیر آیهٔ مبارکهٔ **خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَـٰهِلِينَ** و بیان برکات عفو وگذشت در تربیت انسانها و رشد آنان ، به دو مورد از حوادث زندگی شخصی خود اشاره می‌کنند تا نمونه‌ای ملموس از زندگی روزمرّهٔ آدمی برای خواننده بدست آید :

٤ ... برای این حقیر موارد بسیاری اتّفاق افتاده که این آیهٔ مبارکه مصداق پیدانموده وگاهی در مواقع در صدد دفاع و جهر به گفتار بوده‌ام و در بعض از مواقع عفو را به توفیق خداوندی مقدّم داشته‌ام و اینک در تتمّه و خاتمهٔ این بحث شریف دو مورد از مواردی راکه عفو را مقدّم داشته و نتائج آن را چشیده‌ام برای دوستان گرامی معروض میدارم :

مرحوم پدرم به من علاقهٔ وافری داشت و نزد همه تمجید و تحسین می‌کرد ، و مرا وصیّ خود قرار داد وکتابخانه‌اش را نیز در زمان حیاتش به من بخشید . این حقیر در سنّ بیست و پنج سالگی بودم که مدّت اقامت و دروس در حوزهٔ علمیّهٔ قم را به پایان رسانیده و عازم تشرّف به نجف اشرف برای ادامهٔ تحصیل بودم که ایشان به رحمت جاودانی حق پیوستند ، و حقیر ناچار شدم برای تصفیهٔ امور و ترتیب وصیّت در طهران موقّتاً درنگ کنم و بعد از بهبود و تنظیم امور و تنسیق آنها بدان صوب حرکت کنم .

در این موقع شیطان به تمام معنی الکلمه درکار ما ایجاد خلل نمود ، امور مجتمعه را متشتّت میکرد و مساعی برای انجام وصیّت را تباه و خراب می ساخت ، و در هر گام و قدمی که برای اصلاح برداشته میشد پیشقدم شده و سدّ معبر می‌نمود ، و حرکات و نیّات مرا مورد سوء ظن و اتّهام جلوه می داد ؛ تا آنکه بکلّی از عمل فلج نمود و تیر خود را درست به نشانه زد ، و حقیر تا پس از یکسال اقامت در طهران نتوانستم امور را منظّم کنم و به ناچار از سهم الإرث هم

صرف نظر کرده و با والده و زوجه رهسپار نجف اشرف شدیم .

چنان معارضه و مصادمه با حقیر شدید بود که حتّی نتوانستم در موقع حرکت خود را حاضر کنم تا با مُعارضین خداحافظی کنم .

دو سه سالی از این جریان گذشت . در موسم حج بود که شنیدم یک نفر از معارضین که پیرمردی بود و از جهت سن در حکم پدر من بود به نجف آمده و عازم بیت الله الحرام است . پیش وجدان خود طاقت نیاوردم که از این مرد محترم که مسافر إلی الله است دیدن نکنم . و در عین آنکه ملاقات و دیدار او فوق العاده برای من رنج آور وگران بود معذلک به دیدار او و مصاحبانش که در فُندقی (مسافرخانه) در فلکهٔ صحن مطهّر قرب مدرسهٔ حضرت آیة الله العظمی بروجردی منزل گزیده بودند رفتم و سلام کردم و معانقه نمودم و خیر مقدم گفتم.

گفتند : ما عازم حج می‌باشیم و چند روزی در أعتاب عالیه زیارت دوره می‌کنیم و سپس با طیّاره از بغداد به سمت جدّه می‌رویم . من هم از این سفرشان اظهار مسرّت کردم و تهنیت گفتم ، و قریب نیم ساعت نشستم و سپس خداحافظی کرده و به منزل بازگشتم .

فردای آن روز سه ساعت بعد از ظهر بود که در شدّت گرمای نجف درِ منزل را می‌زدند ، چون گشودم همان آقای محترم و پیرمرد معارض بود که تنها به عنوان بازدید دیروز من آمده بود .

مرحبا و سلام گفتم و به درون آوردم . گفت : من می‌خواهم از والدهٔ شما نیز خداحافظی کنم . گفتم : بفرمائید اشکال ندارد . (چون در این کشمکش والدهٔ حقیر نیز به مناسبت ربط با حقیر دچار اتّهام و بدبینی و سوء ظن شده بود .)

آمد و در مقابل والده ایستاد و سلام کرد وگفت : می‌خواهم به بیت الله الحرام بروم از من بگذرید .

والده گفت : أبداً نمی‌گذرم . گفت : باید بگذرید . والده گفت : امکان

ندارد .

گفت : بخدا قسم اگر از من نگذری از این جا به طهران بر می‌گردم و حج نمی‌روم . من عرض کردم آقا ! والده گذشته‌اند و می‌گذرند ، شما مطمئن باشید ، من ایشان را راضی می‌کنم . إن شآء الله در سفرتان مَقضیّ المرام بوده باشید .

آقا خداحافظی نموده و از منزل بیرون شدند ، و فردا صبح بناست که از مسافرخانه با همراهان با ماشین سواری به کاظمین حرکت کنند .

فردا صبح حقیر به دیدنشان در مسافرخانه رفتم . هوا گرم بود ، خود و همراهانشان در صحن حیاط مسافرخانه کنار دیوار روی نیمکت‌ها نشسته بودند و اسباب ها را بسته و حاضر کرده بودند ، گفتند : تا نیم ساعت دیگر حرکت می‌کنیم . بنده گوئی اصلاً سابقهٔ مرافعه و دعوی با ایشان نداشته‌ام ، از هر طرف سخن گفته می شد .

چون همراهان اسباب ها را در سواری نهادند و عازم بر سوار شدن شدند ، این آقا در روی نیمکت رو کرد به من و گفت : آقای سیّد محمّد حسین ! از معصوم علیه السّلام از تفسیر این آیه پرسیدند :

خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَـٰهِلِينَ .

«عفو و گذشت را پیشه کن ! و به کارهای پسندیده و شناخته شده و شایسته امر کن ، و از جاهلان درگذر .»

معصوم فرمود :

ثَلَاثَةُ أَشْيَآءٍ : صِلْ مَنْ قَطَعَكَ ، وَ أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ ، وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ.

«سه چیز است : پیوند کن با کسی که از تو ببُرد ، بده به کسی که از تو گرفته است ، و بگذر از کسی که بر تو ستم نموده است .»

آقا سیّد محمّد حسین ! من انتظار دارم شما با من از روی تفسیر همین آیه رفتار کنید !

حال من منقلب شد ، اشک بدون اختیار سرازیر شد .گفتم : چیزی نبوده است و چیزی هم در بین نیست ؛ شما مطمئن باشید نیازی بدینگونه اعتذار ندارد . من بندهٔ شما هستم ، من فرزند شما هستم ، این حرف ها چیست ؟ و همانجا معانقه کردیم و سوار ماشین شدند و رفتند .

من از همانجا یکسر به حرم مطهّر مشرّف شدم یک زیارت برای او نمودم و دو رکعت نماز زیارت بدنبال آن و سپس عرض کردم : ای خدای مهربان که دلها را به هم پیوند می‌زنی ! این بنده در دلم از این مرد کدروتی ندارم ، و از هر چه بوده گذشتم ؛ اینک در راه تست ، مسافر به سوی تست ، زائر حرم تست ، تو نیز از او بگذر و سفرش را مقرون به خیر و رحمت گردان .

حلاوت آن نماز و دعا وگذشت در حرم أمیرالمؤمنین علیه السّلام فراموش شدنی نیست .»[۱]

حضرت آقا قبل از بیان مورد دوّم برای روشن شدن زمینهٔ ماجرا به خطّ سیر خویش در زمینهٔ تبلیغ معارف الهیّه و ترویج احکام نورانی اسلام در سالهای اقامتشان در طهران و در سنگر مسجد اشاره‌ای گذرا می‌نمایند که چون حاوی مطالب عالی اجرائی و نحوهٔ مسجد داری است و برای بسیاری از اهل علم قابل استفاده می‌باشد و از سوئی دیگر نوعی آشنائی با بُعد دیگری از ابعاد عملی ایشان را به همراه دارد بدان می‌پردازیم .

« مسجد داری و سیرهٔ تبلیغی »

ائمّهٔ جماعات در ادارهٔ مسجد و نحوهٔ نگاه به جایگاه مسجد در تعلیم و تربیت و رشد ظاهر و باطن مردم از دیدگاه‌های مختلفی برخوردارند و بر اساس

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۱ ، ص ٦٧ تا ص ٧٠

همین دیدگاهها با استفاده از میزان قدرت علمی و ابتکارات شخصی و بهره‌مندی از تجارب دیگران به تلاش خداپسندانهٔ خود در مساجد ادامه می دهند .

جمع‌آوری تجارب أئمّهٔ جماعات موفّق و بررسی عملکرد آنها در جهت ترویج احکام الهی و گسترش تربیت و تعلیم مردم امری مفید و قابل استفاده است .

در همین راستا با توجّه به جایگاه رفیع علمی حضرت آقا که اجتهاد خویش را از دو حوزهٔ علمیّهٔ مقتدر شیعی یعنی قم و نجف با بهره‌مندی از اساتید عالمیقام در سطحی عالی بدست آورده‌اند و در معارف و تفسیر و حدیث نیز محضر بزرگان فن را ادراک نموده و استفاده‌های وافر برده‌اند و در عرفان عملی نیز از دریای وجودی عارفان واصل عالیمقدار در عالی‌ترین سطوح اشراب شده و اینک با دستور سلوکی استاد خویش به طهران و سنگر مسجد آمده‌اند تا وظیفهٔ الهیّهٔ خویش را در پخش و نشر معارف الهیّه وتربیت انسانهای وارسته و عاشق حقیقت به انجام برسانند ، قطعاً عملکرد موفّق و کارآمدشان در امر ادارهٔ مسجد و ظرافتها و دقّتهائی که مدّ نظر داشتند برای بسیاری از اهل علم و ائمّهٔ جماعات ارزشمند و قابل الگو برداری است .

به لطف الهی ، خودشان بدون هیچ ادّعائی این مجموعهٔ ارزشمند را به عنوان مقدّمهٔ بیان موردی از موارد اخلاقی ذکر می‌نمایند که مغتنم است :

£ حقیر بر حسب تکلیف الهی پس از مراجعت از نجف ، در طهران در مسجد اقامهٔ نماز جماعت و بیان احکام و معارف الهی و تفسیر قرآن کریم و مواعظ و دروس علمی را داشتم ، و تا جائی که در توان بود سعی داشتم مردم را درست و بدون اعوجاج و تزویر و مصلحت اندیشی و ملاحظه کاری تربیت کنم . و حقّاً آنچه از متن دین به نظر می‌آید و به فکر می‌رسد همان را دربارهٔ مردم در شعاع محدودهٔ خود پیاده نموده ؛ و معاملهٔ با مردم را در حکم

یک سفارت الهی و یا مثل نبوّتی در محدودهٔ خود میدانستم که سر موئی نباید از شرع و دین و حقّ و حقیقت و واقعیّت تجاوزی شود .

در تمام امور مسجد مستقلاً دخالت می‌نمودم : وعّاظی که دعوت می‌شدند باید حتماً با شناخت قبلی و امضای من باشد . در طرز ادارهٔ امور مسجد با نمازگزاران و افراد اهل محل مذاکره و مشورت به عمل می‌آمد ولی فکر نهائی و تصمیم غائی منحصر به خود حقیر بود .

زیرا با وجود بصیرت در امر دین و تخصّص در این فن قادر نبودم زمام امر مسجد را در دعوت کردن مدّاحان و واعظان ، و نصب بلندگو با صدای بلند در خیابان و اذیّت مردمان ، و پخش اذان با نوار ضبط صوت و یا اتّصال به شبکهٔ رادیو ، و تشکیل مجالس فاتحه خوانی‌های متعدّد و اخذ پول و وجوه از مردم از این طریق ، و آزاد گذاردن گدایان با عمامه و غیرها در تکدّی و آبرو ریزی ، و شلوغ بودن مسجد ، و سر و صدا راه انداختن ، و آن را بصورت پاتوق درآوردن ، و محلّ تردد و رفت و آمد مردم لاأُبالی قرار دادن ، و سینه زنی‌های متّصل با مقامات مملکتی و درباری نمودن ، و بالأخره دهها بلکه صدها نظیر این مسائل که همه روزه مواجه با آن بودیم ؛ از نظر مستقلّ خود دور بدارم و به دست افرادی بسپارم که به نام داش محلّ وگردن کلفت پولدار وجیه الملّة می‌خواستند و پیوسته می‌خواهند امور مسجد را به نظر خود کنند و امام جماعت را ـ گرچه دارای مقام علمی باشد ـ تابع و مطیع خود نمایند و با سلام‌ها و صلوات‌ها و نشستن در فراز مجالس و دعوت به میهمانیها و خواندن خطبه‌های عقد در عروسی‌ها و رفتن در فاتحه‌ها و تشییع جنازه‌های خداناپسندانه او را مسخّر نموده و به مرض عوام زدگی و أمثاله مبتلا سازند .

از یکی از ائمهٔ جماعت همان محلّ ما نقل شد که گفته بود : بازاریها می‌خواهند هر دانه از ریش امام جماعت خود را خودشان هر یک جداگانه در

دست بگیرند و هر کدام به سوی خاصّی که مقصدشان است بکشانند.»[1]

موفّقیّت‌ها ، سختی‌ها و مقاومت‌ها

٤ این حقیر در مدت طولانی که پس از مراجعت از نجف اشرف تا زمان هجرت به أرض أقدس رضوی علیه السّلام که بیست و چهار سال طول کشید ، در این مسجد ساعی و کوشا بودم که در حدود قدرت مسجد را به وضع خداپسندانه ، آرام دور از ریا ، و محلّ تفسیر و موعظه و اخلاق و معارف الهیّه درآورم ؛ و للّه الحمد همینطور هم شد ، و از مساجد بنام و انگشت نمائی بود که برنامه‌های دین به وجه احسن در آنجا عملی می شد .

معلوم است در این خطّ مشی نیز مخالفانی وجود دارند که کارشکنی می‌کنند ، و البتّه دستگاه حاکمیّت جائر به هیچ وجه این خطّ مشی را نمی‌پسندید ، بلکه خلاف و ضدّ آن را متوقّع بود و مستقیماً هم که نمی‌توانست دخالت کند ، فلهذا بوسیلهٔ همین افرادی که در هیأت مدیریّت مسجد بودند و عنوان محلّی داشتند می‌خواست منظور و مطلوب خود را بدست آورد ، و از این روی پیوسته درکشمکش وگیر و دار بودیم .

گیر و دار وکشمکشی که جانکاه وکوبنده است ، فرسوده و خسته می سازد و از پای در می‌آورد . بنده در تمام این مراحل خود را در بین سه امر میدیدم :

اوّل : دست از صدق و حق برداشتن و تابع وضع و محیط و خواسته‌های آنان شدن ، که این مستلزم فروختن دین به دنیا بود ، و مبادله و معاوضهٔ واقعیّت با امور اعتباریّهٔ موهومه .

دوّم : تعطیل و از کار برکنار رفتن ، و این مستلزم سپردن مسجد بود به

١ـ «نور ملکوت قرآن» ج ١ ، ص ٧١ ؛ نمونه‌ای و بیانی دیگر را از نحوهٔ فعّالیّت گسترده در مسجد که راهکارهای مسجد داری صحیح و متعهّدانه را می نمایاند در بحث استمرار حرکت معرفتی و تربیتی در سالهای خفقان ، در فصل پنجم همین یادنامه ملاحظه میفرمائید.

دست افرادی که طبق رضای شیطان می‌خواهند امور دین را اداره کنند .

سوّم : دندان بر روی جگر نهادن و صبر در مشکلات و تحمّل امور شاقّه بلکه مالایُطاق .

خداوند ما را در این امر سوّم نهاد ، و للّه الحمد و له الشّکر که آنچه از ما کاسته شد دنیای ما بود . سلامتی مزاج از دست رفت ، راحت و آسایش سلب بود ، ولی در دل ایمان قوی به صحّت کار و عدم تنازل بر خواسته‌های آنان بود . خداوند هم کمک فرمود و ارشاد و ارائهٔ طریق میفرمود و دلداری و تقویت می‌نمود .»[۱]

نمونه‌ای از مشکلات دوران مسجد داری

٤ در یکی از مراحل کشمکش‌ها و تضارب نفسانی که بین حقیر و یکی از سرشناسان محلّ قرارگرفت و در امری خداناپسندانه درگیری نفسانی و باطنی بدون تضارب خارجی و دعوای ظاهری بین ما به میان آمد ، او در یک صفحهٔ بزرگ کاغذ ماشین کرده خطاب به حقیر نموده و با جملات مکرّرهٔ حضرت آیة الله ، حضرت آیة الله سیّئات ما را به نظر خود بر شمرد و به من و پدر من بد گفت و از هیچ زشتی و نسبت قبیحی خودداری نکرد ، و خلاصه در این صفحه غیر از فحش خواهر و مادر آنچه تصوّر شود بود . و حتّی نوشته بود : شما با این اعمالتان می‌خواهید دست مرا از مسجد کوتاه کنید ! ولی محال است من دست بردارم ، و زنده‌ام تا شما را مانند پدرتان به همان آرامگاه ابدی ببرم و دفن کنم و خود در جای خود بایستم و به کارهای خود ادامه دهم !

در پایان نامه امضای خود را با دست نموده و نامه را در پاکت نهاده برای من فرستاد .

شبی بود زمستانی و من در اطاق بیرونی برای خود کرسی گذارده بودم .

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۱ ، ص ۷۱ تا ص ۷۳

نامه را در زیر کرسی باز کردم و خواندم . هیچ باورم نمی‌آمد که چه نوشته است ؟ این حرفها یعنی چه ؟ این مرد که پیوسته خم میشود و می‌خواهد دست ببوسد و من نه به او و نه به غیر او اجازهٔ دست بوسیدن را نداده‌ام ، چرا اینطور شده است ؟!

آیا این نفاق است ؟ مگر میشود نفاق بقدری بالا رود که در ظاهر از محامد و محاسن دروغی چنین و چنان بگویند ، آنگاه در دل بدینگونه کشف سرائر و سیّئات کنند ؟!

به هر حال نامه را چندین بار خواندم و دیدم أحقادًا بَدْریّةً و خَیبَریّةً در آن منطوی است . تصمیم گرفتم در صبح فردا نسخه‌های متعدّدی از روی آن عکس بردارم و برای بعضی از دوستان محلّی و آشنایان که اصرار بر رفتن من به مسجد دارند بفرستم ، و خودِ نامه را در پهلوی در ورودی شبستان در حیاط مسجد نصب کنم ، و در جمعهٔ آن هفته که مجالس موعظه قبل از ظهر در مسجد انجام می‌گرفت و با نماز ظهر پایان می‌یافت در میان جمعیّت خطبه‌ای بخوانم و شمّه‌ای از زحمات و رنجهائی را که برای آبادانی معنوی مسجد در این مدّت طولانی کشیده‌ام و همه نیز میدانند بازگو کنم و سپس مفاد نامه را شرح دهم .

حال مطلب به هر جا منجر میشود ، بشود ؛ و عکس العمل عمل من موجب برکناری او و یا بیرون رفتن او از طهران و یا هر چه میشود ، بشود . زیرا مردم علاقمند و جوانان غیور تربیت شده تاب تحمّل این کارها را نمی‌آورند . و این بیچارگان و ساده لوحان چه خوش باورند که گمان دارند این تجلیل‌ها و احترامات و این بزرگداشت‌ها و مسأله پرسیدن‌ها وگوش به فرمان بودن‌ها و بله بله گفتن‌ها همه از روی صدق و صفاست ! غافل از آنکه دکّانی است در برابر دکّانها ، و دام صیدی است برای صید دین و عقل و مکارم اخلاق و شرف انسانیّت .

در آن شب غالباً بیدار بودم و خواب دیدگان را کمتر گرفت . یکی دو مرتبه

قرآن کریم را گشودم ، آیات راجع به حضرت موسی و آزار فرعون و فرعونیان بود و وعدهٔ صبر و استقامت بود .

اوّل طلوع آفتاب بود که هوا نیز کمتر روشن شده بود ، همین که عازم بودم نامه را بردارم و برای طیّ جریان و انجام مقاصدی که در نظر داشتم از خانه بیرون بروم ، ناگهان گویا برقی به دل زد و با خود گفتم : در این که این عمل من طرف مقابل را در هم می‌کوبد و ریشه‌اش را در می‌آورد شکّی نیست . ولی آیا این عمل مورد رضا و امضای خداست یا نه ؟! آیا موجب کمال معنوی من است یا موجب انحطاط و سقوط ؟!

قرآن کریم را برداشتم و تفأّل زدم ، عجیب آیه‌ای آمد : نه با یک عجب بلکه هزار عجب :

وَ لَا تَسْتَوِی ٱلْحَسَنَةُ وَ لَا ٱلسَّیِّئَةُ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِیٌّ حَمِیمٌ * وَ مَا یُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِینَ صَبَرُوا وَ مَا یُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ * وَ إِمَّا یَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّیْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِیعُ ٱلْعَلِیمُ .[1]

«خوبی با بدی یکسان نیست . تو ای پیغمبر ! بدی را با نیکی که طریقهٔ بهتر است از خود دور کن که در این صورت همانا کسی که میان تو و او دشمنی است گویا دوست صمیم و مدافع و پاسدار حمیم تو می‌گردد . و لیکن به این ذِروه از اوج عظمت اخلاقی دست نمی‌یابند مگر کسانی که در عمل شکیبا و صابر باشند و در معارف الهیّه دارای بهره‌ای بزرگ و حظّی عظیم باشند . و اگر از ناحیهٔ شیطان در دلت میلی وگرایشی بر خلاف این پیدا شد پس به خداوند پناه ببر زیرا که اوست که فقط شنوا و داناست .»

گفتم : سبحان الله ! این است اعجاز قرآن ، این است ابدیّت قرآن ، این

۱ـ آیات ۳٤ تا ۳٦ ، از سورهٔ ٤۱ : فُصّلت

است أقوم بودن قرآن .

خدا میفرماید در صدد انتقام و تلافی مباش . بدی را به بدی پاداش مده ؛ راه تعلیم و تربیت نفوس ، صبر و تحمّل است ؛ صبر و تحمّل در برابر هرگونه سختی‌ها و مشکلات ، و استماع سخنان ناروا و یاوه‌گوئی‌های بیجا . وظیفهٔ تو انتقام نیست ؛ صبر است ، و با حسن اخلاق روبرو شدن و طرف را با اخلاق متقاعد کردن و به زانو درآوردن و زشتی‌های وی را به خاک نسیان سپردن .

این آیه عجیب است .گوئی معنای تازه‌ای را میرساند و مفاد بدیع و بکری را در بر دارد .گویا من تا بحال این آیه را نخوانده بودم ، و به مفهوم و مفاد آن پی نبرده بودم !

این از یک طرف ؛ و از طرف دیگر هم این جانب تا بحال به همهٔ مردم با یک چشم می‌نگریستم ، با چشم تربیت و تعلیم ؛ و پست خود را یک مأموریت الهی میدانستم و شعبه‌ای از شِبْه نبوّت در محدودهٔ خود و در مکان و محلّ شعاع ارشاد و تبلیغات خود و تا بحال خود را مسؤول و متعهّد امر خداوند می‌پنداشتم که همه باید تربیت شوند و همه باید انذارگردند و همه باید کلمات و نصائح و مواعظ مرا یک گفتار الهی بدانند و در صدد عمل بر طبق آن باشند ؛ چه شد که اینک این مرد خارج شد ؟ و از تحت آن مسؤولیت و تعهّد بیرون رفت ؟! آیا اگر وی هم خارج نشود و در این جرگه بماند ، و همه زشت و زیبا در این مسجد اعمالی را انجام دهند تا شاید رحمت خدا شامل حال همگان گردد ، بهتر نیست ؟!

عجبا ! این است بهترین آئین و نیکوترین طریقه و عالی‌ترین دستورالعمل و رفیع‌ترین حکم انسانی . این آیه مانند آب خنک وگوارا آتش ملتهب درون را فرونشاند ، و آز وکینه و طمع و عُجب و خودپسندی و شخصیّت طلبی راکه به صورت‌های حسّ استقلال طبع و عزّت نفس خود را جا می‌زنند و برای انسان جلوهٔ باطل دارند ، به باد فنا داد و درست حکم نِشتری را داشت که طبیب

حاذق بر روی دُمل فرو برد و کثافات را شستشو دهد .

همان لحظه گوشی تلفن را برداشتم و به او تلفن کردم و سلام نمودم و گفتم : منزل تشریف دارید ؟ من اینک می‌خواهم خدمت شما برسم !

گفت : نه نه آقا ! من خدمت شما می‌رسم ! الآن می‌آیم . من گفتم : من آمادهٔ بیرون آمدن هستم . من می‌آیم .گفت : من لباس پوشیده‌ام و در دالون منزل هستم . من می‌خواستم خدمت شما برسم .

خلاصه چند دقیقه‌ای بیشتر بطول نینجامید که آمد . در را باز کردم هر دو همدیگر را در آغوش گرفتیم و هر دو گریستیم . او را به داخل اطاق در آوردم ، زیر کرسی نشست . یک جمله از وقایع ما کان صحبت نشد . فقط من نامهٔ او را به وی تسلیم کردم و گفتم : شما این را بگیرید ؛ نه شما نامه‌ای نوشته‌اید ، و نه من نامه‌ای را خوانده‌ام ! نامه را گرفت و در بغلش گذارد و قدری هم گریه کرد و خداحافظی نموده و رفت .

شاهد من از ذکر این قضیّه و نیز از قضیّهٔ سابق اینست که : تعلیمات قرآنی ، جاودانی و ابدی ، و در حکم داروئی است که فوراً شفا می‌بخشد و مریض را از رنج درد و إلم بیرون می‌آورد . هرچه انسان از این نوش دارو می‌خورد سیر نمی‌شود و اشتهایش افزون میشود ؛ جانش حلاوت می‌یابد ، نفسش ساکن میشود .

و چون عملاً این دو قضیّه در خارج برای خود حقیر واقع شد و شیرینی و حلاوت و شفای عاجل آن را چشیدیم و طعم کردیم ، خواستم برای مطالعه کنندگان محترم شرح داده باشم و ببینند که چگونه این دستورات ، بهترین آئین است .»[۱]

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۱ ، ص ۷۳ تا ص ۷۷

رعایت حال مادر

اسلام در تکریم پدر و مادر دستورات فوق العاده عظیم دارد به گونه‌ای که در قرآن مجید پس از امر به توحید ، مراعات حال ایشان مطرح گردیده است : **أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِۦ شَيْئًا وَ بِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا**[1].و حتّی در مواردی که آنان آدمی را به شرک دعوت می‌کنند صریحاً دستور میدهد از ایشان پیروی مکن ولی در رعایت ادب و لطف در حقّشان کوتاهی منما . **وَ إِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا** .[2]

و در روایات و سیرهٔ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام نیز این مقوله بابی وسیع دارد .

و از طرف دیگر عشق به پیامبر و خاندان پاک و مطهّرش مخصوصاً سرور شهیدان حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام و اهتمام به زیارت ایشان خصوصاً زیارت پیاده و اجر و ثوابی که برای هر گام زیارت حضرت بیان شده است محوری است عظیم و قابل دقّت و تأمّل . ولی جمع بین همه شؤون و رعایت همهٔ مراحل امری است مهم‌تر و دقیق‌تر . در مقام تعارض بین حقوق چه باید کرد ؟ آیا با احساسی برخورد نمودن و خود را عاشق و شیدای حسینی معرّفی کردن میتوان از امور دیگر الهی غافل بود ؟

نمونهٔ این توجّه را در زندگی حضرت علّامه أعلی الله مقامه الشّریف می‌بینیم که علی رغم عشق سوزانی که به اهل بیت علیهم السّلام مخصوصاً زیارت عتبات و امام حسین علیه السّلام دارند ولی از حقوق دیگر غافل نیستند . به قضیّهٔ کوتاهی که در مورد رعایت حال مادرشان نقل می‌کنند توجّه کنید :

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۱۵۱ ، از سورهٔ ٦ : الأنعام

۲ـ قسمتی از آیهٔ ۱۵ ، از سورهٔ ۳۱ : لقمان

٤ ... حقیر را در مدّت اقامت هفت سالهٔ در نجف اشرف جز دو بار توفیق تشرّف پیاده به کربلا دست نداد . چون مرحومهٔ والده در قید حیات بودند ، و گرچه از رفتن ممانعت نمی‌نمودند ولی چون حقیر در ایشان آثار اضطراب می‌دیدم ، خودم داوطلب برای راه پیاده نمی‌شدم ...»[۱]

با دقّت در همین نقل کوتاه نکات فراوانی بدست می‌آید ، از جمله آنکه : نمی‌گذارند مادر نهی کنند که نوعی کم توجّهی به ادب زیارت امام حسین علیه السّلام استشمام شود ، بلکه به نفس اضطراب مادر بسنده می‌کنند ؛ و نیز از کنار این مسأله نگذشته و توجیه نمی‌کنند ، بلکه خود از تشرّف پیاده منصرف می‌شوند تا قلب مادر نگران نشود .

رعایت حال خانواده

نظیر آنچه راجع به مادر بزرگوارشان نقل شد در رابطه با زندگی خانوادگی و عیالشان نیز مطرح است که قابل توجّه و درس گیری است . در کتاب «روح مجرّد» در شرح سفر دوّمشان به عتبات عالیات در ایّام محرّم سال ۱۳۸۳ هجری قمری می‌نویسند :

٤ سال بعد در همین ایّام (ذی الحجّة و محرّم) میل شدید و اراده آمد تا به سوی آن اراضی مقدّسه تشرّف حاصل آید ، وگذرنامه برای اخذ ویزا حاضر و بلیط اتوبوس هم از میهن تور تهیّه شد و بنا بود که پس فردا حرکت نمائیم . چون برای خداحافظی به دیدن ارحام می‌رفتم یکی از همشیره‌ها که اینک (سال ۱٤۱۲ هجری قمری) نُه سال است به رحمت ایزدی پیوسته است گفت :

شما که اینک به زیارت می‌روی ، وضع منزل بدون سرپرستی مستقیم خود شما طوری است که به هم می‌ریزد و شاید به بعضی از اهل شما تعدّی و

۱ـ «روح مجرّد» ص ۲۲

اجحاف گردد !

عرض کردم : من برای زیارت می‌روم ، و راضی نیستم در این امرِ تقرّبی به کسی ظلم وارد شود ؛ الآن از رفتن صرف نظر کردم . همان روز رفتم و بلیط را پس دادم .»[1]

در اینجا نیز بجهت اجتناب از اجحاف نسبت به برخی از اهل منزل بدون درنگ تصمیم به ترک سفر گرفته و تصمیم خود را همان روز عملی می سازند که خود نشان از عزم قاطع و مسارعتشان در کار خیر است .

شفقت و عطوفت الهی

یکی از صفات بارز مردان خدا رقّت قلب و شفقتی است که منبعث از صفای باطن و طهارت نفس نفیسشان می‌باشد ، طهارتی که در اثر انس با ذکر الله برایشان حاصل شده است . چنانچه امام باقر علیه السّلام در ضمن سفارشات خود به جابر میفرمایند : **تَعَرَّضْ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخَلَوَاتِ .**[2] «بوسیلهٔ کثرت ذکر در خلوات رقّت قلب را به دست آور .»

این خصیصهٔ نورانی نیز همچون خصال پسندیدهٔ دیگر در حضرت آقا به وضوح دیده می شد ، و مهر و عطوفت الهی ایشان منحصر به متعلّقینشان نبود ، بلکه بر اساس نگرشی توحیدی به همهٔ مخلوقات خداوند سرایت می‌نمود . نمونه‌ای از این قبیل حالات ایشان را در عبارات ذیل که در مقام بیان ظلم غاصبین خلافت است میتوان مشاهده کرد :

٤ سُیوطی در «الدُّرّ المنثور» گوید : ابن منذر و ابن أبی حاتم از بَعْجة بن عبدالله جُهَنیّ تخریج کرده‌اند که او گفت : مردی از طائفهٔ ما (جهنی‌ها) زنی را

۱ـ همان مصدر ، ص ۹۱

۲ـ «تحف العقول» ص ۲۸۵

نیز از طائفهٔ ما گرفت . زن درست در سر شش ماه بچّهٔ کاملی زائید . شوهر این زن پیش عثمان رفت و داستان را شرح داد . عثمان امر کرد تا او را سنگباران کنند .

خبر این قضیّه را برای علی (رضی الله عنه) آوردند . علی به نزد عثمان آمد وگفت : چه می‌کنی ؟ عثمان گفت : این زن در رأس شش ماهگی بچهٔ تامّ و تمامی زائیده است ؛ مگر این امر تصوّر دارد ! علی (رضی الله عنه) گفت: آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌گوید : **وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا** (یعنی دوران حمل و شیرخوارگی سی ماه است) و نیز می‌گوید : **حَوْلَينِ كَامِلَيْنِ** (یعنی دورهٔ کامل شیرخوارگی دو سال است) چقدر می‌یابی تو ، که از این مقدار بعد از کسر کردنِ دو سال باقی بماند مگر شش ماه ؟!

عثمان گفت : سوگند به خدا که من فهمم به این مطلب نرسیده بود ! اینک بروید و زن را نزد من بازگردانید . چون رفتند زن را برگردانند دیدند کارش تمام شده و زیر سنگ‌ها جان داده است .

وقتی که این زن را برای رجم می‌بردند ، از جملهٔ سخنانش به خواهر خود این بود : یا أُخيَّةُ لا تَحزَنی ! فَوَ اللهِ ما كَشفَ فَرجی أحدٌ قَطُّ غيرُه . «ای مهربان خواهر من غمگین مباش ! سوگند به خدا هیچکس جز شوهرم با من آمیزش ننموده است (و خدا پرده را بر میدارد وروشن می سازد که من مظلوم وبی‌گناه بوده‌ام).»

... باری ، این است طرز حکومت خلفای جور که در ریختن خون مظلومان و بی‌گناهان آستین بالا زده و عذر خود را عدم علم به کتاب و سنّت میدانند و سوگند هم می خورند که نمیدانستیم .

آخر کسی نبود به این دایگان مهربان‌تر از مادر بگوید چه کسی شما را خلیفة المسلمین و أمیرالمؤمنین و خلیفة رسول الله خوانده ؟ و در برابر کدام امّت شما این برچسب را به خود زده‌اید ؟

شما خلیفهٔ رسول الله و أمیر مؤمنان را از مقامش ساقط می‌کنید تا که برود

در باغهای مدینه و خارج مدینه آبیاری کند و شخم بزند ، و شما با اعتراف به جهل و نادانی خود نام خلیفه و امیر بر خود بنهید و جانشین و قائم مقام رسول الله بدانید ؟

آری نتیجهٔ به دست گرفتن افراد غیر واجد مقام ولایت ، درجه و مقام حکومت و ولایت را همین است که نتائجش یکی پس از دیگری ظاهر میشود و تا قیام قائم به حقّ ولیّ حضرتِ حقّ ، مردم ،گمراه و سرگردان و مظلوم و بدون کامیابی از سرمایه‌های الهی در دنیا بیایند و بروند !

به خدا سوگند در دیروز که مشغول نوشتن داستان این زن مظلوم بودم که در زیر بمباران سنگهای عثمان سنگسار شده بود آنقدر گریه کردم و اشک‌ها سرازیر کردم که از نوشتن واماندم ؛ نه برای مظلومیّت علی و نه برای مظلومیّت زهراء و محسن ، بلکه برای مظلومیّت این زن ؛ فقط و فقط همین زن که بر اساس دستور اسلام و پیروی از پیامبر اکرم ازدواج کرده و بار حمل و سختیهای دوران بارداری را متحمّل شده و اینک که بچّه‌ای زائیده است مزدش را آن دهند که :

از نوزادش که آرزو دارد پستان بر لبانش نهد و از نظاره بر چهرهٔ او درد و رنج بارداری و زائیدن را فراموش کند ، بدون جرم و گناه از نوزاد جدا کنند و ببرند آنقدر به او سنگ بزنند که جان دهد ، به اتّهام اینکه زناکرده‌ای ! و این بچّه ، بچّهٔ زناست ...»[1])

« نشر علم و معرفت »

دانش آموختن و از حقائق هستی در رشته‌های مختلف آگاه شدن ، هنر

۱ـ «امام شناسی» ج ۱۱ ، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۶

عالمان است که با تحمّل انواع رنجها و سختیها برای کسب علم و معرفت قدم به میدان گذاشته و به قدر همّت خویش از انواع دانش‌ها و علوم بهره می‌برند .

نوآوری و خلّاقیّت در علوم و فنون مختلف نیز هنری مضاعف است ، که عالمان در اندوخته‌های علمی خود تدبّر و تأمّل کرده و با تلاش و پشتکار خود به کشف مطالب جدید و رسیدن به افقهای تازه می‌پردازند و تحوّلی نوین را در محدودهٔ خود پی‌ریزی می‌کنند ، که صد البتّه این هنر و کارآمدی از هر عالمی ساخته نیست .

در فصول قبلی این دو مرحله را در شخصیّت حضرت آقا رضوان الله علیه بررسی کردیم و به نمونه‌ها و گوشه‌هائی از آن که در آثارشان ثبت شده است اشاره نمودیم ، ولی اینک میخواهیم به مطلبی دیگر بپردازیم .

نشر علم و معرفت کاری است اساسی که بیشتر به بُعد عملی شخص مربوط میشود نه بُعد علمی او . چه بسیارند عالمان زحمت کشیده و رنج دیده‌ای که اندوخته‌های فراوان علمی و معرفتی در کانون جان خویش ذخیره نموده‌اند ، و چه بسیارند کسانی که افقهای جدیدی از معرفت و علم را از لابلای آموخته‌های خویش استخراج نموده‌اند ؛ ولی همگان هنر ارائهٔ آموخته‌ها و نوآوریهای خود را ندارند . برخورداری از منطقی رسا و قلمی تواناست که میتواند علم عالم را از وجودش منتشر سازد و رایحهٔ خوش معرفت را بر مشام جان دیگران برساند .

در روایات نیز بر اهمّیّت جایگاه تأثیرگذار عالمِ ناطقِ عامل تأکید شده و او را پایه‌ای اساسی برای اصلاح امور و پایداری نظام دین معرّفی نموده‌اند . أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرمایند :

قِوَامُ الدِّینِ بِأَرْبَعَةٍ : بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ ، وَ بِغَنِیٍّ لَا یَبْخَلُ بِفَضْلِهِ عَلَی أَهْلِ دِینِ اللَهِ ، وَبِفَقِیرٍ لَایَبِیعُ ءَاخِرَتَهُ بِدُنْیَاهُ ، وَ بِجَاهِلٍ لَا یَتَکَبَّرُ عَنْ طَلَبِ

الْعِلْمِ.[1]

عالم ناطق

حضرت آقا از جمله عالمان والامقامی بودند که نه فقط در وادی تربیت نفس خویش علم و عمل را بهم آمیخته بودند ، بلکه با زبانی گویا و منطقی محکم و رسا در قالب‌های گوناگون به نشر و پخش علم و معرفت پرداخته و دیگران را نیز از فیض علوم و معارف اسلام بهره‌مند می‌ساختند . اینک به جلوه‌هائی از آن اشاره می‌کنیم :

تدریس

می دانیم که هنر تعلیم غیر از قدرت تعلّم است ؛ اینگونه نیست که هر کس شاگرد خوبی است حتماً معلّم خوبی نیز باشد . چرا که داشتن قدرت بیانی شیرین و روان برای تشریح و تبیین مطالب و تفهیم آن برای مخاطب امریست غیر از قدرت فهم و إدراک مطلب . و مدرّس و معلّم خوب و موفّق بودن مستلزم داشتن چند چیز است :

اوّل : داشتن اطّلاع جامع وکامل از مطلب مورد نظر ، دوّم : برخورداری از نطق قوی و شیرین و قابل فهم ، سوّم : توان ایجاد رابطهٔ صحیح وکامل با مخاطب ، چهارم : اخلاق جمعی زیبا و پسندیده .

بنابراین چه بسا محصّلان موفّقی که در تحصیل توفیق‌ها به دست آورده ولی هرگز مدرّس نشدند یا معلّم و مدرّس موفّقی نبودند .

مرحوم آقا در دوران تحصیل خود از روزهای نخست و در حوزه‌های مقدّس قم و نجف ، صرفاً یک محصّل نبودند بلکه همواره برای دیگران نیز مثمر ثمر بوده و از تعلیم و تدریس غافل نبودند .

۱ـ «بحار الأنوار» ج ۲ ، ص ٦٧

جالب‌تر آنکه تدریس و تعلیم را با وجود مشغولیّتهای فراوان چون فعّالیّتهای سیاسی و تألیف دورهٔ علوم و معارف إسلام در طول دوران پربرکت عمر خویش رها نکرده و حتّی در مدّت توقّف طولانی خود در طهران نیز از همین رهگذر سنگ بنای پرورش طلّاب را پایه ریزی نمودند ، و پس از مهاجرت به مشهد مقدّس رضوی علیه آلاف التّحیّةِ و الثّناَء این رویّه را ادامه دادند که برخی از آثار منتشر شدهٔ ایشان ثمرهٔ همان تدریس‌ها می‌باشد . از آن جمله میتوان به کتاب ارزشمند «ولایت فقیه در حکومت اسلام» اشاره نمود .

خودشان در مقدّمهٔ این کتاب می‌نویسند :

E باری چون در سال گذشته مطالبی را در لزوم تشکیل حکومت اسلام با برادران طلّاب و أخلّاء ایمانی ساکن بلدهٔ مشهد مقدّس علی شاهدِها آلاف التّحیّةِ و السّلام داشتیم و به نام «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» تحریر و به طبع رسید اینک مناسب دید تا بحثی را در پیرامون «ولایت فقیه در حکومت اسلام» بطور مشروح شروع کند تا حدود ولایت و مشخّصات و آثار و مسائل آن معیّن گردد... لهذا بحثی را نه چندان مختصر که فقط به رؤوس مطالب اکتفا گردد و نه چندان مفصّل که تمام شقوق و شُعب آن به تفصیل بیان شود شروع نموده و راه میانه و حدّ وسط را از جهت ادلّهٔ فقهیّه پیمودیم تا برای طلّاب ذوی العزّة و الاحترام راهگشائی برای تفریع فروع و تشقیق شقوق باشد و خود بتوانند بر جزئیّات مسائل واقف گردند .

این مباحث بطور مسلسل پس از شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱٤۱۰ هجریّهٔ قمریّه از روز هشتم شهر شوّال المکرّم شروع شد و بطور مرتّب حتّی با ضمیمهٔ روزهای پنجشنبه در هفته به ایّام تدریس ، ادامه یافت تا به چهل و هشت درس منتهی شد و در روز بیست و یکم شهر ذوالحجّة الحرام پایان یافت . متن هر

درس یک ساعت تمام را استیعاب می‌نمود ، و وقت سؤالها و جوابها در خارج آن ساعت بود ...»[1]

منبر و تبلیغ

مسألهٔ منبر و تبلیغ و سخن‌گفتن برای اقشار مختلف مردم و توان برقراری رابطهٔ مناسب با مخاطبین کار هر کسی نیست و با مسألهٔ تدریس متفاوت می‌باشد . هر کس که قدرت تدریس متون علمی را دارد لزوماً قدرت سخنرانی برای طبقات مختلف مردم را ندارد .

ولیکن برخی از عالمان دینی هستند که جامع بین هر دو صفت بوده و در هر دو میدان حضوری مؤثّر وکارآمد دارند . حضرت آقا نیز به لطف الهی از بیانی شیرین و کلامی نافذ و منطقی محکم و رسا و طنینی دلنشین و پر صلابت برخوردار بودند که به راحتی در مجامع عمومی و برای اصناف مختلف مردم با جذّابیّتی خاص سخنرانی می‌نمودند و دیگران را بر سر سفرهٔ معارف الهی می‌نشاندند . و این حرکت را نه بصورتی استثنائی که بعنوان خطّ سیری مستمر در دوران زندگی خویش مخصوصاً در عهد طولانی بیست و چهار سالهٔ مسجدداری در طهران تداوم می‌بخشیدند . سخنرانی‌های هفتگی و پرشور روزهای جمعه قبل از ظهر که بسیار موفّق و ثمر بخش بوده و با نماز ظهر پایان می‌پذیرفته و جلسات مستمرّ ماه‌های مبارک رمضان و مناسبتهای دیگر از صحنه‌های بیادماندنی زندگی ایشان است و زیر بنای تدوین آثار بعدی می‌شود ، که بعضاً در لابلای کلماتشان بدین جلسات اشاره‌ای دارند و معمولاً در مقدّمهٔ کتابهای خود به سابقهٔ شکل گیری این مباحث و تاریخ اجرای آن در مسجد خویش می‌پردازند .

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۱ ، ص ۷

تعلیم ، موعظه و انذار

آنان که منبری‌های فراوانی را دیده‌اند بخوبی میدانند که سبک و سیاق منبری‌ها به لحاظ تبیین مطالب ، مختلف است . بعضی‌ها فقط در بیان و تشریح مطالب علمی و معرفتی متمرکز هستند ، بخوبی مطالب را دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل کرده و مستمع را در محور بحث مورد نظر آگاه می‌سازند ؛ به‌گونه‌ای که شنونده پس از برخاستن از پای منبر آنان احساس میکند مطلبی را آموخته یا دانسته‌ای را تکمیل کرده است .

برخی دیگر از منبری‌ها در موعظه و نصیحت هنرنمائی می‌کنند و سیمای غالب منبرشان وعظ و اندرز است ، با بیان مطالب متنوّع در صدد پند و نصیحت مستمع هستند و با استفاده از موضوعات حسّاس و با بهره‌گیری از شیوه‌های گفتاری تلاش می‌کنند برای مستمع ، دلسوزانه راهی را بگشایند . شنونده وقتی از پای منبر این طیف از سخنوران بر می‌خیزد چه بسا مطلب جدیدی نیاموخته باشد ولی تحت تأثیر گفته‌های او در خود احساس تازه‌ای دارد .

بعضی از اینها قدرت تبشیر و إنذار (امیدوار ساختن و ترسانیدن) هم دارند ؛ و چه کم هستند این مردان خدا . اینان با داشتن نفسی قوی و کارکرده و نَفَسی گرم و مسیحائی مستمع را با مطالب خویش به خدا فرا می‌خوانند و او را به رحمت الهی امیدوار و از عذاب الهی بیم میدهند . اینها کسانی هستند که خود در مرحلهٔ نخستین بیم و امید را در جان خویش حاکم ساخته و بدین جهت کلامی نافذ در انتقال این حالت به مخاطب دارند ؛ به‌گونه‌ای که انسان وقتی از پای سخن ایشان برخاست شاید مطلب جدیدی نیاموخته باشد ولی در خود حالتی جدید می‌یابد که جذب به خیر و گریز از شرّ را بدنبال دارد .

دستهٔ دیگر ، عالمان وارسته و عارفان عاشقی هستند که زبانشان مجرای حکمت الهیّه گشته و ثمرهٔ اخلاص عملی زندگیشان در گفتارشان ظهور نموده و

آدمی را به عشق خدا میخوانند ، بدانگونه که انسان وقتی سخن ایشان را ادراک کرده و مغتنم شمرد ، وقتی از محضرشان بیرون می‌آید ، در خود وجد و شوری الهی می‌یابد که با هیچ احساسی قابل قیاس نیست .

حضرت آقا از معدود عالمان سخنوری بودند که به خاطر رفعت علمی و علوّ سلوکی و عملی و برخورداری از اطّلاعات فراوان قرآنی ، روائی ، تاریخی ، و داشتن بیانی روان و شیوا ؛ سخنرانی‌ها و منابرشان در همهٔ این زمینه‌ها شاخص بوده و مستمع را بهره‌مند می‌ساخت . شنونده‌ای که از محضر ایشان بیرون می‌آمد نه تنها بر اطّلاعات علمی و معارفش افزوده شده بوده و مطالب قرآنی و روائی جدیدی کسب کرده بود ، بلکه از یک سو نصائح پدرانه و مشفقانه قلبش را نرم ساخته و از سوی دیگر روح خوف و رجا بر محور تبشیر و انذار در او زنده شده و در نهایت همهٔ اینها در مسیر ایجاد عشق الهی و توجّه به توحید تام بر اساس تعالیم قرآن و عترت به جریان می‌افتاد و آدمی سرمست و سبک بال از محفل نورانی او خارج می‌شد و تا مدّتها خود را در مغناطیس جاذبهٔ قویّ او می‌یافت .

حقیقت فوق را کسی به خوبی می‌یابد که مجالس ایشان را ادراک نموده است .[1]

جمع بین دیانت و سیاست

نکتهٔ بسیار مهمّی که در امر تبلیغ قابل دقّت است توجّه به بُعد سیاسی اسلام است که متأسّفانه چه در سالهای پیش از انقلاب و چه در سالهای پس از

۱ـ نمونه‌ای از منابر ایشان و معرّفی ابعاد گستردهٔ کمّی و کیفی آنها ، با اشارهٔ کلّی به محتویات مباحث و تأثیراتی که بر مخاطبان داشته است را خودشان در کتاب «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» درس دوّم ، آورده‌اند ، که در همین یادنامه در فصل پنجم به مناسبت ذکر کرده‌ایم .

آن گروهی از اهل علم علیرغم داشتن اطّلاعات خوب علمی و برخورداری از قدرت بیان ، هرگز در منابر خویش توجّهی به این بُعد نمی‌نمودند . و این مطلب یا برخاسته از ضعف آنان در شناخت اسلام واقعی بود که دین را از سیاست جدا می‌دانستند و بعضاً پرداختن به مسائل سیاسی را نوعی جرم و خطا و مخالف قداست عالم دینی می‌پنداشتند ، و یا برخاسته از ضعف و ترسی بود که از دشمن در جانشان رسوخ نموده بود . همانگونه که امام حسین علیه السّلام بر سر عالمان دنیا زده وگریزان از ظلم و ستم ستیزی فریاد می‌زنند و اعلام میدارند که: شما همهٔ ارزش و اعتبار و احترام خود در میان مردم را بخاطر جایگاه دینی و انتسابی که به خداوند پیدا کرده‌اید بدست آورده‌اید ولی هرگز آبرو و جان خود را در راه تحقّق احکام الهی به مخاطره نیانداخته‌اید :

فَلَا مَالًا بَذَلْتُمُوهُ ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِی خَلَقَهَا ، وَ لَا عَشِیرَةً عَادَیْتُمُوهَا فِی ذَاتِ اللَهِ .[1]

از سوی دیگر توجّه به ریشه‌های اصلی ظلم و تباهی حاکم بر امّت اسلام و دیدن سرانگشتان دشمن کافر و استعمارگران شوم در بدست گرفتن زمام امور جامعهٔ اسلامی با واسطه‌های متعدّد و در چهره‌های گوناگون کاری نبود که از هر کسی بر آید که به لطف الهی حضرت آقا در این وادی بصیرتی عمیق و روحی بلند و نگاهی موشکافانه داشتند که در بررسی ابعاد سیاسی شخصیّت ایشان به گوشه‌هائی از آن اشاره کردیم .

آنچه اینک می‌خواهیم بدان بپردازیم اینستکه : عالمانی که هوشیار بوده و مطالب را هم می‌یافتند و به اصطلاح شمّ سیاسی داشتند ، از مطرح کردن مباحث

۱ـ «تحف العقول» ص ۲۳۷ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۹۷ ، ص ۷۹ ؛ و «موسوعهٔ کلمات امام حسین علیه السّلام» ص ۲۷٤

در منابر خود صرفنظر می‌نمودند ، چرا که از سوئی مورد تعرّض حکومت شوم طاغوت می‌شدند و از سوی دیگر توسّط مدّعیان علم و حوزویان ظاهری مورد تعریض قرار گرفته و با اتّهام بی‌سوادی و کم سوادی و سیاسی کاری هجو می‌شدند و پایگاه اجتماعی خود را دستخوش تهاجم میدیدند .

ولی حضرت آقا با بصیرتی کامل و شجاعتی کم نظیر ، هم به خوبی مطالب را می‌یافتند و هم آن را در منابر خود مطرح ساخته و مردم را نه فقط در باب علم و معرفت و طرح مباحث عقیدتی وکلامی بهره‌مند می‌ساختند ، و نه تنها در قالب موعظه و نصیحت به هدایت و رشد کشانده و به تهذیب نفس و تزکیهٔ جان دعوت میکردند ؛ بلکه بطور همزمان عمیق‌ترین جریانات سیاسی داخل و خارج کشور را برای روشن ساختن اذهان مردم مطرح نموده نگرش صحیح الهی را به مخاطبان خود تفهیم می‌نمودند . خود در این زمینه اشاره‌ای دارند که قابل دقّت است :

£ لذا در مسجد شروع کردیم از این آیات قرآن تفسیر کردن و بیان کردن و گفتن . حتّی در آن ماه رمضان اوّلی که بنده در مسجد بعد از اقامهٔ نماز عصر خودم منبر می‌رفتم و موعظه می‌نمودم فقط آن یک ماه مبارک را اختصاص دادم به بحث دربارهٔ معارضه و مبارزه با کفّار ، و آیاتی از قبیل : **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ ...**[1] یا آیهٔ : **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ ...**[2] را توضیح میدادم.

۱ـ آیهٔ ۲۲ ، از سورهٔ ۵۸ : المجادلة : «مردمی که به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آورند را نمی‌یابی که با کسانیکه با خدا و رسولش مخالفت و دشمنی کرده‌اند رابطهٔ دوستی و مودّت برقرار کنند ...»

۲ـ آیهٔ ۱۱۸ ، از سورهٔ ۳ : ءَال عمران : «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، افرادی را که از شما نیستند (و از کیش و آئین شما پیروی ندارند همچون یهود و نصاری) همانند ⇦

در مورد سیطرهٔ انگلیس وکیفیّت غلبهٔ آنها ، و دار زدن مرحوم مرجع وقت عالم ربّانی آیة الله حاج شیخ فضل الله نوری سخن می‌گفتم .»[۱]

« تدوین آثار »

روشن است که همهٔ انسانها از همهٔ نعمتها یکسان برخوردار نیستند ، برخی کمتر وگروهی بیشتر و عدّه‌ای هم فاقد نعمتی هستند هر چند نعمت دیگری را دارا می‌باشند ؛ و البتّه همگان باید همهٔ نعمتها را از خداوند دانسته و در مسیر خواست او بکارگیرند و شاکر خداوند باشند تا هم شکر زبانی و هم شکر عملی را بجا آورده باشند .

هستند عالمانی آگاه و دلسوز و زحمت کشیده که از نعمت نطق و بیان برخوردارند تا بتوانند با استفاده از علم وبیان و نطق خود ، دیگران را نیز به علم و معرفت رهنمون گردند ، ولی کسانی که دست به قلم برده و قدرت قلمفرسائی داشته باشند کم هستند .

آنچه بدان محتاجیم ، داشتن عالمانی جامع و عامل است که قدرت تدوین معلومات خود را داشته باشند و بتوانند گوهرهای اکتسابی و ثمرات تحقیقات اختصاصی خویش را به رشتهٔ تحریر درآورده و برای عصرها و نسل‌های آتی باقی گذارند .

کتاب ، همچون مجلس خطابه‌ای است دائمی که مستمع هر زمان که اراده کند میتواند پای آن بنشیند وبا خطیب خلوت کند واز گنجینهٔ پر ارزش معارف او بهره ببرد. واز این رو در آیات وروایات بر قلم ونوشتن عنایت خاصّی شده است.

⇦ زیرپوش خودتان همراز و هم سرّ نگیرید ! آنها در خراب کردن ، و تباه نمودن ، و فساد در شما ، از هیچ امری دریغ ندارند ؛ دوست دارند که شما در سختیها و مشکلات بسر برید ...»

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ٤٠

باری آقا رحمة الله و رضوانه علیه از عـالمان وارسـته و خـودساخته‌ای هستند که برکات وجودیشان نه تنها از پایگاه رفیع منبر و خطابه ، که از سنگر تألیف و تدوین نیز منتشر بوده ؛ و ایشان نه فقط به تبلیغ گفتاری و ارتباط مستقیم با مستمع توجّه داشتند ، که بر حفظ آثار و ثبت و تدوین آنها نیز اهتمامی بسزا داشتند . و از همان اوائل امر ، این حرکت پر برکت در زندگیشان دیده میشود که فهرست‌وار میتوان به موارد زیر اشاره کرد :

الف ـ تدوین درسهای حوزوی که اصطلاحاً آنرا تقریرات می‌گویند .

از حضرت ایشان تقریرات درسهای آیة الله شاهرودی ، آیة الله خوئی ، آیة الله شیخ حسین حلّی ، آیة الله علّامهٔ طباطبائی رحمة الله علیهم أجمعین باقی مانده است که بطور مشخّص عبارتند از :

۱ ـ تقریرات درسهای اخلاقی عرفانی علّامهٔ طباطبائی که در سنهٔ ۱۳٦۸ و ۱۳٦۹ قمری در حوزهٔ علمیّهٔ قم برای برخی از طلّاب بیان فرموده‌اند ، و به لطف الهی بصورت «رسالهٔ لُبّ اللُباب» بمناسبت سالگرد شهید آیة الله مـطهّری بـه چاپ رسیده است .

۲ ـ تقریرات درس فقه آیة الله شاهرودی ، مباحثی از کتاب الصّلوة .

۳ ـ تقریرات درس فقه آیة الله شیخ حسین حلّی ، مبحث بیع و خیارات .

٤ ـ تقریرات اصول آیة الله شیخ حسین حلّی ، بحث اجتهاد و تقلید .

۵ ـ تقریرات درس اصول آیة الله خوئی ، از اوّل مبحث اقتضاء الأمر بالشّیء النّهی عنِ الضّدّ (که ابتدای بحث اصول ایشان به هنگام مهاجرت حضرت آقا به نجف أشرف بوده است) تا آخر مباحث عقلیّه : تعادل و تراجیح ، با حواشی خودشان.

٦ ـ تقریرات مقداری از مباحث اصولی آیة الله حاج شیخ مرتضی حائری .

۷ ـ تقریرات مقداری از مباحث فقهی آیة الله محقّق داماد .

به امید آنکه بزودی این مـجموعه مـنقّح و بـه زیـور طـبع آراسـته و بـه

حوزه‌های علمیّه عرضه گردد .

ب ـ تدوین مباحثی که در خطابه‌ها و مواعظ مطرح نموده‌اند .

آنچه را که ایشان در قالب منبر بیان میفرمودند در دفاتر خود بصورت یادداشت محورهای اساسی ثبت می‌نمودند که زیربنای تدوین برخی از کتابهای «دورهٔ علوم و معارف اسلام» را تشکیل میدهد .

ج ـ تدوین جُنگ ها .

جُنگ‌ها مجموعه‌هائی است فراگیر (حدود ۳۲ جلد) که تمامی یادداشتهای لازم را در بر می‌گرفته و شروع نخستین جلدهای آن به سالهای نخستین تحصیل آقا در قم بر میگردد ، و جلدهای پایانی به سالهای آخر عمر پر برکتشان مربوط میشود .[۱]

جُنگ‌ها مجموعه‌هائی جذّاب و خواندنی هستند که چون کشکولی جامع و نافع در برگیرندهٔ مطالب متنوّعی می‌باشند ؛ همچون :

آیات متناسبه با موضوعات خاصّ ، روایات مختصّ به یک مطلب ، مطالب مفید تاریخی ، ابیات و قصائد و غزلیّات بلند عرفانی و شورانگیز ، أشعار بلند مدیحه و رثاء اهل بیت علیهم السّلام ، تک بیت‌های شیرین و آبدار ، مطالب برگرفته شده از مطالعه‌های مستمر (هرگز نمی‌گذاشتند مطلبی از دست برود ، هر کتابی را که مطالعه می‌نمودند مطالب قابل ثبت را علامت گذاری کرده و سپس به جُنگ منتقل می‌ساختند که نوعی حفظ و نگهداری مطالب برای بهره‌وری در موقع مناسب بود .) ، ثبت سؤالات مطرح شده در جامعه ، ثبت موضوعات تخصّصی دینی که نیاز به بحث و فحص و بررسی دارد ، ثبت حوادث مختلف و مهم ، ثبت مسموعات از دیگران در قضایای مختلف و ارزشمند در محورهای گوناگون

۱ـ تاریخ شروع تدوین اوّلین جُنگ ، سال ۱۳٦٤ هجری قمری ، و نگارش آخرین جلدها به سال آخر حیاتشان (۱٤۱٦) مربوط میشود .

علمی ، عرفانی ، سیاسی ، اجتماعی ، پزشکی ، اخلاقی ، ادبی و تاریخی و غیره.

« نشر آثار و سیرهٔ تدوین »

حضرت آقا از نخستین لحظهٔ تدوین آثار ، علاوه بر اینکه در صدد تألیف یک مجموعهٔ منظّم و منسجم و ترتیب بندی شده بودند ـ که به زودی به آن خواهیم پرداخت إن شآء الله ـ در فکر نشر و پخش آنها نیز بودند ؛ و از همین رو نکات جالبی را در نحوهٔ تدوین مطالب ، هم در محتوای مباحث و هم در قالب و پوستهٔ ظاهری آن رعایت میکردند که قابل تأمّل است ، و اینک فهرست‌وار بدانها اشاره می‌نمائیم .

نکات محتوائی :

نکتهٔ اوّل : جامعیّت

ایشان در هر مبحثی که وارد می‌شدند تلاش بر جامعیّت مطلب داشتند تا تمامی زوایای بحث مدّ نظر قرار گیرد و حتّی الإمکان مطلب مهمّی از دست نرود .

نکتهٔ دوّم : اعتدال

تلاش ایشان در تنظیم مباحث ـ همانگونه که خود بعضاً تصریح نموده‌اند ـ آن بود که در عین جامعیّت مطلب ، از مرز اعتدال خارج نشوند ؛ و طرح مطالب نه آنقدر کوتاه و مختصر باشد که به فهم آن ضرر بزند ، و نه آنقدر گسترده و مشروح که مخاطب را خسته و ملول سازد .

نکتهٔ سوّم : مستند سازی و اتقان

طرح مطالب بدون سند و اکتفاکردن به شنیده‌ها و مشهورات ، آفتی است خطرناک که هر کتابی را میتواند از درجهٔ اعتبار و ارزش ساقط سازد .

حضرت آقا در تبیین مطالب ، بر اتقان و مستند سازی آنها پافشاری

عجیبی داشتند و این حقیقت از منابعی که در کتابهایشان بدانها استناد می‌کنند قابل استفاده است . ایشان حتّی مسموعات خویش از حوادث را مستند نموده و در ضبط مطلب بدان تصریح داشتند که مثلاً این سخن را پیرامون سیرهٔ فلان عالم بزرگ در فلان روز از فلان عالم وارسته که شاگرد او بود شنیده‌ام و ...

نمونه‌هائی فراوان از این مستند سازی و دقّت در آن را در آثار چاپ شدهٔ ایشان و همچنین در آثار خطّی و جُنگهای ایشان به چشم می‌بینیم .

نکتهٔ چهارم : توجّه به متون اصلی

ممکن است برخی منابع ، مشهور و سهل الوصول بوده باشند و در ظاهر قابل اعتناء و اعتماد ، ولیکن از آنجا که این منابع از مصادر اوّلیّه نقل می‌کنند و چه بسا در این بین دچار نقص و یا اضافاتی در مطالب می‌گردند ؛ ایشان عنایتی تام به منابع اصلی و اوّلیّه داشته و نوعاً مطالب را مستقیماً از آنها نقل می‌نمایند تا در نهایت اتقان بوده باشد .

نکتهٔ پنجم : توجّه به منابع فریقَین

در مباحث کلامی که مخاطبان شیعه و سنّی به کتاب مراجعه می‌کنند ، در طرح مباحث مربوط به امامت ـ که بطور عمده در دورهٔ هجده جلدی «امام شناسی» آمده است ـ در غالب مباحث به منابع معتبر و مورد قبول هر دو طائفهٔ شیعه و اهل سنّت ارجاع میدهند تا بر اساس جدال احسن ، اهل سنّت را بر پذیرش حق بر مبنای کتابها و روایات خودشان قانع سازند .

نکتهٔ ششم : توجّه به سیرهٔ عملی معصومین علیهم السّلام

در تثبیت مطالب فقط به نقل آیات و روایات اکتفا نمی‌کردند ، بلکه همانگونه که در علم اصول عمل امام معصوم حجّت شمرده شده است ـ ولی متأسّفانه در مقام طرح مباحث کمتر بدین سرمایهٔ عظیم توجّه میشود ـ ایشان در کنار ذکر أدلّهٔ قرآنی و روائی ، به بیان سیرهٔ عملی معصومین و استخراج نکات

ضمنی آن به قدر تناسب و فرصت و حوصلهٔ بحث می‌پرداختند و بحث را با نمونه‌های تاریخی ممزوج می‌نمودند .

نکتهٔ هفتم : عقل گرائی

در بیان مطالب بقدر نیاز به طرح ادّلهٔ عقلیّه پرداخته و در تشریح زوایای آن برای تثبیت سخن در اذهان مخاطبین حوصله به خرج میدادند ، و ادلّه و براهین محکم عقلی را با بیانی رسا و ساده و قابل فهم مطرح می‌نمودند تا مخاطب به لحاظ عقلی قانع گردد .

نکتهٔ هشتم : استدلال شهودی

کم هستند کسانی که بتوانند در وادی شهود آنطورکه شاید و باید به میدان بیایند ، چرا که این مسأله ابزار خاصّ خود را می‌طلبد که از عهدهٔ هر کسی بر نمی‌آید . ایشان در تدوین مطالب بر اساس نگرش توحیدی که عالم را بر محور **الله** میداند و ثمرهٔ دعوت وحی و عقل و قلب را یکی می‌شمرد ، در مباحث و مطالبی که بیان میفرمودند در کنار ذکر آیات و روایات و تشریح و تفسیر آنها ، برای فهم مطلب از ادلّهٔ عقلیّه بهره می‌گرفتند ، ولی فقط به این اکتفا نمی‌نمودند ؛ بلکه برای ادلّهٔ وجدانیّهٔ شهودیّه که ثمرهٔ راه باطن و تصفیهٔ قلب و تهذیب جان است نیز جایگاهی لایق قائل بودند .

نکتهٔ نهم : تنوّع بخشی

آثار حضرت آقا از یک سویه نگری و خشکی به دور است ، و ایشان در طرح مطالب از همهٔ محورهای مفید بهره می‌بردند . و برای فهم بهتر کلام از ذکر نمونه‌های ملموس تاریخی معاصر گرفته تا بهره‌وری از شعرهای ناب شاعران نامدار عرب و عجم و تجزیه و تحلیل‌های لازم و ارائهٔ آمار و نمودارهای عینی و ... دریغ نداشتند ، و با ذوق سرشار و اطّلاعات گستردهٔ خویش آثارشان را زنده و متنوّع می‌نگاشتند .

نکتهٔ دهم : ارشاد و دستگیری

یکی از هنرهای الهی انسانهای کامل ، ایجاد انگیزه برای تهذیب نفس و تزکیهٔ جان و ایجاد اوّلین جرقّه‌های طلب برای رسیدن به کوی حبیب و لقاء حضرت دوست وگذر از ماسِوی و رسیدن به خدا و فنای در اوست . و البتّه این توان بر اساس قوّت و سعهٔ نفس و اتّصال ایشان به عالم ملکوت است . و این حرکت را دستگیری از دیگران گویند .

و چه بسا عارفان کاملی ، این کار عظیم را از راه مکتوبات خود انجام داده‌اند . برخی از این آثار نورانی که به یادگار مانده و تأثیری عمیق دارد را می‌توان چنین بر شمرد : «رسالهٔ سیر و سلوک» منسوب به آیة الله علّامه سیّد بحرالعلوم ، و رسالهٔ «لقاء الله» آیة الحقّ و العرفان حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ، و رسالهٔ «حُسن دل» آیة العرفان و الیقین آقا محمّد بید آبادی و رسالهٔ «تذکرة المتّقین» آیة الحقّ و العرفان حاج شیخ محمّد بهاری ، و مکتوبات بجا مانده از آیة الله العظمی و فخر الإسلام و العرفان ملّا حسینقلی همدانی و آیة الله الکامل حاج سیّد احمد کربلائی .

حضرت آقا نیز در حرکتی ابتکاری و بدیع ، در مجموعهٔ آثار خود خطّ سیری را تعقیب نموده و مطالبی را بیان کرده‌اند که با احاطهٔ نفس قدسی خویش بر این مجموعه ، برکتی فوق العاده در آن قرار داده‌اند ؛ که بسیار جالب توجّه و امید بخش است .

فرزند ارشدشان آیة الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی می‌فرمودند : حضرت والد مکرّراً به بنده میفرمودند :

«چون یک دوره علوم و معارف حقّه را در این کتب (دورهٔ علوم و معارف اسلام) گنجانیده‌ام ؛ اگر کسی با اخلاص این کتاب‌ها را مطالعه کند ، نفسش به این حقائق متحقّق شده و به مقصود خود می‌رسد .»

کسانیکه با تألیفات آقا انسی دارند حتّی آنانکه محضر خودشان را إدراک نکرده‌اند به تأثیر این آثار بر دل و جان خود معترفند .

این تأثیرگذاری از آن نفس پاک إلهی به جهت اینستکه خود متحقّق به این حقائق بودند ، و لذا مطالبشان در مخاطب نیز به قدر قابلیّت و حالِ مناسب ، تأثیر میکند .

آقا اگر از توحید و فنا و بقا و خدا می‌نویسند ، آنچه را که چشیده و می‌بینند[1] می‌نویسند ؛ و اگر از آخرت و بهشت و دوزخ می‌نگارند ، آنچه را مشاهده کرده‌اند[2] به مانند حال کسی که بهشت و دوزخ را دیده باشد[3] می‌نگارند . اگر از ولایت و مقامات معنوی أولیاء الله می‌نویسند ، آنچه راکه در آن ذوب شده و بدان متحقّق گردیده و با صاحبانش معیّت پیدا کرده‌اند[4] می‌نویسند ؛ و اگر از جریانات مربوط به امامت و حوادث و وقایع تلخ دوران غصب خلافت می‌نگارند ، به مانند کسی که خود در متن قضایا حاضر بوده و ألم

۱ـ ... **وَ إنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ . أَلَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا ؟!** «الله شناسی» ج ۲ ، ص ۳٤ ، از «توحید» صدوق ، ص ۱۱۷ ، ح ۲۰ ، از حضرت امام صادق علیه السّلام

۲ـ ... **فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إلَى الأَخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا ، فَشَاهَدُوا مَا وَرَآءَ ذَلِكَ . فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإقَامَةِ فِيهِ ، وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا ، فَكَشَفُوا غِطَآءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا ، حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ** . «معاد شناسی» ج ۲ ، ص ۷۹ ، از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام («نهج البلاغة» خطبهٔ ۲۵۰)

۳ـ ... **فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَءَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ ؛ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَءَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ** . «روح مجرّد» ص ۱۰٤ ، از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام («نهج البلاغة» خطبهٔ ۱۹۱ : خطبهٔ همّام)

٤ـ **وَ مَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَ ٱلرَّسُولَ فَأُولَـٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَ ٱلشُّهَدَآءِ وَ ٱلصَّـٰلِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَـٰٓئِكَ رَفِيقًا** . (آیهٔ ٦۹ ، از سورهٔ ٤ : النّسآء) «امام شناسی» ج ۳ ، درس ۳٦ و ۳۷ ؛ و «معاد شناسی» ج ۲ ، مجلس ۹

آن ناگواریها را با تمام وجود حسّ کرده ، با سوز وگداز و اشک و آه می‌نگارند .

همانگونه که نمونه‌ای از آن در صفحهٔ ۵۵۵ از همین کتاب به نقل از جلد یازدهم «امام شناسی» آنجا که به تناسب بحث علم امام به گوشه‌ای از قضاوتهای أمیرالمؤمنین علیه السّلام اشاره کرده و به نمونه‌هائی از رسوائی‌های خلفاء غاصب می‌پردازند ،گذشت .

باری ، این اشاره‌ای گذرا بود به سیرهٔ عملی حضرت علّامه قدّس الله نفسه الزّکیّة در تدوین مطالب به لحاظ محتوا ،که تنها به ذکر گوشه‌هائی از آن اکتفا کردیم . دقّت در آثار ایشان نکات بیشتری را بدست میدهد که برای الگو طلبان صادقی که میخواهند از بزرگان علم و معرفت درسی را بیاموزند ، میتواند سررشتهٔ مناسبی باشدکه با تعقیب آن به برکات فراوان‌تری دست یابند.

اینک به برخی از نکاتی که در قالب و پوستهٔ ظاهری آثارشان بدان عنایت داشتند اشاره می‌کنیم :

نکات ظاهری :

نکتهٔ اوّل : شروع با بسم الله الرّحمن الرّحیم

ادب شروع در نوشتار مسلمان مانند همهٔ موارد شروع ، با بسم الله الرّحمن الرّحیم است .کوتاهترین نامه‌ای که در تاریخ انبیاء علیهم السّلام نوشته شده است و قرآن برای ما نقل میکند با این تعبیر شریف آغاز میشود ؛ نامهٔ حضرت سلیمان علی نبیّنا و آلِه و علیه الصّلوةُ و السّلام به ملکهٔ سبا : **إِنَّهُۥ مِن سُلَيْمَـٰنَ وَ إِنَّهُۥ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ .**[1] روایات ما در این زمینه بسیار است ولی متأسّفانه غالب نوشته‌ها از این ادب الهی تهی است .

۱ـ آیهٔ ۳۰ و ۳۱ ، از سورهٔ ۲۷ : النّمل

حضرت آقا بر این اصل الهی و ادب دینی تأکید داشته و در سیرهٔ عملی خویش در همهٔ نوشته‌ها آن را مراعات می‌نمودند ، و استعمال «باسمه تعالی» را بجای «بسم الله الرّحمن الرّحیم» شایسته نمیدانستند .

در این باره میفرمایند :

E مثلاً در نامه‌ها طبق سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و سیرهٔ أئمّهٔ أطهار باید بسم الله الرّحمن الرّحیم بنویسیم . بسم الله الرّحمن الرّحیم از اختصاصات اسلام است و این لفظ را یهود و نصاری استعمال نمی‌کنند . امّا باسمه تعالی اینچنین نیست ؛ و آن یک لفظ عامّ و مشترکی است بین مسلمان و غیر مسلمان ، و همه باسمه تعالی می‌گویند . بنابراین ، وقتی مسلمان باسمه تعالی می‌گوید ،گر چه همان خدای وحدهُ لا شریک له را در نظر گرفته است ، ولی یک لفظی را آورده است که سائر فِرَق هم در آن لفظ با او مشترک هستند . امّا این لفظ کجا و یکدنیا عظمت و جلال بسم الله الرّحمن الرّحیم کجا ؟! بنابر این ، در اینجا حتماً بایستی بسم الله الرّحمن الرّحیم استعمال کرد و آن عظمت و اُبّهت صدر آیات قرآنی ، و عمق و أصالت رحمانیّت و رحیمیّت خداوند را آشکارا نمود .

بر همین اساس است که قرآن مجید هر سوره‌ای راکه میخواهد ابتداء کند ، با بسم الله الرّحمن الرّحیم آغاز میکند . همچنین در ابتداء هر کاری باید انسان بسم الله الرّحمن الرّحیم بگوید . در ابتدای نامه‌ها و سائر اُمور روزمرّه باید انسان اینطور رفتار کند . زیرا که اگر اصطلاح را از دست بدهد ، به دنبالِ رفتن اصطلاح ، مصطلَح نیز از بین می رود . با از بین رفتن اسم ، مسمّی از بین خواهد رفت .»[1]

۱ـ «ولایت فقیه در حکومت إسلام» ج ۳ ، ص ۲۵۵ ؛ حضرت آقا چنان بر این ادب الهی تأکید داشتند که حتّی قبل از شروع کتاب با بسم الله الرّحمن الرّحیم ، به اسماء حسنای خداوند تیمّن جسته و به تناسب موضوع هر کتاب در بالای جلد آن از تعابیری همچون «هو العلیم» و «هو الحیّ» و «هو العزیز» استفاده فرموده‌اند .

نکتهٔ دوّم : حمد و ثنای الهی

این نیز مطلب قابل توجّهی است که انسان مؤمن باید کلام و نوشتهٔ خویش را با حمد و ثنای الهی شروع کند تا نمونه‌ای بارز از خدامحوری او بوده ، و همه چیز را از او ببیند و همه چیز را برای او بخواهد ؛ که : **وَ مَا بِكُم مِن نِعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ**[1] . «هر نعمتی از ناحیهٔ خداوند است» . پس در مطلع هر کلام و کتاب باید این ادب الهی رعایت شود ، و سیرهٔ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام هم آنرا تأیید می‌نماید .

نکتهٔ سوّم : صلوات بر پیامبر و آل او

مزیّن ساختن مطلع سخن و نوشته به این ادب الهی نکته‌ای است حسّاس و دقیق ، چرا که نشانهٔ توجّه انسان به سرمنشأ و حلقهٔ واسطهٔ فیض بین خلق و خالق است که : **بِيُمنِهِ رُزِقَ الوَرَى و بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الأَرْضُ و السَّمآءُ** . لذا باید با اقتباس از اهل بیت عصمت و طهارت سخن و نوشته را با ابراز ادب و طلب رحمت برای پیامبر و آل پاکش صلوات الله علیهم أجمعین شروع نمود که سر چشمهٔ برکات بسیار است .

نکتهٔ چهارم : لعن و تبرّی

اصل اساسی حرکت بسوی خدا که برخاسته از عمق جان و فطرت آدمی است اصل جاذبه و دافعه است ،که همهٔ موجودات بر این اصل استوار هستند . خیر و آنچه بدان محتاجند را جذب نموده و شرّ و آنچه برایشان مضرّ است را دفع می‌کنند . این حقیقت در جان و فطرت همهٔ موجودات حاکم است .

در انسان نیز اگر این اصل همانطور که در بُعد تکوین نقش حیاتی دارد در بُعد تشریع و تربیتی بر محور صحیح الهی قرارگیرد ، موجب رشد و سعادت او میشود.

۱ـ قسمتی از آیهٔ ۵۳ ، از سورهٔ ١٦ : النّحل

و عالی‌ترین معیار ارزیابی «خداوند» است ، لذا حبّ فی الله و بغض فی الله اصلی‌ترین پایهٔ دین شمرده شده است و موجب رسیدن انسان به عالی‌ترین درجهٔ کمال میشود . امام صادق سلام الله علیه همین شاخصه را نشانهٔ کمال ایمان شمرده و میفرمایند :

مَنْ أَحَبَّ لِلَّه وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهَ ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ .[1]

طبعاً این حبّ و بغض باید در رفتار و گفتار خود را نشان بدهد . حضرت آقا معتقد بودند که اعلام برائت از دشمنان محمّد و آل محمّد باید رسمی و علنی شود و در بین شیعه و سنّی رواج یابد ؛ چراکه هیچ سنّی از دشمنان محمّد و آل محمّد حمایت نمی‌کند ، و هیچ کس بطور کلّی در مطرود بودن دشمنان پیامبر و آل پاک او بحثی ندارد اگر چه در بعضی مصادیق آن بین دو طائفه اختلاف نظر هست . بنابراین نباید لعن بر دشمنان متوقّف یا حذف شود بلکه باید پا به پای توسعهٔ صلوات بر محمّد و آل محمد درگفته‌ها و نوشته‌ها مطرح شود تا تولّی و تبرّی هر دو جایگاه خود را بیابند . لذا آغاز نوشته‌های ایشان از لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السّلام خالی نیست .

نکتهٔ پنجم : شروع با آیات

در غالب مباحثی که وارد میشوند بحث را با آیه‌ای مناسب شروع کرده به تفسیر آن پرداخته و با استفاده از فهم صحیح مفردات آیه و باکمک آیات دیگر ، به تبیین و تشریح مفاد آن اقدام نموده و بحث راگسترش میدهند .

نکتهٔ ششم : استفادهٔ گسترده از روایات

گرچه ممکن است بسیاری از مطالبی که انسان مطرح می‌سازد حقّ و مطابق واقع باشد ، ولی در بیان آنها از زبان معصوم علیه السّلام اتقان و نورانیّت

۱ـ «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۱۲٤ ، کتاب الإیمان و الکفر ، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله ، حدیث اوّل

دیگری است . ایشان در مباحث خود عنایت خاصّی به روایات اهل بیت علیهم السّلام داشتند و مباحث و مطالب خود را با ذکر روایات مناسب ـ که با حوصله و دقّت هم پیگیری می‌نمودند ـ پخته و کارآمد می ساختند .

نکتهٔ هفتم : تصویر سازی

نویسندگان قدرتمند توانائی خود را در زمینه‌های مختلف بروز میدهند که بطور طبیعی هر قدر این توانائی‌ها بیشتر باشد آثارشان موفّق‌تر خواهد بود . قدرت ترسیم صحنه و تصویرگری در نویسنده باعث میشود که خواننده خود را در فضای مطلب و حوادث تاریخی احساس کند .

به اعتراف اساتید بزرگ فنّ نویسندگی ، یکی از موفّق‌ترین نویسندگان معاصر در تصویرگری صحنه‌ها حضرت علّامه آیة الله حسینی طهرانی أعلی الله مقامه الشّریف هستند ؛ که این مطلب مورد تصدیق همهٔ آنانی است که با کتاب‌ها و آثار ایشان از نزدیک آشنا هستند . آنچنان زیبا و روان قلم زده و صحنه را تشریح می‌کنند که خواننده به راحتی خود را در صحنه می‌یابد ، همچون فیلمبرداری هنرمند که مخاطب را بدنبال دوربین خود به صحنه کشانده و قضایا را ملموس می سازد . این حقیقت را میتوانید در خواندن نمونه‌های زیر تجربه کنید :

تشریح تاریخ اهل بیت علیهم السّلام ، بیان نمونه‌هائی از مکاشفات اساتید و دوستان ، شرح مسافرتهایشان به عتبات عالیات و سفر استادشان حضرت حدّاد رضوان الله علیه به ایران ، و نیز ترسیم حوادث دوران انقلاب و شکل گیری نهضت اسلامی . نمونه‌هائی از این موارد را در همین یادنامه بطور جسته و گریخته در فصول قبلی با هم دیده‌ایم .[1]

براستی این قدرت قلم زدن و تشریح حوادث پیرامون ولایت مولا أمیرالمؤمنین

۱ـ همچون شرح و بیان اوّلین دیدارشان با مرحوم حدّاد رضوان الله علیه که در فصل چهارم ، ص ۲۲۰ به تفصیل گذشت .

صلوات الله علیه در برخی از جلدهای «امام شناسی» آنچنان انسان را مسحور می سازد که بی اختیار می خواهد از جای برخیزد و آنچنان صدای خود را به نغمهٔ خوش صلَّی اللهُ علیكَ یا أباالحسن یا أمیرَالمؤمنین برآورد که در تمام هستی طنین انداخته و ملک و ملکوت را در بر گیرد !

صد البتّه آنچه گفتیم نه فقط اثر قلم و تصویرگری حضرت آقا است ، که در واقع اثر نفس قدسی و الهی ایشان است که پشتوانهٔ این قلم میباشد . و همانگونه که خود میفرمودند : نفس گوینده و نویسنده با انسان رابطهٔ مستقیم برقرار میکند . و به همین جهت انسان حق ندارد هر اثری از هر نفسی را بشنود یا مطالعه کند . زیرا که اثر برخی از نفوس خبیثهٔ هوس آلودهٔ شیطان مدار ، آنچنان شوم و پلید است که جان را مُنکدر و روح را خسته می سازد .

آری این حقیقت را با تلاوت و تدبّر در قرآن و روایات می یابیم که جانمان نشاط میگیرد و هرگز خسته و دلمرده نمی شود بلکه وجد و شورش افزوده میگردد.

نکتهٔ هشتم : رعایت ادب و احترام

آقا در آثار خود تأکید دارند که همانطور که رعایت ادب به ساحت مقدّس حضرت رسول الله و اهل بیت او علیهم الصّلوة و السّلام ضروری است ، رعایت احترام و ادب نسبت به کسانیکه با آنان مرتبطاند نیز لازم میباشد بخصوص اگر از علماء شریعت باشند که مظهر شریعت و نائب أئمّه علیهم السّلام در بیان احکام هستند .

در «رسالهٔ سیر و سلوک» پس از بیان لزوم ارادت به صاحب شریعت و خلفای او صلوات الله علیهم أجمعین میفرماید : **«** از تتمّهٔ این ارادتست ارادت و إخلاص نسبت به ذرّیّهٔ رسول صلّی الله علیه وآله و سلّم و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامعهٔ کلمات شریفهٔ ایشان .»[1]

۱ـ «رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» ص ۱۵۳

خود حضرت آقا نیز در آثار مکتوبشان بر همین ممشی عمل میفرمودند و همانطور که أسامی مبارکهٔ اهل بیت علیهم السّلام را همیشه با کمال احترام و رعایت ادب ذکر می‌نمودند از بزرگان دین نیز با احترام و ادب لازم یاد می‌نمودند . و بنای ایشان این بود که در نقد مطالب علمی و نقل وقایع تاریخی اگر جائی موجب تنقیصی برای یکی از علمای دین ویا مؤمنین از اهل ولایت بود ، یا أصلاً اسمی از او نبرده و به صورت مبهم یاد میکردند و یا درصورت لزوم، با احترام از او نام آورده و در کنار آن پاره‌ای از فضائل ونقاط قوّت او را نیز یادآور می‌شدند . که این سیره در آثار ایشان بسیار آشکار است . و بطور کلّی در مقام نقد «خطا» بودند نه تخریب «خاطی».

بله ، اگر در جائی کسی به عنوان شاخصهٔ مکتب باطلی مطرح می‌شد چه‌بسا درکنار نقد علمی مکتب و مرام وی ، شخصیّت او را نیز نقد می‌نمودند همانطورکه دربارهٔ شیخ احمد أحسائی در آثارشان به چشم می‌خورد .

نکتهٔ نهم : دقّت و جامعیّت در حسن ظاهر

بناء حضرت آقا بر این بود که آثاری را که تدوین می‌کنند به لحاظ محتوا وقالب هر دو ، در اوج باشد ؛ لذا آثارشان به لحاظ رعایت آداب نوشتاری آنچنان جامع و جذّاب بود که متن نوشتهٔ ایشان خواننده را به همراه خود می‌بُرد. وکیفیّت قرارگرفتن جمله‌ها ، فاصلهٔ کلمات و محورهای اصلی و فرعی ، تقسیم بندی‌های مختلف و مناسب ، نگارش آیات و روایات با خطّ نسخ و ثلث ـ در حالی که خطّ اصلی ، نستعلیق شکسته بود ـ و رعایت فاصلهٔ خطوط و خصوصیّات دیگر ، انسان را در صحیح و روان خواندن مطالب کمک می‌نمود . که البتّه با چاپ حروفی آثار ایشان آن حلاوتی که در دست نوشته‌ها بود به خواننده منتقل نمی‌شود ؛ و این مطلب برای کسانی که با دست نویس‌های ایشان سر وکار داشته‌اند قابل لمس و احساس است .

باری ، نوشته‌های ایشان در قالب ظاهری آنچنان زیبا ، جذّاب و عالی بود که خطّ خوش آن هر بیننده‌ای را به تحسین وا می‌داشت ؛ و به نظم و دقّت و حوصله و پشتکاری که در صفحه آرائی شده آفرین می‌گفت .

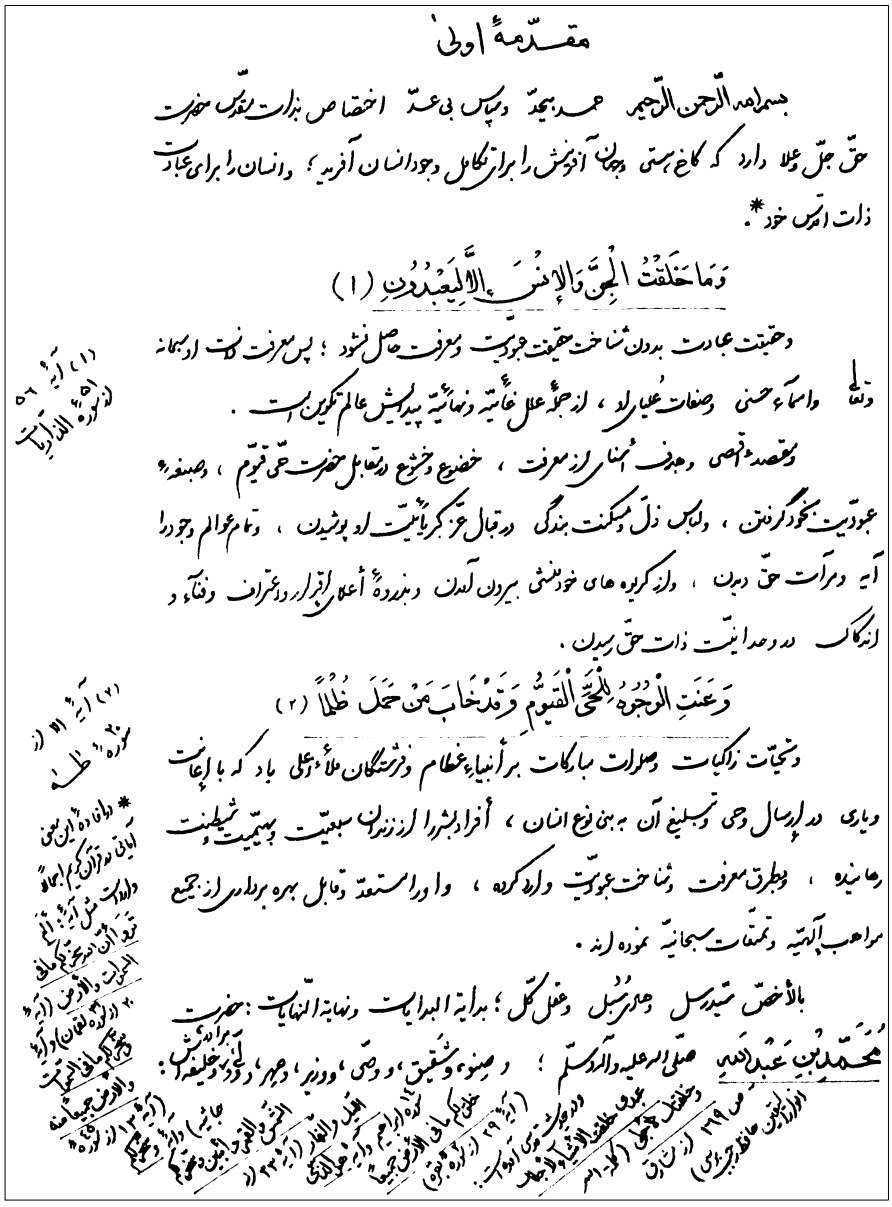

مقدّمهٔ اولی

بسم الله الرّحمن الرّحیم حمد بیحدّ و سپاس بی‌عدّ اختصاص بذات مقدّس حضرت حقّ جلّ و علا دارد که کاخ هستی و چنان آفرینش را برای تکامل وجود انسان آفرید ؛ و انسان را برای عبادت ذات اقدس خود*.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۱)

و حقیقت عبادت بدون شناخت حقیقت عبودیّت و معرفت حاصل نشود ؛ پس معرفت ذات او سبحانه و تعالی و اسماء حسنی و صفات علیا را ، از جملهٔ علل غائیّه و نهائیّه پیدایش عالم تکوین است .

و مقصد اقصی و هدف اسنای از معرفت ، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیّوم ، و صبغهٔ عبودیّت بخود گرفتن ، و لباس ذلّ و مسکنت بندگی در قبال عزّ کبریائیّت او پوشیدن ، و تمام عوالم وجود را آیه و مرآت حقّ دیدن ، و از کرده های خود منشی بیرون آمدن و بمرتبهٔ اعلای اقرار و اعتراف و فنا و انهماک در وحدانیّت ذات حقّ رسیدن .

وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۲)

و تحیّات زاکیات و صلوات مبارکات بر انبیاء عظام و فرشتگان ملأ اعلی باد که با اعانت و یاری در ارسال وحی و تبلیغ آن به بنی نوع انسان ، افراد بشر را از زندان سبعیّت و بهیمیّت و شیطنت رهانیده ، و بطرق معرفت و شناخت عبودیّت وارد کرده ، و او را مستعدّ و قابل بهره برداری از جمیع مواهب الهیّه و تمتّعات سبحانیّه نموده اند .

بالأخص سید رسل و هادی سُبل و عقل کلّ ؛ بدایة البدایات و نهایة النهایات : حضرت محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ؛ و صینه و شقیق ، و وصیّ ، و وزیر ، و صهر ، و داماد و خلیفه اش :

(۱) آیهٔ ۵۶ از سورهٔ الذاریات

(۲) آیهٔ ۱۱۱ از سورهٔ طه

* و انما در این بعضی آیات قرآن کریم اجمالاً و اشارت مثل آیهٔ : الم تر ان الله یعلم ما فی السماوات و الارض (آیهٔ ۲۰ از سورهٔ لقمان) و آیهٔ یعلم ما فی السماوات و الارض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون (آیهٔ ۱۳ از سورهٔ تغابن) و آیهٔ و هو الذی خلق السماوات و الارض بالحق و یوم یقول کن فیکون قوله الحق (آیهٔ ۷۳ از سورهٔ انعام) و آیهٔ ... (آیهٔ ۱۶ از سورهٔ ابراهیم) و آیهٔ ... (آیهٔ ۲۹ از سورهٔ یونس) و آیهٔ ... و در سورهٔ ... آمده است : ... و مختصر ... (کلمه ... از ... ص ۳۶۹ از ...)

تصویر صفحهٔ اوّل از مقدّمهٔ «الله شناسی»

از نکات قابل توجّه آنست که معمولاً نویسندگان در هنگام تألیف آثار خویش دقّت لازم را در کتابت و تنظیم نوشتار بکار نمی‌گیرند و لذا آثار آنها برای طبع محتاج به ویرایش و کار مجدّد است ، ولی حضرت آقا آثار خود را آنچنان زیبا و دقیق تنظیم می‌نمودند که همان نمونه بصورت خطّی قابل ارائه بود ، و به همین جهت برخی از آثار ایشان به همان خطّ اصلی تصویر برداری و چاپ شده است مانند کتاب ارزشمند «لَمعاتُ الحسین» و کتاب «رسالهٔ بدیعه».

نکتهٔ دیگر آنکه ایشان در نوشتن آثار خود از چند بار نویسی به دور بودند ، یعنی چنین نبود که مسوّده و مبیّضه‌ای داشته باشند بلکه وقتی مشغول کتابت می‌شدند ، هم در تقریر و چینش مطالب و هم در حفظ جهات ظاهری چنان متین و مستحکم قلم می‌زدند که دیگر نیازی به بازنویسی نبود ؛ و این بسیار قابل دقّت و مایهٔ تعجّب است .

لذا هنگام نوشتن ، فضائی کاملاً آرام را تهیّه میدیدند و اصولاً کسی با ایشان سخن نمی‌گفت و حتّی سلام نمی‌کردند تا رشتهٔ بحث از دست نرود . حتّی زمانی که از نوشتن خسته می‌شدند یا برای تنظیم بحث و تقریر آن در ذهن خویش دست از قلم کشیده و در طول حسینیّهٔ خویش که در کنار اطاقهای مکتبهٔ ایشان قرار داشت قدم می‌زدند ، احدی با ایشان صحبت نمی‌کرد .

یک تذکّر :

صد البتّه این همه دقّت و حوصله حتّی در ظاهر تدوین آثار همچون همهٔ حالات مردان خدا برخاسته از دستورات الهی است . چرا که اولیاء الهی آنانند که همهٔ احوالشان : سکون و حرکت ، نشست و برخاست ، صلح و قهر ، آمد و رفت ، منع و عطا ، گریه و خنده ، جذب و دفع ؛ همه و همه الهی است ، از خداست و برای خداست ، و متأدّب به ادب الهی می‌باشند .

آری این دستور رسول خداست که وقتی سعد بن معاذ را با دست خود در لَحْد

گذاردند و شکافهای حدّ فاصل خشت‌ها را باگل بخوبی می‌پوشاندند فرمودند :

خداوند بنده‌ای را دوست دارد که هنگامیکه کاری را انجام میدهد متقن و محکم انجام دهد .

عَنِ أَبِی عَبْدِ اللَهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ :

أُتِیَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ ءَالِهِ فَقِیلَ له : إِنَّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ ...

فَنَزَلَ رَسُولَ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَءَالِهِ حَتَّی لَحَدَهُ وَ سَوَّی اللَّبِنَ عَلَیْهِ وَ جَعَلَ یَقُولُ : نَاوِلُونِی حَجَرًا ، نَاوِلُونِی تُرَابًا رَطْبًا ، یَسُدُّ بِهِ مَا بَیْنَ اللَّبِنِ . فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ وَ حَثَا التُّرَابَ عَلَیْهِ وَ سَوَّی قَبْرَهُ قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ ءَالِهِ : إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَیَبْلَی وَ یَصِلُ الْبِلَی إِلَیْهِ ؛ وَ لَکِنَّ اللَهَ یُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْکَمَهُ ...[1]

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که : به خدمت رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم آمده وگفتند که : سَعْد ابن مُعاذ رحلت نموده است ...

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خود در قبر پـائین رفت و بـرای سعد ، لَحْد معیّن کرد و او را در لَحْد گذارد و خشت‌ها را یکی پهلوی دیگری می‌چید و میفرمود : به من سنگ بدهید ، به من خاک مرطوب بدهید ، و با آن خاکها خُلل و فُرج میان خشت‌ها را مسدود مینمود .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چون از قبر فارغ شد و خاک بر روی آن انباشت و روی قبر را تسویه نمود فرمود :

حقّاً من می‌دانم که بزودی خواهد پوسید و کهنگی و اندراس به این قبر خواهد رسید ، ولیکن پروردگار بنده‌ای ار دوست دارد که هنگامی که کاری را انجام میدهد ، در آن محکم کاری کند آن را مُتْقَن و استوار نماید ...»

۱ـ «بحار الأنوار» ج ٦ ، ص ۲۲۰ ؛ ترجمهٔ تمام این حدیث در «معاد شناسی» ج ۲ ، ص ۲۱۹ تا ص ۲۲۱ آمده است .

نکتهٔ دهم : طرّاحی

در مباحث علمی و معرفتی ، علاوه بر تبیین دقیق و تشریح عمیق ،گاهی نیاز به طرحی است که مطلب را در برابر دیدگان انسان مجسّم سازد .

حضرت آقا چون در دورهٔ هنرستان با کشیدن طرحهای دقیق مأنوس بودند ، در تدوین آثارشان آنجا که لازم به کشیدن طرح و یا ترسیم نقشه‌ای بوده است آنچنان ظریف و دقیق رسم کرده‌اند که انسان شگفت زده میشود .

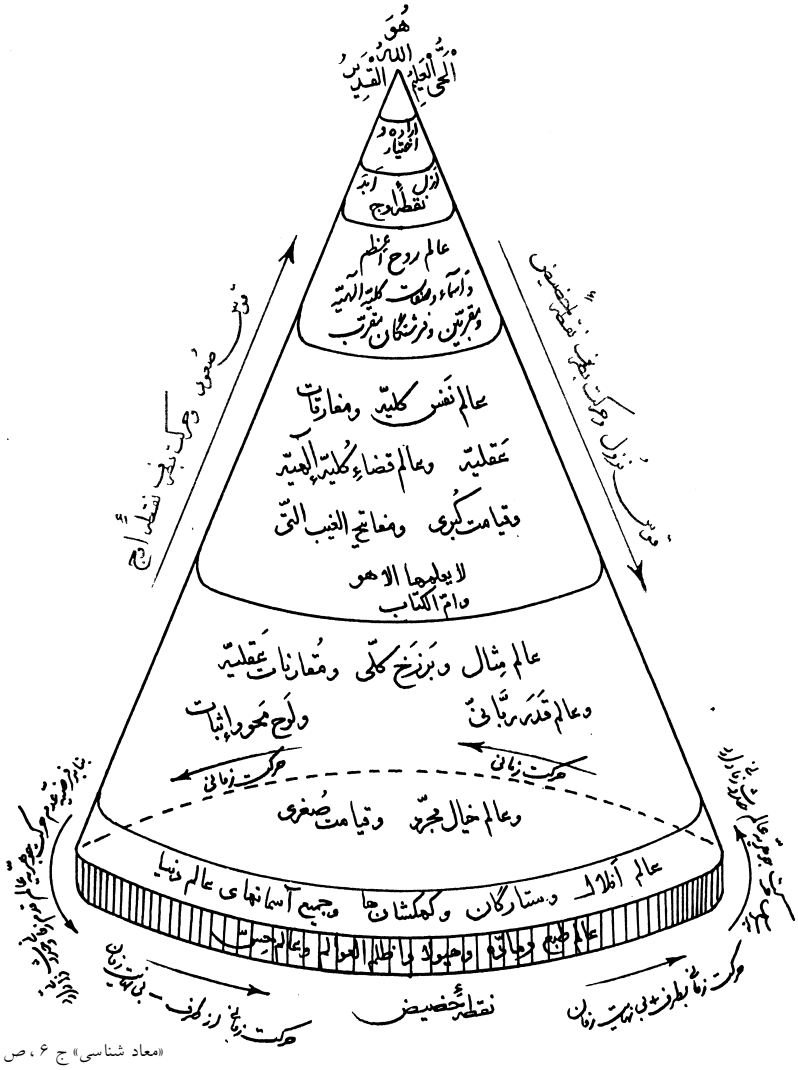

«معاد شناسی» ج ۶ ، ص ۱۹۷

نمونه‌هائی از این رسمها را در «رسالهٔ رؤیت هلال» در خلال نامه‌هائی که برای آیة الله خوئی نوشته‌اند و بیش از بیست رسم است ، میتوان مشاهده نمود.

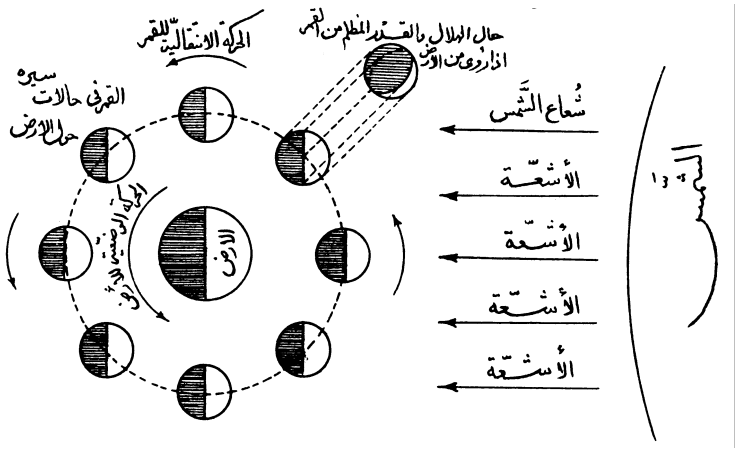

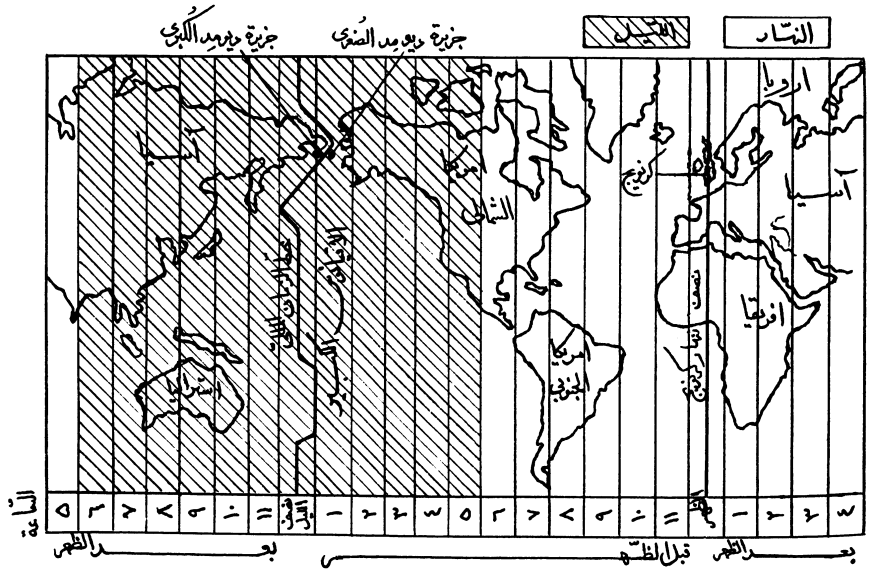

نکتهٔ یازدهم : ختم به روضه

توسّل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام سنّتی است ممدوح و مرسوم در بین اهل منبر که در پایان سخن به مناسبت زمان یا مبحث ، و اگر

مـناسبتی نـباشد بـطور مستقل بـاب تـوسّل بـه سـاحت قـدس ائـمّهٔ هـدی علیهم السّلام را بازکرده و پروندهٔ سخن را با این عطر الهی خوشبو ساخته و مهر ختم می‌نهند که به تعبیر قرآن **خِتَـٰمُهُۥ مِسْكٌ** شود .

و این توسّل برکاتی نورانی دارد که بررسی آن خود مقام دیگـری دارد ؛ اجمالاً اینکه : موجب احیاء تاریخ مظلومیّت اهل بیت علیهم السّلام و مقاومت آن بزرگواران در برابر ظلم و ستم ، و آموختن درس ایثار وگذشت و پایداری از آنان ، و برقراری ربط درونی با انوار قدسیّهٔ ایشان ، و جلب رحمت واسعهٔ الهیّه ، و تـحصیل نـورانـیّت و صـفای سـرّ مـیباشد . حـضرت امـام صـادق عـلیه السّـلام فرمودند:

نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ ، وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ ، وَ كِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

«آهی که انسان غم زده بر اثر ظلمی کـه بـر مـا شـده است ، از سـر درد بر می‌آورد تسبیح الهی است ، و غصّه‌ای که بـرای تـضییع حـقّ مـا مـی‌خورد عبادت است ، و رازداری امر ما جهاد در راه خداوند است .»

آنگاه خود حضرت فرمودند : **يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِـالذَّهَبِ** . «باید این حدیث را با طلا نوشت .»[1]

با وجود اینکه چنین امری چندان در کتب مـؤلّفین مـرسوم نـیست ولی حضرت آقا از إحیاگران این شیوهٔ ارزشمند هستند و جلسات بحث خود را با همان حال و هوای گفتاری به سمت توسّل پیش می‌برند ، و بسیار هنرمندانه بدون آنکه هیچگونه خلل و سکتی به مطلب وارد آید آنچنان عشق و شوری بر فضای بحث افکنده و جان را تلطیف می‌کنند که غالباً خواننده‌ای که غرق در

۱ـ «بحار الأنوار» ج ٤٤ ، ص ٢٧٨ ، حدیث ٤ ، از «أمالی شیخ مفید»

مطالعه است تکان می‌خورد و جوشش اشک در چشم و جریان آن را بر گونه‌ها احساس میکند ؛ و ناگاه قطرات اشک که حاوی صدها پیام و حاصل دهها رمز عشق است بر صفحهٔ کتاب می چکد .

با اینکه برخی از دوستان اهل فضل و قلم به ایشان تذکّر داده بودند که حذف این توسّلات از آخر مجالس کتاب «معادشناسی» میتواند در توسعهٔ انتشار این اثر سودمند باشد و مخاطبان بیشتری را جلب کند ، هرگز به حذف راضی نشده و بر بودن آنها تأکید مکرّر فرمودند .

مطلب قابل توجّه در اینباره اینستکه ایشان در انجام این سنّت نورانی أوّلاً مقیّد بودند که روضه‌ها را از منابع معتبر نقل کنند و ثانیاً در این زمنیه نوآوری و ابتکار نیز داشتند ، و بعضاً از صحنه‌ها و نمونه‌هائی یاد می‌کنند که کمتر مطرح است .

از جمله بیان مظلومیّت حضرت أمیرالمؤمنین علیه و علی أولادِه أفضلُ صلواتِ المُصلّین را از نظر کمی یاران و فداکاران و از دست دادن بزرگان اصحابش در جنگ و تهاجم‌های خونین ناکثین ، قاسطین و مارقین . آنجا که با لطافتی تمام و به مناسبت بحث ، شهادت یار بلند پایهٔ حضرت ، جناب عمّار یاسر را تشریح نموده و رشادتهای این پیر دلاور راکه در مرز نود سالگی با عشق و شور علوی با شمشیر و سپر در صحنهٔ رزم صفّین به عشق بازی با حبیب می‌خرامد و غرقه در خون میشود را بیان می‌کنند ،که مولا علی علیه السّلام بر بالینش حاضر شده و با اشعاری جانسوز درد هجر را نوحه می‌کنند .[1]

نکتهٔ دوازدهم : طبقه بندی آثار

حضرت آقا برای آثار خود از ابتدا برنامه‌ای مدوّن داشتند و آن تلاش برای

۱ـ «نور ملکوت قرآن» ج ۳ ، ص ۳۳۵

پخش علوم و معارف اسلام بود ، ولذا نام کلّی مجموعهٔ آثار خود را «دورهٔ علوم و معارف اسلام» گذاشتند . و برای هر دسته از تألیفات خود طبقه‌ای خاص را مقرّر نمودند : اصطلاح «معارف» را برای بیان توحید و امامت و معاد در نظر گرفتند و شمارهٔ ۱ تا ۳ را برای آن قرار دادند ، و اصطلاح «علوم» را برای اخلاق و حکمت و عرفان ، مباحث تفسیری ، ابحاث علمی و فقهی ، و ابحاث تاریخی بکار بردند و شماره‌های ٤ تا ۷ را برای آن تعیین نموده و با آوردن این شماره‌ها در زیر عبارت «دورهٔ علوم و معارف اسلام» که بصورت هلالی روی جلد کتاب نوشته شده طبقه و جایگاه هر کتاب را مشخّص نمودند . طبقه‌بندی تألیفات به ترتیب ذیل است :

دورهٔ **معارف** شامل سه قسمت :

(۱) ـ الله شناسی (سه جلد)

(۲) ـ امام شناسی (هجده جلد)

(۳) ـ معاد شناسی (ده جلد)

دورهٔ **علوم** شامل چهار قسمت :

(٤) ـ اخلاق و حکمت و عرفان :

۱ ـ رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

۲ ـ رساله لبّ اللُباب در سیر و سلوک اولی الألباب

۳ ـ توحید علمی و عینی

٤ ـ مهر تابان

۵ ـ روح مجرّد

(۵) ـ ابحاث تفسیری :

۱ ـ رسالةٌ بدیعة فی تفسیر آیة : الرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ

۲ ـ رسالهٔ نوین

(٦) ـ ابحاث علمی و فقهی :

١ ـ رسالةٌ حولَ مسألة رؤية الهلال

٢ ـ وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام

٣ ـ ولایت فقیه در حکومت اسلام (چهار جلد)

٤ ـ نور ملکوت قرآن (چهار جلد)

٥ ـ نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت ـ دکتر عبدالکریم سروش

٦ ـ رسالهٔ نکاحیّه : کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین

٧ ـ نامهٔ پیش نویس قانون اساسی

(٧) ـ ابحاث تاریخی :

١ ـ لَمَعات الحسین

٢ ـ هدیّهٔ غدیریّه : دو نامهٔ سیاه و سپید

خود حضرت آقا رضوان الله تعالی علیه این طبقه بندی را در جلد اوّل «الله شناسی» در پایان مقدّمهٔ دوّم ذکر کرده‌اند .

فصل دهم

دوستان، فرزندان
ابتلائات، وصیّت نامه، ارتحال

دوستان

دوستی و ارتباط آدمی با دیگران قضیّه‌ای است فطری و وجدانی و با أهمّیّت ، و آیات و روایات نیز بر آن نگاهی وسیع دارند .

یکی از اصلی‌ترین مباحث روایات در این قضیّه تأکید بر انتخاب صحیح دوست و رفیق است . چراکه انسان موجودی است تأثیرگذار و تأثیر پذیر ، لذا باید در انتخاب دوستان خود دقیق باشد ؛ و به همین جهت در روایات آمده است که هر کسی را میتوان با دوستش ارزیابی کرد و شناخت . پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند : **المَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ** .[1] «انسان بر دین رفیقش گرایش پیدا خواهد کرد ، پس هر کسی در انتخاب رفیقش باید دقّت کافی بنماید .»

با بیانی که گذشت روشن میشود که یکی از محورهای شناخت زندگی انسانها آشنائی با رفقا و دوستان آنهاست ، و بطور طبیعی با شناخت دوستان هر کسی میتوان با أبعاد شخصیّت وی آشنا شد .

با نگاهی اجمالی به طیف وسیع دوستان حضرت آقا که طبقات مختلف جامعه را در بر می‌گیرد ، درمی‌یابیم که رمز عمدهٔ رفاقتهایشان به همراهی در

۱ـ «بحار الأنوار» ج ٧٤ ، ص ١٩٢

سیر إلی الله و انجام وظائف دینی ، و به بهره‌مندی اشخاص از علم و عمل و ادب و معرفت و تدیّن و تعهّد و تخصّص برمی‌گردد .

در اینجا ـ چون بنای این جلد یادنامه معرّفی أبعاد وجودی حضرت آقا از زبان خودشان میباشد ـ فقط به برخی دوستانی که آقا به مناسبت در آثارشان از آنها یاد کرده‌اند اشاره می‌کنیم ، که طبعاً تمام دوستان مدّت عمر ایشان نیستند ، و بسیارند دوستان صمیمی دیگرشان ، چه از علما ، چه از أطبّا و چه از اصناف دیگر ، که در فرصت‌های آتی باید به معرّفی آنها بپردازیم ، إن شآء الله .

در اینجا تذکّر چند نکته لازم است :

اوّل : همانگونه که درجات افراد در معارف و فضائل مختلف میباشد طبعاً درجات رفاقت‌ها هم متفاوت خواهد بود و قطعاً عزیزانی که آقا نامشان را در حلقهٔ دوستان خود در خلال مباحث کتابها و به تناسب ذکر نموده‌اند ، از درجات متفاوتی برخوردارند که سابقهٔ مودّت و میزان کمال علمی و عملی شاخص آن خواهد بود .

دوّم : آقا در طول زندگی نورانی و پر برکت خویش بر اساس تعالیم قرآن و عترت همیشه روابط خود را با دیگران بر اساس ارزشهای الهی تنظیم می‌نمودند ، و اگر کسی از مسیر الهی خارج می‌شد ، حتّی اگر از نزدیکترین دوستان یا اقوام بود ، بعد از اتمام حجّت بر وی ، از او بریده و رشتهٔ مودّت را قطع میکردند ؛ که این معیار در استمرار رفاقت‌های ایشان باید مدّ نظر قرار گیرد .

سوّم : چون حضرت آقا خود از «اهل علم» بودند : عالمی وارسته و اهل عمل که در درجات عالی از علم و عرفان إلهی سیر میکردند و مصداق آیهٔ مبارکه **رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَ لاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ** بودند ، و مباحثی را هم که در کتابهایشان آورده‌اند تبیین علوم و معارف اسلام است ؛ بطور طبیعی از دوستان اهل علم و حوزوی بیشتر در آثارشان یاد شده و نام دیگر دوستان کمتر به میان

آمده است .

چهارم : در این مقام صرفاً به ذکر نامها اکتفا نموده از بیان مطالب دیگر خودداری می‌کنیم ، و در پاورقی با ارجاع به مصادرِ موارد نقل شده ، دسترسی به اصل مطلب را امکان پذیر خواهیم ساخت .

أسامی جمعی از بزرگان از اهل علم که ایشان در تألیفاتشان آنها را جزء دوستان و آشنایان خود نام برده و مراودات خود با آنان را بیان نموده‌اند از اینقرار است :

رهبرکبیر انقلاب وبنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت آیة الله خمینی [1]، و حضرات آیات و حجج اسلام آقایان : حاج سیّد محمّد رضا گلپایگانی [2]، آخوند ملّا علی همدانی [3]، حاج سیّد محمّد هادی میلانی [4]، حاج سیّد احمد خوانساری [5]، حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی [6]، حاج سیّد موسی شبیری زنجانی [7]، حاج سیّد عزّالدّین زنجانی [8]، حاج شیخ عبدالحمید شربیانی [9]، حاج سیّد محمّد شاهرودی [10]، حاج شیخ صدرالدّین حائری شیرازی [11]، حاج سیّد محمّد علی قاضی [12]، حاج شیخ مرتضی مطهّری [13]، حاج سیّد عبدالکریم

۱ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» درس دوّم : روابط أکید مؤلّف با آیة الله خمینی در لزوم تشکیل دولت اسلام

۲ و ۳ـ همان مصدر ، ص ۱۳۵ و ص ۸۸

٤ـ «روح مجرّد» ص ۲۸۰

٥ـ «جُنگ خطّی ۷» ص ۲۹٤

٦ و ۷ـ «امام‌شناسی» ج ١٤ ، ص ۲۸۰ ، و ج ١٦ ، ص ٤٦٨

۸ تا ۱۲ـ «مهر تابان» به ترتیب ص ۳۲٦ ، ص ۳۷ ، ص ۷۱ ، ص ۳٦ و ص ۳۳

۱۳ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۱۱۹ ؛ «روح مجرّد» ۱۵۹ ؛ «الله‌شناسی» ج ۲ ؛ ص ۳۸ ؛ «لُبّ اللُباب» ص ۱۷

کشمیری[۱]، حاج سیّد مصطفی خمینی[۲]، حاج سیّد عبدالحسین دستغیب شیرازی[۳]، حاج شیخ محمّد صدوقی یزدی[٤]، حاج شیخ محمّد جواد فومنی[٥]، حاج میرزا محمّد باقر آشتیانی[٦]، حاج شیخ محمّد تقی جعفری[۷]، حاج سیّد محمّد علی سبط[۸]، حاج شیخ بهاء الدّین صدوقی همدانی[۹]، حاج سیّد رضی شیرازی[۱۰]، حاج آقا محیی الدّین انواری[۱۱]، حاج سیّد صدر الدّین جزائری[۱۲]، حاج سیّد عزیز الله طباطبائی[۱۳]، حاج سیّد محمّد رضا خلخالی[۱٤]، حاج سیّد علی لواسانی[۱٥]، حاج شیخ حسنعلی نجابت[۱٦]، حاج سیّد ابراهیم خسروشاهی کرمانشاهی[۱۷]، حاج سیّد احمد فهری زنجانی[۱۸]، حاج سیّد جلال الدّین آشتیانی[۱۹]، حاج سیّد عبدالله فاطمی شیرازی[۲۰]، حاج شیخ إسمعیل معزّی ملایری[۲۱]، حاج میرزا حسن نوری[۲۲]، علّامهٔ لاهیجانی انصاری[۲۳]، حاج شیخ حسن مصطفوی[۲٤]، حاج شیخ محمّد شریف رازی[۲٥]، حاج سیّد موسی صدر[۲٦]، حاج سیّد محمّد علی میلانی[۲۷].

---

۱ تا ۳ـ «روح مجرّد» ص ۳۰۹

٤ و ٥ـ «وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» ص ۳٦ و ص ٤۱

٦ تا ۱۲ـ همان مصدر ، ص ٤۷ و ٤۸

۱۲ و ۱۳ـ «امام شناسی» ج ۱٥ ، ص ۲۹۳ و ص ۱۱۰

۱٤ و ۱٥ـ «توحید علمی و عینی» ص ۲۹ و ص ۲٤

۱٦ تا ۲۰ـ «روح مجرّد» به ترتیب ص ۱٥۲، ص ۱۲۲، ص ۱٤۲، ص ۳٤٦ و ص ۱۲۹

۲۱ و ۲۲ـ «امام شناسی» ج ۱۳ ، ص ۸۷ ، و ج ۱۸ ، ص ۱۱۰

۲۳ـ «معادشناسی» ج ۷ ، ص ۲۳٦

۲٤ـ «ولایت فقیه در حکومت اسلام» ج ۳ ، ص ۳۱

۲٥ـ «الله‌شناسی» ج ۱ ، ص ۱۲۷

۲٦ و ۲۷ـ «مهر تابان» ، ص ۷۰ و ص ۱٥

فرزندان

قرآن مجید مال و اولاد را زینت زندگی دنیا شمرده و در روایات فرزند صالح گلی بهشتی معرّفی شده و پیامبر بزرگ اسلام بر تکثیر اولاد و سنگین ساختن زمین به گویندهٔ لا اله الّا الله و توسعهٔ جامعهٔ اسلامی سفارش نموده است . و صد البتّه در قرآن و روایات در موارد فراوان و با تعابیر مختلف بر لزوم دقّت در تربیت صحیح فرزندان تأکید بسیار شده ، و از جزئی ترین مسائل تربیتی گرفته تا عالی ترین مراحل آن ، بیان‌ها و راهکارهای گوناگونی ارائه شده که برای فراگیری و عمل به آنها باید به کتابهای مربوطه مراجعه نمود ، و برخی از این مباحث را حضرت آقا در «نور ملکوت قرآن» و «رسالهٔ نکاحیّه» و تضاعیف دیگر آثارشان آورده‌اند که حائز اهمّیّت و توجّه و دقّت است .

دستورات اسلام در مسألهٔ ازدواج از نخستین قدمهای تشکیل خانواده تا انتها را دربر می‌گیرد . دهها مطلب گوناگون در آیات قرآن و احادیث معصومین با عالی ترین بیان‌ها آمده است که همه برای داشتن زندگی الهی و موفّق و ساختن نسلی پاک و مؤمن و متعهّد و رشید و قوی در میدان علوم و معارف و تهذیب و تربیت میباشد .

حضرت آقا پس از اتمام تحصیل در قم و پیش از هجرت به نجف اشرف ازدواج نمودند که خداوند متعال به ایشان پنج پسر و پنج دختر عنایت فرمود ، که دو تن از آنان در کودکی از دنیا رفتند : فاطمه (اُولی) سیّد محمّد جواد که ماجرای رحلت او را در «روح مجرّد» آورده‌اند .[1]

هم اکنون بحمد الله والمنّة تمامی آقازادگان ایشان در کسوت عالمان دینی و تمامی دامادهایشان نیز از فضلاء و اهل علم می‌باشند ، که این خود

۱ـ «روح مجرّد» ص ۹۶

نشانی است از تلاش و دقّت ایشان در تربیت صحیح فرزندان در راستای خدمت به اسلام و معارف قرآن و عترت علیهم السّلام ؛ و با وجود آقا زادگان و صبایای اهل فضل وکمال ، به لطف الهی نسلی طیّب و طاهر از ایشان بجای مانده است.

از نکات قابل توجّه در زندگی حضرت آقا در این رابطه علاوه بر دقّت در تعلیم و تربیت و تهذیب فرزندان و مراقبت از آنان در طول مسیر زندگی ،تعابیر عالی و سازنده و یادداشتهای ماندگاری است که در ثبت تاریخ تولّد آنان و فرزندانشان نوشته‌اند .

ابتلائات

انسان در طول زندگی با ابتلائات و شدائدی مواجه می‌شود که هر کدام بر اساس علم نامتناهی حضرت حقّ دارای سرّ و حکمتی است .

در این میان ابتلائات مؤمن گاهی در نتیجهٔ لغزشها و سیّئات اوست که خداوند با نعمت ابتلاء و مصیبت ، باطن او را از زنگار معاصی پاک میگرداند و گاهی برای ترفیع درجه و تقرّب بیشتر به خداوند علیّ أعلاست .

هر چه مؤمن بیشتر درجات ایمان را طیّ نموده و بالاتر رود ، ابتلائات او سخت‌تر و شدیدتر میشود و خداوند با بلایای بیشتری او را بیش از پیش رشد داده و به سوی خود می‌کشاند .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم میفرمایند : **إنَّ اللَهَ لَيُغَذِّی عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلاَءِ كَمَا تُغَذِّی الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا بِاللَبَنِ .**[1] «خداوند بندهٔ مؤمن خویش را با بلاء رشد میدهد همانطور که مادر فرزند خود را با شیر تغذیه می‌نماید .» و امام صادق علیه السّلام میفرمایند : **إنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الْمِيزَانَ ، كُلَّمَا زِيدَ**

۱ـ «بحار الأنوار» ج ۸۱ ، ص ۱۹۵ ، ح ۵۲

فِی إیمَانِهِ زِیدَ فِی بَلاَئِهِ .[1] «مؤمن و بلاء و مصیبت چون دو کفّهٔ ترازو هستند ، هر چقدر ایمان او زیاد شود بلایای او نیز زیاد میگردد .»

روشن است که کاملین از اولیاء الهی در این وادی نیز پیشگام بوده و در مدّت عمر شریف خود به تناوب از نعمت شدائد و ابتلائات الهی برخوردار بوده‌اند ، ولی به جهت کتمان أسرارکمتر از اینگونه حالات خود بیان فرموده‌اند.

و اگر گاهگاهی به شدائد و مشکلات خود اشاره‌ای نموده‌اند به جهت بیان حقائقی است که به کار دیگران می‌آید و باعث تنبّه و بیداری آنان میگردد .

حضرت آقا رضوان الله علیه نیز در دوران عمر پر برکتشان با ابتلائات و شدائد متعدّدی مواجه بوده‌اند ؛ از جمله عارضه‌های بسیار سخت جسمانی که همچون سائر ابتلائاتشان در مسیر رشد و کمال ، و سراسر عشقبازی با حضرت حقّ بوده است .گرچه ایشان مانند سائر اولیاء الهی به مقتضای تمکّن در مقام عبودیّت محضه ، هرگز اینگونه موارد را برای خویش بعنوان ترفیع درجه و رشد و تعالی به حساب نمی‌آوردند .

در این مجال به دو نمونه از عارضه‌های بسیار سنگین ایشان از قلم نورانی خودشان اشاره می‌کنیم . اوّلین نمونه ، حاوی درسهای بسیار ارزنده بوده و نشانه‌ای روشن بر پایمردی آن رجل الهی بر ارزشهای اسلامی و تصلّب در دین و ارادت تامّ و تمام به ساحت مقدّس معصومین سلام الله علیهم أجمعین میباشد که با هم مرور می‌کنیم :

٤ ... قبل از ظهر روز شنبه بیست و دوّم شهر جمادی الاولی سنهٔ ١٤٠٤ هجریّهٔ قمریّه دردی در طرف راست شکم توأم با لرز و استفراغ برای بنده پیدا شد و یکی دو روز ادامه داشت .کم‌کم زردی در بدن و صورت و چشمها

١ـ همان مصدر ، ج ٦٧ ، ص ٢١٠ ، ح ١٣

پیدا شد و تشخیص یرقان دادند و به بیمارستان قائم مشهد مقدّس برای معالجه اعزام نمودند . و پس از تجزیه‌های فراوان و عکسهای بسیار و معاینات متعدّد ، بالأخره پس از سونوگرافی که مشاهدهٔ تصویر تلویزیونی است به طریق خاصّی ، محقّقاً معلوم شد یرقان انسدادی است نه کبدی ؛ و در اثر گیر کردن سنگ در لوله و مجرای کیسهٔ صفرا به روده که نام آن مجرای کُلِدوک است پیدا شده است . و در همان بیمارستان عمل جرّاحی کردند و چهار سنگ از کیسهٔ صفرا و یک سنگ از مجرای کلدوک بیرون آوردند ، و خود کیسهٔ صفرا را نیز درآوردند . و در قبل از ظهر روز پنجشنبه سوّم شهر رجب المرجّب از بیمارستان مرخّص کردند . مدّت این کسالت یک اربعین شد بدون یک روز و یا یک ساعت کم و زیاد . **والحمدُ للّه ربِّ العالَمینَ ، و لَهُ الحمدُ فی الاُولی و الأَخِرةِ ، و ءَاخِرُ دَعوانا أنِ الحمدُ للّه ربِّ العالَمینَ .**

در آن زمان جناب صدیق ارجمند آقای دکتر حاج سیّد أبوالقاسم حسینی همدانی رئیس روانپزشکی مشهد ، و آقای دکترحاج سیّد رضا فرید حسینی رئیس بیمارستان قائم ، و آقای دکتر عبدالعلی خوارزمی معاون بیمارستان که از سالیان قبل مراتب مودّت و محبّت میان ما و این بزرگواران برقرار بود ، همگی متّفقاً برای عمل جرّاحی ، آقای دکتر حاج محمّد توسّلی را توصیه نمودند و اضافه کردند که این مرد ، پزشک متخصّص و متدیّن است که پزشکی خود را در فرانسه گذرانده است و سپس به کانادا مهاجرت نموده ، و با عیال و فرزندانش در آنجا توطّن گزیده است و دارای مطبّ شخصی و بیمارستان است . و اینک برای کمک به انقلاب اسلامی از همه چیز خود دست شسته و تک و تنها به ایران آمده است و با نداشتن منزل و حتّی تلفن ، و حتّی عدم مساعدت حکومت بأیّ نحوٍ کان ، شب و روزش را به تعلیم اصول جرّاحی به جوانان و دانشجویان پزشکی و ایضاً به عمل نمودن سیل خروشان مجروحان جنگی ، که تختهای

بیمارستان قائم را برای آنها خالی کرده و اختصاص به آنها داده‌اند ، میگذراند .

خودش به من گفت : چون انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد ، من پیوسته در درونم میل حرکت به سوی این کشور پیدا می شد ، ولی تعلّل می‌نمودم . امّا چون جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به ایران پیدا شد ، دیدم توقّفم دیگر در کانادا غلط است ، و برای عملیّات جرّاحی باید فوراً خودم را به کشور اسلام برسانم ؛ فلهذا آمدم .

وی به حقیر گفت : عمل کیسهٔ صفرا برای من ممکن است ولی باید مشخّص شود که انسداد صفراوی شما از سنگ است نه از چیز دیگر . و دستگاه سونوگرافی بیمارستان قائم خراب بود ، و در جای دیگر نیز موجود نبود . بنابراین با شدّت و اوج کسالت ، دو روزه با طیّاره به طهران آمدم و عمل سونوگرافی در طهران انجام گرفت و در مراجعت فوراً ایشان عمل نمودند .

در طهران که بودم بسیاری تأکید و اصرار داشتند که برای معالجه و یا عملیّه به خارج بروم . بعضی از دوستان می‌گفتند : عمل کیسهٔ صفرا پس از عمل قلب ، عظیمترین عملی است که در بدن انجام می‌گیرد . یعنی متوجّه باشید که عمل ، عمل خطیری است . بعضی از معمّرین از ارحام سببی که خود زمینگیر بودند پیام فرستادند : چرا فلان کس در رفتن به خارج تعلّل می‌ورزد ؟ چرا بر خودش و بر حیاتش رحم نمی‌کند ؟! یک نفر از همشیره‌زادگان حقیر که آنوقت در کانادا بود ، چون از کسالت بنده مطّلع شده بود گفته بود : شما آقا دائی را به دست من برسانید دیگر مطلب تمام است . بعضی گفتند : ما در مدّت بیست و چهار ساعت برای شما جواز سفر و بلیط طیّاره به هر نقطهٔ دنیا که بخواهید تهیّه می‌کنیم ! و بنده هم ابداً گوش به سخن آنها نمیدادم . و بلکه حاضر نشدم در طهران بمانم تا اطبّای جرّاح و سابقه‌دار و معروف مرا عمل کنند . و می‌گفتم : محال است به خارج بروم ! و در طهران ماندن هم معنی ندارد ؛ چرا که ما برای

عملیّه به طهران نیامده‌ایم ، آمدن ما برای تصویر سونوگرافی بوده است ، و اینک که مشخّص است که سنگ است باید به أرض اقدس مراجعت کنم و حتماً باید دکتر توسّلی عمل کند .

امّا در مشهد باید عمل کنم ، به علّت اینکه مرض ما در مشهد پیدا شده است . و ما را به بیمارستان به نام قائم انتقال داده‌اند ، و زمین این بیمارستان از املاک حضرت امام رضا علیه السّلام است ؛ و در حقیقت ما میهمان امام رضا هستیم و در ملک او و در خانهٔ او هستیم و او ما را جواب نکرده و بیرون ننموده است . و من از آنجا به جای دیگر نمی‌روم . و امّا علّت اینکه باید دکتر توسّلی عمل کند ، برای آنکه من وی را ، هم متخصّص و هم متعهّد یافته‌ام . او مردی است که در این زمان که سیل پزشکان لاأُبالی و فرصت طلب و یغماگر به سوی خارج روان است و مملکت را خالی گذارده‌اند ، او به عکس با یک کت و شلوار تنش به ایران برگشته است . او نمازگزار و روزه‌گیر است ، و راستگو است و کاری را که از عهده‌اش ساخته نیست متقبّل نمی‌شود . بنابراین حتماً ظفر و صحّت و عافیت قرین کار اوست . و برای ما هم مردن و زندگی تفاوتی ندارد . اگر هم در این عملیّه جان باختیم به سوی رحمت خدا می‌رویم إن شآء الله تعالی .

امّا علّت استنکاف حقیر از رفتن به خارج چند امر بود :

اوّل آنکه : آن بلاد ، شهرهای کفر است ؛ شهرهای یهود و نصاری و مشرکین و مُلحدین است . رفتن بدانجا برای معالجه ، در حقیقت دست تکدّی به آنها دراز نمودن است ، و استمداد و استعانت از آنها برای ادامهٔ حیات است . و این امر ، خلاف شرافت مسلمان غیور است که پزشکان مُسلم را یله کند و برای بقاء زندگی از آنها گدائی نماید .

دوّم آنکه : من یک شخص عادی نیستم و امروز به عنوان یک مرد روحانی ، و یا فقیه و یا هر چه فرض کنید مردم مرا می‌شناسند و عمل مرا الگوی کار خود

قرار میدهند ؛ آنوقت هر که سرش هم درد بگیرد می‌گوید : من باید بروم به خارج ، چون فلان کس به خارج رفته است . امّا در اینجا اگر عمل کنم گرچه منجرّ به فوت شود ، این عاقبت سوء را در پی ندارد ، بخصوص آنکه ما برای حیات خودمان ، برای حیات شخصی‌مان ـ نه برای حیات نوع و برای حیات جامعه ـ خیلی اهمّیّت قائل می‌شویم در حالیکه آن مقدار هم ارزش ندارد .

سوّم آنکه : هزینهٔ عمل به خارج چند صد برابر هزینهٔ عمل در داخل است ، و از هر راه بدست آید بالأخره از صندوق اسلام کسر شده و به صندوق کفر و به خزانهٔ استعمار کافر افزوده شده است ؛ چرا ما خودمان پیشقدم در این مبادله گردیم ؟

چهارم آنکه : آخر ما خاک برسران خود را مسلمان میدانیم و اهل توحید و قرآن می‌پنداریم و حیات و ممات و نفع و ضرر را مستقیماً از جانب خدا میدانیم . مگر ما در قرآن نمی‌خوانیم :

وَ إِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ وَ إِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ . (آیهٔ ۱۰۷ ، از سورهٔ ۱۰ : یونس)

«و اگر خداوند به تو ضرری برساند ، غیر از ذات او هیچ موجودی را قدرت رفع آن نیست . و اگر برای تو خیری را اراده نماید ، هیچ موجودی قدرت ردّ فضل و رحمت او را ندارد . خداوند از خیر و فضل خود به هر یک از بندگانش که بخواهد می‌رساند . و اوست صاحب غفران و رحمت خاصّه .»

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا و مَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعْدِهِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .(آیهٔ ۲ ، از سورهٔ ۳۵ : فاطر)

«رحمتی را که خدا برای مردم بگشاید ، هیچ موجودی را توان بستن آن نیست . و رحمتی را که خدا ببندد ، هیچ موجودی را توان رهائیش پس از بستن

خدا نیست . و اوست دارای مقام عزّت و استقلال و إتقان و استحکام .»

وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَنِىَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَـٰشِفَـٰتُ ضُـرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِـى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَـٰتُ رَحْمَتِهِۦ قُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ .(آیهٔ ۳۸ ، از سورهٔ ۳۹ : الزّمر)

«و ای پیامبر ، اگر تو از این مردم شرک پیشه بپرسی : چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است ؟ می‌گویند : البتّه و البتّه الله آفریده است . به ایشان بگو : شما به من بگوئید اگر خداوند نسبت به من ارادهٔ ضـرری داشـته بـاشد ، آیـا میتوانند این موجودات موثّرهٔ غیر از خـدا در نـزد شـما ، جـلوی ضـرر وی را بگیرند ، و آن ضرر وگرفتاری را برطرف کنند ؟ یا اگر خداوند نسبت به من ارادهٔ رحمتی و خیری را داشته باشد ، آیا میتوانند آنها جلوگیر فیضان رحمت و ارسال خیر او باشند ؟ بگو : خدا مرا بس است . اوست تنها کفایت کنندهٔ من که باید متوکّلین پیوسته بار توکّل خود را بر عهدهٔ او بنهند.»

إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّى وَ رَبِّكُم مَا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ .(آیهٔ ٥٦ ، از سورهٔ ۱۱ : هود)

«من حقیقةً توکّل نمودم بر الله که او پروردگار من و پروردگار شماست . هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه مقدّراتش مستقیماً به دست اوست . و پروردگار من بر راه راست و صراط مستقیم ، تدبیر امور مخلوقات خود را می‌نماید .»

قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَا وَ عَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ . (آیهٔ ۵۱ ، از سورهٔ ۹ : التّوبة)

«بگو : ابداً چیزی به ما نمی‌رسد (گزندی و ضرری ، یا خیری و رحمتی) مگر آنچه را که خداوند برای ما نوشته است . اوست صاحب تدبیر و ولایت امور ما . و بنابراین حتماً باید متوکّلین و مؤمنین ، او را در جمیع امورشان وکیل

در تصرّف بگیرند و بر او توکّل نمایند.»

و امثال و نظائر این آیات در قرآن مجید بسیار است . با وجود این آیات ، وقتی طبیب متخصّص و متعهّدی آمادهٔ معالجه شده است ، و میدانیم همهٔ امور به دست خداست و نفع و ضرر از ناحیهٔ اوست ؛ اگر از او فرار کنیم و به خارج برویم در حالیکه میدانیم آن نفع و ضرر هم هرگونه باشد از ناحیهٔ خداست ؛ در این صورت ، این انحراف طریق نیست ؟! این عمل ، شرک فعلی و عملی نیست ؟!گو آنکه شرک قولی نباشد .

پنجم آنکه : ما بنده‌ایم و باید مطیع امر خدا باشیم . او یک وقت مصلحت انسان را در حیات میداند و یک وقت در موت . و اگر فی‌الواقع صلاح انسان در مرگ باشد و او دنبال حیات بگردد ، طالب شرّ خود بوده است ، نه خیر خود . وقتی انسان مریض شد باید به طبیب مراجعه کند و طالب عافیت و طول عمر هم باشد ، چون اینها فی حدّ نفسه خیر است ، ولی در هر حال باید تسلیم امر خدا باشد و دل به مقدّرات بدهد . و اگر أحیاناً موت او رسید خندان باشد ، و نگاه برگشت به عالم طبیعت نکند ، و بر نعمتهای از دست رفتهٔ آن گریان نباشد ، که این خطری است بزرگ . ما که بحمد الله و المنّة در مکتب تشیّع زیست می‌کنیم و چون بزرگ چراغ پر فروغ «صحیفهٔ کاملهٔ سجّادیّه» را به پیروی از آن امام راستین در پیش رو داریم و در فقرهٔ پنجم از دعای استخاره (طلب خیر) که دعای سی و سوّم است به درگاه خداوند ابتهال داریم که :

وَ أَلْهِمْنَا الِانْقِيَادَ لِمَا أَوْرَدْتَ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ ؛ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ ، وَ لَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ ؛ وَ لَا نَكْرَهَ مَا أَحْبَبْتَ ، وَ لَا نَتَخَيَّرَ مَا كَرِهْتَ ـ الدّعاء.

«ای پروردگار ما ! به ما الهام بخش تا در برابر آنچه راکه از اراده و مشیّتت بر ما وارد میکنی منقاد و مطیع باشیم ؛ بطوریکه دوست نداشته باشیم تأخیر آنچه راکه تو در آن تعجیل نمودی ، و نه تعجیل آنچه راکه تو در آن

تأخیر فرمودی ؛ و ناپسند نداریم چیزی را که تو دوست داشتی ، و نگزینیم چیزی را که تو ناپسند داشتی!»

و در دعای مرویّ از رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم میخوانیم :

اللَهُمَّ أَحْيِنِی مَا دَامَتِ الْحَيوةُ خَيْرًا لِی ، وَ أَمِتْنِی إِذَا كَانَ الْمَمَاتُ خَيْرًا لِی.[۱]

«بار خداوندا ! مرا زنده بدار مادامیکه زندگی برای من خیر است ، و بمیران مرا در زمانیکه مردن برای من خیر است .»

در این صورت اگر ما جدّاً از خدا حیات بخواهیم مادامی که ممات خیر ماست ، آیا اشتباه نرفته‌ایم ؟ و خلاف حقّ و واقع را طلب ننموده‌ایم ؟

باری ، حال بنده روز به روز سخت‌تر می‌شد و یرقان تمام سطح بدن را طوری گرفته بود که دستمال زردِ زردچوبه‌ای از بدن تشخیص داده نمی‌شد و مرض رو به پیشرفت بود ، چون مادّهٔ سمّی سودا به هیچ وجه از بدن بواسطهٔ انسداد کامل لولهٔ کلدوک خارج نمی‌شد . عمل جرّاحی انجام گرفت و خود عمل بیش از سه ساعت بطول انجامید ، و حقیر از ابتدا تا انتهای بیهوشی هفت ساعت بیهوش بودم . ولیکن به لطف حضرت باری تعالی شأنه العزیز عمل بقدری خوب و پاکیزه بود که همهٔ أطبّای بیمارستان قائم و بعضی از جاهای دیگر تصدیق کردند که : اگر به خارج هم می‌رفتم و عمل در أعلا مرکز پزشکی

۱ـ در حاشیهٔ «مفاتیح الجنان» ص ۳۵۱ و ۳۵۲ در کتاب «الباقیات الصّالحات» در فصل چهارم ، از باب ٤٠ وارد است که حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام فرمودند : چون حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله فارغ می‌شد از نماز می‌گفت :

اللهمَّ اغفِرْ لی ما قدَّمتُ و ما أخّرتُ ، و ما أسررتُ و ما أعلنتُ ، و إسرافی علَی نَفْسی ، و ما أنتَ أعلَمُ به مِنّی . اللهمّ أنتَ المُقدِّم و المُؤخِّر ، لا إلهَ إلّا أنتَ ، بِعلمِك الغَيبَ و بقُدْرتِك علَی الخَلقِ أجمعينَ ما عَلِمْتَ الحَيوةَ خَيرًا لی فَأحْيِنی ، و تَوَفَّنی إذا علمتَ الوفاةَ خيرًا لی ـ الدّعاء . (منه قدّس سرّه)

جهان انجام می‌شد ، از این بهتر متصوَّر نبود .

باری ، نظیر این مسأله در دو سال بعد برای چشم بنده پیدا شد . یعنی بدون هیچ مقدّمه و سبب ظاهری ، شبکهٔ چشم راست بطور نعلی شکل به اصطلاح چشم پزشکان در «محور ساعت ۱۲ و ۲۰ دقیقه» پارگی پیدا کرد و دید چشم از میان رفت ، و تمام اطبّای مشهد و طهران از عمل آن عاجز بودند و رفتن به خارج را الزام میکردند . و من هم گفتم : به خارج نمی‌روم گرچه کور شوم ؛ امّا چون جوان غیور و فهیم و ذی‌قیمت ما آقای دکتر حاج سیّد حمید سجّادی معاینه کرد گفت : عمل این چشم اورژانس (فوری) است یعنی السّاعه باید عمل شود ، و حقّ بیرون رفتن از بیمارستان را نداد و گفت : من متعجّبم از گفتار پزشکان که حواله به خارج داده‌اند ، زیرا در این صورت در فاصلهٔ کوتاهی چشم از دست می‌رود .

ایشان با دستیاری معاون و شاگرد ممتازش جناب صدیق ارجمند مؤمن متعهّد ، آقای دکتر حاج حسینعلی شهریاری در عملیّه‌ای که هفت ساعت تمام به طول انجامید عمل کردند . و الحمدللّه و المنّة عملیّه در نهایت خوبی و پاکی صورت گرفت بطوریکه موجب شگفت همه شد ...»[۱]

نمونهٔ دیگری که در این مجال می‌توانیم از قلم مبارک ایشان ذکر کنیم جریان عارضهٔ سکتهٔ قلبی است که در ماه شوّال المکرّم سال ۱٤۱۲ هجریّهٔ قمریّه ، دقیقاً در روزی که از تألیف کتاب شریف «روح مجرّد» فارغ شده بودند برای ایشان رخ داده است .

حالات حضرت آقا در این بیماری همانند دیگر ابتلائاتشان بسیار دیدنی است که خود در جواب نامهٔ مرحوم آیة الله حاج سیّد محمّد رضا گلپایگانی

۱ـ «روح مجرّد» تعلیقهٔ ص ۲۱۱ تا ص ۲۱۷

رحمة الله علیه که برای احوالپرسی و تفقّد از ایشان فرستاده‌اند به گوشه‌ای از آن اشاره فرموده‌اند :

بسم الله الرحمن الرحیم

السّلام علیک یا مولاتی یا سیّدتی یا فاطمة یا بنت موسی بن جعفر ورحمة الله وبرکاته

سلام علی العلم اللّام فخر الطّائفة الفخام رکن المسلمین والإسلام الحاج میرزا رضا آقا بیگانی أعلی الله فی عمره المبارک.

یک طغری نامهٔ شریف مشحون به الطاف خاصّه و مراحم سامیه از دعا و حال‌پرسی و تفقّد از عارضه وارده و استعلام از احوال نعلیّهٔ حقیر توسّط آن مخدوم ارجمند و وصی، و از عنایات خاصّهٔ حضرت احدیّت سپاسگذارم که حقیر ناچیز را مورد تفقّد آن سرور قرار داده، و ذرّه ای را در ضمیر منیر آن عالم ربّانی مسکن فرموده، تا بدین وسیله مورد دعا و رحمت قرار گیریم. نَحْمَدُهُ علی آلائه کما نَحْمَدُه علی بلائه ونستعینه علی هذه النّفوس الطّاغیة عمّا أمرت به السّراع إلی ما نهیت عنه ونستغفره ممّا أحاط به علمه وأحصاه کتابه علم غیر غائب وکتاب غیر مغادر. باری عین الطاف است ساقی آنچه ریخت. عارضهٔ مشکله بلای حقیر موقعی مرحمت شد که در نهایت خوشی و مسرّت بودم، و با پایان دادن یکی از کتب محرّره از بیرون به اندرون آمده والبشر البشر گفتن بدون اختیار از زبانم بهمراهان جاری بود. برای بنده مثل آفتاب روشن است که عین رحمت و خیر و موجب کفّاره معاصی و خطایا بوده است فحمداً له ثمّ حمداً، وشکراً له ثمّ شکراً. لذّت مستشفی بشری و پس به منزل منتقل و اگر به باز از فیضان رحمت دائمهٔ حقّ و مهماندار حسب خانهٔ حضرت علی بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة والثّناء حال رو به بهبودی و کم و بیش به نوشتجات دست آزیده ام و مجلّد چهاردهم از امام شناسی از دورهٔ علوم و معارف اسلام به نیمه رسیده است تا خدا چه خواهد. اللّهمّ احیینی ما کانت الحیوة خیراً لی وأمتنی اذا کانت الممات خیراً لی ورضّنی من العیش بما قسمت لی حتّی لا أحبّ تعجیل ما أخّرت ولا تأخیر ما عجّلت. فقط مسئلت در غفران الهی، و ایضاً سعی در راه ولایت حقّهٔ حقیقیّه، و غایت از زندگانی همین است و بس. خداوند وجود آن سرور مکرّم را از جمیع آفات و عاهات مصون بدارد و ذخراً للاسلام والمسلمین طول عمر توأمان به عافیت و رفاه در طاعت و عبادت و عنایات آن حضرت و توجه و دعای خلوص بجوار از توجه و دعای خلوص آن بهمراه ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی ... ۱۳۲۳

٤ بسم الله الرّحمن الرّحیم

السّلام علیكِ یا مولاتی یا سیّدتی یا فاطمةُ یا بنتَ موسی بـنِ جـعفر و رحمة الله و برکاته .

سلامٌ علی العَلَم العلّام ، فخر الطّائفة الفخام ، رکنِ المسلمین و الإسلام ، الحاج السّیّد محمّد رضا الگلپایگانی أمدّ الله فی عمره المبارک .

یک طُغری نامهٔ شریفه مشحون به ألطاف خاصّه و مراحم سامیه از دعا و حالپرسی و تفقّد از عارضهٔ وارده و استعلام از أحوال فـعلیّهٔ حـقیر تـوسّط آن مخدوم ارجمند واصل ؛ و از عنایات خاصّهٔ حضرت أحدیّت سپاسگزارم کـه حقیر ناچیز را مورد تفقّد آن سرور قرار داده ، و ذرّه‌ای را در ضمیر منیر آن عالم ربّانی متمکّن فرموده ، تا بدینوسیله مورد دعا و رحمت قرارگیرم . نَحمَده علی ءَالآئه کما نَحمَده علی بلآئه و نَستعینُه علی هذه النّفوسِ البِطآء عمّا اُمِرَتْ بـه السِّراعِ إلی ما نُهیَتْ عنه و نَستغفِره ممّا أحاط به علمُه و أحصاه کتابُه ، علمٌ غیرُ غادر و کتابٌ غیرُ مُغادِر .

باری عین ألطاف است ساقی آنچه ریخت . عارضهٔ سکتهٔ قـلبی حـقیر موقعی مرحمت شد که در نهایت خوشی و مسرّت بودم ؛ و با پایان دادن یکی از کتب محرّره از بیرونی به اندرون آمده و البُشری البُشری گفتن بدون اختیار از زبانم به همراهان جاری بود . برای بنده مثل آفتاب روشن است که عین رحمت و خیر و موجب کفّارهٔ معاصی و خطایا بوده است ، فحمدًا له ثمّ حمدًا ؛ و شکرًا له ثمّ شکرًا .

مدّتی در مستشفی بستری و سپس به منزل منتقل ، و الحمد للّه بـاز از فیضان رحمت واسعهٔ حقّ و مهمانداری صاحبخانه حضرت علیّ بـن مـوسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء حال رو به بهبودی ، وکم و بیش به نوشتجات دست آزیده‌ام و مجلّد چهاردهم از «امـام شـناسی» از «دورهٔ عـلوم و مـعارف

اسلام» به نیمه رسیده است تا خدا چه خواهد ؛ اللهمّ أحْیِنی ما کانتِ الحیوةُ خیرًا لی و أمِتنی إذا کانتِ المَماةُ خیرًا لی و رَضِّنی من العَیش بما قَسمتَ لی حتّی لا اُحبَّ تعجیلَ ما أخَّرتَ و لا تأخیرَ ما عجَّلتَ .

فقط مسألت در غفران إلهی ، و امضای مساعی در راه ولایت حقّهٔ حقیقیّه ، و عافیت از زنگارهای نفسانی است و بس . خداوند وجود آن سرور مکرّم را از جمیع آفات و عاهات مصون بدارد و ذُخرًا للإسلام و المسلمین طول عمر مقرون به عافیت عنایت فرماید و در مظانّ استجابت دعوات که شامل جمیع اوقات آن حضرت است حقیر را از توجّه و دعای مخصوص ایشان محروم ندارد . نسألُ اللهَ تعالی أن یُعطیَکمُ السّلامةَ و العافیةَ المطلقةَ و یُدیمَ فی عمرکمُ المُنیفِ و أن لا یُریَکم أیَّ مکروه .

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مشهد مقدّس سیّد محمد حسین الحسینیّ الطّهرانیّ

۲۸ صفر ۱٤۱۳

باری ، عوارض این عارضهٔ قلبی در وجود شریف حضرت آقا ماندگار شد و نهایةً منجرّ به ارتحال ملکوتی و فقدان جانسوز آن بزرگمرد الهی گردید که بدان اشاره خواهیم کرد .

وصیّت‌نامه

دستور اسلام آنست که هر مسلمانی سفارشات لازم برای بعد از مرگ خود راتنظیم و تدوین نماید ، و پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسّلم فرمودند : **الوَصِیَّةُ حَقٌّ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ** .[1] «وصیّت کردن بر هر مسلمانی لازم است .» و در

۱ـ «وسآئل الشّیعة» ج ۱۹ ، ص ۲۵۸

روایات اهل بیت علیهم الصّلوة و السّلام دستوراتی نیز در مورد کیفیّت وصیّت وارد است .[1]

۱ـ در روایتی از امام صادق از پدرانشان علیهم السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم وارد است که آن حضرت فرمود :

مَنْ لَمْ يُحْسِنِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ مَوْتِهِ كَانَ نَقْصًا فِى عَقْلِهِ وَ مُرُوَّتِهِ .

گفتند : ای رسول خدا ! وصیّت چگونه باید باشد ؟ حضرت فرمودند : به هنگام مردن چون مردم در نزد او جمع شدند بگوید :

اللهُمَّ فاطِرَ السّمواتِ و الأرضِ عالِمَ الغَيبِ و الشّهادةِ الرّحمنَ الرّحيمَ ، إنّى أعهَدُ إليكَ : أنّى أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا أنتَ وحدَك لا شريكَ لك ، و أنّ محمّدًا عبدُك و رسولُك ، و أنّ السّاعةَ ءَاتيةٌ لاريبَ فيها ، و أنّك تبعَثُ مَن فى القُبورِ ، و أنّ الحِسابَ حقٌّ ، و أنّ الجنّةَ حقٌّ ، و ما وَعَداللهُ فيها مِنَ النّعيمِ و مِن المَأْكَلِ و المَشرَبِ و النّكاحِ حقٌّ ، و أنّ النّارَ حقٌّ ، و أنّ الإيمان حقٌّ ، و أنّ الدّينَ كما وَصَفْتَ ، و أنّ الإسلامَ كما شَرَعْتَ ، و أنّ القولَ كما قُلتَ ، و أنّ القرءَانَ كما أنزَلتَ ، و أنّك أنتَ اللهُ الحقُّ المُبينُ .

و إنّى أعهدُ إليكَ فى دار الدّنيا أنّى : رضيتُ بكَ ربًّا ، و بِالإسلامِ دينًا ، و بِمحمّدٍ صلَّى اللهُ عليه و ءَالِه نبيًّا ، و بِعَلىٍّ عليه السّلامُ إمامًا ، و بِالقُرءَانِ كتابًا ، و أنّ أهلَ بيتِ نبيِّك عليه و عليهم السّلامُ أئمّتى .

اللهمَّ أنتَ ثِقتى عندَ شدّتى ، و رجآئى عِند كُربتى ، و عُدّتى عند الأُمور الّتى تَنزِلُ بى ، و أنتَ وليّى فى نِعمتى ، و إلهى و إلهُ ءَابآئى ؛ صَلِّ على محمّدٍ و ءَاله و لا تَكِلْنى إلى نَفْسى طَرفةَ عينٍ أبدًا ، و ءَانِسْ فى قَبرى وَحشتى ، و اجعَلْ لى عندكَ عَهدًا يومَ ألقاكَ مَنشورًا .

سپس پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله سلّم فرمودند : این است عهد میّت هنگامی که میخواهد به احتیاجات خود وصیّت نماید ؛ و وصیّت کردن حقّ لازمی بر همهٔ مسلمین است .

آنگاه امام صادق علیه السّلام که راوی این حدیث شریف از پدرانشان از حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین هستند فرمودند : شاهد صدق این سخن ⇦

حضرت آقا در کتاب ارزشمند «امام شناسی» به تناسب بحث از تقدّم امیرالمؤمنین علیه السّلام در تصنیف علم مکارم اخلاق ، چنین می‌نویسند :

٤ حقیر در وقت مهاجرت به أرض اقدس و مشهد مقدّس رضوی سلام الله علیه ، در طهران وصیّت‌نامه‌ای به مورّخهٔ ۲۰ شهر ربیع الأوّل سنهٔ ۱٤۰۰ هجریّهٔ قمریّه نوشتم ، و در آن مذکور آمده است :

... میخواستم وصیّت‌نامهٔ مفصّلی بنویسم که حاوی مطالب مهمّ اخلاقی باشد ؛ دیدم با وجود مطالب عالیه و حقائق سامیه‌ای که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در «حاضِرَین» به امام حسن مجتبی علیه السّلام در وصیّت‌نامهٔ خود نوشته‌اند ، و در «نهج البلاغة» مسطور است ، دیگر از بیان مکارم اخلاق و آداب دم زدن مایهٔ شرمندگی است ...»[۱]

و در ادامه اولاد خود را توصیه به مطالعه و دقّت نظر و عمل به وصیّت‌نامهٔ حضرت نموده و ایشان را سفارش به الگو قرار دادن سیرهٔ آنحضرت میفرمایند . متن کامل این وصیّت‌نامه که حاوی نکات فراوانی است چنین است :

⇦ رسول خدا فرمودهٔ خداوند در سورهٔ مبارکهٔ مریم است که میفرماید :

لَا يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَـٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَـٰنِ عَهْدًا . «شفاعت بهرهٔ کسانی خواهد بود که عهد خود را در نزد پروردگار رحمان تثبیت کرده‌اند .»

سپس حضرت در ادامه فرمودند : پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السّلام فرمودند :

تَعَلَّمْها أنتَ و عَلِّمْها أهلَ بيتِک و شيعتَک . و قال : عَلَّمَنيها جَبرَئيلُ . «این وصیّت را فرا بگیر و به اهل بیت خود و شیعیانت بیاموز . و فرمودند : جبرئیل آن را به من تعلیم کرده است .» («بحار الأنوار» ج ۱۰۳ ، ص ۱۹۳ و ۱۹٤)

۱ـ «امام شناسی» ج ۱٦ و ۱۷ ، تعلیقهٔ ص ۱۲۹ و ۱۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على محمّد وآله الطّاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

اللّهمّ فاطر السّموات والأرض، عالم الغيب والشّهادة، الرّحمن الرّحيم، اللّهمّ إنّي أعهد إليك في دار الدّنيا أنّي أشهد أن لا إله إلّا أنت وحدك لا شريك لك، وأنّ محمّداً عبدك ورسولك، وأنّ عليّ بن أبيطالب أمير المؤمنين وسيّد الوصيّين وإمام الموحّدين وقائد الغرّ المحجّلين ووصيّ رسول ربّ العالمين وخليفته في أمّته وولّي كلّ مؤمن ومؤمنة من بعده، وأنّ الحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمّد بن عليّ وعليّ بن محمّد والحسن بن عليّ ومحمّد بن الحسن العسكريّ القائم بأمر الله عجّل الله تعالى فرجه وسهّل منهجه خلفاء الله وخلفاء رسوله وأوصياء رسوله وهداة الخلق في سبيله وأمناؤه في أرضه وسمائه وعباب علمه ومعادن أسراره وينابيع حكمه وأنواره صلواته وسلامه عليهم أجمعين

اللّهمّ أنت الشاهد بأنّ هؤلاء أئمّتي وسادتي وقادتي وأوليائي، بهم أتقرّب وأتشفّع إلى الله ومن أعدائهم أتبرّء إليك في الدنيا والآخرة.

وأشهد أنّ الجنّة حقّ وأنّ النّار حقّ وأنّ البعث حقّ والحساب حقّ والقدر والميزان حقّ وأنّ الدّين كما وصفت وأنّ الإسلام كما شرعت وأنّ القول كما حدّثت وأنّ القرآن كما أنزلت وأنّك أنت الله الحقّ المبين جزى الله محمّداً خير الجزاء وحيّا محمّداً وآل محمّد بالسّلام.

اللّهمّ يا عدّتي عند كربتي وصاحبي عند شدّتي ويا وليّ نعمتي إلهي وإله آبائي

لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَأَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ ؛ فَآنِسْ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي ، وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ أَلْقَاكَ مَنْشُورًا .

وبعد لا یخفی آنکه در روز خمیس بیستم شهر ربیع المولود سنه یکهزار و چهارصد هجریه قمریه علی هاجرها آلاف التحیّة والثناء هنگام عزیمت تشرّف بآستان ملک پاسبان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه التحیّة والاکرام ؛ اینجانب سید حسین حسینی شیعی امامی جعفری شناسنامه شماره ۱۰ صادره از طهران در نهایت صحّت و سلامت و طوع و رغبت بلا اکراه و لا اجبار تحت توجهات حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء بطریق مرقوم در ذیل انشاء وصیّت نمودم .

اوّلاً وصیّ خود قرار دادم قرة العین مکرّم ولد اکبر و ارشد خود جناب فخر العشیرة الفخام سید العلماء الاعلام آقای حاج سید محمد صادق ایده الله و ناظر بر امور قرار دادم برادر ایشان قرة العین مکرّم جناب سید البررة الکرام و عماد الفضلاء العظام آقای حاج سید محمد محسن مدّده الله را که چنانچه دعوت حق را لبیک گفته دار فانی را وداع و بجوار قرب و رحمت حق پیوستم در یکی از اماکن متبرکه بنظر و صلاحدید خود دفن نمایند و در تغسیل و تکفین امور مستحبّه را حتّی الامکان مرعی دارند و بر مزار ذکر مصائب آل عصمت قرائت شود و در تشییع زنان شرکت نکنند چه این از امور مستهجنه و مذمومه عند الشّارع است مانند هدیه نمودن دسته گل بر مزار متوفّی که مع الاسف این آداب جاهلی که از ناحیه غرب بممالک مسلمین سرایت کرده است امروزه متداول و معمول شده است .

با من هیچ وجه احتیاجی بمجالس ختم و هیاهو نیست بالخصوص مجالسیکه امروزه مرسوم است از تعریف و تمجید متوفّی و بازماندگان او و ایستادن اولیاء و اقربا میّت ، و خواندن اشعار و قاب و قدح و گرفتن مجلس ختم در مسجد و زحمت با مؤمنین و مصلّین که تمام این امور نیز بسرایت آداب کفر در بین مسلمین رائج و دارج شده است .

بلی آمدن بدیدن بازماندگان و قرائت قرآن کریم سنّت است فالسُّنَّةُ تُحْيَى وَالْبِدْعَةُ تُمَاتُ

بدهی بکسی ندارم ؛ مهریه عیال خودرا بعلت ترقی اسعار بمیزان بیست برابر پرداخته‌ام ؛ نماز و روزه را حسب تکلیف انجام داده‌ام بسته بقبول ولطف حضرت وهّاب است ؛ حجّ وزیارت بیت الله الحرام را بجای آورده‌ام اگر بمنصّه قبول رسیده باشد .

جمیع اولاد خودرا توصیه میکنم بتلاوت قرآن مجید وتدبّر در معانی رشیقهٔ آن فی آناء اللّیل وأطراف النّهار ، ومطالعهٔ احوال واحادیث سروران دین ، ائمّهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین .

وتجنّب وحذری از تمدّن ضالّهٔ غربیّه وبدع هادیهٔ مهلکه وگرایش بآداب ورسوم کفر ودر عوض مأدب بآداب اسلامیّه وسُنَن محمّدیّه وتعلیم وتربیت اولاد واحفاد خودرا بمتون اسلامیّه وفهریه وعلویه وسایر ائمّهٔ دین علیهم صلوات الله والملائکة المقرّبین ؛ واصرار دارم در کسب علوم اسلامیّه از قرآن وتفسیر وفقه وحدیث وحکمت متعالیه واخلاق وعرفان حقیقیّه وقدم استوار ومتین در راه عمل برای تزکیه و تهذیب اخلاق وکسب کمالات ومعارف الهیّه ووصول بلقای حضرت معبود جلّ وعلا ومقام فناء در ذات مقدّسش سبحانه وتقدّس وأن یتّقوا الله حقّ تقاته ولا یموتنّ إلّا وأنتم مسلمون .

واین فقرات از وصیّت وصیّت است بتمام مؤمنان ومسلمانان وارحام وسایر أحبّه وأعزّه از محبّان ومعاشران .

این حقیر دنبال جمع زخارف نبوده‌ام ؛ ودر تمام دوران حیات فقط بعلم وعرفان الهی عشق ورزیده‌ام ودر صدد تحصیل علوم ومعارف اسلامیّه بوده‌ام ؛ لذا از مادّیات ومتاع دنیا چیزی نیندوخته‌ام ومختصر اسباب وأثاثی که بحسب ضرورت زندگی مشاهده میشود خود بخود گرد آمده است .

آنچه بنام هریک از فرزندان یا عیال است اصولاً تعلّق بحقیر نداشته ومتعلّق بخود آنهاست .

چون اولاد ذکور در رشته علم هستند نوشتجات وکتابهای حقیر اعمّ از خطّی وچاپی تماماً بآنها داده شود

و از ثلث محسوب گردد بدین طریق که آنچه از دوره های مختلفه را آقای حاج سید محمد صادق و آقای حاج سید محمد محسن و آقای حاج سید ابوالحسن برای خود تهیه کرده اند مشابه آن کتاب از کتابخانه فقط به آقای سید علی داده شود و بقیه بین تمام چهارتن از اولاد ذکور قسمت گردد .

بقیه ثلث متعلق به پسرانی است که در وقت فوت منشان به بیست سال نرسیده و بدختر انی که شوهر نکرده اند و باید بالسویه بین همه آنها تسهیم و تقسیم گردد . و در صورت تحقق این معنا، بقیه ثلث با ثلث دیگر کما فرض این بین جمیع ورثه تقسیم میشود .

وأوصيهم أدام الله توفيقهم وتأييدهم على نظم أمورهم والتوجه إلى الله تعالى والتبتل إليه في كل الأحوال والتمسك بالعروة الوثقى والحبل المتين ولاء أمير المؤمنين عليه السلام .

میخواستم وصیت نامه مفصلی بنویسم که حاوی مطالب مهم اخلاقی باشد دیدم با وجود مطالب عالیه و حقائق سامیه ایکه امیرالمؤمنین علیه السلام در حاضرین بامام حسن مجتبی علیه السلام در وصیت نامه خود نوشته اند و در نهج البلاغه مسطور است دیگر از بیان مکارم اخلاق و آداب دم زدن مایه شرمندگی است لذا تمام اولاد خودرا توصیه میکنم که این وصیت را که در نهج البلاغه موجود است مطالعه و کرارا مورد دقت و نظر قرار دهند و آن دُرَر شاهوار را آویزهٔ گوش و هوش و الگوی عمل خود قرار دهند .

و از جدشان اخذ کنند و بر محمّشی و روشی آنحضرت باشند و رسول الله و وصیش را که دو پدر مهربان امت هستند اسوهٔ خود قرار دهند .

و بمقام مقدس حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها متمسک و متشبث گردند و از معنویت و روحانیت آن کانون قدس و طهارت و عصمت بهره مند گردند .

من از همهٔ اولاد خود راضی هستم چون همه در رشتهٔ تقوی و معرفت و فضیلتند ، خداوند از آنها

راضی باشد. کمال رعایت آداب و مساعدت را با درشان بنمایند، چون حق حیات در تعلیم و تربیت ایشان دارد.

وگهگاهی روح را بنقطه شهر کنند وَيَبْقَى الخَطُّ فِي القِرْطَاسِ دَهْرًا وَكَاتِبُهُ أَسِيرٌ فِي التُّرَابِ

کتبه بیمناه الدارثة الراجی رحمة ربه الغنی الفقیر الی الله: السیّد محمّد الحسین الحسینی الطهرانی

بن السیّد محمّد الصادق بن السیّد ابراهیم بن السیّد علی الأصغر بن المیر ابراهیم بن المیر طاهر الطهرانی الأصل من سادات برکة من أحفاد الإمامزاده السیّد محمّد المدفون ببرکة، وهو من أحفاد الإمام الهمام سیّد العابدین علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبیطالب علیهم السّلام (اولئک آبائی فجئنی بمثلهم إذا جمعتنا یا جریر المجامع)

فی بلدة طهران صانها الله من الحدثان فی صبیحة یوم العشرین من شهر ربیع الأوّل سنة الف واربعمأة من الهجرة

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

در روز جمعه ۲۸ شهر ربیع المولود سنه یکهزار و چهارصد و یازده هجریهٔ قمریه در مشهد مقدس وصیتنامه را ملاحظه نمودم و وصیت همانست که ذکر شد بدون تغییر و یا زیاده و کمی. البته امور جزئیه همه در تحت نظر و اختیار وصی محترم است و نظر و اختیارات ایشان محض است والسلام علینا و علیه و علی جمیع أولادنا الصالحین و الأئمة الأعزة الکرام المعظمین رحمة الله و برکاته.

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

آنچه از کتابهای مؤلفهٔ حقیر که بطبع رسیده است، نسخ موجوده مطبوعه آن چه از دوره‌ها و چه از کتب غیر دوره‌ای، أعمّ از آنهائیکه در طهران است و یا در مشهد، اختیارش با جناب وصی است که به کتابخانه‌های دینی و یا شهرستانهای ایران برای مطالعهٔ عموم اهدا دارند، و یا بهر طریق که مقتضی دانند در آنها تصرف نمایند والسلام رحمة الله

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

۲۸ ربیع ۱۴۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم. در روز بیست و ششم از نوزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و چهارصد و یازده بنظر نامه و وصیتنامه مرحوم و پدر بزرگوارم در آن عبرت آموز و السلام علینا و علیه و علی عباد الله الصالحین

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

بِسْم اللَهِ الرَّحمَنِ الرَّحِيم

وَصَلَّى اللَهُ عَلَى محمَّدٍ وءَاله الطَّاهرينَ و لعنةُ اللهِ على أعدآئهم أجمعينَ

اللَهُمَّ فاطِرَ السَّمَـواتِ و الأرضِ ، عالِمَ الغيبِ و الشَّهادةِ ، الرَّحمنَ الرَّحيمَ ، اللَّهُمَّ إنّى أعْهَدُ إليكَ فى دارِ الدّنيا أنِّى أشهدُ أن لا إله إلّا أنتَ وَحدَك لا شريك لكَ ، و أنَّ مُحمَّداً عبدُك و رسولُك ، و أنَّ علىّ بنَ أبى طالبٍ أميرُالمؤمنينَ و سيِّدُ الوَصيِّينَ و إمامُ المُوحِّدينَ وقآئدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ و وصِىُّ رسولِ ربِّ العـالمينَ و خليفتُه فى أُمَّتِه و وليُّ كُلِّ مؤمنٍ و مؤمنةٍ مِن بَعده ، و أنَّ الحسنَ و الحسينَ و عليَّ بْنَ الحسينِ و محمّدَ بنَ عليٍّ و جعفرَ بنَ محمَّدٍ و موسَى بنَ جعفرٍ و عليَّ بنَ موسى و محمّدَ بنَ عليٍّ و عليَّ بنَ محمّدٍ والحسنَ بنَ عليٍّ و محمّدَ بنَ الحسنِ العسكرىِّ القآئمَ بِأَمرِ اللهِ عجَّل اللهُ تعالى فَرَجَهُ و سهَّل مَنهَجَهُ ، خلفآءُ اللـهِ و خلفآءُ رسوله و أوصيآء رسوله و هداةُ الخلق فى سَبيلِه و أُمَـنآؤُه فـى أرضِـه و سَمآئِه و عِيابُ عِلمِه و معادنُ أسراره و يَنابيعُ حِكَمِه و أنواره ، صَلَواتُه و سلامُهُ عليهِم أجمعينَ .

اللَهُمَّ أنت الشّاهدُ بأنَّ هؤلآءِ أئمّتى و سادَتى و قادَتى و أوليآئـى ، بِـهِم أتَقرَّبُ و أتَشفَّعُ إلى الله ، و مِن أعدآئهم أتَبَرَّأُ إليك فِى الدّنيا و الأَخرة .

و أشهد أنَّ الجنَّةَ حقٌّ و أنّ النّارَ حقٌّ و أنّ البعثَ حقٌّ و الحسابَ حقٌّ و القَدرَ و الميزانَ حقٌّ ، و أنَّ الدّينَ كما وَصَفتَ و أنَّ الإسلامَ كما شَرَعتَ و أنّ القولَ كما حدَّثتَ و أنَّ القرءَانَ كما أنزلتَ ، و أنّك أنتَ اللهُ الحقُّ المبينُ . جزَى اللهُ محمّدًا خيرَ الجزآءِ و حيَّا محمّدًا و ءالَ محمَّدٍ بالسّلام .

اللهمَّ يا عُدَّتى عند كُربتى و صاحِبى عند شِدَّتى و يا وَلِىَّ نِعمتى إلهى وإلهَ ءَآبَائى ، لَا تَكِلْنى إلى نَفْسِى طَرفَةَ عينٍ أبَدًا ؛ فإنَّك إن تَكِلْنى إلى نفسى أقرُبُ مِنَ الشَّرِّ و أبعَدُ مِنَ الخَيرِ ، فَئَانِسْ فى القَبر وَحشَتى ، و اجْعَل لى عَهْدًا يَومَ أَلْقاكَ منْشُورًا .

و بعد لا یخفی آنکه در مورّخهٔ بیستم شهر ربیع المولود سنهٔ یکهزار و چهارصد هجریّهٔ قمریّه علی هاجِرها آلاف التَّحیَّةِ و الثَّناءِ هنگام عزیمت تشرّف به آستان ملک پاسبان حضرت ثامن الأئمّه علیُّ بنُ موسَی الرّضا علیه و علی ءَابآئه و أبنآئه التّحیّةُ و الإکرام ، اینجانب سیّد محمّد حسین حسینی شیعی إمامی حجازی ، شناسنامهٔ شمارهٔ ۱۰ صادرهٔ از طهران ؛ در نهایت صحّت و سلامت و طوع و رغبت بلا إکراهٍ و لا إجبار ، تحت توجّهات حضرت ولیّ عصر أرواحنا له الفدآء به طریق مرقوم در ذیل انشاءِ وصیّت نمودم .

اوّلاً وصیّ خود قرار دادم قرّة العین مکرّم ولد أکبر و أرشد خود جناب فخر العشیرة الفخام سیّد العُلمآءِ الأعلام آقای حاج سیّد محمّد صادق أیّده الله را ، و ناظر بر امور قرار دادم برادر ایشان قرّة العین مکرّم جناب سیّد البَرَرَة الکِرام و عماد الفضلآءِ العظام آقای حاج سیّد محمّد محسن سدّده الله را ، که چنانچه دعوت حق را لبّیک گفته دار فانی را وداع و به جوار قرب و رحمت حقّ پیوستم در یکی از اماکن متبرّکه به نظر و صلاحدید خود دفن نمایند . و در تغسیل و تکفین ، امور مستحبّه را حتّی الإمکان مرعیّ دارند ، و بر مزار ذکر مصائب آل عصمت قرائت شود . و در تشییع ، زنان شرکت نکنند ؛ چه این از امور مستهجنه و مذمومهٔ عند الشّارع است ، مانند هدیّه نمودن دستهٔ گل بر مزار متوفّی ، که مع الأسف این آداب جاهلی که از ناحیهٔ غرب به ممالک مسلمین سرایت کرده است امروزه متداول و معمول شده است .

باری بهیچوجه احتیاجی به مجالس ختم و هیاهو نیست ، بالأخص مجالسی که امروزه مرسوم است از تعریف و تمجید متوفّی و بازماندگان او و ایستادن أولیاء و أقربای میّت ، و خواندن اشعار و قاب و قدح وگرفتن مجلس ختم در مسجد و مزاحمت با مؤمنین و مصلّین که تمام این امور نیز به سرایت آداب کفر در بین مسلمین رائج و دارج شده است .

بلی آمدن به دیدن بازماندگان و قرائت قرآن کریم سنّت است ؛ فَالسُّنّةُ تُحیَی و البِدعَةُ تُماتُ .

بدهی به کسی ندارم ، مهریّهٔ عیال خود را بعلّت ترقّی أسعار بـه مـیزان بیست برابر پرداخته‌ام . نماز و روزه را حسب تکلیف انجام داده‌ام بسته به قبول و لطف حضرت وهّاب است ، حجّ و زیارت بیت الله الحرام را بجای آورده‌ام اگر به منصّهٔ قبول رسیده باشد .

جمیع اولاد خود را توصیه میکنم به تلاوت قرآن مجید و تدبّر در معانی رشیقهٔ آن فی ءَانآءِ اللیلِ و أطرافِ النّهار ، و مطالعهٔ احوال و احادیث سروران دین ، ائمّهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین .

و تجنّب و دوری از تمدّن ضالّهٔ غربیّه ، و بِدَع هاویهٔ مُهلکه ، وگرایش به آداب و رسوم کفر ؛ و در عوض تأدّب به آداب اسلامیّه و سُنن محمّدیّه ، و تعلیم و تربیت اولاد و احفاد خود را به دستورات اسلامیّه و محمّدیّه و علویّه و سائر ائمّهٔ راستین علیهم صلوات الله و الملّئکة المقربّین ؛ و إصرار و إبرام در کسب علوم اسلامیّه از قرآن و تفسیر و فقه و حدیث و حکمت مـتعالیه و اخـلاق و عرفان حقیقیّه ، و قدم استوار و متین در راه عمل برای تزکیه و تهذیب اخلاق و کسب کمالات و معارف الهیّه و وصول به لقای حضرت معبود جلّ و علا و مقام فناءِ در ذات مقدّسش سبحانه و تقدّس ؛ **وَ أن یتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِه وَ لَا یَمُوتُنَّ إلّا و هُم مُسلِمونَ** .

و این فقرات از وصیّت ، وصیّت است به تمام مؤمنان و دوستان و ارحام و سائر أحبّه و أعزّه از محبّان و معاشران .

این حقیر دنبال جمع زخارف نبوده‌ام ، و در تمام دوران حیات فقط به علم و عرفان الهی عشق ورزیده‌ام و درصدد تحصیل علوم و معارف اسلامیّه بوده‌ام ؛ لذا از مادّیّات و متاع دنیا چیزی نیندوخته‌ام ، و مختصر أسباب و أثقالی

که به حسب ضرورت زندگی مشاهده میشود خود به خود گرد آمده است .

آنچه به نام هر یک از فرزندان یا عیال است ، اصولاً تعلّق به حقیر نداشته و متعلّق به خود آنهاست .

چون اولاد ذکور در رشتهٔ علم هستند ، نوشتجات و کتابهای حقیر أعمّ از خطّی و چاپی تماماً به آنها داده شود و از ثلث محسوب گردد ، بدین طریق که آنچه از دوره‌های مختلفه را آقای حاج سیّد محمّد صادق و آقای حاج سیّد محمّد محسن و آقای حاج سیّد ابوالحسن برای خود تهیّه کرده‌اند مشابه آن کتاب از کتابخانه فقط به آقای سیّد علی داده شود و بقیّه بین تمام چهار تن از اولاد ذکور قسمت گردد .

بقیّهٔ ثلث متعلّق به پسرانی است که در وقت فوت سنّشان به بیست سال نرسیده و به دخترانی که شوهر نکرده‌اند ، و باید بالسّویّه بین همهٔ آنها تسهیم و تقسیم گردد . و در صورت تحقّق این معانی ، بقیّهٔ ثلث با دو ثلث دیگر کما فرض الله بین جمیع ورثه تقسیم میشود .

و اُوصِیهِمْ أدامَ الله تَوفیقَهُم و تَأییدَهم ؛ علی نَظمِ أُمُورِهم ، و التَّوجُّهِ إلی اللَهِ تَعالَی والتَّبتُّل إلیه فی کُلِّ الأحوال ، والتَّمسُّكِ بِالعُروةِ الوُثقَی و الحَبْلِ المتینِ وِلآءِ أمیرِالمؤمنینَ علَیه السّلامُ .

میخواستم وصیّت‌نامهٔ مفصّلی بنویسم که حاوی مطالب مهمّ اخلاقی باشد ، دیدم با وجود مطالب عالیه و حقائق سامیه‌ای که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در حاضِرَین به امام حسن مجتبی علیه السّلام در وصیّت‌نامهٔ خود نوشته‌اند و در «نهج البلاغة» مسطور است ، دیگر از بیان مکارم اخلاق و آداب دم زدن مایهٔ شرمندگی است .

لذا تمام اولاد خود را توصیه میکنم که این وصیّت را که در «نهج البلاغة» موجود است مطالعه و کراراً مورد دقّت و نظر قرار دهند ، و آن دُرَر شاهوار را

آویزهٔ گوش و هوش و الگوی عمل خود قرار دهند .

و از جدّشان اخذ کنند و بر مَمشَی و روش آنحضرت باشند ، و رسول الله و وصیّش را که دو پدر مهربان اُمّت هستند اُسوهٔ خود قرار دهند .

و به مقام مقدّس حضرت صدّیقهٔ کُبری سلام الله علیها متمسّک و متشبّث گردند و از معنویّت و روحانیّت آن کانون قدس و طهارت و عصمت بهره‌مند گردند .

من از همهٔ اولاد خود راضی هستم ، چون همه در رشتهٔ تقوی و معرفت و فضیلت‌اند ؛ خداوند از آنها راضی باشد . کمال رعایت آداب و مساعدت را به مادرشان بنمایند ، چون حقّ حیات در تعلیم و تربیت ایشان دارد .

وگهگاهی روح مرا به فاتحه شاد کنند .

وَ یَبقَی الخطُّ فِی القِرْطاسِ دَهْرًا وَ کاتِبُهُ أسیرٌ فِی التُّرابِ

کتَبَهُ بِیُمْناُه الدّاثِرة الرّاجی رحمةَ ربّهِ الغنیِّ الفقیرُ إلی الله : السّیّد محمّدٌ الحسین الحسینیّ الطّهرانیّ بن السّیّد محمّد الصّادق بن السّیّد إبراهیم بن السّیّد علیّ الأصغر بن المیر إبراهیم بن المیر طاهر الطّهرانیّ الأصل مِن ساداتِ دَرَکة من أحفادِ الإمامزاده السّیّد محمّد ولیّ المدفون بدَرَکة ، و هو من أحفاد الإمام الهُمام سیّدِ العابدینَ علیٍّ بن الحسینِ بن علیّ بنِ أبی طالبٍ علیهم السّلامُ .

(اُولَئك ءَابائی فجِئْنی بمِثلِهِم إذا جَمَعَتْنا یا جَریرُ المَجامِعُ)

فی بلدةِ طهران صانَها اللهُ مِنَ الحَدَثان فی صبیحةِ یومِ العشرین من شهرِ ربیعِ الأوّل سنةِ ألفٍ و أربعمائةٍ من الهجرة . سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی .

در روز جمعه ۲۸ شهر ربیع المولود سنهٔ یکهزار و چهارصد و یازده هجریّهٔ قمریّه در مشهد مقدّس وصیّت‌نامه را ملاحظه نمودم ، و وصیّت همانست که ذکر شد بدون تغییر و یا زیاده و کمی . البتّه امور جزئیّه همه در تحت نظر و اختیار وصیّ محترم است و نظر و اختیار ایشان ممضی است .

والسّلام علینا و علیه و علی جمیع أولادنا الصّالحین و الأحبّة الأعزّة الکرام المعظّمین و رحمة الله و برکاته . سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی .

آنچه از کتابهای مؤلّفهٔ حقیر که به طبع رسیده است ، نسخ موجودهٔ مطبوعهٔ آن چه از دوره‌ها و چه از کتب غیر دوره‌ای ، أعمّ از آنهائیکه در طهران است و یا در مشهد ؛ اختیارش با جناب وصیّ است که به کتابخانه‌های دنیا و یا شهرستانهای ایران برای مطالعهٔ عموم ارسال دارند ، و یا به هر طریق که مقتضی دانند در آنها تصرّف نمایند . والسّلام و رحمة الله . ۲۸ /ع ۱ / ۱٤۱۱ سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی (مهر شریف) .

بسم الله الرّحمن الرّحیم . در روز بیست و ششم از شهر جمادی الثّانیهٔ سنهٔ یکهزار و چهارصد و پانزده نیز نظر در وصیّت‌نامه نمودم و هیچ تغییری در آن به نظر نیامد . والسّلام علینا و علیهم وعلی عباد الله الصّالحین . سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی (مهر شریف) .»

ارتحال

سنّ شریف حضرت آقا به هفتاد و یک سال رسیده است . بواسطهٔ عوارض کسالت قلبی ، أطبّا ایشان را از کار زیاد و شرکت در مجالس عمومی منع نموده‌اند ، و به همین علّت تمام ملاقاتها و کارهای دیگرشان را به حدّاقل ضرورت رسانده‌اند تا بتوانند هر چه بیشتر کار تألیفشان ـ که اینک به مجلّد سوّم «الله شناسی» رسیده است ـ را با تلاشی بی‌وقفه به پیش ببرند .

ماه محرّم سال یکهزار و چهارصد و شانزده هجری قمری فرا می‌رسد . عطر و بوی حسینی و شور و شوق عاشورائی همه جا را پر کرده است . گرچه ارواح اولیاء خدا همواره بمصداقِ ... **فَأُولَـٰئِکَ مَعَ الَّذِینَ** ... با معصومین معیّت دارد و بمصداق **یَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا** در مصائب أئمّه سوگوارند ولو بظاهر بروزی

هم نداشته باشند ، ولی حال آقا در این أواخر به گونه‌ای است که به مقتضای مقام جمع الجمعی ، ظهور و بروز و حالت رقّت و بکائشان در عزاداری آل الله بیشتر است . به هنگام برقراری مجلس و ذکر مصیبت توسّط منبری یا مرثیه خوان ، در ایوانِ خانه ، کنار محلّ کفشهای عزاداران می‌نشینند و به پهنای صورت در مصائب اجداد مظلومشان اشک می‌ریزند و با حرارت به سینه می‌زنند .

روزها به سرعت میگذرد و ماه شدّت غم و حزن آل رسول می‌رسد : ماه صفر که در امتداد محرّم است و در پایانش عظیم‌ترین و دردناک‌ترین مصیبت اتّفاق می‌افتد : فقدان رسول مکرّم اسلام حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبدالله صلواتُ الله و سلامُه علیه و علی آله الطّاهرین .

حسینیّهٔ منزل حضرت آقا همچون سالهای قبل که در مدّت دو ماه محرّم و صفر سیاهپوش و کتیبه خورده است ـ همانند روزهای شهادت أئمّه علیهم السّلام ـ حال و هوای دیگری دارد و هاله‌ای از غم و اندوه همه جا را در برگرفته است .

عصر روز جمعه هشتم ماه صفر ، مجلسی با حضور حضرت آقا در حسینیّهٔ منزلشان برگزار میباشد ؛ پس از قدری سکوت و آرامش ، آقا به صِهر أرشدشان حجّة الإسلام والمسلمین آقای حاج سیّد جعفر علم الهدی فرمودند مقداری قرآن تلاوت و سپس آنرا بیان کنند .

ایشان «آیة الکرسیّ» را تلاوت کردند و سپس شروع به شرح و بیان آن نمودند .

گوشها به تفسیر قرآن بود و نگاهها متوجّه جمال نورانی آقا . التهاب عجیبی بود . حال ظاهری آقا ناآرام می‌نمود و به شدّت برای حفظ آرامش ظاهری خویش تلاش داشتند .

بیست دقیقه‌ای گذشت ؛ تفسیر به کلمهٔ «قیّوم» رسیده بود ؛ ناگهان

انقلاب حال آقا تشدید شد و تعادل خود را از دست دادند ؛ با اینکه چهار زانو نشسته سر به پائین افکنده بودند ، ناگهان به زمین نزدیک شدند و نزدیک بود فروغلطند ، که خود را نگه داشته و سریعاً دست مبارک را به جیب بـردند تـا قرص قلب زیر زبانی راکه همراه داشتند در آورند ، شیشهٔ دارو از دستشان افتاد . کسی جرأت حرکت نداشت . یکی از اطبّاء که در مجلس بود از جا پرید و قرص را در آورده در دهان آقا گذارد .

فضای حسینیّه دگرگون شد ؛ اشکها جاری و زمزمه‌ها بلند ، و فریادگریه سکوت را می‌شکست . بدن آقا روی تختی چوبین از در خانه خارج شد . به هنگام خروج آقا با تبسّمی فرمودند : بلند بگو لا إله الّا الله ! کوچه بـه خـاطر لوله‌گذاری کنده و خاکها انباشته بود ، به سرعت این مسیر پر تلاطم طی شد و آقا روانهٔ بیمارستان شدند .

دقائقی بعد در صحن بیمارستان بودیم و نگران و دعاگو و اشک ریزان . خبر به سرعت به دوستان دیگر رسید وگروه‌گروه راهی بیمارستان شدند .

همان شب گوسفندی قربانی و جلسات دعا وگریه و توسّل به علیّ بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیّة و الثّنآء بر پا شد . آقازادگانشان سریعاً خود را به مشهد رساندند . موجی از تأثّر ونگرانی تمامی جمع دوستان و علاقمندانشان را که در سراسر کشور گسترده‌اند در برگرفت .

روز بعد اندکی حالشان سبک شد که نوعی امید را در جمع یاران به دنبال داشت . ولی دیگر این طائر قدسی پرگشوده بود و آسـمانیان لحـظه شـماری دیدار روح مطهّرش را داشتند و تلاشهای بی وقفهٔ پزشکان ثمری نداشت .

باور نکردنی بود . همه چیز را در تخیّل خود رقم می‌زدیم جز فراق استاد و معلّم توحید و ولایت را . چه دردناک بود پخش این خبر : «آقا از دسـتمان رفت» !

گرچه در آخرین لحظه که برای بردن آقازادهٔ ارشدشان به بیمارستان و دیدار از حضرت آقا إقدام شد فرمودند : به قرآن تفأّل زدم این آیه آمد : **لَهُ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ** ؛ آقا دیگر دعوت حق را لبّیک گفته‌اند .

بدن مطهّرشان بعد از غروب به منزل آورده شد و در میان حیاط منزل بیرونی‌شان ، بر مغتسلی که تهیّه شده بود قرار گرفت . همه جا حضور ارادتمندان داغدار بود و ذکر مصیبت سالار شهیدان أباعبدالله الحسین علیه السّلام و اشک و شور حسینی لحظه‌ای قطع نمی‌شد . آنگاه که پارچه از روی آن چهرهٔ منوّر کنار رفت ، ضجّه و ناله فضا را پر کرد ، و پیکر نورانی پیر عشق غسل داده شد .

عجب لحظات جانکاهی و عجب حال و هوائی ! برخی از بزرگان علما برای تودیع با پیکر مطهّرشان در همین ساعات به منزل آمدند ؛ از آن جمله حضرت آیة الله العظمی بهجت بودند که در مشهد بسر می‌بردند .

آن شب پس از مراسم تکفین ، محارم نیز ساعتی با آن نازنین بدن خلوت کرده و تودیع نمودند .

تا صبح تلاوت قرآن بود و ذکر مصائب حضرت امام حسین علیه السّلام ، و صبحگاهان بدنشان به مسجد شهدای مشهد ـ مسجد بنّاهای سابق ـ منتقل شد . و در آنجا نیز با حضور عالمان وارسته و طلّاب و فضلای حوزهٔ علمیّهٔ مشهد و دوستان و یاران ، با تلاوت قرآن و ذکر توسّل مقدّمات تشییع فراهم شد.

پس از آن پیکر مطهّرشان با شکوهی فراوان به سمت حرم مطهّر تشییع گردید .

تابوتشان در حرم مطهّر و بالای سرحضرت بر زمین نهاده شد و پس از زیارت أمین الله و ذکر توسّل ، به صحن آزادی بازگردانده شد و نماز میّت بر بدنشان توسّط آیة الله العظمی بهجت اقامه گردید .

سپس با هزار درد و اندوه ، در قسمت جنوب شرقی صحن عتیق رضوی ـ صحن انقلاب ـ در آستانهٔ کفشداری شمارهٔ چهار به خاک سپرده شدند .

پیام مقام معظّم رهبری

بلافاصله پس از ارتحال ایشان ، از طرف مقام معظّم رهبری حضرت آیة الله خامنه‌ای مدّ ظلّه العالی پیام تسلیتی ارسال شد .

دقّت در این پیام و عنایت بر تعابیری که بکار رفته است نشان دهندهٔ جایگاه رفیع حضرت آقا در وادی علم و عمل و سیاست و جهاد است ، و معرّف آشنائی نزدیک مقام معظّم رهبری با ایشان که پس از تصدّی رهبری نظام در طیّ جلساتی لبریز از عشق و صفا و ارادت و معنویّت و صحبت‌های متقابل حاصل گردید .

متن پیام :

ع بسم الله الرّحمن الرّحیم

حضرات محترم حجج اسلام ، آقایان حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی و اخوان .

خبر رحلت عالم عامل ربّانی ، و سالک مجاهد روحانی ، آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسّف و مصیبت زده شدم .

ایشان از جمله فرزانگان معدودی بودند که مراتب برجستهٔ علمی را با درجات والای معنویّت و سلوک توأماً دارا بودند ، و در کنار فقاهت فنّی و اجتهادی ، به فقه الله الأکبر نیز که از مقولهٔ شهود و محصول تجربهٔ حسّی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند .

فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندانشان خسارتی دردناک و غمی هائل است .

این جانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگـان مـحترم و والدهٔ محترمه و دیگر فرزندان و اخوان وکسان و نزدیکان و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می‌گویم ، و از خداوند متعال برای ایشان علوّ درجات و حشر با احبّه و اولیاء را مسألت می‌کنم .

هنیئًا لَهُ ما أعدَّهُ اللهُ لِأولیآء اللهِ و عبادِهِ الصّـالحین . و سـلام عـلیکم و رحمة الله .

سیّد علی خامنه‌ای

مجالس و محافل

به دنبال پخش خبر رحلت حضرت علّامه از رسانه‌های جمعی ، موجی از غم و اندوه دوستان و ارادتمندان ایشان در سراسر ایران و برخی از بلاد اسلامی دیگر که از طریق کتابهای ایشان آشنائی و مراودت‌هائی داشتند را در برگرفت .

تا سه روز در بیت ایشان مجلس ختم بپا بود که تماماً با تلاوت مکرّر قرآن و اقامهٔ عزای حسینی برگزار می شد و حال و هوای معنوی و ملکوتی داشت.

و افزون‌تر از این ، مجلس ختمی توسّط حضرت آیة الله العظمی بهجت در مسجد گوهرشاد اقامه شد . و نیز مجلس ختمی بر مزار شریفشان در صحن مقدّس رضوی ، و مجلس ختمی از طرف پزشکان در مسجد امام صادق مشهد ، و مجلس ختمی در طهران تـوسّط روحـانیّون از اقـوام ، و مـجلس خـتمی در اصفهان از طرف آیة الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی ، و مجلس ختمی در شیراز توسّط آیة الله حاج شیخ صدرالدّین حائری برگزار گردید .

آخرین کلام

در این جا سخن را با همان ابیات و صلواتی که حضرت آقا رحمة اللـه علیه یادنامهٔ استاد کامل خویش حضرت حدّاد رضوان الله تعالی علیه را به پایان

برده‌اند خاتمه میدهیم ، تا این یادنامه که از زبان خود ایشان است با سخن خودشان خاتمه یافته باشد .

٤ ای قصّهٔ بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی
أنفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای
آب خِضِر ز نوش لبانت کنایتی
کِیْ عِطر سای مجلس روحانیان شدی
گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی
هر پاره از دل من و از غصّه قصّه‌ای
هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی
در آرزوی خاک درِ یار سوختم
یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی
ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت
صد مایه داشتیّ و نکردی کفایتی
بوی دل کباب من آفاق را گرفت
این آتش درون بکند هم سرایتی
در آتش ار خیال رخش دست میدهد
ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی
دانی مراد حافظ ازین درد و غصّه چیست
از تو کرشمه‌ایّ و ز خسرو عنایتی [1]

حَدیثُهُ أوْ حَدیثٌ عَنْهُ یُطْرِبُنی هَذا إذا غابَ أوْ هَذا إذا حَضَرا

١ـ «دیوان خواجه حافظ شیرازی» طبع پژمان ، ص ٢٠٩ ، غزل ٤٥٧

کِـلاهُما حَسَـنٌ عِـنْدی اُسَـرُّ بِـهِ لَکِنَّ أحْـلاهُما مـا وافَـقَ النَّـظَرا[1]

«گفتار خود او و از او سخن گفتن ، هر دو برای من بهجت‌آور است ؛ این در صورتی است که او غائب باشد ، و آن در صورتیکه حاضر باشد .

هر دوتای از آنها در نزد من نیکوست و بدانها مسرور میشوم ، ولیکن شیرین‌ترین آن دو ،گفتاری است که با دیدارش موافق باشد.»

چـراغ روی تـرا شـمع گشت پـروانـه
مرا ز حال تـو بـا حـال خـویش پـروا نـه
به بوی زلف توگر جان به باد رفت چه شد
هـزار جـان گـرامـی فـدای جـانانه
خـرد کـه قـید مجانین عشـق مـیفرمود
بـه بـوی سـنبل زلف تـو گشت دیـوانـه
به مژده جان به صبا داد شمع در نـفسی
ز شمع روی تواش چـون رسـید پـروانـه
مـرا بـه دور لب دوست هست پـیمانی
کـه بـر زبـان نـبرم جـز حـدیث پـیمانه
بـر آتش رخ زیـبای او بـه جـای سـپند
به غـیر خـال سـیاهش کـه دیـد بـه دانـه
حدیث مدرسه و خـانقه مگـوی کـه بـاز
فـتاده در سـر حـافظ هـوای مـیخانه[2]

اللَهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ وَ زِدْ وَ بارِكْ عَلَى سَـيِّدِ الْـمُرْسَلينَ وَ خـاتَمِ النَّـبيّينَ

۱ـ «دیوان ابن فارض مصریّ» طبع بیروت (سنهٔ ۱۳۸٤) ص ۱۸۳

۲ـ «دیوان خواجه حافظ» طبع پژمان ، ص ۱۹٤ ، غزل ٤۲۵

مُحَمَّدٍ، وَ عَلَی أخیهِ وَ وَصیِّهِ وَ صاحِبِ سِرِّهِ وَ لِواَئِهِ وَ وَزیرِهِ وَ وَلیِّ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ خَلیفَتِهِ فِی اُمَّتِهِ: عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ أمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ عَلَی الْبَتولِ الْعَذْراَءِ الصِّدّیقَةِ الْکُبْرَی فاطِمَةَ الزَّهْراَءِ، وَ عَلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ موسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلیِّ ابْنِ موسَی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیٍّ وَ عَلیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلیٍّ وَ الْخَلَفِ الْقاَئِمِ الْمَهْدیِّ عَجَّلَ اللّهُ تَعالَی فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَنْهَجَهُ وَ جَعَلَنا مِنْ شیعَتِهِ وَ تابِعیهِ وَ ناصِریهِ وَ الذّاَبّینَ عَنْهُ وَ الْمُحامینَ لِدَوْلَتِهِ وَ شَوْکَتِهِ.

اللّهُمَّ الْعَنْ أعْداَئَهُمْ وَ مُخالِفیهِمْ وَ مُعانِدیهِمْ وَ غاصِبی حُقوقِهِمْ وَ مُنْکِری فَضاَئِلِهِمْ وَ مَناقِبِهِمْ إلَی یَوْمِ الدّینِ.

اللّهُمَّ أعْلِ دَرَجَةَ اُسْتاذِنا وَ وَلیِّنا وَ مُرَبّینا وَ الهادی إلَی الْحَقِّ صِراطَنا: الْمَرْحومِ الْمَبْرورِ (الْحاَجِّ السَّیِّد محمّدٍ الحسین الحسینیّ الشّیعیّ الإمامیّ الحجازیّ الطّهرانیّ) وَ اجْعَلْنا مِن سالِکی سَبیلِهِ وَ الثّابتینَ عَلَی مَنْهَجِهِ فی صِراطِكَ الْمُسْتَقیمَ، وَ اجْعَلْنا مِنَ الْمُوَفَّقینَ لِأَداَءِ شُکْرِهِ وَ مِنَ الْمُؤَدّینَ لِحُقوقِهِ، وَ احْشُرْهُ فی زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْیَبینَ الْأَکْرَمینَ. اللّهُمَّ اجْعَلهُ عِنْدَكَ فی أعْلَی عِلّیّینَ، وَاخْلُفْ عَلَی عَقِبِهِ فی الْغابِرینَ، وَارْحَمْنا بِرَحْمَتِكَ یا أرْحَمَ الرّاحِمینَ."[1]

بحمد الله والمنّة، خاتمه یافت مجلّد اوّل یادنامهٔ عالم ربّانی، سیّد الطّائفتین، حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا مِن برکات تربته؛ در آستانهٔ یازدهمین سالگرد آن بزرگوار، در صبح روز هفتم ماه صفر یکهزار و چهارصد و بیست و هفت هجریّهٔ قمریّه، مصادف با شهادت جانگداز سبط اکبر رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم: حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه، و میلاد مسعود امام هفتم

۱ـ «روح مجرّد» طبع چهارم، از ص ۶۹۱ تا ص ۶۹۳

حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیه الصّلوة والسّلام در مشهد مقدّس رضوی علی ثاویها و شاهدها أفضل السّلام و الإکرام .

اللَهمَّ اجْعلَنا مِن شیعة محمّدٍ وءَاله الطّاهرین ، و الواصلین إلی حرمك ، بحقّهم صلواتک علیهم أجمعین .